

چین سرخ



نوشته ادگار اسنو
ترجمه سيف غفاری



چاپ اول فروردین ۱۳۵۱

چاپ دوم خرداد ۱۳۵۱

چاپ سوم بهمن ۱۳۵۱

چاپ چهارم ۲۵۳۵



چین سرخ

سوی دیگر رودخانه

نوشته ادگار اسنو
ترجمه سیف غفاری

چاپ چهارم

RED CHINA TODAY
The Other Side of the River

این اثر
نخستین بار
به سال ۱۹۶۳
چاپ شد. ادمگار -
اسنو در سال ۱۹۷۰
مقدمه‌ای تحت عنوان
دچین در دهه ۱۹۷۰، بر آن
نوشت و در متن آن نیز تجدید نظر
به عمل آورد. معنای متن حاضر
چاپ سال ۱۹۷۰ کتاب است.
چاپ سپهر - تهران - ۲۵۳۵
حق چاپ برای انتشارات امیر کبیر محفوظ است.

عدالت فریبی که يك رودخانه محدودش می‌کند آیا چیزی مسخره‌تر از این هست
که مردی حق داشته باشد مرا بکشد تنها به این دلیل که در سوی دیگر زندگی
می‌کند....

- بلز پاسکال ، تفکرات

برای درك چین ، نخست باید آن را شنید . دیدن
کارخانه ها ، شالیزارها ، کشتزارهای پنبه و گندم و اقدامات عظیم
چین و این خیل پهناوری که خاک را می‌شکافد و آبراه می‌گشاید
کافی نیست . و نیز ، دیدن مردمی که خاک برمی‌دارند ، معدن حفر
می‌کنند و در صفهای دراز ، با گاریهای اسب‌کش یا آدمکش
مواد لازم این بنای عظیم در دست ساختمان را حمل می‌کنند ، کافی
نیست ، نخست باید به این زنان و مردان ، که به گفته خود «قلب
سرخ» دارند ، از «ماثو» نقل قول می‌کنند و از انقلاب جهانی سخن
می‌گویند گوش فراداد . گفته های آنها ، توضیحی است بر اعتماد ،
پدجیدگی ، جهش ناگهانی و آن طوفان راستین سیاسی که ۷۵۰
میلیون چینی را به تکان آورده است .

- کلود ژولین ، مجله لوموند



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

تهران - سدهی شمالی - ۲۲۵

ادگار اسنو روز ۱۹ ژوئیه سال ۱۹۵۵، در میسوری، آمریکا به دنیا آمد. نخستین تجربه روزنامه نگاری خود را، زمانی که پسر بچه‌ای بیش نبود در چاپخانه پدرش آغاز کرد. در ۲۲ سالگی به خاور دور رفت. مدت هفت سال در چین بسر برد، سرزمین و زبان چینی را مطالعه کرد و در دانشگاه پکن چینگ به تدریس پرداخت. سپس کتاب «ستاره سرخ برفراز چین» را نوشت. شاگردان او اکنون رهبران چین امروزند.

او در آسیا برای نشریات «شیکاگو تریبون»، «نیویورک سان»، «نیویورک هرالد تریبون» و «لندن دیلی هرالد» کار می‌کرد. در جنگ دوم جهانی کمک سردبیر قسمت جنگی «ستردی ایونینگ پست» بود و در مسائل چین، هند و شوروی تخصص داشت.

ادگار اسنو روز ۵ فوریه سال ۱۹۷۲، بر اثر سرطان پانکراس در سوئیس درگذشت. از او ده کتاب بجا مانده است که از آن میان می‌توان به «ستاره سرخ برفراز چین»، «سفری به آغاز»، «نبرد برای آسیا» و «چین سرخ» اشاره کرد.

**ادگار اسنو دوست مردم چین بود
- مالتسه تونگ**

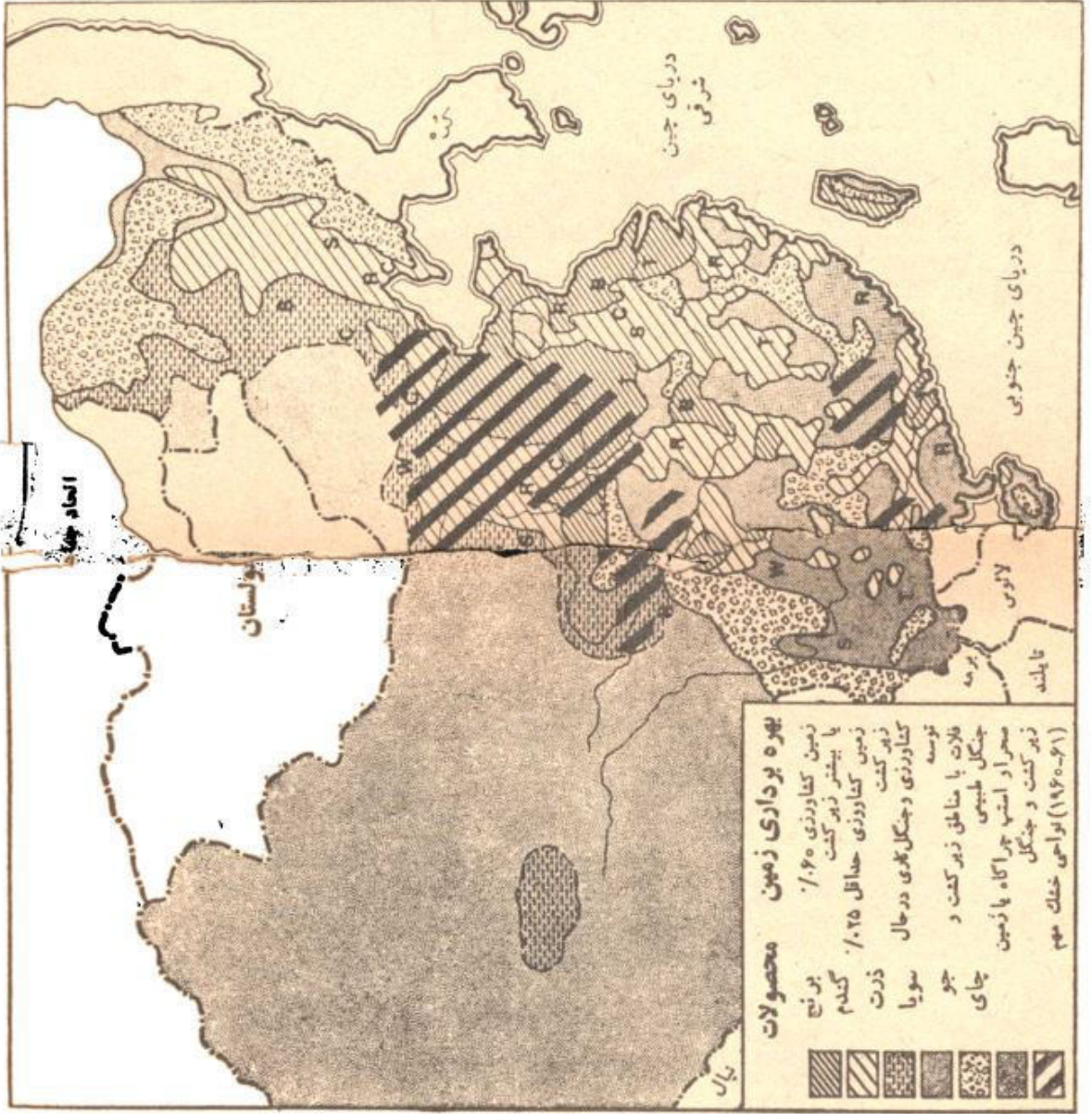
فهرست

۱۵	نقشه ها
۱۷	پیشگفتار
۲۳	سرآغاز - چین در دهه ۱۹۷۰
۳۱	بخش نخست - کشف دوباره چین
۳۳	۱- ورود به پکن
۳۹	۲- شهر آرام
۴۳	۳- شهر بزرگ
۴۵	۴- از کفوس یوس تامانو
۵۸	۵- نگاهی به گذشته پائوتو
۶۵	۶- فولاد در مغولستان
۷۲	۷- ابر سفید
۷۷	۸- واحد اشتراکی مغولی
۸۳	۹- چرا چین سرخ شد؟
۸۹	۱۰- در قطار مخصوص نخبه‌ت وزیر
۹۵	۱۱- کرانه‌های نو در دامنه کوه‌های باستان
۹۹	۱۲- چوئن‌لای و امریکا
۱۰۲	۱۳- گفت و گوی خصوصی
۱۰۵	۱۴- اختلافات چین و شوروی

- بخش دوم - برخورد امواج** ۱۰۹
- ۱۵- دگرگونی بزرگ ۱۱۱
- ۱۶- غیر شخصی بودن قدرت ۱۱۲
- ۱۷- پادی از گذشته پائوآن ۱۱۲
- ۱۸- راه پیمایی بزرگ ۱۲۵
- ۱۹- شخصیت قدرت ۱۲۷
- ۲۰- مانو در خانه ۱۳۰
- بخش سوم - ساختمان سوسیالیستی** ۱۳۵
- ۲۱- عصر فولاد ۱۳۷
- ۲۲- محاسبات و ارقام ۱۴۰
- ۲۳- جهشهایی به جلو ۱۴۲
- ۲۴- و جهشهایی به عقب ۱۴۶
- ۲۵- یائوئی و مالکیت خصوصی ۱۴۹
- ۲۶- منچوری : سرزمین صنعتی ۱۵۱
- ۲۷- دو پا بهتر از یکی است ۱۵۵
- ۲۸- جامعه عالی ۱۵۷
- ۲۹- علوم و تحصیلات ۱۵۸
- ۳۰- وزارت تحصیلات آزاد ۱۶۳
- ۳۱- فولاد، سگس، سیاست ۱۶۵
- ۳۲- «دریاچه قوه» در پکن ۱۸۱
- ۳۳- دکتر «اسب» ۱۸۴
- ۳۴- دگرگونی طب ۱۹۴
- ۳۵- بازدید از ارتش ۱۹۶
- ۳۶- خانواده ، حقیقت و خیال ۲۰۱
- ۳۷- تاریخچه پزشکی ، شخصی و ۲۰۴
- ۳۸- از راکفلر تا طب -وزنی ۲۰۶
- بخش چهارم - حکومت استبدادی آزاد** ۲۰۹
- ۳۹- دولت و روینای آن ۲۱۱
- ۴۰- هشتصد نفر ۲۱۴
- ۴۱- حزب و مردم ۲۱۸

- ۲۲۱ امنیت - ۴۲
- ۲۲۶ کار اجباری - ۴۳
- ۲۲۸ اصلاح از طریق کار - ۴۴
- ۲۳۲ خطا کاران خردسال - ۴۵
- ۲۳۵ پیش‌درآمد برای یکصدگن - ۴۶
- ۲۳۸ اتحاد - اتحاد - اتحاد - ۴۷
- ۲۴۲ گل‌های وحشی - ۴۸
- ۲۴۵ حمله متقابل و گفته متناقض - ۴۹
- بخش پنجم - شمال غرب : گاهواره کهن چین نوین ۲۴۹
- ۲۵۱ در باره مورچه‌های آبی و سفید - ۵۰
- ۲۵۲ از شرکتهای تعاونی تا واحدهای اشتراکی - ۵۱
- ۲۵۸ به خواسته چه کسی - ۵۲
- ۲۶۱ تبدیل واحدهای اشتراکی به جوخه‌های تولیدی - ۵۳
- ۲۶۲ رئیس «ین» - ۵۴
- ۲۷۰ يك واحد اشتراکی فعال - ۵۵
- ۲۷۸ سیان : «آرامش غربی» - ۵۶
- ۲۸۶ موزه انقلاب - ۵۷
- ۲۹۱ دانشسرای تربیت معلم ینان - ۵۸
- ۲۹۲ غرور مردم فقیر - ۵۹
- ۳۰۱ بیدزار - ۶۰
- ۳۰۷ رود زرد آبی می‌شود - ۶۱
- ۳۱۰ يك شاعر بزرگ - ۶۲
- ۳۱۹ لویانگ و چنگ چو - ۶۳
- بخش ششم - شانگهای و فراسوی آن ۳۲۷
- ۳۲۹ شانگهای - ۶۴
- ۳۳۲ سازندگی - ۶۵
- ۳۴۳ شهردار شانگهای - ۶۶
- ۳۴۸ خدا و حزب - ۶۷
- ۳۵۵ ادبیات و موسیقی - ۶۸
- ۳۵۸ جنایت و مکانات - ۶۹

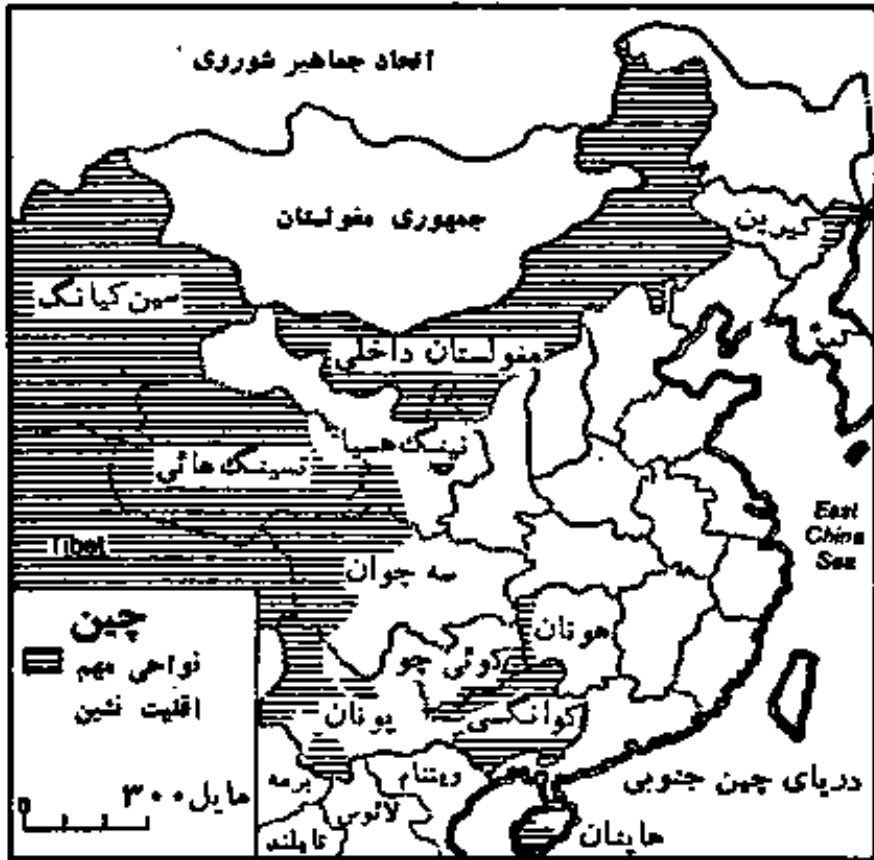
- ۳۶۱ ۷۵- شهرهای سه‌گانه
- ۳۶۲ ۷۱- سه جوان ، سرزمین بهشتی
- ۳۶۶ ۷۲- چندکلمه در بارهٔ تبت
- ۳۷۰ ۷۳- اقلیتهای ملی
- ۳۷۳ بخش هفتم - راه پیمایی بزرگ به جلو
- ۳۷۵ ۷۲- جنوب ایرها
- ۳۷۷ ۷۵- محتابقی در بارهٔ غذا
- ۳۷۹ ۷۶- چین ، آمریکا ، شوروی و بمب
- ۳۸۶ ۷۷- چین و شوروی
- ۳۹۲ ۷۸- چین و ژاپن
- ۳۹۶ ۷۹- جنگ و صلح در ویتنام
- ۴۳۱ ۸۵- پایان کودکی
- ۴۵۱ فهرست الفبایی - نام اشخاص
- ۴۵۹ فهرست الفبایی - مکانها
- ۴۶۹ فهرست الفبایی - وقایع ، احزاب ، سلسله‌ها ، و



بهره برداری زمین

زمین کشاورزی ۱/۶۰
 زمین یا بیشتر زهر کتک
 زمین کشاورزی حداقل ۱/۲۵
 زمین زهر کتک
 کشاورزی و جنگل کاری در حال توسعه
 نواحی با مناطق زهر کتک و چنگل طبیعی
 صحرا و استپ چرگاه یا زمین زهر کتک و چنگل
 (۱۹۶۰-۶۱) نواحی خشک مهم

- محصولات**
- برنج
 - گندم
 - ذرت
 - سویا
 - چوب
 - چای
 - چنگل طبیعی
 - صحرا و استپ چرگاه یا زمین زهر کتک و چنگل
 - نواحی خشک مهم



تقدیم به بنت سرف ، دونالد کلاپ فر ، مانوئسه تونگ ،
چون لای ، روی الی و گاردنر کاولز که بازگشت مرا
به چین ممکن ساختند .

تقدیم به چینها ، امریکاییها ، و اروپاییهای بیشماری
که به گونه های مختلف در تهیه این گزارش - که
هیچکس بجز واقعیات و خودم مشول آن نیست -
شرکت داشته اند .

پیشگفتار

«سفری به آغاز» شرحی از زندگی خصوصی و شخصی من ، نام کتابی است که به آن اندازه که حس کنجکوی هر خواننده منطقی را اذیت کند مطالب و جزئیاتی دربر دارد - البته عنوان کتاب هم خود کنجکوی پدید می آورد . در میان بسیاری از مطالب کتاب فوق ، سخن از این پیش می آید که چگونه من در ۲۲ سالگی به کشور چین رفتم و به عنوان خبرنگار خارجی نشریه «شیکاگو تریبون»^۱ زندگی آغاز کردم.

آنچه به اینجا مربوط می شود این است که من در چین سرشناس هستم ، چه اولین کسی بودم که وارد حصار جنگهای داخلی شد و با مائوتسه تونگ^۲ ، چوئن لای^۳ و دیگر سران ارتش سرخ چین مصاحبه کرد و از آنها عکس گرفت. این جریان مربوط به سال ۱۹۳۶ است یعنی یکسال پیش از اینکه کمونیست ها و ناسیونالیست ها زیر نظر چیانگ کایچک^۴ پس از نه سال خرابکاری و انهدام دوجانبه وارد اولین صلح موقت خود شدند تا بتوانند در برابر ژاپن مقاومت کنند. من در آن زمان برای نشریات «لندن دیلی هرالد»^۵ و «نیویورک سان»^۶

۱- Chicago Tribune

۲- Mao Tse-tung

۳- Chou En-lai

۴- Chiang Kai-shek

۵- London Daily Herald

۶- New York Sun

کار می‌کردم . گزارشهای من دربارهٔ کمونیست‌های چین در مجلات «لایف»^۱ و «ستردی ایونینگ پست»^۲ نیز چاپ می‌شد. بخاطر این گزارشها من بعدها يك خبرنگار جهانی شدم و سپس سالهای سال معاونت سردبیر «ستردی ایونینگ پست» را به عهده گرفتم . در آن سال مائوتسه تونگ شرح حال شخصی خود و تاریخچهٔ انقلاب کمونیستی چین را تا آن تاریخ برایم نقل کرد و من هم آن را در کتاب خود به نام «ستارهٔ سرخ بر فراز چین»^۳ که اولین بار در سال ۱۹۳۷ چاپ شد ، نوشتم . نسخهٔ چینی کتاب زودتر از نسخهٔ انگلیسی آن انتشار یافت و با استقبال شدید مردم چین که می‌خواستند اطلاعات موثقی دربارهٔ کمونیست‌های چین در اختیار داشته باشند روبرو شد . در میان خوانندگان این کتاب ، جوانان بسیاری بودند که بعدها آنها را در مقام رهبران درجهٔ دوم و سوم چین سرخ دیدم.

این حسن استقبال باعث شد که با وجود اختلافات و دشمنی‌های بین پکن و واشنگتن ، من بتوانم در سال ۱۹۶۰ ، برای اولین بار پس از جنگ بین‌الملل دوم به کشور چین بازگردم . عدهٔ نسبتاً کمی از غربیهایی که چین سرخ را دیده‌اند، پیش از انقلاب مقیم آنجا بودند، من ایمان دارم که از میان خبرنگاران امریکایی که چین را در روزگار پیش از جنگ می‌شناختند، اولین کسی بودم که به آنجا باز می‌گشت .

از آنچه گفتم ممکن است چنین استنباط شود که گرفتن روادید ورود به چین برای من کاری آسان بود اما باید بگویم چندین سال طول کشید تا با درخواست من در این مورد موافقت شد ، البته آنهم پس از اینکه کلر به بالا ترین مقامات کشید.

پاره‌ای از گزارشهای من دربارهٔ شوروی استالینی باعث شده بود که ورود مرا به شوروی ممنوع اعلام کنند . در دسامبر ۱۹۴۸ من گفته بودم که بدعت تیتو^۴ مایهٔ شروع اختلاف و تضاد در آئین کمونیستی است و نزاع و جدال امروزی بین چین و شوروی را به ارمغان خواهد آورد . هنگامی که استالین ، تیتو و یارانش را از «دایرةٔ اطلاعات کمونیست»^۵ اخراج کرد من در

۱-Life ۲- Saturday Evening Post ۳-Red Star Over China ۴-Tito
 ۵-دایرةٔ اطلاعات کمونیست «Cominform» (مخفف Communist

Information) در اکتبر ۱۹۴۷ برای مبادلهٔ اطلاعات و هماهنگی ساختن برنامه‌ها

نشریه «ستردی ابونینگ پست» مقاله‌ای دربارهٔ جسدایی و شقاق بلگراد نوشتیم :

با به‌خاطر داشتن مقاله‌ها و نوشته‌های «مورد بحث و پرهیا هو»ی ده سال قبل من مردم یوگسلاوی و سایر کمونیست‌های اروپای شرقی در پکن بینهایت مایل بودند که من در سال ۱۹۶۰ دوباره به چین بروم . در همین سال بود که هزاران نفر از مستشاران فنی شوروی خاک چین را ترک کردند و اولین نشانه‌های اختلاف بین دو غول جهان کمونیست برای دنیای غرب هویدا گشت .

ظاهراً وزارت امور خارجهٔ امریکا بدون اطلاع از بروز این اختلافات در اتحاد و همبستگی شوروی- چین پیش در آمده‌های متعدد از طرف چین را برای برقراری روابط رد کرد . اغلب گزارشهای وزارت امور خارجه این طرز فکر را پدید آورده بود که رژیم پکن به‌تنهایی باعث شده است که از ورود مردم امریکا به چین جلوگیری بعمل آید. اما موضوع به این سادگی هم نبود. گرچه دولت چین اکنون اعلام داشته است که تا زمانی که مسئلهٔ فرمزل نشده ورود خبرنگار امریکایی به خاک چین بی‌مورد است اما باید به‌خاطر داشت که در گذشته گروه‌های شمارزی از امریکایی‌ها ، از جمله خبرنگاران و نویسندگان، موفق به دریافت روایت و روایت و روایت شدند . و این جان فاستردالس^۱ بود که تمام امریکاییها را از رفتن به چین منع کرد؛ هرگونه تخلف از این منع مساوی بود با از دست دادن گذرنامه و حتی گاهی جریمه و زندان . و بدینسان بود که امریکا برای سالها از دریافت خبر دربارهٔ ماجرای انقلاب چین محروم ماند .

در سال ۱۹۵۷ سرانجام دالس يك گروه خبری متشکل از عده‌ای

→ و فعالیت‌ها ، توسط احزاب کمونیست کشورهای بلنارستان ، چکسلواکی ، فرانسه ، مجارستان، ایتالیا، لهستان، رومانی، شوروی و یوگسلاوی تشکیل گشت ولی در سال ۱۹۵۶ از فعالیت دست کشید و منحل شد.

- یادداشت مترجم از فرهنگ وبستر

John Foster Dulles ۱-

خبرنگار انتخاب کرد تا در صورتی که روادید چین صادر شود به آنجا سفر کنند. پکن پذیرفتن این گروه را مشروط بر این قرار داد که دولت آمریکا نیز معادل همین تعداد خبرنگار چینی بپذیرد. دالس بدون درنگ و تأمل این پیشنهاد را رد کرد و اظهار داشت که قوانین مهاجرتی آمریکا مانع از صدور روادید برای کمونیست‌ها است.

این موضوع تا مدتی پس از مرگ آقای دالس را کند ماند. در این فاصله دولت چین آمادگی خود را برای صدور روادید ورود سیاحان و مسافران آمریکایی اعلام داشت و حتی در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور به شخصیت‌های متعددی از جمله الینور روزولت^۱ و اورل هرین^۲ روادید ورود به چین پیشنهاد شد ولی وزارت امور خارجه آمریکا مانع گردید و آنرا کاری بر-خلاف قانون دانست.

در سال ۱۹۵۸ دولت چین از کوشش‌های سه‌ساله خود در راه صلح و آشتی با آمریکا دست کشید. چوئن لای بعدها به من گفت تا زمانی که دولت آمریکا از به کار بردن زور برای استقرار روابط دو کشور خودداری نکند و نیز حاکمیت چین را در فرمز به رسمیت نشناسد دادن هرگونه امتیازی از جانب چین بی نتیجه خواهد بود و اثر مثبتی همراه نخواهد داشت.

بخشی از این سیاست «محکم و جدی» این بود که از پذیرفتن خبرنگاران دولت آمریکا جلوگیری شود و صراحتاً اظهار شد که دولت چین در صورتی خبرنگاران را می‌پذیرد که مسئله فرمز مورد تجدیدنظر قرار گیرد. بنابراین در سال ۱۹۶۵ ورود من به چین به عنوان «خبرنگار» عملی نبود و در نتیجه من لقب «نویسنده» به خود دادم. دولت چین مرا با این عنوان پذیرفت ولی وزارت امور خارجه آمریکا تقاضای مرا رد کرد. در اینجا برای حل این مسأله، ناشر من، مطالب کتابم را بطور مسلسل و ردیفی به مجله لوك^۳ داد و آنگاه بود که مجله مذکور مرا به عنوان نماینده رسمی خود به وزارت امور خارجه آمریکا معرفی کرد. موضوع از وزارت امور خارجه به کاخ سفید رفت و پای چند سناتور آمریکایی نیز به میان کشیده شد و از مجله لوك خواستند که نام

۱- Eleanor Roosevelt

۲- Averell Harriman

۳- Look

مرا از نمایندگی خود حذف کند و تقاضای خود را در این مورد پس بگیرد؛ دلایل آنها نیز متکی بر این بود که چون من از جوانی در چین بسر برده‌ام و مورد قبول مقامات چین هستم بنابراین قادر به ارائه گزارشهای «مفید پذیرفتنی» نخواهم بود. سرانجام پس از مذاکرات و اصرارهای کولز^۱، مدیر مجله، وزارت امور خارجه با مسافرت من به چین موافقت کرد. و من گذرنامه خود را به مقامات دولت چین در اروپا دادم. روادیدی که برای من صادر کردند روی ورقه جداگانه‌ای بود و در گذرنامه من منعکس نشد چون آنرا بی‌اساس و غیررسمی می‌دانستند. در واقع پکن مرا به‌عنوان يك «نویسنده» نه يك «خبرنگار» و واشنگتن مرا به‌عنوان يك «خبرنگار» نه يك «نویسنده» به حساب آوردند.

این کتاب دربارهٔ سرزمینی است که يك دولت مستبد آشکارا تصمیم می‌گیرد که چه چیزها برای مردم من مفید و چه چیزها مضر و غیر ضرور است و اینکه يك خبرنگار کجا می‌تواند برود و کجا نمی‌تواند برود.

تا زمانی که بطور واقع بینانه و متصفانه بررسی و قضاوت نکرده‌ایم، لزومی ندارد تصور کنیم که تاریخ چین و محصولات سیاسی امروز آن برای «صادرات» معتبر و قابل قبول هستند. هدف من در اینجا این است که نشان دهم چرا و چگونه این حکومت یگانه و ویژه در این کشور بوجود آمد و آیا قدرت استبدادی این حکومت برای آن است که هدفها و آمالی روشنفکرانه و آزاد از بند خرافات بوجود آورد یا آنکه قصد دارد جایگزین آن حکومت استبدادی گردد که خود سرنگونش ساخته است.

سر آغاز:

چین در دهه ۱۹۷۰

در سال ۱۹۷۵، سه سال پس از تبلیغات وسیع دربارهٔ انقلاب فرهنگی کارگری، مائوتسه تونگ کمیتهٔ مرکزی حزب را تقریباً منحل کرد. در عوض نیروهای ائتلافی جدیدی تشکیل شدند که تعهد کردند افکار مائوتسه تونگ را محترم بدارند و بکار بندند، از پیدایش طبقهٔ حاکمهٔ برگزیده در شهرها جلوگیری کنند، جهت و مسیر انقلاب را به سوی دهقانان و روستاییان (که ۸۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند) گرایش دهند.

در نهمین مجمع حزب در ماه مارس ۱۹۶۹ قوانین و مقررات حزب قدیم ملغی و قوانین تدوین شده توسط مائو جایگزین آن شد و لین پیاو^۱ وزیر دفاع و نایب رئیس حزب بعنوان جانشین رسمی مائو معرفی گردید. از ۱۷۶ نفر نامزد کمیتهٔ اداری مجمع تنها ۴۲ نفر از کمیتهٔ مرکزی سابق بودند. از میان نمایندگان کمیته‌های انقلابی محلی و منطقه‌ای همگی به استثنای دو نفر برای عضویت در مجمع انتخاب شدند. کمیتهٔ مرکزی جدید ۲۷۹ عضو داشت که بیش از یکصد نفر از آنها نظامی بودند. پس از یکدورهٔ طولانی از مبارزه‌ها و کشمکش‌های ضد اصلاحات که حدود پنجاه الی هفتاد و پنج درصد کادر ارشد را که در

۱- Lin Piao

سمت‌های محلی یا مرکزی بودند جایجا کرد، لیوشائوچی^۱، که رئیس مجمع ملی مردم بود از کاربردکنار شد و اکنون نیز متهم است که «راه سرمایه‌داری» را دنبال می‌کند.

بنابراین در واقع يك تصرف انقلابی قدرت پدید آمده بود. در همه شئون گروه‌های جوانان - فعال‌تر، مغرورتر، و واقع بینانه‌تر - جانشین گروه‌های قبلی که به همکاری با لیوشائوچی متهم بودند، شدند. روش و نظام قدیمی دیگر متمرکز نبود و حکومت توسط «کمیته‌های انقلابی» وابسته به حزب امور را اداره می‌کرد. اساسنامه جدید بسیاری از روابط خود را با گروههایی که از شوروی اقتباس شده بودند قطع کرد. بطور خلاصه اساسنامه مائویی حداکثر قدرت و اختیار را بدست رئیس حزب سپرد و مراد این بود که يك خط مستقیم ارتباطی بین مردم سرتاسر روستاها بوجود آید. یکی از مزایای نوین این بود که حتی پیش‌پا افتاده‌ترین عضو حزب می‌توانست از بالاترین مقام و حتی رئیس بخواهد که به گرفتاریش رسیدگی و آن را جبران سازد.

در میان هزاران نفر خیره و اهل فن چین و کسانی که از هنگ‌کنگ مراقب اوضاع چین بودند حتی يك نفر هم نتوانست نزاع وجدال مائو - لیو را قبل از علنی شدن آن در سال ۱۹۶۶ پیش‌بینی کند و نیز هیچکس نتوانست تصفیه حزب را که به دنبال این جدال صورت گرفت پیش‌بینی کند. در سال ۱۹۶۸ زمانی که حدود هفتاد و پنج درصد از بوروکراتها از کاربردکنار شدند، بسیاری از «پکن-شناسان» و صاحب نظران اظهار داشتند که مائو عمرش آنقدرها طولانی نخواهد بود که بتواند دولت جدید استواری بوجود آورد.

با بررسی تاریخ چین بی‌شک خواهیم برد که هیچ رژیم و حکومتی در آنجا سرنگون نخواهد شد مگر اینکه (۱) خلاف رضایت و خواست مردم اداره شود. (۲) دوران تسلسل‌پایان پذیرد و فساد و تباهی جبران ناپذیر جایگزین آن شود. (۳) اختلافات و تضادهای داخلی جذابی و شفاق بوجود بیاورد.

مائو مورد احترام روستاییان بود و توانسته بود نسل جوان را به سوی خود بکشد. انقلاب فرهنگی در نظر مردم کاری ضروری است زیرا که از ایجاد يك طبقه حاکمه جلوگیری می‌کند. از سوی دیگر، مائو از وفاداری

۱ - Liu Shao-chi

نیروهای مسلح برخوردار بود و باتوسل به آن می توانست هر گونه تفاق و عدم توافقی را خنثی کند و از بین ببرد. شایان توجه است که در شوروی استالینی هر گونه تضاد و مخالفت با ازین بردن عامل و بانی آن خنثی می شد اما چنین چیزی در چین رخ نداد. با وجود سه سال تصفیه، تنها لیوشائوچی بود که رسماً مرتد خوانده شد و در اعلامیه اکتبر ۱۹۶۸ از کمیته مرکزی مائو اخراج شد. برای بقیه اصلاح طلبان این امید باقی ماند که خود را با وضع موجود هماهنگ کنند. شعار «کوشش - انتقاد - دگرگونی» قسمتی از مرحله آخر انقلاب فرهنگی است؛ با انتخاب نهمین مجمع حزب قسمت سوم این شعار پیشرفت زیادی حاصل کرد. در آینده این جمله نیز جزو این شعار خواهد بود «انقلاب را درک کنید و تولید را افزایش دهید».

پس از سال ۱۹۵۳ حتی لیوشائوچی نیز نتوانست خدمات و اقدامات مفید مائو را منکر شود.

سیاست های اصلی داخلی همواره راه حل های مائو را در راه «نوسازی با توسل به روش های انقلابی» تأیید می کردند. تضادهای مهم داخلی بین حالت استبدادی حزب و مسئولیت شخصی، بین جامعه شهری و روستایی (نیازمندیهای اقتصادی کارکنان و اقتصاد روستایی) و بین کارکنان بدی و کارکنان فکری به قوت خود باقی ماند. هدف های بعید دیگری نیز هنوز باقی مانده است: رفع اختلاف و تفاوت بین شهر و روستا، متقدم شمردن خدمت بر خود پسندی، ساختن موجودی مافوق و اجتماعی از روستایی و کارگر بیچاره و جلوگیری از ایجاد یک طبقه حاکمه جدید که ممکن است دوباره چین را از مسیر خود منحرف کند. در طرح های کلی اقتصادی، کشاورزی در مقام اول قرار گرفت و صنعت و رهبری ارتش و طبقه کارگر که بوسیله محرک های مادی میهن پرستانه تحریک می شد، عامل اصلی نوسازی به حساب آمد. در صنعت، همه عوامل: برتری بازار دولتی بر حق تقدم مصرف کننده، اتکای به خود به وسیله محدود کردن واردات خارجی؛ در کشاورزی: اداره واحدهای اشتراکی دهقانان تحت رهبری مرکز، سبب افزایش و تداوم پاره ای از انگیزه های مادی شد. این انگیزه های مادی عبارت بود از: تخصیص مالکیت چندخوگ و جوجه وزمین های کوچک و کلبه های دهقانی به خود کشاورزان. دستیابی به یک رشد مداوم و سریع

مستلزم آن بود که عوامل آرمانی، فرهنگی، و اقتصادی نوسازی روستاهای چین به معیارهای شهری نزدیک شود.

در آموزش و پرورش: مقدم شمردن فرزندان کارگران، کوتاه کردن دوره دبیرستانها و دانشکده‌ها، آموزش اصول ساده شده تعلیمات مائو، تخصیص نیمی از وقت به کار و نیمی از وقت به آموزش عملی در کلاس، برنامه‌های لازم برای تربیت متخصصان علمی و تکنیکی در نظر گرفته شده بود. بطور کلی: مقداری کار بدنی و عملی برای روشنفکران، برتری نوسازی اطراف مملکت و حومه شهرها بر محیطهای شهری و شهرنشین، آشنا کردن جوان شهری با زندگی روستایی و انتقال عناصر پیش رفته به نواحی مرزی و عقب مانده از اقدامات اساسی پیشرفت به حساب آمده بود.

در سال ۱۹۴۹ مائو گفت «ارتش یک قدرت است. قشون ۲/۱۰۰/۰۰۰ نفری ما معادل چندین هزار دانشگاه و دبیرستان است و ما بی اندازه بر آن متکی هستیم.» از سال ۱۹۳۵ به بعد هیچگاه مائو کنترل ارتش را از دست نداده و همیشه برای تثبیت قدرت سیاسی خود از آن استفاده کرده است.

هنگام تصفیه ارتش، لین پیاثو عده زیادی از افسران ارشد را بازنشسته کرد و افسران جوان را جانشین آنان ساخت. با تجزیه روش تعلیم و تهیه کادرهای سابق (مدارس تعلیمات حزبی لیوشائوچی «گروه جوانان کمونیست») ارتش به عنوان مدرسه تعلیماتی کادرهای آینده در نظر گرفته شد. تحت رهبری لین پیاثو (بهترین شاگرد مائو تسه تونگ) سپاه آزادی خلق در صدد برآمد که تعلیمات نظامی و سیاسی ینان^۱ (مساوات گرایی) را دنبال کند. البته ارتش تنها قادر به تأمین درصد کمی از پرسنل مدیریت مورد احتیاج ملت بود.

در سیاست خارجی قوانین جدید حزبی طرفدار «بین المللی بودن کارگری» هستند و اعضای حزب بایستی به نفع چین و اکثریت قریب به اتفاق کشورهای دنیا فعالیت کنند، ضمناً تصمیم گرفته شد که چین با تمام کسانی که معتقد به مارکسیسم لنینیسم حقیقی هستند متحد باشد. از آنجا که اکثریت حزبهای کمونیست خارج از اتحاد جماهیر شوروی یا تحت نفوذ نظام شوروی بودند و یابه اصلاح طلبی گرایش داشتند، مسئله متحد ساختن آنها برای جنگ و انهدام

۱- Yenan ۲- egalitarianism

امپریالیسم امریکای بی دشوار بود. گرچه خواسته‌ها و آرزوهای فوق مسائل مورد نظر چین را تشکیل می‌دهند اما باید گفت یکی از آرزوهای پکن این است که در آسیای شرقی برای خود حیثیت و آبرو کسب کند و در واقع مفهوم اصلی کلمه چین را که زمانی «چونگ کوئو»^۱ یعنی «قلمرو مرکزی» به حساب می‌آمد دوباره زنده سازد.

با «ویتنامی شدن» جنگ ویتنام احتمال حمله ناگهانی امریکا به چین کاهش یافت و مائو توانست جهت افکار رابه خطرات احتمالی از جانب شوروی سوق دهد و یادآور شود که شوروی هرآن ممکن است تأسیسات اتمی چین را پیش از رسیدن به تکامل نهایی منهدم سازد. در این زمان، با برکنار بودن لیوشائوچی از صحنه سیاست، تجدید گفتگوها و مذاکرات بین چین و امریکا امکان پذیر به نظر می‌رسید.

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، امریکا سیاست «دیوارکشی و محدود کردن چین» را پیشه کرد تا باعث سقوط جمهوری خلق چین گردد. این سیاست متکی به این فرضیه بود که اتحاد چین و شوروی پایدار و همیشگی است. اما در دهه ۱۹۶۰ این فرضیه کارگر نشد و چین از جرگه متحدان شوروی خارج شد و با جانشینان استالین بر سر کسب تفوق نظرات و اندیشه‌ها به مبارزه پرداخت. تهاجم شوروی به چکسلواکی ثابت کرد که در قسمت‌هایی که تحت استیلای شوروی است در صورت لزوم بدون تردید برای ایجاد نظم و ترتیب از نیروی نظامی استفاده می‌کند.

در سال ۱۹۶۹ در مرزهای مشترک شوروی و چین جنگ‌ها و کشمکش‌هایی رخ داد و در همین سال بود که دولت نیکسون اکثر محدودیت‌های بین دو کشور چین و امریکارا از قبیل تماس‌های فرهنگی و مطبوعاتی و تجارتي و نیز مسافرت از میان برد. در اوایل سال ۱۹۷۰ سیاستمداران امریکا و چین در ورشو مذاکره‌هایی برای ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز به عمل آوردند. در این جلسه‌ها موضوع عدم مداخله امریکا در فرمز مورد گفتگو قرار گرفت.

دیپلمات‌ها و سیاستمداران چین پس از آنکه سه سال برای فرا گرفتن تعلیمات سیاسی جدید از صحنه سیاست خارجی دور بودند، دوباره، به سمت‌ها

و مشاغل خود در خارج از چین بازگشتند و روابط دوستانه تری را با مردم و دولتهای غربی شروع کردند. چین با رومانی از در دوستی و الفت داخل شد، شوروی را برای تهاجم به چکسلواکی مورد سرزنش و بهتان قرارداد و برای اولین بار در مدت ده سال يك موافقت نامه مهم تجارتي با یوگسلاوی امضاء کرد. یکی از دلایل عمده که باعث شناسایی کامل چین شد، موضوع احتیاج به متوقف ساختن مسابقات اتمی است، چه این امر بدون شرکت چین در مذاکرات محدود کردن نیروی اتمی عملی نمی شود. در سال ۱۹۷۵، زمانی که چین سفینه فضایی بزرگی به فضا فرستاد این مطلب بیشتر تأیید شد. مطالب فوق سوالات بسیاری پیش می آورد که امید است این کتاب جوابگوی بیشتر آنها باشد و نشان دهد که چرا و چگونه مسائل و اشکالات تاریخی چین با توسل به ابزار و آلات سیاسی راه حلی یافتند و این چیزی است که ما امروز آنرا تحت عنوان «افکار مائو» می شناسیم. این که آیا اندیشه ها و آرمانهای مائوئی (مائوئیسم) پس از مرگ مائو تسه تونگ دست نخورده باقی بماند و به آنها عمل شود معلوم نیست؛ اما مائوئیسم همیشه مائو را جاودانی نگاه خواهد داشت. اگرچه در آینده بدون شك تغییرها و تجدید نظرهایی اعمال خواهند داشت اما هیچ عاملی نمی تواند اثرات زندگی و الهامه مائو تسه تونگ را از صفحات تاریخ بزدايد.

بخش نخست :

کشف دوباره چین

چهارماه پس از ورود به چین ، شبی با یکی از مقامات عالی‌رتبهٔ چینی ملاقات کردم . او یکی از دوستان دیرین من بود . ما از هزدری سخن می‌گفتیم. او عقیدهٔ مرا می‌پرسید و من هم عقیدهٔ خود را در مورد جوانب مختلف پیشرفت‌های مادی و فرهنگی چین می‌گفتم . در ضمن گفتم : «من در حال حاضر تنها می‌توانم يك عقیدهٔ خیلی سطحی از کشور چین داشته باشم و برای اینکه بتوانم واقعاً عقیدهٔ باارزشی ابراز دارم باید مدت خیلی بیشتری مطالعه و بررسی کنم . ولی تنها چیزی که بطور حتم می‌توانم بگویم این است که چین دیگر يك کشور عقب‌مانده نیست »

او جواب داد ، «شما حتماً اشتباه می‌کنید چون چون هنوز هم يك کشور عقب مانده است. اگر چه فعلاً خیلی پیشرفته‌تر از زمانی است که تحت حکومت چیانگ کای چک اداره می‌شد ولی این معیار هنوز مفهومی ندارد زیرا هیچ شرایطی بدتر از شرایط آن زمان قابل تصور نیست و این بهبود اجباری و حتمی به نظر می‌رسد . تغییر مهم تغییری است که در روحیهٔ مردم به وجود بیاید. من معتقدم که آنها در راه ترقی و تعالی پیشرفت کرده‌اند ولی آنچه در مورد شرایط اقتصادی چین می‌توان گفت این است که چین امروزی تنها توانسته است پایه های يك اقتصاد سالم و مترقی را برای آینده پی‌ریزی کند. ما برای آنکه بتوانیم ادعا کنیم يك مملکت پیشرفته هستیم ، راهی دراز و مشکلاتی فراوان در پیش داریم.»

۱: ورود به پکن

در یکی از روزهای مطبوع ماه ژوئن با لوییز و دو فرزندم سیان و کریستوفر خدا حافظی کردم و ژنو را به مقصد وین ترک گفتم. کمی بعد ساختمان نوساز و سراسر شیشه‌ای فرودگاه وین از دور نمایان شد. در این فرودگاه هواپیمای خود را عوض کردم و بایک هواپیمای «دوگلاس» بدلی که ساخت کشور چکسلواکی بود عازم مسکو شدم. بعد از ظهر روز بعد، پس از آنکه نیمی از کره ارض را طی کردم در یک هواپیمای توربوجت روسی که به وسیله خلبانان چینی هدایت می‌شد رهسپار پکن شدم.

در فرودگاه مسکو چمدانهای مرا پایین آوردند و پس از عبور از بازرسی گمرک و دفتر مهاجرت قرار شد چمدانهای مرا دوباره توزین کنند. من چون فقط به صورت ترانزیت از مسکو عبور می‌کردم چنین انتظاری نداشتم و به توزین دوباره چمدانها سخت اعتراض کردم. من مانند همه مسافران حدود بیست و پنج پوند اضافه بار با خودم داشتم و تا آنوقت هم مورد هیچگونه بازخواستی قرار نگرفته بودم. ولی در فرودگاه مسکو یکی از مأموران کله‌شق پالتو و دوربین عکاسی و جعبه فیلم و حتی محتویات جیب مرا روی ترازو گذاشت تا با چمدانها توزین شود. بدون آنکه به چند جمله روسی که من با زحمت زیاد به خاطر آوردم و گفتم، توجهی کند دائم فریاد می‌زد «پلاتا پلاتا پوزالویستا» (پول بدهید پول بدهید خواهش می‌کنم). او تقریباً چهار برابر نرخ که برای مسافران تبعه معالک کمونیستی محاسبه می‌کردند پول می‌خواست و برای ۱۲

کیلو اضافه بار من ۷۰ دلار امریکایی مطالبه می کرد .
گفتم : «آهای رفیق آخر قدری انصاف داشته باش ، تمام امریکایی ها که راکفلر نیستند . من هزار و چهارصد دلار کرایه برای پرواز از امریکا به چین و برگشت به امریکا پرداخته ام حالا برای چند کیلو اضافه بار که آنها تماماً اسباب بازی سوئیسی برای بچه های چند خانواده دوست چینی است ، باید ۷۰ دلار اضافه بار پردازم ؟ قیمت خود اسباب بازیها ۷۰ دلار نیست . اگر اینطور باشد من همین الان اسباب بازیها را از چمدان بیرون می آورم و به بچه های روسی می دهم .» و شروع کردم به باز کردن چمدانها و بیرون آوردن اسباب بازیها . در همین ضمن دیدم که کمی آنطرفتر ، جمعیتی دوریک زن دهاتی روسی جمع شده اند و به داد و فریاد او که برای بردن خودش و بارهایش يك تاکسی مجانی از اداره هواپیمایی می خواست گوش می کنند . اتوبوس شرکت او را جا گذاشته بود . جمعیت مذکور آهسته آهسته زن دهاتی را رها کردند و دور من جمع شدند . يك زن زیبای بلوند روسی که معاون مأمور کله شق مخاطب من بود ، و دو مأمور زن دیگر به هوا داری من به زبان روسی با او به بحث پرداختند ولی مأمور کله شق با عصبانیت زیاد آنها را تویخ کرد و بالحن خشنی به من گفت که من مختارم که با اضافه بارم به هر نوعی که می خواهم رفتار کنم ولی چنانچه بخواهم آنها را با خود حمل کنم باید بهای اضافه بار درخواستی را پردازم . سپس با عصبانیت به اتاقی رفت که روی در آن نوشته بودند : کونتورا . همان خانم بلونندی که گفتم فوراً نزدیک شد و در حالی که زیر لب چیزی نثار رئیس خودش کرد اسبابهای مرا که از چمدان بیرون آورده بودم جمع آوری کرد و در چمدان گذاشت . بالحن تندی با سایر همکاران خود درباره مسئله بحث می کرد . من از پاره ای از لغات او چنین استنباط کردم که می گفت رئیس که از قرار معلوم روز قبل شاغل این پست شده آدم کله پولک و نفهمی است . بعد هم با خنده قبضی را که برای اضافه بار من صادر شده بود پاره کرد و چمدانهای مرا مهر زد و بلیط مرا امضا کرد و با يك سفر بخیر پر از محبت مرا روانه هواپیمای کرد . من نیز خوشحال از اینکه انسانیت و محبت در کشورشوراها هنوز زنده است راه خود را پیش گرفتم . چند لحظه بعد دیدم که آن خانم يك تاکسی صدا زد و آن زن دهاتی بیچاره را هم روانه شهر کرد .

کشف دوباره چین

نصف شب، هنگامی که هواپیمای عظیم روسی ما را به پکن می برد، مسافر هم مندلی من که يك تبعه چکسلواکی بود با انگلیسی دست و پا شکسته با من سر صحبت را باز کرد و گفت: «خوب شما امریکایی هستید. بدون شك نویسنده اید و به چین می روید.»

تا پنج ماه پس از آن، من به عنوان تنها امریکایی که به چین قدم نهاده بود مورد ستایش و حیرت همه بودم و از خود می پرسیدند که چرا به چین سفر کرده ام. آیا يك مأمور سری بودم؟ آیا حضور من در چین تغییری در سیاست این کشور پدید خواهد آورد؟ چه کسی می دانست که در کیف چرمی ام که همیشه به دست داشتم اسرار کدام مأموریت سری نهفته است؟ در واقع محتویات کیف من عبارت بود از: یادداشت، يك کتاب درباره مارکسیسم، میتولوژی هامیلتون، دو کتاب لغت زبان چینی، لوازم توالت شخصی و يك ماشین تحریر کوچک و مقدار زیادی آسپیرین.

با این همه، من خیلی کمتر کنجکاوی چک ها را برمی انگیزختم تا آنها کنجکاوی مرا. آنها شش نفر بودند بازنده های سیار جا افتاده و سنگین و رنگین شان که کفش های مارک «باتا» به پا داشتند و ساکت نشسته بودند. اینها بدون شك کارشناسان چک بودند که به چین می رفتند تا جای کارشناسان روسی آقای خروشچف را که همه به وطنشان بازمی گشتند پر کنند. چک ها دور هم به بازی بریج دستی چند کپک سرگرم شدند و من ساعت ها به افق شرق که رفته رفته به رنگ يك نوار قرمز درمی آمد نگاه می کردم. شهر تومسک^۱ از دور پیداشد و رفته رفته روشنایی سحرگاهی سراسر سیبری را فرا گرفت و من جنگل های تاریک بی پایان و دریاچه های سیاهش را به خوبی می دیدم. گاهگاهی هم اثری از سکونت آدمی به چشم می خورد. پس از آنکه يك سد بزرگ نیروگاه برق را دور زدیم در فرودگاه ایرکوتسک^۲ که به يك کارگاه ساختمانی بیشتر شبیه بود پیاده شدیم. همه جا پر بود از ساختمانهای نیمه تمام. ما را به يك سالون چوبی راهنمایی کردند. پس از مدتها انتظار سرانجام مقداری نان سیاه با کالباس و چای به مسافر ها دادند. من به یاد زمان جنگ که در روسیه بودم افتادم. پس از آنکه از گمرک و دفتر مهاجرت گذشتیم يك مهماندار جوان چینی که لباس آبی رنگ به تن و شلوار

۱- Tomsk ۲- Irkutsk

اطلسی پاچه گشادی به پاداشت به ما پیوست و ما را به یک هو پیمای جت ایلوشین^۱ که وسیلهٔ خلبانان چینی هدایت می شد راهنمایی کرد. توی هواپیما تمیز بود و آن راه سبک آشنای پکن آراسته بودند. مهمانداران مالبا س های ایریشمی که تا گردن بسته بود پوشیده بودند و موهای سیاه و شانه خورده شان را بانوار قرمز بسته بودند. وقتی که در صندلی هامان جا به جا شدیم، یکی از آنها یک فنجان قهوه و ویسکویت برایم آورد. و به زبان چینی پرسید: «نی هائو؟ حالتان خوب است؟» جواب دادم: «وو هائو، هسیه - هسیه نی».

چینی من او را به لبخند و اد داشت. او به سؤالیهای من خیلی خلاصه جواب می داد. از اهالی پکن و از یک خانوادهٔ ساده روستایی بود که پس از پایان تحصیلات متوسطه در سرویس هواپیمایی استخدام شده بود. دو سال بود که در این رشته خدمت می کرد. این دختر و دیگر همکارانش شام را، که عبارت بود از غذای سرد با شراب یا آبجوی چینی، بسیار مرتب و منظم برای مسافران آماده می کردند و رفتارشان چنان مهربان و مؤدب بود که تعجب مرا برانگیخت. بعدها پی بردم که این یکی از خصوصیات ویژهٔ سرویس هواپیمایی چین در تمام خطوط اصلی است. تمام صبح را ما بر فراز سیبری و مغولستان خارجی پرواز می کردیم و جز ابر و آسمان آبی چیزی به چشم نمی خورد. سرانجام تپه های تیره رنگ جهول^۲ و دیوار مشهور چین از دور نمایان شد. اکنون دیگر مناظر بدیع و سرسبز چین با رنگهای جالب، سراسر مسیر ما را تا پکن فرامی گرفت. چند لحظه پس از آن، در برابر ساختمان نوساز و مدرن فرودگاه جدید پکن توقف کردیم. خوب می دانستم که این روزها هیچ مسافری ناشناخته به چین سفر نمی کند و به همین جهت تصور می کردم گروهی از مقامات چینی فرودگاه به پیشواز من خواهند آمد. از قضا، پیشواز گرمی در انتظار من بود. هنگامی که من زیر آفتاب گرم و خشک ماه ژوئن پکن از هواپیما پیاده شدم دیدم گروهی از دوستانی که من سابقاً با آنها آشنایی نزدیک داشتم پس از آگاهی از ورود من به چین، برای پیشواز من جلو فرودگاه جمع شده اند.

من از میان آنها روی الی^۳ و دکتر دچی چائو تینگ^۴ را شناختم؛ روی الی

۱- Hyushin ۲- Jehol ۳- Rewi Alley

۴- Dr. Chi Ch'ao-ting

کشف دوباره چین

نیوزلاندی بودوسی سال بود که در چین ماندگار شده بود. دکتر چی چائوتینگ تحصیل کرده دانشگاه شیکاگو است. من هنگامی که او مشاور دکتر ه. کونگ^۱ بود، در چونگ کینگ^۲ با او آشنا شده بودم. هوانگ هوا^۳، تانگ مینگ چائو^۴ ایزرائل اپستین^۵، ی. ی. هسو^۶، و دکتر جرج حاتم^۷ را نیز دیدم. هوانگ هوا را از زمانی که سردهسته محصلین در دانشگاه امریکایی بن چینگه بود می-شناختم. (من در آنجا تدریس می کردم.) تانگ مینگ چائو را از زمانی که سردبیر روزنامه دیلی نیوز محله چینی های نیویورک بود دیگر ندیده بودم. ایزرائل اپستین خبرنگار سابق یونایتد پرس بود که فعلاً تبعه چین است. ی. ی. هسو یکی از همکاران قدیمی من در شرکت تعاونی و صنعتی بود. دکتر جرج حاتم یک پزشک امریکایی بود که شخصیتی بسیار دلپذیر داشت و من با استفاده از این موقعیت بعدها از او سخن خواهم گفت.

همگی روانه پکن شدیم. تا پکن ۴۵ کیلومتر راه بود. جاده آسفالت و مستقیم و بسیار خوب بود. ساختمانهای زیادی از انواع صنعتی و غیره در طول راه در دست ساختمان بود و برای من تازگی داشت. سرانجام از محله وای چائو تالو^۸ که محله ساختمانهای مدرن و اروپایی هیاتهای سیاسی است گذشتیم.

«روی الی» توضیح داد که تنها در حدود دوازده سفارتخانه در محل قدیم باقی مانده و بقیه همگی به محل جدید نقل مکان کرده اند. سپس با خنده افزود که: «من خودم فعلاً در ساختمان کنت چیانو^{۱۰} محل سابق سفارت ایتالیا زندگی می کنم و خواهی دید چه ساختمان زیبایی است.»

در میان پیشواز کنندگان روی الی و دکتر حاتم قدیمیترین دوستان من بودند. من در سال ۱۹۲۹ باروی آشنا شدم و در دوران جنگ جهانی دوم ما با هم در چین همکاری کردیم و شرکت تعاونی صنعتی چینی (اینداسکو^{۱۱}) را تشکیل دادیم. حالا او برای خدماتی که در تشکیل شرکت های تعاونی صنعتی در چین انجام داده است، بخصوص در محافل انگلیسی به قدر کافی سرشناس است. اطلاعات او درباره

۱- H. H. Kung

۲- Chungking

۳- Huang Hua

۴- T'ang Ming-chao

۵- Israel Epstein

۶- Y. Y. Hsu

۷- Dr. George Hatem

۸- Yen-ching

۹- Wai Chiao Tu Lau

۱۰- Count Ciano

۱۱- Indusco

چین آنقدر وسیع است که کمتر کسی می تواند با او برابری کند . او کتابهای متعددی در مورد مردم چین و خصوصیات آنها نوشته است و جوزف نیدهام^۱ چین شناس مشهور دانشگاه کمبریج آخرین کتاب خود را به او تقدیم کرده است . آخرین کتاب او درباره چین امروزی است . الی فعلاً حدود شصت سال دارد . چشمان آیش همان درخشش قدیم را دارند و موهای قرمزش رفته رفته تنگتر می شود . اگرچه پاهای او دیگر آن دو ستون محکم سابق نیستند که بیست هزار مایل دهات چین را پیموده اند ولی او هنوز فعال است و من در تمام این مدت با تألیفات او تماس داشته ام و از همین رو ، او برای من هنوز هم نزدیک و آشناست . ولی آنچه در زمان واقعه پرل هاربور به سردکتر حاتم آمده بود برایم مجهول بود و من این را از خود او پرسیدم :

- راستی رفیق این مدت چه می کردی و به چه کار مشغول بودی ؟

- هیچ . با دختر دلخواهم عروسی کردم . حالا دو بچه بزرگ دارم . این

مدت زخم های انقلاب را مرهم می گذاشتم .

- خوب ، فقط همین ؟

- کار دیگر این بود که سیفلیس را از چین ریشه کن کنیم . این از آرزوهای

دکترها است که يك مرض خطرناك را از بین ببرند . و ما در چین به این کار موفق شدیم . به سازمان مایا تا نتیجه کار را به تو نشان بدهم .

- کدام سازمان ؟

- سازمان بهداشتی پیفوهسین - پینگ نین - چی - سو^۲ . ما این اسم را

به سازمان بهداشتی امراض پوستی و مقاربتی ترجمه کرده ایم .

به مهمانخانه هسین چیاو^۳ (ماوراء بحار) که برای من در نظر گرفته

بودند رسیدیم . ساختمانی مدرن و شش طبقه بود که نزدیک دروازه هاتام^۴ قرار

داشت . سابقاً اینجا خیابان سفارتخانه ها بود . خوب به خاطر دارم که سالها

پیش هر روز بایک دو چرخه ژاپونی برای مصاحبه مطبوعاتی با سفارتخانه ها به

این خیابان می آمدم . ولی اینجا نیز مثل همه چیز دیگر يك خیابان کاملاً چینی بود .

۱- Joseph Needham

۲- P'i-tu Hsin-Ping Nien-Chih-So

۳- Hsin Ch'iao

۴- Hatamen

کشف دوباره چین

روی در اتاق هتل من به زبان چینی نوشته شده بود : «استراحت کنید. زیرا برای انجام کارهایی که در پیش دارید نیازمند استراحت فراوان هستید.» چقدر درست نوشته بود !

من نمی‌توانم از عدم فرصت برای دیدار از چین شکایت داشته باشم. در پنج ماهی که فرصت داشتم سراسر چین را زیر پا گذاشتم و تمام ولایات آنرا از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب سیاحت کردم. کارخانه‌ها و تأسیسات و سدهای بیشماری را که در دست ساختمان هستند بازدید کردم. با تمام شخصیت‌های چینی از مائوتسه تونگ و چوئن لای گرفته تا مدیران جوان کارخانه‌ها گفتگو کردم. با سربازان و کارگران و معلمان و پرستاران و محصلان ، با طبقه روشنفکر ، با مالکان سابق ، با بازیگران تئاترها و سینماها و غیره و غیره دیدارها کردم و صحبت‌ها داشتم .

من با تمام این افراد به تنهایی و اکثراً با زبان چینی صحبت کردم ولی البته مراد این نیست که ادعا کنم توانستم اعماق روح و زوایای فکر آنها را بخوانم . خصوصاً در مواقع مصاحبه با مقامات رسمی همیشه يك شخص ثالث یا مترجم چینی حاضر بود و در چنین موقعیتی شکی نیست که احدی دریچه دل خود را صمیمانه باز نمی‌کند . با همه اینها می‌توانم ادعا کنم که امروز خیلی بهتر و دقیق‌تر ، از اوضاع چین کنونی آگاهی دارم تا از زمانی که به این سرزمین بازنگشته بودم .

۲: شهر آرام

در مهمانخانه هسین چیانو، يك اتاق نشیمن و يك اتاق خواب و حمام

دراختیار من بود و روزی ۲۴ یوان * یعنی ۱۰ دلار برای آن می پرداختم. این مبلغ تقریباً دستمزد يك هفته يك کارگر چینی است. پنجره اتاق من روبه گنبد «معبد آسمان» باز می شد؛ امپراتورهای سابق چین هر سال به خاطر داشتن محصولات فراوان، قربانیهایی به آن پیشکش می کردند. ولی چون بیشتر مواقع به علت مه غلیظ و دود، این گنبد را نمی توانستم ببینم، بر آن شدم که در طبقه پایین تر که رو بروی خیابان سفارت خانه ها بود اتاقی با حمام بگیرم. بعلاوه، اتاق تازه من این خاصیت را داشت که می توانستم تمام تازه واردین به مهمانخانه را از نظر بگذرانم. فعلاً در پکن حدود دوازده مهمانخانه مدرن بزرگ وجود دارد. سابقاً مهمانخانه های اروپایی فقط محدود به بندرهای چین بود ولی امروز در کلیه شهرستانها مهمانخانه های مدرنی هستند که زیر نظر سازمان توریستی چین اداره می شوند. در این مهمانخانه ها غذا به سبک چینی و اروپایی موجود است و هرگز جیره بندی نمی شود و طبق اطلاع، در ولایات، بهای غذا خیلی ارزانتر از پکن است خاصه که من در این مهمانخانه برای هر وعده غذا سه دلار می پرداختم.

برای اطلاع توریست هایی که احياناً بخوانند به چین سفر کنند باید بگویم که سرویس مهمانخانه های چین بسیار منظم است. خدمتکارها خیلی تمیز و مؤدب هستند. من شخصاً آشپزخانه را بازدید کردم. تمیزی و نزاکت کارگران و نظافت آنجا، مرا به تعجب انداخت. دیگر اینکه کارکنان مهمانخانه هیچگونه انعامی از مسافری نمی پذیرند. البته پیشخدمتها و کارگران دیگر را فقط باید «تونگ چیه»^۱ یعنی رفیق نامید. خدمتکارهایی که اتاقها را نظافت می کردند در ساعات بیکاری یا ساعات خارج از سرویس کارشان فرا گرفتن زبان انگلیسی یا روسی است و در ساعات معینی همگی در محوطه ای مخصوص، به ورزشهای ریتیک مشغول می شوند.

در مهمانخانه هم کارگران و کارمندان مجامع حزبی خود را مانند سایر دواير دولتی تشکیل می دادند. در محل تجمع، رادیو - تلویزیون - کتابخانه و همچنین تصویر مائوتسه تونگ موجود بود. ضمناً کلیه کارگران مهمانخانه

* یوان Yuan واحد پول چین و معادل ۳۷ دلار است.

کنف دوباره چین

در «مبارزه با حشرات» شرکت می کردند . این مبارزه در سراسر چین رایج است! از همین رو می توان گفت موفقیتی که در مبارزه باموش- مگس - ساس- شپش وکک و غیره نصیب چین شده از ممالک دیگر چشمگیرتر است و نه تنها حشره ای در چین دیده نمی شود بلکه از هنگامی که از ولگردی ، دستفروشی ، دلالی و فحشا و تکدی جلوگیری شده شهر آرامش خاصی به خود گرفته است . از ساعت ۱۱ شب به بعد که تأثرها و سینماها تعطیل می شوند و تراموا- های برقی از حرکت می ایستند آرامش دلپذیری بر شهر حکمفرما می شود و تنها ترافیک کامیون های سنگین و گاری ها این سکوت را برهم می زنند . من که به وضع سابق چین آشنا بودم دلم برای صدای فروشندگان دوره گرد و سوت- سوتک های مخصوصی که به دم کبوترهای اهلی می بستند و موقع پرواز صدایشان آسمان را پر می کرد تنگ شده بود .

اتوبوس ها خیلی تمیز بودند . رانندگان آنها که بیشتر دختر بودند بخصوص با خارجیها رفتار بسیار مؤدبانه ای داشتند . در اتوبوس ، چه بسا پیش می آمد که جوانها ، که بی شك مرا بجای يك کارشناس روسی می گرفتند ، از جای خود بلند می شدند و صندلی خود را به من تعارف می کردند . مردم همیشه حق تقدم عبور را رعایت می کردند و خود به خود به مینی بوس های حامل شاگردان کودکان گستانها راه می دادند .

تاکسی ها ، که بیشترشان ساخت شوروی یا اروپای شرقی یا امریکا بودند ، همیشه در جلو مهمانخانه ها و ایستگاه های راه آهن در دسترس بودند . دوچرخه های مسافری هم گاهگاهی در خیابانها دیده می شدند . يك بار من در یکی از این دوچرخه ها سوار شدم و با راننده سفیدمویش که پنجاه سالی داشت سرگفتگو را باز کردم . او از من پرسید که آیا از وضع جدید پکن راضی هستم یا نه .

گفتم :

- البته شهر خیلی تمیزتر و مدرن تر و زیباتر شده ، مخصوصاً که خیلی هم آرام و بی سروصدا است .

از فراز شانهاش خنده ای کرد و گفت :

- آرام ؟ هاهاها! مردم آرام و بی سروصدا هستند ولی رادیو اینطور

نیست .

از او پرسیدم که زندگیش چگونه می گذرد .

جواب داد :

- بالاخره می گذرد .

و افزود:

- در قدیم ، مردی مثل من نمی توانست خانواده ای تشکیل دهد .

ولی امروز من زن دارم که در کارخانه کار می کند و روزی چند یوان مزد می گیرد . دخترم در پرورشگاه کار می کند . آنوقتها کی صحبت از پرورشگاه بود ؟

ضمناً شکایت داشت که این اواخر در اثر پهلو درد شدید بیکار شده است ولی چون وابسته به سندیکای کارگری است ، به رایگان مداوایم شود . سپس بالحن مخصوصی افزود :

- ما اگر کمی بیشتر می توانستیم شکمان را پر کنیم؛ امپریالیستها -

یکباره حرقش را بریده و پرسید :

- شما از چه ملتی هستید ؟

جواب دادم :

- امریکایی هستم .

- شوخی نکن .

سپس براندازم کرد و دید که قیافه ام کاملاً جدی است . وقتی به مقصد

رسیدیم و کرایه را پرداختم پرسید :

- راستی امریکایی هستید ؟

سرم را به نشانه آری تکان دادم . لبخندی زد و راهش را گرفت و

رفت .

۳: شهر بزرگی

پس از پانزده سال دوری از چین ، اگرچه زبان ساده محاوره‌ای چینی را هنوز خوب می‌فهمیدم اما مهارتم را از دست داده بودم . نوشتن زبان چینی را آنقدر ساده کرده‌اند که بکلی با آن زبان مشکلی که من فراگرفته بودم متفاوت بود . من فرصت فراگرفتن قواعد جدید را نداشتم ، ولی همین که بدون وجود مترجم می‌توانستم با مردم صحبت کنم و مراد خود را بفهمانم برابم نعمتی بود .

در طول دوران اقامت ، هیچ تبعه خارجی نمی‌توانست بدون اجازه نامه مخصوص پکن را ترک گوید یا از شهرهای دیگر دیدن کند . همه خارجیها ، ولو اینکه به خرج خودشان در چین بودند ، مهمان دولت چین بشمار می‌آمدند . مسافرها ، چه چینی می‌دانستند و چه نمی‌دانستند ، به محض ورود به هر نقطه پک راهنمای رسمی سازمان توریستی در اختیارشان بود که آنها را در همه جا همراهی می‌کرد . این رویه را نباید نظارت دستگاهها بر خارجیها به حساب آورد ، بلکه باید گفت که اگر چنین نبود ، مسافرها وقت خود را تلف می‌کردند . هر کس که چشم بینا و گوش شنوا داشت ، می‌توانست به آنچه می‌خواست پی‌برد از سوی دیگر نباید از یاد ببریم که چین سرزمینی است که بی‌شک مورد توجه جاسوسان خارجی است و این اقدامات احتیاطی از طرف مقامات چینی کاملاً منطقی است . البته من بخاطر آشنایی قبلی با چین و دوستان و آشنایان چینی و خارجی ام ، بیشتر اوقات می‌توانستم بطور خصوصی این طرف و آن طرف بروم . بطور کلی گردش در اطراف شهر ، بجز در چند منطقه نظامی ، آزاد است .

برای خارجیان که قیافه ظاهری آنها کاملاً مشخص است ، تبادل افکار و عقاید واقعی و صمیمانه با مردم غیرممکن به نظر می‌رسد ، خاصه که این اقامت بیشتر در محیط پذیراییهای رسمی و تشریفاتی صرف می‌شود . دیپلماتها و روزنامه‌نویسهای خارجی اگر گله داشتند که وقتشان بیشتر صرف تشریفات اداری می‌شود و آنطور که باید و شاید نمی‌توانند از کارخانه‌ها یا مدارس

بازدید کنند و بجز با کارمندان سفارتخانه های مربوطه نمی توانند با چینی ها صحبت کنند. آنها به ندرت می توانند خارج از پکن را ببینند. البته این هم چندان دیدار کوچکی نیست زیرا پکن یکی از زیباترین شهرهای جهان است و با حومه اش در حدود پنجهزار میل مربع وسعت دارد. خوشبختانه ، اقدامات رژیم کنونی برای نوسازی این شهر ، زیبایی قدیم آن را از بین نبرده است . همه قصرها و ساختمانهای تاریخی مرکز شهر به بهترین وضعی نگاهداری می شوند . شهر ممنوع یا شهر ارغوانی که مقر امپراتوران تاتار بود و از زمان قوبلای خان بجا مانده یکی از همین ساختمان هاست .

وضع عمومی شهر پکن چنین است : يك جاده پهن به طول پنج میل معبد آسمان را پس از عبور از چندین دروازه به شهر امپراتوری در تین آن من^۱ (دروازه آرامش آسمانی) می پیوندد . این میدان اکنون بزرگترین میدان جهان است . در این میدان بیش از يك میلیون نفر می توانند تجمع کنند و در مدت کوتاهی محل تجمع راترک گویند . تالار بزرگ خلق چین که محل کنگره ملی خلق چین است ، موزه بزرگ تاریخ ، و موزه انقلاب نیز در کنار این میدان ساخته شده است . از وسط میدان يك خیابان پهن به شهر ممنوع می رود و به چند دریاچه مصنوعی ، تپه های درختکاری شده و چند معبد می رسد . این معبدها اکنون به گردشگاه و زمین بازی تبدیل شده اند . متأسفانه جاده های کمر بندی جدید که برای سرعت ترافیک کشیده شده ، تسمتی از دیوار های خارجی قدیمی را از بین برده است . طرح های شهر سازی برای حفظ زیباییهای گذشته ، ارتفاع و گسترش ساختمانها را محدود کرده است .

پکن بزرگ با يك جمعیت هفت میلیونی پنج برابر آن شهری است که من بیست سال پیش ترکش گفتم . اگر بخواهیم درباره مردم پکن تحقیق کنیم به این نتیجه می رسیم که مردم بیش از نیم میلیارد سال است که در این شهر زاد و ولد می کنند . قطعه هایی از استخوانهای انسان «سینانتروپوس- پکیننسین»^۲ در موزه مخصوصی نگهداری می شد اما متأسفانه سر و مجموعه ای از استخوانهای فسیل در جنگ جهانی دوم ناپدید شد .

پکن دارای دهها موزه و کتابخانه و تأثر قدیمی و جدید و سینماهای

۱- Tien An Men

۲- Sinanthropus Pekinensis

کشف دوباره چین

بیشمار است و پارکهای بسیار بادر یا چدهای طبیعی و مصنوعی و انواع گوناگون وسایل تفریح و ورزش دارد. در سراسر پکن چندین ساختمان بهداشتی و دانشگاهی و آپارتمانهای مسکونی با سبکهای گوناگون به چشم می‌خورد که کاملاً عظمت شهر را مجسم می‌کند.

بازارها و مغازههای مشهور پکن دیگر بهشت توریستها به حساب نمی‌آید. هرچند که دستبافها و کارهای هنری قشنگ و زیبا فراوان دیدم، اما اینها فقط برای صادرات ساخته و پرداخته شده بودند و آن‌گیرایی پیشین و پستین‌ترین‌های مغازهها پاک از بین رفته بود. ساختمانها و کوچه‌های قدیمی جای خود را به مدارس جدید و باغهای تفریحی و ساختمانهای مدرن داده بودند. ساختمانهای مدرن هم مانند ساختمانهای مدرن همه کشورهای غربی از جمله و گیرایی بی‌بهره بودند. بزرگترین تغییر را در حومه پکن دیدم که پر شده بود از کارخانه‌ها و واحدهای صنعتی و مراکز فولاد و زغال سنگ. اگرچه بیشتر آپارتمانهای مسکونی برای کارگران کارخانه‌ها ساخته می‌شد، معه‌ذا هنوز کمبود مسکن گریبانگیر بود و بیشتر خانواده‌های چند نفری در یک یا دو اتاق زندگی می‌کردند. خوشبختانه در حومه شهر ساختمانها کاملاً بنا به اصول جدید شهرسازی و با فضای کافی ساخته می‌شدند.

درباره پکن بیشتر می‌توانم سخن بگویم ولی بهتر دیدم که بیشتر وقت خود را صرف مناطق دور افتاده چین کنم. پیش از آن، در دوران کومین‌تانگ این مناطق را دیده بودم؛ با مقایسه زمان حال و گذشته می‌توانستم بی‌بهرم که وضع مردم بهتر از گذشته شده است یا برعکس. برنامه من کاملاً مورد تأیید چوئن‌لای قرار گرفت.

۴: از کنفوسیوس تا مائو

اختصار تاریخ کهن چین در چند صفحه شاید در نظر دانشمندان و مورخان

گناه باشد ولی در نظر خوانندگان که می‌خواهند باچین آشنایی نسبتاً فوری پیداکنند این اختصار موجه است . کنفوسیوس می‌پنداشت که اگر به کسی جزئی از چیزی را بنمایانیم ، او خواهد توانست به کل آن چیز پی‌برد .

کشوری که در نظر عده‌ای مهد باستانی‌ترین تمدن‌های بشری و در نظر عده‌ای دیگر صحنه رشته‌درازی از رنج و محنت بشری است ، سرزمینی است که ۳،۷۵۵،۰۰۰ مایل مربع وسعت دارد یعنی نود هزار مایل مربع بیش از ایالات متحده آمریکا . چین سرحدات فعلی خود را که شامل تبت و ترکستان و مغولستان است از قرن‌ها پیش به دست آورده است . در ازمئه قدیم وسعت این کشور از وسعت فعلی نیز بیشتر بوده است . دوسوم سرزمین جمهوری خلق چین کوهستان و کویر با زمینهایی است که به هیچوجه قابل کشت و زرع نیست .

در سال ۱۹۶۰ چیزی کمتر از ۱۲ درصد سطح این کشور زیر کشت بود . زحمات بی‌پایان و اقدامات شاقی می‌بایست صورت گیرد تا وسعت سطح زیر کشت افزایش یابد . در قیاس باچین ، در همین زمان ۱۷ درصد وسعت کل ایالات متحده آمریکا زیر کشت بود و ۲۲ درصد سطحی که فعلاً به عنوان چراگاه مورد استفاده است می‌توانست به سرعت زیر کشت قرار گیرد . با جمعیتی در حدود چهار برابر جمعیت آمریکا ، چین مجبور بود با زمینهایی که ۴۰ درصد کمتر از سطح زیر کشت آمریکا بود این جمعیت انبوه را تغذیه کند . اگر چین می‌خواست سطح کشت خود را در همان میزان نگاه دارد ، باید بازده آن را شش بار افزایش می‌داد تا به میزان محصول تولیدی آمریکا برسد . اگر نقشه چین را روی نقشه ایالات متحده قرار دهیم خواهیم دید که از حیث طول و عرض تقریباً این دو سرزمین بر یکدیگر منطبقند ، به این ترتیب که سرحدات جنوبی چین تقریباً روی شمال مکزیکو قرار می‌گیرد و شمال شرقی آن روی سرحدات کانادا و جنوبی‌ترین نقطه چین (یعنی جزیره هاینان^۱) تقریباً روی هایتی می‌افتد و غربی‌ترین نقطه آن (سین کیانگ^۲) کمی آنطرفتر از سانفرانسیسکو قرار می‌گیرد . شانگهای تقریباً روی جاکسونویل و واشینگتن روی پکن قرار خواهد داشت . نیویورک روی شن یانگ^۳ در منچوری^۴ ، ولوس آنجلس

۱- Hainan

۲- Sinkiang

۳- Shenyang

۴- Manchuria

کشف دوباره چین

در غرب ثبت واقع می‌شود. البته شرایط جغرافیایی دو کشور بکلی متفاوت است: آمریکا از دو طرف به دریا راه دارد، در صورتی که چین فقط از سواحل شرقی به اقیانوس آرام راه دارد و از شمال به بیابانهای مغولستان و از مغرب به کوهستانهای مرتفع هیمالیا محدود می‌شود.

اقیانوس آرام تا قرن نوزدهم نه تنها موجب ارتباط چین با دنیای خارج نشد بلکه مانند سدی چین را از دیگر نقاط دنیا دورنگه داشت. از سایر جهات جغرافیایی نیز چین بخاطر کوهستانهای مرتفع و بیابانهای وسیع مسراوده شایان توجهی با همسایگان خود پیدا نکرد. اگر چه داد و ستد با دنیای غرب تا حدودی برقرار بود ولی يك تمدن چینی مستقل و محلی در کنار رودخانه زرد پایه عرضه وجود نهاد لفظ «چونگ کوئو» که چینها به سرزمین خود داده‌اند زاینده همین انزوای تاریخی چین است و معنی واقعی آن «قلمرو مرکزی» است زیرا چینی‌ها سرزمین خود را مرکز دنیای موجود تصور می‌کردند.

تاریخ افسانه‌ای چین از حدود پنج هزار سال قبل آغاز می‌شود. تاریخ شروع سلسله شانگ^۱ و چو^۲ به درستی معلوم نیست ولی آنچه از پاره‌ای آثار روی خیزران و استخوان به دست آمده تاریخ سلسله شانگ را تا ۱۵۲۳ قبل از تاریخ مسیحی محرز می‌کند. آنچه تأثیر عمیقش تا امروز هم در سراسر چین دیده می‌شود تأثیر سلسله چو است که از ۱۰۲۷ تا ۲۴۹ قبل از میلاد حکومت کرده‌اند و کونگ فوئسه^۳ یا کنفوسیوس^۴ ستاره درخشان این تمدن از سال ۵۵۱ تا سال ۴۷۹ قبل از میلاد می‌زیسته است.

تعلیمات کنفوسیوس چنان در عمق زندگی چین رسوخ کرد که هرگونه سیاست اجتماعی و سیاسی حکومت‌های چین را زیر تأثیر عمیق خود گرفت و مدت بیست قرن پایه و اساس تمدن چین را تشکیل داد.

«لائوتسو»^۵ (به معنی پیرمرد) که با کنفوسیوس معاصر بوده است به نوبه خود فلسفه دیگری مغایر با فلسفه کنفوسیوس اشاعه می‌داد که تائو^۶ یعنی «راه» نامیده می‌شد. بر پایه فلسفه «پیرمرد» هم آهنگی انسان با طبیعت بود و به اصول فلسفی افلاطون در یونان و بودا در هندوستان شباهت زیادی

۱- Shong ۲- Chou ۳- K'ung Fu - tze ۴- Confucius .
۵- Lao-tzu ۶- Tao

داشت. بعدهم اصول فلسفه او تحت تأثیر خرافات توده مردم با جادوگری و غیب‌گویی در آمیخت و شیوه مشهور «تائوئیسم» را در چین پدید آورد. پیدایش خط چینی را به لائوتسو و به کنفوسیوس هر دو نسبت می‌دهند ولی ریشه خط چینی در تاریکی تاریخ معمو شده است و اصولاً وجود لائوتسو بیشتر جنبه افسانه دارد تا حقیقت تاریخی. نه کنفوسیوس و نه لائوتسو پیغمبر نبودند (و اصولاً چین سرزمین مذهبی به‌شمار نمی‌آید) بلکه در اساس تعلیمات هر دو يك فلسفه عمیق اجتماعی که کاملاً خارج از عرفان مذهبی است به چشم می‌خورد. کنفوسیوس معلم و فیلسوفی بشردوست بود که دیرین‌ترین شالوده بشردوستی و نوع دوستی را بنا نهاد. هر چند که اشتیاق و علاقه او به فقرا همیشه از علاقه او به مردم عالی‌رتبه پیشی می‌گرفت اما او می‌کوشید تا از ساده‌ترین کشاورزان روستاها تا متشخص‌ترین شاهزادگان دربار را در قالب مافوق بشر در آورد. او در زندگی شخصی خود همیشه می‌کوشید تا يك انسان کامل باشد و خود را سرمشق دیگران قرار دهد. در زمان حیات کنفوسیوس سلسله «چو» یکپارچگی خود را از دست داد و به چندین هزار ایالت که هر يك به شیوه خود زندگی می‌کرد تقسیم شد. دانشمندان قدیم چین، کنفوسیوس را بخاطر سالنامه‌ای که به نام «سالنامه بهار و پاییز» نوشته بود بسیار محترم می‌شمارند، هر چند که وقایع مشروح در این اثر هیچگونه واقعیت تاریخی ندارند. قدر مسلم اینکه کنفوسیوس پیش از یونان اصول شالوده اجتماعی و سیاسی يك ملت را که بر پایه‌های بشردوستی و عقل و منطق و اعتدال پی‌ریزی شده باشد اعلام کرد و در این زمینه مسائلی مطرح ساخت که با آنچه بعدها در یونان پدید آمد بکلی متفاوت بود. او حتی برای همه اعضای يك خانواده وظایف و درجات مشخصی تعیین کرد. بدین معنی که در قانون خانوادگی چین زن باید از شوهر اطاعت می‌کرد و او را محترم می‌داشت. برادران کوچک همین وظیفه را در قبال برادر بزرگتر، و اولاد نسبت به پدر، و مردم عادی نسبت به افراد سرشناس جامعه داشتند و تمام مردم چین موظف بودند نسبت به امپراتور چین ادای احترام کنند و امپراتور در نظر کنفوسیوس دارنده تمام صفات انسانی و رئیس به‌حق جامعه چینی محسوب می‌شد.

کشف دوباره چین

سلسله‌ها آمدند و رفتند ولی نظام اجتماعی کنفوسیوس استوار و پا برجا ماند . تشکیلات اداری جامعه با نظارت امپراتور به گروهی از پیروان دانشمند کنفوسیوس سپرده شده بود و ورود به این گروه به ظاهر بدون در نظر گرفتن اختلافات طبقاتی ممکن بود.

کنفوسیوس بنیان قوانین اجتماعی پیشرفته و شالوده اداری معکمی بنا نهاد که باعث شد چین قرن‌ها بانظمی خارق‌العاده به پیشرفت همه جانبه خود ادامه دهد. بدون علت نبود که چین‌ها در مقایسه فرهنگ و تمدن خود با سایر ملت‌ها تا قرن‌ها آنقدر حس خودبزرگ بینی داشتند . اگرچه چین چندین بار به دست اقوامی که از حیث تمدن و فرهنگ به مراتب از او عقب‌تر بودند مغلوب شد ولی همیشه این مهاجمان را در فرهنگ و تمدن ریشه‌دار خود حل کرد . چین‌ها در همه زمینه‌ها اعم از هنر و علم و صنعت و فلاحت به پیشرفتهای شایانی دست یافتند . بسیاری از اختراعات و اکتشاف‌های آنها مورد استفاده سایر ملت‌ها قرار گرفته است. اصولاً چین‌ها سایر ملل را به‌دیده اقوام وحشی می‌نگریستند همچنانکه رومی‌ها دربارهٔ هون‌ها چنین تصویری داشتند .

اگر بخواهیم تاریخ چین را به اختصار شرح دهیم چنین به نظر می‌رسد که بعد از سلسله چو وهان دیگر اتفاق قابل ملاحظه‌ای در چین روی نداده است . البته این عقیده کاملاً خلاف واقع است و به این می‌ماند که بگوییم بعد از کوپرنیک دیگر اروپا هیچ تغییری به خود ندیده است. تمدن چین سیر تکاملی خود را پیموده است ؛ هر چند که در این راه دوران‌های وقفه موقتی برائسر تهاجم ملل وحشی وجود داشته است. من بعداً این سیر تکاملی را مفصل تر شرح خواهم داد ولی بطور مثال سه موردی که باعث شده عدم مرادده با ملت چین به‌زیان ملل اروپایی تمام شود از این قرار است : چینی‌ها شش قرن پیش از اروپایی‌ها از ساعت آبی استفاده می‌کردند . استفاده از آسیاب آبی سه قرن پیش از کوپرنیک در چین مرسوم بوده است . چینی‌ها ۵ قرن پیش از گوتنبرگ به صنعت چاپ دست یافته بودند . البته عدم مرادده با غرب به‌زیان چین نیز تمام شده است؛ مثلاً ساعت مکانیکی در قرن چهاردهم در اروپا اختراع شد اما تا قرن هفدهم در چین ناشناخته بود و اگرچه چین باروت را قرن‌ها پیش از اروپایی‌ها

کشف کرد ولی نتوانست درست از آن بهره برداری کند و همین باعث شد که قرن‌ها مورد تحقیر و استثمار غریب‌ها قرار گیرد. پس از آنکه سرانجام رابطه تجارتي بین چین و اروپا برقرار شد، با وجود آنکه تجار چینی پیشرفت‌های صنعتی و اقتصادی اروپا را برای هموطنان خود توضیح می‌دادند ولی توضیحات آنها تا قرن‌ها در نخوت و خمرده انگاری ملت چین نسبت به دنیای خارج کوچکترین تأثیری نکرد. نمایندگان و فرستادگان اروپا بیشتر به صورت نمایندگان ملل تابعه چین پذیرفته می‌شدند و چند نفر از کشیشان مسیحی که به دربار «منچو» راه یافتند نمونه‌هایی از يك دنیای دیگر به شمار می‌آمدند. سرانجام در قرن نوزدهم هنگامی که چین از راه دریا مورد هجوم غرب قرار گرفت انزوایش پایان پذیرفت. از سال ۱۸۴۰ به بعد طی چندین جنگ بی‌درهی فرانسه و انگلستان چین را وادار کردند که مرزهای خود را به روی کالاهای اروپایی و خصوصاً تریاک باز کند. انگلستان هنگ‌کنگ و کولون را اشغال کرد و سیاست خود را بر یرمانی و نپال که از ملتهای تابعه چین بودند گسترده کرد.

در سال ۱۸۸۴ فرانسه چین را در هندوچین شکست داد و به فرمانروایی چین در این سرزمین پایان داد. در نیمه دوم قرن نوزده، چین از غرب شکست‌های بی‌درهی خورد و بندرهایش یکی پس از دیگری به دست ملتهای اروپایی افتاد و چین تقریباً بصورت مستعمره نه يك ملت بلکه چندین ملت صنعتی مختلف درآمد. بدین ترتیب سرنوشت چین به دست ملل اروپایی افتاد. در اواسط قرن گذشته انقلابی به نام انقلاب «تائی‌پینگ» (صلح آسمانی) بر علیه سلسله فاسد منچو برپا شد. این انقلاب که تا دیوارهای پکن پیش آمد به دست يك چینی مسیحی به نام «هونگ هسیو - جوان»^۱ برپا شد. او خود را برادر کوچک مسیح خواند. اگر امروز کسی چنین ادعا کند بعید نیست که افراد گروه صلح سازمان ملل آنرا نادیده بگیرند ولی برای کشیشان مسیحی اروپایی که در چین بسر می‌بردند در آن زمان چنین ادعایی نابخشودنی بود و به همین خاطر بود که او را از جامعه مسیحی‌های چین طرد کردند و حتی نسبت به اصلاحاتی که بر اساس اصول مسیحیت پیشنهاد کرده بود دست رد نهادند. اگرچه معلوم نیست که

۱- Hung Hsiu-ch'uon

کشف دوباره چین

رهبران «تائی پینگ» چیزی از اصول مارکس و کمونیسم شنیده باشند ولسی بیشتر اصولی که در انقلاب خود اعلام داشتند بی شباهت به اصول کمونیسم فعلی نبود. این اصول که عبارت از عدم تملک زمین و مساوات اجتماعی بود، از قرن‌ها پیش وحتى قبل از کنفوسیوس توسط متفکران مختلف در چین تبلیغ شده بود و رهبران تائی پینگ نیز همین اصول را مجدداً اشاعه می‌دادند. زمین‌های زراعتی را بین مردان شانزده تا پنجاه ساله تقسیم کردند، بردگی و فروش زنها و بچه‌ها را ممنوع کردند، قالب‌گذاری پا و فحشاء و تعدد زوجات و همچنین ورود و تجارت ترپاک بکلی ممنوع شد و سربازان در کشتزارهای دولتی به بسط فلاح و توسعه کشت گماشته شدند. امروز هم در رژیم کنونی چین از همین اصول پیروی می‌شود.

پس از چهارده سال جنگ داخلی که بنا به ارقام داده شده چهل میلیون قربانی برجا گذاشت سرانجام طغیان توسط یکی از ژنرال‌های هونان^۱ به نام تسنگ‌کو- فان^۲ سرکوب شد. او گروه بیشماری مزدور اروپایی هم در صف افراد خود بکار گرفته بود و سر دست آنها یک امریکایی بود به نام «فردریک- تانزندوارد»^۳. بعد هم یک ژنرال انگلیسی به نام گوردون^۴، که از سوی دولت انگلیس حمایت می‌شد با افرادی جهت سرکوبی شورشیان وارد معرکه شد. ولی چیزی که بیش از همه باعث پیروزی «تسنگ» شد، نابسامانی و فساد بود که رفته رفته در صفوف انقلابیون «تائی پینگ» رخنه کرد و باعث شد که در اواخر کار اصول اولیه انقلابی خود را از یاد ببرند. متأسفانه سرکوبی انقلابیون سبب شد که دولت منچو از آن پس اسیر و آلت دست مالکان و سرمایه‌داران و محافظه کاران فاسد شود و سلسله منچوها به دست همین عناصری که ظاهراً از آن حمایت می‌کردند چنان ضعیف و فاسد شد که سرانجام در سال ۱۹۱۲ بدون کوچکترین دخالت خارجی درهم ریخت. در همان زمان ژاپن با استفاده از موقعیت و باتبانی با مالکان به رخنه در امپراتوری چین دست یازیده بود و در سال ۱۸۹۵ پس از شکستی که به چین وارد آورد تاپوان و کره را از چین گرفت. ژاپن با کمک‌های مالی و تسلیحاتی که از امریکا می‌گرفت

۱- Hunan ۲- Tseng Kou - fan

۳- Frederick Townsend Klard ۴- Gordon

به قشون روسیه در چین هم حمله کرد و در منچوری روسها را شکست شدیدی داد و بندر پرت آرتور را که پایگاه ناوگان جنگی روسیه در خاور دور بود از چنگ آنها بیرون آورد. همچنین خطوط آهن روسها و همه امتیازات دیگری که در منچوری داشتند از آن ژاپنها شد. با همه اینها روسیه تزاری سبیری و قسمتی از راه آهن شمال منچوری و مغولستان خارجی را همچنان برای خود نگاهداشت، اما تمام این سرزمینها و ثروتها رسماً از آن امپراتوری چین بود. ولی در تمام این مدت بذل اصلاح طلبی و وطن پرستی که انقلاب «تائی پینگ» در سرزمین چین پاشیده بود آهسته آهسته ریشه دوانید و چنان در ژرفنای روح ملت چین رخنه کرد که اثرات آن در تمام دوران حکومت ملیون و حتی کمونیستها محسوس و آشکار است. در سال ۱۹۵۵ همین اندیشه‌های انقلابی موجب بروز انقلاب سرسخت و ضد بیگانگی با کسرها شد. سرانجام پس از آنکه شورش باکسرها به دست قوای متحد ژاپن - اروپا - امریکا سرکوب شد، متعین چنان غرابتی بر چین تحمیل کردند که باقیمانده اعتبار و شانس موجودیت سلسله حاکمه چین از بین رفت. پس از انقراض قطعی امپراتوری چین و اشغال پکن توسط متعین رخنه دولتهای غربی به اندازه‌ای بود که حتی دولتهای کوچکی مانند هلند و بلژیک و پرتغال نیز سهمی از این غنیمت جنگی بدست آوردند و چین کمابیش به یک مستعمره غرب تبدیل شد. اگرچه امریکا در این میان هیچ نوع امتیاز ارضی از چین برای خود منظور نکرد ولی با تحمیل یک رشته قرار دادهای سنگین و غیر عادلانه به صورت «ممتاز-ترین کشور مورد معامله» با چین درآمد. و به این ترتیب با تحمیل این قراردادهای غیر عادلانه همه افراد تبعه ممالک غربی با داشتن امتیازات تصوراتناپذیر می-توانستند بدون آنکه مسئولیتی در قبال مقامات و مقررات داخلی چین داشته باشند در چین به کار و کسب بپردازند و فقط معاکم قضایی کشورهای متبوعه خودشان می-توانستند از آنها بازخواست کنند.

پس از انقراض سلسله منچو، برای استقرار نوعی حکومت جمهوری در چین کوششهایی شد ولی مردم چین کوچکترین آمادگی برای چنین حکومتی نداشتند. سرانجام دکترسون یات سن^۱ یکی از روشنفکران چینی که تحصیل-

۱- Dr. Sun Yat-sen

کشف دوباره چین

کرده غرب بود، به عنوان رئیس موقت دولت جمهوری چین انتخاب شد ولی چون ارتشی برای اجرای قوانین جدید دولت نداشت اجباراً به رئیس سابق ستاد ارتش امپراتوری ژنرال «یوان شی کائی»^۱ روی آورد. مدتی بعد همین ژنرال با استفاده از موقعیت، خود را امپراتور چین خواند و پس از مدتی توسط گروه دیگری از نظامیان چینی سرنگون شد. هرج و مرج رفته رفته سراسر خاک چین را فراگرفت و ولایات هر یک، تحت نفوذ فرقه‌های محلی، از استقلال و اعمال قدرت بر سر نوشت چین دم می‌زدند و با دسیسه و تباہی قوای خارجی شالوده موجودیت چین را به بازی گرفته بودند. در خلال این مدت «دکترسون یات سن» و حزب ملیون «کومین تانگ»^۲ که به دست او تشکیل شده بود با حمایت از پاره‌ای از سران بانفوذ ارتش کوشید تا یک دولت سالم بر اساس ملی و استقلال داخلی در پکن بنانهد.

سرانجام در پایان جنگ جهانی اول «دکترسون یات سن» تحت نفوذ و فشار آمریکا به صف متفقین پیوست. چین انتظار داشت که با پیوستن به صف متفقین، لااقل پس از شکست آلمان، مناطق تحت اشغال آلمان در چین مانند «شان تونگ» دوباره به چین واگذار شود. ولی متأسفانه چین پی‌برده که در عهدنامه ورسای بنا به یک موافقت پنهانی میان غربیها «شان تونگ» به ژاپن واگذار شده است. این واقعه در طبقات مختلف چین خصوصاً جوانانی که داوطلب رفتن به اروپا بودند و نیز جوانانی که به عنوان رهبران سپاه کارگری چین به اروپا رفته بودند نو میدی تلخی پدید آورد. (در آن موقع چینی‌ها را برای خدمت در ارتش قابل نمی‌دانستند). در میان سران این دسته‌های کارگری که رفته رفته تشکیلاتی به خود می‌دادند نام چوئن لای نخست وزیر فعلی چین به چشم می‌خورد.

مائو تسه تونگ هم از کسانی بود که برای برانگیختن جوانان جهت خدمت داوطلبانه در اروپا فعالیت شدید می‌کرد و خود خیال عزیمت به غرب را داشت اما دفعتاً با تغییر عقیده ناگهانی از ترک چین چشم پوشید.

یکی از اثرات تصمیمهای عهدنامه ورسای ایجاد یک تشکیلات منظم میان محصلان و روشنفکران چینی بود که به جنبش چهارم مه ۱۹۱۹ مشهور

۱- Yuan Shih-Kai

۲- Kuomintang

است و مائوتسه تونگ از شرکت کنندگان در این قیام بود. بزرگترین تأثیر این قیام انقلاب بزرگی در فرهنگ چین بود که تغییری اساسی در حروف نوشتنی چین پدید آورد و نیز آخرین نفوذ اصول کنفوسیوس را از جامعه جوانان چینی طرد کرد. البته تأثیرات اساسی این قیام نیز شایان توجه بود.

رفته رفته این قیام چنان در دل و جان تمام جوانان و روشنفکران چین ریشه دوانید که چین با روشن بینی سیاسی عجیبی توانست اقدامات شدید ژاپن را که هدفش انقیاد قطعی چین و تبدیل آن به یک مستعمره ژاپن بود خنثی کند. با اعلام و تشریح دسایسی که برای پایان بخشیدن به موجودیت چین در کنفرانس ورسای پیده شده بود نظریات انقلابی چین با الهام از انقلابی که در روسیه روی داده بود سراسر خاک چین را فراگرفت و سرانجام دکتر «سون یات سن» با مراجعه به لنین درخواست کمک کرد و جواب مثبت هم گرفت. کمونیست‌ها پس از آنکه در روسیه صاحب اقتدار شدند کوشیدند تا بهترین مناسبات را با چین برقرار سازند. اولین اقدام آنها لغو همه قرار- دادهایی بود که در رژیم تزاری به چین تحمیل شده بود. سپس همه امتیازات ارضی را که در چین داشتند به چین بازگرداندند و بهره برداری مشترک راه- آهن منچوری را هم به چین پیشنهاد کردند و بدین ترتیب روسیه بهترین روابط را با دولت چین که تحت تسلط و فشار خارجی‌ها بود برقرار کرد. مکاتبات پیوسته لنین با دکتر «سون یات سن» فصل جدیدی در این توسعه انقلاب بین‌المللی کمونیسم - با پشتیبانی روسیه از وطن پرستان چینی - گشود. در سال ۱۹۱۹ اولین مقالات و تألیفات لنین در چین انتشار یافت و در سال ۱۹۲۰ سرانجام همه آثار لنین و خصوصاً «مانیفست کمونیست» او در چین ترجمه و چاپ شد. و بدین ترتیب عاقبت، تحت تأثیر و حمایت روشنفکران روسیه، طبقه جوان و انقلابی چین در سال ۱۹۲۱ حزب کمونیست چین را به نام «کونگچ آنتانگ»^۱ رسماً تشکیل داد. پس از توافقی که میان دکتر «سون یات سن» و بلشویکهای روسیه پدید آمد، ملیون و کمونیستهای چین جبهه واحدی تشکیل دادند و زمینه موافقت آنها «سان مین چوئی»^۲ یا اصول سه گانه دکتر «سون یات سن»

۱ - Kungch ántang

۲ - San Min Chu I

کشف دوباره چین

بود. این سه اصل عبارتند از وطن پرستی، معاش، و آزادی. بطور خلاصه، این اصول به زبان عامیانه چنین تفسیر می‌شود: آزادی ملی و اتحاد ملت و تجدید حیات یک اقتصاد آزاد و ملی برای چین؛ احیای جامعه کشاورزی چین؛ و تأمین فرهنگ برای همگان و ارشاد ملت برای ایجاد و تشکیل یک جمهوری نوین خلق چین.

«سون یات سن» در کانتون پایگاهی تشکیل داد و روسها هم بدون درنگ به اعزام کارشناس نظامی و متخصص جنگهای پارتیزانی و ارسال مقادیر قابل ملاحظه‌ای اسلحه و پول مبادرت ورزیدند. در آن زمان کمونیستها مجاز بودند که هم در حزب ملیون کومین تانگ و هم در حزب کمونیست عضویت داشته باشند. ژنرال چیانگ کایچک که در ژاپن تحصیل کرده و یکی از نزدیکان دکتر سون یات سن بود روانه مسکوشد تا در آنجا تعلیمات خاصی بیاموزد. پس از مرگ سون یات سن (۱۹۲۵) روسها پشتیبانی خود را از چیانگ کایچک دریغ نکردند و او را به جای سون یات سن گماشتند. در سال ۱۹۲۷ حزب کومین تانگ به رهبری ژنرال چیانگ کایچک بر قسمت اعظم چین حکومت می‌کرد. در همین سال بود که سرانجام اختلافات شدیدی میان حزب چیانگ کایچک و کمونیستها بروز کرد و به جدایی قطعی آنها انجامید تا جایی که عضویت در حزب کمونیست از طرف چیانگ کایچک جرم شناخته شد. تا سال ۱۹۲۸ چهار پنجم از حزب کمونیست چین توسط ملیون منهدم شده بود. فعالیت باقیمانده این حزب مخفیانه و پنهانی صورت می‌گرفت و رهبران آن پنهانی با شورویها در تماس بودند. زمانی که استالین رهبر «کمیترون» بود قیام‌هایی که در چین صورت گرفت با ناکامی فراوان روبرو شد و مانوسه-تونگ به نواحی دوردست جنوبی چین یعنی به هونان عقب نشینی کرد و در آنجا جنگهای پارتیزانی را بین دهقانان پی‌ریزی کرد. مدت ده سال جنگ داخلی خونینی سراسر جنوب چین را فراگرفت. این جنگ از لحاظ اهمیت و شدت با انقلاب «تائی پینگ» چندان تفاوتی نداشت و اصولاً هم رهبران این انقلاب خود را وارثان اصول همان انقلاب می‌خواندند. نکته شایان توجه این است که هم کمونیستها و هم ملیون هر دو مبارزه خود را بنا به اصول سه‌گانه دکتر سون یات سن توجیه می‌کردند. اما هر یک از دو جناح از این

اصول تغییر متفاوتی داشت. در تمام این مدتی که از انقراض سلسله منچو می گذشت، جامعه سنتی چین دائماً در حال متلاشی شدن بود و چیانگ کایچک می کوشید تا به جای نظم کهنی که در حال انهدام کامل بود یک جامعه سرمایه داری تحت کنترل و اداره یک دیکتاتوری نظامی برپا سازد. اشتباه بزرگی است اگر تصور کنیم که مبارزه ملیون با کمونیستها بر سر انهدام یا استقرار مجدد جامعه کهن و سنتی چین بوده است چرا که هر دو طرف در محکومیت نظم کهن یا هم اتفاق عقیده داشتند. اختلاف آنها بر سر این بود که آیا این نظم نوین باید تحت رژیم سرمایه داری که افراد یا تأسیسات صنعتی و تجارتي مستقل اساس و شالوده اش را تشکیل می دادند بنا شود یا بوسیله سلب مالکیت و ملی کردن کلیه مؤسسات و کارخانه ها و ثروت های ملی و تجهیز کلیه افراد چینی بطور سراسری و همه جانبه.

چیانگ کایچک و همکارانش برگزیده مردم نبودند یعنی بدون انجام انتخابات قدرت را در دست گرفته بودند. پیش از تسلط ژاپن، کومین تانگ (که در سال ۱۹۳۸ دو میلیون عضو داشت) در شهرها با حمایت خارجی ها و ارتش و پلیس جلو کمونیستها را سد کرده بود و در دهات هم نمایندگان داشت.

بزرگترین عاملی که می توانست میان چیانگ کایچک و مائو حکومت کند زمان بود. سرمایه داری نوین یک قرن دیرتر از غرب راه خود را در چین گشوده بود و هنگامی که ملت با اکراه برتری علم و صنعت ماشینی شده را پذیرفت، به خوبی آگاه بود که با تقلید از روش سرمایه داری قدیمی غرب، آن هم با در نظر گرفتن موانع موجود در راه اجرای این تحول، هرگز قادر نخواهد بود که روزی به صف ممالک پیشرفته غربی بیوندد. با همه اینها، اگر از طرف امپریالیسم ژاپن به کمونیستها کمک نمی شد، چیانگ با وجود تمام این عوامل می توانست بر کمونیستها پیروزی قطعی یابد.

وقتی مائو می گوید که تنها و تنها امپریالیسم شرایط مادی و معنوی لازم را جهت پیروزی کمونیستها فراهم آورد، درست می گوید. این امپریالیسم ژاپن بود که با نفوذ بی رحمانه خود در شهرها و دهات چین آخرین ضربه مرگبار را بر نظام سرمایه داری تشکیلات کومین تانگ وارد آورد. این

کشف دوباره چین

سیاست نابخردانه ژاپن محیط بسیار مساعدی برای انجام مقاصد کمونیستها در سراسر چین آماده ساخت. ژاپن با اعلام اینکه کمونیسم را با هر وسیله که صلاح بداند از خاور دور محو خواهد کرد، تنها آخرین پایگاه‌های نفوذ غرب را منهدم ساخت و راه را برای مائو باز کرد تا بتواند دهقانان را برای يك مبارزه وسیع و اساسی آماده سازد. و به همین ترتیب، مبارزه انقلابی و دامنه‌داری که از خیلی جهات به انقلاب «تائی پینگ» شباهت داشت سراسر چین را فراگرفت، تنها با این تفاوت که این بار مسیحیان چینی رهبران انقلاب نبودند بلکه کمونیستها آن را رهبری می‌کردند. از همان سال ۱۹۳۹، مائوتسه تونگ حاصل این ماجرا را به درستی پیش‌بینی کرده بود و من هم عقاید او را در کتاب «ستاره سرخ بر فراز چین» تأیید کرده بودم:

«بدین ترتیب يك جنگ امپریالیستی از طرف ژاپن که بدون شك تبدیل به يك جنگ جهانگیر خواهد شد، با انهدام شالوده نظام کهنه و سنتی، قوای ناشناخته و غیرقابل کنترل در آسیا پدید خواهد آورد که با استفاده از تجربه‌های سیاسی و تکنولوژیکی و بهره‌برداری از سلاح‌های جدیدی که با آنها آشنایی پیدا خواهد کرد به ناچار قدرت را در دست خواهد گرفت.»

بدین ترتیب پیش‌گویی کارل مارکس که «سرانجام روزی سرمایه‌داری با دست خود گور خود را خواهد کند» در چین به حقیقت پیوست. این حقیقت نه تنها در چین بلکه در اروپا هم که پس از دو جنگ خونین و بی‌دری نظام دیرین خود را زیر پا گذاشته بود، مصداق پیدا کرد. و همچنانکه جرج کنان^۱، در این باره می‌نویسد:

« این کمونیسم نبود که نظام دیرین اروپا را در سالهای میان ۳۵ و ۴۵ منهدم کرد بلکه هیتلر بود که با سیاست خشن خود سبب شد نیمه شرق اروپا به دست کمونیستها بیفتد، همچنانکه در خاور دور، کمونیسم سبب انقراض نظام سنتی نشد بلکه ژاپن با سیاست شبه هیتلری خود سبب استقرار کمونیسم گردید»

مائوتسه تونگ خود مستقیماً در برانگیختن و یا رهبری قوای مخرب

۱- George Kennan

ژاین دستی نداشت ولی برداشت صحیحش از وقایع در شرف تکوین، این امکان را به او داد که با بهره‌برداری از وقایع، تمامی انرژی و نیروی انقلابی چین را برای دست‌یابی به پیروزی نهایی در اختیار بگیرد.

۵: نگاهی به گذشته پائو تو^۱

در يك ضیافت کوکتیل که در پکن به افتخار من برپا شده بود از من دعوت کردند که با گروهی از استادان دانشگاه و نویسندگان و نظامیان و سایر طبقه‌ها که سابقاً با من آشنایی داشتند دیداری تازه کنم. مهماندار من «لیائو چنگک چیه»^۲ بود. زمانی که چین و آمریکا هنوز متحد بودند من در «مجمع دفاع چین» مادام سون یات سن با او همکار بودم. لیائو پسر «لیائو چونگ کائی»^۳ در حال حاضر ریاست «کمیسیون چینی ماوراء بحار» را بر عهده دارد. سمت او با وزارت هم‌ردیف است. او ضمناً مدیریت «کمیته صلح چین» را نیز بر عهده دارد. در حقیقت می‌توان این کمیته را «کمیته ضد امپریالیسم آمریکا» نامید.

در میان مدعوین ناگهان خود را با مرد کوچک لاغر اندامی که با چشمان بی‌مزه‌اش از پشت‌مینک دور فلزی به من لبخند می‌زد سرگرم صحبت دیدم. موهایش بد سلطانی شده بود و یک لباس آبی کارگری بسیار فرسوده بر تن داشت. ظاهر او آنقدر ساده و متدبرس بود که اگر یک لیوان مشروب به دستی و یک ساندویچ به دست دیگر نداشت من بیشک او را جزء مدعوین به حساب نمی‌آوردم. ولی با اینهمه قیافه او برای من ناشناس نبود. به منز خود فشار می‌آوردم که به یاد بیاورم او را کجا دیده‌ام. برای اینکه به حافظه خود کمک کرده باشم از او پرسیدم:

— خوب فعلاً به چه کاری مشغول هستید؟

۱- Paoou

۲- Liao Cheng-Chih

۳- Liao Chung-Kai

کشف دوباره چین

جواب داد :

— من در باغ گیاه شناسی فرهنگستان چین در بخش گل‌های مناطق حاره کار می‌کنم .

— پس شما یک گل‌شناس هستید ؟

کمی انگلیسی صحبت می‌کرد و به نظر می‌رسید که صحبت مرا هم خوب درک می‌کند. با اینهمه با مراجه به یک مترجم به من گفت :

— جنایات من موجب مرگ میلیون‌ها نفر شده است و من باید برای این جنایات محکوم به مرگ می‌شدم. ولی با وجود این سابقه، به من کاری رجوع کرده‌اند و این فرصت را به من داده‌اند که با پشتیبانی از گذشته نگینم در ساختمان سوسیالیسم کشورم خدمت کنم . باید بگویم که اکنون بسیار خوشحال هستم و در واقع رضایت فراوانی از کارم دارم زیرا برای اولین بار در زندگی این توفیق نصیب من شده که کاری مفید انجام دهم و خود را عنصری مفید بدانم .
در برابر من مردی ایستاده بود که به راستی با حسن پیشانی از گذشته به گناهان خود اعتراف می‌کرد .

مرد چینی که کنار من بود و به خاطر سردرگمی من آهسته لبخند می‌زد ، نزدیکتر آمد و گفت :

— شما الآن دارید با امپراتور سابق منچو، «هوان تونگ»^۱

صحبت می‌کنید .

او اکنون پنجاه و چهار سال داشت . در سن هشت سالگی او با سمت ولایتمندی بر «تخت ازدها» در «شهر ممنوع» لمیده بود که انقلاب او را مجبور به کناره‌گیری کرد . بعدها او سال‌های متعددی در «تین تسین»^۲ در تبعید بسر برده بود . در سال ۱۹۳۵ ژاپنیها او را به عنوان امپراتور دست‌نشانده خودشان در «منچو کوئو» به تخت سلطنت نشاندند. در سال ۱۹۴۵، اسیر روسها شد و سرانجام چند سال پیش اجازه یافت، به چین بازگردد . من همیشه می‌پنداشتم که او اسیر ژاپنیها شده و در همانجا مانده است .

سرانجام به خودم اجازه دادم از او سؤال کنم که آیا واقعا

حسن گناهکاری می‌کند. و او فوراً جواب داد :

— بدون شك. زیرا داوطلبانه با ژاپنیها همکاری می‌کردم.

۱- Hsuan T'ung

۲- Tientsin

من به خاطر از دست دادن تاج و تخت پدری خود حس کمبود شدیدی داشتم و فکر می‌کردم ژاپنیها قادر خواهند بود این تاج و تخت را به من بازگردانند. این عمل من باعث مرگ میلیون‌ها نفر چینی شد. در هر سرزمین دیگری من حتماً به مرگ محکوم می‌شدم ولی اینها مرا آزاد گذاشته‌اند و کاری هم به من واگذار کرده‌اند که همیشه کار دلخواه من بوده یعنی باغبانی.

— و حالا شما واقعاً از سوسیالیزم حمایت می‌کنید؟

— البته. چه چیز بهتر از سوسیالیزم؟

و فوراً لیوان خود را بلند کرد و به سلامتی و پایداری دوستی چین و آمریکا نوشید. فوراً گفته «چوانگ تسو» به خاطر آمدن، شروع و پایان مانند یک دایره هستند، یعنی هر جا که پایان است شروع هم همان جاست.» به عقیده من این مرد هم به پایان خود رسیده بود.

— زود بیا بالا! ما تأخیر داریم و این روزها هم قطارها درست سر ساعت

حرکت می‌کنند.

«روی‌الی» با این حرف خودش را کنار کشید تا در تاکسی برای من جا باز کند. و تاکسی به طرف ایستگاه جدید پکن به راه افتاد. ساختمان جدید ایستگاه راه‌آهن پکن عبارت است از یک گنبد شیشه‌ای مجلل که روی چند پایه فلزی قرار گرفته است و در آن تمام لوازم و تجهیزات نوین امروزی از قبیل پله‌های برقی، دستشویی‌های عمومی، قرائت‌خانه، بخش نگاهداری کودکان و رختشویخانه اتوماتیک برای مادران، انواع فروشگاه‌های مجلل، یکسالن تئاتر و تلویزیون همگانی و رستورانهای متعددی که در آنها غذاهای چینی و اروپایی هردو پخته می‌شود. البته غذا نسبتاً گران است. (حدود سه‌الی شش یوان). در این رستوران‌ها «جیره بندی» مطرح نیست، ولی البته در رستورانهایی که «جیره بندی» هنوز حکمفرما است قیمت غذا بسیار ارزان‌تر است.

کشف دوباره چین

روی قطاری به رنگ سبز روشن که مجهز به خوابگاه برای مسافران نیز بود ، به خط چینی تزیینی نوشته شده بود « قطار سریع السیر پکن - اورومچی » .

امروزه با این قطار می توان فاصله پکن تا ترکستان چین را که دوهزار و پانصد مایل است در مشکل ترین شرایط طبیعی ، چهار روزه طی کرد . وقتی که در پکن زندگی می کردم ، رسیدن به ترکستان تنها با شتر میسر بود ، و گذشتن از صحرای گبی ماهها طول می کشید .

من و الی برای رسیدن به پائوتو که چینی ها آنرا « پائوتوئه »^۱ تلفظ می کنند یک سفر چهارصد و پنجاه مایلی در پیش داشتیم . پائوتو که در سرز واقع است آخرین ایستگاه قطار است و بزرگترین شهر مغولستان داخلی به شمار می آید .

از سال ۱۹۳۸ تا سال ۱۹۴۱ من بیشتر وقت و نیروی خود را صرف کمک به « روی الی » و سایر مقامات شرکتهای تعاونی چین کرده بودم . این کمک به این ترتیب بود که از خارج از چین کمکهای مالی می گرفتم تا « روی الی » بتواند واحدهای زراعی پراکنده سراسر چین را در حال فعالیت و بهره برداری نگاه دارد . و اینها همان واحدهایی بودند که توانستند جنگهای پارتیزانی کشاورزان را علیه ژاپن به پیروزی نهایی برسانند .

تا همین اواخر « الی » مدیر فنی مدرسه حرفه ای ساندان^۲ بود که خودش در « کانسو »^۳ تشکیل داده بود ؛ امروز این مدرسه توسط یکی از بچه های که « الی » بزرگش کرده است اداره می شود . این جوان پدر و مادرش را در یکی از سیلهای مخوف سال ۱۹۳۵ از دست داده بود . روی الی کتابهای بسیاری در دست چاپ داشت و مخصوصاً وقت خود را بیشتر به نوشتن و ترجمه شعر می گذراند .

پس از خروج از پکن ، ما از واحد صنعتی بسیار عظیم آهن و فولاد « شی چینگ شان »^۴ که دائماً در حال توسعه است گذشتیم . عبادت گاه « پاتاچو »^۵

۱- Bao Toe

۲- Sandan

۳- Kansu

۴- Shihching Shan (کوهستان)

۵- Patachu

و شکارگاه امپراتوری پیشین در کنار همین شهر قرار گرفته بود. در دوسوی راه تپه‌های سرسبزی دیده می‌شد و در همین محل يك جاده جدید نیز به سوی مغولستان داخلی در دست ساختمان بود. هزاران کارگر در کنار رودخانه «یونگ تینگ» ۱ چادر برپا کرده‌اند. این جاده تونل‌های عظیم و پل‌های متعددی داشت که همه در دست ساختمان بود. از دور، بعضی از کارگران دست خود را به نشانه دوستی برای ما تکان می‌دادند.

طول خطوط آهن چین در دو سال گذشته دو برابر شده و به ۲۴۰۰۰ مایل رسیده است. طول جاده‌های آسفالتی ۵ برابر شده و به ۲۷۰۰۰ مایل می‌رسد. ولی هنوز هم در این مملکت به خاطر وسعت خارق‌العاده و تعریک بی نظیرش کمبود جاده و راه آهن محسوس است و برای مسافرت با قطار باید همیشه از چندین روز قبل جا رزرو کرد. (در سال ۱۹۵۹ ایالات متحده آمریکا ۲۵۹۰۰۰ مایل راه آهن و ۳۰۵۱۰۰۰۰۰ مایل جاده شهری و روستایی داشت.) مشخصات راه آهن چین برابر با معیارهای بین‌المللی است و کلیه وسایل خطوط در چین ساخته می‌شود. در قطارهای درجه اول تمام وسایل نوین و راحتی مسافران یافت می‌شود و نرخ بلیطها تقریباً نصف نرخ معمول در آمریکا است، در صورتی که سرویس داخلی قطارها چه از نظر رسیدگی و چه از نظر نزاکت و نظم بهتر از سرویس قطارهای آمریکا است. سرویس‌های اتوبوس در بین شهرها خیلی ضعیف است و در پاره‌ای از نقاط اصلاً وجود ندارد. در کوه‌ها همه وسایل راحتی از قبیل میز کار، صندلیهای راحت با روپوش ابریشمی و چراغ مطالعه و بادبزن برقی موجود بود. يك بلندگو به دلخواه موزیک چینی یا غربی پخش می‌کرد که گهگاه برای پخش برنامه‌های آموزشی قطع می‌شد. پیشخدمتهای زن غذای چینی را به بهای ۳/۵ یوان به مشتریان می‌دادند و به هیچ وجه انعام از مسافران قبول نمی‌کردند. سرپیشخدمت، دتتری به شما می‌داد تا عقاید خود را در آن بنویسید و احياناً اگر شکایتی داشتید مطرح کنید؛ و اگر شما می‌نوشتید که راضی هستید، با خنده از شما تشکر می‌کرد.

روی الی گفت:

- می‌بینی قطارها چقدر از آن ارا به‌های کذایی که يك دفعه با هم سوار

کشف دوباره چین

شدیم بهتر است؟ یادت هست؟ آن عضو کومین تانگ که تابستان باتو بود چطور شد؟ اسمش چه بود؟ ناپلئون لی، یا همجو چیزی . . .
- وو؛ س.ت. واشینگتن وو.

«وو» يك کارشناس فنی بود که در وزارت راه آهن کار می کرد. در آن زمان من برای يك مجله در شانگهای کار می کردم و دو سال بعد از آنکه چیانگ کایچک مقر خود را در نانکینگ مستقر کرد مقاله هایی درباره راه آهن می نوشتم. وزارت راه آهن آقای «واشینگتن وو» را برای همکاری و دادن اطلاعات در اختیار من گذاشته بود ولی او کوچکترین اطلاعی از راه آهن نداشت. او یکی از نزدیکان دستگاه کومین تانگ بود که مدتی در امریکا بسر برده بود. البته «واشینگتن وو» کمبود اطلاعات فنی خود را، به نحو دیگری جبران می کرد. یادم هست وقتی عصرها از اداره بر می گشتم نور آبی خدمت را صدا می کردم و چیزی به او می گفتم و بعد از مدتی چند دختر جورا جور دم در اتاق او حاضر می شدند. او هم انکار که می خواهد کالای تجارتي بخرد پس از آنکه به دقت همه جوانب را می سنجید، سرانجام با اشکال بسیاری را انتخاب می کرد و مدتی خلوت می کردند. بعد هم با شنگولی کامل خودش را برای مهمانی های شبانه دستگاه راه آهن آماده می کرد.

در اوایل دهه ۱۹۳۵ کالگان؟ از زنهای بدکاره پر بود و فروش جنس ضریف یکی از تجارتهای پر رونق این شهر به شمار می آمد. به خاطر دارم در مناطقی مثل شمال غربی که خشکسالی بیدامی کرد فروش آشکرای میلیون ها دختر و پسر مردم فلک زده تجارت پر رونقی بود؛ دختران خوشگل فوراً خریدار بیدامی کردند و برای عیش و عشرت یا خدمت در رستورانها و یا برای خیابان گردی به فروش می رسیدند. البته گروه اندکی از آنها که استعداد فوق العاده ای داشتند آوازخوان می شدند و احياناً به شهرت می رسیدند و یا تشکیل خانواده می دادند و زندگی شرافتمندانه ای پیش می گرفتند ولی اکثریت زیادی که میلیون ها نفر بودند، برده وار و با فلاکت بارترین سرنوشتها زبردستار با بان

۱- C.T. Washington Wu

۲- Kalgan

خود در جوانی می‌مردند .

میلیون‌ها کشاورز به خاطر آجازه‌های سنگین و عوارض خانمان برانداز با خانواده خود سر به بیابانها می‌گذاشتند و در بدر می‌شدند و به بدترین شکلی جان می‌دادند . «واشینگتن وو» تصمیم داشت مرا به کالگان ببرد ولی من می‌خواستم به پائوتو بروم که از قرار معلوم فقر و گرسنگی در آن بیداد می‌کرد. در نزدیکی کالگان به ایستگاهی رسیدیم که يك قطاریاری با واگن‌هایی مندرس تازه به ایستگاهی رسیده بود. در میان توده‌های فقیر و گرسنه چینی که در واگونها انباشته شده بودند، یک دفعه يك کله غریبی سرخ مو توجه مرا جلب کرد و فوراً «روی-الی» را از دور شناختم. او که در آن زمان به عنوان بازرس کارخانه کار می‌کرد ترجیح داده بود که تعطیلات خودش را در این منطقه آفت زده بگذراند تا به یاری چندین نفر خارجی به بیچارگان این منطقه کمک کند . با وجود مخالفت «واشینگتن وو» من چند روزی را با «الی» در آنجا ماندم و از نزدیک بدیختی مردم این منطقه را که روزی منطقه آباد و سرسبزی بود به چشم دیدم. برای اولین بار با چشم خود دیدم که چگونه هزاران هزار کودک و بچه از گرسنگی جان می‌سپارند . بنابه آمار و ارقام، این قحطی پنج میلیون کشته از خود باقی گذاشت، در صورتی که در غرب این فاجعه کوچکترین انعکاسی پیدا نکرد. این بزرگترین فاجعه‌ای بود که تا آن زمان دیده بودم و بعدها هنگام جنگ جهانی دوباره شاهد جنایات وحشتناک نازی‌ها در اروپا شدم که میلیون‌ها نفر را بدون دلیل در اتاق‌های گاز به دیوار عدم فرستادند. به استثنای کمیته کمک به قحطی زدگان که «او. جی. تاد»^۱، مهندس امریکایی آن را اداره می‌کرد و دکتر اینگرام^۲ از هیئت مذهبی- که باتلاش مجدانه خود می‌کوشید تا سرحد امکان جلو طاعون و تیفوس را بگیرد - تشکیلات دیگری در این شهر فلك زده وجود نداشت. من با چشم خود هر روز هزاران زن و بچه و مرد راسی دیدم که بر اثر گرسنگی وضعف، پشت دیوارهای گلی شهر جان می‌سپردند . تعداد آنها آنقدر زیاد بود که کسی در صدد به خاک سپردنشان نبود ولی روز بعد اثری از اجساد آنها دیده نمی‌شد و می‌گفتند که طعمه سگ و شغال و موش‌های گرسنه شده‌اند. حتی گروهی می‌پنداشتند که آنها خوراك هموعان قحطی زده خود شده‌اند .

۱- O. J. Todd

۲- Dr. Ingram

کشف دوباره چین

تابستان سال بعد «الی» کودکی را که بر اثر طغیان رود پانگ تسه ایتیم شده بود به فرزندی قبول کرد و سرپرستی او را به عهده گرفت. اسمش را «مایک» گذاشت و او را برای تربیت و تحصیل به شانگهای برد. درست بخاطر دارم که «مایک» با چشمانی بزرگ و ماتم زده به مامی نگر بست. او پس از خاتمه تحصیلاتش با درجه مهندسی با «روی» که مشغول تأسیس شرکت‌های تعاونی صنعتی بود کار می‌کرد تا آنها را در جنگ پارتیزانی بر علیه ژاپنیها یاری دهد. در این مسافرت هم من «مایک» را در پکن دیدم. او پدریک پسر و دختر زیبا و بانشاط است و در فرهنگستان علوم پکن شغل مهمی دارد.

رفته رفته تاریکی شب همه جا را فرا می‌گرفت. فقط گاهگاهی شعله آتش کوره‌های زغالی که در مسیر راه مشغول فعالیت بودند چشم را خیره می‌کرد. پایه‌های فلزی فشارقوی برق که سر تا سر دشت وسیع را اشغال کرده بودند در تاپکی مانند مجسمه‌های غول پیکر بودا به نظر می‌رسیدند که بازوهای متعدد خود را به طرف آسمان گسترده‌اند.

ساعت ۱۵ شب، چراغ‌های قطار بنابه معمول خاموش شد تا مسافران راحت بخوابند. وقتی که من روی خود را به طرف «الی» برگردانیدم دیدم مدت‌هاست که به خواب فرورفته است.

۶: فولاد در مغولستان

در ده سال گذشته کمتر جهانگرد خارجی در این سرزمین توانسته است مغرب چین را تا شهر هائوتو دیده باشد. ولی این شهر در این دهساله چنان

توسعه شایان توجهی یافته که امروز بزرگترین مرکز صنعتی شمال غرب چین شده و از سوی دیگر مهمترین مرکز سیاسی مغولستان داخلی به شمار می رود. از این روجا دارد که درباره این شهر کمی به تفصیل سخن گوئیم .

شهر کالگان در واقع دروازه پائوتو و نیز دروازه فلات مغولستان است که يك ميليون مایل مربع وسعت دارد . مغولستان تا سال ۱۹۱۲ یکپارچه تحت سلطه و قدرت امپراتورهای منچو بود . در این سال روسیه تزاری پس از تضعیف امپراتوری چین ، قسمت شمالی آن را تحت حمایت خود درآورد . این قسمت شمالی به مغولستان خارجی معروف است و چینی ها آن را «وایی- منگ کوه»^۱ می نامند . پس از انقلاب روسیه ، بلشویکها ارتش تزاری را در مغولستان سرکوب کردند و خود را به شهر «اورگاک»^۲ که امروز «اولان باتور»^۳ نامیده اند رسانیدند و پس از برانداختن مرام «لاماها» و عزل سلطان وقت که از نواده های چنگیز خان بود ، جمهوری خلق مغولستان را تأسیس کردند . با وجود اینکه روسها هرگز مالکیت چین را بر تمام مغولستان انکار نکردند اما با عقیدت قرارداد نظامی ، افراد ارتش خود را در مغولستان خارجی مستقر ساختند . در سال ۱۹۳۶ مائوتسه تونگ با توجه به وضع موجود اعلام کرد که «جمهوری خلق چین پس از بدست گرفتن قدرت ، مغولستان خارجی را جزء لاینفک خاک خود خواهد دانست» . در سال ۱۹۴۵ ، استالین با عقد قرارداد همکاری نظامی با دولت چیانگ کایچک چین را وا داشت تا استقلال مغولستان خارجی را به رسمیت بشناسد . اگرچه این عهدنامه نظامی پس از روی کار آمدن کمونیستها در چین خود به خود از ارزش ساقط شد ، ولی روسها همچنان استقلال مغولستان خارجی را دایمی تلقی کردند و قراردادهای نظامی خود را با آن جمهوری زنده نگاه داشتند .

در سال ۱۹۴۵ ، دولت چیانگ کایچک بنا به برنامه خاصی ، قسمت های بزرگی از مغولستان را جزو ایالات شمالی چین اعلام داشت ، و در واقع سیاست کومین تانگ هضم مغولستان در چین بود . ولی کمونیستها ، پس از روی کار آمدن ، این سیاست را بکلی کنار گذاشته و با دادن قسمتی از منچوری ، و ایالات

۱- Wai Meng Ku

۲- Urga

۳- Ulan Bator

کشف دوباره چین

نینگ شیا^۱، سوئی یوان^۲، جهول وچاها^۳ به مغولها جمهوری خودمختار مغولستان داخلی را بوجود آوردند که از حیث وسعت ساوی مغولستان خارجی و از لحاظ جمعیت (حدود ۱۵ میلیون نفر) ده برابر پرجمعیت تر از آن است.

هر فرد مغولی که به نقشه مغولستان نظر اندازد فوراً الحاق دو قسمت این سرزمین را در فکر خود می پروراند ولی در واقع شهرهای جدید مغولستان داخلی اصولاً شهرهایی چینی هستند و تعداد چینی های مقیم مغولستان داخلی خیلی بیشتر از سکنه مغولی است. البته قسمت مراتع شمالی در دست مغولها است که تحت حکومت رژیم کنونی کمونیستی چین سرزمین خود را اداره می کنند. شکی نیست که این اقلیت ها چه در مغولستان و چه در تبت، پک حزب مستقل معلی برای خود تشکیل داده اند که قسمتی از حزب بزرگ خلق چین به حساب می آید. اگر چه لفظ مستقل بیشتر از جنبه اداری به این اقلیت ها اطلاق می شود و جنبه سیاسی آن مفهومی ندارد، اما شکی نیست که تجدید اقتصاد این سرزمینهای قدیمی و صنعتی کردن فلاحت و چگونگی زندگی آنها پابدها با سایر نقاط چین در حال پیشرفت است.

به احتمال زیاد بیش از یک سوم جمعیت مغولستان داخلی در قسمت هایی زندگی می کنند که توسط راه آهن پکن - پائوتو به سایر نقاط چین متصل می شود. پس از کالگان شهرهای عمده مغولستان عبارتند از: کوئی سوئی^۴ که نام رسمی آن هوه هوت^۵ است و در حال حاضر پایتخت مغولستان داخلی است و در یکصد مایلی غرب پائوتو واقع شده است. شهرهای هوه هوت و پائوتو از طریق تسیننگ^۶ بوسیله پک راه آهن جدید به مغولستان خارجی و سیبری متصل می شوند. اگر دوباره نقشه چین و نقشه امریکاروی هم بگذاریم، پائوتو درست روی شهر «دس موینس»^۷ در امریکا قرار می گیرد ولی از لحاظ آب و هوا بیشتر به داکوتای شمالی شبیه است و از نقطه نظر آینده اقتصادی چین موقعیت شیاگویا پیتس بورگ^۸ امریکا را داراست.

۱- Ningshia

۲- Suiyuan

۳- Chahar

۴- Kueisui

۵- Hubehot

۶- Tsinning

۷- Des Moines

۸- Pittsburgh

در غرب کالگان، چین عبور، تعداد چهارده دستگاه تأسیسات کوچک و متوسط تولید آهن و فولاد شمردم که همگی مجهز به مولد نیروی برق و ساختمانهای فرعی، از جمله محل سکونت کارگران مربوطه، بودند. یک خط آهن زغال لازم را از شمال به این منطقه می آورد. در نزدیکی هوههوت، به مسافت نیم مایل، ساختمانهای یک آسیاب جدید نیمه تمام در دست ساختمان است. خوب به یاد داشتم که پائوتو در گذشته عبارت بود از چند خیابان خاکی و تعدادی ساختمان فرسوده که اکثر آنها ساخت خام ساخته شده بودند. ولی امروز پائوتو که آنرا پائوتو شرقی نام داده اند شهر صنعتی بزرگی است که سراسر آن پر است از خیابانهای جدید و ساختمانهای مدرن و مراکز صنعتی. در عرض ده سال، پائوتو از صورت یک شهر جنگ دیده و قحطی زده به صورت یک شهر عمده درآمد و جمعیت آن از ۹۰،۰۰۰ نفر به ۱،۳۲۰،۰۰۰ نفر افزایش یافته بود.

من در مهمانخانه پنج طبقه مدرن کون تولون^۱ اتاق گرفتم. این مهمانخانه تمام وسایل یک زندگی راحت را داراست. روبه روی مهمانخانه، تعداد زیادی خانه های مسکونی تازه ساز ساخته شده اند که هر کدام باغچه کمایش بزرگی دارند. در باغچه ها سبزی های خوردنی و گل آفتاب گردان کاشته اند. از دور، در افق دودکش های بیشماری به آسمان سرکشیده اند و دود آنها نشان می دهد که فعالیت های صنعتی در همه جا در حال انجام یا تکوین است.

آقای «لی چی»^۲ شهردار، همه گونه اطلاعات برادراختیار من می گذاشت. او ما را برای ناهار دعوت کرده بود. مدیرکل پروژه صنعتی پائوتو، آقای «وولی چی ناچن»^۳ که مغول بود، نیز دعوت شده بود. شهردار حدود چهل و پنج سال داشت و کله بی مو و صورت پهن او مرا به یاد بول برینر آرتیست سینما می انداخت. طرز برخورد او کافی بود که من بفهمم او یکی از جنگجویان سابق ارتش فرمان هشتم* (پالو چون^۴) است. در قیافه مردانه و حرکات سریع

۱- Kun To Lun ۲- Li Chih ۳- Wu Licht Najen

* - پس از صلح موقت ملیون و کمونیستها در ۱۹۳۷، ارتش سرخ چین با عنوان «ارتش فرمان هشتم» تجدید سازمان شد و در پشت خطوط زاین به عملیات چریکی پرداخت.

۴- Paluchun

کشف دوباره چین

و محکم این جنگجویان سابق انقلاب چیزی هست که فوراً آنها را از کارمندان پشت میز نشین فعلی متمایز می‌سازد. پس از کمی مذاکره، آقای شهردار با اشاره به مدعوین مغول و چینی که دورادور میز نشستند گفت:

— همه کسانی که شما دور این میز می‌بینید از جنگجویان قدیم هستند. ما اول با ژاپنیها پنجه نرم کردیم و پس از بیرون راندن کومین تانگ تفنگکها را زمین گذاشته‌ایم و ابزار کار به دست گرفته‌ایم تا چین سوسیالیست را بسازیم.

آقای «لی چی» از سال ۱۹۵۱ شهردار پائوتو بوده است. او می‌گفت هنگامی که ژاپنیها و «کومین تانگ» شهر را ترک کردند، تنها تشکیلات صنعتی شهر عبارت بود از دو مولد برق ۵۰۰ کیلوواتی و یک آسیاب موتوری که سالیانه ۲۰۰ تن گندم را آسیاب می‌کرد. اما امروز ۲۷۳ کارخانه بزرگ دولتی و بیش از ۱۰۰۰ واحد صنعتی کوچک در شهر مورد بهره‌برداری است. محصول‌های تولیدی عمده پائوتو عبارت است از لوازم و تجهیزات راه آهن، ماشین‌های سنگین، ماشین‌های مولد برق، لوازم ساختمانی، اغذیه مصرفی بطور کسرو و ماشین‌آلات نساجی. بنا به اظهار آقای شهردار، در سال ۱۹۴۹ ارزش محصول تولیدی پائوتو فقط ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ یوان بوده است در صورتی که در سال ۱۹۶۰ این رقم به ۱،۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ یوان (حدود پانصد میلیون دلار) افزایش یافته است. آقای شهردار ضمناً اظهار داشت که این رقم را افزایش خواهند داد. به احتمال زیاد این کار را کرده‌اند؛ ولی به نظر من این افزایش لااقل برای سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ به‌عللی که بعد خواهم گفت صورت نگرفته است. پائوتو هم مانند بیشتر مراکز صنعتی چین، در پیرامون خود منابع زراعتی و طبیعی وسیعی را دربردارد و برنامه این تشکیلات زراعی این است که این قبیل شهرها از لحاظ تولید خواربار مستقل بوده و محتاج حمل آذوقه از خارج نباشند. در این مورد آقای شهردار گفت:

— هرچند که تولید گوشت پائوتو از نقاط دیگر بهتر بوده است اما بغاظر خشکسالی و بروز آفت و عدم مبارزه کافی با آفت‌های نباتی هنوز نتوانسته‌ایم خود را از لحاظ آذوقه از سایر مراکز تولید بی‌نیاز سازیم. ولی با کانال آبیاری که در دست ساختمان است، آب کافی از رودخانه زرد به این منطقه جاری خواهد شد. ما امیدواریم که در چند سال آینده به هدف خود

که بی‌نیازی از سایر نقاط است ، برسیم . بعلاوه برنامه صنعتی ما شامل تولید ماشین‌آلات کشاورزی است و به‌زودی ما کلیه ماشین‌آلات کشاورزی از جمله تراکتور و کامیون و جرثقیل را خواهیم ساخت .

هرچند که در پائوتو هم مثل همه‌جای دیگر ، همه‌چیز جیره بندی بود ولی من هیچگونه علائم فقر و گرسنگی در آنجا ندیدم . البته در سراسر چین ، کارگران فولاد ، معدنیان و کارگران صنایع سنگین همیشه در صفا مقدم بودند .

البته مسئله مسکن که با زمستانهای سخت پائوتو از مسائل حیاتی آنجا است هنوز بطور کامل پایان نیافته است . در این مورد آقای شهردار گفت :

- درست است که ما از نظر مسکن هنوز عقبیم ، ولی چگونه می‌شود در شهری که وسعتش در عرض ده‌سال چهارده برابر شده است این مسأله را به‌فوریت از میان برداشت؟ کومین‌تانگ برای ما نهصد هزار یارد مربع ساختمان کاهگلی پر از حشرات موذی بجای گذاشته بود . ما از سال ۱۹۵۲ به این طرف پنج میلیون یارد مربع ساختمان مسکونی تازه ساخته‌ایم که همگی آب و برق دارند . شهر را از حشرات موذی پاک کرده‌ایم و بیماریهای همه گیر و آمیزشی را از میان برده‌ایم . و تازه هنوز برای هرنفر پانزده فوت مربع مسکن داریم . بعلاوه تا دو سال دیگر قرار است چهارصد هزار نفر به اینجا مهاجرت کنند! چرا؟ تا در کارخانه‌های جدیدی که در دست ساختمان است کار کنند، کارهای آبیاری را توسعه دهند ، و در استپ زمینهای تازه‌ای به‌زیر کشت ببرند . و آنوقت آقای اسنو، دولت شما دائماً در گوش ملت شما می‌خواند که ماچینی‌ها جنگ طلبیم . آیا راستی شما تصور می‌کنید که ما وقت جنگیدن با کسی را داشته باشیم ؟ ما آنقدر سرگرم جنگ با عوامل نامساعد داخل کشور خودمان هستیم که وقت جنگیدن با کسی را نداریم . اما اگر امپریالیسم چنین جنگی را به‌ما تحمیل کند چنان جواب دندان‌شکنی به آن خواهیم داد که از کرده خود پشیمان شود .

پس از نهار ، مدیر مسئول کارخانه ذوب آهن پائوکانگ^۱ ما را دعوت

۱- Paokong

کشف دوباره چین

کرد تا از کارخانه ذوب آهن و سایر پروژه‌های دردست ساختمان بازدید کنیم. او برنامه‌های دردست اقدام را جهت افزایش تولید فولاد برای ما توضیح داد و گفت که پائوتو در آینده نزدیکی یکی از پنج مرکز بزرگ صنعتی چین خواهد شد.

روی دیوارها و لوله‌های کارخانه شعارهای تبلیغاتی، کارگران را به کار بیشتر و تولید زیادتر تشویق می‌کردند. ما جلو جراثقال عظیم که آهن ذوب شده را در قالب‌ها خالی می‌کرد ایستادیم. راننده این جراثقال يك دختر جوان چینی بود. مدیر کارخانه گفت که این دختر بخاطر اینکه در تمام مدت کارش کوچکترین خطا و اشتباهی نکرده مورد تشویق قرار گرفته است.

من همچنانکه در خود فرورفته بودم، به این وضع جدید می‌اندیشیدم و با خود می‌گفتم که تمام اینها به اندازه درختان میوه و سایه‌دار زیبایی که دورا دور کارخانه‌ها را با وضعی مرتب آراسته بود، برای من گویا نیست. آنوقت به یاد گذشته افتادم که در دوران تخطی خانمانسوز، در همین شهر يك برگ سبزم روی درختان دیده نمی‌شد زیرا مردم تخطی زده برای رفع گرسنگی همه را از درختان کنده بودند.

آن شب، وقتی به رختخواب رفتم هنوز بازدید آن روز مرا در خود فرو برده بود. می‌اندیشیدم که اگرچه همه بازدید تنها به يك کارخانه ذوب آهن گذشت، تازه تسمتی از آن راهم ترسیده بودم. بیستم چیزی که بیشتر فکر مرا به خود مشغول کرد بود این بود که در يك شهر صنعتی که جمعیت آن در ده سال از ۹۰،۰۰۰ به يك میلیون و سیصد و بیست هزار نفر افزایش یافته و بنابه گفته خود شهردار بیشتر از ۶۰ درصد خواربار مورد نیاز شهر در منطقه تولید نمی‌شود، از نقاط دردست چین چگونه و با چه وسایلی حداقل ۵۰۰ تن کمبود خواربار روزانه به این شهر می‌رسد؟ و مشکلات صدها شهر صنعتی دیگر که قارچ وار در طول همین خط راه آهن به طرف سین کیانگ^۱ در غرب، ولان چو^۲ در جنوب در حال گسترش هستند چگونه مطرح و برطرف می‌شوند. با يك حساب سرانگشتی ۱۵ تا بیست میلیون جمعیت در این

۱- Sinkiang

۲- Lanchow

شهرهای جدید الاحداث با همین مسائل روزانه خواربار روبرو بودند . این تنها خط آهن، به ظاهر توانایی حمل تجهیزات صنعتی منطقه را هم نداشت. پس بدون شك برای حمل و نقل خواربار منطقه از نقاط و شهرهای غنی چین که در مرکز این کشور قرار دارند تشکیلات عظیم و حیرت آوری در حال تکوین و رشد بود.

۷: ابر سفید

آقای شهردار يك نفر را به نام «لو چو تسنگ»^۱ مأمور کرد که ما را در گردش يكصد مایلی مان به سوی استپهای شمال همراهی کند. نومردی قد بلند و باریک اندام بود. او هم مدتها در پایگاه چریکی مشهور «ووتائی شان»^۲ در «شن سی»^۳ یا ژاپنیها جنگیده بود. این پایگاه یکی از مراکز عمده جنگهای چریکی علیه ژاپنیها بود. لو، سرش را از ته تراشیده بود و قیافه اش کاملاً شبیه تخم مرغ شده بود. يك خنده خیلی دوستانه همیشه دندانهای بزرگش را نمایان می کرد، مرد بسیار نیرومندی بود و از مسائل محلی آگاهی زیادی داشت. پس از صحبت معلوم شد که او سابقاً رئیس کمیته حمایت کره و نیز مدیر کمیته دوستی چین و شوروی بوده است. ولی جنگ کره پایان یافته بود و کارشناسان شوروی هم همگی از چین رفته بودند. از این رو، در حال حاضر او سمت سرپرستی کمیته پیشواز دوستان امریکایی قدیمی چین را داشت، عضویت در این کمیته بسیار محدود گردیده است.

ما در يك اتومبیل ولگا از پائوتو حرکت کردیم. در طول ۱۲ مایل جاده سنگفرش، در دوسوی جاده بجز کارگاههای ساختمانی چیزی به چشم نمی خورد. پس از گذشتن از يك جاده خاکی به يك رشته تپه های گرانیت

۱- Lu Ch'u-tseng

۲- Wu T'ai Shan

۳- Shensi

کشف دوباره چین

رسیدیم . در کنار بستر يك رودخانه خشك شده ، شاهراهی در دست ساختمان بود ، و کارگران بادیست مشغول سنگ برداری بودند . پس از آن به تعداد زیادی چادر کارگری رسیدیم . خاک سرخ همه چیز حتی کارگرا و شترها را ، پوشانده بود . دريك سو ، مهندسان سرگرم نظارت بر ساختمان يك مرکز تولید برق و يك سد بتونی بودند .

«روی» با اشاره به تپه‌های سرخ‌رنگ گفت :

- این منطقه از مواد آهنی پر است و این تپه‌ها میلیاردها تن مواد اولیه برای تولید آهن در خود ذخیره دارند .

کارگرا به محض مشاهده قیافه‌های خارجی ما ، به نشانه محبت دستی بر ایمان تکان دادند . سابقاً این منطقه محل راهزنان خطرناکی بود که به هیچ مسافری امان نمی‌دادند . ولی در حال حاضر همه جا امن و امان بود و کوچکترین اثری از محافظین مسلح دیده نمی‌شد .

پس از عبور از لابه‌لای تپه‌های شنی ، دشت سرسبز و پهناوری نمایان شد که انواع حبوبات و غله‌های گوناگون در آن کشت شده بود . هوا خنک و خوب بود . تعداد زیادی تراکتور زراعتی مشغول کار بودند و در فواصل معین تلمبه‌های قوی از چاه‌های عمیق مزارع را آبیاری می‌کردند ؛ در سراسر چین تلمبه‌های مدرن جایگزین دستگاه‌های قدیمی شده‌اند . گاهگاهی رنهای روستایی بالباسهای رنگارنگ سوار بر اسب در میان مزارع دیده می‌شدند . نامسافتی نسبتاً طولانی جز چراگاه سرسبز و تعداد زیادی گاو و گوسفند چیزی ندیدیم . ناگهان دهکده‌ای با خانه‌های تازه‌ساز آجری از دور نمایان شد . این خانه‌ها یک ساختمان دو طبقه و مدرسه دهکده را بطور نیمه‌دایره احاطه کرده بودند ؛ در بالای مدرسه یک ستاره بزرگ سرخ به چشم می‌خورد . در دهکده ، یک جوان مغول با چکمه‌های محلی جلو آمد و ما را برانداز کرد . ما بعد از صحبت با او دریافتیم که آن ساختمان دو طبقه مرکز یک مزرعه اشتراکی است که کارگران چینی و مغول در آن کار می‌کنند . وسعت آن مزرعه در حدود ۴۵ مایل در ۲۴ مایل است . از او پرسیدیم :

- غذای شما در اینجا چیست ؟

- آرد سفید و سبزی.

- بقدر جیره ماهانه شما چقدر است؟

- خیلی کم است.

- یعنی چقدر است؟

- ۵۳ کتی.

جواب او همگی ما را به لبخند واداشت و او ناراحت شد. ۵۳ کتی عبارت است از ماهی ۶۰۰ پاوند آرد و این دو برابر میزانی است که یک فرد عادی در یکن مصرف می کند. به نظر ما شکوه او کاملاً نابجا بود. ولی بعد که بیشتر به این موضوع فکر کردم دیدم ما درست و حسابی به درد دل او گوش نکرده ایم زیرا این منطقه یک منطقه چراگاهی است و مردم به خوردن گوشت عادت دارند و اگر گوشت به اندازه کافی به آنها نرسد میزان آرد سفید هر قدر هم که باشد جای گوشت را برای آنها نخواهد گرفت.

نو به ما توصیه کرد که هر چه زودتر به راه خود ادامه دهیم زیرا تا معادن «ایر سفید» هنوز چندین مایل راه بود و ما می خواستیم پیش از غروب به آنجا برسیم. سرانجام پس از مدتی، ازدور، جنگلی از آتش و جرائقهای بزرگ و کوچک و بولدوزر و کامیون و واگونهای برقی نمایان شد که در دامنه تپهها مشغول کار بودند. آقای «وانگ یونگ شو»^۱، مدیر این مرکز صنعتی به پیشواز ما آمد. او به نظر ۲۵ ساله می آمد ولی بعد معلوم شد که بیش از ۴۰ سال دارد و از جنگجویان قدیم «ارتش فرمان هشتم» است. او برایمان توضیح داد که سه سال پیش در اینجا جز بیابان و طبیعت وحشی هیچ چیز وجود نداشت و حتی از چادر مغولی هم اثری نبود. از او پرسیدم:

- آیا شما در استخراج معادن تجربه قبلی داشتید؟

- من تجربه خودم را در جنگ با ژاپنها و کومین تانگ بدست آورده ام.

در آن زمان ما چند مستشار فنی روسی داشتیم. من تجربه زیادی از آنها آموختم. همه آنها اکنون از چین رفته اند.

یک مغول به نام وولونگ^۲ سمت شهردار محل را داشت. او هم از چریکهای سابق بود. با کمال مهربانی ما را دعوت کرد تا از تأسیسات محل

۱- Wang Yung-Shou

۲- Wu Lung

کشف دوباره چین

بازدید کنیم . پائی یون^۱ ، این شهر معدنی ، ۱۲ هزار نفر جمعیت داشت . ساختمانش سه سال پیش شروع شده بود و در حال حاضر علاوه بر مدارس کافی ، یک سالن تئاتر و سخنرانی به گنجایش هزار نفر ، مریضخانه ، بهداری ، فروشگاه ، زمین های بازی ، و یک هتل مدرن هم داشت که محل اقامت آن شب مابود . از قراری که آقای شهردار برای ما توضیح داد مواد اولیه ای که استخراج می شود بسیار غنی است و برای چندین سال ذخیره کافی موجود خواهد بود . سهمیه استخراجی سال ۱۹۶۵ حدود ۲،۴۰۰،۰۰۰ تن بود که از قرار آمار تأمین آن محرز به نظر می رسید . (دراکثر تأسیسات صنعتی که من در چین دیدم به خاطر ندارم درجایی از برنامه معین شده کمتر فعالیت شده باشد) . درآمد کارگران با تجربه ای که در معدن کار می کردند با استادان دانشگاه برابر بود و این درآمد از بالاترین درآمدهای چین بود . کارگران در دودسته و هر دسته ۸ ساعت متوالی فعالیت می کردند . دستمزد آنها بسته به نوع کارشان از ۳۶ یوان تا ۱۲۰ یوان در روز متغیر بود . کارگران از کلیه تسهیلات و امتیازات ضروری از قبیل طبیب و داروی مجانی ، حق بیمه ، مدرسه مجانی برای اولاد و غیره برخوردار بودند . چون زمستان منطقه بسیار سرد است لباسهای مخصوص زمستانی نیز مجانی به آنها داده می شد .

اگرچه «روی» هم پائی یون را ندیده بود ولی ظهور این تشکیلات مدرن در وسط این بیابان وسیع چندان باعث تعجب او نشد :

- به این وضع عادت خواهی کرد . بعد از انقلاب ، ۱۶۵ شهر جدید در چین بنا شده . علاوه ۲۴۰ شهر دیگر نظیر پائو تو کاملاً تجدید بنا شده اند . من تمام سال گذشته رابه دیدن این شهرها گذراندم ولی باز هم همه آنها را ندیدم . من از مشاهدات خودم و اینکه می دیدم چگونه ملت مغول در اداره تشکیلات صنعتی مدرن مشغول فعالیت هستند کاملاً راضی بودم زیرا این ، کاری بود که تا چند سال پیش به هیچ وجه برای مغول ها ممکن نبود . آن شب سرشام ، هنگامی که تمام مقامات رسمی چینی و مغول اعم از مدیران کارخانه ها و متخصصان و آقای «لوچوتسنگ» حضور داشتند ، من با ابراز رضایت از مشاهدات خودم تبریکهای قلبی خودم را برای موفقیتهایی که نصیب آنها شده

۱- Pai Yun

بود تقدیم داشتیم. مهمانداران چینی که کله‌شان با شراب کمی گرم شده بود ، پس از آنکه مزایای سوسیالیسم را در پیشرفت ستودند نیات و مقاصد صلح طلبانه چین را به تفصیل توضیح دادند و پرسیدند که چگونه ملت آمریکا می‌تواند بوع یک دولت و جمهوری امپریالیستی را برگردن خود تحمل کند . با وجود اینکه خود من سالها ناظر و شاهد اشتباهات و خطا کاری‌های سیاست آمریکا در چین بوده‌ام معذرا لطفاً نظیر آن دقیقه را با ناراحتی تحمل می‌کردم . با خود اندیشیدم که چینی‌ها هم مثل ملت‌های دیگر دنیا قضاوت نسنجیده را بر مباحثه مفید واقعیات ترجیح می‌دهند. طرح و بحث در مورد امپریالیسم آمریکا همیشه یکی از مسائل بفرنج و مشکلی است که در گفتگو با چینی‌ها پیش می‌آید. مسائل قاره آمریکا برای چینی‌ها بسیار مهم و ناشناخته است همچنانکه مسائل جامعه چینی در آمریکا ناشناخته است . بحث درباره چین مسائلی خصوصاً با افرادی که عقاید و تعصبات پیش ساخته دارند کاری بس دشوار است . من حتی الامکان سعی می‌کردم از طرح این مسائل بگریزم. در این مورد بخصوص من سعی کردم مسئله بفرنج و پیچیده اضافه تولید خواربار را در آمریکا برای آنها توضیح دهم . بعد همگی با کمال بی صبری منتظر شدند که ببینند عقیده من درباره این راه حل احتمالی و امپریالیستی امریکایی که کشاورزان در میزان تولید محدود شوند، چیست . البته درباره این مسئله که چین با کمبود تولیدات کشاورزی روبرو است و این که چرا دولت چین کشاورزان را به تأمین کمبود تشویق نمی‌کند، مجهولی برای آنها مطرح نبود، در صورتی که برای من هنوز کاملاً نفهیم نشده بود .

خوشبختانه یکی از مهمانان جام خود را بلند کرد و فریاد زد:

- به سلامتی توافق تمام صفات انسانی درد نیا .

و آنوقت با قطع بحث بیهوده‌ای که درین بود همگی جامهای خود را

برداشتیم و فریاد زدیم :

- کان به ئی .

۸: واحد اشتراکی مغولی

ساعت شش صبح برخاستیم. برای صبحانه ، ژامبون ، تخم مرغ و پنیر خوردیم و ساعت ۷ به طرف «هسین پائی لایک»^۲ به راه افتادیم که يك واحد اشتراکی مغولی بود و در ناحیه پائی لینگ میائو^۳ در قسمت خود مختار مغولستان داخلی قرار داشت .

تا چندین مایل خارج از شهر «ايرسفید» زمینهای بکر به دست کشاورزان چینی زیر کشت رفته بود تا خواربار شهر صنعتی جدید الاحداث را تأمین کند. اما آنها هنوز هم قسمت اعظم ما به محتاج خود را از مناطق دیگر چین وارد می کردند. آقای لو چوتسنگ به ما گفت که در حال حاضر بیش از ۱,۶۶۵,۰۰۰ جریب از زمینهای مغولستان داخلی زیر کشت گندم است. کشاورزی در مغولستان بنا به برنامه طرح شده در هر سال بنا به استعداد طبیعی منطقه به توسعه لازم دست می یابد. هر سال گروه بیشتری از چادرنشینان مغولستان به زارعین اسکان یافته تبدیل می شوند و به موازات توسعه مناطق زراعی و تأسیسات ، انواع لبنیات نیز تهیه می شود و در اختیار آنها قرار می گیرد - بطوری که در حال حاضر مقدار زیادی از شیر و کره و گوشت مصرفی منطقه را همین واحدهای زراعی تأمین می کنند .

قسمت وسیعی از خاک مغولستان چراگاههای سرسبزی است که توده های انبوه گاو و گوسفند و اسب در آنها مشغول چرا هستند . گاهگاهی مانیز از دور چادرهای مغولی را که بانمک درست می شود و «یورت» نام دارد می دیدیم . سرانجام پس از یک ساعت که ما در مناطق چراگاهی راه پیمودیم ، به يك معبد بزرگ «لامائی» رسیدیم و پس از آنکه از کنار چهارلاما که بر اسب سوار بودند گذشتیم ، در مسافتی دورتر ، مرکز پایگاه مزرعه اشتراکی که ساختمان و دیوارهای سفیدش در آفتاب می درخشید در برابرمان نمایان شد .

جلو دروازه پایگاه مدیر تشکیلات ، آقای «جنکجین نورو»^۴ که مرد

۱- Commune

۲- Hsinpailike

۳- Pailingmiao

۴- Jenkejtn Noru

جوانی بود به پیشواز ما آمد. لباس نفی سبزرنگی پوشیده بود و چکمه‌های سیاهی به پاداشت. باخنده‌ای دوستانه دست ما را فشرد. يك خانم میانسال مغولی هم که لباسی نظیر لباس مدیر به تن داشت به عنوان معاون ایشان به ما معرفی شد. دريك طرف محوطه اتاقهای سفید رنگی به شکل چادرهای مغولی ساخته شده بود. ما را به آنجا بردند. جلودر اتاق يك دختر مغول جوان به ما خوشامدگفت. اورا منشی تشکیلات معرفی کردند. توی اتاق بالش‌های پشمی روی نیمکت‌های کوتاهی چیده شده بود. ما روی آنها لمیدیم. جلو ما میزهای ظریفی با انواع خوردنی‌های محلی برای پذیرایی آماده بود. این خوردنی‌ها همه از محصولات خود این واحد اشتراکی بودند. در گوشه اتاق يك سماور با چای مخصوص مغولی که با کره مخلوط می‌کنند بخار معطر خود را به مشام می‌رسانید. مغول‌ها اصولاً مردمی بسیار مهمان‌نواز هستند و مهمان‌نوازی آنها مرابه یاد بازدید خودم از عربستان می‌انداخت.

پس از صحبت‌های گوناگون که از مغولی به چینی و از چینی به انگلیسی ترجمه می‌شد، ما دریافتیم که این واحد اشتراکی از سال ۱۹۵۸ تشکیل شده و در حال حاضر دارای چهار گروه تولیدی است. تعداد زارعان طبعاً کم بود و تنها ۲۲۰۰ نفر بیشتر از ۱۸ سال داشتند. این تشکیلات دارای ۹۰،۰۰۰ گوسفند، ۱۲۰۰۰ اسب، ۷۰۰۰ گاو و ۲۰۰۰ شتر بود. سطح چراگاه ۴۰۰ مایل مربع و سطح زیر کشت ۳۲۰۰ جریب بود. سرمایه اولیه این واحد بوسیله قرضه دولتی تأمین شده بود. مراکز تلقیح مصنوعی، بهداشتی، مدرسه، آزمایشگاه، ایستگاه هواشناسی، يك سالن تئاتر و يك تعمیرگاه مجهز برای تعمیر تراکتورها نیز در این واحد ساخته شده بود.

در این محل هم مانند سایر مناطقی که ما بازدید کردیم گفته شد که ۹۰٪ از کودکان کمتر از ده سال به مدارس ابتدایی می‌روند و همچنین ۲۳۰ نفر از کسانی که تحصیلات متوسطه خودشان را به پایان رسانیده‌اند به پائوتو اعزام شده‌اند تا دوره مخصوص دامداری را بیینند. در ایام قدیم تنها لامها و طیغه اشراقی مغول‌ها بودند که می‌توانستند خواندن و نوشتن بیاموزند و رویهم‌رفته حدود ۱۰٪ جمعیت مغولستان داخلی را تشکیل می‌دادند. بنا به آماري که به ما دادند مغولستان داخلی ده مؤسسه آموزش عالی داشت که در آن دانشجویان

کشف دوباره چین

به فرا گرفتن طب و مهندسی و مهندسی مکانیک و دامپزشکی مشغول بودند. از میان ده هزار دانشجو که نام نویسی کرده بودند ۱۴۰۰ نفر مشغول بودند. و اینها سوای تعداد زیادی دختر و پسر مشغول بودند که درجه تکنیسین می گرفتند. به ما گفتند که فقط در «پائو کانگ» ۱۵۰۰ محصل در صنعت فولاد مشغول کار آموزی هستند.

آقای «جنکچین» گفت :

- سال گذشته ما ۲۵۲ نوزاد داشتیم. يك سال قبل از انقلاب از هر ده کودک نوزاد تنها یکی زنده می ماند بطوری که تعداد مردان بیش از زنان و تعداد پیران بیش از جوانان بود و تعداد اموات به مراتب بر موالید فزونی داشت ولی امروز با توسعه بهداشت و فرهنگ وضع یکلی دگرگون شده است و بسیاری از امراض را از قبیل حصه و سیفلیس یکلی ریشه کن کرده ایم. آقای جنکچین البته یکی از اعضای حزب کمونیست بود و معاون چینی او هم کمونیست بود. چون جنکچین چینی را خوب بلد نبود، معاونش گفته- های او را از مغولی به چینی ترجمه می کرد. سرگذشت جنکچین را همچنانکه ترجمه می کردند، نوشتیم :

- پرچمدار طایفه ماشاهزاده «چیمیت» کائوئرلو^۱ بود. والدین من از رعایای فقیر او بودند. در آن زمان شاهزادگان مغولی بسیار با نفوذ بودند. هنگامی که او از همکاری با ژاپنیها سرباز زد، ژاپنیها او را دستگیر کردند و به «پائی لینگ میائو» بردند. در آنجا آنقدر او را شکنجه دادند که کشته شد. او اکنون یکی از پهلوانان ملی ما است و ما همه با احترام از او یاد می کنیم. امروز دیگر طبقه اشرافی در مغولستان وجود ندارد و اولاد همین شاهزاده مانند سایر افراد واحد ما با ما کار می کنند و ما هم بسیار به آنها احترام می گذاریم.

پس از آنکه شاهزاده «چیمیت» کشته شد افراد ملت ما بیش از پیش از ژاپنیها بیزار شدند و همین سبب شد که ژاپنیها عده زیادی را دستگیر کنند و شکنجه و آزار دهند. بسیاری هم جان خود را از دست دادند. ژاپنیها تمام چشم ما را می گرفتند و ذبح می کردند و ما گرسنه می ماندیم. من یازده ساله بودم

۱- Chimiteh Jenching Kaoerlo

که پدر بزرگم را به جرم همکاری با پالوچون دستگیر کردند و شکنجه دادند. اوقفت چند سرباز سرخ را در منزل خود پناه داده بود فقط همین. بر اثر شکنجه‌ها قلب ضعیف او طاقت نیاورد و مرد. من کنار او بودم و از این بابت سخت گریستم. بعد پدرم مرد، بعد برادر بزرگم و بعد هم مادرم. سرانجام فقط من و مادر بزرگم و تنها خواهرم ماندیم.

بعد من هم به انقلاب پیوستم و به يك دسته از سواران سرخ مغولی ملحق شدم که توسط «پالوچون» (ارتش فرمان هشتم) در «ینان» تعلیمات دیده بودند. در آن زمان آنقدر کوچک بودم که وقتی تفنگ به دست می‌گرفتم دیگر دهنه اسب را نمی‌توانستم نگهدارم. و دیگران به من کمک می‌کردند. بعد از مدتی ژاپنیها تسلیم شدند و نفرات ارتش کومین تانگ آمدند و سرزمین ما را اشغال کردند.

آنها نه تنها از ژاپنیها دست کمی نداشتند، بلکه بدتر هم بودند. هر کسی که کوچکترین مایملکی داشت فوراً از طرف افراد کومین تانگ به نام کمونیست یا همکار ژاپنیها توقیف می‌شد و داراییش را مصادره می‌کردند و خودش را هم فوراً ازین می‌بردند. ما باید برای یکصد سرباز کومین تانگ جا و خواربار تهیه می‌کردیم. من دوباره به گروههای چریکی پیوستم و سرانجام کومین تانگ را در سال ۱۹۴۷ از این منطقه بیرون راندم.

هنگامی که به ساختمان اداره تشکیلات برگشتیم، دیدیم که همان دختر خانم منشی میز بزرگی با انواع خوراکی‌ها جهت پذیرایی آماده کرده است؛ يك بره درسته که به سبک مغولی بریان شده بود در وسط میز جلب توجه می‌کرد. اطراف بره را برنج ریخته بودند. بطریهای لیکور به رنگهای مختلف نیز بر سر میز دیده می‌شد. بعد معلوم شد که اینها و دکاهستند که با عصاره میوه مخلوط شده‌اند. جنکجین با مهارت يك جنگجوی قدیمی جامهای خود را پی در پی به سلامتی مهمانان می‌نوشید. چون «الی» بجز سودا به چیز دیگری لب نمی‌زد من مجبور بودم به تنهایی به تعارفات صمیمانه آقای جنکجین پاسخ دهم. ناگهان آقای جنکجین فریاد زد:

کشف دوباره چین

- به سلامتی دوستی مغولها و آمریکا .

- به سلامتی ملت مغول .

میز خیلی گرم و دوستانه بود و عواقب بعدیش هم آنطور که من یاترس ولرز پیش بینی کرده بودم نبود. زیرا بعد از ناهار با کمال خوشی و بدون ناراحتی به بازدید یک چراگاه پرورش اسب رفتیم. در آنجا نحوه اسب سواری مغولها را دیدیم و خود آقای چنگجین با کمال چابکی رهبری دسته را به عهده گرفت . نحوه کمنداندازی مغولها به راستی دیدنی بود.

در بین سوارکاران پیرمردی بود که دست کم ده سال از آقای چنگجین بزرگتر بود. لباس زیبا و کلاه پوستی و سبیل های مکزیکی داشت. او رارئیس دسته سوارکاران به ما معرفی کردند. نشان سرخی بر کلاهش داشت که سابقاً علامت تشخص محلی بود ولی امروز فقط به رئیس دسته سوارکاران اختصاص داده شده بود. بنا به آماري که در اختیار ما گذاشتند ، تعداد دامها در ده سال اخیر ۵ برابر شده و درآمد واحد اشتراکی از سال ۱۹۵۸ به بعد ۴۵ درصد فزونی یافته بود و با استفاده از قرضه دولتی مریضخانه، مدرسه، تئاتر ، دامپزشکی و تلفن ساخته شده بود. خانم منشی گفت :

- سابقاً حتی اسم چنین تأسیساتی هم در این منطقه به گوش کسی نرسیده

بود .

البته اینها تمام کارهای مفید و پرهنرمی بود که در مغولستان انجام یافته بود و شکی نیست که قسمت مهمی از این پیشرفت ها مدیون کسانی بود که از سایر نقاط چین به این منطقه مهاجرت کرده و ساکن اینجا شده بودند. از ۲۲۰۰ نفر بزرگسال ساکن این واحد اشتراکی ۸۸۰ نفر چینی بودند . چیزی به- غروب نمانده بود که به درخواست خود من از معبد لامائی که قبلاً به آن اشاره کردم بازدید کردیم. هنوزشش نفر لاما در آنجا زندگی می کردند ولی خود معبد اصولاً تعطیل بود . هنگامی که ما در انتظار یکی از لاماها بودیم تا کمی صحبت کنیم به من گفتند که در تمام منطقه ۵ معبد لامائی وجود دارد و وقتی که پرسیدم آیا در واحد هنوز افرادی هستند که بطور دائم در مراسم مذهبی معابد شرکت کنند، باخنده و اشاره سربه من پاسخ منفی دادند و گفتند که شاید بعضی از افراد سالخورده چنین کاری بکنند .

در همین موقع چند نفر از لاماها آمدند تا قفل در معبد را برای بازدهد ما بازکنند. توی معبد کاملاً به همان ترتیبی که سابق مرسوم بود آراسته و مجهز است. در بین لاماها جوانی بود که برای من باعث تعجب بود که به این سن بتواند لاما شده باشد. وقتی پرسیدم، گفتند که او متصدی نواختن زنگ در مراسم مذهبی است. پرسیدم که چطور این جوان لاما شده است. جنکجین گفت:

- برای اینکه کار دیگری به او نیاموخته‌اند.

- آیا هنوز هم ممکن است که کسی این شغل را انتخاب کند؟

سقطماً خیر. چون دیگر جوانان ما به‌خدایی که لاماها اختراع کرده‌اند ایمان ندارند. ما امروز حقیقت را به آنها می‌گوییم و آنها می‌دانند که دیگر لاماها نمی‌توانند مسائل زندگی بشر را حل کنند.

- پس اینجا یک موزه است نه یک معبد دایر.

جنکجین شانه‌ها را بالا انداخت و گفت:

- شما خودتان خوب می‌بینید که ما اصولاً در این باره دخالتی نمی‌کنیم؛

اگر کسی بخواهد به معبد بیاید مختار است.

بعد ما سوار اتومبیل شدیم و آنها هم با اسب تا مساحتی ما را مشایعت

کردند و بعد کلامهای خود را به نشانه خدا حافظی از سر برداشته و تکان دادند. و من باز از دور لامای پیر را می‌دیدم که مشغول بستن در معبد خود بود.

از «روی» پرسیدم:

- «روی» آیا توراستی فکر می‌کنی این واحد ۱۲۰۰۰۰ رأس اسب و

۹۰۰۰۰۰ رأس گوسفند داشته باشد.

- کم و بیش همین حدود.

- ولی ما اینهمه اسب ندیدیم.

- پس تو خیال داری موجودی واحد را سرشماری کنی؟ اگر فراریانی

که در هنگ کنگ زندگی می‌کنند می‌نویسند که در مغولستان يك اسب یا گاو هم پیدا نمی‌شود، مطمئن باش که دروغ می‌گویند ولی اگر بنویسند که مثلاً يك میلیون نفر چینی و مغول در بازداشتگاه‌های دولتی هستند، خوب، من وسیله‌ای که بتوانم این ادعا را رد کنم ندارم چون در این مورد چه در اینجا و چه در

هنگ کنکک وسیله‌ای برای کنترل در اختیار نیست .
بازدید ما از این واحد آنقدر شتابزده صورت گرفت که من نتوانستم
بفهمم که نحوه کار این واحد اشتراکی چگونه است. بیشتر وقت ما به خوردن
غذاهای مغولی و نوشیدن مشروب به سلامتی یکدیگر گذشته بود .

۹: چرا چین سرخ شد؟

«حقیقت تلخ ولی گریز ناپذیر این است که سرنوشت جنگ
داخلی چین خسار از سلطه و کنترل دولت امریکا بود . دولت
امریکا در حدود قدرت و اختیارات خود هر چه می‌کرد یا می‌توانست
بکند، کوچکترین تأثیری در نتیجه نهایی این جنگ داخلی نداشت
و نمی‌توانست داشته باشد. این سرنوشت فقط و فقط نتیجه برخورد
وجدال نیروهای داخلی ملت چین بوده است. دولت امریکا کوشید
تا این نیروها را زیر نفوذ خود درآورد ولی نتوانست.»
دین آجسن، وزیر امور خارجه امریکا، ۳۰ ژوئیه ۱۹۴۹ .

برای پاسخ به این سؤال که «چرا چین سرخ شد؟» مدارك و تألیفات
بیشماری در همه کتابخانه‌ها موجود است که تاریخ وقایع اخیر چین را به خوبی
روشن می‌کند .

اما پاسخ قانع کننده را گفته‌های خود مائوتسه تونگ رهبر انقلاب
چین داده است. اینکه چرا مائوتسه تونگ و دیگر روشنفکران چینی به جای
اینکه به سوی سرمایه داری ملی جذب شوند به مارکسیسم سوق داده شدند
در استان زندگی مائوتسه تونگ، آنگونه که خود او برای من تعریف کرده،
نهفته است . همچنین اظهارات سایر رهبران انقلاب چین اسناد زنده‌ای در
این باره بدست می‌دهد . مطالعه دقیق وضع چین در سالهای ۱۹۳۸ به خوبی

ثابت می‌کند که پیروزی کمونیسم در چین پرهیز ناپذیر بود مگر آنکه «کومین-تانگ»، تنها چیزی که امکان داشت جلو پیروزی کمونیستها را بگیرد، يك تغییر و تبدیل کامل در سازمان خود می‌داد؛ دگرگونیهای ژرف و انقلابی باید انجام می‌شد که نخستین آنها تقسیم دوباره اراضی چین، به موازات جنگ علیه ژاپن، بود.

قدر مسلم این است که مانیفست کمونیست در چین (پادیدگر سرزمینهای مستعمره و نیمه مستعمره از قبیل کره، هندوچین، ویتنام و غیره) اثری بس عمیق تر و مفهومی بسیار جامع تر از خود بجای گذاشت تا در محالک پیشرفته و صنعتی که طبقات کارگیشان امتیازات انکار ناپذیری بدست آورده بودند. هنگامی که اعلامیه مارکس برای شروع مبارزه مسلحانه علیه سرمایه‌داری در چین قرائت شد، جوانهای چینی نتوانستند موجباتی را که در اروپای سال ۱۸۴۸ با شرایط خاص محلی، این اعلامیه را بوجود آورده بود با نتایج آن تطبیق دهند و آنرا خاص شرایط زمان و محیط خود تلفی کردند.

مارکس گفته بود که «کارگران صنعتی و کشاورزان با بسط توسعه صنعت و اقتصاد نه تنها امتیازاتی برای بهبود شرایط سخت زندگی خود به دست نمی‌آورند بلکه به موازات این توسعه هر روز اندکی بیشتر در ورطه فلاکت فرو می‌روند.» قوانین کمابیش پیشرفته اجتماعی حتی در امریکاهم که نمونه محالک پیشرفته صنعتی است هنوز يك قرن عمر ندارند؛ پس در چین، که توده زنها و کودکان مانند بندگان به کار گماشته می‌شدند و کارگران جوانش بایستی بیش از ۱۲ ساعت در روز کار کنند بدون آنکه از نظر بهداشت و بیماری و پیری و ناتوانی کوچکترین تأمینی داشته باشند، بدون شك پیش‌بینی‌های مارکس کاملاً منطبق با شرایط تشخیص داده می‌شد.

شالوده اجتماعی کهن چین، که بر اساس مقررات و قوانین خاص قبیله‌ای و ایلاتی منطقه نظام فرسوده‌ای را برقرار کرده بود، بر اثر نفوذ امپریالیسم صنعتی غرب چون کاهی بی‌بنیان درهم فروریخته بود و بجای آن هنوز هیچ نظامی موجود نبود که بتواند از هستی و موجودیت کشاورزان و کارگران چینی در برابر فساد طبقه حاکم و نظامیان و تحمیل مالیاتهای عجیب و غریب که در

کشف دوباره چین

پاره‌ای موارد متعلق به شصت سال بعد بود دفاع کند. «ر. ه. تاونی»^۱ در کتب خود، «زمین و کار در چین» این وضع را به خوبی تجزیه و تحلیل و پیش‌بینی کرده بود. من باهریک از سربازان ارتش سرخ چین صحبت کردم متوجه شدم که او ساخته و پرداخته مستقیم وضع نابسامان موجود است. به آسانی می‌توان پی برد که چرا در سرزمینی که کسودکان ده دوازده ساله را شبها در کارگاه‌های صنعتی به ماشین می‌بستند تا صبح زود دوبرتبه به روی همان ماشین ساعتها جان بکنند، مردم مائیفست مارکس را مانند کتاب آسمانی پذیرفتند.

چین هیچگاه يك مستعمره کامل نبوده است زیرا رقابت چندین کشور ذینفوذ غربی از يك سو و نفوذ نظامی ژاپن از سوی دیگر، سبب می‌شد که هیچیک از این دولتها نتوانند سلطه و اقتدار خود را بطور قطع بر چین تحمیل کنند؛ ولی همه آنها در يك مورد وجه مشترك داشتند و آن این بود که چینی‌ها را بطور غیر انسانی تحقیر می‌کردند.

حسن غرور ملی و اندیشهٔ اینکه روزی چین بتواند دوباره سمت تاریخی خود را به عنوان يك ملت بزرگ به دست آورد، در جلب مردم چین به کمونیسم خیلی مؤثرتر بود تا در جلب مردم روسیه. در دنیای غرب، کمونیسم بدون شك فاقد چنین کششی بود. پس از روی کار آمدن حزب کمونیست در چین، بر اساس طرحی که لنین برای انقلاب در ممالک مستعمره و مشابه پیش‌بینی کرده بود، يك برنامهٔ دومرحله‌ای در نظر گرفته شد. مرحلهٔ اول ایجاد يك جنبهٔ متحد بین طبقهٔ بورژوازی روشنفکر و طبقهٔ کارگر و طبقهٔ کشاورز بود؛ و هدف این جنبه را رژیم کمونیست برعهده داشت. در این مرحله هدف رهایی از قید امپریالیسم خارجی و بدست آوردن استقلال ملی معین شده بود. همچنین می‌بایست در مناطق زراعی به سلطه و حکومت مالکین بزرگ پایان بخشیده و زمین مالکانی را که همکار و همدست امپریالیسم خارجی شناخته می‌شدند، ملی اعلام می‌کردند. بعد از اینکه هدف‌های مرحلهٔ اول به انجام می‌رسید، مرحلهٔ دوم آغاز می‌شد که عبارت بود از بنیان نهادن يك جامعهٔ سوسیالیستی پیشرفته. برنامه‌های این انقلاب «بورژوا-دموکراتیک» در وطن پرستان و ملیون

^۱- R. H. Tawney

چینی بسیار مؤثر بود. آنها حس وطن پرستی و جنگ طبقاتی و کمونیسم بین‌المللی تحت رهبری روسها را کاملاً قابل انطباق و هم‌آهنگ می‌دانستند.

باید به خاطر داشت که شروع نفوذ مارکسیسم در چین با کمکهای پر-ارزشی که روسها در مبارزه بر علیه امپریالیسم غرب به دکتر «سون یات سن» می‌دادند توأم و همزمان بود و چون در تمام طبقات جامعهٔ چینی احساسات ضد امپریالیستی غربی بسیار شدید بود همگی با آغوش باز وضع جدید را می‌پذیرفتند. خاصه که چینی‌ها می‌دیدند جبهه‌ای که در دنیا با مارکسیسم شوروی مبارزه می‌کند همان جبهه‌ای است که در چین و در تمام آسیا و آفریقا تمام قوای خود را بر علیه بیداری ملل استمار شده بسیج کرده است.

خصوصیت بارز کمونیسم در چین این بود که کمونیستهای چینی با وجود اینکه از لحاظ ایدئولوژی، بین‌المللی بودند مع هذا احساسات وطن پرستانه و ملی آنها به مراتب قوی‌تر از چینی‌های «کومین تانگ» بود. اصولاً انقلاب کمونیستی چین يك انقلاب کارگری نبود بلکه بیشتر به اقلیت روشنفکر و تحصیل کردهٔ چین تعلق داشت. بنایه اسنادی که من در دست دارم در بدو شروع انقلاب کمونیستی از بنجاء نفر گردانندهٔ این انقلاب چه از میان نظامیان، چه از میان غیر نظامیان تنها دو نفر به طبقهٔ کارگر وابستگی داشتند؛ البته تعداد انقلابیون وابسته به طبقهٔ کارگر و زارع در سال ۱۹۴۹ که کمونیسم زمام چین را بدست گرفت خیلی بیشتر شده بود.

میهن پرستان جوان چینی اگر از جبههٔ «کومین تانگ» و چیانگ کایچک رو برگردانیدند به این علت نبود که با هدفهای استقلال ملی آنها مخالف بودند بلکه عمیقاً احساس می‌کردند که دستیابی به این آرزوها بدون يك انقلاب داخلی که شالودهٔ اجتماعی کهنه و پوسیدهٔ چین را زیرورو سازد امکان پذیر نیست و این درست همان چیزی بود که کومین تانگ با اندیشه‌های محافظه کارانه‌اش با تمام قوا با آن مبارزه می‌کرد.

ولی این جوانان و روشنفکران، تشنهٔ اصلاحات و تغییرات بودند و با مقایسهٔ وضع چین با ممالک پیشرفتهٔ اروپا و آمریکا عمیقاً نقاط ضعف جامعهٔ عقب افتادهٔ خود را ارزیابی کردند و به این نتیجه رسیدند که تنها يك قدرت مقتدر انقلابی می‌تواند وضع موجود را که جامعهٔ چین را به ناپودی می‌کشاند

کشف دوباره چین

دگرگون سازد و خصوصاً در نهاد خود و با مراجعه به تاریخ کهنه چین دریافتند که همیشه انقلاب موجب پیشرفت و ترقی و تعالی چین گردیده است.

در همین زمان کومین تانگ بدون آنکه سعی کند در برابر چشمداشت‌های طبقه روشنفکر هدف‌های با ارزش و راه‌های قابل قبولی عرضه کند تنها می‌کوشید با قوای نظامی که در اختیار داشت جلو این تحولات در حال تکوین را بگیرد ولی چین راه خود را انتخاب کرده بود و دریافته بود که بدون یک انقلاب مارکسیستی هرگز قادر نخواهد بود فاصله عظیمی را که او را از دنیای پیشرفته غرب جدا می‌کند پربازد.

ایمان مائوتسه تونگ به طبقه کشاورزان چینی که آنها را اسلحه پیشرفت نظرات انقلابی خود می‌دانست مورد قبول روسها نبود. آنها معتقد بودند که هیچ انقلاب کمونیستی نمی‌تواند بدون یک انقلاب کارگری در مراکز صنعتی به هدف‌های خود جامه عمل ببوشاند. در اوایل کار، چینی‌ها این نظر را پذیرفتند ولی پس از ناکامی‌هایی که در سالهای ۳۵-۱۹۲۷ نصیب آنها شد چاره دیگری جز پناه بردن به مناطق کشاورزی برایشان باقی نماند. و در همین مناطق بود که مائوتسه تونگ و چوتنه^۱ اولین پایگاه‌های انقلاب دهقانی را بنا نهادند. وقایع بعدی نشان داد که همین قوای انقلابی دهقانی تنها اسلحه برنده آنها در کارزار شد و به اتکاء قوای همین دهقانان بود که سرانجام کمونیست‌های چین بدون اینکه قوای کارگری شهری که تحت انقیاد رژیم پلیسی کومین تانگ بود بتواند کوچکترین کمکی به آنها بدهد، زمام امور را بدست گرفتند.

به خاطر دارم که روزی در «پائوآن»^۲ مائوتسه تونگ به من گفت:
هر کس دل کشاورزان را بدست بیاورد دل چین را بدست آورده است
و هر کس مسئله زمین را در چین حل کند دل کشاورزان را بدست آورده است.
کمونیست‌های چینی در واقع هرگز برای تقسیم اراضی بین دهقانان برنامه خاصی طرح نکرده بودند و اصولاً در مبارزه انقلابی خود اصلاحات ارضی را هدف اساسی به شمار نمی‌آوردند ولی در آن زمان به خاطر جلب حمایت دهقانان چینی اصلاحات ارضی را مستمسک قرار دادند؛ و چون از سوی دیگر

۱- Chu Teh

۲- Pao An

«کومین تانگ» صرفاً به خاطر جلب کمکهای مالکین بزرگ سرنوشت خود را بدست آنها سپرده بود و نمی توانست در مورد اصلاحات ارضی ادعایی داشته باشد، کمونیستها حمایت دهقانان را که دوسوم مردم چین را تشکیل می دادند، به خود جلب کردند و با این اسلحه انقلاب کارگری و صنعتی را که هدف اصلی آنها بود شروع کردند و به موفقیت رسانیدند.

درواقع مبارزه کمونیستی چین که «مبارزه آزادی برای جوانان و زنان» نامیده می شد سراسر چین را که تشنه این آزادی بود فراگرفت و در واقع پلی شد که دنیای جدید را به دنیای قدیمی و فرسوده چین پیوند می داد. آنها به میلیون ها دهقان چینی وعده زمین و آب و آزادی و برابری و پایان سالهای بدبختی و فقر و گرسنگی و محرومیت را نوید می دادند و مردم ستم دیده چین نیز با تمام قوا از آنها پشتیبانی می کردند.

فیلسوف پرآوازه چین «هسون تسو»^۱ دوهزار و دوست سال قبل چنین گفته است:

«توده مردم آب دریا و حاکم زورق است. آب هم می تواند از زورق حمایت کند و هم می تواند او را در اعماق خود فرو برد.»
این گفته فیلسوف قدیم چینی را کمونیستها به بیانی می گفتند که میلیون ها کشاورز چینی بهتر درک کنند:

«ما ماهی هستیم و مردم مانند آب به ما زندگی می بخشند. ما بر مردم نمی تازیم بلکه با آنها شنا می کنیم.»
و به این ترتیب شعاری ساختند که دهقانان چینی به خوبی مفهوم آنرا درک می کردند.

۱۰: در قطار مخصوص نخست وزیر

چینی‌ها دوست دارند بطور ناگهانی و بی مقدمه آدم را از اخبار جالب آگاه کنند. يك شب زنگ تلفن اتاق من در «هسین چائو» به صدا درآمد و به من گفتند که باید فردا صبح زود خود را برای يك مسافرت مهم به شمال پکن آماده کنم. فردای آن روز صبح زود، در ساعت مقرر، در سکوی شماره يك، دکتر «چی چائو تینگ» که یکی از دوستان قبل از جنگ و زمان جنگ من بود به دیدار من آمد. او مدیر تجارت خارجی چین بود ولی این دیدار برای بحث درباره تجارت چین ترتیب داده نشده بود. او مرا با خنده به يك قطار مخصوص راهنمایی کرد. از قرار معلوم چوئن لای شخصاً در انتظار من بود. او خواسته بود که من در مراسم گشایش سد بزرگ «می یون» همراه او باشم. این سد یکی از بزرگترین مخازن آب شمال پایتخت است که علاوه بر ذخیره آب فراوان تولید قسیمی از برق منطقه را هم به عهده دارد و در زیر دیوار مشهور چین، نزدیک گذرگاه تاریخی کوپه^۲ ساخته شده است. سنگ‌های مرمر ایستگاه جدید پکن زیر آفتاب می درخشید. نخست وزیر و همسرش از در مخصوص مستقیماً وارد قطار شدند.

سالها پیش، در همین ایستگاه، منزل مسکونی من در خیابان کوئی چیاچانگ^۳ قرار داشت. این منزل سابقاً متعلق به دکتر ج. لیون ستوارت^۴ آخرین سفیر کبیر امریکا قبل از انقلاب بود و بعداً به من واگذار شده بود. در سال ۱۹۳۷ هنگامی که من در این منزل سکونت داشتم، زن شجاعی برای گرفتن کمک به آنجا آمد و حالا همان زن در سفر آن روز مهماندار من بود و به اسم شوهرش نامیده می شد: بانو چوئن لای.

این قطار مخصوص، سه چهار واگن بیشتر نداشت. چوئن لای و

۱- Miyun

۲- Kupei

۳- Kuei Chio Ch'aug

۴- J. Leighton Stuart

همسرش به داخل کوپه مخصوص رفتند و من هم به کوپه دیگری راهنمایی شدم. این قطار بسیار تمیز و مجلل تماماً در چین ساخته شده بود و نمونه چین جدید بود. کف کوپه‌ها با قالیهای چینی فرش شده بود و هر کوپه یک میز و صندلی راحت و یک تخت مجهز داشت.

یکی از مهمانداران من باخنده گفت:

- برای نوشتن کتاب جای خوبی است -

چسبیده به کوپه، حمامی با کاشی‌های سبز و مجهز به کلیه لوازم ساخته شده بود که همه چیزش می‌درخشید. بعد ما را به کوپه پذیرایی بردند. در این کوپه پرده‌های ابریشمی به پنجره‌ها آویخته بود و در گوشه‌اش یک بار مجهز دیده می‌شد. مبل‌های توی کوپه را با زیباترین پارچه‌ها و به سلیقه خاصی آراسته بودند.

همچنانکه قطار آرام و بی‌صدا به راه افتاد، من سعی کردم «برج رویاه» را که از ساختمانهای تاریخی کنار منزل من بود بینم ولی معلوم شد که این برج هم در طرح‌های عمرانی از بین رفته است. مناظر خارجی محله آنقدر برایم تازگی داشت که با وجود اینکه زمانی پنج سال در آنجا سکونت داشتم همه چیزش برایم غریب و ناآشنا جلوه می‌کرد. بی‌اختیار وقایع گذشته را از مدنظر گذرانیدم.

ژاپنیها حادثه ژوئیة سال ۱۹۳۷ را که در کنار پل مارکوپولو اتفاق افتاد بهانه کرده به شهر پکن حمله بردند و آن را اشغال کردند و همین باعث شروع جنگ ۷ ساله شد. خانم «تنگ‌ینگ چائو»^۱ پنهانی در معبدی واقع در تپه‌های غربی خارج شهر زندگی می‌کرد و در آنجا مشغول مداوای ریه‌هایش بود که هنگام «راه‌پیمایی بزرگ» بیمار شده بود. او یکی از سی و پنج زنی بود که در «راه‌پیمایی بزرگ» جان به در برده بودند و هنوز حیات داشتند. هنگامی که ژاپنیها آن معبد را محاصره کردند، «تنگ‌ینگ چائو» که اکنون خانم چوئن‌لای است، با لباس دهاتی از معبد فرار کرده و قبل از آنکه دروازه‌های شهر بسته شوند خود را به داخل پکن رسانید. من «تنگ‌ینگ

۱- Teng Ying-ch'ao

کشف دوباره چین

چائو، را اولین بار در سال ۱۹۳۶ دیده بودم. در آن زمان او یکی از اعضای فعال حزب کمونیست بود و همیشه اطلاعات و معلومات وسیعش مرا تحت تأثیر قرار می داد. مدت‌ها بود که پلیس چیانگ کایچک و ژاپنها در جستجوی او بودند. سرانجام در یکی از روزهای سال ۱۹۳۷، همسر یکی از دوستان من به نام «هسوپین»^۱ که استاد دانشگاه پکن بود او را به منزل من آورد و به من سپرد تا پناهش دهم. همین پرفسور هسوپین بود که يك معرفي نامه به من داد و مرا با مائوتسه تونگ آشنا کرد. با همین معرفي نامه من توانستم به سرزمین‌های سرخ راه بیابم. سالها قبل من ماجرای فرار خانم چوئن لای را از پکن طی مقاله‌ای نوشتم و شرح دادم که در همان زمانی که هزاران هزار چینی به اتهام شرکت در فعالیت‌های کمونیستی در پکن توقیف می شدند و تحت بازجویی قرار می گرفتند چگونه او از پکن خارج شد. برای دستگیری او جایزه قابل ملاحظه‌ای معین شده بود. من بار وادید مخصوص خارجی‌ها توانستم او را همراه خود با آخرین قطاری که پکن را ترك می کرد از لای به لای کنترل ژاپنها بگذرانم و بوسیله يك کشتی انگلیسی به محلی که در آن زمان «چین آزاد» نامیده می شد بفرستم.

حالا، بیست و سه سال بعد از آن ماجرا، ما با هم در يك قطار به سفری كاملاً متفاوت با مسافرت پیشین می رفتیم. این مسافرت بدون اطلاع قبلی صورت می گرفت زیرا در هیچ جا کسی به پیشواز نمی آمد. در سراسر مسیر ما حتی هنگامی که با قایق روی دریاچه «می یون» گردش می کردیم کمترین اثری از محافظین مسلح دیده نمی شد. هنگامی که از روی پل بسیار بلندی می گذشتیم، به چوئن لای که در کنار من بود گفتم:

- سابقاً این مناطق محل راهزنان و سارقین بود و هرگاه مقامات رسمی می خواستند به این مناطق سفر کنند باید يك قطار افراد مسلح نیز پیشاپیش آنها حرکت می کرد.

چوئن لای فوراً پاسخ داد:

- فعلاً هم ما محافظین زیادی داریم که شما به آنها توجهی ندارید. و بعد با اشاره به يك بنا که در کنار پل مشغول کار بود و چند زارع که

۱- Hsu Pin

در مزرعه‌ای کمی دورتر کار می‌کردند گفت :

« فعلاً تمام این افراد محافظین واقعی ما و چین هستند . منتها در حال حاضر مسلح نیستند .
البته چوئن‌لای شوخی می‌کرد .

همراهان ما افراد چندان سرشناسی نبودند . علاوه بر دکتر چی و همسرش ، دیگران عبارت بودند از : یونگ لونگ کوئی^۱ ، که زمانی معاون انبارهای شرکت های تعاونی صنعتی بود و در حال حاضر منشی کمیته طرح و تحقیق برنامه‌های دولت بود ؛ هسوپین و همسرش چیانگ هسپائومی ، که در حال حاضر رئیس فدراسیون بانوان پکن بود ؛ خانم چن بی^۲ ، همسر زیبا و دلربای وزیر امور خارجه ؛ خانم کونگ پنگ^۳ ، که منشی مخصوص چوئن‌لای بود ؛ و چند نفر دیگر از دوستان قدیم چینی .

کمی پس از آنکه قطار پکن را ترک گفت چوئن‌لای به کوبه‌ای که ما در آن بودیم آمد . خیلی سالم و بشاش و جوان بود . دست کم از سن واقعیش که ۱۶ سال است ده سال جوانتر به نظر می‌رسید . پیراهن سفید اسپرت پوشیده بود و کفش صندل به پا داشت . هنگامی که نخستین دیدارمان را به یاد آوردم ، اندیشیدم که چگونه افرادی که در پایین‌ترین سطح جامعه بودند ترقی کردند و افرادی که مقام و منزلتی داشتند سقوط کردند .

در سال ۱۹۳۶ که من وارد منطقه کمونیستها شدم چوئن‌لای اولین شخصیت کمونیست بود که من ملاقات کردم . او فرمانده جبهه شرق بود و ستادش را در دهکده کوچکی در بنان مستقر ساخته بود . وقتی که من وارد محوطه فرماندهی شدم ، مردی یاریک‌اندام با ابروانی پرپشت ، کسه لباس بسیار فرسوده پشمی پوشیده بود و یک کپی با ستاره سرخ به سر داشت ، با تبسمی معجوبانه به من سلام نظامی داد . او چوئن‌لای ، راهزن سرخ بود که چیانگ کایچک ۸۵ هزار دلار برای سرش جایزه گذاشته بود .
من دوروز تمام را در مفر فرماندهی چوئن‌لای گذراندم و با او مفصل در-

۱- Yung Lung-Kuei ۲- Chén Yi ۳- Kung Péng

کشف دوباره چین

مورد اوضاع مصاحبه کردم . از آنجمله به «پائوآن» رفتم تا مائوتسه تونگ را ببینم . چون لای در آن زمان به من گفت که کمونیستها می‌خواهند هر چه زودتر جنگ داخلی را پایان دهند و با ائتلاف با ملیون کومین تسانگ جبهه واحدی برای مبارزه با ژاپن تشکیل دهند . و افزود که البته این ائتلاف به معنی آن نیست که آنها هدفهای انقلابی خود را رها کنند ، بلکه وسیله‌ای است برای دستیابی به آن هدفها:

- اولین روز مبارزه با ژاپن ، آغاز فنای چیانگ کایچک خواهد بود . یکسال بعد که جنگ داخلی موقتاً پایان پذیرفت ، عوامل اصلی در مذاکرات صلح ، چون لای بود . پس از آنکه او مناطق سرخ را ترک کرد تا فرماندهی ارتش فرمان هشتم را در نانکینگ و هان‌کو و چونگ کینگ به عهده بگیرد ، من بارها با او ملاقات داشتم . کمترین شخصیت چینی بود که چنین اثر مطلوبی روی مقامات رسمی امریکایی در چین باقی گذاشته باشد . همه امریکایی‌ها برای او احترام خاصی قائل بودند . او پسر یکی از اعیان زاده‌های رژیم «منچو» است و تحصیلات عالی خود را در دانشگاه تین‌تسین به پایان رسانیده و در اروپا هم تحصیل کرده و به زبان فرانسه و انگلیسی نیز آشناست . اولین باری که من با «چو» ملاقات کردم ۳۸ ساله بود و با وجود ریش نسبتاً انبوه صورتی بچه‌سال داشت و در برخورد بسیار مؤدب و سنگین و موقر بود .

چون منصل بر این توضیح داد که از نظر چین موضوع ورود روزنامه نویسان امریکایی به چین بستگی تام به سیاست عمومی امریکا درباره چین دارد . امریکا سلطه خود را بر جزیره تایوان مستقر کرده ، در صورتیکه مالکیت فرمز برای چین همان قدر مسلم است که جزایرها و آبی برای امریکا . پس افزود که تا زمانی که امریکا دست از این سیاست خود بر ندارد و فرمز را به چین پس ندهد آنها نخواهند توانست روزنامه نویسان امریکایی را به گرمی بپذیرا شوند . و باخته گفت :
- در مورد شما هم ، ما شما را روزنامه نویس نمی‌دانیم بلکه از نظر ما شما یک نویسنده و یک مورخ هستید و به همین خاطر برای شما استثنا قائلیم .
جواب دادم :

- خبرنگار با نویسنده چه فرقی دارد؟ هر مورخ خوبی خواه «توسیدید»^۱ خواه «سوما-چی-ین»^۲ باید خبرنگار خوبی هم باشد.

- با وجود این بازدید شما از سرزمین چین مفتاحی برای ورود سایر خبرنگاران نخواهد بود و ما شما را به چشم خبرنگار نمی‌نگریم.

اما خبرنگار یا نویسنده برای من تفاوتی نداشت. پس از تعارفات اولیه من سعی کردم مصاحبه خود را با او شروع کنم ولی با کمال تعجب متوجه شدم که چوئن لای رشته صحبت را از من گرفت و رساله تاریخی مفصلی در مورد وقایع بیان داشت. من تازه حس کردم که او وقتی مرا مورخ خطاب کرد شوخی نکرده بود. سه ساعت تمام ما خود را تنها در تاریخ محدود کرده بودیم که به می‌یون رسیدیم. چوئن لای به من گفت:

- دورین عکسی خودتان را فراموش نکنید. شما به عنوان مورخ اما نه به عنوان خبرنگار هر عکسی را که دلتان بخواهد می‌توانید بگیرید.

۱۱: کرانه‌های نو در دامنه کوه‌های باستان

در می‌یون ما وارد تالار بزرگ نمایشگاه شدیم. روبروی ما نقشه طرح توسعه شهر می‌یون که یک مرکز تفریحی و تولید انگور است به دیوار نصب شده بود. روی نقشه تشکیلات بسیار وسیع و مفصلی، از منازل تفریحی و باغ‌های فراوان و تأسیسات بهداشتی گرفته تا نقاطی که برای چادر زدن و تفریح دسته جمعی در نظر گرفته شده بود و استراحتگاه‌های بی‌شمار دورا دور دریاچه مصنوعی، به چشم می‌خورد. البته بیشتر اینها هنوز روی کاغذ بود؛ در عمل، چیزی که توجه ما را جلب کرد یک جنگل مصنوعی از درختان گردو بود. چوئن لای گفت:

۱- Thucydides

۲- Ssu Ma-ch'ien

کشف دوباره چین

- می‌گویند ده سال دیگر من می‌توانم از گردوهای این درختان نوبر کنم ولی به گمان من دست‌کم بیست یاسی سال لازم است که طرح‌های روی نقشه به حقیقت بیوندد و در آن زمان بدون شک من دیگر وجود نخواهم داشت که این رؤیا را به چشم ببینم.

بعد به خانم چینی اشاره کرد و گفت :

- خانم چینی یا دست‌کم اولادشان خواهند توانست تحقق طرح ما را ببینند .

ولی وقتی به پای سد بزرگ رسیدیم چو باخنده گفت که در تخمین خود اشتباه کرده و ممکن است اوهم شاهد تحقق یافتن این رؤیاها باشد . این سد عظیم که بنا بود در سال ۱۹۶۵ به پایان برسد، در نتیجه کار شبانه‌روزی مهندسان و کارگران ، پنج سال زودتر از موعد مقرر برای بهره‌برداری آماده شده بود. رشد سریع صنعتی پکن و حومه هر روز به برق و آب بیشتری نیاز داشت و ساختمان این سد تا حدود زیادی این نیاز را تأمین می‌کرد . دویست هزار کارگر از اطراف و اکناف داوطلبانه خود را برای کار در ساختمان این سد معرفی کرده بودند و این خیلی بیش از تعداد مورد احتیاج بود .

بعد ما به بازدید سد و تأسیسات آن رفتیم . از فراز سد يك چشم انداز زیبا و دیدنی از دریاچه آبی‌رنگ و کوهستانهای رنگارنگ که دریاچه را در خود گرفته بود ببیننده را خیره می‌کرد . وسعت این دریاچه ۷۲ مایل مربع بود . از فراز کوهها در سمت مغرب خط مارپیچی دیوار مشهور چین یا برج-های مراقبت آن دیده می‌شد .

درهای این دیوار بیست و دو قرن تاریخ چین خفته بود . شی هوانگ‌تی^۱ اولین امپراتور سلسله «چین»^۲ تمام مردان چین را به ساختن بزرگترین شاهکار معماری بشر یعنی دیوار مشهور چین به طول دوهزار مایل واداشت. این دیوار برای جلوگیری از هجوم اقوام شمالی ساخته شد . البته این شاهکار در برابر اقوام مهاجم سدمؤثری بود ولی سلسله «چین» پس از مرگ امپراتور سازنده دیوار منقرض شد .

۱- Shih Huang Ti

۲- Ch'in

به یکی از مهندسان سد گفتم :

- سنگهایی که در ساختن این دیوار بکار رفته می‌توانست صدها سد نظیر سد می‌یون بسازد .

- شاید هنوز هم بتواند . در قسمتهایی که دیوار خراب شده صدها سد کوچک با مصالح دیوار در دست ساختمان هستند .

مخازن یازده سدی که بر رودخانه‌های این منطقه ساخته شده حدود چهار میلیارد و صد میلیون متر مکعب ظرفیت دارند و آب آنها برای آبیاری زمینهای زراعتی منطقه به کار می‌رود. محصول عمده این منطقه برنج است . تمام این مخازن آب توسط کانالهای طولانی و مهم سراسر مناطق زراعی را به یکدیگر متصل می‌سازند و بعضی از این کانالها آنقدر عمیق و بزرگند که کشتیهای ۵۰۰ تنی می‌توانند در آنها از دیوار چین به دریای چین بروند. سد «می‌یون» علاوه بر آبیاری منطقه بیش از ۹۰،۰۰۰ کیلووات برق تولید می‌کند که مستقیماً برای صنایع در حال رشد پکن مورد استفاده قرار می‌گیرد . این سد همچنین اثر بسیار مطلوبی در جلوگیری از سیلابهای بهاره و خشکی‌های تابستانی پدید آورده است . در ساختمان این طرح عظیم آبیاری ، مقادیر زیادی ماشین‌آلات ساختمانی بکار برده شده و همچنین گروه‌بشماری از کشاورزان و افراد نظامی دوران آموزشی ویژه‌ای را برای پیش برد کارها آموخته‌اند . این طرح را مهندسان و متخصصان دانشگاه تسینگ‌هو آ در پکن طرح‌ریزی و اجرا کرده‌اند. اگرچه طرح «می‌یون» یکی از طرح‌های جالب انجام یافته چین است ولی در مقایسه با عظمت سدی در «سان من هسیا» که روی رودخانه زرد بنام شده کوچک و ناچیز می‌نماید ، می‌گویند این طرح که من بعدها توانستم آنرا ببینم - با تأسیسات مجموعه تولیدی نیروی برق رودیانگک تسه بزرگترین طرح نظیر خود در دنیا است.

چون لای پس از آنکه مدتی بایکی از مهندسان سد صحبت کرد ابروان پر پشت خود را با تعجب بالا برد و گفت :

- من درست سردر نمی‌آورم. این مهندس می‌گوید هنوز چهار مخزن دیگر روی رودخانه در دست ساختمان است در صورتی که این واحد دوازده هزار

کشف دوباره چین

کارگر و متخصص خود را برای همکاری به واحد دیگری اعزام کرده است .
من از جو پرسیدم که چقدر زمین در چین زیر کشت است و اورقم صدوده
میلیون هکتار (حدود ۲۷۵ میلیون جریب) را در اختیار من گذاشت .
- از سال ۱۹۵۵ به این طرف میزان سطح زیر کشت چقدر افزایش یافته
است ؟

- اصلاً افزایش نیافته بلکه دو میلیون هکتار هم کمتر شده است .
چون نگاه متعجب و استفهام آمیز مرا دید ، افزود که :
- تعجب نکنید . دلیلش همه چیزهایی است که دیده اید : مناطق جدید الاحداث
صنعتی ، جاده ها ، سد ها و شاهراه های جدید و راه آهن های جدید و فرودگاهها
و بیمارستانها و دبستانها و آزمایشگاهها و غیره و غیره .
یکی از علل این تقلیل در سطح کشت این بوده است که دولت چین
کشاورزان را تشویق می کند که زمینهای حاصلخیز را هر چه بیشتر با سبب
روشهای علمی و بکار بردن کودهای شیمیایی مورد استفاده قرار دهند و زمینهایی
را که از لحاظ نوع و جنس خاک استعداد لازم را ندارند را کشت تا وقت و نیرویشان
بیهوده هدر نرود .

سی سال قبل «او. ای . بیکر»^۱ زمینهای قابل کشت چین را ۷۰۰
میلیون جریب برآورد کرده بود ولی بعدها «جرج بابکوک کرمی»^۲ که مطالعات
عمیق تری داشت این رقم را «عراق آمیز» می دانست و زمینهای قابل کشت چین
را بیش از ۲۰۷۷ میلیون جریب برآورد نمی کرد . «دکتر وو چن»^۳ دبیر کل
وزارت کشاورزی به من گفت که چین می تواند در ده پایست سال آینده میزان
تولیدات کشاورزی خود را دو برابر کند و تا حدود ۲۰۰ میلیون جریب زمین
جدید را برای کشت آماده سازد . البته این در صورتی امکان پذیر خواهد بود
که پیشرفت صنایع کشاورزی چین با به پای برنامه افزایش تولیدات کشاورزی
پیش برود . قدر مسلم این است که در سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۶۱ برنامه های
وسعی درباره آماده ساختن زمینهای جدید برای زراعت در دست اجراست .
آقای چوئن لای در این باره گفت :

۱- O. E. Baker ۲- George Babcock Cressey

۳- Wu Chen

- در حال حاضر برنامه اصلی ما توسعه سطح زیر کشت نیست بلکه ما می‌خواهیم میزان بازده محصول را با توسعه و بسط روش‌های علمی افزایش دهیم .

البته اعمال این نظر مستلزم آن است که چین تولید کود شیمیایی خود را به بیست برابر تولیدات سال ۱۹۶۰ افزایش دهد - هرچند که تولید سال ۱۹۶۰ خود ۱۵۰ برابر تولید سال ۱۹۵۲ است . و نیز لازم است که چین سهمیه ماشین آلات کشاورزی را ۱۵ برابر میزان فعلی افزایش بخشد . بازده بیشتر مستلزم روش‌های علمی و مبارزه با آفات گوناگون و تبدیل کشتزارهای کوچک به مزارع اشتراکی و ایجاد تخم‌های مخصوصی است که با شرایط منطقه موافق باشد . با همه اینها چوئن لای سال سختی را برای کشاورزی چین پیش بینی می‌کرد زیرا خشکسالی و سیلاب‌های بی‌موقع حدود چهل درصد از محصولات چین را از بین برده بود و میزان تولید به مراتب کمتر از میزان پیش بینی شده بود . سابقاً چنین وضعی به این معنی بود که میلیون‌ها چینی بر اثر قحطی باید جان سپارند ولی در حال حاضر ، با ایجاد انبارهای غله و شبکه وسیع راه‌های ارتباطی ، خطر قحطی به هیچ وجه جامعه چین را تهدید نمی‌کرد تا جایی که چوئن لای می‌گفت که حتی اگر محصول پاییزی هم دچار همین آفات گردد باز بروز قحطی در چین مطرح نخواهد بود .

- برای ما تاریکترین روزهای تاریخ چین روزهای «راه پیمایی بزرگ» بود که بیست و چهار سال پیش ما را از جنوب به شمال چین کشید . وقتی که ما از کنار چراگاه‌های تبت می‌گذشتیم نه تنها چیزی برای خوردن نداشتیم بلکه حتی آب آشامیدنی نداشتیم و وضع ما تصورناپذیر بود . با همه اینها ما مقاومت کردیم و پیروز شدیم .

در صفحات بعد خواهیم دید که پس از بروز سانحه ، ملت چین چگونه با آن روبرو شد .

۱۲: چوئن لای و امریکا

قبل از مسافرت به می یون تنها یکبار چوئن لای را دیدم و بنا به خواهش او بیش از ۴۵ سؤال برای مصاحبه طرح کردم. چوئن لای هنگامی که در قطار به می یون می رفتیم و در مصاحبه دیگری که با او داشتم به این سؤالها پاسخ داد. ماروی بهمرفته، سوای گفت و گوهای خصوصی ۱۲ ساعت بایکدیگر صحبت کردیم. در گفت و گوهای رسمی خود از مترجم استفاده می کردیم و بنا بر این در واقع فقط ۶ ساعت گفت و گو داشتیم. من در این چند ساعت نزدیک به ۱۱ هزار کلمه مقاله و یادداشت تهیه کردم.

به استثنای یکی دومورد، بقیه پاسخهای چوئن لای فی البداهه و بدون آمادگی قبلی بود. او شرح مبسوطی از روابط و مسائل موجود بین چین و امریکا در اختیار من گذاشت و از تبت و روابط چین و هند نیز صحبت کرد. چوئن لای اولین کسی بود که آشکارا اختلافات چین - شوروی را در مصاحبه خود اعلام داشت. (تاکنون هیچ يك از مقامات شوروی یا چین در این مورد آشکارا مطلبی نگفته بود). من نیز قبول کردم که با تمام اظهارات او چاپ شود یا اصلاً هیچ گفته نشود و مجله «لوك» متعهد شود که همه مطالب را کامل و دست نخورده چاپ کند. به خاطر چاپ این مصاحبه، مجله لوك را به باد انتقاد گرفتند و گفتند که مطبوعات چینی هیچگاه مصاحبه ای را بایکی از مقامات امریکایی به چاپ نرسانده اند و بنا بر این مطبوعات امریکایی نیز نباید چنین کاری کنند. چندی بعد پکن به این اقدام مجله لوك جواب متقابل داد و در «روزنامه خلق» متن کامل مصاحبه کندی را با داماد خروشچف چاپ کرد.

چوئن لای هفت سؤال مرا تا حد زیادی به یکدیگر مربوط دید و گفت که پاسخ همه آنها را در يك بحث و گفتگوی کلی خواهد داد. هفت سؤال من بطور خلاصه اینها بودند:

(۱) آیا چین در تجدید يك کنفرانس به منظور بحث در باره پیشنهادات چوئن لای در مورد ایجاد يك منطقه غیر اتمی در اقیانوس اطلس، و عقد معاهده عدم تجاوز پیشقدم خواهد شد؟ (این پیشنهاد برای بار اول در سال ۱۹۵۸

توسط نیکیتا خروشچف اعلام شد و در ماه مارس همان سال چن بی^۱ وزیر امور خارجه چین از آن پشتیبانی کرد .

(۲) این معاهده عدم تجاوز چه مواردی را دربر خواهد گرفت .
 (۳) اگر رئیس جمهور امریکا چوئن لای را برای گفت و گو درباره این معاهده دعوت کند ، آیا او حاضر است به امریکا برود ؟

(۴) آیا پکن از اینکه نماینده ای از طرف رئیس جمهور امریکا برای بحث درباره این معاهده به چین بیاید استقبال خواهد کرد ؟

(۵) آیا برای چین امکان پذیر هست که با وجود معاهده موجود بین امریکا و فرمزم معاهده ای بین چین و امریکا منعقد سازد ؟

(۶) اگر چین با عزمی راسخ با اشاعه سلاح های اتمی در جهان مخالفت می کند پس چرا خودش می کوشد تا چنین سلاح هایی بسازد .

(۷) می گویند چین فکر می کند در صورتی مذاکراتش با امریکابه ثمر می رسد که قدرت اتمی داشته باشد . لطفاً نظرتان را بگویید .

چوئن لای : « شما به عنوان کسی که شاهد سیر تحول سیاسی چین است

حتماً توجه داشته اید که ما در ماه ژانویه ، با کشور برمه ، در ماه آوریل با شاهنشاهی نپال پیمان صلح و دوستی منعقد کردیم . در ماه اوت وقتی که معاون

نخست وزیر و وزیر امور خارجه به افغانستان سفر کردند يك قرار داد دوستی و عدم تجاوز با این کشور امضا شد . اعلامیه های مشترکی نیز در زمینه دوستی و

همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای یمن ، هند ، اندونزی ، کامبوج و سیلان داریم . محتویات اصلی سه پیمان سال جاری روی ۵ اصل همزیستی

مسالمت آمیز که همیشه چین طرفدار آن بوده است متکی است : (۱) احترام متقابل در تمامیت ارضی ، (۲) عدم تجاوز متقابل ، (۳) عدم دخالت در امور داخلی طرفین

(۴) رعایت مساوات و منافع متقابل و دو جانبه ، (۵) همزیستی مسالمت آمیز .
 « البته پیمان صلح و دوستی با کشورهای آسیا و کشورهای کرانه اقیانوس

اطلس متکی به روابط «چین-امریکا» و روابط «کشور چین ، شوروی ، ژاپن و امریکا است .

« تصور اینکه میان امریکا و چین پیمان صلح منعقد گردد بدون اینکه

۱- Ch'en Yi

کشف دوباره چین

روابط سیاسی بین آنها وجود داشته باشد غیرممکن است. همچنین غیرممکن است بتوانیم تصور کنیم که می‌توان میان چین و آمریکا روابط سیاسی برقرار کرد بدون اینکه اختلافات موجود بر سر فرمز (تایوان) از میان رفته باشد.

«در سال ۱۹۵۰، زمانی که جنگ کره آغاز شد، ترومن^۱ سیاست پیشین خود را تغییر داد و سیاستی تجاوزکارانه نسبت به چین در پیش گرفت. همزمان با اعزام هوا به کره، ناوگان هفتم آمریکا نیز به تنگه فرمز اعزام شد و کنترل این جزیره را در دست گرفت. از این زمان بود که آمریکا سیاست تجاوزکارانه خود را نسبت به چین شروع کرد. چندی نگذشت که نیروهای آمریکایی در کره خواستند به طرف رودخانه یالو^۲ (مرز چین) پیش بروند. از این رو، دولت چین چاره‌ای جز این ندید که به دولت آمریکا هشدار دهد و او را تهدید کند. این هشدار توسط سفیر هند به دولت آمریکا تسلیم شد. اما دولت آمریکا اعتنایی به این هشدار نکرد و نیروهایش را به طرف رودخانه یالو روانه ساخت. تنها کاری که چینی‌ها توانستند انجام دهند این بود که کره را در جنگ با آمریکایی‌ها دهند. البته این اقدام وقتی آغاز شد که ۴ ماه از استقرار نیروهای آمریکا در تنگه فرمز می‌گذشت و کنترل فرمز به دست آمریکاییها افتاده بود. پس از دو سال مذاکره، سرانجام در کره آتش‌بس اعلام شد و تا سال ۱۹۵۸ همه نیروهای چین از کره بیرون آمدند؛ در صورتی که تا امروز نیروهای آمریکا در کره جنوبی باقی مانده‌اند و خیال خروج ندارند. علاوه بر اینها، نیروهای دریایی، زمینی، و هوایی آمریکا هنوز در تنگه فرمز فعالیت دارند.

«با وجود اینکه از آمریکا چنین اعمال تجاوزکارانه‌ای نسبت به چین سرزده است آیا ما برای رفع اختلافات خود با این دولت متوسل به زور خواهیم شد؟ مسلماً خیر! من قبلاً^۳ نیز در کنفرانس باندونگ^۳ در سال ۱۹۵۵ گفته‌ام که مردم چین با مردم آمریکا دوست هستند و دولت چین آماده است تا درباره حل اختلافات خود با دولت آمریکا مذاکره کند. هرچند که این دو کشور یکدیگر را به رسمیت نمی‌شناسند و روابط سیاسی ندارند. این پیشنهاد ما با اقدامات مثبتی که انگلستان انجام داد باعث شد که در ماه اوت سال

۱- Truman ۲- Yalu

۳- Bandung Conference

۱۹۵۵ مذاکراتی بین چین و امریکا در ژنو صورت گیرد . اکنون ۵ سال از مذاکرات اوت ۱۹۵۵ می‌گذرد . در آغاز کار ما پیشنهاد کردیم که اختلافات چین و امریکا از جمله مسئله فرمز بایستی از طریق مذاکره وبدون توسل یا تهدید به زور انجام پذیرد . امریکا از انتشار تمام اخبار مربوط به این پیشنهاد جلوگیری کرد اما چین آنرا چاپ کرد . چرا جان فاستر دالس این پیشنهاد را رد کرد ؟ چون می‌دانست که رسیدن به توافق بدین معنی است که در مرحله بعدی صحبت از این خواهد شد که چگونه وجه وقت نیروهای امریکا باید فرمز را ترك کنند .

«ما معتقدیم که اختلافات بین چین و امریکا برسر فرمز مسئله‌ای است بین المللی در صورتی که اختلافات نظامی بین دولت مرکزی چین جدید و دارو دسته چیانگ کایچک يك مسئله داخلی است . امریکا فکرمی‌کند که این دو مسئله تفکیک ناپذیر هستند در صورتی که ما عقیده داریم که این دو مسئله می‌توانند ، و باید ، بطور جداگانه بررسی شوند . همانطور که مذاکرات امریکا و چین در ژنو و ورشو عملی شد ، همانطور هم مذاکرات دولت مرکزی چین و چیانگ کایچک عملی خواهد بود . »

۱۳ : گفت و گوی خصوصی

سرمیز ناهار از چوئن لای پرسیدم که آیا او مایل است بطور رسمی یا غیر رسمی دربارهٔ بیطرف کردن فرمز گفت و گو کند ، و در صورتی که امریکا تمام نیروهای خود را از آنجا فرا خواند ، آیا چین حاضر است از فرستادن نیرو به آنجا ، برای مدتی که توسط امریکا معین شود ، خود داری کند ؟ و اضافه کردم که شاید ، در این فاصله کشورهای چین ، امریکا ، شوروی و ژاپن به يك توافق عدم تجاوز برسند و همهٔ اینها مقدماتی باشد برای انحلال اتحادهای نظامی در کره و ویتنام ، ورود چین به سازمان ملل ، و شناسایی متقابل

کشف دوباره چین

چین و آمریکا .

چوئن لای جواب داد :

- چنین سؤالاتی در حوزه سیاسی است و زمانی می توان آنها را بحث و بررسی کرد که روی اصول واجب تر و اساسی تر توافق شده باشد . نه شما وزیر امور خارجه آمریکا هستید و نه من وزیر امور خارجه چین .
جواب دادم :

- بحث در این نیست که من وزیر امور خارجه باشم یا نباشم ولی در مورد شما کاملاً اطمینان دارم .

خندید و گفت :

- کسی چه می داند، شاید شما نیز وزیر امور خارجه بشوید .
- فکر نمی کنم .
- شما آدم بدبینی هستید .
- خیر قربان، من خوشبین هستم .

صحبت ما به جاهای مختلف کشیده شد و از شنا صحبت کردیم . او هرگز نتوانسته بود در شناگری به پای مائو برسد . زن او به عکاسی بسیار علاقمند بود و تا حدودی هم در این فن ورزیدگی داشت . او عکسی را که من در سال ۱۹۴۸ در «هان کوه» از آنها انداخته بودم قاب کرده بود و در منزل داشت . سپس چوئن لای تغییرات زبان را بر ایام شرح داد و گفت که برای نوشتن زبان چینی از الفبای لاتین استفاده می کنند . من از علاقه و دل بستگی روز افزون چین نسبت به موسیقی سمفونیک و اپرایی غرب که قبلاً برایشان ناشناخته بود صحبت کردم .

وقتی که بحث دوباره به سیاست کشانده شد چوئن لای درباره خصوصیات شخصی و اخلاقی جان فاستردالس، نیکسون، کندی و کسانی نظیر چستر بولس (رئیس کمیته امور خارجی حزب دموکرات آمریکا) صحبت کرد . چوئن لای واقعه ای را که بادالس برایش پیش آمده بود تعریف کرد :

در کنفرانس ژنو، در سال ۱۹۵۴، چوئن لای قدری زودتر از وقت موعود

به سالن کنفرانس وارد شد و تنها کسی که در سالن بود جان فاستر دالس بود. چوئن لای بایک حرکت طبیعی دست خود را برای دست دادن جلو برد ولی دالس دستهایش را به پشت برد و به عوض سرش را تکان داد و سپس از اتاق بیرون رفت .

سپس چوئن لای به عقب تکیه داد و گفت :

- اوحتی واکنش و عکس العمل را به منتهای افراط رسانیده بود.

به عقیده چوئن لای تنها میراث سیاسی دالس این بوده است که امریکارا در وضع و موقعیتی ناپایدار و مشکوک قرار دهد و امریکا با داشتن متجاوز از ۲۵ پایگاه پرتاب موشک در سرتاسر جهان، مثل کسی است که تعداد زیادی تخم مرغ در دست گرفته باشد و طبیعی است که کوچکترین حرکتی باعث از دست دادن تعدادی از تخم مرغها می شود. امریکا تحرك و جنبش خود را برای تمرکز و نیل به هدفهای جدید از دست داده است :

- يك ضرب المثل چینی می گوید : «با انگشتانان نمی توانید كك شكار کنید .»

او سپس انگشتان خود را روی میز از هم باز گذاشت و گفت :

- انگشتت را نمی توانی بلند کنی چون كك فرار می کند. يك چنین شخصی در مقابل ككهای آزاد کاملاً بی دفاع مانده است .

آنگاه دستهای خود را یکمرتبه محکم بهم کوبید و گفت :

- دیدید. اینطور باید ككها را شکار کرد .

در اینجا حکایت پر تمثیل و کنایه چوئن لای کاملاً واضح بود، چرا که امریکا در هر دست نه تنها تعدادی كك نگاه داشته بود بلکه میلیونها تن نیروی مهلك اتمی نیز داشت و با بلند کردن هر انگشت ممکن بود آنقدر نیروی کشنده اتمی رها شود که نه تنها ككهای مزاحم را نابود کند بلکه غیر مزاحمها را نیز از میان ببرد .

۱۴: اختلافات چین و شوروی

سرغذاها، همیشه به‌زبانی مخلوط از چینی و انگلیسی صحبت می‌کردیم. چون لای انگلیسی را خوب می‌فهمید اما نمی‌توانست خوب انگلیسی صحبت کند. پس از ناهار، او و زنش و دیگران رفتند و چرتی زدند. این خواب کوتاه بعد از ناهار در همه چین چه برای بزرگان و چه مردم عادی معمول است. پس از این چرت، به سالن برگشتیم و مصاحبه رسمی‌ا‌ز سر گرفته شد. من سه سؤالی را که درباره روابط چین و شوروی داشتم به میان کشیدم. سؤالا‌ی مربوط می‌شد به اختلافات چین و شوروی در مورد: ۱) تعبیر و اجرای تئوری لنین در باره اجتناب ناپذیر بودن جنگ امپریالیستی و این که ۲) آیا همزیستی مسالمت‌آمیز بین کشورهای کد‌ارای روش‌های اجتماعی گوناگون هستند سیاست خارجی دائمی کشورهای کمونیست را تشکیل می‌دهد و ۳) آیا همزیستی مسالمت‌آمیز در جهانی که وسیله نیروهای اتمی تهدید می‌شود و هیچ ملت یا طبقه‌ای از مردم، پیروز از آن جنگ بیرون نمی‌آیند اجتناب ناپذیر و ضروری است؟ و ضمناً صراحتاً موضوع «خروج دستجمعی» کارشناسان روسی از چین را پیش کشیدم.

چون لای گفت:

- می‌خواهم صحبت خود را با این تذکر شروع کنم که احزاب کمونیست و دولت‌های چین و شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی همگی معتقد به اصول «مارکسیسم - لنینیسم» هستند و سیاست‌ها و خط‌مشی‌های خود را بنا به مقتضیات هر کشور بر این اصول استوار کرده و بنا بر آن ترتیب می‌دهند؛ بطور کلی، همه این کشورها در اصول توافق دارند و مسیری کلی را طی می‌کنند. اما البته منظور این نیست که بین احزاب هیچگونه اختلافی وجود ندارد و تأکید روی سیاست‌ها و روش‌های مختلف در همه‌جا یکسان است. نداشتن اختلاف در حوزه فکری دو کشور غیر ممکن است. حتی یک نفر هم در مورد یک مطلب در مواقع گوناگون معیارهای سنجش و اندیشه‌های متفاوت دارد. در یک مدت زمان معین طبیعی است که همیشه اختلافاتی بین

دوحزب در مسائل و موضوعات علمی و نظری وجود داشته باشد. شباهت و همفکری کامل در واقع قدری عجیب و درك ناپذیر به نظر می‌رسد. مثلاً باوجود اختلاف مطبوعات چین و شوروی بر سر چگونگی ارزیابی موقعیت نسبت به جنگ، هدف مشترك ما مخالفت و مقاومت در برابر ایجاد جنگ توسط امپریالیست‌ها است. روش‌ها و سیاست‌های دو کشور را در نظر بگیرید. شوروی عضو سازمان ملل است در صورتی که چین نیست. از همین جا اگر شروع کنیم می‌بینیم که اقدامات، کارها و سیاست‌های دو کشور نمی‌توانند یکسان و مشابه باشند. هر دو کشور چین و شوروی مخالف وجود «دوچین» هستند و معتقدند که چیانگ کایچک و دارودسته‌اش نماینده چین نیستند و فقط «چین جدید» نمایندهٔ ۶۵۰ میلیون * نفر مردم چین است. این پشتیبانی شوروی گرچه از طرف تمام کشورهای سوسیالیستی و بعضی کشور های آسیایی و افریقایی تأیید شده و آن را منطقی دانسته اند ولی هنوز به صورتی نبوده است که چیانگ کایچک را از سازمان ملل بیرون براند. نمایندهٔ شوروی در جلسات مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد با نمایندهٔ چیانگ کایچک یکجا شرکت می‌کنند. چین علاوه بر اینکه چیانگ کایچک را به عنوان نمایندهٔ مردم چین قبول ندارد بلکه از شرکت در جلسات و مجامعی که وابستگان چیانگ کایچک حضور دارند، خودداری می‌کند، چه اگر خودداری نکند وجود «دوچین» تأیید می‌شود و این مخالف خواسته های ما است. این موضوع خود يك مورد اختلاف است که البته به خاطر وضعیت

* آمار رسمی نشان می‌دهد که در سال ۱۹۵۷ جمعیت چین ۳۱۶/۴۹۰/۰۰۰ نفر بوده، ۳۴۰/۱۴۰/۰۰۰ نفر مرد و ۳۴۰/۱۴۰/۰۰۰ نفر زن. البته این رقم شامل چینی‌های مقیم هنگ کنگ، ماکائو و سایر نقاط نیست. با در نظر گرفتن افزایش سالانهٔ ۲ درصد، جمعیت چین در ۱۹۶۳ متجاوز از ۷۰۰ میلیون نفر می‌شود. هائوتسه تونگ در سال ۱۹۶۵ در مصاحبه با من گفت که جمعیت چین در سال ۱۹۶۴ بین ۶۸۰ میلیون الی ۶۹۰ میلیون نفر بوده است. در سال ۱۹۶۷، مطبوعات رسمی اعلام داشتند که جمعیت چین به ۷۰۰ میلیون نفر رسیده است. چوئن لای در ۱۹۶۴ گفت که میزان افزایش جمعیت نزدیک به ۲ درصد بوده است.

کشف دوباره چین

های مختلف موجود در دو کشور پدید آمده است . از این موارد و نمونه‌ها فراوان می‌توان شمرد و یادآور شد .

تمام کشورهای سوسیالیستی از جمله شوروی و چین پیرو حفظ و رعایت مصالح همه ملت‌ها و احساسات بین‌المللی هستند و کمک به دیگران و ایجاد یگانگی از هدف‌های مهم آنها است . با توجه به این اصول اگر دولتهای امپریالیستی بخواهند بین ما رخنه کنند و تفاق و گسیختگی بیافرینند زحماتشان بیهوده خواهد بود و جز شکست و ناکامی نصیبی نخواهند برد .

تجاوز يك کشور امپریالیست به يك کشور سوسیالیستی حکم حمله به - چین و دیگر کشورهای سوسیالیستی را دارد و چین در این مورد هرگز ساکت و خاموش نخواهد نشست .

بازگشت بعضی از مستشاران و کارشناسان روسی چیزی طبیعی است چون تمام عمر را که نمی‌توانند در چین بگذرانند . آنها برای مدت معینی در چین کار می‌کنند و خدمات فنی و تخصصی خود را ارائه می‌دهند . لابد چون امسال عده بسیاری از آنها چین را ترک کرده‌اند نظر محافل غربی جلب شده است .

از چوئن‌لای پرسیدم :

- اگر اظهارات مطبوعات شوروی در مورد چین مصداق ندارد، پس تعبیر شما درباره اختلاف نظر با شوروی در مورد «اجتناب ناپذیر بودن جنگ امپریالیستی» چیست ؟

- در مورد مسئله تحریکات به جنگ امپریالیستی ما معتقدیم که اعلامیه مسکو در سال ۱۹۵۷ در مورد اخوت و برادری احزاب دوازده کشور صحیح است . اعلامیه بخارست در ۱۹۶۵ نیز مؤید و حامی فلسفه و عقیده اعلامیه مسکو است و ما نیز پشتیبان اعلامیه مسکو هستیم . اعلامیه مسکومی گوید تا زمانی که امپریالیسم در جهان وجود دارد همیشه منطقه و خاکی هست که مورد تجاوز قرار گیرد . اکنون امکان دارد که جلو امپریالیسم را بگیریم تا از اشاعه و ایجاد جنگ عاجز شود و همزمان باید هوشیاری و آگاهی خود را بیشتر کنیم و در برابر آن حالت دفاعی به خود بگیریم .

۱- Moscow Declaration

چین این‌ت‌ز و فلسفه را درست و صحیح تشخیص می‌دهد . ما با کوشش-
 های مردم سعی داریم که يك صلح جهانی پایدار بوجود آوریم ولی همیشه
 هوشیار و آگاه هستیم و حالت دفاعی خود را در برابر جنگ حفظ می‌کنیم .
 هر قدر نیروی مردم بیشتر باشد احتمال دفاع از صلح نیز بیشتر خواهد شد
 و قدرت بیشتری برای جلوگیری از جنگ خواهیم داشت .

قطار ما يك ساعت بود که در سکوی ایستگاه پکن ایستاده بود و ساعت
 ۹ شب بود . چوئن‌لای خواست پیاده شود ولی قول داد که در اولین فرصت
 مصاحبه خودمان را دنبال کنیم .
 آن شب وقتی که یادداشت‌های خود را مرور می‌کردم دیدم که مصاحبه‌ای
 تاریخی داشته‌ام چون در گذشته هیچ‌یک از مقامات چینی هیچ‌گاه دربارهٔ اختلاف
 وعدم تشابه میان چین و شوروی رسماً سخنی نگفته بود .

بخش دوم:

بر خورد امواج

نظرات مائوتسه تونگ در باره رهبری:

در دنیا مردم از همه چیز مهمتر هستند . ما اعتقاد داریم که انقلاب می‌تواند هر چیزی را تغییر دهد و به‌زودی چینی نوین با جمعیتی زیاد و ثروت و تولیدی فراوان و زندگی سرشار و فرهنگ و هنری عالی پدید خواهد آمد . لازم است که نخست باقشرهای پایین‌تر مشورت شود . ما نباید از پرسش و آموختن از مردم قشرهای پایین شرمند باشیم [کلمات قصار کنفوسیوس] پیش از آنکه آموزگار شوید ، دانش‌آموز باشید . به نظرات اشتباه مردم طایقات پایین‌گوش دهید ، نشنیده گرفتن آنان اشتباه است .

نواختن پیانو را بیاموزید ، در نواختن پیانو از هر ده انگشت استفاده می‌شود اما اگر تنها از چند انگشت استفاده شود خواسته ما برآورده نمی‌شود . از طرفی اگر هر ده انگشت يك زمان روی کلیدهای پیانو فشار آورند آهنگی پدید نخواهد آمد .

« محکم بگیرید . » با انگشت و دست باز نمی‌توان چیزی را محکم گرفت . حتی وقتی دست خود را مشت می‌کنیم اگر مشتمان سفت و محکم نباشد ، باز چیزی را درست به‌چنگ نیاورده‌ایم .

اگر مقدمات کاری آماده نیست تشکیل جلسه ندهید . در جلسات بکوشید که تنها دربارهٔ موضوع مورد نظر صحبت و بحث شود و از حاشیه‌رفتن و بحث‌های طولانی و خارج از موضوع بپرهیزید . سعی کنید با دوستان و همکاران خود متحد باشید و همکاری کنید . در میان ما کسانی هستند که در گذشته اشتباهاتی مرتکب شده‌اند ولی ما نباید نسبت به آنها تعصب نشان دهیم بلکه باید بکوشیم که با آنها کار کنیم .

از خودبینی ، نخوت و ادعای بی‌مورد و دلیل باید پرهیز کرد ، چرا که برای کسانی که در مقام‌ها و مشاغل عالی هستند این تنها راهی است که بتوانند اتحاد و یگانگی پدید آورند .

اگر توفیق‌ها و موفقیتهای يك نفر ۷۵ درصد و کمبودها و نواقصش حدود ۳۰ درصد باشد علی‌الاصول باید کار او را پذیرفت . از حقیقت باید حمایت و پشتیبانی کرد . لازمهٔ حقیقت‌دورستی داشتن عزمی مشخص و تمیین شده است . چاقوی کند زخمی نمی‌زند .

برگزیدهٔ آثار مائوتسه تونگ - جلد چهارم

۱۵: دگرگونی بزرگ

بیست و چهار سال پیش، برای نخستین بار، دریک غارگلی در ایالت شنسی^۱، کنارخیم بزرگ رود زرد، با مائو ملاقات کردم. در آنجا بود که سرگذشت طولانی خلق چین آغاز شد. مقرر فرماندهی مائو در شهر مخروبه پائوآن نزدیک دیوار بزرگ چین بود. در آن زمان مائو سردهسته در حدود ۴۵ هزار «راهزن سرخ» بود. چنانکه کاپچک آنها را هزاران کیلومتر در داخل چین تعقیب کرده بود.

هنگامی که من و دیگر میهمانان روی بالکن ساختمان «تین آن من»^۲ ناظر جشن‌های یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب بودیم، برای اولین بار پس از سال ۱۹۳۹ با مائو روبرو شدم آن روز نیم میلیون نفر از برابر مائو، قهرمان شماره یک، رژه می‌رفتند. در سراسر چین مدت دو روز جشن‌های گوناگون و مراسم شکرگزاری بر گزار می‌شد. مائو در همان حال که با من دست می‌داد گفت:

- خیلی وقت است که شما را ندیده‌ام. راستی چند وقت می‌شود؟
گفتم:

- بیست و یکسال.

سپس به قصر باشکوه قدیمی نگاه کردم و افزودم:

- غار شما کمی بزرگتر شده.

خندید و گفت:

- اوضاع هم قدری روبراه‌تر شده.

از من دعوت کرد که دوباره او را ببینم. در ملاقات‌هایی که ما داشتیم قریب ۹ ساعت درباره آنچه در این بیست و یک سال رخ داده بود، صحبت کردیم. در آن زمان چین صرفاً یک اسم جغرافیایی بود و پس، چرا که ایالت منچوری که از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌ترین منطقه چین بود مستعمره ژاپن بود و در پای دیوار بزرگ نیز شهرها و بنادر مهم در دست ژاپنها بود. بقیه کشور چین فقیر، ضعیف و از هم گسیخته بود. مائو در سال ۱۹۴۹، در مراسم جشن آغاز

۱- Shensi

۲- T'ien An Men

جمهوری خلق چین اعلام داشت که «چین به‌ها خاسته است.» و در این سال بود که مردم چین تحت یک حکومت و پرچم واحد درآمدند.

پس از مرگ استالین، پکن هیچکس را به‌غیر از مائو به‌عنوان ناصح و مربی نپذیرفت. برخلاف خروشچف، او مدت ۲۶ سال رهبریک انقلاب بوده است. او مانند تیتو بدون دخالت مسلمانان شوروی به پیروزی‌های عظیمی دست یافت و از تقلید و اطاعت دستورات استالین خودداری کرد. تحت رهبری مائو فلسفه و نظریات کارل مارکس به‌درستی حلاجی و تعبیر شد. تا قبل از سال ۱۹۶۰ حتی خروشچف نیز از نوشته‌های مائو تقدیر می‌کرد و آنها را «کمک‌های جدید به اندیشه‌های مارکسیستی» می‌نامید.

مائو در دستگاه دولتی سمت رسمی نداشت. در عوض مقام خود را به‌عنوان ریاست حزب کمونیست چین به صورت بالاترین سمت‌ها در آورده بود. تا سال ۱۹۵۹، او ریاست جمهوری خلق را هم برعهده داشت. او رسماً بازنشسته شده بود تا وقت بیشتری را صرف مسائل رهبری، سیاست و خط مشی حزب کند. البته دلایل داخلی دیگری هم بود که بعداً خواهد آمد.

۱۶: غیر شخصی بودن قدرت

این اواخر از غریبه‌های از چند نفر موفق به صحبت با مائو تسه‌تونگ نشده‌اند. او با کمبود وقت شدید روبرو بود. در مصاحبه‌های من او چنانچه وقتی برای صحبت پیدامی‌کرد، آشکارا به هرگونه سؤالی پاسخ می‌گفت. متأسفانه بیشتر آنها درجایی ثبت و یادداشت نشده است. می‌دهم که هرگاه بخواهم نظرم را درباره افکار او بنویسم، تحت تأثیر گفته‌های او قرار می‌گیرم و او مسلم می‌دانست که این موضوع پرهیز ناپذیر است.

حتی اگر من مجاز بودم تمام مطالبی را که از مائو شنیده‌ام بازگویم باز

برخورد امواج

برای «تشریح چین» کافی نبود. آیا مائو شخصاً تصور می‌کرد که وجودش برای چین ضرور و واجب است؟ تا زمانی که زنده‌است بله. اما مائو به‌خدايان و جاودانگی اعتقاد ندارد. می‌گوید: «مردم، و تنه‌ا مردم، نیروی خلاقه تاریخ جهان هستند».

هر کس که تا حدودی بارویدادهای تاریخ آشنا و در تماس باشد می‌داند که چه مشکل است که يك نفر چرخ‌های پیشرفت را يك‌تنه بچرخاند. شخصیت فردی لازمه کار هست اما برای هدید آوردن کسانی چون استالین، هیتلر، گاندی، کندی و مائوتسه‌تونگ وجود ملتی لازم است.

البته مطالعه در باره يك شخص برجسته می‌تواند اطلاعاتی در زمینه آن ملت در اختیار ما قرار دهد. شبها و روزهای بيشماری که من چندین سال پیش از آن صرف سؤال از مائوتسه‌تونگ گمنام درباره دوران جوانی اش و اینکه چگونه کمونیست شد، کردم به مراتب مهمتر از مصاحبه امروز من با او است. تاریخچه زندگی مائو توأم بود با احساس عجز و محرومیت شخصی، غرور ملی جریحه‌دار، و اختصاص و وقف میهن پرستان انقلابی نسل جوان که در صدد تجدید بنای چین بودند.

چیانگ کایچک ۱۵ سال زودتر از مائو متولد شد و پدر و مادرش از مالکان عمده بودند ولی پدر و مادر مائو از طبقه کشاورز (البته در حد خود ثروتمند) بودند. چیانگ کایچک در کتاب خود به نام «سرنوشت چین» که در سال ۱۹۴۳ نوشت هیچگونه جای تردید و شکی باقی نگذاشته بود که علاوه بر پس گرفتن سرزمین‌های از دست رفته چون فرمز، تبت را نیز تصرف خواهد کرد. چیانگ همچنان انتظار داشت که مغولستان داخلی را «چینی‌مآب» سازد تا بتواند مغولستان خارجی را نیز دوباره بدست آورد (او در سال ۱۹۶۱ از شناسایی مجدد این کشور در سازمان ملل متحد خودداری کرد) و همبستگی بیشتر چین با کشورهای برمه، ویتنام و کره را به ثبوت برساند.

مائوتسه‌تونگ «بزرگ» ملت خود باقی خواهد ماند اما او نبود که چین را هدید آورد. کارل مارکس به این نتیجه رسیده بود که انسان تاریخ را برای خود

بوجود می‌آورد اما این کار را بنا به اوضاع واحوال محیط خود انجام می‌دهد. پیش از آنکه درباره تغییراتی که مائو در تاریخ چین بوجود آورد بحث کنیم لازم است که اثراتی را که جامعه و محیط بر مائو داشته است بررسی کنیم.

۱۷: یادی از گذشته پائو آن

در ژوئن ۱۹۳۶، پس از دو روز پیاده روی در تپه‌های شنسی شمالی که با دیوار بزرگ چندان فاصله‌ای ندارد، وارد دهکده پائو آن شدم. جمعیت کنجکاو در دوطرف خیابان دهکده جلو مغازه‌ها و کلبه‌ها صف کشیده بود و پرچم‌های قرمز با علامت «داس وچکش» و نوشته «ارتش سرخ ضد ژاپنی خلق چین» به چشم می‌خورد. پرچم‌های کوچکی نیز در اطراف دیده می‌شد که نوشته‌هایی از این دست روی آنها خوانده می‌شد. «به روزنامه‌نگار امریکایی خوشآمد بگویند تا در مورد چین شوروی^۱ رسیدگی و تحقیق کند». «مردم باد امپریالیسم ژاپن!» «زننده باد انقلاب چین»... در این محل بود که من برای نخستین بار لنین پائو، لوتینگ‌یی^۲ و تنگ‌ینگ چائو^۳ را ملاقات کردم.

بعد از ظهر همان روز مائو برای شام به مایوست. او در آن زمان مردی لاغر و رنگ‌پریده بود. قدش از حد معمول چینی‌ها بلندتر بود؛ چشمانی بزرگ و جویا، لبانی پهن و کلفت، و چانه‌ای قوی داشت. موهای سیاهش کلفت و بلند بود و روی سری سبز شده بود که چنانک کاپچک حاضر بود به خاطر آن ۲۵۰،۰۰۰ دلار نقره بپردازد.

مرا در يك كلبه گلی تازه ساز منزل دادند. مائو در غاری نزدیک جاده

۱-Soviet China ۲-Lu Ting - yi

۳-Teng Ying-chao

برخورد امواج

که کلبه من مشرف بر آن بود زندگی می کرد . کلبه من یک پنجره و یک در داشت و یک قراول از آن نگهبانی می کرد. روزها شب می شد و شبها روز. و مائو پیوسته از من دعوت می کرد که نان و کمپوتی را که زن او از آلوهای ترش محلی تهیه می کرد با هم بخوریم. پس از غذاچند ساعتی صحبت می کردیم و گاهی صحبت های ما تا سحر ادامه پیدا می کرد .

پس از گفت و گوهای فراوان بود که شرحی از ۴۳ سال زندگی اودستگیر من شد. مائو در سال ۱۸۹۳ در قریه شانوشان^۱ در محله هسیانگ نان^۲ واقع در ایالت هونان^۳ به دنیا آمد . پدرش مائوجن شنگ^۴ که قبلاً سرباز بود ، پس از مدتی مزرعه ای به ارث برد ولی در اثر بدهکاریهایی که بالا آورد آنرا از دست داد و دوباره با صرفه جویی و پشتکار زمین خود را بدست آورد و آن را تا ۳/۷ جریب گسترش داد و از همین رو ، در زمره کشاورزان ثروتمند در آمد . همسر و سه فرزند جن شنگ که مائو بزرگترین آنها بود، در این مزرعه کار می کردند . نیمی از محصول برنج مزرعه تبدیل به احسن می شد و بقیه به مصرف خوراک خانواده می رسید. مائوتسه تونگ می گفت: «پدرم ماهی یک بار به ما علاوه بر برنج تغم مرغ هم می داد، اما از گوشت هیچ خبری نبود.» مائوجن شنگ برای ایجاد اطاعت بی چون و چرا، مرتب بچه های را کتک می زد و با وجود اینکه خودش کوره سواد بی نداشت فرزندانش را به مدرسه می فرستاد تا کسب علم کنند و او را در کار مزرعه باری دهند و سرمایه ای بدست آورند و ثروتمند شوند. مائوتسه تونگ تعریف کرد که :

- اولین سرکشی و تمردی که به خاطر دارم موقعی بود که ده سال بیشتر نداشتم و مدرسه را به خاطر اینکه معلم بچه ها را تشبیه بدنی می کرد به باد اعتراض گرفتم و گریختم . اما از بازگشت به خانه نیز هراس داشتم چون کتک های مفصلی هم در آنجا منتظرم بود. مدتی سرگردان بودم تا اینکه مرا در اطراف شهر یافتند. پس از آنکه به منزل بازگشتم ، برخلاف انتظار ، پدرم رویه مساعدتری پیش گرفت. معلم هم قدری تغییر روش داده بود و مهربان تر شده بود .

۱- Shao Shan

۲- Hsiang T'on

۳- Hunan

۴- Mao Jen Sheng

مادر مائوتسه تونگ هیچگونه سواد و معلوماتی نداشت؛ پیرو مذهب بودا بود و می‌کوشید تا همین تعلیمات مذهبی را به مائو نیز منتقل کند. مائو دربارهٔ مادرش می‌گوید:

«او زنی مهربان، با سخاوت و همدرد بود و همیشه به بینوایان که در مواقع قحطی به در منزلتان می‌آمدند برنج می‌داد اما البته این کار را در غیاب پدرم می‌کرد چون پدرم با خیرات و صدقه مخالف بود و دائماً در منزل بر سر این موضوع بحث و نزاع در می‌گرفت.

مائو به قصد شوخی، با استفاده از اصطلاحات و واژه‌های سیاسی و دیالکتیکی اختلافات خانوادگی‌شان را چنین توصیف می‌کرد:

«خانواده به دو جبههٔ موافق و مخالف تقسیم شده بود: یکی پدرم بود که قدرت حاکمه را در دست داشت. جبههٔ مخالف متشکل بود از من، مادرم، برادرم و حتی کارگر مزرعه. اما در جبههٔ مخالف اختلاف عقیده وجود داشت. مادرم طرفدار حمله و ضربت غیرمستقیم بود و هرگونه اقدام آشکارا و علنی را منع می‌کرد و می‌گفت: «این روش چینی است.»

پس از چندی، کار پدر مائو با تجارت غلات در داخل دهکده رونق گرفت و سرمایه‌ای حدود دوسه هزار دلار بهم زد. زمانی که مائو ۱۳ سال داشت روزی چند میهمان به منزل آنها آمدند و بر سر موضوعی پدر مائو او را در برابر میهمانان به تنبلی و بی‌خاصیت بودن متهم کرد. مائو که سخت به خشم آمده بود به او دشنام داد و از منزل گریخت و گفت که خودکشی خواهد کرد. مادرش به دنبال او دوید و از او خواهش کرد که برگردد ولی او در لبهٔ استخر می‌دوید و هر لحظه خود را آمادهٔ پر تاب در آن می‌کرد. پدرش هم در حالی که به او فحش می‌داد، دستور می‌داد که برگردد:

«پدرم اصرار داشت که من به نشانهٔ تسلیم در برابرش سرفرود بیاورم و به زمین بیفتم. من قبول کردم که نانیمه دولا شوم مشروط بر اینکه قول دهد که دیگر کتکم نزند. به این ترتیب جنگ خانگی خاتمه یافت و من آموختم که اگر با توسل به سرکشی و تمرد آشکارا از حقوق و شخصیت خود دفاع کنم پدرم نرمتر می‌شود و کمتر سخت‌گیری می‌کند ولی اگر صبور و مطیع باشم بیشتر دشنام می‌دهد و کتک می‌زند. من آموختم که چطور از او نفرت

برخورد امواج

داشته باشیم؛ ما يك جبهه متحد بر عليه اوتشكيل داده بوديم . البته مائو در اين مصاحبه افزود كه در چند مورد از اخلاق و رفتار پدرش بهره برده است، از جمله آنكه سعی كند در كارهايش ساعي و مرتب باشد تا زمينه‌اي براي انتقاد و تنبيه پدرش پديد نيايد .

عين نمونه دفع و سرپيچي از پدر در رگه‌هاي اكثر انقلابيون جريان دارد . مائو بهتر از هر چيني ديگري مي‌توانست بي‌پرده در اين مورد سخن گويد و موضوع را تجزيه و تحليل كند. دودستگي و اختلاف بين محافظه‌كاري پدرش و مهرباني و عطوفت مادرش، نفرت او از استيلا و تسلط پدرش بر مادرش و فروتنی و اطاعت آن زن از قضا و قدر، منعكس‌كننده افكار نسلي بود كه از اطاعت و فرمانبرداری كور كوران و فلسفه كنفوسيوس سرمي‌پيچيد و اين رويه را براي يك ملت غير عملي و نامناسب مي‌پنداشت .

الغاي نظام ارباب و رعيتي، حقوق مساوي براي زنان، برادري و مساوات در يك آزادي جديد ، و احقاق حق بيچارگان نظراتي بود كه مائو با ديگر جواناني كه در حال بيداري از خواب غفلت بودند، در آنها سهيم بود . ده سال پيش از آن ديدار، مائو كتابي به نام «تجزيه و تحليل طبقات جامعه چين» نوشته بود و در آن كشاورزي و زراعت فقير و ناچيز را عامل اجتناب ناپذير و ضروري موفقيت در انقلاب به حساب آورده بود. او طبقات «كشاورز-مالك» را چنين توصيف و مشخص کرده بود :

«مردمي كه با كار و تلاش فكري يا يدي ، سالانه علاوه بر رفع نيازمنديهاي خود مازادي نيز دارند.... با دادن سرمايه داران كوچك دهانشان آب مي‌افتد ، سر بزينند و از مأموران دولت مي‌ترسند»

مائو مي‌دانست كه نمي‌تواند از آنها براي تجديد ساختمان ملت چين استفاده كند و بايد از كشاورزان فقير، زنان ستم‌ديده (مثل مادرش) و همراهاني چون برادرش و ديگر همكلاسيه‌ايش و دوستان انقلاب كمك بگيرد .
زمانی كه مائو خواست وارد دوره دوم مدرسه ابتدایی شود، پدرش از

او خواست که حقوق یکساله کارگری را که به جای او استخدام می شد شخصاً بپردازد. مائو این مبلغ را که معادل ۱۲ دلار بود از پسرعموی خود قرض گرفت و با هرسختی و فقری بود مدت ۵ سال در مدرسه ای در یکی از شهرهای کوچک اطراف به تحصیل پرداخت و در سال ۱۹۱۸ از آنجا فارغ التحصیل شد. در این فاصله، او شاهد فحطیها، شورشها، دزدیها و اعدامهای فراوان بود.

مائو از بچگی داستانها و وقایع کتابهایی چون سان کوشو^۱ (سه سلطنت) و شوئی هوجوان^۲ (تمام مردان برادر هستند) را خوانده و از بر کرده بود و افسانههای آنها را برای کشاورزان و رعیتها شرح می داد. مائو فنون و تجربه های نظامی سون وو^۳ را که از تجربه های نظامی و جنگ آوری قرون قدیم بود (سده پنجم پیش از میلاد) و در کتابش به نام سون تسو^۴ خلاصه شده بود نیز خواند و فنون دفاع و حمله در جنگهای انقلابی را از آن آموخت.

برای نخستین بار مائو در سال ۱۹۱۸ به پکن رفت. در این زمان او ۲۵ ساله بود. مائو در مطالعات آزادش همیشه از پروسور یانگ چن چی^۵ که تحصیل کرده انگلستان بود الهام می گرفت و به کمک او بود که توانست در کتابخانه دانشگاه ملی پکن شغلی بدست آورد. در همین زمان بود که مائو عاشق دختر یانگ چن چی به نام کائی هوئی^۶ شد و در سال ۱۹۲۰ با او ازدواج کرد.

چند سال بعد، همسر زیبا و جوان مائو پس از آنکه حزب کمونیست غیر قانونی اعلام گشت، اعدام شد. لی تاچائو^۷ بانی حزب کمونیست نیز در میان محکومین بود.

مائو درباره زندگی در پکن می گوید:

– در اتاقی زندگی می کردم که با ۷ نفر دیگر همخواب بودیم. آنقدر جا تنگ بود که اگر می خواستم غلت بزنم قبلاً مجبور بودم پهلو دستی ها را

۱- San Kuo

۲- Shui Hu Chuan

۳- Sun Wu

۴- Sun Tzu

۵- Yang Chen - chi

۶- Kai - hui

۷- Li Ta - chao

برخورد امواج

خبرکنم . برای ایجاد حرارت چیزی نداشتیم و از گرمای بدن یکدیگر استفاده می کردیم . ماهمگی فقط يك كت زمستانی داشتیم و هر کس که می خواست از اتاق بیرون برود آنرا می پوشید . اما شهر آنقدر زیبا بود که همه این سختی ها را از یادمان می برد .

مائو ، با وجود تهیدستی و شغل های حقیری که داشت توانست با سران و بزرگان وقت چون هوشی^۱ و چن توهسیو^۲ ملاقات کند . در این مورد خودش می گوید که : «بیش از همه تسخت تأثیر نظرات چن توهسیو قرار گرفتیم و به مارکسیسم گرایش پیدا کردم.» در تابستان ۱۹۲۵ مائو خود را پیرو مارکس خواند و به لی تاچائو و ده نفر دیگر پیوست و حزب کمونیست چین را تأسیس کردند .

از آن پس سالهای زندگی مائو در تاریخچه این حزب نهفته است . از آغاز پیدایش تا تشکیل اولین جبهه متحد با کومین تانگ و از میان رفتن آن در سال ۱۹۲۷ ، خط مشی سیاسی حزب چین توسط نمایندگان اتحادیه احزاب کمونیست بین المللی که از طرف مسکو طرح ریزی می شد تعیین می شد . در دوران انقلاب میهن پرستان (۱۹۲۷ - ۱۹۲۶) رهبری امور به عهده جوزف استالین بود . نیروهای میهن پرستان در سال ۱۹۲۶ تا کنار رود زرد رسیده بودند و در ماه مارس ۱۹۲۷ تشکیل دهندگان اتحادیه های کارگری شهر شانگهای را به تصرف خود درآورده بودند . در آوریل همان سال اعضای این اتحادیه ها بوسیله دزدان و گانگسترهای شانگهای که مورد حمایت نیرو- های چیانگ کایچک بودند ، مورد حمله قرار گرفتند و خلع سلاح شدند و همه تشکیلات اتحادیه های کارگری از میان رفت . در حومه شهرها و بخصوص در منطقه هونان قلع و قمع و معدوم سازی اتحادیه های کشاورزی از آنچه که پیش بینی می شد دشوارتر بود .

برای يك دانشجوی تاریخ ، مطالعه گزارش سازمان نهضت کشاورزان «هونان» از دیگر نوشته های مائو مهم تر است . مائو این گزارش را در فوریه ۱۹۲۷ نوشته است و در آن پیشنهادهایی برای تغییر خط مشی سیاسی حزب در آخرین روزها مطرح کرده است . این پیشنهادها ، بورژواها را بیهوده به-

۱- Hu Shih

۲- Chen Tu-hsiu

وحشت انداخت . اما باید در نظر داشت که این اتحادیه‌ها بیش از نیمی از جمعیت هونان را در برداشت . آیا این پیشنهادها بیهوده و آشغال بود؟ مائو چهارده عمل بزرگی را که آنها انجام داده بودند ، بر شمرده بود .

این اعمال کاملاً مشخص کننده این بود که در نظر مائو چه چیزهایی برای چین «خوب» و چه چیزهایی «بد» است . برخی از این اعمال بزرگ عبارت بود از: خرید کردن و درهم شکستن قدرت و نفوذ مالکان ، و اداساختن مالکان به پرداخت کمک و سهمیه به گرسنگان و قحطی زدگان ، تنبیه اشخاص ظالم (کلاه کاغذی بلندی روی سر آنها می گذاشتند و آنها را در خیابانها به راه رفتن در انظار مردم واسی داشتند) ، جلوگیری از احتکار غله ، جلوگیری از ستم مردان نسبت به زنان ، ممنوع ساختن قمار و اعتیاد به تریاک و وحشیش و غیره ، منع مراسم ازدواج و یا تدفین پرخرج ، تحصیلات برای عموم ...

۱۸: راه پیمایی بزرگ

از سال ۱۹۲۸ به بعد، جنگ دهقانی به سرعت همه جاگیر شد. در شمال رود زرد نیز پایگاههای چریکی تشکیل شد که از لحاظ تشکیلات شبیه نمونه‌های موجود در کیانگ‌سی^۱ بود. چانگ کوتائو^۲ یکی از دوستان دوران تحصیلی مائوتسه تونگ جزو سرکرده‌های پارتیزان‌های شمالی بود . او در شاتگهای نیز در پایه ریزی حزب همکاری داشت. ارتش سرخ چین از داوطلبان تشکیل شده بود . تا سال ۱۹۳۴ شش شورای جداگانه در جنوب و شمال این رودخانه متجاوز از ۹۰۰۰۰،۰۰۰ جمعیت را در خود گرفته بود . در بزرگترین منطقه -کیانگ‌سی- يك دولت مرکزی در جویی چین^۳ تشکیل شد و مائو به عنوان رئیس آن انتخاب شد. ولی ابتدا در آن وقت او رئیس حزب نبود . .

«پایه توده»ی نهضت‌ها و جنبش‌های شورایی بر اساس سازمان اتحادیه-

۱- Kiangsi

۲- Chang Kuo Tao

۳- Juichin

برخوردها و امواج

های کاری و کشاورزی استوار شده بود و نقش اساسی و عمده بر عهدهٔ رعایای فقیر بود که اکثریت را تشکیل می‌دادند و تحت رهبری حزب کمونیست هدایت می‌شدند. سیاست آن ضبط املاک مالکان و تقسیم آن میان کشاورزان بی- سرمایه بود. رهبری‌های مؤثر نیازمند انضباط اکید و اعتقادات اخلاقی و آمادگی برای مقابله با سختی و مشقت زندگی روستایی بود.

مائو به من گفت :

- رفته رفته کار ارتش سرخ با «توده‌ها» بهبودی یافت. انضباط محکم‌تر شد و یک تکنیک جدید سازمانی بوجود آمد.

حتی از دوران پیشین نیز ارتش سه اصل ساده بوجود آورده بود: اطاعت فوری از دستور، نداشتن حق تصاحب و ضبط چیزی از رعایا، و تحویل فوری کالاها و اشیای ضبط شده از مالکان به دولت. علاوه بر آن، هشت اصل و قانون دیگری معین شد که بصورت شعر درآمد و برای آن آهنگی هم تهیه شد که تمام سربازان آن را از بر کرده بودند و می‌خواندند. این هشت اصل عبارت بودند از :

۱- پس از خروج از هر خانه در راه پست سر خود ببندید .
۲- حصبیر یا زیلویی که برای خواب از آن استفاده کرده‌اید لوله کنید و تحویل دهید .

۳- نسبت به مردم مؤدب باشید و به آنها کمک کنید .

۴- تمام اشیائی که قرض گرفته‌اید بازگردانید .

۵- تاوان اشیای خسارت دیده و خراب شده را بپردازید .

۶- در دادوستدهای خود با دهقانان امین و صادق باشید .

۷- پول هر چیزی که می‌خرید بپردازید .

۸- بهداشت را رعایت کنید .

وظیفه‌های دیگری نیز به ارتش سرخ آموخته شده بود : تادم مرگ مبارزه کنید، برای مبارزه پول تهیه کنید ...

چهار شعار ساده نیز به سربازها آموختند :

به محض پیشروی دشمن عقب نشینی می‌کنیم.

به محض توقف واردوزدن دشمن مزاحم اومی شویم.

به محض پرهیز دشمن از جنگ، ماحمله می کنیم .
 به محض عقب نشینی دشمن او را تعقیب و دنبال می کنیم .
 بطور کلی ، لشکر سرخ هر وقت که از این شعارها استفاده نمی کرد ، در
 کارش موفق نمی شد .
 مائو تعریف کرد که :

- نیروهای ما اندک بودند و دشمن از لحاظ نفرات ۱۰ الی ۲۰ برابر
 ما بود . منابع و وسایل جنگی ما کم و محدود بود و تنها با توسل به روش های
 جنگ چریکی و مانورهای مختلف می توانستیم امید پیروزی داشته باشیم .
 مهمترین تاکتیک ارتش سرخ این بود که می توانست نیروهای خود را
 روی حمله متمرکز سازد و با مهارت و سرعت آنها را تقسیم بندی کرده و مجزا
 سازد .

در سال ۱۹۳۰ ، چیانگ کایچک مبارزات خود را در چهار جبهه بزرگ
 برای نابود ساختن مواضع و استحکامات ارتش سرخ آغاز کرد . اما نتوانست نتیجه ای
 که عاید او شد مسلح تر کردن دشمنان بود . بعد ، در سال ۱۹۳۳ او ۹۰۰،۰۰۰
 نفرا بسیج کرد و همچنین ۳۰۰،۰۰۰ مرد جنگی را برای نابود ساختن نیرو-
 های سرخ در اختیار گرفت . این بار تاحدودی موفق شد . تاکتیک و استراتژی
 حمله - دفاع مائو بر مبنای جنگ های چریکی - پارتیزانی تا پنجمین مبارزه که
 يك سال طول کشید ، موفقیت آمیز بود . سرانجام چیانگ کایچک روش های
 جدیدی را تحت رهبری مستشاران روسی زیر نظر يك ژنرال نازی به نام فون-
 سیخت ۱ در پیش گرفت . کمیشنر نیز يك ژنرال آلمانی به نام اتو براون ۲ را
 که در چین به لی ته ۳ معروف بود به مستشاری لشکر سرخ گماشت و او ارتشی
 با ۱۸۰،۰۰۰ سرباز ترتیب داد . چندین جنگ بزرگ در گرفت و در تمام آنها
 ارتش سرخ شکست خورد .

پس از هفت سال جنگ سرانجام ارتش سرخ نقاط اشغالی را تخلیه کرد
 و باقیمانده سربازان خود را که حدود ۹۰،۰۰۰ نفر بود بیرون کشید و تنها
 عده ای (حدود چند هزار نفر) را ، آنها هم برای ایجاد يك حالت تدافعی در عقب ،
 باقی گذاشت . در ۱۶ اکتبر سال ۱۹۳۴ ارتش سرخ با تمام وسایل و مایحتاجی

۱- Von Seeckt

۲- Otto Braun

۳- Li Teh

برخورد امواج

که می‌توانست بر پشت حیوانات باری خود و ۵۰۰۰ بار بر بگذارد عقب نشست و یک عقب نشینی استراتژیکی آغاز شد. در اینجا است که می‌توان مائو را فراول حزب لقب داد؛ فرمان دادن به کسانی که تحت رهبری هستند برای یک پیروزی حتمی و قریب الوقوع کاری است دشوار، چه رسد به اینکه شخص بخواهد پیروان خود را به سوی آینده‌ای که عاری از هرگونه امید است بکشانند. زمانی که ارتباط آنها با مسکو قطع شد، مائو و همراهان به اطراف کوچ کردند. در روستاها علیه آنها تبلیغ شده بود ولی آنها برای ادامه زندگی خود وسد جوع محتاج روستاییان بودند. مائو و همراهانش همیشه مورد تعقیب بودند و باید بطور مداوم مسیر خود را تغییر می‌دادند تا از نظر دشمن پنهان بمانند. هیچگاه نمی‌دانستند که غذای بعدی را کجا و چه وقت بدست خواهند آورد یا شب را در کجا منزل خواهند کرد. تنها غذای این مردان جنگی یک روحیه قوی و ایمان به رهبری رئیسشان بود.

سرخ‌ها به سوی ایالت کشت‌خشخاش حرکت کردند و در آنجا مقرر فرمانداری را محاصره کرده و منزل فرماندار را در شهر تسون‌ئی^۱ اشغال کردند، و در کنفرانس تاریخی‌ای که در ژانویه ۱۹۳۵ در آنجا برگزار شد رهبری مائو مورد پذیرش و تأیید قرار گرفت. او به عنوان رئیس پولیت بورو^۲ اختیارات و مسئولیت‌های کامل را در اختیار گرفت و پوکو (چین پانگ - هسین)^۳ که تعلیم دیده مسکو بود به اشتباهات خود اعتراف کرد و استراتژی و نحوه مبارزه مائو (تصرف حومه شهرها برای محاصره شهرها) مورد ستایش قرار گرفت. خلاصه درس و دستورات مائو تحت عنوان «مسائل سوق الجیشی در جنگ انقلابی چین» که جزو نوشته‌های ادبی و کلاسیک حزب درآمد همراه دو نوشته دیگر تشکیل دهنده افکار و اصول تعلیمات مائو بودند.

مائو تونگ ابتدا از راه پیمایی طولانی‌اش برایم صحبت کرد. قرار

۱- Tsun Yi

* پولیت بورو Politburo کمیته اجرایی داخلی یا هیئت کنترل کننده حزب کمونیست شوروی و اداره خارجه تبلیغات کمونیستی.

۲- Po Ku (Chin Pong-hsien)

بود از دورترین نقطه در فوکین^۱ به مشرق تبت و سپس به نزدیکی های صحرای گبی مسافرت کنند و پستی ها و بلندی ها و پیشروی ها و عقب نشینی های بسیاری را تاب آورند . بنا به نقشه ای که قبلاً تهیه شده بود مسیر حرکت حدود ۶۰۰۰ میل (حدود ۹۵۰۰ کیلومتر) تعیین شده بود و مسافرت با پای پیاده در سخت ترین جاده ها ، بلندترین کوه ها و بزرگترین رودخانه ها انجام می شد . اولین آزمایش ، مشکل عبور از رود یانگتسه بود ؛ چون زمانی که سرخ ها از محله کوئی چو^۲ عقب نشینی کردند و وارد قسمت غربی کوهستانی یونان^۳ شدند بایستی از قسمتی از رودخانه که بسیار عمیق بود و آب جریبان شدیدی داشت عبور می کردند . چند پلی که روی این رودخانه بود در اشغال نیروهای دولتی بود و قایق ها و کرجی ها را نیز به ساحل شمالی رودخانه برده بودند . چیانگ کایچک که از اوضاع بسیار خرسند بود و ارتش سرخ را در محاصره می دید خواست برای همیشه شر آنها را کم کند . سرخ ها که وارد سرزمین یونان شده بودند دست به کار ساختن پلی از نی های خیزران شدند . آنگاه شبانه پس از طی ۸۵ میل در ظرف ۲۴ ساعت یک پادگان مسئول کشتی- های گذاره را تصرف کردند و در تاریکی از رودخانه گذشتند و قلعه را اشغال کردند و یک جاده اصلی را در اختیار گرفتند . آنگاه با کلیه سپاه از آنجا به سوی غرب حرکت کردند .

یک رودخانه سوق الجیشی دیگر نیز باید طی می شد : رود تاتو^۴ در سه جوان^۵ غربی .

ارتش سرخ برای شکست دادن چیانگ کایچک ، به جنگل هایی رفت که هیچ فرد چینی تا آن زمان با نگذاشته بود . ساکنان این جنگل ها به لولو^۶ معروف بودند و از چینی ها نفرت داشتند چون آنها را دشمن خود می دانستند . لولوها به دو دسته تقسیم می شدند : لولوهای سفید و لولوهای سیاه . در برخورد با لولوهای سیاه ، سرخ ها خود را دوست لولوهای سیاه خواندند و هدف خود را درباره مبارزه با چینی های سفید و کسب استقلال و آزادی برای آنها تشریح کردند . مذاکره با لولوهای سیاه توسط یک چینی که زبان

۱- Fukien

۲- Kweichow

۳- Yunnan

۴- Tatu

۵- Szechuan

۶- Lolo

برخورد امواج

معلی لولوها را می‌دانست صورت گرفت . او توانست نظر آنها را جلب کند و اجازه عبور ارتش سرخ را از قلمرو آنها بدست آورد . این کاری بود که چیانگ کایچک آنها هرگز ممکن نمی‌دانست .

اگر نقشه های دقیق وشجاعانه آنها باعث تصرف آخرین پل رودتاتو نمی‌شد ارتش سرخ مجبور می‌شد رهسپار فلات تبت شود و بدون شك در برفهای دائمی آن سرزمین ازیان می‌رفت . اما آنها با قربانی کردن جان گروهی معدود ، موفق شدند . در جلو آنها گذرگاهی بود که ۱۶،۰۰۰ پا ارتفاع داشت و از کوههای بزرگ برفی قسمت غربی «سه جوان» می‌گشت و کوهها پشت هم قرار گرفته بودند . اما آنها به حرکت ادامه می‌دادند . تنها در قلّه یکی از کوهها $\frac{2}{3}$ حیوانات باربر ازدست رفتند و صدها نفر نیز از ادامه حرکت عاجز ماندند .

سرانجام در ماه ژوئیه ، آنها که از این سفر سخت طولانی جان سالم بدر برده بودند وارد سرزمین موکونگ^۱ شدند و از قسمت شرقی تبت در منطقه‌ای به نام سونگپان^۲ سردر آوردند . در این محل آنها با جبهه چهارم ارتش سرخ تحت رهبری چانگ کو تائو ملاقات کردند . جبهه چهارم از نواحی مرکزی دریانگ تسه می‌آمد و نه تنها عقب نشینی آسان تری داشت بلکه توانسته بود برعهده خود بیفزاید و افراد آن به ۱۰۰،۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شدند . اکنون مائو با آخرین رقیب خود روبرو بود . و این برخورد قدرت‌ها نزدیک بود به تیمت انحلال حزب تمام گردد ولی به دو دلیل این بحران از میان رفت . یکی آنکه پیشروی سریع نیروهای جدیدی که توسط چیانگ کایچک بسیج شده بود احتمال داشت که در مسیر حرکت خود از شمال به جنوب دو ستون ارتش سرخ را از هم پاشد و دوم اینکه در سرچشمه یکی از رودخانه های سریع سه جوان سطح آب بالا رفته بود و باعث قطع ارتباط دو ستون شده بود . نیروهای چانگ کو تائو در سواحل جنوبی رودخانه مانده بود . تحت نظر مائو ، با همراهی چوئن لای و پنک تدهوآئی^۳ ولین پیاو حرکت به شمال تنها با ۳۰،۰۰۰ نفر ادامه یافت . در مسیر حرکت خود با قبایل

۱- Moukung

۲- Sungpan

۳- Peng Teh Huai

وحشی، جنگلهای انبوه و صعب‌العبور، باتلاق‌ها، دره‌ها و تنگنایهای بسیاری روبرو می‌شدند و مدام مورد حمله و تهاجم بومی‌های محلی قرار می‌گرفتند و برای بدست آوردن يك گوسفند مجبور بودند جان یک نفر را فدا کنند.

در ماه سپتامبر وارد چمنزارهای پهناور شدند و در تمام هیچگونه اثری از زندگی انسانی ندیدند. در اثر باران‌های بی‌دری، باتلاق‌ها و مرداب‌های فراوان پدید آمده بود و هر روز عده ای انسان و حیوان تلف می‌شدند. چوب خشک برای سوزاندن یافت نمی‌شد و غیر از علف وحشی چیز دیگری برای خوردن نبود. از همه بدتر عدم دسترسی به آب آشامیدنی بود. بارها مجبور شده بودند از «ادرار» خود بیاشامند.

سرانجام زمانی که به دشت کانسو^۱ رسیدند تعداد آنها به ۷۰۰۰ کاهش یافته بود. هنوز برای رسیدن به حوزه رود زرد نبردهای فراوان در پیش بود. پس از يك استراحت کوتاه، در نبردی صفوف سواره نظام مسلمانان را درهم شکستند و فرصتی پیش آمد تا ارتش سرخ بتواند تجدید قوا کند و ذخیره‌گیری لازم را انجام دهد. روز ۲۵ اکتبر ۱۹۳۵ نیز در محله شنسی با نیروهای سرخ محلی متحد شدند.

از ۳۶۸ روز مسافرت، ۲۳۵ روز آن به راه‌پیمایی در روز و ۱۸ شب به راه‌پیمایی شبانه گذشت. یادداشت‌های رسمی ارتش نشان می‌دهد که دست کم يك نبرد در هر روز وجود داشته است.

گذشته از توقف طولانی در سونگ‌پان (۵۶ روز) فقط ۴۴ روز استراحت در طی مسیر ۶۰۰۰ میلی وجود داشته است یا به عبارت دیگر برای هر ۱۱۴ میل راه‌پیمایی يك روز توقف منظور شده بود.

رویه‌رفته ۱۸ رشته کوه را پشت سر گذاشته بودند و از ۲۴ رودخانه گذشته بودند. از ۱۲ ایالت گذشته بودند که هر کدامشان از بیشتر کشورهای اروپا پهناورتر بود. از محاصره قشون‌های ده ایالت مختلف فرار کرده و با بیش از ۳۰۰،۰۰۰ نفر از قشون کوسین تانگ با موفقیت مبارزه کرده بودند. از ۶ سرزمین که متعلق به بومیان و قبایل وحشی بود و تا آن زمان پای هیچ قشون چینی به آنها نرسیده بود گذشته بودند. در واقع باید گفت که این

۱- Kansu

برخورد احواج

راه بیماری بزرگ مظهر و نمونه پیروزی آدمی بر ناملايمات و مشقات به شمار می‌آید و نشانه آن است که اعتقاد به اصول و داشتن روحیه قوی هر سدی را از میان بر خواهد داشت . بعدها تاریخ نشان داده است که نظر مائو در سوق دادن نیروهای سرخ به قسمت شمال غربی و تشخیص او که این منطقه در تعیین سرنوشت چین، ژاپن و شوروی نقش اساسی بازی خواهد کرد، صحیح بوده است .

۱۹ : شخصیت قدرت

مخالفت و مقاومت مائو در برابر ستمگری‌ها و بی‌عدالتی‌ها از بدبینی و نفرت دوران کودکی سرچشمه می‌گردد. تنها توانایی مائو بود که توانست تجربه‌ها، مشاهدات و رویدادهای مشترک بین تمام مردم عصر خود را تجزیه و تحلیل کند مضافاً به اینکه ایمان راسخ او به اینکه او در عقاید و افکارش واقع بین است و دید درستی دارد باعث این شد که هم‌میهنان او پیروانش گردند. نظریه او این بود که يك جنگ انقلابی در اصل يك عمل حمله و دفاع است . وقتی که مردم توسط مهاجمان مسلح به اطاعت درآیند می‌کوشند تا با توسل به زور مهاجمان را بیرون برانند.

در زمان حمله ژاپنی‌ها ، مائو درباره جنگ چنین گفت :

- این دیو آدمکشی متقابل در میان انسان‌ها با پیشرفت جامعه بشری از میان خواهد رفت و این واقعه در آینده نزدیکی رخ خواهد داد. اما فعلاً بیش از يك راه برای از میان برداشتن آن وجود ندارد و آن این است که جنگ را با جنگ پاسخ دهیم .

چیرگی غرب بر آسیا در طول نسل‌های مختلف باعث استقرار یا ایجاد صلح نشده است بلکه برعکس ، باید گفت که تمام نیروهای سیاسی از يك بشکه

باروت رشد می‌کند و تنها زمانی چین مورد احترام غرب قرار خواهد گرفت که چینی‌ها طرز استفاده از سلاح‌های سنگین را بیاموزند. بنابراین متأسفانه چین نمی‌تواند نخستین کشوری باشد که خود را خلع سلاح سازد.

در نظر شخصی که متقاعد است که انقلاب «نسیمی از صلح» است یعنی کسی که در واقع دیده است که انقلاب باعث برقراری صلح داخلی در چین می‌شود، بسیار دشوار است که بپذیرد اعمال ضد انقلاب «نسیمهایی از صلح» باشند. هر کس که چند ساعتی با مائو صحبت کند به این موضوع پی خواهد برد که او نیک‌آگاه است که به زودی بایستی کنار برود و تکمیل کاری را که خود پایه گذاشته است به دیگران بسپارد. شواهدی هست که نشان می‌دهد مائو کشور خود را از هر کس دیگری بهتر می‌شناسد.

در ظرف چند سال گذشته، چینی‌ها با مسئله دردناک «ارزیابی» در مورد «جنگ امپریالیستی پرهیز ناپذیر» روبرو بوده‌اند. درباره مسائل داخلی چین پرونده مائو به عنوان یک نبی و ناجی، گرچه بسیار درخشان است ولی خالی از عیب و ایراد هم نیست. برای مثال قولی که او در ژوئن ۱۹۵۸ داد که ظرف یکی دو سال آینده برای هر شخص سالانه ۱۶۵۰ پوند حبوبات غذایی و ۱۱۰ پوند گوشت تأمین شود عملی نشد. اما در سال ۱۹۶۰ او به مارشال مونتگمری گفت که معیار تغذیه غرب تا ۵۰ سال دیگر هم در چین صورت واقع به خود نخواهد گرفت. چطور باید این دو گفته را به یکدیگر مربوط ساخت؟ حساب‌ها و پیش‌بینی‌های غلط در طرح‌ها و برنامه ریزی‌ها تا حدود بسیار زیادی مائو را مورد سرزنش قرار می‌دهد چون بدون شك او از پذیرفتن نصیحتها و پیشنهادهای خوب خودداری کرده است. ناظران خارجی کمبودهای مواد غذایی را در سالهای ۶۲-۱۹۶۰ از چشم مائو دیدند و او را مسئول دانستند. منتقدان خارجی مائو را متهم می‌سازند که نسبت به از دست دادن چندین میلیون نفوس در یک جنگ اتمی بی تفاوت است و اهمیتی به این مطلب نمی‌دهد. با این وجود در دوره مائو پیشرفت‌های بسیاری در زمینه‌های بالابردن سن متوسط عمر مردم و باسواد کردن آنها دیده می‌شود.

مائو را لجاج، خودپرست، بداخلاق و بی‌رحم لقب داده‌اند و گفته‌اند که غرور و نخوت او از استالین هم بیشتر بوده است. اما می‌بینیم که زمانی که

برخورد امواج

خروشچف می‌خواست برای شیرینکاری نام استالین را روی رودخانه‌ها و غیره بگذارد مائو از کمیته مرکزی خواست که نامگذاری اسم او روی رودخانه‌ها، شهرها و ایالات قدغن شود و از این کار جلوگیری به عمل آید. او همچنین بر گذاری مراسم و تشریفات به افتخار خود راسخ کرد.

استالین برای نگه داشتن قدرت ناچار شد که کمابیش همهٔ بلشویک‌های پیر را که لنین باقی گذاشته بود از میان بردارد. خروشچف نیز به استثنای اناستاس میکویان^۱ بقیهٔ اعضای پولیت‌بورو را در سال ۱۹۵۳ برکنار کرد. اما در تمام ۲۰ ساله که مائو با کمیتهٔ مرکزی کار کرد تنها در یک مورد دوفتر به اسامی کائو کانگ^۲ و جائوشوشی^۳ که قصد داشتند در ایالت منچوری حکومت مستقل ایجاد کنند (و احتمالاً از طرف استالین حمایت می‌شدند) مورد اتهام واقع شدند. مائو بر عکس استالین دوستان نزدیکش را از میان بر نداشت ولی البته کار او هم بدون خونریزی نبود چون میزان کشت و کشتار در یک دگرگونی انقلابی بستگی به درجهٔ قدرت و مدت کارها و اقدامات ضد انقلابی دارد و این امر در چین مدت درازی به طول انجامید. چنانکه کایچک در مدت ۲۲ سال زمامداری خود متهم به از میان بردن تعداد بیشماری از سرکشان و متمردان شد و بعلاوه در کودتای ۱۹۲۷ خود حدود چهار پنجم اعضای حزب کمونیست را نابود کرد. در دوران انقلاب، مائو اعدام مجرمان و گناهکاران بزرگ را تصویب کرد اما این امر که او همیشه می‌خواست هیچگونه کشتاری بدون «محاكمة منصفانه» صورت نگیرد و «هر قدر کشت و کشتار کمتر باشد بهتر است» حاکی از این است که او تشنهٔ خون و جنگ و جدال نبود.

مائو در نخستین برخورد خود با کشاورزان شورشی، بی‌برد که «انقلاب مثل این نیست که بخواهیم عده‌ای را به شام دعوت کنیم یا مقاله‌ای بنویسیم یا مثلاً نقاشی و گلدوزی کنیم. انقلاب نمی‌تواند چیزی مهذب، لطیف، خالص آرام و مهربان باشد.»

نقش و تصویر مائو در میان توده‌ها به هیچ وجه صورت یک «جلاد» را نداشت. او علاوه بر اینکه رئیس حزب است در میان میلیون‌ها چینی به عنوان یک آموزگار، یک سیاستمدار، یک فیلسوف، یک شاعر، یک قهرمان ملی، یک

۱- Anastas Mikoyan

۲- Kao Kang

۳- Jao Shu Shih

رئیس خانواده و بالاخره بك ناجی بزرگ به شمار می آید. مجموعه ای است از کفوسیوس، لائوتسو، روسو، مارکس و بودا.

مائو از همان اوایل زندگی حقایق و عواملی را که نادیده انگاشته شده بودند درك کرده بود؛ (۱) اکثریت قریب به اتفاق مردم چین فقیر و بی سواد بودند، (۲) معزن و منبع نیروی خلاقه و تولیدی در همین اکثریت از مردم نهفته بود، (۳) کسی می تواند صعود سیاسی کند که اطمینان و نظر این اکثریت را جلب کند، (۴) در همین اکثریت مردم و نیروی کاری آنها سرمایه های مورد نیاز برای صنعتی کردن چین وجود دارد. بر خلاف تصور اکثر خردمندان و روشنفکران چین که این توده های بی سواد را بزرگترین ضعف و امتیاز منفی کشورشان می پنداشتند، مائو آنرا دارایی و ثروت چین به شمار می آورد، چه معتقد بود که چون چینی های نهایت فقیر و عقب مانده هستند دیگر احتمال بدتر شدن بسیار کم است و به قول معروف «بالتر از سیاهی که دیگر رنگی نیست» پس هر تغییری که کمک کوچکی در راه بهبود اوضاع به شمار آید بسیار مؤثر و چشمگیر خواهد بود.

مائو اغلب می گفت «۹۵ درصد مردم بی سواد و بدون فرهنگ هستند. تفاوت میان مائو و دیگر رهبران چین این بود که او برای نیل به هدفهای خود هرگز از رعایا استفاده ناسالم نکرد و پس از بهره برداری آنها را در منجلاهی که در آن غوطه ور بودند باقی نگذاشت. او همیشه می کوشید که کشاورزان و رعایا را با علم جدید و دست یافتن به ابزار و آلات کاری مطابق روز مجهز سازد. اینها همه اقدامات و کارهایی بودند که مائو و پیروانش مسئولیت انجامشان را بر عهده گرفته بودند.

۲۰: مائو در خانه

همه دانش آموزان دبستانی در چین با وقایع اصلی زندگی مائو آشنا

برخورد امواج

هستند. اما نسل حاضر در مورد زندگی خصوصی او چه در گذشته و چه در حال حاضر از نسل پیشین اطلاعات کمتری دارد. مائو هیچگاه شرح حال شخصی خود را ننوشت و تا مدت‌ها شرح فعالیت‌های او در نشریات چاپ نمی‌شد؛ سیاستمداران خارجی گاهی شایع می‌کردند که «مائو به شدت ناخوش است» تا بتوانند او را از صحنه خارج سازند. مردی که بیست‌هزار میل از خاک چین را پای پیاده پیموده است هنوز هم متحرك و فعال است.

روز اولی که من در شهر امپراتوری^۱ با مائو ملاقات کردم در جلودر ورودی تنها دو نگهبان وجود داشت و روبروی آن تالار بزرگ خلق که ستون‌های مرمری داشت دیده می‌شد. مائو اغلب فاصله میان منزل و تالار بزرگ خلق را پیاده می‌پیمود و چند نفر بلباس عادی به دنبال او بودند. در داخل ساختمان نگهبانی دیده نمی‌شد. خانواده مائو متشکل بود از همسرش چیانگ چینگ^۲ و دو دختر و یک پسر. پسر که مائو آن یینگ^۳ نام داشت از یانگ کائی هوئی زن قبلی مائو بود. پدر و مادر مائو در دوران کودکی یک عروسی برایش ترتیب داده بودند اما او هرگز با آن زن زندگی نکرد. اولین کسی که او به همسری انتخاب کرد یانگ کائی هوئی بود که در سال ۱۹۳۵ به جرم کمونیست بودن اعدام شد. مائو همسر دوم خود خانم هوتسو چن^۴ را در سال ۱۹۳۷ طلاق داد و در سال ۱۹۳۹ در شهر ینان بایک ستاره سینما ازدواج کرد و نام چیانگ چینگ را به او داد. مائو پسرد دیگری نیز به نام آن چینگ^۵ از یانگ کائی هوئی داشت که در جنگ کره کشته شد.

اتاق پذیرایی بزرگ و راحت مائو به سبک چینی آراسته شده بود و در کنار آن یک اتاق خواب و یک اتاق مطالعه قرار داشت. غذایی که او می‌خورد و با آنها از میهمانان خود پذیرایی می‌کرد شامل چند نوع غذای خانگی هونانی بود و مشروب او نیز از هونان بود و مائو تائی^۶ نام داشت.

مائو چاقتر از گذشته شده بود و با وجود اینکه ۷۵ سال از سنش می‌گذشت و پاهای گزارش شده بود که او مرده است، از سلامتی کامل برخوردار بود. او یک کت ساده خاکستری سیر پوشیده بود که تا یقه دگمه داشت. رنگ

۱- Imperial City

۲- Chiang Ching

۳- Mao An Ying

۴- Ho Tzu Chen

۵- An Ching

۶- Mao Tai

شلوار هم با کت جور بود. این لباس از مدل سونیات سن اقتباس شده بود. او کفشهای چرمی قهوه‌ای رنگ و جورابهای نخی به پا داشت. نمی‌توان گفت که خانه‌مائو و دیگر مقامات مهم چینی با اسراف و ولخرجی اداره می‌شود. زندگی او بازندگی يك شخص عادی با درآمد نسبتاً مناسب در آمریکا برابر بود. مائو دیگر برای اسب سواری آمادگی نداشت و از راه پیمایی‌های طولانی نیز عاجز بود؛ تنها ورزش او شنا بود و این دلیل روشنی است بر اینکه چرا اکنون ورزش شنا در چین همه‌جا گیر شده است و وسایل آن در دسترس همه است. در سال ۱۹۵۷ زمانی که مائو اعلام داشت که می‌خواهد در نزدیکی هان‌کو در رودیانگ تسه‌شنا کند، شورای ایالتی حتی از نخست‌وزیر تقاضا کرد که او را از این عمل منصرف سازد چون تا آن زمان هرگز کسی چنین کاری نکرده بود.

یکی از شعارهای مائو این است «جرات فکر کردن و عمل کردن داشته باشید.» ابتدا يك قهرمان شنا داوطلب شد و موفق بیرون آمد. سپس يك دختر رودخانه را شنا کرد و آنگاه مائو با تاکتیک و عملیات مخصوص (شناور ماندن در سطح آب و مارپیچی رفتن و رعایت مسیر جریان آب) این کار را کرد. دیری نگذشت که شنا در این رودخانه معمول شد و تعداد شناکنان آنقدر زیاد شد که همه جا شایع شده بود که چین دارد برای تصرف فرمز از راه آب آماده می‌شود.

مائو اغلب به من می‌گفت که می‌خواهد به آمریکا سفر کند و پیشرفت‌های آنجا را ببیند و قبل از اینکه خیلی پیر و فرسوده شود رودخانه می‌سی‌سی‌پی^۱ آمریکا را شنا کند بخصوص در قسمت دهانه رودخانه که عرضش ۵۰ میل است. مائو همیشه می‌خواست که نمودن خود درباره خودش گزارش دهد و صحبت کند.

در حال حاضر او ۴ ماه در پکن می‌گذراند و بقیه اوقات آزاد است که در داخل چین مسافرت کند. در این سفرها می‌تواند با سران حزب در ایالات، شهرها و قصبه‌ها از نزدیک تماس بگیرد. او اغلب بدون تشریفات و خبر قبلی به کشتزارها، دهستانها، کارخانه‌ها و کارگاهها سرکشی می‌کند و در اینگونه جاها با مردم درباره وضع غذایی و زندگی‌شان صحبت می‌کند. گاهی مائو از

برخورد امواج

انظار دور می‌شود و در تنهایی به مطالعه می‌پردازد. و مثلاً می‌تواند يك هفته مداوم مطالعه کند. او از جوانی به این کار خو گرفته است. یکبار زمانی که در دوره اول دبیرستان درس می‌خواند به دلیل اعتراضی که بر مقررات و وضع دبیرستان وارد می‌دانست آنجا را ترک گفت و شش ماه تمام در کتابخانه شهرونان پیش خود به مطالعه و تحقیق پرداخت.

صبح‌ها به کتابخانه می‌رفتم و موقع ناهار بی‌درنگ پس از خوردن قدری کتۀ برنج دوباره به مطالعه می‌پرداختم. در این کتابخانه بود که برای بار اول بانفشۀ دنیا آشنایی پیدا کردم و کتابهایی چون «ثروت ملل» نوشته آدام اسمیت^۱، «سنتق» نوشته اسپنسر^۲ و «بنیاد انواع» داروین^۳ را خواندم.

مائو تا پیش از سال ۱۹۴۹ که به کشورهای شوروی و شرق اروپا سفر کرد هرگز از چین خارج نشده بود و از سرزمین کمونیستی غیر چینی دیدن نکرده بود، حتی هند و ژاپن را هم ندیده بود و به زبانهای بیگانه نیز آشنایی نداشت. تا سال ۱۹۶۲ تنها دو نفر از اعضای پولیت بورو به نامهای لوفو^۴ و تنگ‌پی‌وو^۵ از دنیای جدید دیدن کرده بودند. مائو و خروشچف هر دو عقیده داشتند که آمریکا آخرین قهرمان در حال شکست و مرگ دنیای سرمایه‌داری است.

به نظر مائو موقعیت آمریکا در تایوان خود نمونه‌بارزی از تسلط و حکومت استعماری و امپریالیستی است. این طرز فکر از جنگ دوم جهانی به این طرف پدید آمده است زیرا کمک‌های آمریکا اعم از مالی، نظامی و طبیی و غیره به چیانگ کایچک همه‌و همه به ضرر چین تمام شد و به دنبال آن منع ورود چین به سازمان ملل و ایجاد پایگاه‌های نظامی در آسیای شرقی و محدودیت‌ها و فشارهای اقتصادی که باعث کندي پیشرفت‌های چین گردید باعث ایجاد عدم اعتماد و خصومت شدید میان چین و آمریکا شد.

۱- Adam Smith ۲- Spencer ۳- Darwin

۴- Lo Fu ۵- Teng Piwu

* منظور از دنیای جدید (New World) در وهله اول آمریکا و بعد کشورهای

غیر کمونیستی و آزاد و پیشرفته اروپا است.

بخش سوم:

ساختمان سوسیالیستی

در حقیقت دو انقلاب کشاورزی و صنعتی - علمی تنها تغییرات کمی در جامعه اجتماعی بشر به شمار می آید. صنعتی شدن تنها امید نهمیدستان است. در هر کشور جهان تا آنجا که کارخانه‌ها آمادگی پذیرش مردم طبقه پایین و فقیر را داشته‌اند می‌بینیم به همان میزان این دسته از مردم دست از کشاورزی و زمینداری کشیده و به کارخانه‌ها هجوم آورده‌اند...

برای صنعتی کردن کامل کشوری چون چین تنها اراده قوی و راسخ لازم است که تعداد لازم مهندس، دانشمند و متخصص فنی را تربیت کند. هیچ دلیل و اثری وجود ندارد که کشور یا نژادی از لحاظ قدرت فراگیری و درک علوم از دیگران ضعیف‌تر و کم استعدادتر باشد.

چون بر طرف ساختن اختلاف و فاصله بین کشورهای فقیر و ثروتمند امکان پذیر است بنابراین باید چنین شود. اگر ما کوتاه‌نظر و فاقد احساسات باشیم و تنها به منافع و مصالح شخصی بیندیشیم مسئله جنگ، قحطی و گرسنگی نه تنها از میان نخواهد رفت بلکه گسترش خواهد یافت...

-س. پ. استو، دو فرهنگ و انقلاب علمی دانشگاه کمبریج،

نیویورک، ۱۹۵۹

۲۱: عصر فولاد

شتاب چین برای برابری با دولتهای پیشرفته بیش از هر چیز باعث وحشت کشورهای شده که تا مدتی پیش کلمه چین و موجودیت و قدرت آن برایشان مفهوم و معنی نداشت. بیست سال طول کشید تا چین توانست پس از روبرو شدن با مشکلات فراوان قدرت را در دست بگیرد. جنگ و ستیز برای آنان جزء لاینفک زندگی شده بود و چون بدست آوردن هر چیز، مشکل و طاقت فرسا بود بزرگان و کهنه کاران کمونیست پنداشتند که تمامی ملت باید همین راه و روش را پیشه سازند تا به شکوه و موفقیت نهایی دست یابند. این کار آنقدرها هم در نظر توده مردم «طبیعی» نبود. اما این ایام عصر فولاد بود و وسیله مردان فولادی رهبری می شد؛ دوره «جنگی بود که به وسایلی دیگر» بر علیه موانع ساختن يك دولت نوین و نیرومند سوسیالیستی ادامه داشت.

شکی نیست که کشورهای شوروی، ژاپن و آلمان نیز در طول جنگ جهانی دوم به اندازه چین صدمه دیدند اما پس از آن، زمانی که این دولتها در حال بهبود بخشیدن به اوضاع خود بودند، چین سه سال تمام با جنگ های داخلی درگیر بود و تجدید قوا و احیاء در واقع از سال ۱۹۴۹ شروع شد. هندوستان بدی های ملی خود را در طول جنگ جهانی دوم به انگلستان پرداخت، ژاپن و آلمان پس از جنگ میلیاردها دلار از امریکا کمک گرفتند، و شوروی توانست از آلمان، اروپای شرقی و منچوری غرامتهای گزاف بگیرد. اما جمهوری خلق چین مجبور بود با يك ملت ورشکسته شروع کند.

چین در آن زمان تنها ۱۲ هزار میل راه آهن و ۴۸ هزار میل جاده قابل استفاده داشت و البته عردو محتاج تعمیرهای اساسی بودند. کانالها و مجاری آبیاری از میان رفته بود و تعداد حیوانات اهلی به شدت کاهش یافته بود. محصولات صنعتی نسبت به سال ۱۹۳۶، ۵۶ درصد و تولیدات کشاورزی ۲۵ تا ۳۰ درصد کاهش یافته بود. از سوی دیگر جمعیت به ۵۵۰ میلیون نفر

رسیده بود و سهمیه سرانه چین عبارت بود از: $3/3$ پوند فولاد برای هر نفر (در مقایسه با 1130 پوند در امریکا، 111 پوند در ژاپن و 11 پوند در هندوستان)، $6/6$ پوند آهن، یک دهم تن زغال سنگ، 10 کیلووات ساعت نیروی برق و 8 فوت پارچه. تولید کود شیمیایی برای هر نفر در سال یک پوند و تولید شکر کمتر از $1/4$ پوند بود.

مهمترین مسئله معاش و زیست در چین (که امروزه نیز وجود دارد) عدم توازن بین تعداد مردم و میزان مواد غذایی است. با وجود کوشش‌های بسیار در امر کشت و زرع دستی، چین هیچگاه نتوانست از هر جریب زمین بیش از $3/5$ قنطال^۵ گندم حاصل گیرد در صورتی که این رقم در انگلستان $8/5$ قنطال و در دانمارک $13/2$ قنطال است. در چین، روزانه 34 سنت 50 خرج تغذیه یک حیوان بارکش می‌شد در صورتی که دستمزد روزانه یک کارگر از 24 سنت تجاوز نمی‌کرد. از قرن نوزدهم به این سو، تولیدات کشاورزی چین حتی اگر بطور مساوی هم تقسیم می‌شد، هیچگاه جوابگوی احتیاج مردم نبوده است. پنجاه سال است که چین غلات وارد می‌کند و تاکنون میلیون‌ها نفر در اثر تغذیه ناکافی و گرسنگی تلف شده‌اند.

پیش از انقلاب تنها 230 هزار جریب زیر کشت بود و در قسمت‌های پر جمعیت تراکم جمعیت به 1300 نفر در هر میل مربع می‌رسید یعنی خیلی کمتر از یک جریب زمین قابل کشت نصیب هر زارع می‌شد. در سال 1955 مانو نیم جریب زمین برای هر نفر تعیین کرد. پیش از سال 1949 اقتصاد روستایی چین از مدیریت و پشتیبانی و حمایت دولت بی بهره بود و احتمالی برای مدرنیزه کردن منابع موجود وجود نداشت. اما تقسیم دوباره زمین زراعی، انگیزه‌ای بود برای بهره برداری بیشتر و از میان بردن کمبود مواد غذایی. و البته لازمه کار تهیه کود شیمیایی بیشتر و بهتر، آبیاری در سطح وسیع‌تر، پدید آوردن تسهیلات و امکانات نیروی برق، کنترل رودخانه‌ها، جادماها و وسایل نقلیه بهتر و جدیدتر، استفاده از بذر و آلات و وسایل کشاورزی مرغوب‌تر و بالاخره

• هر قنطال Quintal مساوی است با صد رطل یا صد کیلوگرم.

• سنت Cent مادل یکمصد دلار است.

ساختمان سوسیالیستی

ماشین آلات کشاورزی بود. چین بسیار فقیر بود و بنابراین نمی توانست خواسته های خود را در سطحی وسیع از خارج وارد سازد و ناچار خود بایستی به تهیه و ساختن آنها مبادرت می کرد. اما آبیاری، نیروگاههای برق، راه آهن، پل، کامیون، تراکتور و کارخانه های کود شیمیایی همه و همه نیازمند فولاد و آهن بود. چین در سال ۱۹۴۹ با تولیدی معادل ۱۵۸۰۰۰ تن فولاد، در جهان مقام بیست و ششم را داشت.

چین می بایستی صنایع مادر را خودش و با سرعت بوجود می آورد. کارگاههای ذوب آهن و فولاد، کارخانه های سازنده ابزار و ماشین آلات کوچک، وسایل برقی از همه نوع و صنایع نفت و روغن، شیمیایی، ارتباطات و نقلیه باید تأسیس می شد. از یک سو کسانی که مشغول این کارها و طرح ها بودند می بایست تغذیه شوند، لباس بپوشند، مسکن و سایر نیازمندیها را در اختیار داشته باشند و از سوی دیگر می بایست متقاعد شوند که زحمات و کارهای آنها برای چین، به خاطر خودشان و فرزندانشان کاملاً پرهیز ناپذیر و ضروری است. تماهیل انقلابی چین به شرق باعث شد که از دریافت کمک از امریکا محروم بماند؛ و کمک شوروی هم از لحاظ اقتصادی چندان مهم نبود. ناظران غربی عقیده داشتند که جمعیت کثیر چین مایه فَلَکَت و فقر این کشور است اما چین آنرا یک منبع جدید ثروت دید و وظیفه خود دانست که یک میلیارد دست را به کارگمارد و کار را تبدیل به سرمایه کند.

اما در سال ۱۹۶۰ گروهی از زمین شناسان امریکایی و چند نفر روسی به این نتیجه رسیدند که چین از لحاظ منابع طبیعی از غنی ترین کشورهای دنیا است و معادن سرشار زغال سنگ و یک معدن آهن با ظرفیت ۷ میلیارد تن در منطقه شانسی^۱ چین مرکزی، و معدن دیگری با ظرفیت سه میلیارد تن سنگ اکسید آهن ۵۰٪ در هنان دارد.

گزارش دیگری از اداره معادن امریکا نشان داد که منابع زیر زمینی چین آنقدر هست که این کشور بتواند کاملاً صنعتی شود. در گزارش افزوده شده بود که چین آنقدر از نظر معادن غنی است که نه تنها می تواند احتیاجات خود را رفع کند بلکه توانایی صادرات هم دارد. چین از نظر محصول زغال سنگ،

۱- Shansi

سنگ آهن، قلع و جیوه دارای مقام اول و از نظر محصول مس، آلومینیوم، سرب، برنج، طلا و نقره درجهان مقامی والا دارد.

در مورد چین، تنها مشکل، کمبود منابع طبیعی نبود بلکه سرمایه کافی، نیز وجود نداشت. چه اگر این منابع طبیعی و نیروی انسانی وجود نمی داشتند رژیم چین و اقتصاد آن بسیار سست و متزلزل می شد. کمک های مالی شوروی بسیار ناچیز بود. تنها موردی که چین توانست از این کمکها استفاده کند (تا سال ۱۹۶۵) مشاورت ها و تعلیماتی بود که مستشاران روسی در رشته های فنی و صنعتی در اختیار چین گذاشتند.

۲۲: محاسبات و ارقام

در فاصله سالهای ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲ دولت جمهوری خلق چین در دو جبهه بازنده شد: در سطح خارجی و بین المللی با تنها متحد خود بر سر مسائل آرمانی (ایدئولوژیکی) اختلافاتی پیدا کرد و در داخل کشور با بلاهت و مصیبت های طبیعت از يك سو و رعایا و کشاورزان از سوی دیگر دست به گریبان بود.

در سال ۱۹۵۸ پکن با ادعاهای خود مبنی بر پیشرفت های سریع و چشمگیر جهان رابه شگفتی آورد اما در سال ۱۹۶۲ دشمنان رژیم غرق در وجد و شغف بودند و عتیده داشتند که چین در منجلاب بدبختی فرو رفته و قحطی و گرسنگی همهجا گیر شده است و به زودی دولت چین سقوط خواهد کرد. البته باید گفت که نه ادعاهای پکن و نه عقاید و گزارشهای مخالفین صد درصد صحیح نبود ولی آنچه مسلم است، هر کس که به چین مسافرت کند به این مطلب پی خواهد برد، حصول پیشرفت های صنعتی در تمام جوانب است. من شخصاً نمی توانم متکرر پیشرفت های چین در صنایع جدید، علوم،

ساختمان سوسیالیستی

کنترل و مهار کردن آنها، ابزار و آلات کشاورزی، مخابرات و بهبود بهداشت، پوشاک، غذا و تحصیلات برای مردم بشوم. در تخمین‌های «اغراق آمیز» چین در سال ۱۹۵۸ ناهدودی جنبه‌های سیاسی، روانی، اقتصادی و عوامل فنی در نظر گرفته شده بود. البته این حسن پیش‌بینی و خوش‌بینی دلایلی نیز داشت: در سال ۱۹۵۸ قرار بود ۱۵۶ کارخانه صنعتی که توسط کمک‌های فنی و جنسی شوروی تکمیل می‌شدند برای اولین بار شروع به کار کنند؛ در امور آبیاری مدرن و مدیریت مزرعه نیز فعالیت‌های وسیعی صورت گرفته بود که نتایج مطلوبش قریب‌الوقوع بود و از همه مهمتر وضع آب‌وهوا در سرتاسر چین در آن سال مطلوب و دلخواه بود.

با همه اینها نتایج حاصله از مرحله «حفظ‌آبرو» نیز پایین‌تر بود. بیشتر بخش‌ها و واحدها که به دولت قول و تعهد تولید معینی را داده بودند چون به حد معین معمول نرسیدند ناگزیر شدند از ذخیره پولی و ذخیره غلات خود استفاده کنند و این باعث شد که یک‌عدم توازن اقتصادی بوجود آید. دلیل بروز این وضع برای خود دولت هم مجهول بود.

حدود ده سال چینی‌ها با کمک شوروی اقدام به تربیت کارآموزان رشته‌های آمار و حسابداری کردند تا در موارد و مواقع حساس و ضروری از وجود آنها استفاده برند. اداره مرکزی آمار که یک سازمان سرتاسری چین بود وظیفه داشت که تمام نوسانات و تحولات اقتصادی، تولیدی و غیره را پیش‌بینی کرده، اندازه‌گیری کند و اطلاعات لازم را بطور دقیق در اختیار مدیران و رهبران قرار دهد. در سال ۱۹۶۲ معلوم شد که شکست‌های کشاورزی، مانند ترمز، اقتصاد کشور را متوقف ساخته است؛ و در ضمن تولیدات در صنایع نیز سیر نزولی را پیموده بود. برای درک حالت نابرابری و پس‌و‌پیشی اقتصاد چین و مسائل و اشکالات فعلی لازم بود که نظری به گذشته انداخته شود و راهی که این کشور از سال ۱۹۳۹ به این طرف طی کرده بود، مورد بررسی و موشکافی قرار گیرد.

۲۳: جهش‌هایی به جلو

در سال ۱۹۴۹ با در آمد سرانه‌ای معادل $\frac{1}{۳۰}$ در آمد سرانه آمریکا دولت چین هیچگاه نمی‌توانست راهی را که آمریکا در ظرف دو قرن پیموده بود و تولید سرمایه کرده بود پیشه سازد. کمک‌های بلاعوض خارجی هم نمی‌توانست جوابگوی سرمایه‌گذاری‌های لازم باشد چون تا سال ۱۹۶۵ این رقم سالانه بین ۱۰ تا ۱۴ میلیارد دلار بود و با وجود این، برای توازن پیشرفت کافی نبود.

حزب کمونیست چین مدت‌ها در این فکر بود که از روش صنعتی شدن اجتماعی که توسط شوروی پایه‌ریزی شده بود استفاده کند و رهبران چین بر این عقیده بودند که از هیچ راه دیگری ممکن نیست میزان تولیدات را به حدی بیشتر از میزان افزایش جمعیت رسانند و به همین دلیل بود که به محض اینکه در سال ۱۹۴۹ حزب کارها را در دست گرفت برای تحقق بخشیدن به این برنامه‌ها از مشاوره و کمک‌های فکری شوروی‌ها مدد خواست.

رهبران حزب پیش‌بینی کردند که از سال ۱۹۵۲ سه برنامه ۵ ساله مورد احتیاج است تا بتوان بطور کامل از منابع و نیروی انسانی موجود در راه توسعه صنایع سنگین استفاده کرده و پایه صنعتی شدن و ایجاد یک دفاع ملی نوین را بنا گذاشت.

در سال ۱۹۶۷ قرار بر این بود که چین بتواند هر چیزی را که لازمه توسعه و پیشرفت‌هایش باشد تولید کند و بسازد. چنین هدف و برنامه‌های البته مستلزم این بود که تمام ملت چین برای حدود دو دهه زندگی سخت و زاهدمنشی را در پیش گیرند تا پس از حدود ۱۸ سال که از انقلاب گذشت بتوانند از ثمرات رضایتبخش آن برخوردار شوند.

برنامه‌های توسعه اقتصادی به دوران‌های زیر تقسیم بندی شد: ۱۹۴۹-۱۹۵۲: «بهبودی و بازافت». ۱۹۵۲-۱۹۵۷: «برنامه ۵ ساله اول». ۱۹۶۲-۱۹۵۷: «برنامه ۵ ساله دوم». در دوره اول خسارتها و خرابیهای جنگ جبران شد، مسئله ورشکستگی دولت و تورم حل شد، اصلاحات

ساختمان سوسیالیستی

ارضی انجام پذیرفت ، و بر مؤسسات خصوصی و بانک‌های شخصی نظارت بیشتری اعمال شد . سپس چین در جنگ کره شرکت جست در نتیجه مشمول شرایط دریافت کمک‌های نظامی مخصوص از شوروی شد . از آغاز سال ۱۹۵۳ دولت یک برنامه اقتصادی طرح‌ریزی شده در پیش گرفت و در سال ۱۹۵۷ اعلام شد که نیل به هدف‌های عمده اقتصادی ، عملی گشته است .

در برنامه دوم (۱۹۶۲-۱۹۵۷) به هدف‌های تولیدات صنعتی که جزو برنامه بود - دو سال هم زودتر از موعد یعنی در سال ۱۹۶۰ - نایل آمدند . با در نظر گرفتن میزان سرمایه‌گذاری دولت در ایجاد سرمایه می‌توان به اهمیت این برنامه پی برد . بین سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷ چین قریب نوزده میلیارد دلار در ساختمان طرح‌های جدید پول ریخت ؛ به عبارت دیگر ۲۳ دلار از هر ۱۰۰ دلار درآمد ملی . در سال ۱۹۵۸ این رقم به ۳۰ دلار از هر ۱۰۰ دلار رسید و بکن امیدوار بود که این رویه ادامه یابد . اما چنین نشد و به علت عدم موفقیت‌هایی که در کشاورزی و مزارع رخ داد میزان سرمایه‌گذاری کاهش یافت .

ارزش کل تولیدات صنعتی و کشاورزی چین در سال ۱۹۴۹ فقط نوزده میلیارد دلار بود و در برنامه ۵ ساله اول نیز چین معادل همین مبلغ را سرمایه‌گذاری کرد که ۵۶ درصد در صنایع سنگین سرمایه‌گذاری شد و فقط ۸٫۲ درصد به مصرف کارهای کشاورزی رسید . در نتیجه صنایع فولاد به طرز بسیار قابل-توجهی افزایش و بهبود یافت در صورتی که در قسمت صنایع کوچک و کشاورزی رشد به اندازه‌ای بود که فقط با میزان افزایش جمعیت پیش می‌رفت .

بنا بر آمار موجود ۵ در سال ۱۹۵۲ میزان سرمایه‌گذاری داخلی در چین ۱۴/۹ درصد تولید ناخالص ملی این کشور بود و این رقم در سال ۱۹۵۴ به ۱۷/۶ درصد و در سال ۱۹۵۷ به ۲۰ درصد رسید .

اکنون با دادن چند نمونه خواهیم دید که چگونه ساختن اتومبیل ، کامیون و تراکتور در چین دو برابر قیمت امریکا تمام خواهد شد در صورتیکه بهای مصالح ساختمانی ، غذا و مسکن ، تحصیلات ، و مخارج نظامی ارزان‌تر

* این آمار توسط پرودور هولیستر (W. W. Hollister) از دانشگاه امریکایی . M. I. T. تهیه گردیده است .

از امریکا است. چگونه می‌توان چین و امریکا را مقایسه کرد؟ یک چینی برای سه وعده غذای خود ۲۵ سنت خرج می‌کند، هزینه سالانه تحصیل در دانشگاه کمتر از صد دلار، و دستمزد یک برقکار مجرب روزانه یک دلار است؛ در امریکا یک پوند گوشت خوب یک دلار و هزینه سالانه تحصیل در دانشگاه حدود دوهزار دلار است و یک برقکار مجرب برای هرساعت کار ۸ دلار می‌گیرد.

پروفسور هولیستر درآمد ناخالص ملی چین را در سال ۱۹۵۰ به - ۵۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ یوان تخمین زده است. این رقم در سال ۱۹۵۲ بالغ بر ۶۷,۸۶۰,۰۰۰,۰۰۰ یوان و در ۱۹۵۷ برابر ۱۰۲,۴۲۰,۰۰۰,۰۰۰ یوان بوده است. اگر رقم مربوط به سال ۱۹۵۰ را با رقم سال ۱۹۵۷ مقایسه کنیم افزایش حدود ۸۶ درصد مشاهده خواهیم کرد. بنابه گفته‌های مقامات چینی در سال ۱۹۵۹ در آمد سرانه ۱۵۳ دلار بوده است در صورتیکه در همان سال این رقم در امریکا ۳۰۰۰ دلار بوده است. پکن همچنین ادعا کرد که در سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۷ تولیدات ۷۶/۶ درصد افزایش داشته است (سال ۱۹۵۲ به عنوان مآخذ معین شده بود) ولی اقتصاد دانان امریکا نظر دادند که افزایش از حد ۶ الی ۱۰ درصد متجاوز نبوده است. پروفسور لیوتا - چونگ استاد دانشگاه کرنل امریکا با محاسباتی که انجام داد میزان افزایش را در سال‌های ۷-۱۹۵۳ ۶/۸ درصد بدست آورد در صورتیکه پروفسور هولیستر رقم ۸/۶ درصد را تشخیص داده بود.

دریک گزارش رسمی که در آوریل ۱۹۶۰ منتشر گردید رئیس کمیسیون طرح‌ها و برنامه‌های دولتی، آقای لی-فو-چون^۱، گفت که چین در سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ به همه هدف‌ها و برنامه‌های خود که در برنامه ۵ ساله دوم منظور شده بود نایل آمده است. اقتصاد دانان شوروی که با صنایع چین در تماس نزدیک بودند نیز در سال ۱۹۶۱ مطالب مندرج در این گزارش را تأیید کردند.

فولاد اولین هدف چین در صنایع سنگین بود. تولید فولاد «چین خاص»

۱- Liu Tu-chung ۲- Li Fu-chun

ساختمان سوسیالیستی

یعنی ایالات جنوب دیوار بزرگ ، در سال ۱۹۴۹ آنقدر نبود که بتواند برای هر نفر یک کماجدان تهیه کند. حداکثر تولید ۹۲۳ هزار تن بود که ۸۰۰ هزار تن آن در کارخانه‌های ژاپنی در انشان^۱ ایالت منچوری تولید می‌شد که البته بعدها شوروی در سال ۱۹۴۹ آنها را تخلیه کرد. در سال ۱۹۴۹ ، تولید فولاد در سراسر چین ۱۵۸۰۰۰ تن ، یعنی یک دهم تولید هندوستان بود. در سال ۱۹۵۱ ، کارخانه‌های متروک انشان ، با کمک شوروی دوباره به کار افتاد و کارخانه‌های دیگری نیز تأسیس شد ولی با اینهمه هنوز تولید سالانه به یک میلیون تن نرسیده بود .

در فاصله سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۷ تولید فولاد ۶ برابر افزایش یافت و با کمک‌های شوروی صنایع فولاد در اکثر نقاط بخصوص در شهرهای آنهویی^۲ ، شانگهای و ووهان^۳ پیشرفت‌های زیادی کرد. در سال ۱۹۶۰ پکن اعلام داشت که کوره‌های ذوب فولاد چین ۱۸،۵۰۰،۰۰۰ تن تولید داشته‌اند. مؤسسه آهن و فولاد بریتانیا رقم صحیح را ۱۷ میلیون تن اعلام کرد. در قسمت تولید زغال سنگ نیز پیشرفت‌ها چشمگیر بود ؛ تولید در سال ۱۹۶۰ قریب ۴۲۵ میلیون تن (تقریباً ۹ برابر تولید هندوستان) بود و از این بابت به آمریکا و شوروی بسیار نزدیک شده بود . ناظران غربی اظهار عقیده می‌کنند که این زغال سنگ از نوع ناشسته و نامرغوب است . البته این مطلب درست است اما چین هم اکنون در حال ساختن وسایل ماشینی حفاری معادن است تا آنها را در معادن به کار اندازد.

در سال ۱۹۵۸ چین توانست بیش از ۵۰ هزار ماشین برش فلزات بسازد؛ این رقم در ۱۹۵۹ به ۷۰ هزار و در ۱۹۶۰ به ۹۰،۰۰۰ هزار رسید . چین برای مصارف داخلی خود هواپیما ، تراکتور ، اتومبیل (البته به تعداد کم) و وسایل برقی و مکانیکی می‌ساخت .

صنایع پارچه بافی و نساجی چین (که سابقاً قسمت عمده‌اش از آن ژاپن بود) میزان تولید خود را از ۲،۷۹۰،۰۰۰،۰۰۰ متر پارچه (پیش از انقلاب) به ۷،۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ متر در سال ۱۹۵۹ رسانید و این رقم معادل^۴ تولیدات آمریکا بود . تولید برق در گذشته ۵،۹۰۰،۰۰۰،۰۰۰ کیلووات

۱- Anshan

۲- Anhui

۳- Wuhou

ساعت بود که در ۱۹۵۳ به ۹۲۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ و در ۱۹۵۹ به ۲۱۲۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ و در ۱۹۶۰ به ۵۵،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ کیلووات ساعت افزایش یافت. این رقم تقریباً معادل ۳ برابر تولید نیروی برق در هند و اندکی کمتر از تولید برق در فرانسه بود.

البته نواقصی هم در کارها دیده می‌شد؛ مثلاً من‌خودم بارها دیدم که اتومبیل‌های کامل یا نیمه‌کاره در فضای آزاد و معوطه بدون سقف و پوشش کارخانه رها شده بودند. در حمل و نقل به علت نداشتن اطلاعات و مراقبت‌های کافی در بسته‌بندی و پوشش‌های محافظ، کالاها خسارت می‌دید.

تا سال ۱۹۶۱ افزایش ارقام به‌صورتی بود که پیش‌بینی می‌شد تا سال ۱۹۶۷ چین از لحاظ تولید فولاد از ژاپن و انگلستان پیشی گیرد و احتمالاً در دهه آینده از لحاظ قدرت صنعتی پشت‌سر آمریکا و شوروی قرار گیرد. البته کارها دقیقاً مطابق پیش‌بینی‌ها پیش نرفت اما با اینهمه چین از وسایل و امکانات صنعتی بسیاری برخوردار است. کمک‌های شوروی هم به‌نوبه خود نقش عمده‌ای در وضع چین به‌عهده داشته‌است و این موضوعی بود که خروشچف به‌ماتو گوشزد کرده بود.

۲۴: وجهشایی به‌عقب

لیوشائوچی در جشن دهمین سالگرد انقلاب گفت:

— تا پایان سال ۱۹۵۷، مردم چین نسبت صنایع مدرن را از ۲۷/۶ درصد در سال ۱۹۵۲ به ۴۰ درصد افزایش دادند.

و ادامه داد که تا پایان سال ۱۹۵۹ نسبت درصد صنایع مدرن به‌درصد محصولات کشاورزی ۶۷ به ۳۳ تخمین زده می‌شود.

در سال ۱۹۶۰، بودجه دولتی سرمایه‌گذاری در صنایع را به میزان

ساختمان سوسالیستی

هفت برابر سرمایه‌گذاری در کشاورزی، آبیاری و جنگلداری رسانید. اما البته سرمایه‌گذاری‌های محلی باعث شد که میزان زمین‌های آبیاری شده بین سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۰ به دو برابر برسد و اکنون نزدیک به $\frac{2}{5}$ کلیه زمین‌های زراعی چین آبیاری می‌شود.

تا سال ۱۹۶۰ راه آهن، همه شهرهای اصلی ایالات را بجز لاس‌آنجلس و کون‌مینگ^۲ به یکدیگر متصل می‌ساخت اما خطوط موجود به اندازه رفع احتیاج کشور نبود و از ۲۵،۰۰۰ میل خط آهن تجاوز نمی‌کرد، از این رو، موضوع حمل و نقل از جمله ضعف‌های چین باقی مانده بود. شبکه‌های تلفن کلیه ۲۴،۰۰۰ بخش مملکت را به یکدیگر مربوط می‌ساخت و شبکه‌های آبی مسافرتی چون رودخانه‌ها به دو برابر افزایش یافته بود و کارهای عام‌المنفعه با سرعت نسبتاً خوبی پیش می‌رفت.

هیچیک از این کارها بدون کمک شوروی انجام پذیر نبود ولی البته تا سال ۱۹۵۸ این کمک‌ها از حد متوسط سالیانه ۵۰۰ میلیون برای هرچینی تجاوز نکرد در صورتی که کمک آمریکا در ظرف همین مدت در تایوان سالیانه حدود ۳۰۰ دلار برای هرنفر بوده است. چین هیچ زمان وام بلاعوض از شوروی نگرفت و حاصل جمع کلیه وام‌ها که بعداً پس داده شده از ۴۳۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار (یک میلیارد و هفتصد و بیست میلیون روبل) تجاوز نکرد. کمک‌های اقتصادی آمریکا به یوگسلاوی در ظرف همین مدت از مبلغ فوق بیشتر بود و وام‌های آمریکا به هند چهار برابر میزان فوق بود. وام‌های شوروی و کمک‌های بلاعوض آن به چین در طول جنگ کره و پس از آن به ۲ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود و همانطور که چوئن‌لای گفته بود کمک‌های نظامی شوروی صرفاً در مقابل کوشش‌های چین در جنگ کره بود و هیچگاه کمک بلاعوض دیگری از جانب شوروی به چین نرسید.

همه وام‌های شوروی تنها برای ۳۱ درصد از مخارج ۱۵۶ طرح صنعتی و غیره، کافی بود. در برنامه ۵ ساله اول میزان اعتبار اعطایی از

۱- Lhasa ۲- Kunming

طرف شوروی برای سرمایه‌گذاری های جدید ۱۰۵۷۰۰۰۰۰۰۰۰ یوان بود که فقط ۳ درصد سرمایه‌گذاری توسط خود دولت چین (۲۹،۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) یوان) را تشکیل می‌داد. تا پایان سال ۱۹۵۷ از کلیه اعتبارات شوروی استفاده شده بود و وام جدیدی در اختیار چین گذاشته نشد. از این رو، ۹۷ درصد سرمایه‌گذاری برای عملیات توسعه و گسترش‌های اساسی توسط خود مردم انجام گرفت.

در مورد درآمدهای نقدی، سهم کارکنان از سودهای ویژه در حداقل خود مانده بود. در دهه اول پس از انقلاب، ارزش تولیدات مشترک ۴ برابر افزایش یافت در صورتی که دستمزد کارکنان در همین مدت فقط ۵۲ درصد افزایش یافته بود. کارکنان و کشاورزان از رفاه اجتماعی (تحصیلات، مراقبت‌های طبی، کمک‌های سنین کهولت و تضمین اشتغال به کار) برخوردار بودند و می‌دانستند که از دسترنج خود به فرزندانشان سود می‌رسانند.

میزان اندوخته‌های سالانه یا پس‌اندازهای اجباری چین چنان افزایش یافت که در سال ۱۹۶۰ سرمایه‌گذاری‌های دولتی به ۳۸،۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ یوان (حدود ۱۵ میلیارد دلار) رسید یعنی ۲۱/۷ درصد بیشتر از سال ۱۹۵۹ و هشت برابر سال ۱۹۵۲.

در سال ۱۹۶۰ جهش‌های اقتصادی چندان چشمگیر نبود و تنها در قسمت صنایع قدری پیشرفت دیده می‌شد. امور کشاورزی در حال رکود بود. در فاصله سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲ وضع کشاورزی چنان وخیم شد که چین ناگزیر شد تمام ارز خارجی خود را به مصرف خرید مواد غذایی از خارج بپردازد. این بحران کشاورزی صادرات منسوجات چین را که بزرگترین رقم تجارتي چین با شوروی بود فلج ساخت و باعث شد که چین از عهده پرداخت دیون خود به شوروی بر نیاید و برای استهلاك بدهی‌های خود ۵ سال تمدید بخواهد. گرچه شوروی این تمدید را پذیرفت ولی کمک‌های غذایی به چین بسیار ناچیز شد و خروشچف این کمکها را به اعطای مقداری شکر (۵۰۰،۰۰۰ تن) برای شیرین کردن چای مانو محدود ساخت.

برای اقتصاد بی‌سرمایه چین این وقفه يك پسر روی فاحش به شمار می‌آمد. در ژانویه ۱۹۶۱ کمیته مرکزی پیش‌بینی کرد که دوسه سالی باید صرف‌بنیان.

ساختمان سوسیالیستی

ریزی مجدد کشاورزی شود و قرار شد که تا سال ۱۹۶۳ یا ۱۹۶۴ در زمینه امور صنعتی اقدام جدیدی شروع نشود مگر اینکه پایه‌های کشاورزی محکم و استوار شده باشند

۲۵: یائوئی و مالکیت خصوصی

در يك سفر سه هفته‌ای به منچوری، يك مترجم و راهنمای چینی به نام یائوئی که سابقاً نیز در چند مصاحبه به من کمک کرده بود در اختیار من گذاشتند. او جوانی بود با قدی حدود ۱۸۳ سانتیمتر و در ضمن می‌توانست محافظ شخصی من نیز باشد. در کیف کوچکش يك فنر داشت که صبح‌ها با آن ورزش می‌کرد. موهای سرش را نسبتاً کوتاه نگاه می‌داشت. من از او اطلاعاتی در مورد «طبقه متوسط ملی» چین به دست آوردم. او در چنین مواردی کم حرف و محبوب بود.

پدرش در طب قدیمی چین تخصص داشت و خواهرش همسر مرد ثروتمندی به نام کانو بود. کانو بعدها پدر زن خود را در رأس اداره مخابرات شانگهای گذاشت. پدر یائوئی در اندک زمانی از این کار ثروتی به هم زد و در سال ۱۹۳۵ بود که یائوئی به دنیا آمد و خانواده آنها به پکن رفتند. پس از اینکه در سال ۱۹۳۷ ژاپنی‌ها پکن را اشغال کردند و کنترل مدارس را در دست گرفتند پدر یائوئی نام او را در مدرسه آمریکاییها نوشت و از همانجا بود که او زبان انگلیسی را آموخت. پس از واقعه پل هاربره این مدرسه که در پکن واقع بود بسته شد و یائوئی را به مدرسه سن لوئی

Yao Wei -۱

* Pearl Harbor : پایگاه دریایی آمریکا در هاوایی که در ۷ دسامبر

۱۹۴۱ دستخوش بمباران نیروهای ژاپنی شد.

در شهر تین تسین^۱ فرستادند و او تا سال ۱۹۴۷ که جنگ های داخلی آغاز شد در آنجا بسربرد. در آن زمان او هفده سال داشت و می خواست کاری بکند. از قضا پدر یکی از دوستانش وزیر دارایی بود و به او شغلی در فرودگاه به عنوان متصدی برج کنترل معول کرد.

در زمان جنگ های داخلی او در فرودگاه نانکینگ مأمور دادن علامت برای پرواز و فرود بمب افکن های ب ۱۷ و ب ۲۴ بود. این بمب افکن هادر قسمت شمالی رودخانه به قشون کمونیست ها حمله می کردند.

یاثوئی می گفت:

— من هرگز نمی خواستم وارد این جریانات شوم و از ناسیونالیست ها نفرت داشتم. همیشه می خواستم به ارتش سرخ ملحق شوم اما با هیچ کدام از آنها آشنایی نداشتم.

وقتی که نانکینگ تسلیم شد، او به پکن بازگشت و در آنجا با گروهی از آموزگاران دبستان همکاری کرد و بعدها به عنوان معلم زبان انگلیسی انتخاب شد. از او درباره پدرش سؤال کردم. در جوابم گفت که پدرش وضع مالی بسیار خوبی دارد. او در ضمن عکسی از همسرش که دختر زیبایی بود به من نشان داد و افزود:

پدرم فکرمی کرد که همه چیز را از دست خواهد داد ولی کمونیست ها او را به عنوان عضو «طبقه متوسط ملی» دسته بندی کردند و او از سودی که از سرمایه گذاری های خود در صنایع و زمین دریافت می کند زندگی راحتی دارد و از زندگی لذت می برد.

همانطور که مردم روستاها به طبقات مختلف مالکان بزرگ، متوسط و جزء تقسیم می شدند، شهرنشینان نیز به طبقات ثروتمند، متوسط بالا، متوسط پایین و کارگران تقسیم بندی شده بودند. در سال ۱۹۴۹، مائوتسه تونگ بر این عقیده بود که طبقه متوسط ملی می تواند نقش مهمی در تغییر اقتصاد آشفته به اقتصاد اجتماعی ایفاء کند. سرمایه داری و سرمایه داران نیز مسئله دیگری را بوجود می آوردند و چهار گروه به اسمی سونگ ها^۲، کونگ ها^۳، چیانگ ها^۴ و

۱- Tientsin

۲- Soongs

۳- Kungs

۴- Chiangs

ساختن سوسیالیستی

چن‌ها^۱ در رأس کلیه کارهای بانکی و تجاری بودند. دیگر سرمایه‌داران و تجار چینی با حدود ۲۶،۰۰۰ شرکت خصوصی که اغلب در شانگهای بود سروکار داشتند.

از سال ۱۹۵۱ به بعد کلیه شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی و روابط «کارفرما - کارمند» و تقسیم درآمد و سود تحت کنترل دولت درآمد و برای رشوه خواری، فساد، فرار از مالیات، تقلب، و دزدی از اموال دولت جرایم سنگین معین شد. زمانی که من در چین بودم موضوع مالکیت شخصی در صنایع و بازرگانی تقریباً منتهی شده بود اما آقای یائو ایلین^۲ وزیر تجارت چین به من گفت که هنوز حدود یک میلیون نفر در تجارت و بازرگانی شخصی فعالیت دارند.

۲۶: منچوری: سرزمین صنعتی

من ویائوئی^۳ ۲۳ روز در سه ایالت شمالی چین (که در غرب، منچوری نامیده می‌شود) بسر بردیم. در سال ۱۹۳۱ که ژاپن آنجا را فتح کرد یک امپراتوری پوشالی به نام منچوکوئودران برقرار ساخت. یکی از دلایلی که مردم تونگ‌هی^۴ (شمال شرقی) از لحاظ روانشناسی با مردم جنوب اختلافاتی دارند این است که آنها مدت ۱۴ سال تحت اشغال و سلطه ژاپنی‌ها بودند. پس از سال ۱۹۲۹ قسمتی از ایالت هیلونگ‌کیانگ^۵ تجزیه و به مغولستان داخلی ضمیمه شد اما منچوری تقریباً با وسعتی نزدیک به وسعت اروپای غربی باقی ماند. منچوری زمانی سرزمین مردم محرانشینانی به نام منچو^۵ بود که در سال ۱۶۴۴ چین را فتح کردند.

۱- Chens ۲- Yao Ilin ۳- Tungpei ۴- Heilungkiang
۵- Manchu

در سال ۱۹۶۱ جمعیت منچوری به ۶۰،۰۰۰،۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شد (البته در مقایسه با قسمت‌های دیگر چین تراکم جمعیت زیاد نیست) . صنعتی شدن منچوری از زمانی شروع شد که شوروی و ژاپن در توسعه خط آهن در این منطقه با یکدیگر شدیداً رقابت می‌کردند . بنا به مواد پیمان نامه شوروی با جمهوری خلق چین ، در سال ۱۹۵۰ استالین پیمان‌های مربوط به راه آهن را که با چیانگ کایچک داشت ملغی شده دانست و در مقابل پکن نیز استقلال مغولستان خارجی را مجدداً تأیید کرد . قرار بر این بود که کنترل شوروی روی پایگاه‌های دریایی پرت آرثور^۱ و شهر دایرن^۲ نیز پایان پذیرد اما جنگ کره باعث تعویق آن شد . بنا به مفاد موافقت نامه چین و شوروی در اکتبر ۱۹۵۲ ، شوروی از کلیه مواضع و موقعیت‌های خود در منچوری دست کشید و ضمناً از سهام خود در شرکت‌های سین کیانگ^۳ چشم پوشید .

دین راسک در سال ۱۹۵۱ (اودر آن زمان معاون وزارت امور خارجه امریکا بود) گفته بود :

- تمامیت ارضی چین جز بیک عبارت طعنه آمیز چیز دیگری نیست و این کشور قسمت‌های مهم شمالی خود (منچوری، مغولستان داخلی و ترکستان) را از دست خواهد داد . این سرزمین‌ها از آن کسانی خواهد شد که بیش از یک قرن حربصانه به آنجا دست اندازی کرده‌اند .

در این مورد دالس فقید (وزیر امور خارجه وقت) نیز با او هم عقیده بود اما می‌بینیم که در سال ۱۹۶۰ همه مرزهای شمالی چین از سلطه بیگانگان (حتی شوروی) بیرون آمد .

در اواسط قرن هفدهم سلسله مینگ^۴ بر اثر اختلاف و نفاق و فساد داخلی از درون پاشیده شد و چین از ناحیه شمالی دیوار بزرگ به تصرف شاهزادگان منچو درآمد و آنها سلسله تاچینگ^۵ را تأسیس کردند . در سال ۱۶۸۲ هنگامی که پطر کبیر امپراتور شد، روس‌ها به سوی شرق پیشروی کرده ، به دره آمور^۶ رسیدند و در قسمت شرقی سیبری دژ معکمی به نام آلبازین^۷ ساختند . در سال ۱۶۸۳ امپراتور کانگ‌هسی^۸ پس از اخراج آخرین سردار مینگ توجه خود را

۱- Port Arthur

۲- Dairen

۳- Sinkiang

۴- Ming

۵- Ta Ch'ing

۶- Amur Valley

۷- Albazin

۸- K'ang Hsi

ساختمان موسیالیستی

به جلوگیری از روسها در منطقه شمال معطوف داشت .
در این فاصله ، در دربار منچو در پکن يك روحانی بلژیکی به نام فردیناند-
وریست^۱ سرگرم آموختن ریاضیات و نجوم به دانشمندان چینی بود و در ضمن
علم توپخانه را نیز طبق آخرین روش اروپا تعلیم می داد . در سال ۱۶۸۵ ،
«پدر وریست» ۱۵۰۰۰ سرباز ، ۱۵۰ توپ و ۵۰ تفنگ راروانه حمله به در ژالباژین
کرد . روسها به سوی غرب رودخانه آنگون^۲ و کوههای نرچینسک^۳ فرار کردند و
تزار روس در نرچینسک مذاکراتی را آغاز کرد و قراردادی به چهار زبان چینی ،
منچو ، روسی و لاتین امضا شد که بنا به آن در سال ۱۶۸۹ مرز روسیه در نرچینسک
معین شد و منچوری و شرق سبیری در امپراتوری چین باقی ماند .
بیش از يك قرن گذشت تا تزارها دوباره توانستند پیشروی خود را به-
سوی اقیانوس آرام از سر گیرند و در سال ۱۸۶۰ بود که منطقه اوسوری^۴ از
طرف پکن به روسها واگذار شد و آنها نیز آن را ولادی وستک^۵ (فتح شرق)
نامیدند .

در منچوری منابع سنگین زیاد دیده می شود : از ماشین های برقی
و لکوموتیو و کابل و پلبرینگ و اتومبیل و کامیون گرفته تا ساعت و قیلم .
یادداشتهای من نشان می دهند که دستمزد ماهانه کارآموزان بین ۲۵ الی ۳۰
یوان است و کارکنان با تجربه بین ۵۰ الی ۷۰ یوان در ماه مزد می گیرند .
حقوقها بر مبنای ۸ تا ۱۲ رتبه کاری پرداخت می شود . خدمات بهداشتی برای
کارکنان دولتی رایگان بود و برای وابستگان آنها (همسر و فرزند و اولیاء و
خواهر و برادر) پنجاه درصد تخفیف داشت . سن بازنشستگی برای مردها ۶۰
سالگی و برای زن ها ۵۵ سالگی بود و میزان حقوق دوران بازنشستگی نصف
دوران خدمت بود . اجاره اتاق (با پول آب و برق) ماهانه ۳ تا ۶ یوان و
خرج غذا نزدیک به ۸ تا ۱۲ یوان در ماه بود .

همه کارخانههایی که من دیدم : بیمارستان ، درمانگاه ، استراحتگاه ،
مدارس نیمه وقت ، باشگاه ، تئاتر و گروههای موسیقی داشتند . در ردههای
چند کیلومتری خانه سازی شده بود . البته خانهها آجری و معمولی بودند و

۱- Ferdinand Verbiest

۲- Aigun

۳- Nerchinsk

۴- Ussuri

۵- Vladivostok

فقط در بعضی از آنها دوش و حمام خصوصی وجود داشت . در کارخانه‌های بزرگ چیزی دیدم که می‌توان آنرا «ایستگاه‌های شیرگیری» نامید چون مادرها در پایان روز، کودکان خود را که برای تغذیه به آنجا می‌بردند به منزل برمی‌گرداندند و در طول روز که مادرها سرکار بودند چند پرستار و مراقب از بچه‌ها نگهداری می‌کردند. مادرها در مواقع زایمان ۶۵ روز مرخصی داشتند و سهمیه غذایی بیشتری نیز می‌گرفتند .

کارکنان بر مبنای کار خود و رتبه‌ای که داشتند دستمزد می‌گرفتند و گاهی چنانچه کار خوبی ارائه می‌دادند از جوایز نقدی نیز برخوردار می‌شدند. برنامه متعارف کارخانه‌ها عبارت بود از هفته‌ای شش روز ، روزی هشت ساعت کار. کارخانه‌ها روزانه دوالی سه سرویس ۸ ساعته فعالیت داشتند .

اهمیت منچوری از لحاظ تعداد جمعیت $\frac{1}{4}$ بود ولی از لحاظ تولیدات

صنعتی $\frac{1}{4}$ کل نیاز مندیهای چین را فراهم می‌ساخت . انتظار می‌رود که تا پایان این قرن جمعیت منچوری به کل جمعیت فعلی اروپا برسد . پیشرفت های چشمگیر این منطقه در واقع نتیجه میراث ژاپن و شوروی است . و من که در جوانی (حدود سال ۱۹۲۹) شهرهایی چون دایرن، شن یانگ، چانگ چون^۱ و هاربین^۲ را دیده بودم به جرات می‌توانم بگویم که این شهرها حتی در آن زمان از بسیاری از شهرهای پیشرفته کنونی پیشرفته‌تر بودند و اکثر متخصصین چینی در این شهرها کارآموزی های لازم را می‌دیدند . کارخانه اتومبیل‌سازی چانگ چون که به دست روسها بنا شده است تازه در منچوری چنین محصولی تولید می‌کند . اما من بیشتر از دیدن جیبها ، اتوبوسها و ژنراتورهایی که در کون مینگ، در کوهستان یونان، تولید می‌شد، لذت بردم ، چرا که تا قبل از جنگ در آنجا هیچ موتوروی ساخته نمی‌شد .

۲۷: دوبا بهتر از یکی است

استفاده از نیروهای مسلح در اینجا زیربنای کارها، وسیله‌ای مفید و يك نیروی انسانی کافی به نظر می‌رسد. وضع چین به شخصی می‌ماند که یک پایش آزاد و پای دیگرش گرفتار و در بند است؛ پای بسته باید در حد امکان به پای آزاد کمک کند چون «دوبا بهتر از یکی است». مثلاً در روزهایی که کمونیست‌ها مشغول جنگ‌های چریکی بودند پی بردند که زنها می‌توانند نقش پای دوم را بازی کنند، این بود که به هر زن کاری فراخور توانایی و قدرتش داده شد.

نتیجه راه رفتن روی «دوبا» در سال ۱۹۵۸ به این صورت تجلی کرد که میلیون‌ها نفر به اهمیت ذوب سنگ‌های معدن پی‌بردند و به ساختن کوره‌های ذوب (از جنس آجر) پرداختند. البته نشریات غرب این تولید را به یاد تمسخر گرفتند چون تولیدات از نوع مرغوب نبود ولی این باعث وقفه‌ای در کارها نشد و با توسعه و تکمیل کوره‌ها، نوع مواد تولیدی مرغوبیتی نسبی پیدا کرد. نتیجه دیگری که بدست آمد این بود که یک مدرسه آموزش معدن و فلزات که ضمناً سرپرستی کوره‌های ذوب فلزات را نیز به عهده داشت تأسیس شد. در سال ۱۹۶۰ چین ۷۳ کارخانه مدرن ولی کوچک ذوب فلز داشت که ظرفیت سالانه آنها بین ۲۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ تن بود.

در بیرون شهر چنگ چو^۱ کارخانه‌ای دیدم که ظرفیت سالانه آن ۱۰۰۰۰ تن آهن و فولاد بود. رئیس کارخانه مرا به محل کوره‌ها که ظرفیت روزانه‌ای معادل ۱۲۰ تن داشتند راهنمایی کرد اما درباره طرز کار و مواد مورد مصرف و فرمول آنها مطلبی نگفت چون جزو اسرار بود. در سال ۱۹۵۸ در محل این کارخانه تنها یک مزرعه سبزیکاری وجود داشت ولی رفته رفته در آنجا حدود ۲۲۳ کوره ذوب فلز ساخته شد و ۵۰۰ نفر به کار گمارده شدند و به شخصی که فارغ التحصیل آموزشگاه آهن و فولاد پکن بود مأموریت دادند که تشکیلات را سازمان داده و کارخانه‌ای تأسیس کند.

۱- Chengchow

یکی دیگر از اثرات راه رفتن روی «دوبا» حفاری‌ها و ماسخمانهای شایان توجه بود. متجاوز از ۱۸۰،۰۰۰ میل جاده شوسه جدید، ۱۲،۰۰۰ میل خط آهن و زیربنای هزاران سد و کانال و مجاری آبیاری و تعداد بیشماری خانه ساخته شد. در فاصله سالهای ۱۹۵۹-۱۹۵۲ آنقدر عملیات حفاری و پی‌کنی صورت گرفته بود که اگر بخواهیم از لحاظ میزان کار مقایسه کنیم، رقمی معادل ۹۶۰ برابر کانال سوئز و ۴۰۰ برابر کانال پاناما خواهد شد. در مورد نمونه دیگری برای مقایسه می‌توان گفت که میزان کارهای حفاری معادل خاکبرداری برای ۱۰۰۰ آسانسور در مرکز زمین از نیویورک به شانگهای بوده است. در همه جا آثار صنایع نوین به چشم می‌خورد. در کارگاه دانشگاه تسینگ هو آمونتاژ اتومبیل و کامیون نمایش داده می‌شد. در سال ۱۹۶۰ چین اولین هواپیمای جت خود را ساخت. در منچوری و دیگر نقاط شاهد ساختن مولدهای برق به ظرفیت حداکثر ۷۵،۰۰۰ کیلووات، دستگاههای اشعه ایکس، میکروسکپ، جراثقال، چرخ خیاطی، وسایل حفاری معدن، کشتی‌هایی به ظرفیت ۸،۰۰۰ الی ۱۰،۰۰۰ تن و بالاخره تلویزیون و رادیو بودم.

با این وجود هنوز ۹۴ درصد از زمین‌های کشاورزی بدون وسایل مدرن و امروزی در دست کشت بود و درباربری و کارهای بدنی هنوز نیروی انسانی نقش اساسی را داشت. کارگران و کشاورزان نظرات و طرح‌های جالبی برای مکانیزه کردن کشاورزی ارائه دادند از آن جمله يك دستگاه بذرافکنی برنج را می‌توان نام برد که ظاهراً می‌توانست کار ده نفر را انجام دهد و احتیاج به دو متصدی داشت. (این دستگاه بعدها با اجازه چین در کامبوج، برمه و کشورهای دیگر جنوب شرقی آسیا مورد استفاده قرار گرفت). دستگاه‌های دیگری از قبیل پخش کود، امشی‌های کشنده حشرات و دستگاه پخش تخم که همگی از چوب بود نیز ساخته شد. يك آشپز در شانگهای دستگاهی اختراع کرده بود که ماکارونی و اسپاگتی می‌پخت و يك منشی بانک برای اختراع دستگاه شمارش صورت حساب تشویق شد و جایزه گرفت. وقتی که سرمایه‌ای اندوخته شد می‌توان دستگاه‌های بهتر خرید و میزان تولید کار را افزایش داد. گرچه پیشرفت، کند و بطی بود ولی از رکود و بی‌حرکتی بسیار بهتر بود.

۲۸: جامعه عالی

پس از بازگشت به پکن ، انجمنهای دیپلماتیک وقتی که پی بردند من چند ساعتی را با مائوتسه تونگ و چوئن لای گذرانده‌ام به دیدنم علاقمند شدند. انجمن دیپلماتیک شکل يك مربع را داشت؛ در گوشه اول آن نمایندگان ناتو^۵، در گوشه دوم بیطرفان شرق و غرب ، در گوشه سوم شوروی و اروپای شرقی موضع گرفته بودند . در گوشه چهارم دری بود که اغلب به روی چین بسته بود. نمایندگان غرب را انگلیسی ها ، سوئدی ها ، هلندیها ، فنلاندیها ، سوئیس ها ، کانادایی ها و استرالیایی ها تشکیل می دادند که جمهوری خلق چین را به رسمیت نمی شناختند ، اما تجار و سیاحان آنها از چین دیدن می کردند. در سال ۱۹۶۲-۱۹۶۱ چین بهترین بازار غله کانادا و استرالیا شد و تجارت با اروپای شرقی رفته رفته افزایش یافت و آلمان غربی و انگلستان در صادرات به چین بایکدیگر به شدت به رقابت پرداختند . همه ملت های آسیای شرقی (به استثنای ژاپن ، فیلیپین ، تایلند ، کره جنوبی و ویتنام جنوبی) نمایندگان و سفیرانی در پکن داشتند .

چین نخستین کشوری بود که دولت موقت الجزایر را به رسمیت شناخت و دیپلماتهایی (سفیر یا کاردار) با مراکش ، گینه ، تونس و سودان مبادله کرد. پکن در صدد بود که کنگو را نیز به رسمیت بشناسد اما مرگ لومومبا کارها را دچار وقفه ساخت . سپس با کوبا روابطی نزدیک برقرار شد و فعالیت چین در امریکای لاتین افزایش یافت .

شبی ، در يك میهمانی عصرانه ، موضوع بمب اتمی به میان کشیده شد و وقتی که من از يك سیاستمدار آسیایی پرسیدم که چین چه وقت می تواند بمب های اتمی به ظرفیت های جهانی و قابل توجه در اختیار داشته باشد ؟ جواب داد :

— آنها به این مرحله خیلی نزدیک هستند .

يك مقام عالی رتبه رسمی چین به یکی از دوستان من گفته بود که چین

۵ سازمان پیمان آتلانتیک شمالی Nato = North Atlantic Treaty Organization

دست کم تاده سال دیگر در هیچگونه برنامه منع سلاح های اتمی شرکت و همکاری نخواهد داشت چون می خواهد قبل از اینکه درباره چنین برنامه ای صحبت و گفت و گو کند برای هر آدم زنده در جهان معادل ۴۰۰ تن ماده تی ان تی ۵ در اختیار داشته باشد. این گفته بدین معنی بود که چین جنگ را پرهیز ناپذیر می داند. در هتل هسین چیاو' دائماً مردم افریقا و آسیا (از عراق ، اردن ، افغانستان ، هندوستان ، مالی ، لیبی ، کنیا ، مصر ، اوگاندا ، کنگو ، نیجریه ، گینه ، الجزایر ، مراکش ، ژاپن ، برمه و اندونزی) و اتباع امریکای لاتین (آرژانتین ، کوبا ، مکزیک و برزیل) که برای سیروسیاحت به چین آمده بودند ، مدت کوتاهی اقامت می کردند . دسته های سیاحت و جهانگردان اغلب از کشورهای شوروی ، مغولستان و کشورهای شرقی به چین سرازیر می شوند و گروه های ورزشی بخصوص ورزشکاران شوروی ، لهستان ، آلمان و کره در رشته های پینگ پونگ ، بسکتبال و دوومیدانی در چین زیاد دیده می شوند. دریک میهمانی ازیک مهندس سوئدی شنیدم که سوئد در ایچون^۱ ، در قسمت شمالی منچوری ، مشغول ساختن يك کارخانه فیبر سازی است و ماشین آلات لازم به ارزش ۸ میلیون دلار از سوئد وارد خواهد شد. این مهندس اضافه کرد که سوئدیها تاکنون (از زمان جنگ دوم به این سو) ۲۲ کارخانه از این نوع در شوروی نصب کرده اند و آنطور که اوضاع صنایع را در منچوری می بیند ، به زودی پیشی ها خواهند توانست محصولات فیروتخته سه لای خود را با مشخصات تولیدی آنها در سوئد تطبیق دهند .

۲۹: علوم و تحصیلات

بشرتهای چین در تعلیم و تربیت متخصص در رشته های گوناگون

۰ T.N.T مخفف نام شیمیایی تری نیتروتولون ، Trinitrotoluene

۱- Ichua

ساختمان سوسیالیستی

صنایع و تکنولوژی به راستی عالی بوده است . در فاصله سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۰ بیش از ۲۳۰،۰۰۰ مهندس تحویل جامعه شده‌اند . تا پیش از سال ۱۹۵۰ کمتر از ۳۰۰۰ نفر درجهٔ دکترا در رشته‌های مختلف علوم داشتند که نیمی از آنها نیز در چین نبودند و در فهرست دولت تنها نام ۸۶۲ نفر ثبت گردیده بود . در سال ۱۹۵۵ دولت پکن زمانی که برنامهٔ ۱۲ سالهٔ علوم خود را تهیه می‌کرد با مسئلهٔ تعلیم و تربیت دانشمند و محقق روبرو شد . بنا بر این برنامه تا سال ۱۹۶۷ چین بایستی ۱۰۵۰۰ فارغ‌التحصیل با درجهٔ دکترا و دو میلیون مهندس داشته باشد . تا ماه مه ۱۹۵۷ تعداد ۷۷۰۵ نفر مشغول تحصیلات بالاتر از لیسانس (فوق لیسانس و دکترا) در خارج از چین بودند و اکثر آنها در شوروی بصری بردند . چون هدف برنامهٔ ۱۲ ساله هم‌تراز قرار گرفتن با کشورهای پیشرفته در رشته‌های علوم و تکنولوژی بود (چیزی که مورد احتیاج اقتصاد کشور چین به شمار می‌آید) حدود ۵۰۰ دانشمند عالی‌مقام و ۸۰۰ مهندس مأمور خدمت در طرح‌های استفاده از نیروی اتم شده بودند و چین یادستگاه‌ها و وسایل دقیق و علمی که از شوروی وارد کرده بود به خوبی می‌توانست به آزمایشات اتمی دست یازد .

در سال ۱۹۵۸ تعداد ۴۱۵ مؤسسهٔ تحقیقات و کاوش‌های علمی با ۱۴۷۰۰ نفر متخصص تحقیق در امور فنی در چین وجود داشتند . در ۱۹۵۹ فرهنگستان علوم چین ۱۰۵ مؤسسهٔ تحقیقاتی و ۷۰۰۰۰ عضو داشت در صورتی که در آن تاریخ شوروی تنها دارای ۸۷ مؤسسهٔ تحقیقاتی بود منتها تعداد اعضای آن به ۱۴۰۰۰ نفر می‌رسید .

کمبود دانشمند درجهٔ یک برای چین موضوعی جدی بود و بخصوص در امور مربوط به نیروی اتمی مجبور بود همیشه متکی به شوروی باشد و هر زمان که روابط بین دو کشور تیره می‌شد همکاریها نیز ازمیان می‌رفت و چین در تنگنا می‌افتاد . حتی هم اکنون نیز ۱۸۰ دانشمند و عضو فرهنگستان چین متجاوز از ۱۵۰ نفر آنها تحصیل کردهٔ خارج هستند که ۸۰ نفر از این عده در امریکا تحصیل کرده‌اند . پیش از انقلاب هیچگونه آماری از تعداد بی‌سواد و باسواد وجود نداشت ولی مقامات دولتی میزان بی‌سوادی را بین ۸۵ انی ۹۰ درصد تخمین می‌زدند که البته این رقم در روستاها حتی به ۹۵ درصد نیز

می‌رسید. چنین برمی‌آید که در سال ۱۹۴۹ از هر ۱۵ نفر بالغ تنها یک نفر توانایی خواندن و نوشتن را داشته است. افزایش و توسعه مؤسسات و مدارس فرهنگی چنان سریع بود که هر کسی متوجه این پیشرفت می‌شد و من به جرات می‌توانم بگویم که هیچ کشوری در ظرف چنین مدت کمی قادر نبود چنین برنامه‌های وسیعی را در راه مبارزه با بیسوادی به مرحله اجرا درآورد.

یکی از روزهای پرثمری که من در پکن گذراندم روزی بود که با معاون وزیر فرهنگ، تسوئی چونگ-یوان^۱، ملاقات کردم. او که فارغ التحصیل یکی از دانشکده‌های داخلی چین بود پنجاه و چند سال داشت و تا حدودی می‌توانست به زبان انگلیسی صحبت کند. او روزی ۱۲ تا ۱۴ ساعت کار می‌کرد و از شغل معلمی ساده به این مقام رسیده بود. در سال ۱۹۵۳ بودجه فرهنگ بالغ بزرگه میلیارد و هشتصد و شصت و چهار میلیون یوان بود و در ۱۹۶۰ به شش میلیارد و چهارصد میلیون یوان (معادل دو میلیارد و شصت میلیون دلار آمریکا) رسید. این رقم معادل ۱۵ الی ۲۵ درصد درآمد ملی چین بود. در ۱۹۶۰ تمام بودجه‌ای که آمریکا صرف تحصیلات در سطوح مختلف کرد از ۴ درصد درآمد ملی تجاوز نمی‌کرد و رقمی معادل هجده میلیارد دلار بود (این رقم ضمناً معادل مبلغی است که در آن سال آمریکا بیاها برای مشروبات الکلی و دخانیات پرداختند). آقای تسوئی توسعه فرهنگی ده سال گذشته را به سه مرحله تقسیم کرد:

مرحله اول: ۱۹۵۲-۱۹۴۹: «سه سال طول کشید تا ما توانستیم پایه اقتصادی فرهنگ خود را بریزیم و در این مرحله ملت ورشکسته بود و ما با مسائل گوناگونی دست به‌گریبان بودیم.»

مرحله دوم: ۱۹۵۷-۱۹۵۲: «این مرحله با برنامه ۵ ساله اول هم‌زمان شد. در این مرحله ما ۲۱ دانشکده و مؤسسه عالی، ۵۰۰ دبیرستان و ۱۲۰۰ مدرسه ابتدایی داشتیم که اغلب آنها از کتابهای فرانسوی، انگلیسی یا ژاپنی استفاده می‌کردند و البته چندان ربطی به چین یا زبان چینی نداشتند. بنابراین لازم بود که کارها را به اصطلاح «چینی‌مآب» کنیم. در این مرحله بود که ما تعدادی مدارس حرفه‌ای و تعلیمات عالی‌دایر کردیم و حق تقدم را به رشته‌های

۱- Tsui Chung-yuan

ساختمان سوسیالیستی

علوم و مهندسی دادیم . هدف دوم این بود که تعلیم و تربیت را در سراسر چین توسعه دهیم چون قبلاً همه دانشکدهها در کرانههای شرق چین قرار داشتند . تا سال ۱۹۵۷ ما توانستیم حدود ۴۵ درصد دانش آموزان را به مناطق مرکزی انتقال دهیم .»

مرحله سوم : ۱۹۵۷ تا کنون : « در آغاز برنامه ۵ ساله دوم ، ما این شعار را برای خود برگزیدیم : «دانش آموزان را برای همه کارها تربیت کنید .» و کوشیدیم که از هر دانش آموز یک کارگر و از هر کارگر یک دانش آموز بسازیم و تکیه را روی تئوری همراه با عمل قرار دادیم . در گذشته تنها ۱۸ درصد از شاگردان به تحصیل صنعت و مهندسی می پرداختند و در مقابل ۳۶ درصد تاریخ ، جغرافی ، علوم اجتماعی و حقوق می خواندند . این نسبتها البته صحیح و منطقی نبود . امروز متجاوز از دوثلث محصلین در رشتههای علمی و مهندسی درس می خوانند و در حال حاضر حدود ۱۵ رشته مهندسی وجود دارد و ۸ رشته در زمین شناسی تشکیل داده ایم . رشتههای جدید دیگری چون مکانیک معدن ، حمل و نقل ، ارتباطات ، فلزات و فلزکاری ، طرح و تهیه ابزار و پارچه بافی نیز ابداع کرده ایم .»

در سازمان تحصیلات عالی (بعد از لیسانس) از وجود ۶۹۴ روسی ، ۱۷۲ آلمانی ، ۱۵۰ چکسلواکی و ۵ هندی استفاده می شد . تدریس زبان خارجی (انگلیسی و روسی) از سیکل دوم دبیرستان آغاز می شود .

در سال ۱۹۶۰ نزدیک به ۱۲،۹۰۰،۰۰۰ نفر در دبیرستانها و ۹۱ میلیون نفر در دبستانها به تحصیل اشتغال داشتند . اینها در ۷۳۷،۰۰۰ مدرسه و زیر نظر ۲،۵۰۰،۰۰۰ معلم درس می خواندند و نام نویسی جدید برای سال تحصیلی ۶۱-۶۰ به ۲۱ میلیون دانش آموز تخمین زده می شد . در سال ۱۹۵۷ چون لای میزان بی سوادان را به ۷۵ درصد بر آورد کرده بود . در سال ۱۹۶۰ این رقم در روستاها به ۶۶ درصد و در شهرها به ۲۴ درصد رسیده بود و اگر کار بر همین روال ادامه می یافت تا سال ۱۹۶۷ بی سوادی در اشخاص کمتر از ۴۵ سال به صفر می رسید . بطور کلی دستمزد استادان جزو بالاترین حقوقها بود . آنها نیز به ۱۲ رتبه تقسیم می شدند که حقوق ماهانه بالاترین آنها ۳۴۵ یوان و پایینترین آنها ۶۲ یوان بود . بعضی از استادان استطاعت

خرید اتومبیل شخصی را داشتند و کسانی که مقاله و کتاب می نوشتند حق-
التألیف مناسب می گرفتند. دیران متوسطه و آموزگاران ابتدایی به ۱۵ رتبه
تقسیم می شدند و حقوق آنها از ۲۶ یوان (برای کودکانها) تا ۱۴۹ یوان
(برای دبیرستانها) تعیین شده بود .

درمورد برنامه کار توأم با درس ، تسوئی گفت :

- با توجه به نوع تحصیل سه نوع برنامه وجود دارد و واضح است
که مثلاً دانشجوی رشته کشاورزی باید وقت بیشتری برای کار عملی در
مزرعه داشته باشد تا یک دانشجوی رشته فیزیک یا شیمی که مشغول انجام
برنامه های تحقیقاتی است . برنامه اول یک ماه تعطیلی ، چهار ماه کار عملی
و ۷ ماه آموزش کلاسی است ؛ در برنامه دوم مدت ها به ترتیب یک ماه ، سه
ماه و هشت ماه ؛ و در برنامه سوم به ترتیب دو ماه ، یک ماه و نه ماه است . ما
این را به رقم و به این شکل «۷-۴-۱» ، «۸-۳-۱» و «۹-۱-۱» نشان
می دهیم .

شهریه مدارس (دبستان و دبیرستان) مجانی بود و دانشجویان دانشگاهها
از اتاق مجانی و پول توجیبی برخوردار بودند .

از تسوئی پرسیدم :

- در کارتان با چه مسائلی روبرو هستید ؟

جواب داد :

- اکنون موضوع هماهنگ کردن تعداد فارغ التحصیلان با میزان تقاضا
در هر رشته بسیار مورد توجه و وقت گیر است . ما تصمیم می گیریم (البته با توجه
به آمار و پیش بینی های مربوط به نیازهای آینده) که در هر رشته چه تعداد محصل باید
وارد شود و به اصطلاح سهمیه ها را ما تعیین می کنیم . مثلاً باید ببینیم در سال ۱۹۶۶
در هر رشته چند نفر مورد نیاز هستند . مادر گذشته مرتکب یک اشتباه شدیم که
اکنون در صدد رفع آن هستیم . این اشتباه از آنجا سرچشمه می گرفت که ما
می کوشیدیم بدون اینکه دقیقاً احتیاجات کشور را در نظر گرفته باشیم یک
تعلیم و تربیت همگانی و کلی بوجود بیاوریم .

در خارج از چین موضوع مخلوط کردن کار با تحصیل بیش از هر چیز دیگر
سوء تعبیر تلقی شده بود و این اعتقاد و طرز فکر بوجود آمده بود که

ساختمان سوسیالیستی

«روشنفکر به کارگرو کارگر به روشنفکر تبدیل می‌شود». این طرز فکر اشتباه است چون مخلوط کردن کارهای علمی و عملی تحت هیچ عنوان نباید به مفهوم بالاتر تعبیر شود و هدف این نیست که روشنفکران و تحصیل کرده‌ها به کارگر تبدیل شوند، یا کارگران جای روشنفکران را بگیرند. به همین علت بود که يك روش جدید به نام «تحصیلات در اوقات فراغت و آزاد» بوجود آمد.

۳۰: وزارت تحصیلات آزاد

ساعت ۸ شب بود که لی چی پو^۱ قائم مقام رئیس اتحادیه های اصناف چین را در دفترش ملاقات کردم. او لباس پشمی تیره پوشیده بود و کفش چرمی مشکی به پا داشت. در دفتر کارش که مبلمان بسیار ساده‌ای داشت يك منشی مشغول برداشتن یادداشت بود.

در اتاق کوچک مجاور يك تختخواب بود و او در حالیکه به آن اشاره می‌کرد گفت:

- شب‌ها را اینجا می‌خوابم چون مجبورم روزانه ۱۶ ساعت کار کنم. ما تحصیلاتی بوجود آورده‌ایم که هر شخص در وقت آزاد خود از آن برخوردار می‌شود. این تحصیلات هم شامل مطالب علمی وقتی وهم تاریخ و سیاست است. چهار اصل راهنما نیز به این شرح داریم: ۱) خود را با دیگران مقایسه کنید ۲) همیشه به کسب علم مشغول باشید و لحظه‌ای از علم غافل نشوید ۳) از کسانی که از شما پیشرفته‌تر هستند فراگیرید ۴) به کسانی که از شما عقب‌تر هستند بیاموزید.

در سال ۱۹۴۷ تعداد اعضای اتحادیه‌های صنفی نزدیک به ۵ میلیون نفر بود و این رقم در سال ۱۹۶۰ به ۴۰ میلیون رسید. ۶۰ درصد این تعداد (معادل

۱- Li Chi-po

۲۵ میلیون نفر) از تحصیل در مدارس اصناف برخوردار بودند و این باعث شده بود که میزان بی‌سوادی از ۸۵ درصد در سال ۱۹۴۹ به ۱۵ درصد در سال ۱۹۶۱ تقلیل یابد. در ابتدایی‌ترین کلاسهای مبارزه با بیسوادی به شرکت‌کنندگان حدود ۱۵۰۰۰ حرف‌الفبا آموخته شد تا قادر به خواندن روزنامه باشند. (زبان چینی حروف و گروه‌های حروفی دارد). لی افزود:

- هر کس که به این کلاس‌ها یابد نمی‌تواند قبول شود بخصوص که بزرگسالانی که بیش از ۵۰ سال دارند اغلب با عدم موفقیت روبرو هستند. حال کسانی که این کلاسهای ابتدایی را با موفقیت بگذرانند به مراحل بعدی خواهند رفت:

(۱) مدارس ابتدایی که هم‌اکنون در آنها ۱۳ میلیون نفر به تحصیل ادبیات، ریاضیات، تاریخ، جغرافیا و علوم طبیعی اشتغال دارند. البته دیگر وقتی برای رقص، موزیک، آواز و ورزش باقی نمی‌ماند. شاگردان ساعی و باهوش برنامه را دو ساله تمام می‌کنند در صورتی که بعضی‌ها احتیاج به ۴ سال دارند.

(۲) در دوره اول دبیرستان ۴ میلیون نفر مشغول فراگیری اصول و مبانی ریاضیات، علوم و مهندسی کارگاهی هستند و دوره‌های درسی بین ۱۸ تا ۲۲ ماه طول می‌کشد و فارغ‌التحصیلان می‌روند به:

(۳) دبیرستان‌ها، برای مدت مجدداً ۱۸ الی ۲۴ ماه تحصیل در رشته‌های ریاضیات، علوم، مهندسی و حسابداری و علوم سیاسی. در این دوره ۱،۵۰۰،۰۰۰ شاگرد وجود داشت که خود را آماده می‌کردند برای:

(۴) دانشکده‌ها و مؤسسات عالی که تعداد دانشجویان آنها در حال حاضر ۴۰۰ هزار نفر است و بطور نیمه وقت به اجرای برنامه‌های درسی در مواد ریاضیات، علوم، مهندسی و غیره که دوره‌های هر یک ۵ الی ۶ سال است، مشغولند. این برنامه تحصیل در وقت‌های فراغت از سال ۱۹۵۱ آغاز شد ولی از ۱۹۵۵ بر مبنای فعلی استوار شده بود. لی دوباره افزود که:

- ماروی شرح زندگانی بزرگان و دانشندان مطالعات زیادی کرده‌ام مثلاً همان ادیسون^۱ و فورد^۲ شما هر دو از طبقه کارگر ظهور کردند و قسمت

۱- Edison ۲- Ford

ساختمان سویالیستی

اعظم تحصیلات آنها خودآموز و در وقت فراغت آنها صورت گرفت. برای چنین برنامه وسیعی مافقط ۳ هزار معلم داشتیم. سرتاسر چین بامسئله کمبود معلم روبرو بود. مامجبور شدیم از وزارت آموزش و پرورش بخواهیم که احتیاجات ما را که حدود ۷۵ هزار نفر بود از بین اشخاصی که تحصیلات یا تجارب حرفه‌ای داشتند برآورده سازد و البته این کار با پرداخت دستمزدهای عملی شد.

سپس لی افزود:

— همانطور که مائوتسه تونگ بارها تأکید کرده و یادآور شده است «تعلیم و تربیت کارگران یک‌خیابان و مسیر یک‌طرفه نیست، معلمین نیز بایستی توسط کارگران تعلیم داده شوند».

۳۱: فولاد، سکس، سیاست

تمام ایالات چین تشکیلات آموزشی مستقل و مخصوص خود دارند ولی ناحیه پکن در این میان مرتبه و اهمیت خاصی را دارا است. در پکن حدود یکصد هزار دانشجو که تقریباً پانزده درصد از کل جامعه دانشجویی چین را دربر می‌گیرد مشغول تحصیل هستند و هنوز هم جامعه فرهنگی پکن خود را گل سرسبد روشنفکران چینی می‌شمارد. پکن قدیم تنها یازده دانشکده و ده هزار دانشجو بیشتر نداشت و مهمترین آنها بی-تاء^۱ دانشگاه ملی پکن بود که بیشتر عناصر مؤثر و مؤسس حزب کمونیست از آنجا بیرون آمده‌اند. بی-تا هنوز هم مرکز طبقه هنرمند و دانش پژوه چینی به‌شمار می‌آید. در این دانشگاه سالیانه یازده هزار دانشجو ثبت نام می‌کنند.

در خارج شهر دانشگاه مشهور ین‌چینگ^۲ ساخته شده است. نزدیک همین محل دانشگاه تسینگ هوا قرار دارد که در اصل ریشه خارجی دارد. ین‌چینگ

۱— Pei-ta ۲—Yenching

در حال حاضر وابسته به دانشگاه پی-تا است و سالانه ۷۰۰۰ دانشجویی پذیرد. من تمام این دانشگاه‌ها را شخصاً دیدم.

مرکزی که فعلاً بی نهایت در پکن مورد توجه است فرهنگستان چینی علوم است که شامل رشته‌های هواشناسی، اقتصاد، زمین‌شناسی، فیزیک، زبان و رشته‌های بسیار دیگری است. گرداگرد محوطه این فرهنگستان ساختمانهای جدید التاسیسی برای رشته‌های طب - نفت - هواپیمایی - کشاورزی - معادن و فلزکاری و نیز موسیقی و هنر ساخته شده است. برای اینکه گوشه‌ای از اهمیت این مراکز بیان شود کافی است بگویم که تنها مؤسسه زمین‌شناسی این فرهنگستان تعداد دانشجویانش بیشتر از تمام دانشجویانی است که در سال ۱۹۴۹ در سراسر چین در همین رشته نام‌نویسی کرده بودند.

در مؤسسه آهن و فولاد هوینگک^۱ هم رئیس مؤسسه بود و هم رهبری حزب را برعهده داشت. این دوست کارهای مؤسسه را برای او بسیار ساده کرده بود زیرا در هر موردی خود اختیار داشت از نظر حزبی شخصاً تصمیم‌های لازم را اتخاذ کند، در غیر این صورت می‌بایستی تحت نظارت شخص دیگری انجام وظیفه می‌کرد و این کارهای او را بسیار دشوارتر می‌ساخت. او چنان از من به گرمی پذیرایی کرد که من با موافقت او یکبار دیگر برای فیلم برداری از زندگی روزمره دانشجویان در این مؤسسه به آنجا رفتم.

«هو» اصلاً از اهالی منچوری بود و در شهر فوشون^۲ که به خاطر معادن زغالش معروفیت دارد متولد شده بود. از دانشگاه شن یانگ^۳ فارغ التحصیل شده بود و در زمان چنگ او به عنوان یک معلم جوان در جبهه مخالف ژاپنیها فعالیت می‌کرد. سرانجام به ارتش سرخ پیوست و تا پیروزی کامل در صف آنها جنگید. از سال ۱۹۵۳ مأموریت یافت مؤسسه آهن و فولاد را پایه‌ریزی کند. او از آن تاریخ در سمت مدیریت این مؤسسه خدمت می‌کند. معاونان او هر دو مهندسانی متخصص بودند ولی «هو» سمت مدیریت کل را برعهده داشت. او با گرمی در اتاق دفترش از من پذیرایی کرد. چند تابلو از نقاشی‌های سونگ^۴ و مینگ^۵ به دیوارها آویخته شده بود. استکانهای پی‌درپی چای توسط یکی از دانشجویان به ما تعارف می‌شد. محوطه این مؤسسه عبارت بود از سی-

۱- Hu Ying

۲- Fushun

۳- Shenyong

ساختمان سوسیالستی

جریب زمین مشجر و گلکاری شده و ۴۱ دستگاه ساختمان مجهز. يك دستگاه ساختمان نیمه تمام دیگر هم در دست ساختمان بود. تعداد دانشجویان ۶۰۰۰ نفر بود که ۹۱۶ نفر آنها دختر بودند. اینجا در نوع خود بزرگترین مؤسسه فرهنگی چین است و تعداد ۷۰۰ نفر استاد و دبیر و کارمندان اداری در قسمت‌های گوناگون آن فعالیت دارند. پنجاه و سه لابراتوار و ده آتلیه صنعتی و يك کوره الکتریکی ذوب فولاد برای تعلیمات تخصصی در اختیار دانشجویان مردوزن قرار گرفته است. ضمناً کلیه تأسیسات ورزشی نیز جهت استفاده دانشجویان بنا شده است. «هو» ضمن توضیحات لازم گفت:

- ما بیست و سه رشته مختلف به دانشجویان تدریس می‌کنیم و ضمناً انواع روش‌های علمی و مدرن صنایع فولاد را به آنها می‌آموزیم و نیز هر سال تعداد لازم استاد و متخصص لابراتوار را برای رشته‌های صنعتی پرورش می‌دهیم. دوران معمولی مؤسسه ۵ سال است ولی دو سال اضافی هم برای دوره‌های تخصصی برای داوطلبان در نظر می‌گیریم. ضمناً کلاسهای مخصوصی برای تعلیمات عالیة موسیقی چینی و غربی، رادپو، عکاسی، هنر اپرا و آواز برای داوطلبان مهیا و آماده است.

پرسیدم:

- برای آشنایی هم‌فکری کرده‌اید یا این هنر امروز جزو هنرهای فراموش شده چینی است؟

- اتفاقاً برای آشنایی و شناختن دوره مخصوصی داریم.

او افزود:

- دولت بورس‌های مختلفی به هشتاد درصد از دانشجویان می‌پردازد تا خرج غذا و پوشاک و پول جیبی آنها را تأمین کند. بیست درصدی که از بورس استفاده نمی‌کنند کسانی هستند که وضع مادی اقوام و والدینشان آنها را از استفاده چنین بورسهایی بی‌نیاز کرده است. در بین دانشجویان از کلیه اقوام اعم از چینی‌های مرکزی و مغول‌ها و مسلمانان ترکستان و غیره دیده می‌شوند.

- بدون شك برای دسترسی به چنین مؤسساتی باید مسابقه ورودی سختی را گذراند.

- مسلماً؛ زیرا تعداد داوطلبان خیلی بیش از امکان فعلی ما است. هر سال حدود سیصد هزار نفر دیپلمه حائز شرایط برای تحصیل در مؤسساتی نظیر مؤسسه ما اسم نویسی می کنند و متأسفانه مؤسسه ما هر سال بیش از ۱۵۰۰ نفر نمی تواند بپذیرد. ما، در ورود دانشجویان به مؤسسه، علاوه بر شرایط تحصیلی شرایط دیگری از قبیل برخورداری از سلامتی کامل و خصوصیات اخلاقی را نیز دخالت می دهیم.

- آیا اولاد مالکان سابق راهم در مؤسسه خودتان می پذیرید؟
- شکی نیست که تعدادی از دانشجویان اولاد مالکان بزرگ سابق می باشند ولی اکثریت دانشجویان ما را اولاد دهقانان و کارگران چینی تشکیل می دهند. البته تعدادی از اولاد جنگجویان سابق و یا اقلیت های قومی ولو باند داشتن مدارک تحصیلی کافی از سهولت های خاصی برخوردار هستند.

- آیا این سهولت ها را حزب توصیه می کند؟

- خود ما هم چنین اختیاراتی برای اهدای این سهولت داریم.

- تصور می کنم سن متوسط استادان زیاد نباشد.

- سن متوسط استادان حدود چهل سال است. تعدادی از آنها در شوروی تعلیمات دیده اند و گروه اندکی هم از استادانی هستند که قبل از جنگ درجه خود را گرفته اند.

- آیا شما روش آموزشی شوروی ها را تقلید می کنید یا خودتان روش-

های خاصی دارید؟

- از بسیاری جهات روش ما مشابه روش تعلیماتی شوروی است زیرا ما مقدار زیادی از کتابهای علمی شورویها را به چینی ترجمه کرده ایم ولی ما به موازات آن از روشهای انقلابی خاص خودمان استفاده می کنیم و هر سال آنها را توسعه می دهیم. ضمناً ما اکثر دانشجویان را به کارهای علمی می گماریم. بیشتر مصالح مصرفی این ساختمانها را ما خودمان تولید کرده ایم. حتی مایشترا این دانشجویان را برای کسب تجربه های عملی به کارخانه های خارج اعزام می کنیم، مثلاً همین دانشجویان در دوران برنامه پنج ساله دوم (دوره جهش بزرگ) چندین کوره ذوب فلز ساختند که الان همگی کار می کنند.
- آیا به نظر شما این اتلاف وقت برای این دانشجویان بی مورد نیست؟

ساختمان سوسیالیستی

من شنیده‌ام که این رویه بجز اتلاف وقت چیزی نیست و این کوره‌های کوچک غیر علمی عملاً سودی به بار نیاورده است و باید بکلی کنار گذاشته شود. عقیده شما در این مورد چیست؟

- شما باید دو مورد را به خاطر داشته باشید: اول اینکه تولید کلی فولاد ما در سال ۱۹۵۷ یک چهارم تولید فعلی ما بوده است. برنامه تولیدی جهش بزرگ بیشتر در مناطق دهقانی که معلومات صنعتی و فنی مردم بسیار پایین بود پایه ریزی شد. تولید فولاد برای بیشتر دهقانان جزو علوم کیمیاگری به حساب می‌آمد و آنها از چنین کارهایی اصولاً بی‌مناک بودند. موقعی که ما برنامه جهش بزرگ را به پایان رسانیدیم میلیون‌ها نفر دهقان چینی به خوبی با اصول تولید فولاد آشنایی لازم و کافی یافته بودند. آقای اسنو آیا شما در مورد ذوب فولاد چیزی می‌دانید؟

- کوچکترین اطلاعی ندارم.

- بسیار خوب، تعداد کثیری از دهقانان ما در این مورد از شما جلوتر هستند زیرا آنها می‌دانند. البته شما می‌توانید بگویید که احتیاجی به دانستن این موضوع ندارید و حق هم باشماست. اما مادر یک مملکت سوسیالیستی هستیم که تازه می‌خواهد وارد مرحله صنعتی شدن بشود. برای مردم ما لازم است که بدانند صنعت و صنعتی شدن یعنی چه.

- ولی دولت شما خودش اعتراف دارد که سه میلیون تن فولاد برای صنعتی کردن مملکتی مثل چین کافی نیست.

- البته سه میلیون تن کافی نیست ولی فراموش نکنید که ما می‌توانیم مقدار زیادی از فلزات قراضه را ذوب کنیم و مجدداً از آن بهره برداریم. ضمناً بدانید که همین دانشجویان ما تا کنون ۲۵۰۰۰۰ دستگاه کوره ذوب کوچک ساخته‌اند.

- به من گفته‌اند که چین در حال حاضر ۶۰۰۰۰۰ دستگاه از چنین کوره‌هایی دارد.

- درست است ولی اکثر این کوره‌ها کوره‌های آجری هستند که برای تعلیمات از آنها استفاده می‌شود. با همین کوره‌هایی که دانشجویان درست کردند ما توانستیم ۶۷۰۰۰۰ کارگر متخصص تربیت کنیم و آنوقت با همین کارگران ما

تعدادی از کوره‌ها را توسعه دادیم تا آنکه سرانجام در سال قبل فقط ۵ میلیون تن فولاد با همین کوره‌ها تولید کردیم و این بیشتر از کل تولید فولاد مادر گذشته است.

آنوقت «هو»، مارا برای بازدید به داخل تعدادی از ساختمانها همراهی کرد. داخل لابراتوارها آنچنان که از بیرون به نظر می‌رسید مجهز و مجلل نبود اما به هر جهت همه تجهیزات لازم یک لابراتوار درون آنها موجود بود. امروزه چین بیشتر آلات و ادوات علمی از قبیل میکروسکوپ، دوربین‌های مختلف و غیره را خودش می‌سازد. کتابخانه مؤسسه سیصد هزار جلد کتاب علمی مختلف داشت که تعدادی از آنها به زبانهای خارجی بود.

خوابگاه مردانه از ساختمانهای دو طبقه آجری تشکیل شده بود که دانشجویان چهار تا شش نفر در هر اتاقی باهم زندگی می‌کردند. البته فضای موجود برای این عده چندان زیاد به نظر نمی‌رسید. حمام و ناهارخوری بسیار تمیز بود ولی وسایل راحتی به حداقل پیش‌بینی شده بود.

برنامه روز دانشجویان از این قرار بود: ساعت $5\frac{1}{4}$ صبح بیداری، ساعت ۶ شست و شو و پوشیدن لباس، ساعت ۷ ورزش، ساعت $7\frac{1}{4}$ تا ۸ صبحانه؛ و از ۸ تا $11\frac{1}{4}$ صبح کلاس درس؛ از $11\frac{1}{4}$ تا ۱۳ ناهار و استراحت؛ از ساعت $13\frac{1}{4}$ تا $16\frac{1}{4}$ کلاس درس و کارهای لابراتواری یا تمرین‌های عملی؛ از $17\frac{1}{4}$ تا ۱۸ وقت شام؛ و از ساعت $18\frac{1}{4}$ تا $22\frac{1}{4}$ وقت مرور درس‌های روزانه، بازی در کلوب و یا شرکت در مجامع حزبی بود و ساعت $22\frac{1}{4}$ دوباره به خوابگاه‌ها می‌رفتند. روزهای شنبه و یکشنبه تعطیل بود و دانشجویان به دلخواه وقت خود را به درس یا ورزش و یا رفتن به تئاتر و سینما و غیره می‌گذراندند. روزهای شنبه یک جلسه رقص عمومی نیز برگزار می‌شد.

هو از من پرسید:

- آیا مایلید خوابگاه دختران را نیز بازدید کنید ؟

من از زمانی که شوروی را ترک کرده بودم يك دانشجوی مهندس دختر ندیده بودم و اصولاً تا به حال با يك دختر دانشجوی فنی چینی برخورد نکرده بودم؛ از این رو پیشنهاد «هو» را پذیرفتم و «صاعقه کوچک» و هم اتاقیهایش را دیدم .

فردای آنروز «هو» مرا برای بازدید از يك خوابگاه دختران به قسمت دیگری از محوطه باغ راهنمایی کرد. این ساختمان يك ساختمان دراز آجری با سقف سفالی و پنجره‌های ردیف يك شکل بود. دخترها تماماً شلوار قهوه‌ای-رنگ و بلوز سفید پوشیده بودند. آنها به محض دیدن ما با خنده محجوبانه به ما خوشامد گفتند . رئیس خوابگاه فوراً جلو آمد و ما را به طبقه بالا برد. در آنجا تعدادی از دختران را که تازه از حمام بیرون آمده و موهای صاف و خیس خود را شانه می‌کردند ملاقات کردیم .

من پرسیدم :

- آیا عیبی ندارد که ما اینطور سرزده وارد شده‌ایم ؟

«هو» جواب داد:

- خیر. این دخترها از آمدن ما اطلاع داشتند .

بعد از دوسه اتاق بازدید کردیم و دخترهای دانشجو با سلام مؤدبانه ما را استقبال کردند. وسعت هر اتاق حدود ۱۲ فوت مربع بود و دو رشته تخت دو طبقه در دو طرف آن قرار داشت. جلو پنجره يك میز بود که روی آن مقداری ملانه سفید و تعدادی کتاب و مجسمه مائوتسه تونگ دیده می‌شد. زیر تخت‌ها فضای مختصری بود که چمدانهای دخترها را در آن جاداده بودند . يك میز کوچک با چند صندلی ساده و محقر نیز در گوشه‌ای به چشم می‌خورد. به دیوارها هم بامیخ تعدادی لباس و شلوار دخترانه آویخته بودند . چراغ سفی اتاق فقط يك لامپ ساده معمولی بود .

من از شش دختری که در یکی از اتاق‌ها جمع بودند يك سؤال واحد کردم و حالا به ترتیب پاسخ آنها را برای شما می‌نویسم :

دختر اولی، چیانگ چو - هسینگ^۱ : متولد شهر چنگ چو (واقع در هنان شمالی - مرکز چین) بود، ۲۲ سال داشت و والدین او زارعین فقیر و اجاره نشین بودند که هیچکدام سواد خواندن و نوشتن نداشتند؛ فقط مادرش این او را در کلاس مخصوص اکابر به فرا گرفتن سواد پرداخته بود. دوبرادر و یک خواهر هم داشت. در زمان کودکی در منزل اربابان صاحب ملک مستخدم بود. او فقط یک سال قبل از انقلاب ۱۹۴۹ به مدرسه رفته بود و در آن زمان یازده سال داشت. شکی نیست که انقلاب برای او اهمیت خاصی داشت زیرا سرنوشت او را بکلی دگرگون ساخته بود. سال قحطی را به خوبی به یاد داشت. بعد از انقلاب زمین و کار برای والدینش تأمین شده بود. او را به مدرسه فرستاده بودند و زندگی بکلی عوض شده بود. خود او می گفت :

- برای من مثل این است که پلی به دروازه بهشت کشیده باشند .

خیلی زحمت کشیده بود تا تأخیر در تحصیلاتش را جبران کند و امروز موفق شده است با دخترانی که سه سال از او جوانترند هم درس باشد . دیپلم مهندسی خود را در سن ۲۶ سالگی بدست خواهد آورد و در حزب جوانان کمونیست عضویت دارد.

نفر دوم، هو^۲ : متولد ایالت هوپی^۳، سن ۱۹ سال. والدین او مالکین کوچکی بودند. خودش در زمان جنگ منزل را ترک کرده و به شهر معدنی تانگ شان^۴ در سواحل هوپی رفته بود. ملک آنها فعلاً از دست آنها خارج شده . والدین او هم به شهر تانگ شان مهاجرت کرده اند و هر دو در یک کارخانه کار می کنند . از قرار معلوم از زندگی شان رضایت دارند .

نفر سوم، لین^۵ : متولد هونان (چین جنوبی) سن ۱۹ سال. والدین او خرده مالک بودند. ولی ملک آنها بین زارعان تقسیم شد. والدین او را مدت شش ماه به یک مرکز تعلیماتی حزبی اعزام داشتند و حالا آنها دو باره به جامعه خودشان بازگشته اند. در جامعه فعلی هیچ خصوصیتی نسبت به آنها ابراز نمی شود. لین تحصیلات خود را بطور عادی انجام داده و حالا در سال سوم این مؤسسه درس می خواند .

۱- Chiang Chu-hsing

۲- Ho

۳- Hopei

۴- Tangshou

۵- Lin

ساختمان سوسیالیستی

نفر چهارم ، خانم سونگ^۱ : متولد ایالت کیانگ سو^۲ سن ۲۵ سال . پدرش از روشنفکران بود و اگرچه عضو حزب کمونیست نبود ولی در زمان انقلاب با کمونیستها همکاری داشت و فعلاً در شهر یانگ چو^۳ تدریس می کند . سونگ سه برادر کوچکتر از خودش دارد و عضو حزب کمونیست است .

نفر پنجم ، وانگ^۴ متولد شانتونگ^۵ سن ۲۵ سال . در سال سوم دانشکده درس می خواند . دو برادر بزرگتر دارد که در راه آهن کار می کنند و هر دو عضو حزب هستند .

نفر ششم ، هسو^۶ ، متولد ایالات هوپی سن ۱۸ سال . پدرش زغال فروش بود و در تین تسین کار می کرد ولی بعد از انقلاب دوران تخصصی دیده و یک کارگر متخصص شده است . پدر و مادر هسو فعلاً هر دو در یک کارخانه کار می کردند . آنها یک آپارتمان سه اتاقه کامل در یک ساختمان نوساز داشتند و بینهایت از وضع خودشان راضی بودند .

پرسیدم :

- چرا شما شغل مهندسی را انتخاب کردید ؟

بعضی از جوابها :

- ما می خواهیم سوسیالیسم را در چین بنا کنیم .

- صنایع سنگین پایه سوسیالیسم است .

- ما می خواهیم چین بزرگ و صنعتی را بسازیم تا دنیا را در رهایی

از یوغ امپریالیسم کمک کند .

- مهندسا ستون فقرات يك ملت نوین هستند .

به آنها گفتم :

- این جواب ها را از لابه لای کتاب آموخته اید . قبل از آنکه کسی

درباره صنایع سنگین یا سوسیالیسم و یا امپریالیسم بیندیشد باید برای زندگی

خود هدفی داشته باشد . اخیراً من با يك پرستار بیمارستان صحبت کردم و

همین سؤال را از او پرسیدم . او گفت که از همان اوان کودکی موقعی که يك

پرستار را در لباس سفید دید به قدری تحت تأثیر لباس او که او را مانند ملائک

۱- Sung ۲- Kiangsu ۳- Yungchow ۴- Wang

۵- Shantung ۶- Hsu

آسمانی کرده بود قرار گرفت که آرزویش همیشه پرستار شدن بود و همین آرزو را هم به مرحله حقیقت درآورد. حالا شما هم قبل از آنکه بدانید چین به مهندس احتیاج دارد آیا انگیزه دیگری برای این کار نداشتید؟

«صاعقه کوچک» که از همه آنها پر جوش و خروش تر بود پاسخ داد:

- وقتی که من بچه بودم بکروز برای اولین بار يك کامیون دیدم. باخودم فکر کردم که من حتماً باید روزی راننده کامیون باشم. وقتی که این موضوع را با برادر بزرگترم در میان گذاشتم او مرا مسخره کرد ولی تاملتها این فکر از سرم بیرون نمی رفت. بعد از انقلاب، هنگامی که به مدرسه می رفتم در بین راه تعداد زیادی کامیون و سایر وسایط نقلیه سنگین و ماشین آلات را می دیدم که در کارگاه ساختمانی يك سد بزرگ کار می کردند. مهندسا به آنها می گفتند چه باید بکنند و کجا بروند. با خود اندیشیدم که من هرگز جثه آنرا نخواهم داشت که بتوانم روی این ماشینهای غول پیکر کار کنم ولی با استفاده از مقر خودم خواهم توانست به آنها فرمان بدهم پس باید حتماً روزی مهندس بشوم.

شکی نیست که طرفداران فرضیه های فروید این توضیح صادقانه را کافی خواهند یافت.

من به آنها گفتم:

- خیلی از مردها عقیده دارند که خانمها نباید مهندس بشوند خصوصاً مهندس فولاد و آهن. این کار بیش از حد برای زنها خشن و دشوار است. در قسمت مطالعات و کارهای دفتری شاید ولی آیا خانم ها قادر هستند کارهای واقعاً سخت را انجام دهند؟

آنها همگی باهم فریاد زدند که هر کاری دانشجویان مرد در دانشگاه انجام می دهند آنها هم عیناً همان کار را می کنند و اصولاً دوست ندارند به خاطر اینکه دختر هستند کارهای سبکی به آنها داده شود. آنها مثل مردها در جلو کوره ذوب می ایستند و کار می کنند. از من پرسیدند که آیا می دانم چه کسی داوطلبانه اولین کابل فلزی را برای کارگاه سد بزرگ «سان من هسیا» از روی امواج خروشان رودخانه زرد عبور داد. يك دختر مهندس چینی! آنها رفته رفته خونسردی خود را از دست می دادند. با خنده گفتم که می-

ساختمان سوسیالیستی

دانستم و از همه رؤسای کارخانه‌ها نیز شنیده بودم که رانندگان زن که روی جراثقال‌ها و ماشین‌آلات کار می‌کنند کارهای خود را بسیار دقیق‌تر و مرتب‌تر از مردان انجام می‌دهند. فوراً دیدم که برقی از رضایت در چشمان آنها درخشید. بعد به آنها گفتم:

- شما خودتان قبول دارید که همیشه در مؤسساتی که هر دو جنس مخالف باهم همکاری و رقابت می‌کنند نتایج خیلی بهتری بدست می‌آید تا آنکه تنها زنان و یا تنها مردان در یک مؤسسه کار و فعالیت داشته باشند.

آنها همگی قبول داشتند که در این مؤسسه بهترین استفاده عاید زنها می‌شود. گفتند که در اینجا همه فقط و فقط دانشجویان مهندسی هستند و کوچکترین تبعیضی به خاطر جنسیت میان دانشجویان یا استادان مطرح نیست.

- آیا شما دخترها درحین تحصیل می‌توانید ازدواج کنید؟

لین گفت:

- خیلی به ندرت. بیشتر دخترها زمانی که درجه مهندسی خود را بدست آوردند شوهر می‌کنند.

دیگران به او که این را گفته بود با صدای بلند خندیدند و گفتند که:

- یعنی تو راستی خیال داری ازدواج کنی؟

و آنوقت همگی اظهار داشتند که اصولاً ازدواج در زمان تحصیل چندان جالب نیست. اگرچه من قانونی ازدواج برای مردها بیست سال و برای دخترها ۱۸ سال است، ولی به عقیده آنها من صحیح ازدواج برای مرد ۲۳ و برای دخترها اقل بیست و یک سال است و گفتند که ملاقات‌های بین دانشجویان پسر و دختر عموماً شبه و یکشنبه برای رقم‌بندی و کوه‌پیمایی و شرکت در مسابقات ورزشی است و اضافه کردند که:

- ما خوشترین اوقات را در مجالس دستجمعی می‌گذرانیم نه در ملاقات‌های دو به دو.

چون من دهم که «هوه» مدیر دانشگاه برای کاری ما را ترک کرده است روبه مترجم خود کردم و از او پرسیدم که آیا صلاح می‌داند من از این دختر خانم‌ها در مورد کنترل موالید سؤال بکنم؟ و او در این کار مانعی ندید.

من هم دل به دریا زدم و پرسیدم :

- آیا شما با برنامه ریزی برای تنظیم خانواده موافقید ؟

چیانگ گفت :

- بدون شك ، ما عیبی در این مسئله نمی بینیم .

دیگران ساکت ماندند .

- بگذارید طور دیگری سؤال را مطرح کنم . می خواهید پس از ازدواج

چند بچه داشته باشید ؟

- اینکه به دلخواه ما نیست . نظر شوهر و احتیاجات سوسیالیسم هم

شرط است ولی به عقیده من دو بچه کافی است .

همگی دویاسه بچه را کافی می دانستند .

- فرض کنید شما دو یا سه دختر داشتید آنوقت آیا مایل نبودید که یک

پسر هم داشته باشید ؟

چیانگ فریاد زد :

- این طرز تفکر متعلق به زمان بربریت است . امروز در چین بین پسر

و دختر کوچکترین فرقی نیست .

و بعد همگی به این طرز فکر من که مردها برزنها مزیت دارند حمله بردند .

پس از کمی بحث در این باره من به خوبی متوجه شدم که تنظیم خانواده

مسئله ای است که آنها به خوبی آن را مطالعه کرده و از آن آگاهند و بعد

معلوم شد در درس های بهداشت این مسئله به دانشجویان آموخته می شود

و نیز معلوم شد که این مسائل را روزانه در رادیوها بطور مفصل و علمی

به تمام مردم چین می آموزند و برای آنها مرموز و ناشناخته نیست . برای

یک لحظه فکر کردم که از آنها بپرسم در مورد روابط جنسی بین مرد و زن

قبل از زناشویی چه فکر می کنند ، بعد دیدم که ما در کلینیک طبی نیستیم و

این سؤال بی مورد است . اصولاً می دانستیم که این مسائل در چین حتی بین

اشخاص مسن هم کمتر مطرح می شود و به همین جهت از این سؤال چشم

پوشیدم .

بعد برای اینکه موضوع را تغییر دهم به آنها گفتم :

- این يك بازپرسی یکطرفه شد ؛ فقط من از شما سؤال می کنم . آیا

شما مایل نیستید به نوبه خود سؤال بپرسید ؟

آنها بانهایت وجد و شغف همگی فریاد کشیدند و دست زدند . بعد از من پرسیدند :

- شما گفتید در زمان قدیم هم ساکن پکن بودید و حتی در دانشگاه بین چینگ تدریس می کردید . حالا می خواهیم بدانیم عقیده شما در مورد چین کنونی چیست ؟

- البته امروز وضع مردم فقیر بی نهایت بهتر شده است . تردیدی نیست که در آن زمان حضور دختر يك زارع در دانشگاه امری تصور ناپذیر بود . دانشگاه ها فقط برای مردم ثروتمند بود .

- در امریکا چگونه ؟ آیا دخترها می توانند در امریکا مهندس بشوند ؟
- البته که می توانند و بعضی ها هم همین کار را می کنند ولی رویه مرفته جامعه امریکایی هنوز این امر را نمی پذیرد .

آنها این پاسخ مرا با تبسمی پیروزمندانه پاسخ گفتند و از قرار معلوم این همان چیزی بود که انتظار آنها داشتند .
آنوقت من از آنها پرسیدم :

- آیا فکر می کنید که شما از دختران امریکایی خوشبخت تر هستید ؟
یک دفعه همگی فریاد و خنده ای تمسخر آمیز و آمیخته به تعجب سردادند :
- عجب سؤال مسخره ای ! چگونه ممکن است که دانش آموزان و دانشجویان امریکایی احساس خوشبختی بکنند ؟ آنها فقط بردگان اسپریالیسم هستند ... تازه در امریکا فقط دختران میلیونها می توانند به دانشگاه بروند ...
آیا دختر يك زارع می تواند به دانشگاه راه یابد ؟

بحث ما کم کم صورت یفرنجی به خود می گرفت . من چگونه می توانستم به این دخترها توضیح بدهم که در امریکا يك امریکایی صاحب مزرعه اصولاً با دهقانان چینی قابل مقایسه نیست و آنها چگونه می توانند بفهمند که تنها ۵ میلیون امریکایی صاحب مزرعه ، خیلی بیشتر از احتیاجات مردم امریکا تولید خواربار می کنند و اگر به همین نسبت حساب کنیم در چین باید تنها ۲۰ میلیون زارع وجود داشته باشد ، حال آنکه فعلاً ۲۵۰ میلیون چینی مشغول زراعت هستند . بالاخره برای آنکه چیزی گفته باشم جواب

دادم :

- بله ، زارعین ما هم به مدارس عالی می‌روند .
 - آیا دهقانان فقیر هم می‌توانند به مدارس عالی بروند ؟
 - نه ، ما دهقان فقیر نداریم . ولی صاحبان مزارع کوچک هم می‌توانند
 به مدارس عالی بروند . البته مدارس عالی در امریکا گران است .
 - فرق همین جاست . در مملکت ما تحصیل مجانی است و در دسترس
 تمام طبقهٔ زحمتکش قرار دارد در صورتی که در امریکا تنها مردم ثروتمند می‌توانند
 به مدارس عالی دست یابند . تازه مدارس عالی شما فقط برای پول
 درآوردن تأسیس شده‌اند .
 - خوب، بهتر است بگویم آنها به مردم یاد می‌دهند که چگونه پول
 درآورند . ولی شما باید بدانید که امریکا اولین مملکت دنیا بود که تحصیل
 مجانی را بنهاد و هنوز هم مدارس ابتدایی و متوسطه در امریکا مجانی
 است . ولی البته در مدارس عالی و دانشگاه‌ها دانشجویان باید خرج تحصیل
 خود را پرداخت کنند . فقط در این مرحله است که بین فقرا و ثروتمندان تبعیض
 وجود دارد .

«صاعقهٔ کوچک» گفت :

- طبیعی است که تبعیض طبقاتی در امریکا حاکم است . مارکس گفته
 است که تعلیمات در جامعهٔ بورژوازی یعنی تحمیل بوغ بورژوازی به طبقهٔ
 کارگر . این درست همان وضعی است که ما سابقاً در چین گرفتار آن بودیم .
 گفتم :

- تعداد زیادی از امریکایی‌های بی‌بضاعت با بورس تحصیلی و با انجام
 کار در ساعاتی از روز می‌توانند خرج تحصیلات عالی خودشان را تأمین
 کنند . آیا شما به يك جامعهٔ مبارز عقیده و ایمان ندارید ؟
 - چرا . مبارزه در جامعهٔ بسیار مفید است ولی به شرطی که این مبارزه
 دستجمعی و مبارزهٔ طبقاتی باشد ولی اگر این مبارزه انفرادی باشد به این
 معنی خواهد بود که هر کس موفق شد فوراً خود را به طبقهٔ حاکمه می‌بندد .
 ساعت غذا رسیده بود و آنها به من اصرار کردند که غذا را با آنها
 بخورم . من هم بی‌میل نبودم که دریابم این دخترها تا چه اندازه دروس تعلیماتی

حزبی خود را فراگرفته‌اند . به آنها گفتم :

- شما تعجب می‌کنید اگر بدانید که تنها گروه اندکی از جوانان امریکایی این موضوع را احساس می‌کنند که در يك جامعه امپریالیستی زندگی می‌کنند . برای جوانان امریکایی امپریالیسم یعنی داشتن چند مستعمره . آنها می‌بینند که امریکا مستعمره ندارد و از خود می‌پرسند اگر امریکا يك مملکت امپریالیستی است پس چرا در زمان جنگ به کمک روسیه بر علیه هیتلر جنگید . امریکا پس از جنگ بیش از نصف ثروت دنیا و بزرگترین ارتش روی زمین و بزرگترین صنایع تولیدی را در اختیار داشت و می‌توانست هر قسمتی از دنیا را که می‌خواست تحت انقیاد درآورد ولی چنین کاری نکرد .

- برای اینکه امپریالیستها از شوروی می‌ترسیدند .

- نه . شوروی در آنوقت بسیار ضعیف شده بنود و خصوصاً در برابر

بمب‌اتم هیچ نیروی دفاعی در اختیار نداشت .

آنوقت یکی از دخترها که از همه جوانتر بود و تا به حال چیزی نگفته

بود گفت :

- برای اینکه هرگز ملت امریکا به این امر رضایت نمی‌داد .

ولی «صاعقه کوچک» از این جواب راضی نبود و افزود :

- البته امپریالیسم فقط به این معنی نیست که مثل زمان قدیم حتماً يك

کشور چند مستعمره داشته باشد . بلکه امپریالیسم یعنی انحصار سرمایه و

وسایل تولید در دست گروهی که جامعه را با سرمایه به مستعمره تبدیل می-

کنند . آنها مردم عادی را برای مصرف هر چه بیشتر تولیداتشان به صورت

برده درمی‌آورند تا منافعی سرشار و نامشروع برای خود فراهم کنند و چون

انقلاب توده‌های خلق در پاره‌ای ممالک بسیار قوی است ، امپریالیسم امریکا

می‌کوشد که همیشه مانع پیروزی آنها شود و همیشه قوای ضد انقلابی را

تقویت می‌کند تا فرمانروایی خود را حفظ کند . واقعیت این است که امریکا

ممالکی را که در زمان جنگ اشغال کرده بود هرگز ترك نکرده و باز آنها را

در اختیار دارد . امریکا کوشید تا چنین راهم در اختیار بگیرد ولی از قوای

انقلاب شکست خورد و فقط تایوان را توانست حفظ کند . همین تلاش را در

کره هم انجام داد و باز با شکست روبرو شد . او امروز این تلاش مذبحخانه

را در ویتنام و لائوس^۱ دنبال می‌کند ، مطمئناً در آنجا هم با شکست روبرو خواهد شد . آمریکا عوامل خود را در پاکستان و هند نگاهداشته و به نهر و پول می‌دهد که با سوسیالیسم درهند مبارزه کند . آمریکا امروز هم دوستان پایگاه نظامی در سراسر دنیا ، از آلمان تا ژاپن ، در دست دارد و در تمام این نقاط با ائتلاف باقوای ارتجاعی محلی می‌کوشد تسلط اقتصادی خود را بر این ممالک تحمیل کند و مردم را برده نگاهدارد . چیزی را که ما چینی‌ها نمی‌توانیم درک کنیم این است که چطور دانشجویان آمریکا این وضع را که هر لحظه ممکن است آنها را به جنگ بکشاند تحمل می‌کنند .

گفتم :

- مطمئناً تعداد زیادی از دانشجویان آمریکایی با بهره‌ای از گفته‌های شما موافقت ولی خیلی از آنها هم عقیده دارند که این پایگاه‌های نظامی برای جلوگیری از تهاجم کمونیست‌ها در دنیا لازم است .

- تهاجم کمونیست‌ها ! ... آیا ناوگان جنگی چین مثلاً جزایر هاوایی را به زور اشغال کرده است و یا هواپیماهای اکتشافی چین دائم بر فراز آمریکا در پروازند ؟ آیا ما در کانادا و یا مکزیکو افراد نظامی یا پایگاه داریم ؟ خیر ، ما حتی يك سرباز هم در خارج از چین نداریم در صورتی که تایوان و ژاپن و لائوس و ویتنام پر از سرباز آمریکایی است اینطور نیست ؟

خوشبختانه صحبتی از کره نشد و گرنه یقیناً چند ساعت دیگر باز من می‌بایستی با این دخترها به بحث و مجادله بپردازم . دیروقت بود و من می‌بایستی بروم . به خوبی پی‌برده بودم که نسل جدید که باید به زودی زمام امور مملکت را در دست بگیرد با اصول حزبی کاملاً مانوس و آشناست . به آنها قول دادم که شنبه بعد که دوباره به دانشگاه رفتم این بحث را ادامه دهیم . روزی که من از زندگی دانشجویان چینی فیلم برداری کردم همین صاعقه کوچک بازی کن فیلم من شد و به خوبی از عهده نقش خود برآمده . بعد از ظهر همان روز هم با او به کوره ذوب فلزات رفتم و دادم که چطور با عینک و دستکش مخصوص وظایف سنگین خود را به بهترین نحو انجام داد . بعد هم مرا به استخر شنا و سالن رقص برد . به او توضیح دادم که این ملاقات

من خیلی از مسائل را برای دانشجویان امریکایی که احتمالاً نظرات غلطی در مورد جوانان چین دارند روشن خواهد کرد. با وجودی که عکس‌های من بسیار خوب بودند ولی مجلات امریکایی هیچکدام آنها را قابل چاپ و درج ندانستند. اگر من علت آنرا می‌پرسیدم بدون شك آنها هم مانند دختر خاتم‌های چینی چند جواب حاضر و آماده و از پیش ساخته، اگرچه با مضامینی بکلی متفاوت، تحویل می‌دادند.

۳۲: «دریاچه قو» در پکن

هنرپیشه‌ها و هنرمندان چینی از احترام خاصی برخوردارند. البته هنرمندان جوان واقعاً باید خود را مدیون رژیم کنونی بدانند زیرا بدون حمایت آن هرگز موقعیتی برای ابراز وجود پیدانمی‌کردند. امروز بیش از هشتاد هزار نفر هنرمند و هنرپیشه حرفه‌ای در خدمت دولت هستند و درآمد هر کدام آنها خیلی بیش از آن چیزی است که در شرایط عادی می‌توانستند انتظار داشته باشند. تازه، آنها در ادامه مطالعه و تجربه هر چه بیشتر در حرفه خود از کلیه تسهیلات برخوردارند. شکی نیست که تمام مظاهر هنری در چین ریشه‌های بسیار کهنی دارند. و رژیم کنونی هم قسمت اعظم گنجینه هنری چین را به همان ترتیب نگاه داشته و در پاره‌ای جهات دیگر گونیهایی در آن پدید آورده که احياناً از نظر خارجیه‌ها ممکن است مورد تأیید قرار نگیرد؛ ولی قدر مسلم این است که فعلاً در چین هنر جزو زندگی عادی و روزمره کلیه طبقات مردم شده و تمام ملت چین بطور روزمره با مظاهر هنری تماس و آشنایی دارند. در چین کارخانه‌ای نیست که يك دسته هنری چه در موسیقی و چه در تأثیر تشکیل نداده باشد. صدها تأثیر جدید و اپرا و دسته‌های هنری موسیقی در سراسر چین تشکیل شده که روز به روز رشد و توسعه بیشتری می‌یابند. ولی من فعلاً می‌خواهم درباره هنر باله در چین چند سطر بنویسم.

روزی که برای بازدید مدرسه عالی رقص پکن رفتیم پس از تعارفات متداول از دوشیزه چن چیانگ چینگ^۱ مدیره مدرسه به خاطر اینکه تقاضای مرا برای بازدید مؤسسه خود بی‌درنگ پذیرفته بود تشکر کردم. جواب داد:

— مسلماً شما چنانچه می‌خواستید بطور عادی بازدید کنید می‌بایستی مدتی طولانی انتظار می‌کشیدید زیرا ما این روزها آنقدر بازدید کننده داشته‌ایم که باید در تاریخ ملاقات‌ها قدری شکیبای باشیم.

او حدود چهل سال داشت با اندامی باریک و کشیده و قدی متوسط. رنگ پوستش زیتونی بود و موهای سیاه و صافش را روی گونه‌های برجسته‌اش ریخته بود. بدون شك روزی زن زیبایی بود. ولی حرکاتش هنوز کمی سریع و تند بود. او متخصص رقص‌های ملی چین بود و در آن زمان تنها سمت مدیره این آموزشگاه را داشت.

برسیدم:

— تا کنون شما هرگز باله را در چین پی‌ریزی نکرده بودید، اینطور نیست؟

— خیر. البته هر ایالتی در چین رقص‌های محلی خود را دارد ولی رقص باله به معنی کلاسیک را ما تازه به هنرجویان می‌آموزیم و ضمناً تعداد زیادی آموزگار نیز تربیت می‌کنیم چون هدف ما بسط و ترویج هر چه بیشتر هنر رقص میان توده مردم است.

— آيا شما رقص‌های تفریحی را هم می‌آموزید؟

— بله، انواع رقص‌های متداول را.

دوشیزه چن از بدو تأسیس هنرستان عالی رقص یعنی از سال ۱۹۵۵ مدیر آن بوده است. او عده زیادی استاد و آموزگار رقص‌های ملی از سراسر چین استخدام کرد و از سال ۱۹۵۴ رقص باله کلاسیک را پایه گذاشت. بیشتر آموزگاران باله کسانی هستند که در مسکو این هنر را فرا گرفته‌اند و حتی گروهی آموزگار روسی هم استخدام شده بودند که فعلاً همه آنها به روسیه بازگشته‌اند. امسال (سال ۱۹۶۵) این هنرستان ۳۴۵ کارآموز دارد و بکصد نفر هم تازه

ساختمان سوسیالیستی

نام نویسی کرده‌اند. هنرآموزان از سن یازده سالگی می‌توانند نام‌نویسی کنند و دوره کارآموزی آنها ۶ تا ۸ سال است و روزانه ۱۰ تا ۱۲ ساعت تمرین دارند.

من شبی در یکی از تئاترهای معروف پکن باله دریاچه قو اثر چایکوفسکی را تماشا کردم. نور خیلی خوب، لباسها قابل قبول، رقص‌ها کامل و ارکستر واقعاً بی نقص بود. اما رو به مرگ آن شیوانی و گرمی دسته بالشوی^۱ تاتر مسکو ویا سیتی ستر^۲ را به هیچ وجه نداشت و در مقایسه کمی هم بچگانه جلوه می‌کرد. شاید لغت معصومانه بهتر باشد. بعداً به من گفتند که این دسته هنرجویان هنرستان بودند و سن متوسط آنها از ۱۷ سال بیشتر نبود. مسن ترین آنها، دوشیزه پائی سوهسیانگ^۳، بهترین بالرین چینی بود و ۲۰ سال داشت.

دوشیزه چن به شنیدن این عقیده من لبخندی زد و گفت:

- شما انتظار نداشته باشید که رقصه‌های مامانند بالشوی مسکو برقصند. آنها یکصدسال است این کار را شروع کرده‌اند و ما فقط شش سال. البته ما می‌خواهیم زمانی که این هنرآموزان قدری بیشتر با هنر خود خو گرفتند برای یک دوره نمایش بین‌المللی از رقص‌های چینی خالص به دور دنیا سفر کنیم، البته قصد ما این است که بیشتر هنرمردم چین را که با اصول انقلابی دم‌ساز است به دنیا عرضه کنیم. اکثر شاگردان ما کسانی هستند که از اطراف و اکناف چین توسط معلمان و استادان مدارس به ما توصیه می‌شوند. و البته در این انتخاب تناسب اندام و استعداد طبیعی از اولین شرایط است.

باید اضافه کنم که برخلاف آنچه تصور می‌رود در چین دختران زیادی هستند که اندام‌های بسیار مناسب و زیبا دارند. درست یادم هست که روزی در قطار پايك گروه دختر ورزشکار چینی همسفر بودم که قد بیشتر آنها از ۱۸۰ سانت متجاوز بود.

دوشیزه چن خیلی مایل بود که به من بفهماند که هدف هنرستان او تربیت ستاره‌های مشهور و ورزیده رقص نیست بلکه مراد بسط و اشاعه هنر رقص در میان توده مردم است و این هنر باید از بدو طفولیت مانند سایر تعلیمات هنری و فرهنگی و آموزشی به جوانان چینی آموخته شود. به همین جهت هدف

۱- Bolshoi

۲- City Center

۳- Pai Ssuhsiong

اصلی ازدیاد هنرآموز به تعداد کافی است . از نقطه نظر دوشیزه چن رقص علاوه برآنکه هنر زیبایی است روح نظم و انضباط سوسیالیستی را در جوانان می‌پروراند . البته این همان شعاری است که در تمام هنرستان‌های رقص و موسیقی و آوازچه درپکن و چه در سایر نقاط چین بر در و دیوار نوشته شده است . «هنر در خدمت مردم» و «در خدمت سوسیالیسم» .

۳۳: دکتر «اسب»

چند روزی را با دوست سابق خودم ما های-ته^۱ گذرانیدم . ما با هم خاطرات زیادی از گذشته داریم .

دکتر «ما» که امریکایی است بانام جرج حاتم در شهر بوفالو^۲ به دنیا آمده بود . متولد سال ۱۹۱۵ است . بهتر از هر خارجی دیگری در دنیا چین را می‌شناسد .

«ما» به زبان چینی یعنی اسب و این مخصوصاً در میان مسلمانان چینی يك اسم خانوادگی متداول است . و ماهای-ته هم امریکایی است اما پدر و مادر او سوری بودند . لغت «های» یعنی دریا و «ته» هم به معنی فضیلت است . معنی اسم او به چینی یعنی «فضیلت بزرگ» ولی به احتمال بسیار منظور از اسم او «فضیلتی از ماورا دریاها» است و ضمناً از طرز تلفظ این اسم چینی به گوش همان «حاتم» احساس می‌شود . حال واقعاً چرا دکتر حاتم را در شانگهای دکتر اسب لقب داده‌اند نمی‌دانم ولی او را شگک^۳ هم خطاب می‌کردند .

درست بخاطر دارم در تابستان گرم سال ۱۹۳۶ موقعی که من جرج-حاتم را در سیان^۴ مرکز ایالت شن‌سی ملاقات کردم او سفری را در پیش گرفته بود که مسیر و سرنوشت زندگی او را بکلی دگرگون ساخت . اگر این سفر را در پیش نگرفته بود ، هرگز با خانم چوسوفی^۵ یعنی جذاب‌ترین زن چینی بر-

۱- Ma Hai-teh ۲- Buffalo ۳- Shag ۴- Sian ۵- Chou Ssu-fei

ساختمان سوسیالیستی

خورد نمی‌کرد و آنوقت ممکن نبود که امروز دختری به نام لیانگ‌بی^۱ یعنی «اسب‌دوم» و پسری به نام یوما^۲ یعنی «کره‌اسب» داشته باشد.

در همان سال ۱۹۳۶ با عناصر انقلابی سرخ که فعالیت مخفیانه داشتند در پکن تماس گرفتیم و نامه‌ای با جوهر نامرئی برای معرفی من به مائوتسه-تونگ به من دادند. من هم با این معرفی‌نامه سری به سیان رفتم و در آنجا به من گفتند که منتظر باشم تا کشیشی به نام ونگ^۳ با من تماس بگیرد و مرا از لابلای جبهه ملیون به مناطق تحت نفوذ سرخ‌ها ببرد. من زمانی که در سیان منتظر کشیش ونگ بودم جرج حاتم نزد من آمد و به من گفت که از وعده ملاقات من اطلاع کامل دارد و او هم منتظر کشیش ونگ است. جرج حاتم دو سال بود که در شانگهای بسر می‌برد و هنوز چیزی از چین ندیده بود و نمی‌دانست ولی من از همان اول از او خوشم آمد. او امیدوار بود که در این سفر با هم به شمال برویم ولی اطلاعی از برنامه طرح شده نداشت. در دو هفته‌ای که ما با هم انتظار کشیش ونگ را کشیدیم دائماً مشغول صحبت و بازی رومی بودیم. برای اینکه این اقامت طولانی‌ما سوء ظن مدیر و کارکنان مهمانخانه را بر نیانگیزد گفتیم که جرج حاتم يك کشیش کلیسای پروتستان است و منتظر دستور حرکت به محل خدمتش است و من هم برای مطالعات علمی باید در شانگهای اقداماتی انجام دهم و منتظر رسیدن همکارانم هستم.

جرج حاتم در آن زمان يك دکتروان بیست و شش ساله بود که هوش سرشار و نیروی تحریک خارق‌العاده از سراپای وجود او به همه چیز و همه کس نفوذ می‌کرد و زخم‌های بی‌شمار جامعه روح او را بی‌نهایت تحت تأثیر قرار داده بود. با وجود اینکه ظاهراً بی‌اندازه خشن و بی‌پروا سخن می‌گفت ولی مسلم بود که او در تلاش است تا برای زندگی و فعالیت طبی خود يك هدف با ارزش بیابد. در واقع ماجرای هیتلر و آلمان نازی بود که او را تشنه مبارزه بر علیه ظلم و جور و فساد کرده بود و من می‌توانم اقرار کنم که خودش راهم ماجرای هیتلر به چین کشانیده بود. در آن روزگار دنیا به چشم جوانانی که فهمیده بودند ماجرای هیتلر آنها را به قعر چه گودال وحشتناکی خواهد کشانید دیگر محل امن و دلپذیری برای زندگی نبود.

۱- Liang-p'i

۲- Yu-ma

۳- Wang

ژاپن هم در آسیا همان ماجرا را دنبال می کرد و بیم آن می رفت که رژیم چیانگ کایچک را (که تعدادی مستشار فنی و نظامی فاشیست آلمانی و ایتالیایی دوره اش کرده بودند) به دنبال خود به این ماجرا بکشاند. به همین جهت کمونیسم تنها قدرتی بود که در برابر این قوای اهریمنی قد علم کرده بود و چون آلمانی-های نازی و ژاپنیها خصومت شدید و کینه ورزانه ای علیه کمونیسم از خود نشان می دادند جرج حاتم معتقد بود که حتماً کمونیسم دارای خصوصیات است که شاید او بتواند در همکاری با آن هدف خود را پیدا کند خصوصاً که وضع اجتماعی شانگهای در آن زمان موجبات تفرر او را برانگیخته بود. او همیشه به من می گفت :

- من گمان نمی کنم که پدر بیچاره من برای این از نان خودش برسد و خرج تحصیل مرا داد که من کار فعلی را انجام دهم .
- یعنی چه کار ؟

- یعنی با مریضهای مبتلا به انواع امراض مقاربتی بازی کنم. امروز با وسایل موجود می توان امراض مقاربتی را ریشه کن کرد ولی در شانگهای بین اطباء و تعدادی از کانگسترهای ظاهر الصلاح دسیسه و دسته بندی به وجود آمدند و البته مقامات عالی رتبه اداری و پلیس دولتی هم از آنها حمایت می کنند - تا با اشاعه این بیماریهای خاتمان بر انداز جیب های خود را پر کنند . البته من هم می توانم مثل دیگران با جان مردم بازی کنم و با همکاری با تبهکاران ثروت فراوانی به هم بزنم ولی فکر نمی کنم پدر بیچاره من برای چنین کاری با بدبختی و محرومیت خرج تحصیل مرا تأمین کرده باشد. من می خواهم با کمونیستها تماس بگیرم شاید خدمات من به درد آنها بخورد .

این مارکس نبود که این روحیه انقلابی را در جرج حاتم پدید آورده بود بلکه قیافه کریه زندگی بود که روح حساس او را قبل از آنکه حتی به چین راه یابد تا این اندازه متأثر و متألم ساخته بود .

در اواخر قرن پیش، یک پیمانکار به عنوان مساعده وجهی به یک خانواده فقیر و بی سواد در لبنان پرداخت. با این وجه این خانواده توانستند پسر چهارده

ساختمان سوسیالستی

ساله خود را که او هم از سواد بهره‌ای نداشت برای کار به آمریکا فرستند. این پسر پس از مدتی کارگری علاوه بر اینکه قرض والدین خود را پرداخت آنقدر پول ذخیره کرد که توانست به لبنان برگردد و پس از ازدواج با یک دختر لبنانی بازنش به آمریکا بازگردد. و آنجا در بوفالو در ایالت ماساچوست^۱ به عنوان مهاجر مستقر شوند. این زن و شوهر پدر و مادر جرج حاتم بودند که به این ترتیب زندگی خود را به عنوان یک خانواده مهاجر در آمریکا آغاز کردند:

— زندگی در خانواده ما موقعی خوب و مرتب بود که غذا به اندازه کافی برای همه وجود داشت ولی ضمناً موقعی بود که به علت بیکاری این امکان پیش نمی‌آمد. خواهر من در اثر عدم تغذیه کافی سلامتی خود را برای همیشه از دست داد و همین سبب شد که پدر من تصمیم بگیرد حتماً از من یک طبیب بسازد. بعد از سه سال تحصیل طب من یک بورس تحصیلی در مدرسه عالی امریکایی طب بیروت بدست آوردم و تحصیلات خود را آنجا به پایان رسانیدم و یک بورس تحصیلی هم برای دانشگاه ژنو بدست آوردم. آن زمان من آنقدر پول نداشتم که با قطار از لبنان به سوئیس بروم ولی یک دوچرخه فرسوده داشتم که با همان تا سوئیس مسافرت کردم.

علاوه بر تحصیل طب و فرا گرفتن زبانهای لاتین، یونانی، فرانسه و آلمانی، جرج وقت خود را در سراسر اروپا به انواع و اقسام گذراند. مثلاً مدت‌ها در هتل‌ها و رستورانها پیشخدمتی کرد. سرانجام به اتفاق دو طبیب امریکایی دیگر در ژنو تصمیم گرفتند به چین سفر کنند. در آن زمان چین برای این جوانان جذابیت بخصوصی داشت خصوصاً که از دانشجویان آسیایی در دانشگاه ژنو اطلاعات بسیار جالبی درباره چین بدست آورده بودند و یکی از همسفران امریکایی جرج که نسبتاً وضع مادی بهتری داشت خرج سفر او را به عهده گرفت و قرار شد با هم در چین برای طبابت همکاری کنند:

— من و رفیقم زود دریافتیم که برای دو دکتر تازه وارد در شانگهای تنها راه شروع طبابت مبارزه با امراض مقاربتی است. با هم به همین ترتیب مطب خود را دایر کردیم و رفته رفته درآمد بسیار قابل توجهی نیز بدست آوردیم ولی دوست من به خاطر ماجراهای خانوادگی مجبور شد به آمریکا باز

۱- Massachussettes

گردد و من هم مجبور شدم در تشکیلات پلیس بین‌المللی شانگهای به عنوان دکتر مشغول کار شوم. کار من معاینه و معالجهٔ روسی‌های شهر بود. عدهٔ زیادی از پلیس‌های شهر هم در همان مریض‌خانه بستری می‌شدند و من می‌دیدم که روابط پلیس و روسی‌ها موجبات دیگری دارد. من در تنظیم يك آئین نامهٔ بهداشتی برای مراکز پلیس نیز همکاری داشتم و در همین موقع بود که با بانو آگنس اسمدلی^۱ که خبرنگار روزنامهٔ آلمانی فرانکفورتر زایتونگ^۲ بود آشنا شدم. آگنس با ما مورین سری کمونیستها در شانگهای تماسهایی محرمانه برقرار کرده بود و همیشه تازه‌ترین و موثق‌ترین اخبار جبهه‌های جنگ را توسط آنها بدست می‌آورد.

روزی این زن، جرج حاتم را بایک مهندس کمونیست به نام لیوتینگ^۳ آشنا کرد و او نیز به نوبهٔ خود رفته‌رفته جرج را با تشکیلات کمونیستی در شمال آشنا ساخت و بدین ترتیب جرج دریافت که در مناطق تحت نفوذ کمونیستها احتیاج مبرمی به پزشک هست و با وجود اینکه جرج تصمیم خود را برای بازگشت به امریکا گرفته بود مع هذا آن مهندس سرخ او را متقاعد کرد که اگر به شمال برود هدفی را که در جستجوی آن است به بهترین وجهی بدست خواهد آورد.

به این ترتیب بود که من جرج را در میان ملاقات کردم و هر دو منتظر کشیش ونگ شدیم تا ما را به شمال راهنمایی کند. سیان در آن زمان وضع عجیبی داشت و مرکز ستاد عملیات نظامی «ضد راهزنان» یعنی مخالفان سرخ‌ها شده بود. فرماندهی این عملیات را مارشال چانگ هسونه - لیانگ^۴ به عهده داشت. مارشال چانگ معاون سر فرماندهی کل ارتش کومین تانگ نیز بود.

جرج و من بعداً با کمال تعجب دریافتیم که عناصر بسیار مهمی از سرخ‌ها پنهانی در سیان بسر می‌برند و مارشال چانگ شخصاً از آنها حمایت می‌کند.

۱- Agnes Smedley ۲- Frankfurter Zeitung ۳- Liu Ting
۴- Tchang - Hsueh-liang

وقتی که جرج و من سیان را ترک گفتیم اطمینان پیدا کرده بودیم که توطئه بزرگی در سیان در حال تکوین است. شش ماه بعد بود که وقایع مشهور و حیرت آور سیان اتفاق افتاد: در حین بازدهی که توسط چیانگ کایچک و گروه سرفرماندهی او از سیان به عمل می آمد مارشال چانگ و افرادش شورش کردند و چیانگ کایچک و همراهانش را دو هفته در بازداشت و تحت نظر نگهداشتند و این کار سر نوشت چین را بطور قاطعی دگرگون ساخت. به دنبال همین وقایع سیان بود که چیانگ کایچک مجبور شد عملیات انهدامی را که بر علیه عناصر سرخ شروع کرده بود موقتاً متوقف سازد. پس از اندک زمانی ژاپنها حمله وسیع خود را به چین آغاز کردند و ملیون و کمونیستها بالاچار برای مقابله با ژاپن دوباره برای مدتی با یکدیگر متحد شدند.

جرج و من اولین کسانی بودیم که خبر این ماجرای حیرت انگیز را که دنیای خارج بکلی از وقوع آن بی خبر بود باخود به مناطق شمال یعنی مناطق کمونیستها بردیم.

حال، بیست و پنج سال بعد از آن زمان، دکتر اسب و من در منزل او که خودش آنرا «طوبله» اش نامیده بود با نوشیدن برندی چینی خاطرات گذشته را تجدید می کردیم. ماساعتها ایام فراموش نشدنی را که باهم گذرانیده بودیم به یاد آوردیم و درباره آنها صحبت کردیم. جرج به زنی که در کنارش نشسته بود گفت: - من به خاطر ندارم که در زندگی هرگز به اندازه زمانی که به اولین منطقه تحت نفوذ کمونیستها رسیدیم، ترسیده باشم. هیچکس نمی دانست ما کیستیم و از کجا آمده ایم و در آنجا چه می کنیم. دهقان های چینی انگار که ما از کرات دیگری به زمین آمده ایم با چشمانی گشاده و وحشت زده به ما می نگریستند. آنها با چشمانی حیرت زده به لوازم و دوربین های عکسی و سایر لوازم ما نگاه می کردند و هر آن منتظر بودم که به طرف ما هجوم بیاورند و ما را سر به نیست کنند. گفتم:

- خوب، در واقع آنها را هزن هم بودند.

سدرست است. آنها خودشان را راهزنان سرخ لقب داده بودند. ولی بعداً معلوم شد که آنها راهزنان سفید هستند نه سرخ و ما از محلی که نفرات

اعزامی چون لای چشم به راهمان بودند بکلی منحرف شده و کنار افتاده‌ایم. ما بعداً این را فهمیدیم.

- چیزی که مرا پاك گيچ کرده بود این بود که این دهقانان دائم فریاد می‌کردند «های‌ها» و تا آن حدی که من چینی می‌دانستم های‌ها یعنی «می‌ترسم». و من از خودم می‌پرسیدم آنها چرا باید از ما بترسند.

- آن شب يك قاطرچی ما را به يك صومعه دور افتاده برد که شب را در آنجا بگذرانیم. صبح زود ما را از خواب بیدار کرد که فوری حرکت کنیم و من آنوقت اطمینان حاصل کردم که مادر دام راهزنان افتاده‌ایم و باید دست از زندگی بکشیم. اما دو ساعت بعد سروکله اولین سربازان سرخ ازدور پیدا شد و من توانستم نفس راحتی بکشم. همان وقت بود که فهمیدیم در زبان این دهقانان «های‌ها» یعنی «نمی‌فهمم».

جرج ادامه داد:

- چون این افراد اطمینان داشتند ما چینی بلد نیستیم اصولاً به حرف ما گوش نمی‌دادند و ما بایستی يك جمله را چندبار تکرار کنیم تا آنها بفهمند که ما چینی صحبت می‌کنیم و زبان چینی را بلدیم.

جرج و من دوماه در این مسافرت به شمال کنار هم بودیم و او تقریباً در اکثر مصاحباتی که من باشخصیت های کمونیست داشتم حاضر بود. جرج به من یادآور شد که من اولین کسی بودم که توانستم يك کلاه روی سرمانو تسه‌تونگ بگذارم زیرا در آن موقع موهای او آنقدر انبوه و بلند بود که هرگز کلاه بسر نمی‌گذاشت. من گفتم که چنین چیزی راه‌خاطر ندارم ولی جرج گفت:

- خیلی خوب یادم هست که می‌خواستی از او عکس بگیری و اصرار داشتی که حتماً يك کلاه سرش باشد. ولی او اصلاً کلاه نداشت آنوقت کلاه خودت را که تا اندازه‌ای شبیه به کلاه ارتش بود روی سر او گذاشتی و این بهترین عکس مانو بود که تا مدت‌ها در مجله‌ها و روزنامه‌ها چاپ می‌شد و فعلاً هم اصل آن در موزه پکن نگاهداری می‌شود.

جرج و من در مسافرت و بازدید شهرهای شن‌می و کان سوونینگ همسایه‌ها هم

ساختمان سوسالیستی

بودیم . این مناطق تحت اشغال ارتش «پنگ ته هوایی»^۱ بود . بعداً جرج از من جدا شد و به مغرب، به منطقه ارتش چهارم، رفت و من به پائوآن بازگشتم . حالا ما مخاطرات تمام کسانی را که آن موقع در منطقه دیده بودیم، به یاد می آوردیم . من از جرج پرسیدم که کدام يك از آنها راهنوز می شناسد و آیا می داند کجا هستند و چه می کنند .

جرج تمام تابستان را در مریضخانه های مناطق اشغالی انقلابیون مشغول بود . آنقدر از کارش راضی بود که بعدها به من گفت که این درست همان زندگی است که در جستجویش بوده . جرج دومین دکتری بود که در دانشگاه های غرب معلومات خود را فرا گرفته بود و در این مناطق خدمت می کرد . دکتر اول و تنها دکتر تحصیل کرده که تا آن زمان در ارتش سرخ خدمت می کرد دکتر - فوجن - چانگ^۲ بود .

جرج تا شروع حمله ژاپنها واقعاً کار طاقت فرسایی داشت ولی بعد از جنگ ژاپن خانم سون پات من فوراً با کمک وجوهی که از خارج بدست آورده بود مریضخانه بزرگ پنان را برپا کرد و عده قابل ملاحظه ای از پزشکان چینی که در اروپا و امریکا تحصیل کرده بودند و هم چنین چند پزشک خارجی در بیمارستان پنان مشغول خدمت شدند . یکی از پزشکان برجسته این اکیمپیک پزشک کانادایی بدنام دکتر نورمان بتون^۳ متخصص قلب بود که واقعاً جای بیست نفر کار می کرد . او بهداری صحرایی جنگجویان چریک را تأسیس کرد و سرانجام خودش هم به خاطر نقدان پنسیلین در اثر مسمومیت خون جان سپرد . در آن زمان وضع ارتش چین آنقدر اسف بار بود که اکثر عمل های سخت جراحی از قبیل قطع دست و پا و غیره را بدون بیهوش کردن مریض انجام می دادند زیرا وسایل و داروی لازم را در اختیار نداشتند؛ حتی جرج برای من تعریف می کرد که در بسیاری از موارد علت حمله چریکها به ارتش ژاپن و قبول مخاطرات آن تنها برای دستیابی به ذخیره دارو و لوازم بهداشتی آنها صورت می گرفته است .

جرج علاوه بر اینکه برای معالجه افراد دائماً با قاطر در جبهه این طرف و آن طرف می رفت ، معذک قسمتی از وقت خود را به تأسیس مراکز

۱- P'eng Teh-huai ۲- Fu Jen-chang

۳- Norman Bethune

بهداشتی و تعلیم افراد لازم برای خدمت در آن مراکز اختصاص داده بود و در همین زمان بود که درینان بازن کتویش آشنا شد. زنش قبل از جنگ در شانگهای ستاره سینما بود و پس از شروع جنگ داوطلبانه به پنان آمده بود و در آنجا بود که با جرج آشنا شد. خود جرج در این باره می گوید:

سوفی در آن زمان با یک دسته هنرپیشه تأثر به پنان آمده بود. اولین بار که چشمم به او افتاد هر کاری که داشتم رها کردم و با خود گفتم: «زن آتیۀ من این دختر است.» و مدت چند هفته مثل سایه او را تعقیب کردم. او خواستگاران زیادی داشت و من هم امریکایی چندان جالبی نبودم. اصلاً به من توجهی نداشت تا آنکه روزی یکی از دوستان او برای وضع حمل به بیمارستان آمد. زایمان مشکلی بود. مرا برای زایمان به اتاق بیمار بردند. سوفی وقتی دید من بدون اشکال زیاد بچه را به دنیا آوردم یقیناً با خودش گفت ممکن است من بعداً به درد کاری بخورم و آنوقت با مهربانی متوجه من شد و باخنده گفت: «من هرگز نمی توانستم حدس بزنم که درین خارجی ها هم آدم مهربان و نوع دوست وجود داشته باشد.» انگار دنیا را به من داده بودند. من هم چیزهایی به زبان چینی به او گفتم که او بیشترش را نتوانست بفهمد ولی چند روز بعد ما باهم زن و شوهر شدیم. از آن تاریخ او بطور مداوم معلم زبان چینی من شده ولی هنوز هم می گوید که لهجه من بسیار بد است.

من از سوفی پرسیدم که جرج را به چه نامی صدا می کند، او گفت:
- فقط «ما» (اسب).

بعد از اینکه ژاپن به زانو درآمد مدت دو سال بین کومین تانگ و کمونیستها در چین نوعی همزیستی ادامه پیدا کرد و تشکیلات بین المللی برای کمک به چین مقادیر زیادی دارو و لوازم بهداشتی به چین فرستادند. جرج متصدی بخش و توزیع آنها شد ولی از قراری که می گفت مقامات کومین تانگ مانع توزیع عادلانه و صحیح این کمکها بودند و اشکالات زیادی در این باره پیش می آمد و اکثر کالاهای دریافتی در بازار سیاه به فروش می رفت:

- بعد از یکسال جنگ و ستیز با مقامات کومین تانگ فقط چهارصد تن لوازم جهت توزیع در مناطق شمالی به دست من رسید که نصف بیشتر آن هم کاغذ مستراح بود و در همان زمانی که مردم در اثر نداشتن پنسیلین مثل مگس می مردند

ساختمان سوسیالیستی

بازار سیاه دارو در سراسر چین رواج داشت. ولی مقامات کومین تانگ گوششان به این حرفها بدهکار نبود. تا آنکه سرانجام آتش بس میان ملیون و کونیستها به پایان رسید و جنگ دوباره شروع شد و من هم دوباره به ینان رفتم. در سال ۱۹۴۷ سرانجام، ملیون ینان را محاصره کردند و طبابت من با قاطر سواری در جبهه از نو شروع شد. ملیون با هواپیماهای بیشمار که امریکایی ها به آنها داده بودند دائماً مواضع مارامی کوییدند و زندگی تقریباً وحشتناک شده بود. من برای سلامت سونی و بچه ها بسیار نگران بودم. مائوتسه تونگ در جلسه ای استراتژی چیانگ کایچک و عقب نشینی افراد خودش را برای ما تشریح کرد و وقتی که من دیدم مواضع و کلیه خطوط راه آهن را که در دست داشتیم باید تخلیه کنیم آینده به نظرم بسیار مایوس کننده آمد. ولی مائو با خنده افزود: «بدون شك ما پیروز خواهیم شد و اگر چیانگ کایچک همین اشتباههای کنونی را تکرار کند تا سه چهار سال دیگر کارش یکسره خواهد شد.» با کمال تعجب باید اضافه کنم که در زمستان سال ۱۹۴۸، من در قصر تابستانی پکن نشسته بودم. مادر انتظار تسلیم فوتسو-یی^۱ بودیم و پایتخت را تقریباً بدون جنگ و خونریزی تصرف کردیم. و حالا هم در اینجا هستیم که می بینی.

جرج بعد از این وقایع دیگر هرگز به امریکا بازنگشته است و به همین علت درباره امریکا خیلی سؤال می کرد. مثلاً از من می پرسید که: چطور هنوز در امریکا مردم نژاد پرستی را تحمل می کنند؟ ماک کارتیسم دیگر چه صیغه ای است؟ چطور ممکن است دولت امریکا میلیون ها دلار به مزرعه داران بدهد که تولیدات خود را کم کنند؟ چرا بیم جوانان در چه مرحله ای است؟ چطور مردم امریکا سیاست دولت را در قبال چین تحمل می کنند؟ و... و... و...

در همین موقع من چشمم در قفسه کتاب به نسخه ای از کتاب سی. رایت میلر^۲ به نام «طبعه حاکمه» افتاد. از جرج پرسیدم که آیا این کتاب را خوانده است. گفت که خوانده است. آنوقت به او گفتم که حتماً پاسخ سؤالات خود را خیلی بهتر از آنچه من بتوانم به او بگویم در آن کتاب یافته است:

«در هر صورت فعلاً يك تبعه چین هستی و دیگر منافع تو در مسائل امریکا فقط از زاویه دید يك چینی مورد دارد.»

۱- Fu Tso-yl

۲- C. Wright Mills

- برخلاف آنچه تو تصور می کنی من هنوز تبعیت امریکایی خودم را حفظ کرده ام .

و فوراً پاسپورت سبز خود را به من نشان داد :

- من هنوز هم امریکایی هستم و اجازه اقامت قانونی در چین دارم و تا زمانی که وظیفه طبابت من ایجاب کند در این سرزمین خواهم ماند .

بدون شك جرج حاتم برای پاسخ به من مطالب بیشتری هم می توانست بگوید .

۳۴: دیگر گونی طب

فردای آن روز من برای دیدن جرج به مؤسسه تحقیقاتی امراض مقاربتی و پوستی رفتم . بیمارستان و لابراتوار این مؤسسه حدود ششصد عضو دارد . در دوران مبارزه همه جانبه بر علیه سیفلیس دکتر حاتم ریاست این پیکار را به عهده داشته است . فعلاً هم او باست معاونت مؤسسه پیکار دیگری را علیه امراض پوستی و مالاریا با کمال شدت دنبال می کند . جلو در ورودی يك چینی بلندقد با موهای انبوه و اونیفورم سفید دست مرا به گرمی فشرد و با خنده آشنایی به من خیره شد و گفت :

- نه ! من مطمئناً نمی توانستم شما را در خیابان بشناسم زیرا زمانی که شما را در نینگک هسیا به اتفاق دکتر اسب دیدم شما ریش داشتید .

- من هم از شما زهرکتر نیستم آقای دکترتای زیرا در آن موقع قد شما نصف حالا بود و لباس شما آنقدر گشاد بود که دو نفر مثل خودتان در آن جا می گرفتند و کلاهتان تا زیر بینی تان آمده بود .

دکترتای چون چی^۲ یکی از مدمبران این مؤسسه بود . او همان کسی بود

۱- Tai ۲- Tai Ch'un-ch'i

ساختمان سوسائیتی

که جرج درباره مهارت و شخصیت او با من صحبت کرده بود. وقتی من به درون مؤسسه رفتم کمی بیشتر از سرگذشت دکترتای اطلاع حاصل کردم و فهمیدم او در چه خانواده فقیری به دنیا آمده و چگونه انقلاب به او فرصت داده است که به مقام ورتبه کتونی دست یابد. او یکی از فعالترین و با ارزشترین همکاران جرج در مبارزه با امراض مقاربتی بود. این امراض تقریباً در چین ریشه کن شده بود و به راستی دیگر مبارزه با امراض مقاربتی مطرح نبود.

پرسیدم:

- بالاخره سرنوشت این سوزی وانگ ها چه شد؟ با آنها چکار کردید؟

جرج گفت:

- اکثر آنها پس از معالجه به دهانت زادگاه خود بازگشتند و کارهای فعال و تولیدی را شروع کردند و عده‌ای هم در کارخانه‌ها استخدام شده‌اند و به عنوان کارگر کار می‌کنند. و خیلی‌ها هم عروسی کرده و خانه و زندگی راه انداخته‌اند. این مبارزه به زودی در شانگهای، هانکو، کانتون و شهرهای دیگر نیز آغاز شد. در طول کار بهیاریهایی نیز تعلیم داده شدند تا قادر به تشخیص و معالجه سیفلیس و سوزاک باشند. به این ترتیب نیروهای ضد امراض مقاربتی به سرعت افزایش و گسترش یافت و در ظرف دو سال اکثر مناطق شهرنشین از این امراض پالوده شدند و سپس کار به روستاها کشانده شد و آنگاه تمام مملکت از این امراض پاک شد. همزمان با مبارزاتی که با بیماریهای مقاربتی می‌شد، وزارت بهداشتی در مورد ایجاد بهداشت فردی میان مردم و دفع حشرات نیز اقدامات مؤثری کرد و با کمک دولت حشراتی چون مگس، پشه، ساس، موش و غیره نیز تحت کنترل درآمدند و واکسیناسیون بر علیه امراض آبله مرغان، وبا، طاعون و تیفوس انجام پذیرفت و میزان شیوع مالاریا نیز کاهش داده شد. در سال ۱۹۴۹ چین کمتر از ۴۰۰۰۰۰ پزشک داشت که اکثر آنها تنها دوره چهار-ساله تعلیماتی طب را گذرانده بودند و اگر از کسانی که در این رشته تحصیلات دانشگاهی کرده بودند آمار می‌گرفتیم، تعداد آنها از ۱۰۰،۰۰۰ تجاوز نمی‌کرد. در سال ۱۹۵۳ نیز ما در مضمیقه پزشک بودیم، در آن سال تعداد آنها از ۵۰،۰۰۰ تجاوز نمی‌کرد، اما البته ۷۰،۰۰۰ کمک پزشک (دارای دو الی سه سال تعلیمات مربوطه) و ۶۰،۰۰۰ پرستار داشتیم. آنگاه مارووشی ابداع کردیم که کسانی که

دارای سواد خواندن و نوشتن مختصری هستند بتوانند آزمایشات مربوط به خون و ادرار را انجام دهند و طرز تشخیص امراض مغاربتی را بیاموزند و در سطح مملکتی در این زمینه فعالیت کنند. در سال ۱۹۵۷ این اقدامات در سرتاسر چین انجام شده بود، به استثنای تبت که دالایی لاما آزمایشات بدنی و معالجات مربوطه را مغایر با اصول دینی می دانست و ادعا داشت که اینگونه امراض ابدأ در تبت وجود ندارند. البته بعدها معلوم شد که سیفلیس واقعاً در این منطقه رواج داشته است.

۳۵: بازدید از ارتش

در خارج از شهر چانگ کینگ من به دیدن مؤسسه هنرهای سه جوان رفتم. بیرون در روی يك پارچه بزرگ قرمز با حروف سفید نوشته شده بوده هنر در خدمت نوده مردم، هنر در خدمت سوسیالیسم. این مؤسسه از هشت ساختمان تشکیل شده بود و ۴۰۰ شاگرد دبیرستانی و ۲۰۰ شاگرد دانشگاهی در آنجا مشغول تحصیل بودند. فارغ التحصیلان نیز در همین مؤسسه یا محل دیگری با حقوق اولیه ای معادل ۵۰ الی ۶۰ یوان به کار تدریس مشغول می شدند. درسها عبارت بود از: نقاشی بسمیک چینی، نقاشی رنگ روغن، منبت کاری و کنده کاری در چوب، حجاری، فلز کاری، و مجسمه سازی. در رشته هنرهای عملی طراحی، لاک الکل کاری، چینی سازی، مبل سازی، و کارهای تزئیناتی جزو برنامه آموزشی بود. من از یکی از آموزگاران نقاشی پرسیدم:

— شما کدام يك از نقاشان معاصر اروپایی را می پسندید؟

در جواب گفت:

— ما خودمان در رشته هنر و نقاشی تاریخچه ای طولانی و قدیمی

داریم. اما البته کار پیکاسو مورد تحسین همه ما است.

ساختمان سوسیالیستی

— کدام کار پیکاسو ؟

— ماد کبوتر صلح، او را دوست داریم .

مدتی بود که در پکن به تقاضای من برای بازدید و عکسبرداری از ارتش سرخ توجهی نمی کردند. تا اینکه یک روز عصر به دیدن یک مقام عالی رتبه رفتم و گفتم :

— آن زمانی که ارتش سرخ یک تفنگ و دو سه نفر سرباز داشت ، من مدت چهارماه با آن بودم . حالا که کار خیلی بالا گرفته است چرا نمی خواهید که من نیز شاهد این پیشرفت باشم ؟
قدری فکر کرد و همراه پال بخندی گفت :

— بله، حق باشما است. چرا نه ؟ البته ما به دلایل امنیتی به خارجیان اجازه بازدید نمی دهیم ولی همیشه استثنا وجود دارد .

بعد به من گفتند آماده باشم که دوروز را با ارتش سرخ بگذرانم. من اظهار علاقه کردم که از نیروهای مکانیزه و یک مدرسه تعلیمات پیاده نظام نیز بازدید کنم. یکی از روزهای اواخر ماه اکتبر ، حدود ساعت ۷ صبح چهار افسر همراه سرهنگ لی هسین- کونگ^۱ و یک سروان فارغ التحصیل زبان انگلیسی از دانشکده زبان های خارجی به سراغ من آمدند . ارتش از من با احترام و گرمی پذیرایی کرد و من به عنوان اولین غربی مجاز، از تأسیسات نظامی چین عکس های متعدد و مختلف (عکس های عادی و فیلم های متحرک) گرفتم . از ژنرال ها گرفته تا سربازان عادی همگی با قیافه ای کنجکاو مرا نگاه می کردند و در صحبت های کوتاهی که با بعضی از آنها کردم بی بردم که آنها عقیده دارند چنانچه امریکا نیروهای خود را از تایوان، ژاپن، کره و جنوب آسیا فراخواند صلح جهانی برقرار خواهد شد .

در مورد ارتش چین (سواى نیروی اتمی) می توان گفت که نیروی سومی در جهان به شمار می آید. حتم دارم که آخرین و مدرن ترین سلاح های خود را به من نشان ندادند و آنچه من دیدم سلاح ها و وسایل استانه اردی بود که چینی ها

۱- Li Hsin - kung

از روی نمونه‌های امریکایی بارومی برای خود ساخته بودند. تانک‌های چین از روی تانک‌های روسی مدل ت ۳۴ ساخته شده بودند و بدنه‌ای بلند و پهن داشتند و قدرت صعودشان با زاویه ۴۵ درجه بود. به‌من گفتند که مدل جدیدتری (لابدت ۵۴) در دست تهیه است.

پیش از جنگ کره، کشور چین مدرسه آموزش تانک نداشت و در سال ۱۹۵۰ بود که تحت نظر مستشاران روسی مدرسه مارکوپولو تأسیس شد. صنعت تانک سازی و هواپیما سازی چین در سال ۱۹۵۲ با کمک‌های شوروی ایجاد شد اما من در این بازدید خود خبر و اثری از مستشاران روسی ندیدم. در این مدرسه ۱۲۰۰ افسر جزء و کارآموز در رشته‌های توپخانه، تاکتیک علائم و مکانیک تحصیل می‌کردند. ساختمان‌های این مدرسه آجری و ساده ولی تمیز بود. فرمانده کل این مدرسه چائوچی^۱ نام داشت که قبلاً در جبهه چهارم ارتش سرخ بود و معاونش هوفنگ^۲ هم در راه پیمایی بزرگ شرکت کرده بود. اقامت من در مدرسه آموزش تانک به خاطر یک تلفن از پکن کوتاه شد، چون از من خواسته بودند با چوئن لای مصاحبه کنم. امروز بعد از مصاحبه به دیدن یک واحد پیاده نظام در ۹۰ مایلی پکن رفته‌ام و پس از سه ساعت رانندگی به اطراف شهر تین تسین رسیدیم.

تا قبل از سال ۱۹۵۰ ارتش آزادی بخش خلق^۳ صرفاً متشکل از تعدادی چریک بود و برای سلاح‌های خود به آنچه از امریکایی‌ها و ژاپنی‌ها غارت می‌کرد متکی بود. در جنگ کره، چین برای بار اول با قشون غرب که مجهز به آخرین سلاح‌ها بود روبرو شد و در سه آموخت و کمک‌های بعدی شوروی کادر ارتش آزادی بخش را با آخرین روش‌های نظامی آشنا کرد. صنایع جنگی درمنچوری توسط شوروی ترمیم شد. رقمی که شوروی برای احیای صنایع جنگی چین صرف کرده است به دو میلیارد دلار تخمین زده می‌شود.

در سال ۱۹۶۰ نیروهای مسلح چین سلاح‌هایی داشتند که در خود چین ساخته شده بود. قبل از جنگ کره، اکثریت سربازان را داوطلبان تشکیل می‌دادند اما در سال ۱۹۵۲ سربازگیری رسماً آغاز شد و امروز تعداد سربازان

۱- Chao Chi ۲- Ho Feng

۳- People's Liberation Army به P. L. A. می‌گویند. ا. ا. محفوظی

ساختمان سوسیالیستی

چین از حد ۲،۵۰۰،۰۰۰ نفر هم گذشته است. نیروهای دریایی و هوایی هر کدام حدود نیم میلیون سرباز در اختیار دارند. همه مردم چین بین سن ۱۸ تا ۴۰ سالگی شامل این خدمت سربازی بودند و دوره خدمت نیروی زمینی سه سال، نیروی هوایی چهار سال و نیروی دریایی پنج سال بود. هر سال بین ۵ تا ۶ میلیون مرد به سن ۱۸ سالگی می‌رسیدند و ارتش مجبور بود بهترین آنها را (از لحاظ وضع جسمانی و عقلانی و سواد و غیره) انتخاب کند. خدمت نظام وظیفه چه برای خود شخص و چه برای خانواده‌اش مزایای بسیاری داشت. اهالی روستاها انتخاب شدگان را تشویق فراوان می‌کردند و خدمت نظام وظیفه افتخار بود و افسر و سرباز مورد احترام همه بودند.

درست در خارج از مرکز فرماندهی لشکر ۱۹۶ در فانتگ شون^۱ ما از جلو کاروان واگن‌های محتوی گندم که بوسیله اسب کشیده می‌شدند گذشتیم و به فاصله کمی از این محل سربازخانه‌هایی شبیه مثل بطور سری و پشت هم برای اقامت افسران و خانواده‌های آنها دیده می‌شد. لحظه‌ای بعد وارد اردوگاه هنگ پیاده نظام ۵۸۷ شدیم. فرمانده این هنگ به نام سرهنگ‌لی یونگ-کوئی^۲ به من خوش آمد گفت و می‌هماندار من شد. لشکر ۱۹۶ که حدود ۱۲۰،۰۰۰ نفر در اختیار داشت به شرح زیر تقسیم بندی شده بود:

هنگ‌ها : سه پیاده نظام ، يك توپخانه ، يك تانك .

گردان‌ها : يك ضد تانك ، يك گروه پزشکی ، يك گروه مهندسی ، يك گروه مخابرات .

گروهان‌های مخصوص : يك گروه تحقیق و اکتشاف ، يك گروه ضد گاز ، يك گروه مواد تخریبی ، يك گروه وسایط نقلیه ، يك گروه فرماندهی توپخانه و يك گروه تعلیماتی .

نیروهای دریایی و هوایی که زیر نظر ارتش بودند از دستورها و برنامه‌های ارتش اطاعت می‌کردند .

در برنامه غذایی نظامیان روزانه بین ۳۲۰۰ تا ۳۴۰۰ کالری پیش‌بینی شده بود که این مقدار حدود $\frac{1}{3}$ بیشتر از کالری منظور شده برای مردم عادی

۱- Fungshun

۲- Li Yung-kuei

چین بود . روزانه هر نظامی ۱/۶ پوند حبوبات ، ۱/۶ پوند سبزی و ماهانه نیم پوند گوشت و ۶ گرم چربی سهمیه داشت. بطور متوسط هر سرباز ۱۲۵ پوند وزن داشت و قداکثر آنها ۵ فوت و ۷ اینچ (بیشتر از قد متوسط در چین) بود و اشخاص زیادی نیز با قدهایی نزدیک به ۶ فوت دیده می‌شدند. حقوق مارشال‌ها و ژنرال‌ها در میان حقوق بگیران دولتی از همه بیشتر بود . جدول حقوق‌ها به شرح زیر بود :

درجه نظامی	حقوق ماهانه (به دلار آمریکا)
سرباز عادی	۲/۵
سرجوخه	۴
گروهبان	۵
ستوان دوم	۲۰
ستوان یکم	۲۲
سروان	۲۹ تا ۳۳
سرگرد	۳۹ تا ۴۲
سرهنگ دو	۵۱ تا ۶۰
سرهنگ تمام	۶۲ تا ۶۴
سرهنگ تمام ارشد	۶۲ تا ۸۴
سرتیپ	۱۲۲ تا ۱۶۰
سرلشکر	۱۹۲ تا ۲۳۶
سپهد یا مارشال	۳۶۰ تا ۴۰۰

تمام مخارج غذا ، لباس ، مسکن و حمل و نقل مجانی بود و امرا حق استفاده از اتومبیل شخصی را نیز داشتند .

من دوساعت باچند سرباز عادی صحبت کردم و از وضع آنها جو یا شدم . آنها فقط تحصیلات ابتدایی داشتند ، از خانواده‌های کشاورز بودند و از وضع کنونی خودشان بینهایت راضی بودند . از ژنها برای امور جنگی و رزمی استفاده نمی‌شد (به استثنای کسانی که برای چتربازی تعلیم می‌دیدند که البته دلیل این کار را هم نمی‌دانم) . از سربازها پرسیدم :
- آیا کسی از شما قمار هم می‌کند ؟

ساختمان سوسیالیستی

البته خود سربازها سؤال مرا متوجه نشدند ولی مترجم ما گفت:
- آنها ورق بازی می کنند ولی البته نه سرپول.

پرسیدم:

- مسأله زن را چطور حل کرده اید؟ اگر سربازی دختری را حامله کند

تکلیف چیست؟

هنگی باقیافه ای بهت زده نگاهم می کردند گویی که حرفی منافی عفت زده ام. سرهنگه لی باقیافه ای جدی لبخندی زد و گفت:

- ممکن است برای شما باور کردن این موضوع مشکل باشد ولی اطمینان می دهم که ما هرگز با این مسأله روبرو نشده ایم. يك مرد می تواند در ۲۵ سالگی ازدواج کند و قبل از این سن او را به قدری سرگرم و مشغول کار- نگاه می داریم که هرگز چنین فکری به مغزش خطور نکند.

۳۶: خانواده - حقیقت و خیال

دربازگشت نیمه شب خود به پکن همراه سرهنگه لی حسین- کونگه در يك اتومبیل سیمکاه راه درازی را پیمودیم. شام خوبی همراه با مقداری مشروب خورده بودیم. مهتاب روشنی در آسمان پاییزی دیده می شد و مکالمه ما حالت خصوصی به خود گرفت. از او پرسیدم:

- چندتا بچه دارید؟

- ۵ تا، چهار دختر و يك پسر.

- حتماً پنجمی پسر بوده؟

لی سری به علامت مثبت تکان داد و با کمی خجالت، پرسید:

- شما چندتا بچه دارید؟

- يك پسر و يك دختر.

- کاملاً ایدآل و دلخواه است. شما آدم خوشبختی هستید. منهم

اگر زودتر صاحب پسری می‌شدم دیگر بچه اضافی درست نمی‌کردم .
 سرهنگ‌لی در هفده سالگی وارد ارتش شده بود و در فاصلهٔ سالهای
 ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۵ در دانشکدهٔ شهر بنان تحصیلات نظامی کرد و بعد به گروه
 افسران ژنرال نیه جونگ‌چن^۱ پیوسته بود . لی دربارهٔ خودش چنین می‌گفت:
 - وقتی که شانزدهساله بودم مرا به ازدواج زنی در آوردند که چهارده
 سال از من بزرگتر بود . این زن دخترخالهٔ من بود و خاله‌ام زنی ثروتمند بود
 که چون نمی‌خواست کسی به خاطر پول با دخترش ازدواج کند مرا انتخاب کرد
 تا هم خیالش از این بابت راحت باشد و هم بتواند مرا کنترل کند . مادر من
 نیز به همین دلیل با این ازدواج بسیار موافق بود چون فکرمی‌کرد از لحاظ
 مالی به نفع همهٔ ما خواهد بود . من از زندگی با این زن سر باز زدم و به همین
 دلیل بود که به چریک‌ها پیوستم و تحصیلاتم را دنبال نکردم . پس از جنگ با
 زن دلخواه خود که در دانشگاه تسینگ هوا درس می‌داد ازدواج کردم . نتیجهٔ
 این ازدواج ثربخش و موفقیت‌آمیز بود .
 از او پرسیدم :

- فرضاً اگر با موفقیت همراه نبود آیا همسران را طلاق می‌دادید ؟
 - چطور می‌توانست با موفقیت همراه نباشد؟ مایکدیگر را می‌شناختیم
 و با میل خودمان ازدواج کرده بودیم و کسی آنرا به ما تحمیل نکرده بود .
 در گذشته ازدواج‌ها همه توسط اولیاء ترتیب داده می‌شد اما امروز سن قانونی
 برای ازدواج دخترها ۱۸ سال است و دخترها در این مورد هرگز عجله و شتاب
 نمی‌کنند و سر فرصت تصمیم می‌گیرند . دیگر از عروسی‌های به اصطلاح
 مصلحتی (مثلاً به خاطر ثروت ، مقام و خویشاوندی) خبری نیست .
 - فرضاً مرد زن‌داری عاشق زنی دیگر می‌شود . آیا امکان طلاق وجود دارد ؟
 پس از لحظه‌ای تأمل باحالتی کاملاً جدی جواب داد:
 - قانوناً هر ازدواجی را چنانچه طرفین تقاضا کنند می‌توان فسخ و منحل
 کرد . البته اگر فرزند (یا فرزندان) وجود داشته باشند و طرفین در این مورد
 به توافق نرسند این دیگر موضوعی است جداگانه .
 این طلاق که شما می‌گویید در اثر بوالهوسی است و چندان پسندیده

ساختمان سوسیالیستی

نیست. گاهی از این طلاهای پیش می‌آید اما خیلی نادر است. من در میان رفقای شخصی‌ام هنوز چنین موردی را ندیده‌ام.
گفتم:

- خوب یادم است که غریبهایی که در گذشته در چین بودند می‌گفتند نامزدی و ازدواج در سنین پایین از همجنس‌بازی و دیگر انحرافات جنسی جلوگیری می‌کند. نظر شما در این باره چیست؟

- اکنون خیلی کمتر از گذشته زن و مرد مجرد وجود دارند. از آنجا که دیگر به زن به چشم کالا و ملک طلق نگاه نمی‌کنند، و از آنجا که همه استطاعت ازدواج دارند، هر کس بخواهد می‌تواند ازدواج کند. از نظر یک مرد، مجرد بودن کاری غیرعادی است. مردم دلشان به حال او می‌سوزد و سعی می‌کنند همسری برایش دست‌وپا کنند. ما اکنون در جامعه نوینی زندگی می‌کنیم که نظام اخلاقی جدیدی بر آن حکم فرماست. ما از آرمانهای سوسیالیستی متأثر شده‌ایم و با تمام فسادهای بورژوازی مبارزه می‌کنیم.
به‌لی یادآور شدم که:

- بنابه نظرات منسیوس^۱ نداشتن اولاد گناه بزرگی بود و هر کس که زنی نازا داشت اغلب به پیشنهاد همسرش زن دومی می‌گرفت. آیا اکنون این بهانه برای طلاق موجه است؟

لی بانا راحتی خودش را جا به جا کرد و گفت:

- ما کمونیست‌ها از نقطه نظر مارکسیستی به اولاد نگاه می‌کنیم. بچه‌ها در نظر ما کالا نیستند بلکه اعضای اجتماع به‌شمار می‌آیند. دوست داشتن بچه‌ها مستلزم زاییدن آنها نیست، ما بچه‌های دیگران را هم مثل بچه‌های خودمان دوست داریم. نازا بودن زن دلیل موجهی برای طلاق نیست.

من از میان اعضای حزب کسانی را می‌شناختم که ازدواجشان سالها دوام آورده بود مانند چوئن-لای و همسرش تنگ-ینگ-چائو. اما آیا خود لی به خاطر داشتن پسر صاحب پنج فرزند نشده بود؟ غریزه داشتن اولاد و بازمانده هنوز چه در میان مردم حزبی و چه غیر حزبی دیده می‌شد.

در سال ۱۹۵۲ که قانون ازدواج جدیدی برای حق طلاق تدوین شد در

۱- Mencius

خارج ازچین این قانون رایه باد انتقاد گرفتند و گفتند که این قانون باعث به اصطلاح «متلاشی شدن خانواده» و «انهدام روش مناسب قدیمی خانواده» خواهد شد. اما در سال ۱۹۵۱ تعداد ۴۰۹،۰۰۰ مورد طلاق وجود داشت (یعنی رقمی حدود $\frac{1}{4}$ میزان طلاق در امریکا) و امروز میزان طلاق خیلی کاهش یافته است. طلاق دیگر چیزی غیر معمول و غیر متداول است. قانون مهمتر دیگر تقسیم زمین به اندازه مساوی بین زن و مرد بود؛ و حق تساوی حقوق زنان در تحصیلات و میزان دستمزدها باعث استقلال بیشتر زنان شد.

۳۷: تاریخچه پزشکی، شخصی و ...

در طول این مدت در چهار مورد من محتاج خدمات پزشکی چین شدم. در موقع ورود به فرودگاه پکن متوجه شدم که ورقه مایه کوبی ام را گم کرده‌ام؛ و مجبور شدم کتباً گواهی کنم که همه گونه مایه کوبی روی من انجام پذیرفته است. بلافاصله يك دكتر چینی انواع تلقیح را انجام داد و در ظرف ۲۵ دقیقه گواهی جدیدی به من دادند. مخارج همه این کارها يك یوان (۴۵ سنت) شد.

درچانگ چون، در ایالت منچوری چون تورمی شبیه تراخم در چشم دیده می‌شد، به يك خانم چشم پزشك مراجعه کردم، او يك مایه شستشو به من داد و ده دقیقه بعد از اتاق بیرون رفت چون بایستی به درمانگاه دیگری می‌رفت که ۵۰ نفر منتظرش بودند. مخارج این کار ۲۵ سنت شد. بعد از دوروز چشم خوب شد.

درپکن، برای معاینه يك دمل چرکین که در نتیجه عمل کلیه در سال ۱۹۴۶ پیش آمده بود به مؤسسه پزشکی پکن مراجعه کردم. در آنجا توسط

ساختمان سوسیالیستی

دکتر ارشد بخش مجاری ادرار مورد معاینه قرار گرفتیم و با آخرین و مدرن-ترین دستگاههای طبی آزمایش شدم. او مقداری آنتی بیوتیک تجویز کرد و پس از چند روز بهبودی یافتیم. کلیه مخارج این کار از ۲ دلار تجاوز نکرد.

هنگامی که درپکن از بیمارستان بسیار مدرنی بازدید می‌کردم، جزو بخشها يك كلينيك دندانپزشکی نیز بود. من از فرصت استفاده کردم و خواهان معاینه دهان و دندانهایم شدم. دندانپزشک جوانی که متصدی آنجا بود پس از عکسبرداری از دندانهایم (با اشعه ایکس) گفت که يك سوراخ کرم خورده بین دو تا از دندانهایم وجود دارد؛ و وقتی معین کرد که به سراغش بروم. در وقت موعود، مرا روی صندلی مخصوص نشانید و با وجود تقاضای من از داروی بی‌حسی موضعی نیز استفاده نکرد و ماهرانه کار خود را انجام داد. کلیه مخارج يك دلار شد.

این تاریخچه پزشکی شخص خودم بود ولی به غیر از موارد بالا، در مدت اقامت از صدها بیمارستان، درمانگاه و مراکز پزشکی در شهرهای چانگک، چون، شانگهای، پائوتو، ووهان کون مینگ^۱ و چونگ کینگ و سایر نقاط روستایی دیدن کردم. در شهر هان کوی بیمارستانی متعلق به دانشکده طب بود که ۹۰۰ تخت و ۳۸۰۰ دانشجو داشت. من از پشت شیشه ناظر پنج عمل جراحی همزمان بودم که سدا از آنها مربوط به سرطان بود.

میزان تلفات در قسمت‌های شهر نشین در موقع زلزلان به ۳۲ در ۱۰۰۰ کاهش یافته بود. در سال ۱۹۵۷، يك گروه پزشکی انگلیسی متشکل از ۹ دکتر، در بازدید از چین گفتند که چین در خدمات پزشکی برای همگان خیلی پیشرفته است و حتی در چند مورد از انگلستان نیز جلوتر است، چرا که میزان مرگ و میر در طفولیت به ۲۲ در ۱۰۰۰ کاهش داده شده است، در صورتی که حتی در لندن این رقم به ۲۵ می‌رسد.

قبل از سال ۱۹۴۹ سالانه چهار میلیون نفر از عفونت و چرک و بیماریهای انگلی تلف می‌شدند و ۶۰ میلیون نفر به خدمات پزشکی روزانه احتیاج داشتند. بنابراین، برآورد احتیاجات به این صورت تعیین شد که به عنوان «حداقل»

۱- Kuoming

امکانات پزشکی لازم است برای هر ۱۵۰۰ نفر یک دکتر و برای هر ۱۰۰۰۰ نفر ۵ تختخواب بیمارستان در دسترس باشد. معنی این تخمین این بود که ۴۶۶،۰۰۰ دکتر و ۳،۵۰۰،۰۰۰ تخت بیمارستانی مورد احتیاج است در صورتی که در سال ۱۹۴۹ تعداد دکترها از ۱۲۰،۰۰۰ نفر و تعداد بیمارستان‌ها از ۵۰۰ دستگاه در سراسر چین تجاوز نمی‌کرد.

چون بیش از ۸۴ درصد از روستاییان قدرت مالی برای پرداخت خدمات پزشکی نداشتند نخستین راه حلی که به نظر رسید این بود که خدمات پزشکی دولتی و مجانی ایجاد شود. باید گفت که این طرح از حدود سال ۱۹۳۷ نیز پیشنهاد شده بود. اکنون در سال ۱۹۶۰ می‌دیدم که تعداد بیمارستان‌ها به ۱۲۰۰ دستگاه (با ۴۶۷،۰۰۰ تخت) رسیده و ۲۰۰،۰۰۰ درمانگاه و ایستگاه پزشکی و واحدهای کوچکتر پزشکی در روستاها دایر شده است. البته این ارقام از حداقل تعیین شده پایین‌تر بود ولی با اقدامات وسیعی که در دست اجرا بود پیش‌بینی می‌شد که احتیاجات آینده کشور برآورده شوند.

۳۸: از راکفلر تا طب سوزنی

دانشکده پزشکی پکن یک نسل قبل بوسیله بنیاد راکفلر تأسیس شده بود و یک گروه پزشکی متشکل از پزشکان و مدرسین به آنجا آمده بودند. وقتی که من برای بازدید به این دانشکده رفتم با معاون آن دکتر هسوهونگ تو^۱ که مردی بشاش و پرحرارت و کاری بود ملاقات کردم. او از فارغ التحصیلان قدیمی دانشکده پزشکی دانشگاه ملی پکن بود و حدود ۵۰ سال داشت ولی البته از لحاظ معلومات طبی از دکترهای جوانتری که زیر نظر او بودند کمتر بود و خود او نیز به این موضوع اعتراف داشت و می‌گفت که شغل عالی او بیشتر جنبه سیاسی دارد تا جنبه پزشکی و علمی.

۱- Rockefeller

۲- Hsu Hung Tu

ساختمان سوسیالیستی

از سال ۱۹۵۸ به بعد بیشتر دانشکده‌های پزشکی دوره‌های خود را به ۶ الی ۸ سال رساندند اما هنوز کسانی بودند که با گذراندن ۴ سال فارغ التحصیل می‌شدند؛ البته آنها را پزشکان درجه دو می‌نامیدند. این کار تازمانی که چین در کمبود پزشک بود منطقی به نظر می‌رسید. دانشکده پزشکی چین تنها دوره‌های هشت ساله داشت و دانشکده‌های اطراف که وابسته به دانشکده پزشکی چین بودند نیز از این برنامه پیروی می‌کردند. زبان‌های روسی و انگلیسی نیز در برنامه تدریس بود. دانشکده پزشکی پکن و بیمارستان‌های آن که از بزرگترین بیمارستان‌های شمال چین بشمار می‌آمدند در گذشته سالانه ۱۰۰،۰۰۰ بیمار می‌پذیرفتند ولی بنا به گفته دکتر هسو این رقم به ۵۰۰،۰۰۰ بالغ شده بود. مخارج بستری شدن در بیمارستان و مراقبت‌های طبی برای کسانی که بیمه بودند مجانی بود و بیمارانی که وضع اضطراری داشتند بلافاصله به بیمارستان پذیرفته می‌شدند. برای بیماران خصوصی قیمت هر تخت روزانه یک یوان بود. دکتر هسو اضافه کرد که مثلاً مخارج یک عمل آپاندیسیت حدود ۲۰ الی ۳۰ یوان می‌شود و وضع حمل فقط ۵ یوان خرج برمی‌دارد؛ البته اگر این کار احتیاج به یک هفته بستری شدن داشته باشد صورت حساب بیمارستان ممکن است به ۱۵ یوان برسد. دارو به قیمت تمام شده یا حتی کمتر از آن به فروش می‌رسید، مثلاً پنی‌سیلین و آنتی‌بیوتیک حدود ۱۰ الی ۲۰ سنت قیمت داشت. اما از طرفی حقوق دکترها هم پایین بود و بطور متوسط یک دکتر خوب ماهانه نزدیک به ۱۵۰ یوان (یعنی ۶۵ دلار) می‌گرفت.

در سال ۱۹۵۸ اطلاع یافتیم که همه دکترهایی که در خارج از چین تحصیلات خود را به پایان رسانده‌اند باید یک دوره ۶ ماهه طب چینی را بگذرانند. من مدت سه ساعت با دکتر هسو راجع به تئوری طب سوزنی صحبت کردم ولی چیز زیادی دستگیرم نشد. دکتر هسو گفت:

— ما در این مورد یک تاریخچه ۲،۲۰۰ ساله داریم و طب چینی مدت ۴،۰۰۰ سال است که رواج دارد.

طب سوزنی تقریباً در تمام امراض از آپاندیسیت گرفته تا مرض قند مورد استعمال دارد؛ من خودم شاهد این نوع طبابت و شفابخشی در امراضی چون سردرد، سل، روماتیسم، ذات‌الریه و انواع زخم‌ها بودم.

يك پزشك غربی از بیمار خود درباره علائم و آثار طبی مرض و تاریخچه بیماری او می پرسد در صورتی که يك پزشك چینی بیشتر روی این مسئله تکیه می کند که بیمار از نظر زندگی داخلی و خارجی چه وضعی دارد و به عبارت دیگر موضوع را بیشتر از جنبه روانی و اجتماعی تجزیه و تحلیل می کند . جالب تر اینکه نحوه معالجه اهالی شمال چین با اهالی جنوب تفاوت هایی دارد. حال، اینکه آیا چینی ها موفق خواهند شد با تلقیق طب قدیم خود با طب جدید چیزی تازه و بکر به جهان پزشکی ارائه دهند یا خیر، تنها با گذشت زمان ثابت خواهد شد .

بخش چهارم:

حکومت استبدادی آزاد

ماثو به عنوان يك قهرمان ملي از میان مردم برخاست و مانند
سر سلسله‌های هان و مینگ ، ایدئولوژی و تئوری و نظرات خود را
حکم تاریخ مقرر داشت .

خواننده می‌تواند انعکاسات گذشته را درچین امروز برای
خود نمایان سازد. س. پ. فیترجرالد^۱ مفهوم‌های سنتی اجتماعی را
به این صورت خلاصه کرده است: ۱) يك قدرت مطلق همجوار با تمدن،
۲) اقتصادی دارای توازن که توسط دولت اداره می‌شود، ۳) تملیحات
و دستورهایی که همه فعالیت‌های انسانی را هماهنگ و راهنمایی
می‌کند ... اما او معتقد است که از سال ۱۹۵۲ این مفاهیم سنتی
تحت لوای کمونیسم تغییر کرده است .

اماديو تشریفات اداری و مقام طلبی در کمین است تا چنانچه
دروضع اداری یکن ضعف و خلل پیش آید و روحیه مدیریت
تضعیف شود از فرصت استفاده کند و آن را متلاشی سازد و از هم
بپاشد. از طرفی روش‌های چین کمونیست در هماهنگی ساختن و یکی
کردن عموم بیش از هر زمان دیگر فشرده‌تر و عمیق‌تر انجام
می‌پذیرد و از طرف دیگر ملت چین به خاطر افزایش روزانه جمعیت
خود در مورد بالابردن سطح تولیدات، در وضعی پی‌روی ناپذیر
قرار گرفته است چرا که تنها بدین صورت است که می‌توان غذا
تهیه کرد، جوانان را به کارگمارد و ضرور ملي را حفظ کرد.

جان ک. فیربنک^۲، ایالات متحده و چین، چاپ

دانشگاه هاروارد ، کمبریج ، ۱۹۶۸ ، ۱۹۵۸

۱- C. P. Fitzgerald

۲- John K. Fairbank

۳۹: دولت و روبنای آن

پاره‌ای از اختلافات نظری و عملی جمهوری خلق چین و اتحاد جماهیر شوروی از سیاست «جبهه متحد» که حزب کمونیست چین در طول جنگ یا ژاپن (۱۹۳۷-۴۵) دنبال می‌کرد، سرچشمه می‌گرفت. این سیاست با قدری تغییر، در کشمکش و جدال با چیانگ کایچک بر سر قدرت، ادامه یافت.

در سال ۱۹۴۵، مائوتسه تونگ در کتاب «دموکراسی جدید» در پی آن بود که با استفاده از حمایت عوامل پشرفت، در وهله اول مهاجمان خارجی را نابود کند و در وهله دوم نیروهای ملوک الطوائفی را از میان بردارد. در سال ۱۹۴۵ مائو در نوشته خود به نام «دولت ائتلافی» پیش‌بینی کرد که در ظرف مدتی طولانی حزب کمونیست و احزاب طبقه «بورژوا - دموکراتیک» در یک جامعه تغییر یافته سوسیالیستی با یکدیگر همکاری خواهند داشت. در ژوئن سال ۱۹۴۹ کمونیست‌ها یک «کنفرانس مشورتی سیاسی خلق جدید» در پکن تشکیل دادند که ۶۶۲ نماینده نیروهای طبقات، حرفه‌ها و ملیتهای چینی ضد چیانگ کایچک در آن شرکت داشتند و افکار و نظرات مائو را به عنوان روبنای یک حکومت استبدادی توأم با عدالت مورد استفاده قرار دادند. مائو عبارت «جمهوری خلق چین» را نخستین بار هنگام ایراد نطق خطاب به کمیته مقدماتی کنفرانس مذکور به کار برد.

در بهار سال ۱۹۵۲، کمیته اعلام داشت که در ماه سپتامبر انتخابات عمومی صورت خواهد گرفت تا مجمع ملی خلق انتخاب شود. تعداد رأی‌دهندگان بیش از ۳۲۳ میلیون نفر بود و اعلام شد که ۸۵ درصد این عده رأی خود را در صندوق آراء ریختند. در ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۲ مجمع ملی خلق اولین قانون اساسی و نظامنامه جمهوری خلق چین را وضع کرد. از ۱۲۲۰ وکیلی که انتخاب شدند ۶۸۰ نفر از روستاها و دهات، ۳۰۰ نفر

از شهرها ، ۱۵۰ نفر از اقلیت های مختلف ، ۶۰ نفر از نیروهای مسلح و ۳۰ نفر نماینده چینی های مقیم خارج بودند .

قانون اساسی چین از روی قانون اساسی شوروی طرح ریزی شده بود ولی کاملاً شبیه آن نبود. شوروی يك کشور سوسیالیستی کارگری است ولی قانون اساسی چین به این پای بند است که «تمام قدرت از آن مردم است» . سه قوه مقننه ، مجریه و قضائیه از قانون اساسی چین مشتق می شد و سه نوع مالکیت مورد شناخت و قبول بود : دولتی (مالکیت توسط توده مردم) ، تعاونی و دستجمعی (مالکیت توسط توده های کارگر در سطوح اصلی تولید) و سرمایه داری (مالکیت های خصوصی و شخصی) . البته هدف این بود که به تدریج مالکیت توسط توده مردم جانشین مالکیت خصوصی شود .

از لحاظ سیاسی و اداری جمهوری خلق دارای چهار طبقه اساسی است :
 (۱) دهات و روستاها که زیر نظر دولت ها یا حکمران های محلی هستند ، (۲) بخش ها و شهرهای کوچک و مناطق خودمختار ، (۳) شهرهای بزرگ و استان ها ، (۴) قدرت مرکزی . در طبقه اول انتخابات از طریق شوراهای محلی و برای مدت دو سال انجام می شود و در اینجا است که برای نمایندگان طبقه دوم به مدت چهار سال رأی گیری می شد و به همین ترتیب تا طبقه چهارم و بالاخره مجمع ملی . آنگاه مجمع ، هیئت های اجرایی انتخاب می کند و آنها به نوبه خود ده دار ، بخش دار ، فرماندار ، شهردار و استاندار انتخاب می کنند . مجمع ملی خلق رئیس حزب را تعیین می کند تا در رأس شورای عالی اجرایی انجام وظیفه کند .

(در شوروی دقیقاً سستی مشابه شغل رئیس در جمهوری چین وجود ندارد.)
 رئیس برای مدت چهار سال از طرف مجمع ملی انتخاب می شود و انتخاب نخست وزیر با او است . نخست وزیر ، وزراء و هیئت های دولتی را تعیین می کند . رئیس جمهوری چین رئیس بزرگ ارتش تاران و رئیس شورای دفاع ملی نیز هست و در قدرت او است که نخست وزیر ، وزیر جنگ یا هر يك از وزرای دیگر را خلع سمت کند ، او بر دولت نظارت کامل دارد .

رئیس در جمهوری خلق چین به ظاهر بالاترین مرجع به شمار می آمد ولی در عمل کلیه مسائل قضائی ، اجرایی و غیره کمایش از پولیت بورو

حکومت استبدادی آزاد

منشأ می‌گرفت. با این وجود هیچک از قانون‌های اساسی شوروی و چین اختیارات مشخص و ثابتی به حزب کمونیست نداده بودند و حزب کمونیست چه نظراً و چه عملاً، موجودیت خود را فقط با عنوان کردن «تنها نماینده کارگران و روستاهای ابراز می‌داشت.

طرفداران فلسفه مارکس دستگاه اداری دولت را به یک روبنا تشبیه می‌کنند. مائوتسه تونگ دستگاه اداری را به صورت نهادهای دولتی متعلق به مردم که تحت راهنمایی‌ها و ارشاد مارکسیسم - لنینیسم انجام وظیفه می‌کنند تعبیر و تفسیر می‌کند! در فلسفه مارکسیسم - لنینیسم هیچ حکومتی نمی‌تواند در صدر طبقات مردم قرار گیرد بلکه فقط باید به عنوان یک وسیله و عامل انضباط طبقاتی انجام وظیفه کند و تنها زمانی که «طبقات و اختلاف طبقاتی» از میان برود می‌توان این روبنا را حذف کرد.

از نظر تئوری چین هنوز یک دولت «جبهه متعده» بود ولی در عمل، نهادهای دولتی و نهادهای اداری حزب (مانند شوروی) یکی بودند. اشخاصی غیر حزبی وجود داشتند که عهده دار مشاغل حساس بودند و در مقابل بعضی از اعضای حزب در مشاغل عادی و سطح پایین انجام وظیفه می‌کردند. در عمل، حزب هم نقش بنا و هم نقش روبنا را داشت و دولت در واقع آلت دست حزب به حساب می‌آمد و بالاخره سیستم تولیدی و جامعه توده ای زیربنا به شمار می‌آمدند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: آیا یا این توصیف مراجعه به آرای عمومی صرفاً یک ظاهر سازی بی‌مورد است؟ جواب این است که گاه لا چنین نیست. یک روستایی ممکن است در انتخاب رئیس برای جمهوری چین دخالتی نداشته باشد اما در انتخاب رؤسای محلی صاحب تصمیم و رأی است. قانون اساسی چین به این صورت تنظیم و تدوین شده است که نه تنها طبقات پایین جامعه بلکه طبقات متوسط و سرمایه‌داران را نیز شامل شود. دو سال پس از اختیار و تصویب قانون اساسی (۱۹۵۴) تضمین‌ها و وعده‌هایی که این قانون دربر داشت - از قبیل تساوی حقوق زن و مرد، و مزایای تحصیلی و بهداشتی - تا حدود نسبتاً زیادی جامه عمل پوشیده بودند. ماده ۸۷ این قانون صراحتاً آزادی مردم را در بیان، قلم، تجمع و تظاهرات

تضمین می کرد .

مائوتسه تونگ نخستین رئیس بود (۱۹۵۹ - ۱۹۵۲) که با قانون اساسی به روی کار آمد . او نه سمت وزارتی داشت و نه مقام مارشالی در ارتش (هفت نفر از اعضای پولیت بورو مارشال نظامی بودند) . نخست وزیر ۱۶ معاون داشت که تقریباً هر کدام اهالتی را اداره می کردند . نیمی از این عده اعضای پولیت بورو بودند و هشت نفر دیگر اعضای حزب بودند که در صورت ایجاد محل خالی در پولیت بورو به آن منتقل می شدند . در اوایل سال ۱۹۵۶ رهبران کمونیست و شخص مائو از رهبران حزبی و غیر حزبی خواستند که آشکارا عقاید و انتقادات خود را بیان کنند . این کار در تاریخ يك کشور کمونیستی بی سابقه بوده است .

۴۰: هشتصد نفر

مائو و دیگر رهبران چین اغلب می گفتند که نود درصد مردم موافق آنان هستند و تنها ده درصد مخالفند . البته همین ده درصد شامل ۴۰ میلیون شخص بالغ (هجده سال به بالا) می شد . در مورد اینکه چه درصدی نیروی حاکمه را تشکیل می دهد یکی از اعضای خیلی عالیرتبه حزب گفت :

- در سال ۱۹۲۷ در مقابل عملیات ضد انقلاب چیانگ کایچک ما ۵۰ هزار نفر بودیم و پس از کشت و کشتارها عدد ما به ۱۰۲۰۰۰۰ نفر کاهش یافت . امروز تنها ۸۰۰ نفر از ما باقی مانده اند و این ۸۰۰ نفر هستند که برای مدتی مملکت را اداره کرده اند و خواهند کرد .

کمیته ثابت پولیت بورو متشکل بود از مائوتسه تونگ ، لیوشائوچی ، چوئن لای ، چوتسه چن یون^۲ و مارشال لین بیاو . تنگ هسائوپینگ معاون کل پولیت بورو نیز از اعضای کمیته بود . کمیته ثابت سر نوشت میلیونها نفر

۱- Chu Teh

۲- Chen Yun

حکومت استبدادی آزاد

راتعین و کنترل می کرد ولیوشائوچی جانشین مائو ، و چوئن لای نفرسوم به حساب می آمدند . مارشال لین پیاو در تقدم و تأخر و ترتیب نشستن و عکس گرفتن مقام پنجم را داشت. مائو گفته بود که «اسلحه هیچ زمان اجازه نخواهد داشت برحزب رهبری و عداوت کند» .

«اول بادیگران مشورت کنید» ، «هشت سردستان خود بد نگویید و غیبت نکنید» ، «از مبادله اطلاعات و افکار دریغ نکنید» ، «قبل از تهیه مقدمات کار جلسه ای تشکیل ندهید» ؛ همه اینها از بندها و اندرزهای مائو در فن رهبری است . سالها پیش، من در پائو آن همسایه تقریباً دیوار به دیوار مائو بودم . در غار مائو شاهد ملاقاتهایی بودم که ساعت ها به طول می انجامید و در این ملاقاتها مائو می دانست چگونه مسائل را ارائه دهد و نتایج مطلوب را بدست آورد. با این وجود در پولیت بورو اکثر آ در مسائل داخلی و خارجی اختلاف نظرهایی پیدا می شد ولی این اختلافات همیشه به نحوی حل می شد . مدت ۲۵ سال گرچه در چند مورد شقاق و جدایی پیش آمد در بالاترین سطح رهبری در حزب اتحاد و همبستگی شایان توجهی دیده شد . اکثر اعضای پولیت بورو سوابق سیاسی ۳۰ ساله داشتند .

البته عدم توافق در سیستمها و روشهای نظامی و سیاسی و رقابت های شخصی وجود داشت و در شدیدترین اختلاف و جدایی که در سال ۱۹۵۴ رخ داد ، ۱۲ نفر از مقامات خیلی بالا درگیری داشتند . کائو کانگ^۱ ، عضو پولیت بورو و استاندار سابق ایالت منچوری و رئیس هیئت برنامه ریزی دولتی و نایب رئیس او جائوشوشی^۲ (استاندار سابق قست شرقی چین) هر دو از حزب اخراج شدند؛ و کائو کانگ دست به خودکشی زد. در مورد کائو گزارشها حاکی است که او با پشتیبانی استالین قصد داشت جانشین مائو شود .

در دوران جنگ ، مائو رئیس کل ارتش بود. و در مواقع بحرانی شخصاً تصمیمات لازم را می گرفت . در سپتامبر سال ۱۹۴۸ تحت ریاست مائو اولین نظمنامه کمیته مرکزی به تصویب رسید و شش ماه بعد در جلسه دیگری با پیشنهاد مائو قرار بر این شد که از آن پس روز تولد رهبران حزب جشن گرفته نشود .

۱-Kao Kong

۲-Jao Shu-Shih

در سال ۱۹۶۵ فرصتی یافتیم تا با رئیس مائو ملاقات کنیم و از او پرسیم که آیا در چین «پرستش شخصیت» وجود دارد یا خیر. مائو جواب داد که ممکن است چیزی در این حدود باشد. می‌دانیم که استالین چنین چیزی داشت در صورتی که خروشچف نداشت و همین ممکن است دلیل سقوط او باشد. البته باید تأکید کرد که برای هیچ شخص عاقلی در چین این طرز فکر وجود ندارد که مائو هرگز از «پرستش شخصیت» خودش در اجرای تصمیمات خود در حزب استفاده نکرده است چون حتی مهاتماگاندی نیز برای تسلط بر همکاران و همقطاران خود از این پرستش شخصیت استفاده کرد.

تا پیش از سال ۱۹۵۹ که لیوشائوچی نامزد ریاست جمهوری شد، ناظران خارجی عقیده داشتند که چوئن لای وارث مطلق و مسلم خواهد بود ولی پس از جلسه کمیته مرکزی در همان سال معلوم شد که لیوشائوچی روی پله دوم نردبان است (در سال ۱۹۶۶ وقتی که مائو با لیاو قطع رابطه کرد چنین دلیل آورد که او دیگر قادر به انجام امور و مسئولیت و اطمینانی که به او محول شده نیست و مملکت را به سوی سرمایه‌داری می‌کشانند). لیوشائوچی تنها رهبری بود که برای خود یک شبه پولیت‌بورو بوجود آورده بود چون در آخرین جنگ با چیانگ کایچک او رهبر عده‌ای از اعضای پولیت‌بورو بود. لیو که ۵ سال از مائو جوان‌تر و یکسال از چوئن لای بزرگتر بود شخصی لاغر اندام و خاکستری‌مو بود. او به سال ۱۸۹۸ در روستای نینگ‌هسیانگ نزدیک زادگاه مائو تولد یافت و پدرش (برعکس پدر مائو) یک معلم مدرسه و شخصی تحصیل کرده بود. لیو تحصیلات دبستانی و دبیرستانی خود را انجام داد ولی او نیز چون مائو نسبت به تسلط اولیای خود سرکشی و تمرد نشان می‌داد و از اولین عروسی خود که توسط والدینش ترتیب یافته بود سر باز زد و عصیان کرد. همسر دوم او نیز در جنگ‌های سال ۱۹۳۳ به دار آویخته شد ولی پس از پیروزی کمونیست‌ها او با خانم وانگ کوانگ‌می^۱ که معلم فیزیک بود ازدواج کرد.

لیو برای شرکت در انقلاب سال ۱۹۱۱ خیلی خردسال بود اما در سال ۱۹۲۵ به ایجاد گروه جوانان سوسیالیست که پیشرو حزب کمونیست بود

۱- Wang Kuang Mei

حکومت استبدادی آزاد

کمک کرد. پس از ورود به حزب در ظرف یکسال او به عنوان دبیر فدراسیون کار چین انتخاب شد و خط مشی خود را به عنوان متخصص امور کارگری آغاز کرد. در شهرهای کانتون و شانگهای او از نزدیک با چوئن لای در ایجاد اتحادیه‌های کارگری فعالیت داشت. لیوراه پیمایی بزرگ را آغاز کرد و تا تسونیی پیش رفت و در آنجا بود که از رئیس شدن مائو پشتیبانی و حمایت کرد. آنگاه لیو به قسمت شمالی رود یانگ تسه فرستاده شد تا با نیروهای چریکی تماس بگیرد و در ضمن راه را برای ورود مائو به شن سی آماده سازد. در سال ۱۹۳۷ لیو دوباره به مائو پیوست و پشت او ایستاد تا بتواند در همین سال چانگ کوی-تائو را از پولیت بورو اخراج کند. پس از هجوم ژاپنی‌ها او مسئول امور نقاط اشغال شده شد. در سال ۱۹۴۳ یکی از هفت عضو پولیت بورو شد و به جای وانگ مینگ نشست.

مائو در سال ۱۹۶۶ گفت که ایجاد شبه پولیت بورو یا به عبارتی دیگر شعبه پولیت بورو که در طول جنگ دوم جهانی توسط لیوشائوچی اداره می‌شود تنها اثری که دارد این است که اتحاد چین را به دو جبهه تقسیم کند و بنابراین اتحاد حزبی هیچ زمان عملی نخواهد شد و تبادل افکار و نقل و انتقالات بین دو جبهه از بین خواهد رفت. پس چاره‌ای جز این نبود که جبهه لیو از بین برود و اختیارات تام به مائو داده شود.

لیو بعد از مائو تنها کسی بود که از کتابها و نوشته‌هایش برای تعلیم استفاده می‌شد. بطور کلی در کارها و آثار لیو چهار اصل زیر مستتر بود:

(۱) طبقه کارگر نیز بایستی به طبقات دیگر جامعه ملحق گشته و بر ضد امپریالیسم فعالیت کند.

(۲) طبقه کارگر خود بایستی یک جبهه و نهضت متحد بوجود آورد و در این مورد نباید متکی به طبقه متوسط باشد.

(۳) کوشش‌ها و فعالیت‌های بسیار لازم است تا یک حزب کمونیست تحصیل کرده و وارد به امور تربیت شود که بتواند چنین انقلابی را درست و منطقی رهبری کند.

(۴) لازم است که یک ارتش تحت رهبری کمونیست‌ها بوجود آید. سیاستمداران و دیپلمات‌های خارجی که با لیوشائوچی صحبت کرده بودند

اورا يك سياستمدار درجه يك مي دانستند و مي گفتند كه باهوش ، زيرك ، فعال بافكر بازو بطور استثنائي قادر به حل مسائل بفرنج و مطرح كردن آنها به زبان ساده و قابل فهم عموم است . براي مثال سفير هندبه من گفت :

- پس از چند دقيقه صحبت باليوشاتوچي انسان بي مي برد كه اين شخص صاحب فكري بي نهايت منطقي است و مي تواند به عمق مطلب پي ببرد و براي هر پرسش پاسخي منطقي بسازد .

رهبران چين متهم بودند كه از جهان خارج بي خبر و نا آگاه هستند و از هفت عضو اصلي پوليت بورو هيچكدام امريكا را ندیده اند . چوئن لاي انگليسي مي دانست و چن ئي وزير امور خارجه با زبان فرانسه آشنائي داشت . اين ۸۰۰ نفر (كه چند زن نيز بين آنان بودند) اكنون بيش از ۵۰ سال (يا حتي بعضي ها بيش از ۶۰ سال) دارند و لي نسل هاي دوم و سوم حزب (باقيماندگان جوان دام پيمائي بزرگ) كه حدود ۱۰،۵۰۰،۰۰۰ نفر بودند و باقيماندگان جنگ با ژاپن كه حدود يك ميليون نفر هستند سني بين ۴۰ تا ۵۰ سال دارند و در حال حاضر مسئوليت هاي عمده در كارهاي توليدي برعهده آنان است . در چين اين ۸۰۰ نفر اصول مديريت و اداره تمامي چين را برعهده داشتند و از حمايت نهايي همگان برخوردار بودند .

۴۱: حزب و مردم

ليوشاتوچي در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۱ گفت :

- حزب ما اكنون بيش از ۱۷ ميليون عضو دارد كه ۸۰ درصد آنها از زمان تشكيل جمهوري خلق چين و از ميان آنها ۷۰ درصد از سال ۱۹۵۳ به بعد به ما پيوسته اند . اينها خون جديد حزب هستند و لي تجربه ندارند و بسياري از آنها هنوز تعليمات لازم ماركسيسم - لنينيسم را ندیده اند . اما در ماه اكتوبر ۱۹۶۰ چوئن لاي اطلاعاتي در اختيار من گذاشت كه

حکومت استبدادی آزاد

حاکمی از این بود که رقم عضویت به مراتب پایین تر از ۱۷ میلیون است. * بنابراین لازم بود که جنبشی در امر افزایش اعضا پدید آید. آنطور که به من گفتند در آن زمان بیش از ۲۵ میلیون «کمونیست جوان» (بین ۱۴ تا ۲۵ سال) و ۵۰ میلیون «پیشروهای سرخ» (بین ۹ تا ۱۴ سال) وجود داشتند. بنا به گزارش همین منبع، عده کمونیست‌های «هوشمند» (آموزگاران، مهندسان، دانش‌آموزان و متخصصان) از ۵ درصد در سال ۱۹۵۶ به ۱۵ درصد در سال ۱۹۶۰ افزایش یافته بود. اعضای طبقه کارگر نزدیک به ۱۵ درصد و اعضای ملیتهای اقلیت ۴ درصد را تشکیل می‌دادند. عده اعضای روستاها از ۷۰ درصد به ۶۶ درصد کاهش یافته بود. عضویت در حزب به کسی تحمیل نمی‌شد و لی در مؤسسات آموزش عالی در این مورد قدری فشار وارد می‌آمد؛ در نتیجه ۲،۵۵۰،۰۰۰ نفر بر عده اعضا اضافه شد.

اگر بپذیریم که جمعیت چین ۷۰۰ میلیون نفر است (بنا به برآورد سال ۱۹۶۱) بطور تقریب می‌توانیم نتیجه بگیریم که ۴ درصد (۱۸ سال به بالا) عضو حزب هستند. اما حدود ۷ درصد (بین ۱۸ تا ۴۰ سالگی) عضو حزب و نزدیک ۱۴ درصد (بین ۱۴ تا ۴۰ سالگی) عضو حزب یا عضو «کمونیست‌های جوان» بودند. اگر عده همه اعضای حزب کمونیست، کمونیست‌های جوان و پیشروهای سرخ را بین ۹۰ تا ۱۰۰ میلیون نفر تخمین بزنیم، می‌بینیم که متجاوز از ۲۰ درصد از گروه سنی ۱۴ تا ۴۰ سالگی تشکیل‌دهنده این رقم هستند. در هر گونه تخمینی در این مورد بایستی ارقام دیگری چون ۲۱ میلیون عضو اتحادیه‌های صنعتی، ۳ تا ۴ میلیون عضو نیروهای مسلح و ۲۵ میلیون عضو نیروهای نظامی و ذخیره‌ها را نیز به حساب آورد. در گذشته، چین کشوری بود که به دست طبقه متوسط بالا اداره می‌شد

• این اطلاعات و ارقام که خانم کونگ پنگ (Kung P'eng) رئیس اداره اطلاعات دولتی به دستور چوئن-لای در اختیار من گذاشت، نشان‌دهنده این بود که در اکتبر سال ۱۹۶۰ عضویت حزب از ۱۳ میلیون تجاوز نمی‌کرده و نسبت به سال ۱۹۵۹ یک میلیون کاهش یافته است. وقتی در کنفرانس لائوس در زنو از خانم کونگ پنگ علت‌ها جويا شدم، او گفت که احتمالاً ارقام داده شده توسط لئو شامل اعضای کامل و اعضای علی‌البدل و غیره بوده است.

اما امروز چنان شده است که جوانان این کشور از هر مملکت دیگر در جهان اختیارات و قدرت بیشتری دارند و نیروی تولید و درآمد آنها به مراتب از نسل پیشین این کشور بیشتر است .

طول عمر متوسط در چین حدود ۴۵ سال است . ۴۱ در صد مردم کمتر از ۱۷ سال دارند . و از دوران پیش از کمونیسم تقریباً هیچ خاسته‌ای ندارند. کسانی که سنشان بیش از ۴۵ سال است و به دلایلی چون عدم معلومات و نداشتن اطلاعات فنی در حزب جایی ندارند ، از نظر قدرت و موقعیت اجتماعی ضعیف هستند .

با وجود کوششهای دامنه‌داری که ، بوسیله مهیا ساختن امکانات تحصیل نیمه وقت و متفرقه ، در زمینه ایجاد توافق فکری و از میان برداشتن شکافها و فواصل افکار جوانان تحصیل کرده و طبقات کارگر ، به عمل آمده بود باز هم عدم رضایت و توقعات زاید در میان کارگران ۴۵ تا ۴۵ ساله به مراتب بیش از جوانان بود . در کشوری که باید در کلیه امور تقریباً از هیچ شروع می کرد مسئله گماردن جوانان در رأس کارها ، گزیر ناپذیر بود اما در رشته کشاورزی هیچ چیز نمی توانست جای تجربه را بگیرد .

یکی از گرفتارهای حزب برای اداره کردن کارکنان ، موضوع فارغ التحصیلان مدارس ابتدایی و متوسطه بود . این فارغ التحصیلان ، به علت ضعف تحصیلی و نداشتن شرایط علمی لازم برای ادامه تحصیلات ، می بایستی با طبقات کارگری در سطوح اولیه تولید یعنی کارهای سخت و اعمال شاقه ادغام شوند . گرچه ورود به حزب باعث فارغ شدن اشخاص از کارهای پیدی نمی شد ، ولی اغلب به خاطر موقعیت های احتمالی آتی به حزب می پیوستند چراکه مسائل سیاسی بر مسائل اقتصادی تقدم داشت .

در مورد تقسیم آذوقه و پوشاک میان افراد ، حزب و دولت همیشه این نکته را که سهمیه «به هر کس بنا به کارش» باشد ، رعایت می کردند ، ۹۵

* البته آمار سال ۱۹۵۶ نشان می داد که ۱,۸۵۰,۰۰۰ نفر بیش از ۸۰ سال دارند و ۳,۳۸۴ نفر از ۱۰۰ سال هم گذشته اند و حتی یک نفر متولد سال ۱۷۹۸ است !

حکومت استبدادی آزاد

درصد از اعضای حزب در سطح استان^۵ یا حتی پایین تر خدمت می کردند . بیشتر این اشخاص پس از تقسیم اراضی با سوء استفاده و اختلاس به خاطر هدف های شخصی اندوخته هایی برای خود مهیا کردند . رعایت خدمتعارف، جلب پشتیبانی اکثریت مردم ، يك سیاستمدار خوب بودن و درك و انجام مسائل و خواسته های حزب و غیره و غیره چیزهایی نبودند که بتوان به آسانی در ۱۲ میلیون عضو متولد روستاها پیدا کرد . کمیته کنترل حزب اکثر وقت خود را صرف اصلاح کلاها و امور می کرد : ارزیابی و انتقاد از طرز کار اعضا ، تربیت مجدد علمای از آنها و اخراج اعضای غیر صالح . با این همه همیشه عده بسیاری در لیست انتظار بودند که به حزب ملحق شوند .

۴۲ : امنیت**

تحت نظر وزارت امنیت عمومی ، پلیس در تمام سطوح اداری (از شهرها گرفته تا روستاها) انجام وظیفه می کرد و کمیته های امنیتی خلق ، در همه کارخانه ها ، اداره های دولتی ، و ۲۶،۵۰۰ واحد اشتراکی و غیره فعالیت داشتند و همگام با

• مستمری يك معاون حزب که در این سطح خدمت می کرد ۱۴۰ یوان در ماه بود یعنی معادل حقوق يك پزشك .

•• در سال ۱۹۶۶ ، لوجوئی-چینگ (Lo Jui-ch'ing) رئیس نیروهای امنیتی به دست مائو از مقام و کلیه اختیارات خود معزول شد . از آن زمان پلیس ضعیف شد و دیگر نتوانست جلوگارد سرخ را بگیرد . عجیب اینجاست که میزان جنایتها و تجاوز به اموال مردم کاهش یافت . تا سال ۱۹۶۸ که نظام امنیتی جدیدی در چین برقرار شد ، اکثریت انبوهی از افراد پلیس مانند گذشته در روستاها انجام وظیفه می کردند .

پلیس پیش می‌رفتند. وظیفه‌این کمیته‌ها ایجاد برقراری نظم و ترتیب، حل اختلافات بین مردم و گاهی تهذیب اخلاق و رفتار افراد بود. وظایف دیگر آنها مراقبت در بهداشت و نظافت خیابانها، بهداشت خانواده، تقسیم جیره‌ها و سهمیه‌ها، آمارگیری محلی، و توزیع سوخت و غذا میان مردم بود. افراد این کمیته‌ها نیز مانند پلیس باید خدمات اجتماعی ایجاد کنند و بر مردم نظارت اجتماعی داشته باشند و در فواصل زمانی معین جلساتی تشکیل دهند و به شکایات و گرفتاری های مردم گوش کرده و در صدد رفع آن برآیند و «هشت قاعده و ۱۵ اصل پلیس خوب بودن» را رعایت کنند.

البته در گذشته هم چین دارای سیستم‌های امنیتی بوده است! مارکوپولو در قرن سیزدهم مشاهده کرده بود که چطور ظواهر این سیستم امنیتی در جامعه تجلی کرده است. اما باید گفت که هیچ زمان، چین دارای سازمان امنیتی مجهز کنونی نبوده است. بسیار مشکل است که کسی یا چیزی در چین مفقود شود چون برای هر چیز حساسی هست. اگر کسی اتومبیلی بدزدد با آن هیچ کاری نمی‌تواند بکند چون بدون مدارك و کوبن بنزین راندن آن اتومبیل امکان پذیر نیست. دزدیدن قرصاً يك پالتوپوست یا يك دوچرخه فوراً جلب نظر می‌کند و این سؤال را پیش می‌آورد که چگونه صاحب آن آنرا به دست آورده است. ذخیره و انباشتن مواد غذایی، خرج کردن ناگهانی و بیش از حد، غیبت غیر عادی از منزل یا محل کار بلافاصله آشکار می‌شود. مردم می‌توانند آزادانه از شهری به شهر دیگر سفر کنند ولی برای اینکه در جایی اقامت درازمدت داشته باشند باید دلیلی قانع کننده ارائه دهند. هتل‌ها و میهمانخانه‌ها مدارك را بازدید می‌کنند و دلیل می‌خواهند و اگر کسی دنبال کاری گردد باید به اداره کار گزارش دهد. با این وصف فکر می‌کنید يك قاتل کجا می‌تواند پنهان شود؟ يك قاچاقچی چه می‌تواند بکند؟ يك عمل منافی عفت بدون آگاهی اطرافیان چگونه می‌تواند صورت گیرد یا ادامه پیدا کند؟

در گذشته، دزد و جیب‌بر در چین زیاد بود ولی اکنون دیگر خبری از آنها نیست. من پول و اشیاء قیمتی خود را در اتاق می‌گذاشتم و در اتاق راهم قفل نمی‌کردم و کاملاً خیالم راحت بود. چمدان‌ها و اثاث من ممکن بود مورد بازرسی قرار گیرند ولی هیچگاه چیزی گم نمی‌شد. یکبار در شهر شانگهای قلم-

حکومت استبدادی آزاد

خودنویسم را جا گذاشتم ولی چندروز بعد در شهر هان کو آن را به من تحویل دادند. در هیچ جای دنیا مردم اینقدر منظم گروه بندی نشده‌اند و در تهذیب اخلاق و رفتار یکدیگر کوشانیستند. از حضور نیروهای مسلح یا کامیون های پر از ژاندارم یا واحدهای ضد شورش و اغتشاش در خیابانها خبری نیست اما البته نیروهای امنیتی بطور غیر آشکار در محله‌ها وجود دارند. در مواقع رژه، جمعیت تماشاچی توسط مأموران انتظامی شخصی پاپشروهای سرخ کنترل می‌شوند. تنها افرادی که لباس پلیس به تن دارند مأموران راهنمایی و رانندگی و دختران پلیس هستند. هیچوقت پلیس از عکاسی من جلوگیری نکرد اما دوبار مورد مؤاخذه دوزن‌خانه‌دار که پلیس‌های داوطلب بودند واقع شدم؛ این جریان در شهردایرن برایم اتفاق افتاد. در همین شهر ۳،۶۰۰،۰۰۰ نفری بود که شهردار آن به من گفت نیروهای پلیس این شهر که بطور رسمی و تمام وقت انجام وظیفه می‌کنند تعدادشان از ۶۰۰ نفر متجاوز نیست.

جمهوری خلق چین هیچگاه آماری از جنایات و کارهای خلاف قانون منتشر نکرده‌است. از آقای ووته‌فنگ^۱ که رئیس اتحادیه سیاسی و حقوقی بود پرسیدم که چرا آماری در این مورد انتشار نمی‌دهند؟

پاسخ داد:

- ارقام آنقدر ناچیز است که در خارج از چین کسی آنها را باور نمی‌کند. و و که يك قاضی است به من گفت که افراد ضد انقلاب رادر صورتی به دارمی آویزند که باعث مرگ يك پاعدهای از افراد شده باشند؛ اعلانات مربوط به افراد به دار آویخته شده در روزنامه‌های محلی چاپ می‌شود که البته خبرنگاران غربی حساب آنها را نگاه می‌دارند. در سال ۱۹۶۰، تعداد این اعدام‌ها در ماه بین ۸ تا ۱۲ بود. بیشتر مجرمان مزدورانی بودند که در فوکین و کوانگ‌تونگ^۱ در آن سوی تایوان دست به چنین اعمالی می‌زدند.

بطور کلی دو نوع گناه بزرگ وجود دارد: (۱) قتل با قصد و حمله قتل به دلایلی چون نفرت طبقاتی، (۲) هتك ناموس با قربانی کمتر از ۱۴ سال. البته در چنین مواردی اعدام دو سال به تأخیر انداخته می‌شود و چنانچه مجرم حسن رفتار نشان دهد و نادم و پشیمان شود در محکومیتش تخفیف قائل

۱- Wu Teh Fang

می‌شوند. پرواضح است که هیچکس خارج از وزارت امنیت عمومی نمی‌تواند گفته قاضی وو را مبنی بر اینکه تعداد کل زندانیان در چین کمتر از یک میلیون نفر است تأیید یا تکذیب کند. البته من در صحبت خود با خارجیان مقیم چین چنین استنباط کرده‌ام که به روایتی ۲۵ میلیون نفرو به روایتی دیگر ۱۵ میلیون نفر در چین اعدام شده‌اند اما البته این حدسی بیش نیست.

با وجود همه مطالبی که من درباره استحکام نظام امنیتی گفتم، با وجود اظهارات و ادعاهای قاضی ووته‌فنگ مبنی بر اینکه میزان جرم و جنایت به میزان شایان توجهی کاهش یافته است، و با وجود آرامش و امنیتی که دیده می‌شد این موضوع کاملاً معلوم بود که اقدامات سرکوب‌کننده و بازدارنده، در سطح مملکتی هنوز اجرا می‌شدند. قاضی ووته‌فنگ که تا سال ۱۹۵۴ شهردار هان‌کو بود و از آن پس جزو اساتید دانشگاه ووهان انجام وظیفه می‌کرد برایم تعریف کرد که جمعاً ۳،۰۰۰ کیل در چین وجود دارند که اکثر وقت آنها صرف مشاغل تدریس در مؤسسات عالی و دانشگاه‌ها می‌شود و در سال بیش از چند روز از وقت خود را در دادگاه‌ها نمی‌گذرانند؛ این عده باید جوانگوی ۷۰۰ میلیون نفر باشند.

سیستم دادگاه‌ها و ادارات دادگستری از اینترراست:

در رأس، دیوان عالی قرار دارد که اعضای آن توسط مجمع ملی و کمیته ثابت انتخاب می‌شوند؛ سپس انواع دادگاه‌ها (بدوی، استیناف و غیره) هستند که اعضای آنها توسط مجمع‌ها و شوراهای محلی تعیین می‌شوند و هر شخص با سواد واجد شرایط می‌تواند انتخاب شود.

قانون چین هم شبیه اصول فرانسه است، یعنی اگر شخصی یکبار مورد تهمت قرار گرفت تا زمانی که خلاف آن ثابت نشده مجرم شناخته می‌شود. اگر جرم جدی باشد یا مجرم خود را بی‌گناه بداند یک محاکمه دادگاهی انجام می‌گیرد و مجرم حق دارد که وکیل خود را شخصاً انتخاب کند یا از دوستی بخواهد که او را در این راه یاری دهد و شهودی را به دادگاه بیاورد. حق الزحمه یک وکیل روزانه ۵ یوان است و اگر مجرم استطاعت مالی نداشته باشد مخارج

حکومت استبدادی آزاد

به عهده دادگاه می‌آید. در شانگهای فرصتی یافتیم که به يك جلسه دادگاه بروم^۵. البته درچین فقط يك بار می‌توان عرضحال استیناف داد. سه نوع توقیف درچین وجود دارد: حبس در يك زندان محصور، کار در يك مزرعه دولتی، آزادی محدود یا کار تحت مراقبت دقیق. زندانیانی که مدت زندان آنها از سه سال کمتر یا از ده سال بیشتر باشد به زندان‌های عادی می‌روند و آنها که مدت زندانی آنها بین سه تا ۱۰ سال باشد به کار در مزارع دولتی گمارده می‌شوند؛ کسانی که محکومیت آنها کمتر از یکسال زندانی دارد به «کار تحت مراقبت» گمارده می‌شوند. مجرمان و گناهکاران پس از گذراندن مدت حبس خود به محل اصلی خود بازمی‌گردند و به کار قبلی می‌پردازند ولی از آن پس رفتار و کردار آنها مورد کنترل و مراقبت قرار می‌گیرد. البته مجری این کار کمیته‌های امنیتی محلی هستند.

بیش از ۹۰ درصد دادگاه‌ها در ممالک غربی وقت خود را به رفع مرافعه و منازعه بر سر مالکیت يك ملك و مسائلی از این دست صرف می‌کنند؛ اما درچین دیگر موردی برای چنین دعوای وجود ندارد. افراد در چین نمی‌توانند در موردی چون اشتراکی کردن مالکیت که توسط قانون مجاز شده است دولت را مورد تعقیب قانونی قرار دهند. دزدی اموال دولت جرمی سنگین‌تر از دزدی اموال شخصی است و دزدی برای فروش عواقب سخت تری دارد تا دزدی برای استفاده شخصی. به عقیده او تعداد زیادی از جنایتها و بزه‌ها بخاطر از میان رفتن مالکیت خصوصی از بین رفته‌اند و منتفی شده‌اند. خانم شی لیانگ^۱ وزیر دادگستری به من گفت که حتی اعضای حزب نیز از اجرای قوانین مستثنی نیستند و اگر زمانی مجرم شناخته شوند از حزب اخراج خواهند شد.

کنفوسیوس معتقد بود: کسانی که فرق بین نیکی و بدی را درک می‌کنند وظیفه دارند که با مثالهای آموزنده دیگران را هدایت کنند و نیز وظیفه دارند که اداره جامعه را بخصوص در مواقع بحرانی بعهده گیرند. دژ يك صحبت غیر رسمی با مائو او بدون اشاره به کنفوسیوس به من گفت:

• رجوع کنید به فصل ۶۹، جنایت و مکافات.

- اکثر مردم خوب هستند و اشخاص بد در اقلیت قرار دارند. حتی اشخاص بد هم همیشه و در همه اوقات بد و شرور نیستند و می توان آنها را به راه راست هدایت کرد. ولی البته مشکل در این است که کشف کنیم چه چیزهایی خوب هستند و آنگاه به تعلیم و درس دادن پردازیم .

۴۳: کار اجباری

من شاهد شرکت هزاران مرد و زن در عملیات بزرگ ساختمانی چون سد، جاده، راه آهن و سایر طرح ها بودم . دوبار در طول سفر ۱۱ هزار میلی خود در چین، عده ای که را توسط یکی دوسر باز معافقت می شدند در حال رام پیمایی دیدم. به من گفتند که اینها زندانیانی هستند که به خدمت و کار در مزارع اصلاحی دولتی گمارده شده اند. البته در اردوگاهها از سیم خاردار و نورافکن و مسلسل (برخلاف شوروی) خبری نبود. رقم ۲۵ میلیون کارگراسیر و برده را دولت تایوان در اختیار سازمان بین المللی کار سازمان ملل متحد قرار داده بود و در سال ۱۹۵۷ این رقم در نشریه این سازمان چاپ شد .

آیا کار اجباری یعنی آنکه هر کس باید کاری را بکند که مایل به انجام آن نیست؟ تقریباً هر کسی (از استاد دانشگاه گرفته تا پاریر عادی) ملزم بود نوعی کار پیدی انجام دهد، چه داوطلبانه و چه غیر داوطلبانه. از سوی دیگر، عده ای نیز که شاید هیچگاه مجرم سیاسی یا غیره نبوده اند، مجبور بودند در برنامه تمام وقت «تحصیل از طریق کار» شرکت جویند؛ این برنامه در سال ۱۹۵۷ توسط شورای دولتی به صورت قانون درآمد. چنین اشخاصی مطابق نوع کار خود حقوق می گرفتند ولی مجبور بودند خانواده خود را با این حقوق اداره کنند و در صورتی که ازدواج نکرده بودند و خانواده ای نداشتند بایستی حقوقها را برای ایجاد خانواده پس انداز می کردند . این عده در «اجتماعی بودن» ،

حکومت استبدادی آزاد

«میهن پرست بودن» و «شکوه کار» تحصیل کرده و تعلیم می دیدند. این روش می تواند به خوبی نشان دهد که چگونه گداهان، قاچاقچیان، مزاحمین اجتماع و دیگران که از روی عادت مخالف اصول تطبیق با محیط اطرافیان بودند از میان رفتند. نه تنها وزارت امنیت عمومی بلکه کمیته های محلی نیز مجری «اصلاح از طریق کار» بودند. بنا به گفته قاضی و و حداکثر مدتی که شخصی برای انجام کار تحت مراقبت قرار می گیرد یکسال است و چنانچه ظرف این یک سال شخص کار خود را ترک کند، در دادگاه محاکمه و زندانی خواهد شد.

بنابه «مقررات دولتی در مورد اصلاح از طریق کار» که در سال ۱۹۵۴ وضع شد، زندانیان بهر کاری گمارده می شوند و روزانه بایستی ۹ تا ۱۰ ساعت کار کنند. عقیده مقامات مسئول بر این بود که اصلاح و تهذیب از طریق کار به مراتب بهتر از بیکاری اجباری است. لوجونی چینگ وزیر امنیت عمومی، گفته است:

- در چین سپاه های کار ایجاد شده اند که برای ملت چین خانه می سازند، درخت غرس می کنند، راه آهن می کشند، کارهای آبیاری و سد سازی و غیره را انجام می دهند و این برنامه نه تنها کمک بزرگی در عملیات و طرح های ساختمانی کشور است بلکه بار مخارج گزافی را نیز از دوش دولت برمی دارد.

بنابراین موضوع اشتغال زندانیان به هر نوع کاری حتمی و قابل اجرا است ولی البته هنوز این سؤال باقی می ماند که چه تعداد و تحت چه شرایطی باید این کارها را بکنند.

یک کمیسیون خصوصی بین المللی در اروپا کتابی به نام «کتاب سفید» حاوی مصاحبه با کسانی که از سال ۱۹۵۳ به این طرف از چین سرخ گریخته اند انتشار داد. در این کتاب نقشه ای هست که محل ۲۹۲ اردوگاه کار اجباری در چین را نشان می دهد که اکثر آنها در نزدیکی مزارع دولتی قرار گرفته اند؛ البته خود من در بازدید از مزارع با چنین چیزی برخورد نکردم. اما یک چیز را می توان با قاطعیت گفت و آن این است که در حال حاضر هیچ کودکی در چین برده و غلام و اسیر نیست، در صورتی که قبل از جنگ کودکان را به صاحبان معادن، مغازه داران و صاحبخانه ها و فاحشه خانه ها می فروختند؛ البته این

جریان در هندوچین فرانسه و ویتنام جنوبی نیز متداول بود؛ حقوق این کودکان ماهانه از نیم دلار و حداکثر یک دلار تجاوز نمی کرد و بیشترشان در اثر عدم تغذیه کافی به امراضی چون اسکوربوت^{۵۰} و بری بری^{۵۱} مبتلا می شدند. پسر بچه ها از سن ۹ سالگی در معادن به کارهای سنگین گمارده می شدند و شبها جایی برای خواب نداشتند. این وضع حتی تا حدود سال ۱۹۴۵ نیز ادامه داشت.

۴۴: اصلاح از طریق کار

آنطور که به من گفته اند، و دیپلمات های خارجی مقیم چین نیز معتقدند، در سراسر شهر پکن و حومه اش تنها یک زندان و یک مزرعه اصلاحی دولتی وجود دارد که هر دو این محلها تحت نظر اداره امنیت پکن هستند. و تهِ فتک به من گفت که در مزرعه حدود ۲۵۰۰ زندانی کار می کنند.

عده ای از خارجیان از این محلها بازدید کرده بودند. ظاهراً این مزرعه با سایر مزارع موجود در چین چندان تفاوتی نداشت. در ضمن در داخل شهر پکن، نزدیک کتابخانه ملی یک «بازداشتگاه» برای نگهداری و بازجویی از زندانیان سیاسی وجود داشت که بین ۲۰۰ الی ۴۰۰ نفر در آنجا نگهداری می شدند. اگر به من گفته بودند که زندان پکن همان زندان قبلی و قدیمی است که من در سال ۱۹۳۵ دیده بودم خودم می توانستم آن را پیدا کنم. این زندان ۶۰ سال پیش با آجرهای خاکستری رنگ ساخته شده بود ولی این بار البته از «سیاه چال» های معمول گذشته و همچنین نگهبانان دم درهای ورودی خیری نبود. من و یائو وئی از یکی از درهای ورودی که محافظ بدون اسلحه ای

• اسکوربوت (Scurvy) - بیماری ناشی از کمبود ویتامین C.
 • بری بری (Beriberi) - بیماری ناشی از کمبود ویتامین B₁، که علائم آن عبارت است از لاغری عضلات، اختلال مشاعر و نارسایی قلب.

حکومت استبدادی آزاد

جلوآن بود وارد محوطه باغ زندان شدیم و با آقای وانگ، که معاون رئیس زندان بود ملاقات کردیم. او حدود ۳۵ سال داشت و با جای ازما پذیرایی کرد.

در این زندان نزدیک ۱۸۰۰ نفر زندانی بودند: ۴۰ درصد آنها را ضد انقلابی‌ها (بین سنین ۳۵ الی ۴۵ سالگی) تشکیل می‌دادند. بیش از یکصد نفر آنها زن بودند و ۶۰ نفر محکوم به اعدام شده بودند. زندان سه کارخانه راتحت اداره خود داشت: یک کارگاه جوراب بافی، یک کارخانه سازنده اشیاء پلاستیکی و یک کارگاه مکانیک و برق. به من گفتند که در اینجا ۸ ساعت برای کار، ۲ تا ۳ ساعت برای مطالعه و برنامه «تنظیم انکار» و ۸ ساعت برای خواب و ۴ تا ۵ ساعت برای غذا خوردن و ورزش و غیره صرف خواهد شد. هر دو هفته یکبار، زندانی‌ها یکروز تعطیلی داشتند و البته می‌توانستند ملاقات کنندگان را ببینند یا هر کار دیگری که می‌خواهند انجام دهند. مرد وزن در یک غذا خوری مشترک غذا می‌خوردند و برای خود اپرا، گروه تئاتر، گروه موسیقی و غیره داشتند و مسابقه‌های ورزشی هم بین خود برگزار می‌کردند.

آنگاه از ساختمانها و داخل آنها بازدید کردیم. همه ساختمانها یک طبقه و آجری بودند و در هر دو طرف ساختمان‌ها اتاق‌های زندانیان قرار داشتند. میله‌های اتاق‌های زندان را برداشته بودند و تمام درها باز بود؛ با اینکه اتاق‌ها کوچک بود ولی تمیز نگهداری می‌شد. به یک زندانی برخوردیم که گرچه روز تعطیلی‌اش بود اما در اتاقش مانده بود و مشغول مطالعه بود. او به اتهام اختلاس اموال دولت به ۲ سال حبس محکوم شده بود.

در کارگاه‌ها زنان و مردان بایکدیگر کار می‌کردند و لباس‌های پارچه‌ای آبی یا مشکی به تن داشتند و حداکثر توجه را به دستگاهی که با آن مشغول بودند مبذول می‌داشتند. در میان زنان دختران جوان هم پیدا می‌شدند و وقتی که من از یکی از آنها پرسیدم که دلیل اینکه او را به اینجا آورده‌اند چیست؟ جواب داد: «تقلب».

در میان زندانیان محافظی دیده نمی‌شد و امور داخلی زندان - رستوران، آرایشگاه، حمام، ناهارخوری، کتابخانه و غیره - به عهده خود زندانیان بود.

چون محافظان زیادی در اطراف زندان ندیدم از وانگ پرسیدم :
- فرار کردن از اینجا خیلی آسان به نظر می آید، آیا کسی این کار را می کند؟

جواب داد :

- با چنین مواردی برخورد کرده ایم ولی اغلب خانواده هایشان آنها را باز می گردانند .

من لحظه ای تأمل کردم تا عکس بگیرم و البته کسی اعتراضی نکرد . سپس دوباره به اتاق پذیرایی باز گشتم و در آنجا صحبت خود را دنبال کردم و از وضع زندانیان سیاسی جو باختم . زندانیان سیاسی محکوم به زندان های طولانی و حتی مرگ بودند . در میان آنها کسانی بودند که به اتهام جاسوسی ، خرابکاری و غیره محکوم بودند . سپس وانگ گفت :

- نمونه ای داشتیم از زنی که در يك زمان با چندین مرد اظهار علاقه و عشق بازی می کرد ولی با هیچ کدام ازدواج نمی کرد . فکر می کنید این زن را می توان فاحشه نامید ؟ خیر . این زن يك متقلب است و ما اگر کسی این کار را تکرار کند او را به زندان می اندازیم ولی البته دوران زندان از سه تا چهار سال بیشتر نیست .

از من پرسیدند که آیا مايلم با یکی از زندانیان صحبت کنم و من يك مقصر سیاسی را که محکوم به مرگ شده بود (اما تاریخ اعدامش را به تعویق انداخته بودند) انتخاب کردم . مردی تنومند بود ، در حدود چهل سال داشت و متین و موقر بود . از او پرسیدم که گناهش چه بوده است . باسری افکنده جواب داد که شخصاً ۴ نفر انقلابی را که در میان آنها يك زن آبیستن نیز بوده ، کشته است . مجازات این شخص تشدید هم شده بود چرا که پس از انقلاب به هر کسی فرصت اعتراف داده بودند و او این کار را هم نکرده بود که در مجازات خود تخفیفی بگیرد . به عوض این ، او به پکن رفته بود و به عنوان يك کارگر عادی در کارخانه نساجی شروع به کار کرده بود . سرانجام در سال ۱۹۵۸ توسط یکی از همشهری های خود لو رفت و توقیف شد . از او پرسیدم :

- آیا فکر می کنی منصفانه با تو رفتار شده است ؟

جواب داد :

حکومت استبدادی آزاد

- من مستحق مردن بودم اما زندگی مرا دوباره به من بازگرداندند و مرا آموزش علمی و عملی دادند . من نیز سعی دارم مراقب سپاسگزاری خودم را با تغییر و تنظیم وضعم نشان دهم .

وقتی که این زندانی همراه محافظ غیرمسلح خود از پیش ما رفت ، وانگ به من گفت :

- دوسال است که او در اینجا است . در این مدت ، او يك کارگر خوب شناخته شده است و این امر ممکن است باعث شود که به جای اعدام برایش حبس ابد در نظر گرفته شود .

قانون در این باره گفته بود که تازمانی که يك زندانی درك نکرده که واقعاً مقصر است و از این بابت نادم نشده است و قصد اصلاح ندارد بایستی در کنترل شدید و در زندان مجرد بسر برد. زندانیان سیاسی نیز مانند دیگران همان برنامه کار در کارگاهها را داشتند به اضافه اینکه درسهای مربوط به «تنظیم افکار» برای آنها مفصل تر بود . تنها در چند مورد معدود زندانیان به گناهان و اشتباهات خود و ریشه اصلی آنها معترف نمی شدند و البته چنانچه طرز رفتار آنها در مدت حبس مورد رضایت بود پس از طی مدت حبس آزاد می شدند . جرایم و تنبیهها به این صورت بود که برنامه اضافه کاری داده می شد یا تعطیلاتشان لغو می شد ولی البته از تعدی و تندی و زور خبری نبود و حداکثر مدت زندان انفرادی و مجرد از یک هفته تجاوز نمی کرد . زندان پکن مانند سرنوشت قابل تحمل بود اما کسی که در بیرون ایستاده و قضاوت می کند چطور می تواند عمق مطلب و اوضاع را ببیند ؟

احتمالاً هیچ امریکایی بهتر از هاربت میلز^۱ قادر به تشریح سیستم «تنظیم و تطبیق افکار» در چین نیست چه او چهار سال چنین شغلی داشته است. هاربت میلز که متولد چین است و مدت ۲۵ سال از عمر خود را در چین گذرانده در سال ۱۹۵۱ به عنوان جاسوس در چین دستگیر شد و آخرین بار که در سال ۱۹۶۲ با او در نیویورک ملاقات کردم در دانشگاه کرنل به تدریس زبان چینی مشغول بود . در یکی از شماره های نشریه آتلانتیک تحت عنوان «چین سرخ» او چنین می گوید :

۱- Harriet Mills

کمونست‌ها می‌دانند که تنها در صورتی که مردم از روی اعتقاد، نه احتیاج به درستی و عدالت، به وضعیت موجود ترغیب و کشانده شوند می‌توان انتظار داشت که نیروی خلاقه‌آنی آنها در جهت مثبت عمل کند؛ خشونت و تعدی در تغییر طرز فکر و تنظیم و تطبیق افکار مؤثر نیست. آنها در این مورد با کنفوسیوس که گفته است «آنکه فکر خود را به کار اندازد حکومت می‌کند و آنکه دستهای خود را به کار اندازد بر او حکومت خواهد شده موافقت.

۴۵: خطا کاران خردسال

يك بعد از ظهر را در مدرسه تحصیل- کار بچه‌ها که تعداد ۱۸۵ شاگرد بین سن ۱۰ تا ۱۵ داشت گذراندم. بکن يك مدرسه دیگر هم برای مقصرین و خطا کاران جوان (۱۵ تا ۱۸ ساله) داشت که من سولق به دیدن آن‌نشدم. از معائن «مدرسه تحصیل- کار بچه‌ها» یکی این بود که در يك محله خوب شهر واقع شده بود، ساختمانی با اتاق‌های وسیع داشت، و از قصر زمستانی بکن چندان دور نبود.

مدیر مدرسه خانم وانگ سو-ین^۱ می‌گفت:

- ما در اینجا برای جلوگیری از فرار بچه‌ها از محافظ استفاده نمی‌کنیم چون فراری خودش داوطلبانه بازمی‌گردد. روش‌هایی که ما در اینجا به کار می‌بریم همان‌هایی هستند که مائوتسه تونگ برای همه مدارس ابتدایی در نظر گرفته است. ما وظیفه داریم که بچه‌ها را چون بچه‌های خود بدانیم و علاقه‌دار با عدالت و تربیت توأم سازیم. خطا و قصوری که از بچه‌ها سر می‌زند در اثر اهمال اولیای آنهاست و آموزگاران ما خوب می‌دانند که خودشان

۱- Wang Su-yen

حکومت استبدادی آزاد

در هر کار و موردی باید نمونه و سرمشق بچه‌ها باشند. ما حتی در هر نوع کاری (فرضاً تمیز کردن مستراح‌ها) با بچه‌ها شرکت می‌کنیم و به این ترتیب تمام کارهای مدرسه را بچه‌ها و آموزگاران باهم انجام می‌دهند.

وانگ سو-ین معتقد بود که «جامعه قدیمی» و «سرمایه‌داری» باعث شده که چنین وضعیتی برای بچه‌ها بوجود آید و اضافه کرد که ۴۰ درصد خطا-کاران خردسال از خانواده‌های کارگری، ۲۰ درصد بچه‌های پتیم، ۲۵ درصد بچه‌های کارکنان حزب و ۱۵ درصد فرزندان یا پادوهای سرمایه‌داران سابق هستند.

این گناهکاران به اتهاماتی چون دزدی، چپاول و غارت، حقه‌بازی و کلاهبرداری، اخلاک‌گری در مدارس، نزاع و کشاکش کاری و یا مخالفت و سرپیچی از تحصیل و کار به اینجا آورده شده‌اند. اکثریت بچه‌های ما باهوش هستند و در بین آنها کودکان کم است. در یک مورد پسری بود که دو ماه تمام از کار یا درس خواندن دوری می‌کرد و در جواب من می‌گفت که حوصله یکساعت کلاس را بیشتر ندارد؛ و یک روز هم پای آموزگار خود را به میز تحریر بست تا او موقع برخاستن به زمین بخورد و همینطور هم شد. این پسر فکر می‌کرد که تنبیه بدنی شدید خواهد شد ولی در عوض آموزگار بقیه کلاس را مرخص کرد تا بطور خصوصی با این پسر صحبت کند و او را نصیحت و راهنمایی کند. این پسر که قبلاً آلت دست پدرش بود و دست به کارهای بد می‌زد اکنون در این مدرسه اطمینان یافته است که از هوش سرشاری برخوردار است و باید این هوش را در راه‌های خوب و مفید به کار اندازد. چنین هم شد و یکسال بعد این پسر در خیابان یک ساعت مچی طلا پیدا کرد. مدتی دچار وسوسه شد که آیا آنرا بفروشد یا تکه‌تکه کند و داخل آنرا تماشا کند اما بالاخره آنرا دست نخورده تعویض آموزگار خود داد. صاحب ساعت به این پسر تبریک گفت و از آن به بعد آنها دو دوست شدند.

وانگ چندین داستان دیگر از این قبیل مثال آورد تا موفقیت کاری مدرسه را برایم بیان کند. در مدارس اتحادیه‌هایی وجود داشت و شاگردان جدید برای مدت دو ماه در این اتحادیه‌ها تحت نظر شاگردان قدیمی درس اخلاق می‌آموختند و پس از این مدت شاگردان جدید نیز جزو اعضای

اتحادیه درمی آمدند و نشان عضویت می گرفتند. «شاگرد کامل» شناخته شدن افتخار بزرگی بود. ازین ۱۵۰ پسر و ۳۵ دختر تعداد ۳۲ نفر متعلق به «پشروه‌های جوان» بودند و این افتخار نصیب کسی می شد که در ۵ رشته درسی نمره‌های فوق العاده خوب بیاورد.

دو ساعت کار روزانه بعد از ظهر در کارگاه جزو برنامه بود؛ نجاری برای پسران، خیاطی و گلدوزی و زردوزی برای دختران. بقیه روز صرف درسهای مربوطه و مختص مدارس ابتدایی می شد و کلاسها از ۷/۵ تا ۱۲ صبح ادامه داشت. ورزش و تفریحات بدنی روزی دو ساعت در بعد از ظهر انجام می گرفت.

پس از یک کارگاه بازدید کردم که کارهای جمعی سازی برای بسته بندی و سفارشات تجارتهای انجام می گرفت و پسران تحت نظارت استادکار مرد به ساختن جعبه به اندازه‌های مختلف مشغول بودند. نیمی از درآمد کارگاهها صرف مخارج تفریحی می شد و نیمی دیگر به عنوان دستمزد و جایزه به خود آنها می رسید. وانگ می گفت:

– بودجه تفریحات صرف بازدید از کارخانه‌ها، مزرعه‌ها، موزه‌ها، تهیه و نمایش فیلم و آوردن سخنرانان و تهرمانان نظامی برای ایراد نطق می شود.

پس از پایان این تحصیلات ابتدایی، فارغ التحصیلان می توانستند یا به دوره اول دبیرستان وارد شوند یا برنامه «نصف کار- نصف تحصیل» را دنبال کنند. وانگ آنگاه شرح وسیع تری از برنامه‌ها و فعالیت‌های مدرسه داد. او از اینکه مدرسه آنها دو سال پشت هم برنده نشان «پرچم سرخ شرق پکن» شده بود بسیار مغرور و شاد بود.

۴۶: پیش در آمد برای یکصد گل^۱

در سال ۱۹۶۰، زمانی که حزب کمونیست چین دوران «یکصد گل» را که منحصر بفرد و استثنایی بود آغاز کرد، کوهی از تفسیرنامه در جهان خارج از چین نوشته شد. حزب کمونیست در این دوران از مردم خواست که عقاید و نظرات خود را آزادانه و آشکارا ارائه دهند و بازگو کنند، البته تسهیلات لازم را نیز بوجود آورد. مواردی که، چه برای «توده مردم» و چه برای «غیرتوده مردم» تحمل ناپذیر بود آشکار شد و با وجود اینکه مخالفت‌ها قابل شمارش و تخمین و تعیین نبود ولی شواهدی مبنی بر وجود چنین مخالفت‌هایی وجود داشت. برای هر کس که مایل باشد به چون و چند چین سرخ، فلسفه، تئوری، روانشناسی و روش رهبری آن پی برد لازم است که اصولی در مورد حقایق، انگیزه‌ها، و هدف‌های آن بداند.

چقدر شجاعت و جسارت به کار رفته بود؟ البته درست است که در هیچ حکومت استبدادی چنین اقدامی سابقه نداشته است ولی باید توجه کرد که «ایجاد تسهیلات لازم» برای ابراز و انتقال نظرات و عقاید تحت کنترل یک سیستم ارتباط جمعی متعلق به دولت صورت نگرفته بود بلکه گردانندگان سیستم‌های ارتباطی در چین «سرمایه داران» بودند. مطبوعات چین هیچگاه کاملاً «مبری و عاری از انتقاد از خود نبوده‌اند و اشتباهات سیاسی، نادرستی‌ها و عدم صلاحیت‌ها و ناشایستگی‌ها اغلب درج می‌شد؛ این کار در ممالک دیگر ملاک و پایه‌ای برای انتقاد از چین بوجود آورده بود. مبارزه‌های اصلاحی حزب نیز که از سال ۱۹۴۲ به این طرف متناوباً انجام می‌گرفت اغلب باعث نفاق و اختلافات داخلی می‌شد و در چنین مواردی کوششی به عمل نمی‌آمد تا مطالبی از نظر اعضای حزب مخفی بماند. در مبارزات اصلاحی سال ۱۹۵۳ مثلاً موضوعهایی چون ستم‌هایی که از طرف مأموران دولتی در روستاها می‌شد (کنک زدن، هتک ناموس، غارت و چپاول) بطور علنی در مجرای مطبوعات دولتی چین چاپ شد. اما هرگز رهبری چین مانند سال ۱۹۵۷ از عیبجویی و اتهام

۱- The Hundred Flowers

عموم مردم استقبال و دعوت نکرد. چرا؟
 برای کمونیست‌های تمام جهان سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ دگرگونی،
 سرگردانی و بحران به همراه داشت. خروشوف در نطق خود در بیستین مجمع،
 استالین را قاتل خواند و آیین رهبری او را مضر و مخرب دانست. با وجود
 اینکه خروشوف وضع خود را در شوروی تثبیت کرد و کنترل اوضاع را در دست
 گرفت اما سایر کشورهای بلوک شرق (یابه گفته دیگر اقمار شوروی) تا حدودی
 از سلطه و کنترل شوروی بیرون آمدند. حزب کمونیست شوروی و بکن نیز
 هنوز آمادگی برای علول از روش استالینی و گرایش به اصول جدید را کاملاً
 در خود نمی‌دیدند. متن کامل نطق خروشوف (در فوریه سال ۱۹۵۶) در چین
 علناً چاپ نشد (حتی در خود شوروی نیز علناً به طبع نرسید). اولین اخبار زمانی
 به مردم چین رسید که در ماه مارس مقاله روزنامه رسمی پر اودا مبنی بر شکایت
 از آیین پرستش شخصیت» مجدداً چاپ شد.

در سال ۱۹۵۶ حزب کمونیست چین با جذب تعدادی از تعلیمات دوران
 پس از استالین بر خروشوف پیشی گرفت. مائو، پیش از آن، در ژانویه ۱۹۵۶
 در حضور ۱۸۵۰ نفر اعضای مجمع ملی و نمایندگان حزبی، و غیر حزبی اعلام
 داشت که یکی از هدف‌های حزب اینست که برای شنیدن انتقادات و مباحثات به
 منظور حل «اختلافات و مغایرت در میان مردم» آماده شود. مائو پس از
 گفتن تبریک به ملت چین بخاطر اتحاد و وحدت و پیشرفت‌های سریع، سیاست
 «بگذارید یکصد گل شکوفان گردند و یکصد مکتب افکار به رقابت و فعالیت
 پردازند» را بطور رمز و معما مورد بحث و گفتگو قرارداد. این جریان مربوط
 به یکماه قبل از شکایت و اعتراض خروشوف به استالین بود.

نطق ژانویه ۱۹۵۶ مائو چاپ و منتشر نشد اما لوتینگ‌یی^۱ رئیس
 تبلیغات حزب مسئول شرح و توصیف آن شد. او گفت که منظور مائو این
 بود: «ما به نویسندگان و هنرمندان می‌گوییم بگذارید یکصد گل شکوفان
 شوند و به دانشمندان می‌گوییم بگذارید یکصد مکتب افکار به رقابت و فعالیت
 پردازند» و منظور این است که آزادی بین مردم به وجود آید و قدرت سیاسی مردم
 هماهنگ و تقویت شود. کنفرانس‌ها و جلسه‌هایی برگزار شد که طی آنها

۱- Pravda

۲- Lu Ting-yi

حکومت استبدادی آزاد

افراد حزبی و غیر حزبی برای انتقاد از یکدیگر دور هم می‌نشستند. از سوی دیگر، در اوایل سال ۱۹۵۶ نهضتی برای جلوگیری از قرطاس بازی و تشریفات زاید اداری به وجود آمد. خبرنگاران رسمی جرأت این را پیدا کردند که نظریه بیان شده‌ای در اتحادیه نویسندگان چین را نقل قول کنند.

با این وجود هنوز تعبیری که لوتینگ‌بی از مائو داشت جدی تلقی نمی‌شد، او امیدهایی برای «آزادی جدید» را هم پیش کشیده بود و هم طرد کرده بود. کوشش‌های خروش‌چف در مورد اصلاحات از طرف پکن استقبال شد و حزب کمونیست چین سعی کرد که با پرکردن فضای خالی بین دو کشور دربارهٔ تئوری رهبری با شوروی از لحاظ سیاسی هم‌ردیف و هم‌پایه شود. تا پیش از وقایع مجارستان نقش چین برای خروش‌چف در رسیدن به تفوق و برتری جهانی کاملاً روشن نبود. در اکتبر سال ۱۹۵۶ زمانی که وقایع مجارستان پیش آمد چین با کسانی که در مجارستان رهبری استالین را منقضی کرده و برانداخته‌مردی و هم‌فکری نشان داد و مطبوعات چین برای پیشواز از برقراری مجدد حکومت در مجارستان عمل شوروی و نقش قبلی آنرا به باد انتقاد شدید گرفتند و آنرا حکومت و سیاست امپریالیستی و قدرت‌طلبانه تلقی کردند.

البته نمی‌توان از مائو و پولیت‌بورو توقع داشت که حزب کمونیست مجارستان را که در رهبری ابدآ تجربه‌ای نداشت همیشه مطیع صرف بود درک کنند. چینی‌ها که با کوشش‌های خود قدرت را در دست گرفته بودند می‌دیدند که مجارستان باید انقلابی را اداره کند که اهمیت و ارزش حیثیتی عایدش نساخته است. وقتی که کمونیست‌های بوداپست کنترل اوضاع را از دست دادند و مجبور شدند با غیر کمونیست‌ها و گروه‌های طرفدار غرب دولت ائتلافی تشکیل دهند، لحن و رویهٔ پکن عوض شد. چون لای که قرار بود به سفر هند و اندونزی برود فوراً به بوداپست فراخوانده شد و ورود نخست‌وزیر چوئن-لای به دانوب اولین نشانهٔ دخالت پک کشور آسیای شرقی در اروپا (پس از دوران چنگیزخان) به حساب آمد.

۴۷: اتحاد - انتقاد - اتحاد

سقوط استالین، لاسهای گاه‌وبیگاه خروشوف باتیتو، عدم رضایت لهستان و انعکاس آن در آلمان، اتکای استقلال مجارستان به سلاحهای شوروی، همه و همه در اصل قابل این نبودند که بتوان آنها را با عقیده و اصول کمونیستی گذشته وفق و آشتی داد. اوضاع و وقایع خروشوف را مجبور کرد که اختلافات بین کشورهای اقمار شوروی را بهبود بخشد اما به محض اینکه او چنین کرد بی‌برد نیروهایی که برای آزادی ملی فعالیت می‌کنند تا چه اندازه بر هرگونه نیروی کارگری در سیستم برنامه‌های ایدئولوژیکی شوروی برتری دارند. خروشوف که برای ادامه زندگی خود در کاخ کرملین مبارزه می‌کرد نتوانست فرمولی برای رفع گرفتاریها و مشکلات خود ارائه دهد.

در ۲۹ دسامبر سال ۱۹۵۶، مائو قسمت دوم و اعظم مقاله خود را که در اصل از اصول فکری و اعتقادات او در سال ۱۹۳۷ (وقتی که مقاله «درباره تضاد» خود را در شهر یتان به اطلاع عموم رسانید) سرچشمه می‌گیرد، در نشریه یومیه خلق انتشار داد. در این مقاله مائو متذکر شد که نه تنها بین طبقات متوسط تضاد و اختلاف وجود دارد بلکه بین نیروهای اجتماعی و سرمایه‌داری و ادارهای دولتی و حتی بین کانون‌های اخوت و دوستی و غیره نیز تضاد و اختلاف دیده می‌شود. وقتی که چنین تضادها و شقاق‌ها به نقطه خصومت و مخالفت کشانده شوند آنوقت است که یک دولت و دستگاه اجتماعی و سوسیالیستی توسط خود مردم از میان برداشته می‌شود و البته تحریکهای کشورهای سرمایه‌داری نیز عامل کمک‌کننده و مؤثری به حساب می‌آید.

پس از اینکه خروشوف افشا کرد که در دوره استالین حزب با مردم فاصله داشت، مائو دستور داد که روی «روش کار» کلیه کادرها با مردم و طرز رفتار آنها رسیدگی دقیق و همه‌جانبه‌ای آغاز شود. آیا شرایط و اوضاعی شبیه آنچه در بوداپست وجود داشت می‌توانست در چین هم یک «ضدانقلاب» بوجود آورد؟ تا چه حد می‌توان به مردم، دانشجویان و سایر رهبران مسئول، اعتماد و اعتقاد داشت؟ چنین ناراحتی و اخلال‌هایی در دوره استالین با توقیف‌های مخفیانه،

حکومت استبدادی آزاد

اخراج، اعدام، و شستشوی مغزی همگانی و از این قبیل فرو نشانده می‌شد. مائو روش جدید وزیر کانه‌تری را پیش گرفت و در یازدهمین کنفرانس عالی دولتی در ۲۷ فوریه ۱۹۵۷ که متشکل از افراد حزبی و غیر حزبی بود، نطق سال قبل خود را بسط و گسترش داد و تفسیر کرد؛ بعدها وقتی که این نطق چاپ شد عنوان «طرز صحیح مقابله با تضادها و رفع اختلافات بین مردم» را به خود گرفت. پیش از بحث درباره نطق مائو دو نکته قابل توجه است: اول اینکه این اولین اقدام اصلاحی و نهضتی که به نام چنگ‌تونگ‌تسو فنگ‌ای یعنی «روش کار را ارزیابی و اصلاح کنید» شهرت یافته است، سه منظور را عملی می‌کرد: تشخیص نتایج، تعیین شایستگی و لیاقت، و آشکارسازی و سپس تصحیح اشتباهات. نکته دوم اینکه مائو اولین رهبر کمونیستی بود که کوشید تا شرح و توضیحی برای وقایع مجارستان تهیه کند و از آن درسی بیاموزد. در دست یازیدن به چنین اقدامی مائو کوشید مقدماتی آماده کند تا بدان وسیله يك اتحاد ملی بوجود آورد و ضمناً از اشتباهات بزرگ (که به عقیده او باعث انقلاب و شورش مجارستان بود) پرهیز کند و بر حذر باشد.

بعدها خروشوف این حقایق را منکر شد و رد کرد و گفت که این مسائل و اشکالات تنها به چین کمونیست مربوط می‌شود و ربطی به شوروی و دیگر کشورهای کمونیستی ندارد. در سال ۱۹۵۷، مائو اذعان داشت که اختلاف و تضاد موجود بین کلیه طبقات و دسته‌های اجتماع در «نهاد مردم» نهفته است ولی با این حال این طبقات و دسته‌ها همگی پشتیبان اصالت اجتماع (سوسیالیسم) هستند بدین معنی که علاقه و وابستگی آنها به ملیت و ملت خود (که منطبق با هدفها و خواسته‌های کمونیستی بود) بیش از نفرت آنها از ضد کمونیسم است. اختلافات و تضادها، چنانچه حل و بحث نشوند، خصومت و دشمنی پدید می‌آورند و فجایعی نظیر مجارستان به بار خواهند آورد. طرفداران مارکسیسم نباید از انتقاد هراس داشته باشند بلکه باید با آن روبرو شوند و برای رفع طوفان‌ها و کشمکش‌ها با آنها دست و پنجه نرم کنند. مائو همچنین گفت: - نیروهای متضاد و مخالف در میان مردم تنها نیروهایی هستند که جامعه را به پیش می‌رانند و اساسی‌ترین چیز برای منتقدان، انتقاد با نظر

۱- Cheng tung Tso-feng

ایجاد اتحاد است. در سال ۱۹۴۲ فرمول «اتحاد-انتقاد-اتحاد» را ابداع کردیم که برای حل اختلافات و تضادهای درونی حزب کمونیست روشی دموکراتیک است و اکنون موعد آن رسیده است که آنرا در توده مردم نیز بسط و گسترش دهیم. بی بردن به آنچه صحیح و منطقی است زمانی عملی خواهد بود که با آنچه اشتباه و غیر منطقی است دست به گریبان و در مبارزه باشیم. اما البته شخص باید در مطلبی بحث و انتقاد کند که زمینه‌ای برای اتحادی جدید داشته باشد چون در غیر این صورت کوشش‌هایی که بدین منظور به کار می‌رود ممکن است نتایج نامطلوبی همراه داشته باشد.

البته کاملاً پیدا است که منظور ما تو این نبود که گناهکاران، خرابکاران و دشمنان را مجاز دارد که با حکومت «استبدادی توأم با آزادی» مخالفت و مقاومت نشان دهند.

اما چگونه می‌توان یک حکومت استبدادی را بطور آزادانه اداره کرد؟
ما تو در جواب این سؤال می‌گویید:

- دموکراسی یعنی: آزادی برای مردم و استبداد و سخت‌گیری برای دشمنان مردم.

آسان است که چنین تناقض گویی‌هایی را به عنوان عوام فریبی محض رد کنیم اما آسان نیست که بی‌بریم ادعاهای مسترد را این گفته در تشخیص بین خوب و بد» (که شاخص و تعیین کننده رهبری حزب مطابق انتظارات مردم چین است) چه نقشی دارند. باید به خود یادآوری کنیم که چین هیچگاه روش آزادی-خواهی و آزادی قرن ۱۹ شوروی را (ولو ضعیف و سست) دارا نبوده است و هیچ دولتی در چین هرگز مخالفت (علنی یا غیر علنی) را مجاز و آزادندارنده بود.

روایت کرده‌اند که زمانی که سقراط در میا حشه و مناظره با سه نفر از دانشمندان یونان پیروز شد، گفت:

- اگر شخصی در هر موردی خطا کار باشد باید مجازات شود. و برای خوب شدن، بهترین چیز این است که شخص خطا کار تسلیم مجازات شود.

ما تو و سقراط ممکن است در تشخیص و تعیین چیز درست و منطقی با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند ولی در اینکه چیزهای غلط باید درست شوند

حکومت استبدادی آزاد

واشتباهات اشخاص باید تصحیح شوند و خطا کاران باید از حقوق و آزادی خود محروم شوند يك نظر دارند . مفهوم گفته‌های مائو این بود که افراد حزبی و غیر حزبی بیرو ۶ معیار و ملاکی باشند که بوسیله آنها گفتار و اعمال منتقدان را بتوان مورد قضاوت صحیح قرارداد .

مائو اعتراف داشت که حزب نیز مرتکب اشتباههایی شده است و می‌گفت که گاهی درس‌کوبی ضدانقلابیون افراط و زیاده روی شده است و خواست تادرمجازات و کیفرچنین افرادی تجدید نظر شود . مائو همچنین در مورد اشتباه محاسبه میزان عرضه و تقاضای گندم و حبوبات دیگر توضیح داد و اشاره‌ای به اختلافات و اعتصاب‌های اخیر کرد و افزود:

- آنچه بسیار ناپسند و بد است عدم علاقه و تمایل کادرهای پرسنل مابه سهیم شدن در خوشی‌ها و سختی‌های توده مردم است .

ویاد آورشد که چنین اشخاصی اگر در کادرهای خود ابراز لیاقت و شایستگی نکنند به سرکارهای قبلی خود (کارهای سخت تولیدی) برخواهند گشت .

نطق مائو در واقع دعوتنامه‌ای بود برای مردم که شکایات و گله‌های خود را علیه مقامات دولتی و کادرها به گوش دولت برسانند و تا دو ماه پس از این نطق برای تعبیر و تشریح گفته‌های مائو جلسه‌های پی‌درپی و بی‌شمار تشکیل شد . در ۳۰ آوریل ۱۹۵۷ مجمع مرکزی بك دستورالعمل رسمی صادر کرد و طی آن آغاز یک دوره «ارزیابی - اصلاح» را اعلام داشت تا بنا به آن «روش کار» حزب کمونیست چین اصلاح شود . به دنبال آن در تمام اماکن عمومی (مدارس ، کارخانه‌ها ، اتحادیه‌ها، دفتر روزنامه‌ها و مجله‌ها و سازمانهای دیگر) مجالس بحث و گفتگو برقرار شد؛ رهبران حزب در این جلسه‌ها به گفته‌ها و سخنان اشخاص حزبی و غیر حزبی گوش می‌دادند. سه چیز مضر تشخیص داده شد: رعایت تشریفات اداری به حد افراط^۱؛ اظهار عقیده به طرز آمرانه و بدون دلیل^۲؛ پیروی از دستورهای تیره‌ای یا فرقه‌ای^۳.

۱- bureaucracy

۲- dogmatism

۳- Sectarianism

۴۸: گل‌های وحشی

درپکن و جاهای دیگر، من ساعتها به خواندن و مطالعه مطالب انتقادی و صحبت با گروههایی که «جلسات عدم رضایت و ناخشنودی از اوضاع» تشکیل می‌دادند گذراندم. قسمت عمده اعتراض‌ها و گل‌ها متوجه کادر حزب کمونیست و مأموران و عوامل دولتی و سوء استفاده آنها از قدرت و موقعیتشان بود. چندتایی پیشنهاد می‌کردند که یک پارلمان متشکل از دو مجلس برپا شود و «مرکزیت دموکراتیک» از میان برود. تعداد بسیار کمی از افراد ارشد و قدیمی به انتقاد از دولت و حزب می‌پرداختند و آنها را به این دلیل که به امنیت و ایمنی که به آنها وعده داده شده بود بدگمان و ناسطمن بودند. اما هزاران نفر از جوانان با صدای بلند گل و اعتراض می‌کردند. دانشمندان و دبیران و آموزگاران از این گل‌مند بودند که اختیارات و مسئولیت‌ها به دست افراد حزب که صلاحیت کافی ندارند افتاده است. روزنامه نویسان و مخبران شاکی بودند که اجازه دست‌یابی به گزارشهای دولتی و مکاتباتی مربوط به آنها داده نمی‌شود و ضمناً آزادی در نشر حقایق به طرزیکه خود میل دارند به آنها داده نمی‌شود و بر این عقیده بودند که بجای پخش و انتشار اخبار واقعی صرفاً تبلیغات حزبی صورت می‌گیرد. خانم‌های خانه‌دار از این می‌نالیدند که چرا همسران افسران و نظامیان کفش‌های چرمی به پا می‌کنند و ناز و فخر می‌فروشند.

آموزگاران از ساعت‌های طولانی که برای آموزش اصول مارکسیسم در برنامه درسی گنجانده شده بود ناخشنود بودند و محصلین از کادرهای حزبی که هرچه را که مخالف عقاید و نظریاتشان بود سرکوب می‌کردند دل‌خوشی نداشتند. تجار و بازرگانان از اینکه مغازه‌ها، کارگاه‌ها و کارخانه‌هایشان از طرف مجریان حزب اداره و کنترل می‌شد ناراحت بودند و رهبران و بزرگان مذهبی می‌خواستند که تدریس علوم مذهبی به بچه‌ها باعث محروم شدن آنها از ورود به پیشروهای سرخ» نشود.

همه گروه‌های فوق از این جریان شکایت داشتند که عده‌ای (به دلیل زدو

حکومت استبدادی آزاد

بندهایی که درحزب داشتند) بدون اینکه واجد شرایط باشند تصدی مشاغل بالاوحساس را به عهده دارند در صورتی که افراد غیرحزبی شایسته در مشاغل پایین انجام وظیفه می کنند . نمونه های دیگری از قبیل « کارزیادوخته کننده » و « عدم وجود استراحت کافی برای زنان باردار پیش ازوضع حمل » نیز جزو شکایتها و گله ها بود .

تمام این حمله ها و انتقادات در روزنامه ها و نشریات دولتی به چاپ رسید و از رادیو پخش شد . برای مدت ۶ هفته هیچگونه کوششی برای پاسخ به این مطالب یا پنهان ساختن و پامال کردن آنها انجام نشد . از اغلب اعتراضها چنین بر نمی آمد که مردم به دنبال اتحاد و وحدت باشند ، بلکه چنین نشان می داد که مردم از اتحاد زیادی و تحمیلی (که همراه با سانسور و حذف و تغییرات بود) عاجز شده بودند و بعضی از این اعتراضات شبیه غرولندهای معمول خارج از محیط کار بود البته باینکه تفاوت خیلی مهم : در چین تقریباً در تمام رشته ها و موارد اجتماعی ، « خارج از محیط کار » مساوی بود با « خارج و عاری بودن از نفوذ و قدرت » . یکی از عوامل نفرت در میان تحصیل کرده های غرب این بود که آنها در نظر کمونیست ها بی اطلاع و بی خرد به حساب می آمدند چرا که از اصول و عقاید مارکسیسم بی اطلاع بودند و اصولاً علاقه ای به سیاست نداشتند و صرفاً در رشته تخصصی خود فعالیت می کردند .

دانش آموزان و دانشجویان بیش از هر چیز خواهان آزادی مدنی بودند و در دانشگاه های پکن هزاران اعلامیه به درودیوارها چسباندند و از حضور در کلاسها امتناع کردند و در عوض به نطق ها و سخنرانی های ضدحزبی گوش دادند . بعدها فرزندان مالکان و سرمایه داران مورد اتهام قرار گرفتند . شاید عده معدودی از آنها در این برنامه ها و فعالیتها شرکت جستند ولی اکثر آنها اوضاع نامناسب و متزلزل خود را تشخیص داده بودند و از این فعالیتها برکنار بودند .

در ۲۵ ماه مه ، ماتوئسه تونگ در جلسه گروه جوانان کمونیست یادآور شد که « تمام حرف ها و اعمالی که با اصول سوسیالیسم مغایرت داشته باشد کاملاً اشتباه است » و بنا بر این هر کس که با اوضاع موجود همصدا و همعقیده نبود وضع خطرناکی را در پیش داشت . عده ای تظاهر کردند که گفته مانو را نشنیده

و نخوانده‌اند و بعضی از جوانان حزب که درست‌های رهبری قرار داشتند به منتقدان ملحق شدند و چندی تایی نیز به دخالت شوروی در مجارستان اعتراض کردند. یکی از رهبران گروه جوانان کمونیست که محل اصلی آن در کالج شن‌یانگ^۱ بود، روز ۱۱ ژوئیه در روزنامه یومیه این دانشگاه مطالبی به شرح زیر بیان داشت:

«سرکوبی افراد ضد انقلاب لازم و به موقع بود اما گروه بیشماری به کام مرگ افتادند. اینکه اکثر آنها از مالکان سابق بودند دلیل بر این نیست که مرتکب گناه و جنایت شنیع شده باشند. دلیل اشتباهات در مبارزه با ضد انقلابی‌ها به مرکز حزب مربوط می‌شود. در مرکز حزب ۶ نفر* برای ۶۰۰ میلیون نفر تصمیم می‌گیرند و با توجه به اینکه آنها از اوضاع و رویدادها بطور کامل آگاه نیستند، این کار چگونه امکان دارد؟ آنها لااقل باید حوضه رود زرد را سرکشی کنند، در رودخانه یانگ‌تسه شنا کنند و با روستاییان صحبت کنند. حزب از زمان تشکیل جمهوری چین هیچگاه در انتظار عام از خود انتقاد نکرده است.»

گرچه عده بسیاری از منتقدان بخاطر خط‌مشی که انتخاب کردند بنا به تعبیر مائو دست راستی (ضد انقلابی) به حساب آمدند ولی بیش از چند نفر به هدف‌های سوسیالیستی حزب اعتراض نکردند. عده‌ای نیز از ساعات کار طولانی و کمبود مواد غذایی شکایت داشتند و گروهی نیز خواستار مجازات افراد حزب بودند که بی دلیل و با نداشتن مدارک لازم عده‌ای را ضد انقلابی قلمداد کرده و به مجازات‌هایی رسانده بودند.

اتهامات مربوط به خشونت پلیس و نیروهای نظامی، فساد، رشوه خواری و تنزل اخلاق اجتماعی نادر بود ولی از طرفی بعضی از اعضای اتحادیه‌های کار، حزب را متهم ساختند که انتظار اضافه کاری بدون دستمزد دارد.

دوران «یک‌مدگل» گرچه در میان افراد حزبی و غیر حزبی شکوفان شده

۱- Shenyong

* این ۶ نفر تشکیل دهنده کمیته ثابت پولیت بورو هستند.

بود ولی هنوز در نظر روستاییان (که اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند) کاملاً متجلی نشده بود. گروهی از نویسندگان غیر حزبی که برای انتشار مطالب خود آزاد بودند وظیفه داشتند که از حد و حصار تعیین شده پافرا تر نگذارند. روز ۸ ژوئن، روزنامه یومیه مردم از انتقادات اصلاحی استقبال کرد اما انتشار نطق مائو در ۱۷ ژوئن و اظهار «ع معیار وفاداری و صداقت» چنین نشان داد که هنوز عده‌ای اصول و مقررات مقرر و تعیین شده را رعایت نمی‌کنند. جلسات پی‌درپی تشکیل می‌شد و هدف مجاب کردن «دست راستی‌ها» و تحسین از برنامه‌های ارزشیابی حزب بود.

۴۹: حمله متقابل و گفته متناقض

یکی از چیزهای عجیب درباره دوران «یکصد گل» این بود که حزب می‌کوشید حسن انتقاد از خود را در مردم بیدار کند و وجود آورد. معمای دیگر این بود که پس از منع انتقادات جدید در اواسط ژوئن با زهم نشریات و رادیو های دولتی دست به حملاتی بر ضد خود زدند. برای ماه‌ها نطق‌ها و مقالات «دست راستی‌ها» به چاپ می‌رسید و همزمان نویسندگان و ناطقین آنها به محل اجتماعات همگانی کشانده می‌شدند و این بار از طرف حامیان حزب مورد حمله قرار می‌گرفتند. این قسمت کوتاهی از يك نامه ۱۰،۰۰۰ کلمه‌ای است که از طرف يك دبیر حسابداری درهان‌کو به مائو نوشته شده است :

«در دوران مبارزه با ضد انقلابیون در سال ۱۹۵۵، گروه بیشماری از مردم در سراسر کشور توقیف شدند و بسیاری از آنها به علت اینکه نتوانستند تاب تحمل «اصلاح افکار» را بیاورند قوت کردند. این بی‌رحمی و جنایت است! این يك بدخواهی محض است! مقررات مربوط

به حقوق مردم صرفاً بصورت يك وسیله تزینتی و گول زدن برای مردم در آمده است. البته من کاملاً معترف هستم که در ظرف ۷ سال به پیشرفت‌هایی نایل آمده‌ایم ولی در مورد سیاست فردی باید بگویم که با شکست روبرو شده‌ایم چون در ظرف ۷ سال عده کسانی که مرگ را انتخاب کرده‌اند و به وسایلی (تظیر سقوط از ساختمان‌های بلند، خودکشی در رودخانه، به‌دار آویختن خود، سم خوردن و غیره) دست به خودکشی زده‌اند خارج از شمارش است.»

از یکی از مقامات پرسیدم که تأثیر چنین نامه‌ای چه بوده است؟ در جواب گفت:

– اگر مادروغ‌های يك شخص دست راستی را چاپ و منتشر نمی‌کردیم مردم چطور می‌توانستند به خطرات آنها پی ببرند و در صدد اقدام بر آیند؟ ولی البته معلوم نیست که چطور او فکر می‌کرد که مردم این مطالب را دروغ می‌دانند و بنا بر این جواب او مرا راضی نکرد. دو نفر به اسامی لولونگ‌چی^۱ و چانگ‌پو چون^۲ که رهبران انجمن و گروه دموکراتیک بودند و از منتقدان دائمی به حساب می‌آمدند هدف‌های اصلی حزب بشمار می‌رفتند. این دو نفر را علناً در برابر مردم در جلسات علنی مورد مؤاخذه و استیضاح قرار دادند و هر دو آنها مجبور شدند اعتراف کنند که «افکار و نظرات نادرست» داشته‌اند. این قسمت کوتاهی از مطالبی است که لولونگ‌چی در مجمع ملی خلق گفت:

«من موجودی گناهکار از جمهوری خلق چین هستم. من بر ضد حزب کمونیست چین و اصول سوسیالیسم صحبت کرده‌ام. من مسئول تعریک دست راستی‌ها و ضد انقلابیون هستم و مجرم و مقصر به حساب می‌آیم. من از مسئولان اصلی حزب نخواستم که رویه خود را نسبت به اشتباهات ضد انقلابیون تغییر دهند بلکه خودم خواستم که با تشکیل اعضای جدید به این کار اقدام کنم و در اینجا بود که خواستم رهبری در سطح اصلی حزب را خنثی کنم و از میان ببرم. من هیچ زمان نقشه‌ای برای برانداختن حزب کمونیست و سیستم سوسیالیستی نداشته‌ام و هرگز نخواسته‌ام سرمایه‌داری در این کشور از نورپشه گیرد.»

حکومت استبدادی آزاد

بنابراین واضح و مشخص شد که در نظر مائو هر کسی که یار رهبری حزب رقابت یا مخالفت کند مرتکب جرم شده است و مقصر شناخته می‌شود. البته هیچک از این دونفر اظهار نداشتند که «نسبت به کشور خیانت کرده‌اند» و بعدها به دکتر لولونگچی اجازه داده شد که به کشور سیلان برود. هزاران نفر از کسانی که در راه دست آوردن «اتحاد و وحدت» مبالغه‌وزیاده روی کرده بودند، در جلسات حزب، دست راستی قلمداد شدند و کسانی که بر ضد رهبری حزب فعالیت داشتند در جلسات که توسط تودم مردم تشکیل می‌شد و توسط کمونیست‌ها رهبری می‌شد از مقام‌های خود برکنار می‌شدند و ناگزیر بودند که یا به مشاغل پایین‌تر راضی شوند یا اصلاً ترک کار کنند و در ضمن هر هفته در برنامه «پوزش از گناهان» شرکت جویند.

در ۱۷ ماه اوت ۱۹۵۷ قانونی گذشت که به موجب آن کسانی که از محل کار و اداره خود اخراج شده بودند می‌توانستند در برنامه «کار اصلاحی» شرکت کنند و تاریخ تصویب این قانون زمانی بود که دست راستی‌ها باید تحت چنین برنامه تغییر افکار قرار داده می‌شدند. در مورد تعداد دست راستی‌ها آمار دقیقی به چاپ نرسیده بود اما غیر رسماً به من گفتند که حدود ۲۶،۰۰۰ نفر هستند که ضمناً اکثریت قریب به اتفاق را تشکیل می‌دهند. در میان دست راستی‌ها شخصی بود به نام هسیانوجی‌ین^۱ که تحصیل کرده انگلستان بود و روزهایی که در دانشگاه بین‌چینگ کار می‌کردیم از دوستان شخصی من بود. از بدشانشی‌های او این بود که سردبیر روزنامه ادبی ون‌ئی‌پائو بود که مطالبی مخالف و مغایر با رهبری فرهنگی حزب چاپ می‌کرد. وقتی که از حال او جو یا شدم به من گفتند که او مشغول کار دیگری است و دیگر علاقه‌ای به نویسندگی و مطبوعات ندارد.

در شهر با عده‌ای از استادان و دانشجویانی که سابقاً باهم آشنا بودیم شام خوردیم و آنها که سن‌هایشان بین ۴۰ تا ۵۰ سال بود اکنون مشاغل مهمی (شهردار، معاون شهردار، معاون وزیر، سردبیر روزنامه و مجله و غیره) داشتند. يك مقام بسیار مهم صراحتاً به من گفت که فقط کسانی توقیف شدند که دست به اعمال و کارهای ضد انقلابی زده بودند و دیگران (مخالقان اصول مملکتی، منتقدان و...) تنبیه نشدند و قول مصونیت کاملاً به قوه خود باقی

۱- Hsiao Chien

ماند و اجرا شد. در دوران «یکصدگل» هیچگونه دلیل و شاهدهی مبنی بر اعدام (به استثنای اعدام سه محصل که در عملیات شورشی دست داشتند) وجود ندارد و این سه محصل که متهم به اختلال مسلحانه و حمله به پلیس شده بودند در برابر ۱۰۴۰۰۰ نفر به دار آویخته شدند.

در باره این مسائل و رویدادها هیچ چیز قطعی به نظر نمی‌آید و آنچه که من درباره چین فهمیدم این بود که ترس از رفتن به اردوگاه‌های کار اجباری وجود نداشت بلکه ترس واقعی از این بود که چگونه می‌توان از لحاظ اجتماعی هماهنگی ایجاد کرد. یکی از اعضای حزب که در ضمن تحصیل کرده امریکایی بود و حدود ۱۰ سال پیش به حزب ملحق شده بود به من گفت:

- نمی‌دانید تشکیل جلسات انتقاد از خود و جلسات گروهی تا چه حد مشکل و دردناک است. چون انتقادات (چه اصولی و چه غیر اصولی) بی‌دریغ شخص را هدف گرفته‌اند و چاره‌ای جز نشستن و گوش دادن به آنها نیست.

بخش پنجم:

شمال غرب: گاهواره کهن

چین نوین

مدیر دفتر حزب کمونیست هنان در مقاله‌ای مدعی شده بود که کمونیسم زمانی خواهد توانست سراسر چین را فراگیرد که بتواند جوابگوی ده خواسته اولیه هر فرد چینی باشد: ترتیب موجبات و تسهیلات ازدواج - تولد - نیازمندیهای غذایی - پوشاک - مسکن - تربیت - بهداشت - تفریحات سالم - نیازمندیهای تجملی و بالاخره ترتیب کفن و دفن هر فرد. بخاطر دارم که لئو تولستوی در یکی از داستانهایش به نام «یک مرد به چه مقدار زمین نیاز دارد» سرگذشت مردی فقیر و جاه طلب را حکایت می‌کند که در جستجوی ثروت به سرزمین آباد و سرسبزی رسید و مالک آن زمین‌ها به او پیشنهاد کرد که هر مقدار زمین که او توانست در یک روز با پای پیاده دور بزند، به او واگذار کند. آن مرد به چهاره به طمع کسب زمین بیشتری چنان با عجله و شتاب مشغول راه پیمایی شد که در پایان روز وقتی به نزد مالک زمینها رسید از شدت خستگی به زمین افتاد و مرد او را در دو متر مربع زمین دفن کردند. این در واقع همان مقدار زمینی بود که او به آن احتیاج داشت.

مارکس وقتی پیشگویی می‌کند که زمانی فرا خواهد رسید که هر فرد احتیاجات خود را بدست آورد، با وجود خصوصیات واقع بینانه‌اش از حد مدینه فاضله‌ای که تمام مذاهب عالم برای خوشبختی بشریت در نظر گرفته‌اند فراتر نمی‌رود. شکی نیست که در عالم رؤیا می‌توان آینده درخشانی را برای بشریت پیش بینی کرد که هر فردی اطمینان داشته باشد که نیازمندیهای زندگی‌اش را جامعه انسانی تأمین خواهد کرد. البته اگر جوامع بزرگ انسانی مانند روسیه شوروی و ایالات متحده آمریکا و چین دست هم دهند تحقق چنین رؤیاهای بسیار سهل الوصول‌تر خواهد بود. بدون شک چیزی که در مقاله مدیر حزب کمونیست هنان بسیار از نظر من جالب توجه و تشویق‌آمیز بود این است که در ده خواسته هر فرد چینی سهمی از تسهیلات نظامی گنجانیده نشده است.

۵۰: دربارهٔ مورچه‌های آبی و سفید

پیش از بررسی مسئله واحدهای اشتراکی در چین باید مسئله کثرت جمعیت چین را بررسی کرد. کثرت جمعیت چین مسئله‌ای نیست که کمونیستها آن را ابداع کرده باشند بلکه این مسئله همیشگی بوده است. و چین کمونیست نیز آن را به ارث برده است. امروزه با سیستم جیره‌بندی اصولی و صحیح، چین توانسته است جلو قحطی‌های سالانه و مرگ و میر وحشتناک را تا حدود بسیار زیادی سد کند. متأسفانه در سراسر دنیا تلاش بشر برای پیشرفت بهداشت و پیشگیری از بیماری‌های واگیری و تقلیل مرگ و میر کودکان درست در جهت مخالف همان تلاشی است که در ازدیاد تولیدات کشاورزی بکار می‌برد یعنی ازدیاد نفوس که در اثر تعمیم بهداشت پدید می‌آید، اثر تلاش در ازدیاد تولیدات را خنثی می‌سازد. خوشبختانه میزان کثرت و تراکم جمعیت در چین هنوز به آن درجه از شدت که در پاره‌ای از ممالک دنیا مطرح است نرسیده است. اگرچین قرار بود نسبت به وسعت خاکش تراکم جمعیت انگلستان، بلژیک، هلند یا ژاپن را داشته باشد باید بیش از سه تا چهار میلیارد جمعیت می‌داشت و آنوقت بسیاری مسائل بفرنج نه‌تنها سر راه چین بلکه تمام بشریت قرار می‌گرفت. چین کمونیست از وجود این مسائل آگاهی‌های لازم را دارد.

هنگامی که من به آمریکا بازگشتم تعدادی از آمریکایی‌ها با اضطراب از من می‌پرسیدند که چین برای جلوگیری از ازدیاد نفوس چه می‌کند؟ من هم به آنها جواب می‌دادم که البته چین شاید اقدامات کافی در این مورد نکرده است ولی قدر مسلم این است که خیلی بیشتر از ایالات متحده آمریکا مسئله ازدیاد جمعیت را تحت مطالعه و کنترل دارد و دلیل آن هم این است که آمریکا در سال ۱۸۷۰ فقط ۳۸ میلیون نفر جمعیت داشت و در سال ۱۹۶۰ بیش از پنج برابر

به جمعیت آن افزوده شده است در صورتی که در همین مدت جمعیت چین فقط دو برابر شده . زمانی که چین دویست میلیون نفر جمعیت داشت اروپا کلاً ۵۰ میلیون جمعیت داشت . از آن تاریخ اروپاییها با مهاجرت دسته جمعی چهارقاره جهان را اشغال کرده اند و امروز با روسیه شوروی بیش از یک میلیارد اروپایی در دنیا وجود دارد و این نشان می دهد که کابوس ترس از نژاد زرد پایه محکمی ندارد و شاید عکس آن صحیح تر باشد . بنا به اصول مارکس بشر می تواند وسایل تولید خود را سریعتر از ازیاد نفوس توسعه دهد . چینیها خیلی زود اصول واقع بینانه تری را در پیش گرفتند . در سال ۱۹۵۶ ، چین کمونیست کنترل موالید را لازم تشخیص داد و اقدام در این زمینه را شروع کرد .

امروزه روزنامهها و مجلات و رادیوها و سایر وسایل تبلیغ بهترین و سهل ترین راههای کنترل جمعیت را به مردم چین می آموزند . قوانین فراوانی در این مورد و در زمینه ازدواج و طلاق ، برابری حقوق زن و مرد، و در مورد تشکیل خانواده تصویب شده است. داروهای ضد حاملگی در تمام داروخانهها به مقدار کافی در دسترس همه است .

از سال ۱۹۵۶ وسایل عقیم ساختن مردان و زنان و یا سقط جنین بطور مجاز و عادی در دسترس عامه قرار گرفت .

س. چاندراسخارا، مدیر مؤسسه انسان شناسی مدرن^۱ هند و متخصص امور جمعیت که در انگلستان تخصص دیده بود ، در سال ۱۹۵۹ از چین بازدیدی به عمل آورد . او در مقاله ای در ماهنامه آتلانتیک نوشت که اولاً نظافت خارق العاده همه چیز در چین نظر او را به خود جلب کرده و اعجاب او را برانگیخته بود و ضمناً طی تحقیقاتی که در مورد ازدیاد موالید و میزان مرگ و میر به عمل آورده بود در سال ۱۹۵۹ در چین در برابر هر هزار نفر چهل نفر به دنیا آمده و فقط ۱۲ نفر مرده بودند . این میزان فوت برای یک مملکت آسیایی خارق العاده است . البته ارقام مسورد استناد آقای چاندراسخار برای سراسر چین صادق نیست . رشد سالانه جمعیت چین بطور متوسط دو درصد است . خود چوئن لای این رقم را در سال ۱۹۶۵ رسماً

۱- S. Chandrasekhar

۲- Madras

اعلام داشت .

يك سياست عاقلانه در زمينه جلوگيري از ازدیاد نفوس در چین - که اگر در سایر کشورها به مرحله اجرا درآید شاید نتیجه درخشانی که در چین از آن حاصل شد بدست نیاید - سياست تبلیغ برای ازدواج در سنین بالا بود. این رویه نتیجه بسیار مثبتی در چین به بار آورد و امروز در چین تقریباً حداقل سن ازدواج برای مردها ۲۷ سال و برای زنها ۲۳ سال است و این رویه را تقریباً تمام طبقات مردم چین پذیرفته اند . امروز زمامداران چین به خوبی آگاهند که باید راه‌های فوری برای مسائل بفرنجی از قبیل تهیه کار و مسکن و حداقل معاش برای توده‌ها بدست آورند و به همین جهت در چین هیچ گونه مبارزه تبلیغاتی برای ازدیاد نفوس یا جلوگيري از تولید نسل به چشم نمی‌خورد زیرا آنها نه تنها معتقدند که به هیچوجه نباید به مردم چین وانه‌ود کرد که اگر به دنیا نیامده بودند بهتر بود بلکه امروز هم جمعیت چین را به عنوان بزرگترین سرمایه ملی چین تقدیر و ستایش می‌کنند .

هیچ اقدام انسانی نمی‌تواند این حقایق را نادیده بگیرد که قسمت اعظم چین شمالی و غربی کوهستانی و کشت ناپذیر است و باید آذوقه مردم سراسر چین را در قسمت کوچکی از چین شرقی و جنوبی بدست آورد . با اینکه ، چینی‌ها آیه را چندان نومی‌کنند و ژاپن دلیل زنده ای برای خوشبینی آنها است . در ژاپن هر زارع با نیم هکتار زمین آذوقه مردم ژاپن را به خوبی تأمین می‌کند . ضمناً باید از یاد برد که در آلمان غربی و انگلستان هر زارع به میزان نصف آنچه که در چین از تقسیم زمینهای زراعی نصیب دهقانان می‌شود سهم می‌برد . در هلند و ژاپن و بلژیک حتی وضع از این هم بدتر است ، با اینکه مسئله قحطی و کمی خواربار به هیچوجه مطرح نیست و تنها بهره‌برداری علمی است که کمی وسعت زمین را به نحو کاملاً مثبتی جبران می‌کند . در ممالکی مانند ژاپن استعمال وسیع کودهای شیمیایی و ابزار مدرن موجب توسعه چشمگیر فلاح و بهره‌برداری از زمین گردیده است . البته در سال ۱۹۵۸ صنایع چین هنوز چنان بنیه‌ای بدست نیاورده بودند که بتوانند با احتیاجات صنعتی کشاورزی چین مقابله کنند . اینها مسائلی است که حل آنها سر راه آینده چین قرار دارد .

۵۱: از شرکتهای تعاونی تا واحدهای اشتراکی

در ۲۹ اوت سال ۱۹۵۸، کمیته مرکزی حزب کمونیست چین طی اعلامیه‌ای تشکیل واحدهای اشتراکی را اعلام داشت و ضناگفت که چین باید هرچه زودتر راههای اصولی انتقال به کمونیسم را در پیش گیرد. تا آن تاریخ چین هنوز کوچکترین نمونه‌ای از شرکتهای تعاونی روستایی به قول مائو «نیمه سوسیالیستی» را تشکیل نداده بود.

اما ناگهان :

«هیچیک از شرکتهای تعاونی روستایی حتی با شرکت چند صد خانوار، دیگر نمی‌تواند جوابگوی احتیاجات اوضاع و محیط در حال انتقال و دگرگونی باشد. تأسیس واحدهای اشتراکی خلق با یک مدیریت عمومی و کلی در امور کشاورزی، جنگلداری، دامداری، ماهیگیری، و صنایع ادغام شده، سیاستی اصولی است - برای ارشاد کشاورزان در نیل به هدفهایی چون تسریع در پایه‌ریزی سوسیالیسم، تکمیل ساختمان سوسیالیسم پیش از موعد مقرر و سرانجام آغاز مرحله انتقال به کمونیسم.»

آئین نامه اجرائی که از طرف کمیته مرکزی برای تشکیل شرکتهای تعاونی تنظیم شده بود تشکیل واحدهایی را توصیه می‌کرد که حدود دو هزار زارع در هر یک از آنها عضویت داشته باشند. ضمناً این آئین نامه می‌گفت که در طی چهار سال ضمن تشکیل این شرکتهای تفاوت بین کارگران شهری و اعضای شرکتهای تعاونی روستایی از میان می‌رود و همه تحت اصول و شرایط واحدی فعالیت‌های کاری خود را انجام خواهند داد. همه دهقانان در روستاها می‌بایستی پس از این دستور کمیته مرکزی با چشم‌پوشیدن از انواع مالکیت‌های شخصی و حق ریشه و غیره این نوع مالکیتها را کلاً و برای همیشه به شرکت تعاونی که به آن تعلق داشتند واگذار کنند.

مرحله انتقال از مالکیت جمعی به مالکیت خلق بطور اعم ممکن است در بعضی قسمت‌ها چندان طول نکشد - یعنی

شمال غرب: ماهواره کهن چین نوین

سه تا چهار سال - و در بعضی قسمتها طولانی تر شود - یعنی پنج شش سال یا حتی بیشتر ... تفاوت بین کارگر و کشاورز، شهر و روستا، کار یدی و کار فکری ... به تدریج از میان خواهد رفت. پس از چند سال ... جامعه چینی وارد دوره کمونیزم خواهد شد. در این دوره اصولی حکمفرما است که می گوید «به هر کس به اندازه توانایش، به هر کس به اندازه احتیاجش»

اعضای شرکتهای تعاونی تنها حق داشتند چند رأس حیوان اهلی و ماکیان برای مصرف شخصی و خانواده خود در مالکیت خود نگاهدارند و لاغیر. در آئین نامه، وظایف عمده واحدهای اشتراکی به این شرح معین شده بود:

- (۱) اقدامات وسیع تر در آبیاری (۲) مصرف کود و پهن بیشتر (۳) تهیه بذر و دانه بهتر و مرغوب تر (۴) ازدیاد و پرورش نسل حیوانات سودمند (۵) مبارزه با حشرات و آفات (۶) پیش بردن صنایع تا حد امکان (۷) گشودن معادن آهن، فولاد و غیره (۸) ساختن ایستگاههای نیروی برق (۹) ایجاد شبکه های رادیو و تلفن (۱۰) راه سازی (۱۱) نظارت و عهده داری تحصیلات (۱۲) حمل و تحویل غلات به ایالات با قیمت های ثابت (۱۳) نظارت بر عرضه و تقاضا در بازار.

لازم بود که واحدهای اشتراکی یک سیستم رهبری متمرکز بوجود آورند تا بتوانند یک سیستم تولیدی مسئول در سطوح مختلف داشته باشند. به مالکان در مقابل گرفتن منزل های کهنه یا زمینهایشان که واحدهای اشتراکی به مصرف رفاه عمومی و کارهای عام المنفعه می رساندند غرامتی تعلق نمی گرفت. از درآمد سالانه مبلغی (تا حداکثر ۵٪ درآمد) به صندوق رفاه جهت حمایت و حفظ خدمات فرهنگی، بهداشتی و رفاهی واریز می شد. وقتی که اعضای واحدها به حدی می رسیدند که معیار زندگی آنها در سطح کشاورزان مرفه قرار می گرفت تقلیلی در دستمزدها داده می شد تا بدینوسیله صنایع سیر تکاملی خود را سریع تر طی کنند و مکانیزه کردن مزارع و رساندن نیروی برق به مناطق روستایی در حداقل مدت انجام پذیرد.

خیلی جالب است؟ خیر، در زمینه مسائل جمعیتی و ارضی چین، این تئوری بسیار منطقی به نظر می آمد. حتی امروز نیز اعتقاد بر این است

که شاید واحدهای اشتراکی روستایی سرانجام بتوانند راهحلی مناسب برای این کشور بیابند. اما اشکال کار در کجا بود؟

از آنچه باعث خسارت ها و زیان های اولیه واحدهای اشتراکی شد می توان شتاب بیش از حد در تأسیس آنها، وجود کادرهای بی تجربه با آموزش اندک و ناگهانی بودن مسئله یکسان سازی و همسطح کردن روستاها و روستائیان فقیر و غنی، را ذکر کرد.

در ابتدای امر، تشکیل این واحدهای اشتراکی با مقاومت و مخالفت شدید افراد و مراکز روستایی که وضع موجود آنها بهتر و مرفه تر از سایر اعضای واحد بود روبرو شد زیرا تشکیل واحدها موجب نزول سطح رفاه و آسایش موجود آنها می شد و بالاجبار می بایستی مقداری از امتیازاتی را که داشتند از دست بدهند.

علاوه بر اشکالاتی که اشاره شد، کمی عده رهبران و کادر تعلیم دیده برای تشکیل چنین واحدهایی به نحوی که بتوانند با موفقیت به موجودیت خود توسعه دهند علت بزرگ دیگری برای شکست برنامه واحدهای اشتراکی شد. در وهله اول چنین به نظر می رسید که این دستور عجلولانه کمیته مرکزی برای تشکیل سریع و مطالعه نشده واحدهای اشتراکی از طرف مائوتسه تونگ صادر شده است ولی درحقیقت چنین نبود و مائو در سال ۱۹۵۵ مخصوصاً به کادر حزبی توصیه کرده بود که از هر گونه اقدام عجلولانه و بدون مطالعه در ساختن و بنیان نهادن سوسیالیسم خودداری کنند.

تاسال ۱۹۵۲، مالکان بزرگ تمام املاک خود را از دست داده بودند و سیصد میلیون زارع چینی صاحب ۱۱۸ میلیون هکتار زمین زراعی شده بودند. تشکیل واحدهای اشتراکی این حسن بزرگ را داشت که این زمینهای سابق که بدون در نظر گرفتن اصول کشت و زرع نوین و شبکه آبیاری اصولی تنظیم و تقسیم شده بود درهم ادغام شده و بنابه اصول علمی و فنی میان واحدها توزیع می شد. دهقانان در ازای واگذاری سهم زمین و سایر اموال خود صاحب سهم از واحد اشتراکی می شدند و علاوه بر سود حاصله از سهم خود در ازای کار جسمانی که برای شرکت انجام می دادند مانند کارگران شهری دستمزد می گرفتند. واحدها با سعی و کوشش فراوان اعضا رفته رفته به وضع ناپسامان

شمال غرب: سهواورد کهن چین نوین

اولیه خود سرو صورتی دادند و در بهبود وسایل کار و استعمال کود و تنظیم شبکه آبیاری و تعمیر بذر مرغوب و غیره موفقیت‌های چشمگیری بدست آوردند. در سال ۱۹۵۷ حدود ۱۲۰ میلیون خانوار کشاورز چینی یعنی تقریباً نودوشش درصد کل کشاورزان چین عضو واحدهای اشتراکی بودند و در چهار-چوب این واحدها فعالیت پی‌گیری را دنبال می‌کردند. در همین سال تعداد ۷۴۰ هزار شرکت تعاونی روستایی تأسیس شد و بدین ترتیب صنایع دستی و کوچک چین تحت رژیم اشتراکی و تحت سرپرستی کادرهای دولتی یا هم‌در-آمیختند و واحد بزرگی را تشکیل دادند.

در سال ۱۹۵۸ کنترل دولت بر تولیدات کشاورزی و صنعتی به میزان ۹۶ درصد، در سراسر چین تعمیم یافته بود. باید یادآور شد که در سال ۱۹۵۳ از طرف دهقانانی که در بدو امر صاحب امتیازهایی بودند برای مخالفت و مقاومت در برابر تشکیل واحدهای اشتراکی که موجب از دست رفتن امتیازهایشان می-شد اقدامات حادی از قبیل کشتار بی‌سابقه حشم و فروش گوشت در بازار سیاه صورت می‌گرفت. ولی این مقاومت و آشوبها بطور نسبی در مقیاس کوچکی بود و روی این اصل بعضی از خارجی‌ان می‌گفتند که روستاییان چین «بی‌اراده‌تر از آن» هستند که به خشونت متوسل شوند. اما تاریخ چین باخونین‌ترین شورشها و انقلابهای دهقانی همراه بوده و رژیم فعلی نیز در اصل بر یکی از این انقلابها استوار شده است. من معتقدم که روستاییان خودشان هم می‌دانستند که مزارع کوچک شخصی با موفقیت توأم نخواهند بود و الحاق آنها به سیستم مالکیت اجتماعی گریزناپذیر است.^۹

مالکیت اشتراکی پیش از حد تسریع شده یکی از دلایل ترك و واگذاری زمین در سال ۱۹۵۶ بود و عدم وجود انگیزه در میان روستاییان مرفه‌تر باعث بروز نتایج نامطلوب در محصول شد. چرا که با وجود شرایط بهتر آب و هوا،

••• تشکیل واحدهای اشتراکی در چین با نظام مالکیت اشتراکی استالین تفاوت‌های اساسی داشت. در نظام استالین، اکثریت رعایا به عنوان طبقه‌ای از جامعه از میان برداشته شدند. این رعایا و روستاییان از حداقل وسایل زندگی محروم شده بودند و ناگزیر بودند که بین کار سخت و شاق در مزرعه خود، یا گرسنگی و اردوگاه‌های کار اجباری در سیبری یکی را انتخاب کنند.

محصول فقط ۱/۳ درصد افزایش یافت و این در حد کمتر از میزان رشد جمعیت کشور بود.

۵۲: به خواسته چه کسی؟

گروهی از کارشناسان امور چین در خارج ادعای دولت چین کمونیست را مبنی بر اینکه ایجاد واحدهای اشتراکی بر اساس درخواست دهقانان چینی صورت گرفته است به باد تمسخر گرفتند. البته خیلی کودکانه است که تصور کنیم دهقانان چینی رأساً یا صرف نظر از عادات و رسوم کهن خود ابتدا به ساکن تشکیل واحدهای اشتراکی را از دولت خواسته باشند.

در سال ۱۹۵۷، کمیته مرکزی حزب کمونیست چین طی اعلام تصمیمات اتخاذ شده در جلسه کمیته مرکزی اعلام داشت:

«تشکیل واحدهای بزرگ اشتراکی در حال حاضر با شرایط زندگی و عادات مردم چین سازگار نیست و تجربه این چندسال اخیر صحت این امر را کاملاً به ثبوت رسانیده است. به همین جهت تمام واحدهایی که به علت عظمت و ضعف تخصصی کادر اداری نتیجه لازم را بدست نیاورده اند بنابه تقاضای اکثریت اعضا باید فوراً به واحدهای کوچکتری تقسیم شوند. بهترین معیار از نظر اهمیت برای هر واحد وسعت دهات موجود در چین است که تعداد اعضای مشکله آن از یکصد خانوار روستایی تجاوز نکند و مخصوصاً هیئت عامل واحد باید مراقبت کند که این تعداد برای ده سال آینده بدون تغییر باقی بماند...»

البته واحد اشتراکی که تعداد اعضای مشکله آن از یکصد خانواده تجاوز نکند و برای ده سال آینده نیز این تعداد حفظ شود، با واحدهای بزرگی که در برنامه های بعدی به مرحله اجرا درآمد، اختلاف زیادی دارد. ناظران غربی معتقدند که این تغییر برنامه در نتیجه اختلافات اصولی جناح های مختلف

شمال غرب: ساهاواره کهن چین نوین

حزب درخود چین پدید آمد و انکار رهبری جهانی شوروی از نظر جناح چپ و حزب نیز در وقوع آن بی تأثیر نبوده است. و باز به عقیده همین ناظران غربی، جناح چپ و حزب کمونیست چین تلاش می کرد تا با ایجاد این واحدهای بزرگ ایجاد اصولی اقتصاد کمونیستی را در چین و استقلال فکری و اقتصادی خود را از رهبری شوروی به ثبوت رسانیده باشد. مسئله دیگری که بدون شك در جریان امر بی تأثیر نبوده است وضع نامساعد محصولات کشاورزی چین در سال ۱۹۵۹ بود. در این سال چین می کوشید که اثرات شوم تولیدات سال بی برکت و نامساعد ۱۹۵۸ را بدون آنکه از سرمایه گذاری خود در صنایع سنگین بکاهد چاره جویی کند و به همین جهت اولین وسیله ای که به آن متشبث شد، گرفتن وام از شوروی بود. در آن سال مائوتسه تونگ برای شرکت در کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست در ماه نوامبر به مسکو سفر کرد. در مسکو مائو کوشید رهبران شوروی را برای دادن کمک های مالی قابل ملاحظه و سرمایه گذاری در کشاورزی و همچنین دادن کمک های فنی و اتمی موافق سازد ولی نه تنها شورویها از دادن کمک مالی خودداری کردند بلکه به چین فشار آوردند که وام هایی را که برای توسعه صنایع از شوروی گرفته بود با مواد خام خود از قبیل پنبه هر چه زودتر مستهلك کند.

چین قادر به گرفتن وام از ممالک خارجی نبود از این رو تمام امکانات داخلی خود را نیز بکار بسته بود. تنها سرمایه ای که چین هنوز در دست داشت و از آن بطور کامل بهره برداری نکرده بود قوای انسانی بود که چین آن را بزرگترین سرمایه چین اعلام داشته بود. در ژانویه سال ۱۹۵۶ چونسن لای طی يك برنامه ۱۲ ساله کشاورزی که طی آن می بایستی در سال ۱۹۶۷ خوار و بار به میزان ۱۰۰ وافر در چین تولید گردد متذکر شد که تعداد ۱۲۰ میلیون خانوار روستایی چین قادرند روزانه ۴۵ میلیارد ساعت کار تولید کنند ولی برای اجرای برنامه کشاورزی تنها احتیاج به ۳۰ میلیارد ساعت کار روزانه داشت پس چین دارای ۱۵ میلیارد ساعت کار روزانه آزاد بود که می توانست از این نیروی عظیم بهره مثبت بردارد. چین دست بکار بهره برداری از این نیروی انسانی شد و در سراسر چین ساختمان جاده های زراعی و تأسیس صنایع کوچک و ایجاد شبکه های آبیاری، برق و توزیع کود شیمیایی به میزان صنعتی و غیره شروع شد. چین در آن زمان به آشیانه مورپانه شبیه شده بود که میلیون ها و

میلیون‌ها انسان با کار روزانه و شبانه ۱۲ و ۱۴ ساعته جنب و جوش غیر قابل تصویری از خود نشان می‌دادند. این جنب و جوش خارق العاده منحصر به روستاها نبود بلکه در شهرها هم میلیون‌ها کارگر و متخصص و دانش‌آموز و دانشجو در این فعالیت شبانه روزی و خستگی ناپذیر شرکت داشتند. شاید در اوایل کار توده مردم چین از اهمیت انکار ناپذیر این ماجرای خارق العاده و تأثیر آن در سرنوشت چین آگاهی کاملی نداشتند ولی رفته رفته تحت تأثیر اثرات مثبت تلاش همگانی خود اهمیت کارهای در دست اقدام را دریافتند. شوروی هم متوجه شد که چین دست به کار اجرای پیشرفته اصول سوسیالیستی- آنهم به مراتب پیشرفته‌تر از آنچه شورویها در روسیه به عرصه ظهور رسانیده بودند - شده است. خروش و نفیست وزیر وقت شوروی در تاریخ اول دسامبر ۱۹۵۸ در این مورد به سناتور هیوبرت هامفری^۱ گفت:

- آقای سناتور می‌دانید که واحدهای اشتراکی چین بر چه اصلی استوار هستند. بر این اصل واهی « از هر کس به اندازه توانایی او، به هر کس به میزان احتیاج او». این اصل اجرا ناشدنی است و با شکست حتمی روبرو خواهد شد. هیوبرت هامفری که از تعجب « نزدیک بود از صندلی بیفتد» جواب داد:

- این اصول که نزدیک به اصول کاپیتالیستی غرب است.

با وجود اینکه شوروی در آن زمان نزدیکترین دوست و متحد چین بود معیناً اطلاعات درستی از برنامه واحدهای اشتراکی در روستاهای چین به او داده نشده بود و این خود گواه این بود که چنین برنامه‌ای به صورت واقعی تنظیم نشده است و برنامه اقدامی زائیده موقعیت و نیاز مندیها و تجربه‌های روز آموخته سران چین است. شوروی در بدو امر موضوع را با قید احتیاط و رفته رفته خصمانه تلقی کرد. مقامات شوروی می‌گفتند که این روشها در شوروی به مرحله عمل درآمده و بی نتیجه بودن آنها به ثبوت رسیده است و خود استالین که از طرفداران این روش بوده آنها را عملاً طرد کرده است. برای شوروی ثقیل بود که بپذیرد زمانی که روسیه به مراتب صنعتی‌تر و پیشرفته‌تر از چین است در اجرای اصول سوسیالیسم در روستاها با شکست روبرو شود و چین بتواند دست به چنین برنامه‌ای زده و امید موفقیت به دل راه دهد. این مسئله

۱- Hubert Humphrey

شمال غرب : ماهواره کهن چین نوین

راچینی ها چنین جواب می دادند که اگرچه در زمان حاضر وسایل مادی و تکنیکی برای تعمیم سوسیالیسم به معنی واقعی آن در چین موجود نیست ولی در روحیه مردم چین چنان تغییر اساسی پدید آمده است که زمینه را برای تحصیل این پیروزی کاملاً آماده و ممکن می سازد. چینی ها ضمناً می گفتند که در مقام یک مملکت آسیایی تفسیر آنها از مارکسیسم نیل به هدف های سوسیالیسم را بسیار سریعتر و زودتر از آنچه روسها انجام داده اند برای آنها ممکن خواهد ساخت. سرانجام ۱۵ میلیارد ساعت کار روزانه اضافی نیز بکار افتاد و در زمینه های اقتصادی فعالیت شبانه روزی و خستگی ناپذیری بروز کرد. چین کم کم موفق می شد که قیافه چین عقب مانده و روستایی را دگرگون سازد. در پاسخ این پرسش که چه قوه ای رهبری این تحرک را در دست دارد اعضای کمیته مرکزی می گفتند که ملت چین رهبری را در دست دارد و آنها هم از خواسته های آنها پیروی می کنند.

۵۳: تبدیل واحدهای اشتراکی به جوخه های تولیدی

مارکس گفته است که اگر واحدهای اشتراکی منهدم شوند ، وقفه ای موقتی خواهد بود و جبراً دوباره اقدام به تشکیل آن خواهند شد زیرا اصل واحد های اشتراکی تغییر ناپذیر و پرهیزناپذیر است .

در چین موفقیت های واحدهای اشتراکی که بدون سروصدا و تبلیغات مضر به فعالیت سازنده خود ادامه می دادند آخرین آثار شك و تردید را از دل رهبران حزبی چین بیرون راند. بدین ترتیب در سال ۱۹۵۸ تعداد ۷۴۰۰۰۰ شرکت تعاونی پیشرفته که شامل ۹۹ درصد کل دهقانان چینی می شد و وابسته به ۲۶۰۰۰۰ واحد اشتراکی بود در چین فعالیت می کرد. این ۲۶۰۰۰۰ واحد از لحاظ حزبی و اجتماعی دارای تشکیلات کامل و مستقل بودند و در واقع ۲۶۰۰۰۰

دولت کوچک در دل دولت چین به شمار می آمدند. البته این تغییر عظیم که دفعتاً در شالوده کهن ملت بزرگ چین صورت گرفته بود چنان سریع و غیرمنتظره بود که نه تنها توده های دهقانان چینی قادر به درک عمیق اهمیت آن نبودند بلکه در کادر رهبری روستایی نیز اکثر آ به اهمیت موضوع پی نمی بردند. و وچی-پو^۱ نقل می کند که در همان یک سیستم توزیع رایگان برقرار بود که هفت مورد از ده مورد نیازمندیهای حیاتی مردم را به حساب واحد اشتراکی بطور رایگان در اختیار دهقانان قرار می داد: غذا - لباس - مسکن - زایمان - تربیت - بهداشت - ازدواج و مخارج کفن و دفن.

البته اجرای این خواسته ها به آسانی صورت نمی گرفت و بعضی از مراکز بدون آنکه بتوانند پاسخگوی نیازمندیهای همه اعضای خود باشند بودجه شان به پایان می رسید و این موجب دخالت بی مورد در زندگی مردم می شد. در قسمت هایی که کادر رهبری تجربه و آمادگی بیشتری داشت از دخالت در امور زندگی مردم خودداری می کرد و تنها بر تولید و جمع آوری محصول به وسیله جوخه های تولیدی نظارت داشت. این رویه عملاً نتیجه خیلی بهتری عاید ساخت و سطح تولید واحدهایی که این رویه را اجرا می کردند به مراتب بیش از سایر واحدها بود.

در بعضی واحدها این دخالت های بی مورد به جایی رسید که هستی و نیستی دهقانان حتی وسایل پخت و پز و امرار معاش روزانه آنها نیز کلاً در اختیار واحد قرار گرفت؛ فرق میان سالخوردگان و جوانان از بین رفته بود و همه به یک اندازه جیره می گرفتند و این موجب نارضایتی فراوان افراد فعال و کاری شد، چه آنها چندین برابر دیگران فعالیت می کردند. و کاملاً روشن است که ادامه این رویه چه بی نظمیها و نارضایتی هایی به بار می آورد. در بسیاری از شهرها رهبران حزبی مجبور بودند در رویه های تعیین شده تجدید نظر کنند و به بسیاری از رسوم گذشته بازگردند. امکان موفقیت این برنامه های جسورانه احتیاج به صنعتی شدن واقعی مملکت داشت و صنعتی ساختن کشوری به بزرگی چین مسئله ای نیست که ظرف چند سال عملی شود. با تمام کوششی که چین در راه صنعتی شدن بکار می برد دست کم بیست سال لازم بود تا بتواند سطح صنعتی

۱- Wu Chih-pu

شمال غرب: ماهواره کهن چین نوین

شدن کشور را به پایه‌ای برساند که اجرای طرح‌های کشاورزی امکان پذیر شود.

چین بی‌می‌برد که بدون رقابت انفرادی حفظ نظم روش کار امکان پذیر نیست و به همین علت دوباره سیستم رقابت فردی را رفته رفته مستقر می‌ساخت. ضمناً مالکیت انفرادی بر تمام لوازم زندگی دوباره برقرار شد. ساعات کار کاهش یافت و برای خواب و استراحت و تفریحات سالم افراد حداقل مدت لازم در نظر گرفته شد. حتی مالکیت مردم بر محل سکونت نیز رسماً مورد قبول قرار گرفت و در ساختمانهای جدید، مالکیت با پرداخت بطور اقساط رایج گشت. ایجاد جوخه‌های تولیدی برای کنترل و جمع‌آوری محصولات مورد تجدید نظر قرار گرفت و حزب رسماً اعلام داشت که تشکیلات واحد زراعی باید بر اساس تشکیلات یک واحد صنعتی باشد نه یک واحد ازتشی که در آن افراد حق هیچ گونه ابراز نظر و عقیده نداشته باشند. از جالب‌ترین قسمت‌های دیگر اعلامیه این بود که مائوتسه‌تونگ تصمیم گرفته بود در انتخابات آینده کاندیدای مجدد ریاست حزب نشود و فقط دورا دور بر حفظ اصالت و خلوص اصول مارکسیستی نظارت داشته باشد.

سرانجام در سال ۱۹۶۱ بنایه دستورهای اکید کمیته مرکزی حزب تنها قرضه‌ای که مؤسسات دولتی به واحدها پرداخت می‌کردند برای افزایش تولید مواد غذایی بود و در مورد قرضه‌های ساختمان‌های مسکونی واحدها می‌بایستی بر امکانات خودشان متکی باشند. این تغییرات همچنان به سرعت ادامه داشت.

زمانی که من چین را ترک می‌کردم اکثر دهات در سراسر چین حقوق و اختیارات پیشین خود را بدست آورده بودند و قرطاس بازی اداری به میزان هشتاد درصد کاهش یافته بود. موضوع قابل توجه این است که در تمام روزنامه‌ها و مجلات معایب سیستم بطور آزاد مورد انتقاد قرار می‌گرفت و نحوه بهبود بطور صریح پیشنهاد می‌شد و همین یکی از عواملی بود که حس واقع بینی را در مقامات مسئول چین برمی‌انگیخت.

بازارهای محلی دوباره برقرار شد و خانواده‌های روستایی اجازه یافتند مقداری از محصولات تولیدی خود را آزادانه و به حساب شخصی خود در

این بازارها برای فروش عرضه کنند. در این مرحله در واقع از واحدهای اشتراکی بجز اسم چیزی باقی نمانده بود و واحد اشتراکی در حقیقت به وسیله جوخه‌های تولیدی و کمک‌های مردم اداره می‌شد. اجتماعات روستایی در فرانسه و ایتالیا و سوئیس هنوز هم به نام واحد اشتراکی (کمون) نامیده می‌شوند. این نام را انقلاب بزرگ فرانسه بر این اجتماعات نهاد زیرا در آن زمان هم بشر می‌اندیشید که خواهد توانست اصل برابری و مساوات را در تقسیم ثروت و تولید مراعات کند ولی عملاً ثابت شد که نابرابری که زاینده علل گوناگون و پیچیده است هرگز از میان نمی‌رود. این که چین در حال حاضر یا در سال‌های آینده چه موفقیتی در این زمینه بدست خواهد آورد بر کسی روشن نیست. قدر مسلم این است که اجتماعات روستایی چین در حال حاضر هم بر اصولی بنا شده‌اند که با آنچه در اروپا گذشته و یا می‌گذرد تفاوت‌های اصولی فراوانی دارد.

۵۴: رئیس «ین»^۱

هرواحد اشتراکی بر شخصیت افراد و تلاش‌های آنان متکی است. ین - ونی جوان^۲ رئیس کل واحد اشتراکی ستیغ زرد از همین شخصیت‌هایی بود که باتلاش و ابراز شخصیت فوق‌العاده به این مقام رسیده بود. در ماه ژوئیه من از ین و کشاورزان واحد او و ۹۳۵۵ هکتار زمین زراعی آنها بازدید کردم. هر چند که این زمینها در بیست و پنج میلی دیوارهای شرقی پکن بودند اما ین تنها یکبار به شهر پکن آمده بود. او لباس آبی کتانسی دهقانان را به تن داشت و کفش‌های کف پارچه‌ای آنها را نیز به پا کرده بود ولی اصل تشخیص يك ساعت مچی ارزان قیمت بود که بر مچ او خود نمایی می‌کرد.

۱ - Yen ۲ - Yen Wei-chuan

شمال غرب: ماهواره کهن چین نوین

معمولا این ساعت‌ها رابه کارمندان مورد تقدیر اهدا می‌کنند . اوبك آپارتمان سه اتاقه آجری باچند مبل تشنگ چینی در اختیار داشت. از سن خودش که ۳۶ سال و از همسرش که دوسال از او کوچکتر بود، جوانتر به نظر می‌رسید . همسرش منشی اونیز بود . دستهایش مثل همه کشاورزان پینه بسته بود و سرش راهم مثل آنها ازته تراشیده بود . تنها زمانی برق شادی از چشمانش می‌درخشید که از مسائل کشت و بذر و غیره صحبت می‌شد . پس از اینکه من مدت درازی با بردیاری هرچه بیشتر به حرفهای او که همه‌اش درباره آمار تولید و سطح کشت و تعویض بذر و مدح و ثنای نصایح و افکار مائوتسه تونگ بود گوش دادم رفته رفته او را وادار کردم تا از سرگذشت خودش برایم بگوید :

– پدر و مادر من از دهقانان فقیر منطقه رودخانه زرد بودند و من خوب به یاد دارم که زمستانها گرسنگی و قحطی بر منزل پدرم حکمفرما بود . در مواقع سیل یا قحطی ما فقط به وسیله قرض گرفتن از این و آن می‌توانستیم به زندگی فلاکت‌بار خود ادامه دهیم . پس از اشغال چین توسط ژاپن مادرم در اثر گرسنگی و کار طاقت فرسا از دنیا رفت . پدرم هنوز زننه است و یکی از اعضای قدیمی این واحد اشتراکی است . من از هفت سالگی در امور کشاورزی به پدرم کمک می‌کردم . در سن ۱۴ سالگی بطور دائم در مزرعه یکی از مالکان مشغول کار شدم . خانواده من یکی از شش خانواده‌ای بود که در بین ده خانواده ده فاقد هر نوع زمین زراعی بود و ما بالاجبار می‌بایستی به‌عنوان کارگر برای دیگران کار کنیم . در مورد تحصیلاتم باید بگویم که دوسال نوشتن خط چینی را فرا گرفته بودم ولی در موقع آزادی سرزمین ما از دست ژاپنها، هرچه بلد بودم فراموش کردم . از آن تاریخ به بعد بود که من در ساعات شبانه به تحصیل مشغول شدم . در عرض ده سال ما توانستیم بی‌سوادى را در بین شش هزار عضو واحد اشتراکی بکلی ریشه کن کنیم . شما از من پرسیدید که آیا من هرگز در خدمت سربازی بوده‌ام ؟ باید بگویم که خیر من در تمام مدت عمرم یک کارگر زارع بودم . در جنگهای انقلابی شرکت نداشتم و حتی از وجود انقلاب هم بی‌خبر بودم . بعد از بیرون راندن ژاپنها ارباب ما از ده فرار کرد و من از کسانی بودم که يك قطعه زمین بدست آوردم و دیدم که وضع خوار و بار

وخوراك ما خيلى بهتر شده است . اعضاى حزبى از من خواستند كه به يك واحد نمونه زراعى بپوندم من هم قبول كردم و بعد هم سردسته شدم . هيئت عامل دهكده بذرازم را دراختيار ما گذاشت . يك گارى با چرخ لاستيكي هم به من دادند و من مسئول توزيع و حمل و نقل محصول و لوازم شدم .

«ما هيچ وسيله ديگرى دراختيار نداشتيم . درسال ۱۹۵۱ ، خانواده من براى اولين بار علاوه برتامين احتياجات خواربار خود مبلغ ۱۶۰ يين هم پس انداز داشت . ما كه تا آن زمان چنين پولى راهرگز به چشم ندیده بوديم ، توانستيم با اين پول لوازم و ابزار كار و بذر مرغوب تهيه كنيم . سال بعد ما چهار خانوار ديگر را با خود شريك كرديم و يك واحد تعاونى كوچك به وجود آورديم . از آن تاريخ من به عنوان رئيس واحد انتخاب شدم . از نظر تجربه ، سال اول براى واحد تعاونى ماسال وحشتناك وسختى بود ؛ سيلهاى بي موقع و خارق العاده هم محصول بهاره و هم محصول پاييزه ما را نابود كرد . در ماه اوت ما ديگر چيزى براى خوردن نداشتيم . در چنين موقعيتى ، البته اگر بتوانيد درك كنيد ، حتى برادر برادر را نمى شناسد . آن سال سراسر چين در تعطلى وسختى فرو رفته بود و دولت به علت گرفتاريهاى كه داشت قادر به كمك مانبود . (شاید سال جنگ كره بود؟) گروهى گفتند كه مى خواهند از دهات به شهرها بروند . من اهالى ده را جمع كردم و كسانى را كه هنوز بذر اضافى داشتند قانع كردم كه آنها را به عوض فروش در بازار آزاد دراختيار ديگران بگذارند . ما كه فقط براى يكماه آذوقه داشتيم ، باهشت خانوار عضو شركت تعاونى مشغول كشت سبزی در زمينهاى خود شديم . دهگران ما را مسخره مى كردند زيرا گمان مى كردند كه ما هرگز نخواهيم توانست محصولى بدست آوريم . با كار فراوان و روشهاى كه به ما آموخته شده بود توانستيم زودتر از موعد مقرر محصول خود را جمع آورى كنيم و به انبار ببريم . آن سال عايدى ما ۵۰ درصد از سالهاى معمول بيشتر شد . مانه تنها توانستيم ابزار و آلات اضافى بخریم بلکه هشت توپ پارچه براى دوختن لباس تمام هشت خانوار عضو شركت خريدارى كرديم . كفش زمستانى هم خريديم و قرض هاى خود را تسويه كرديم و باز هم مبلغى پول نقد براى ما ماند ، تا آن

شمال غرب: ماهواره کهن چین نوین

زمان هفت خانوار از هشت خانوار عضو شرکت هرگز لباس نو به تن نکرده بودند.

«بعد از این موفقیت چشمگیر، پنجاه خانوار درخواست کردند که به شرکت تعاونی کوچک ما بپیوندند. ما بیست و پنج خانوار را به عضویت شرکت خود قبول کردیم و به بیست و پنج خانوار دیگر کمک کردیم تا شرکت جدیدی تشکیل دهند. در سال ۱۹۵۴ یکصد و شش خانوار از اهالی ده عضو شرکت ما شده بودند. در این سال تولید ما شصت درصد افزایش یافته بود. تا آن تاریخ ده شرکت دیگر هم در منطقه تشکیل شده بود که ۲۹۶ خانوار در آنها عضویت داشتند. ولی شرکت ما از دیگران جلو بود و من هم سمت ریاست خود را حفظ کرده بودم. در سال ۱۹۵۷ ما دارایی و سرمایه اولیه خود را دوبرابر کرده بودیم. بعد از آنهم شرکت ما به واحد اشتراکی پیوست و خودتان نتیجه را ملاحظه می فرمایید. از همه نظر وضع ما بهبود یافته بود بطوری که پارسال با وجود خسارات فراوان سیل، ۲۰ درصد اضافه درآمد داشتیم.»

با نگاهی به اطراف خودم دیدم که بین کاملاً درست می گوید. زیرا اثرات بهبود و پیشرفت در همه جا به چشم می خورد. همین دختری که ما در آن نشسته بودیم ساختمانی بود کاملاً مدرن و مجهز. در کنار ما آنتن پست فرستنده رادیویی واحد قرار داشت که دختری از خانواده ای دهقان مدام با بخش برنامه های رادیویی و آموزشی دهقانان و اعضای واحد را راهنمایی می کرد. این قبیل تأسیسات در تمام واحدها متداول و رایج بود. این فرستنده ها ساعاتی را هم به بخش موسیقی و برنامه های تفریحی و هنری اختصاص داده بودند. یک شبکه تلفن خود کار و سراسر ده را برای همکاری و مساعدت به یکدیگر مرتبط می ساخت. یک شبکه برق با ولتاژ قوی و ضعیف به طول ۵۳۰۰ متر، ۳۷۰ دستگاه تلخه برقی، یازده تراکتور، چهار کامیون باری، پانصد گاری با چرخ لاستیکی و ۱۵۰۰ رأس اسب بارکش و قاطر جزو ابواب جمعی واحد اشتراکی ستیغ زرد بود. این رقم ها را به قدری سریع ذکر می کرد که یاد داشت تمامی آنها برای من دشوار بود.

بن چنین ادامه داد:

- کاری که واحد برای ما انجام داده است بطور خلاصه عبارت است از یک کلینیک برای هر جوخه که هر کلینیک پنج دکتر و ۴۴ پزشک و پرستار دارد. ۹۶ دستگاه سالن غذاخوری و یک کارخانه برای ساختن ابزار کار و تهیه کد شیمیایی و لوازم ساختمانی نیز داریم. سابقاً، حتی تلمبه‌های برقی و یا ابزاری را که اکنون خودمان می‌سازیم، به خواب هم نمی‌دیدیم. در گذشته کجا دهقانان می‌توانستند در سالن ناهار خوری غذای گرم و مرتب داشته باشند و لباس گرم و مناسب بپوشند؟ اما در حال حاضر همه آنها علاوه بر رفع نیازمندیهای زندگی، در بانک پس انداز دارند و هم خودشان و هم فرزندانشان از مدرسه و بهداشت مجانی برخوردارند. از آن زمانی که دهقانان ما هر سال از گرسنگی می‌مردند و برای کسب قوت روزانه مجبور بودند دختر و پسرهایشان را مثل برده بفروشند، چندان دیری نگذشته است.

پرسیدم :

- خوب. آیا بچه‌های شما فعلاً کار می‌کنند، یا فقط به مدرسه می‌روند؟
- آنها به مدرسه می‌روند و البته کار هم می‌کنند. امروز، همه بچه‌های چین هم کار می‌کنند و هم درس می‌خوانند. پسر بزرگ من امسال دوره متوسطه را تمام می‌کند و می‌خواهد مهندس بشود، دو دختر من در مدرسه ابتدایی هستند و ساعاتی از روز را هم در کارهای زراعی به واحد کمک می‌کنند. درست مثل شاگرد مدرسه‌های پکن که در تابستانها برای کمک به واحدها اعزام می‌شوند. ما فعلاً ۲۳ مدرسه ابتدایی با هشت هزار دانش آموز داریم. ضمناً مدرسه متوسطه با ۱۸۰۰ دانش آموز و ۱۲۰ مؤسسه برای کودکان خردسال نیز داریم. تمام بچه‌های ما بدون استثناء به کودکستان یا مدرسه می‌روند. ضمناً واحد، چهار هنرستان حرفه‌ای برای کارهای تخصصی نیز دارد.

- آیا شما در رأس تمام این تشکیلات هستید؟ در آمریکا شما را یک نابغه خود ساخته می‌خوانند، این نگاه به شما یا ثواب رئیس بخش که ساکت در کنار او نشسته بود انداخت و بعد هر دو کنجکاوانه به من خیره شدند. سرانجام من پاسخ داد: - شما بدون شك شوخی می‌کنید. من نمی‌دانم در رژیم سرمایه‌داری چگونه است ولی در اینجا هیچکس خود ساخته نیست و هر کس وظیفه اجتماعی خودش را تا سر حد امکان برای ساختمان جامعه سوسیالیستی انجام می‌دهد، من

شمال غرب: ماهوارۀ کهن چین نوین

که یک دهقان فقیر و بی سواد بودم بدون رهبری حزب و رهبر عالی مقام مان مائوتسه-تونگ و اصول سوسیالیسم مارکسیسم چگونه می توانستم وظایفی را که به من سپرده شده بود انجام دهم: پس من خود ساخته نیستم بلکه همه چیز را مدیون جامعه هستم. شن یائو که در کنارین نشسته بود مردی بود چهل ساله. موهای خاکستری رنگ داشت و چهره اش جدی، باهوش و آفتاب سوخته بود. او به منشی که در کنارین بود چیزهایی می گفت و من چنین استنباط کردم که از پرسشهای من یادداشت برمی دارد.

از او پرسیدم:

۱- به گمانم شما از جنگجویان قدیمی ارتش فرمان هشتم باشید.

- درست است. من در منطقه ووتائی شان^۱ جنگیده ام.

سرمیز ناهار که پر از سبزی تازه و مرغ سرخ کرده بود من دوبرتبه با شن یائو سر صحبت را باز کردم و گفتم:

- من ژنرالهای ارتش فرمان هشتم را شخصاً می شناسم و سابقاً با آنها آشنا بوده ام.

پس درباره ژنرال نیه جونگ-چن^۲ ژنرال تسائی چو آن^۳، و ژنرال چن کنگ-ه^۴ صحبت کردم.

ناگهان برق غرور و خوشحالی در سیمای شن یائو درخشیدن گرفت. شن-یائو متعلق به خانواده روستایی تروتمندی بود. او پس از پایان مدرسه ابتدایی به تشکیلات حزبی پیوسته و ضمناً مدرسه نظامی راهم به پایان رسانیده بود. بیست سال در سمت فرد فعال در ایجاد تشکیلات حزبی روستاها فعالیت کرده بود که هشت سال آن به خدمت در همین واحد گذشته بود. این عامل اجرای تشکیلات واحد و شن یائو مغز متفکر آن بود.

۱- Shen Yao

۲- Wu-T'ai-shan

۳- Nieh Jung-chen

۴- Tsai Chuan

۵- Ch'en Keng.

۵۵: یک واحد اشتراکی فعال

در کمیته‌ها و واحدهای اشتراکی همیشه یک رشته روابط حساب شده و ریشه‌دار میان اعضای حزب کمونیست و نمایندگان منتخب دهقانان برقرار بوده است. خصوصاً که در بیشتر بیست و چهارهزار واحد اشتراکی موجود رؤسای کل واحدها و مدیر شورای روستاها معمولاً متعلق به حزب و عضو حزب هستند. ریشه اصلی موفقیت‌ها و یا شکست‌های یک واحد را در پاهان یک دوران تلاش تولیدی همیشه در کیفیت این روابط می‌توان جستجو کرد. البته اگر کمیسر حزبی محلی نباشد کار او در برخورد با دهقانان و تفهیم برنامه‌های حزبی به آنها بسیار دشوارتر خواهد بود زیرا عدم آشنایی به اوضاع محلی و روحیه مردم و دسته‌بندی‌هایی که هنوز احياناً در مقابله یا مخالفت با روش جدید در قشرهایی از دهقانان وجود دارد کل او را بسیار دشوار می‌سازد.

در حال حاضر امکان اینکه بتوان بیست و چهارهزار فرد با تجربه حزبی با معلومات و تخصص لازم جهت ریاست واحدها و ۷۵۰ هزار نفر افراد لازم با خصوصیات مورد نیاز برای مدیریت شورای روستاها آماده ساخت، غیر ممکن است. شکی نیست که در واحدهایی که رؤسای آن محلی هستند و عملاً با تمام مسائل کهنه و بگرنج قشرهای مختلف روستاها آشنایی دارند و ضمانت اثر استعداد و نبوغ خود کارآموزی‌هایی که از نظر متخصص در زمینه‌های اجتماعی و حزبی فرا گرفته‌اند شانس موفقیت به مراتب بیشتر است.

در «ستیخ‌زرد» دو درصد از دهقانان - پانصد مرد و یکصد زن - عضو حزب محلی بودند و تمامی آنها نیز در کارهای تولیدی مشغول کار بودند و فعالیت تولیدی تمام وقت و ثمربخشی انجام می‌دادند.

بنا به گفته شن‌یائو بیش از هفتاد درصد این دهقانان سابقاً به علت عدم هیچ نوع تملک و یا نداشتن کوچکترین قطعه‌ای از زمین اجباراً به عنوان کارگر کار می‌کردند:

- در منطقه مابه خاطر بستی سطح آن، همیشه هنگام بهار سیل سطح زمین - های زراعی را می‌پوشاند و خسارات فراوان به بار می‌آورد. بعلاوه باید زمین

شمال غرب: ساوارا کهن چین نوین

را در مواقع عادی هم زه‌کشی کرد تا آب زیرزمینی باعث فساد کشت نشود. سابقاً به علت عدم آشنایی و توانایی مالی این اعمال صورت نمی‌گرفت و دهقانان محصول بدی از زمین برمی‌داشتند، ولی امروز شرکت های تعاونی با وسایل و تجهیزات و فنون جدید، نه تنها مسیر سیل های بی‌موقع را سد کرده اند بلکه، شبکه زه‌کشی کاملی برقرار ساخته‌اند و به بهترین راه از این زمینها بهره برمی‌دارند.

یک سوم دستمزدها نقداً به دهقانان پرداخت می‌شد و دو سوم دیگر به صورت غذا، خواربار، پوشاک و سایر لوازم زندگی که از فروشگاههای تعاونی خریداری می‌شد در اختیار آنها قرار می‌گرفت. البته خود من که از چندین خانه دهقانی بازدید کردم این لوازم را در عمه خانۀ هادیدم: یک یاد ساعت دیواری، رادبو، چراغ‌های پایه دار، تختخواب و لوازم خواب برای تمام اعضای خانواده، حتی چند تابلو نقاشی و یک قفسه کتاب. یکی از صاحبخانه‌ها به من گفت که این لوازم را با پس انداز خودشان خریده‌اند.

بیشتر خانه‌ها از ساختمانهای زراعی تازه ساخته‌اند که همگی با آجر قرمز در دو طبقه دارای چند آپارتمان یک تاسه اتاقه ساخته شده‌اند. تعدادی از دهقانان هنوز در همان خانه های قدیمی چینی و سبک محلی زندگی می‌کنند و به گفته خودشان ساختمانهای قدیمی را بر آپارتمانهای جدید ترجیح می‌دهند.

طی بازدید، شن یا ئو گفت :

- برنامه ما این است که تمام دهکده را در اطراف چهار مرکز متمرکز کنیم و هر یک از این مراکز دارای ساختمانهای اداری، بهداشتی، سینما، زمین‌های ورزشی، مدرسه، فروشگاه و سایر تأسیسات لازم برای زندگی مردم خواهد بود. هدف ما این است که ساختمانهای جدید فضای کافی داشته و همه مشجر باشند زیرا فضای سبز و مشجر نمونه چین جدید است. ما هر قسمت از دهکده قدیم را که ارزش نگهداری داشته باشد حفظ می‌کنیم و در تعمیر آن می‌کوشیم، در غیر این صورت آنرا خراب می‌کنیم و از بین می‌بریم. البته در آینده ما به تعداد خیلی کمتری کارگر زراعی احتیاج خواهیم داشت زیرا کشاورزی ما به سرعت به مرحله صد درصد ماشینی نزدیک می‌شود و هر سال به عده کمتری کارگر احتیاج خواهد بود.

در کنار مرکز اداری، دهکده من از چند ساختمان مسکونی آجری بازدید

کردم . البته اکثر ساکنان در این ساعت در مزارع مشغول کار بودند و در خانه نبودند ولی جلو يك كلبه دواتاقی کوچک يك زن سالخورده که حدود ۶۵ سال داشت در باغچه کوچک خود که محلو از آفتابگردان و کلم بود مشغول کار بود. او مرا به يك فنجان چای دعوت کرد و من هم با کمال میل پذیرفتم. کنار يك ميز قدیمی بسیار تشنگ چینی نشستم . ضمناً چند صندلی از همان نوع و يك اشکاف کار دست قدیمی نیز در اتاق دیده می شد . صاحبخانه بیوه بود . شوهرش در زمان حیات دهقان فقیر و ساده ای بیش نبود . قبل ها را در دوران تقسیم اراضی به آنها داده بودند و متعلق به مالک بزرگ دهکده بود . او فعلاً با دختر و دامادش زندگی می کرد که هر دو شان در مزرعه مشغول کار بودند. خانم و ننگ ا بجز تعریف و تمجید از زندگی کنونی دهقانان و وضع امروزی مردم چیزی بر زبان نمی آورد .

او و شوهر مرحومش هر دو بی سواد بودند ولی امروز نومهایش به مدرسه می روند و اگر استعداد داشته باشند می توانند به تحصیلات عالی بپردازند . حتی داماد و دخترش هم می توانند در مدارس شبانه به تحصیلات خود ادامه دهند . امروز دامادش قادر است لباس برای بچه هایش بخرد و حتی يك دو چرخه هم برای آنها خریده است؛ خود خانم و ننگ دو پالتو پشمی دارد و از سایر وسایل رفاه به حد کافی برخوردار است. در گذشته چه کسی از بیوه زنی که قادر به کار نبود نگاهداری می کرد و یا می توانست زندگی او را تأمین کند؟ ولی امروز جوخه تولیدی خرج تمام افراد سالخورده را به عهده دارد و معاش آنها را تأمین می کند .

- آیا آشپزی خانواده با شماست ؟

- من فقط صبحانه تهیه می کنم. بچه ها در مدرسه غذا می خورند و شام را هم همگی با هم در اتاق غذاخوری گروهمان می خوریم. چه نعمت بزرگی است که انسان بتواند غذایش را در خارج از خانه بخورد.

- چرا چنین حرفی می زنید ؟

- خوب : از هر جهت . در دسر خریدنفت، پخت و پز ، شست و شوی ظرف ها ، روشن کردن اجاق و امثالهم از عهده آدم برداشته می شود.

شمال غرب: سماهواره کهن چین نوین

- آیا هرگز خواسته اند دختر و دامادتان را از شما جدا کنند و در منزل دیگری مسکن دهند ؟

او به زحمت سؤال مرا درك می کرد. سرانجام به كمك مترجم به او توضیح دادم و او با تعجب فراوان مرا نگاه کرد و پرسید :

- آیا به نظر شما این انصاف است که دختر و نوه هایم را از من جدا کنند ؟
آیا در مملکت شما چنین کاری می کنند ؟

• به گردش خود در دهکده ادامه دادیم تا به محله قدیم ده رسیدیم ، در این محل کودکان استان قرارداد است و مثل اکثر دهات ، منزل سابق مالک بزرگ را به کودکان اختصاص داده بودند . اثاثه کودکان بسیار ساده بود : چند میز و صندلی کوچک برای بچه ها . عده بچه های این کودکان ۷۵ نفر بود ؛ بچه ها همه لباس کتانی پوشیده بودند و کفش گیوه مانند به پا داشتند . آب از یبنی بعضی از بچه ها سرازیر بود ولی اثری از بدی تغذیه و یا فقر در سیمای آنها دیده نمی شد . همانطور که به همه آنها در سراسر چین آموخته اند به محض ورود ما از جای برخاستند و با صدای نازکشان فریاد زدند : « خوش آمدی عموی خارجی » و بعد دست زدند و هورا کشیدند . يك دختر كوچك عروسك به دست يك دسته گل داودی زرد از باغ کودکان به من هدیه کرد و بعد محکم دست مرا گرفت و دیگرها نکرد . این تشریفات بجز اهدای گل عیناً در تمام کودکانهایی که من در سراسر چین بازدید کردم انجام می شد . من هم يك جعبه موزیک سوییسی را که در جیب داشتم كوك کردم و جلو گوش آنها نگاه داشتم و آنها با لذت و چشمان گشاده از تعجب و حیرت به آن گوش کردند . این کودکان از خیلی کودکانهای دهات دیگر بهتر بود ولی روی مهر قهقهه بینهایت فقیرتر از کودکانهایی بود که در شهرها دیده بودم .

در این کودکانهایك مسواك برای هر بچه ، میز غذا خوری ، وسایل شست و شو و استحمام موجود بود . غذای آنها در عین سادگی کافی بود . معارج نگاهداری و غذا برای هر كودك به مبلغ ماهانه سه یوان از طرف والدین پرداخت می شد . این کودکانها شبانه روزی نبود مادرها در پایان روز کودکان خود را تحویل می گرفتند . يك پزشك و يك پرستار تحصیل کرد هفته ای یکبار از کودکان استان بازدید می کردند و مرتب زیر نظر پزشك داروهای

لازم به کودکان تزریق می شد .

با کمال میل ولذت حاضر بودم تمام روز را در این کودکان بگذرانم و اطلاعات کاملاً ارزنده و آموزنده ای بدست آورم ولی من قبلاً در یکی از کودکان های پکن این کار را انجام داده بودم و چون قبلاً برای بازدید یکی از کلینیک های واحد وقت معین شده بود و چند مدرسه و هنرستان را قرار بود بازدید کنم کودکان را ترك كردیم .

راه ما از کنار مزارع سبزی و دشت های بی پایان گل های گلابول و داوودی و کوب می گذشت . این گلها را برای فروش در پکن پرورش می دادند . سرانجام به دهکده مورد نظر رسیدیم . این جوخه که تنگسپیا نام داشت شامل چهارده واحد کاری بود که مجموعاً ۴ هزار کارگر از ۲۶،۰۰۰ هزار نفر اعضای واحد اشتراکی در آن فعالیت داشتند . سخنگوی جوخه چانگ هسون های ۲ رئیس جوخه و عضو و نماینده حزب در واحد نیز بود . از ماشین پیاده شدیم و به يك مزرعه بزرگ رفتیم . او گفت :

— درآمد در اینجا کمی بیشتر از حد متوسط سایر واحدهاست و علت اصلی آنهم این است که ما نزدیک شهر پکن هستیم . این نزدیکی برای بهبود ماشین آلات ماکم بزرگی است و بعلاوه محصولات ما بازار نزدیک و بسیار مطمئن دارد . ماسالی سه نوبت محصول بر می داریم : در بهار تره بار ، در تابستان تره بار و گندم ، در پاییز تره بار و ذرت . بطور متوسط دو ثلث از زمینهای ما به کشت تره بار و يك ثلث به کشت گندم اختصاص دارد . بعلاوه ما مقادیر زیادی نهال و گل نیز تولید می کنیم و باید توضیح دهم که دو ثلث از درآمد ما مربوط به محصول تابستانی است که امسال بطور بی سابقه ای مساعد بوده است .

در همه طرف تا چشم کاری کرد مزارع سبزی از قبیل فلفل و کلم و تره فرنگی و غیره دیده می شد . عده زیادی زن جوان و سالخورده مشغول آبیاری و کار در مزارع بودند . یکی از زنها ما را به خانه اش دعوت کرد . خانه او در یکی از ساختمانهای قدیمی بود . او از این خانه بسیار راضی بود و خیال نداشت به ساختمانهای جدید اسباب کشی کند . وقتی که ما وارد منزل شدیم برادر او سرگرم کتاب خواندن بود . او مدرسه ابتدایی را به پایان رسانیده بود . بنا

شمال غرب: ساهاوارا کهن چین نوین

به گفته او حدود پنجاه درصد از جوانان بعد از مدرسه ابتدایی به مدارس متوسطه می‌رفتند و تحصیلات خود را ادامه می‌دادند. از او پرسیدم هدفش از تحصیل چیست. جواب داد.

- خدمت به سوسیالیسم و تأمین خواسته توده‌های ملت چین.

- ولی خود تو اگر آزادی انتخاب سرنوشت خودت را داشته باشی

چه کاری را انتخاب خواهی کرد؟

- من دوست دارم پزشک بشوم.

- چرا؟

- می‌خواهم در لباس سفید پزشکی به کشورم خدمت کنم.

بالاخره وارد بهداری و کلینیک شدیم. ساختمان آنجا قدیمی و تازه

تعمیر بود. یک دکتر جوان که حداکثر سی سال داشت سرپرست کلینیک بود.

درون اتاق‌ها بسیار تمیز بود ولی اثاثه و لوازم طبی کاملاً ساده و حتی

فقیرانه بود.

دکتر ووچو - بینگ^۱ از دکترهایی بود که یک دوره کوتاه ده ساله و

فشرده را می‌بینند و در حقیقت پزشکیارند.

او امیدوار بود که بعداً بتواند فرصت تکمیل تحصیلات خود را بیابد.

دکتر وو به تمام قسمت‌های واحد رسیدگی می‌کرد. دختر او با تلفن محلی به

تمام دفاتر تشکیلات تابعه ارتباط داشت. بنا به اطلاعی که او در اختیار من

گذاشت، در آن منطقه همه بیمارهای مهیب تحت کنترل بود. دیگر اثری

از وبا دیده نمی‌شد؛ آبله تقریباً از بین رفته بود و سایر امراض واگیر نیز

کاملاً تحت کنترل بود، همه افراد در تمام سنین مرتب واکسینه می‌شدند.

عملیات جراحی عمده در یکن انجام می‌شد و بیمار را برای این منظور به یکن

می‌فرستادند.

- آیا شما درخواست‌های زیادی برای آموزش نحوه کنترل موالید

دریافت می‌کنید؟

- بله. اقدام لازم را در این زمینه انجام می‌دهیم.

- آیا شما کنترل موالید را تشویق هم می‌کنید؟

^۱- Wu Chu-ying

دکتر وو در اینجا کمی مکث کرد و بعد افزود :
 ' ما مخالفتی با آن نداریم اما مخصوصاً موقعی که سلامت مادر در
 خطر باشد حتماً جلوگیری را توصیه می کنیم .
 - آیا لوازم و وسایل جلوگیری در دسترس مردم غیر متأهل هم قرار
 می گیرد ؟

این سؤال من يكسكوت استفهام آور پدید آورد . شن یائو که در همین
 موقع از راه رسیده بود در پاسخ به پرسش من داوطلب شد :
 - مردم ما موقعی که روابط جنسی دارند حتماً متأهل هستند .
 - آیا تصور می کنید که قبل از ازدواج مردم روابط جنسی برقرار
 نمی کنند ؟

این معاوَره محیطی توأم با سکوت و ناراحتی پدید آورده بود .
 - این رویه ممکن است در ممالک سرمایه داری رایج باشد ولی در این جا
 صادق نیست .

- در ممالک سرمایه داری ؟ .. من چندین سال در روسیه شوروی بودم .
 در آنجا روابط جنسی قبل از ازدواج از هر مملکت سرمایه داری رایج تر بود .
 می دانم که در زمان قدیم این مسئله در بین زنهای روستایی چین وجود نداشت
 و به همین علت هم ازدواج در سنین خیلی پایین صورت می گرفت . ولی حالا که
 آنها از آن قیود کهنه رهایی یافته اند و با مردان حقوق برابر بنست آورده اند
 و روش زندگیشان بکلی تغییر کرده است ، آیا این مسائل تغییر شکل
 یافته اند ؟

- بدون شك تغییری پدید آمده ولی این تغییرات در جهت اصلاح جامعه
 چینی صورت گرفته است . در زمان قدیم ، موقعی که چین زیر سلطه فئودالیسم
 قرار داشت ، ناموس دخترهای دهقانان مورد تجاوز اربابها و مالکان قرار می-
 گرفت . حتی در باره ای از نقاط زنها قبل از زفاف باید مورد تجاوز مالکان قرار
 می گرفتند ولی امروز سوسیالیسم این روشهای وحشیانه را منسوخ کرده و
 وسایل ازدواج را در دسترس همگان گذاشته است . به خاطر همین تسهیلاتی که
 در امر ازدواج برای همگان فراهم است روابط جنسی پیش از ازدواج موردی
 ندارد . البته من ادعا نمی کنم که هرگز چنین چیزی اتفاق نمی افتد ولی عقیده

شمال غرب : ماهواره کهن چین نوین

عمومی کاملاً برخلاف این امر است .

- برای این موضوع چه مجازاتی در نظر گرفته اند ؟
- هیچ مجازات قانونی وجود ندارد . مافقط مردم را در انجام وظایف اجتماعی ارشاد می کنیم و به آنها می فهمانیم که زودتر ازدواج کنند .
- حال اگر کسی نخواست ازدواج کند ؟
شن یائو در اینجا نگاهی به دیگران انداخت . آنها بیش از حد از این گفت و گوها ناراحت بودند .

- معمولاً مردم به بهترین وجهی در اجرای وظایف اجتماعی خودشان کوشا هستند . ما فقط تابحال یک مورد داشتیم که آن هم بالاخره هر دو طرف به شهر رفتند تا در کارخانه کار کنند .
- خوب اگر چنین چیزی موجب آستگی بشود تکلیف نوزاد چه خواهد بود ؟

- در چنین صورتی مرد پدر قانونی بچه شناخته می شود و حتماً هم باید بامادر بچه ازدواج کند .

- اگر هنوز به سن قانونی نرسیده باشند چه باید بکنند ؟
- اجازه مخصوص جهت امکان ازدواج به آنها داده خواهد شد .
- اگر یک زن شوهر دار بخواهد روابطی با کسی غیر از شوهرش داشته باشد آیا جامعه شما این را یک جرم تلقی می کند ؟
- نه . این موقعی جرم تلقی می شود که شوهر و یا زن رسیدگی به خیانت را به محاکم صالحه ارجاع کنند .

قبل از اینکه ما از هم جدا شویم شن یائو عقیده مرا در مورد باز دیدی که از تأسیسات آنها به عمل آورده بودم پرسید و ضمناً خواستار شد که من ایراد های خودم را در مورد نحوه فعالیت های واحد بگویم . من جواب دادم :

- اگر من یکسال درین شما بمانم شاید بتوانم واقعاً به مسائل اجتماعی شما و دهقانان دهکده شما به اندازه کافی وارد شوم و عقیده با ارزشی ابراز دارم . ولی من در این مدت کوتاه چطور می توانم بدانم که دهقانان پس از تقسیم اراضی چه وضعی دارند ، مازاد آنچه را که به واحد می دهند چگونه می فروشند و تصمیمات واحد مورد قبول آنها هست یا خیر و ... و ... و ؟

- ما هرگز مايملك خصوصى دهقانان را از آنها نگرفته‌ايم . شايد در-
بعضى از واحدها چنين كارى كرده باشند ولى شرايط مناطق مختلف فرق مى-
كند . در اينجا موقعى كه دهقانان روى اراضى واحد كار كردند مختارند كه در
زمينهاى شخصى خود نيز فعاليت كنند. ما سعى مى‌كنيم هميشه در تصميمهاى
خود عقیده اكثریت را محترم بشمریم و رعایت كنيم .

- اين اوضاع با سال ۱۹۵۸ فرق فراوانى دارد ، اينطور نيست ؟

شن يائو باخنده جواب داد :

- البته آدم قبل از اينكه بدود بايد رام رفتن را ياد بگيرد . ماهم هنوز راه
درازى در پيش داريم . روزى فرا خواهد رسيد كه با تجربه‌هاى كه مى‌آموزيم
باقيمانده مشكلات كار خود را از ميان برداريم . نواحى فقيرتر بايد به سطح
نواحى غنى‌تر برسند. ما به ماشين آلات بيشتر احتياج داريم. شعور سياسى مان
بايد افزايش يابد و مردم بايد درك كردن را ياد بگيرند . ما اشتباه مى‌كنيم اما
از اشتباهمان درس مى‌گيريم.

اين يادداشتها تنها مختصرى از آنچه بود كه من موقع بازديد از اين واحد
برداشته بودم. البته ستيج زرد از اغلب واحدهاى چينى پيشرفته‌تر بود. علت
آن هم نزديكى به شهر پكن بود. ولى من واحدهاى ديگرى نظير واحد سه-
چوان در دره بانگتسه ديده بودم كه به مراتب از واحد ستيج زرد پيشرفته‌تر و
شاداب‌تر بودند. من فقط ماجراى بازديد خودم را از پكى از واحدهاى منطقه
فقير در شمال شن سى شرح خواهم داد و ديگر مسئله واحدهاى اشتراكى چين
را فراموش خواهم كرد ، هرچند كه خوب مى‌دانم سرنوشت چين كمونيست و
ميزان پيروزىهاى آينده اش بستگى تمام به سرنوشت همين واحدها دارد.

۵۶: سيان : «آرامش غربى»

من به چند دليل مى‌خواستم دوباره استان شن سى را بازديد كنم .

شمال غرب : ماهواره کهن چین نوین

در اواسط سپتامبر ۱۹۶۵ روزنامه‌های امریکا اخباری از منابع هنگ کنگ در مورد بروز تعطیلی‌های بی‌دری در چین چاپ می‌کردند. من سابقاً شرح ماوقع را در یکی از کمک‌مساعدترین مناطق چین که همان ایالت پائوتو باشد نوشته‌ام. در هنگ کنگ گفته می‌شد که یکی دیگر از ایالات تعطیل زده استان شن سی است و بنابه گفته منابع هنگ کنگ مردم فقط در این ایالت با دو وعده غذا آنهم فقط برنج زندگی می‌کردند. به عقیده من تأثیر رژیم فعلی چین در اوضاع کشور در مناطقی که سابقاً دست نخورده و به شکل قرون وسطایی زندگی می‌کردند بهتر از سایر مناطق می‌توانست مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد. شن سی یکی از آن مناطق بود. تصور نمی‌کنم بعد از انقلاب یک خارجی به این منطقه قدم گذاشته باشد.

«روی الی» که تازه آخرین کتاب خودش را تمام کرده بود آمادگی کامل داشت که مرا در بازدید از شن سی همراهی کند. او افتخار می‌کرد که اطلاعات عمیق خودش را از منطقه‌ای که شخصاً در بهبود وضع آن زحمت فراوان کشیده بود در اختیار من بگذارد. ما از پکن بوسیله یک هواپیمای D C-3 به تائی-یوان^۱ در ایالت شن سی پرواز کردیم و از آنجا به میان مرکز شن سی و بعد هم در یک هواپیمای کوچک ساخت چین به یینان رفتیم. در برگشت با قطار راه آهن برگشتیم و از این رو فرصت یافتیم که در بین راه از تأسیسات سد بزرگ رود زرد و کارخانه تراکتورسازی چنگ چو بازدید کنیم. سفر رفت و برگشت ما روی هم رفته دو هفته بطول انجامید.

هوا خشک و آفتابی بود. این هوا برای مسافرت بسیار مطبوع بود ولی از نظر کشت پاییزه خشک و نامساعد بود. در تمام طول راه تا میان، منابع ذخیره آب و دریاچه‌های مصنوعی بارنگ آبی زیبا چشم‌های ما را زیر آفتاب گرم نوازش می‌داد. ولی بغوی دیده می‌شد که سطح آب داخل این منابع خیلی پایین بود و آب موجود کفاف آبیاری زمینهای تشنه اطراف را نمی‌داد. دهقانان با بی‌صبری در انتظار نزول باران بودند اما متأسفانه از باران خبری نبود. حتی رود زرد که در این فصل باید در حال طغیان باشد مثل یک نوار کمرنگ و باریک به نظر می‌رسید.

۱- Taiyuan

درین مسافران هواپیمای ما دوافسر جوان بالباسهای تمیز ونو بودند که هر يك نوزادی را روی زانوهای خود نگهداری می کردند و در دهان هر يك از نوزادان هم يك پستانك بود که از گریه و بی تابی آنها جلوگیری می کرد. چنین چیزی هرگز در چین سابق دیده نمی شد. یکی از نوزادان بالاخره پستانك خودش را رها کرد و بنای شیون را گذاشت. من به او نزدیک شدم و بسا خنده جعبه موسیقی سوییسی خودم را از جیب بیرون کشیدم و به گوش نوزاد نزدیک کردم. اثر خوب آن آنی بود زیرا نوزاد از گریه باز ایستاد. سرانجام مهماندار که کنترل مسافرین را به پایان رسانیده بود سر رسید و کمک مؤثرتری به پدر بیچاره کرد.

من از افسر جوان پرسیدم که همسرش کجا است. او گفت که خودش انتقال یافته است و همسرش که در محل جدید خدمت کار می کند زودتر از او بادو بیجه دیگرش به آنجا رفته است تا ترتیب پذیرش نوزاد را در محل مخصوص پذیرش نوزادان آنجا بدهد. عجیب این است که در منطقه جنوب چین من در قطار راه آهن هم چند افسر و سرباز دیگر را دیدم که هر يك نوزادی در آغوش داشتند. منظره يك پدر نظامی که با عواطف پدرانه نوزاد خود را در آغوش داشت آنقدر با آنچه در خارج از خشونت و سفاکی سربازان چینی توصیف می کنند متفاوت بود که به شدت مرا تحت تأثیر قرار داد؛ و درعین حال من با این حقیقت تلخ روبرو شدم که در سراسر دنیا نظامیان با این ایمان موهوم که در ایجاد و استقرار امنیت و صلح برای خانواده و اعضای جامعه خود فداکاری می کنند در واقع عوامل مستقیم و مؤثر وضعی هستند که هم خود آنها و هم خانواده و جوامعشان را به نیستی و نابودی سوق می دهد. موقعی که ما وارد استان شن سی شدیم طبیعت تغییر شکل داد. همه جا از يك سرزمین غنی و پربرکت و شاداب حکایت می کرد. ضمناً این منطقه يك منطقه زراعی مطلق نبود زیرا در طول رودخانه دودکش کارخانه های جدید التاسیس بیشمار همه جا به چشم می خورد. دره وئی^۱ به يك منطقه صنعتی تبدیل شده بود. این موضوع مورد تأیید روی نیز بود:

در این منطقه به علت کشف معادن آهن و زغال، صنایع فلزی به سرعت در حال رشد است، ضمناً منابع نفت هم کشف شده و تصور می رود که اهمیت شایان

شمال غرب : گهواره کهن چین نوین

توجهی داشته باشد. منابع عظیم نفت در شمال غربی چین به حد وفور وجود دارد اما البته استخراج و بهره برداری آنها مستلزم ساختن راه و لوله و شبکه توزیع است که همه اینها در دست اقدام است و محتاج وقت و زمان است تا نتایج مورد نظر حاصل شود .

شمال غربی چین از لحاظ وسعت از شبه قاره هند وسیعتر است. سابقاً حدود يك دهم جمعیت هند سکنه داشت ولی رژیم جدید چین توسعه این منطقه را در سرلوحه برنامه عمرانی کشور قرار داده بود. در برنامه پنجساله اول (۵۷-۱۹۵۳) دو سوم تمام فعالیت‌های چین در این منطقه صورت گرفت و میلیونها نفر تکنیسین و مهندس و کارگر چینی از سایر نقاط کشور به این منطقه کوچ کردند تا در فعالیت‌های عمرانی آنجا شرکت نمایند. در سال ۱۹۳۹ که شهر سیان را بازدید کرده بودم تنها دویست هزار نفر جمعیت داشت ولی امروز جمعیت شهر ۷ برابر این رقم است و توسعه قابل ملاحظه‌ای یافته است. سیان در حال حاضر بوسیله راه آهن به ترکستان و پائوتو از یکطرف ، به سبیری شوروی از طرف دیگر و از طرف جنوب به چونگ کینگ متصل است. ضمناً يك شاهراه جدید از طرف مغرب سیان رابه لان چو متصل می‌کند .

این منطقه از نظر تاریخی اهمیت فوق العاده‌ای برای چین دارد و تقریباً گهواره تمدن چین است. سی قرن پیش جنگ‌های بزرگی در این منطقه برای استقرار سلطه چین به وقوع پیوسته است . سالها قبل از میلاد مسیح طایفه هان مدت چهار قرن تمام در زمان شکوفان و ثابتهی که آنرا آرامش آسمانی می‌نمایند سلطه اقتدار چین را از همین منطقه بر تمام شرق آسیا برقرار کرد . و این دوران چنان از نظر مردم چین جالب و پربرکت بود که از آن پس خود را هان - جن^۱ یعنی مردان هان نامیدند. در دوران فرمانروایی هانها چین در تمام زمینها از قبیل ستاره شناسی، طب، و کشاورزی پیشرفتهای شایانی کرد. صنعت تولید شراب و ساخت کاغذ در همین زمان در چین شروع شد و رواج یافت. ضمناً چرخ دستی نیز در دوران هان در چین اختراع شد و در اروپا قرن‌ها بعد به وجود چرخ پی بردند . تمدن و فرهنگ چین در زمان هانها آنقدر توسعه یافت که حتی ژاپن را تحت تأثیر خود گرفت و نیز پادشاهان تبت

۱- Han-jen

مملکت خودشان را داوطلبانه به خاندان امپراتوری چین پیوند دادند و با ازدواج با هان‌ها خود راه تمدن چین بستند .

ولی شهرسیان به عنوان يك شهر جدید در دوران سلسله مینگ (۱۶۴۴ میلادی) بنا شده است. واقعاً برای من لذت آور بود که بناهای تاریخی این شهر را که از همان دوران شروع می‌شود با کاشی‌های لعابی و ستون‌های سنگ سرخ و گنبد های طلایی آن که در نهایت دقت و رعایت اصالت تعمیر شده بودند دوباره بینم. در این منطقه، به موازات کشف معادن و حفاریهای مربوطه حفاریهای باستان شناسان چین کمونیست نیز در دست اقدام است. از سال ۱۹۵۲ به بعد بیش از ۲۸۰۰ قمره قبر متعلق به دوران تانگ^۱ کشف شده است. هزاران هزار ظرف لعابی و سفالی متعلق به همین دوران و با دوران‌های قدیمی‌تر از دل خاک بیرون کشیده شده است. توده‌های بی شماری از ظروف برنجی و مجسمه‌های مفرغی جمع آوری شده و امروز تنها در شهرهای بزرگ چین ۳۰۰ موزه باستان-شناسی جدید مملو از کشفیات سالهای اخیر وجود دارد. علاوه بر آن هر دهکده و شهرک چینی دست اندر کار ساختن موزه معلی خود می‌باشد .

در قسمت دور افتاده‌ای از شهر سیان که زیر کشت سبزیجات بود ، باستان شناسان چینی اخیراً به حفاریها و کشف‌های جالبی دست زده بودند . يك دهکده کامل مربوط به دوران ماقبل تاریخ از زیر خاک بیرون آورده شده بود که آن را پوی‌چی^۲ نامیدند. بعد از ساخت و نصب سقف روی ساختمانهای این دهکده کهن آنرا تبدیل به يك موزه کردند . حتی يك کوزه پخت آجر و کوزه گری بطور سالم و دست نخورده در زیر خاک کشف شده بود. در داخل دیوارها اجساد کودکان در کوزه‌ها مدفون شده بود؛ به جای تابوت از این کوزه‌ها استفاده کرده بودند . باستان شناسان قدمت این دهکده را به ۵ تا ۶ هزار سال پیش از میلاد تخمین زده‌اند .

مهمانخانه ما که چندان از این محوطه دور نبود همه وسایل و شرایط زندگی مدرن را دارا بود و می‌توان گفت که در هر نقطه از دنیا این مهمانخانه را می‌توان در ردیف بهترین مهمانخانه‌ها به حساب آورد. در کنار مهمانخانه نیز چندین ساختمان مجزا برای کارشناسان روسی بنا شده بود که پس از ترك چین،

۱- T'ang

۲- Poi Chih

شمال غرب : ساهاوارا کهن چین نوین

آنها را تمیز و دست نخورده برای استفادهٔ چینی‌ها در نظر گرفته بودند. از میان ساختمانهای پیشمارو گوناگون اطراف سیان سه ساختمان جالب را نام می‌برم: معبد کنفوسیوس، استخر لین‌تونگ^۱ و مؤسسهٔ بافندگی شمارهٔ ۴.

معبد کنفوسیوس یکی از بهترین و ظریف‌ترین ساختمانهای چین است که بهترین نمونهٔ معماری زمان تانگ‌ها به شمار می‌آید. در کنار معبد یک چایخانهٔ سرپوشیده وجود دارد که متعلق به هزار و دویست سال پیش است. این چایخانه مظهر معماری و ظرافت و ذوق است و فعلاً به یک موزه تبدیل شده است. در میان لوحه‌های کهنه شده دیوارهای معبد لوحه‌ای وجود دارد که مربوط به ورود مبلغان مسیحی به چین در سال ۶۳۵ میلادی است.

استخر لین‌تونگ یک مرکز تفریحی است با چشمه‌های آب گرم و سرد و استخرهایی با فواره‌های زیبا. امروز این محل تبدیل به یک باغ تفریحی عمومی شده است. در شعرها و افسانه‌های چینی از این استخر فراوان یاد شده است. وقایع قرن ما موجب شهرت دوبارهٔ آن شده بود: کودتایی بر علیه چیانگ کایچک توسط فرماندهٔ کل قوا، مارشال چیانگ هسونه لیانگ^۲ ترتیب داده شده بود که باعث توقیف چیانگ کایچک شد. دستور اعدام چیانگ کایچک صادر شد و اگر چوئن لای و عده‌ای دیگر با اعدام او مخالفت نکرده بودند مرگ او حتمی بود.

کارخانهٔ ریسندگی شمارهٔ ۴ واحد صنعتی جدیدالتأسیسی است که پانزده هکتار فضا دارد. این مجموعه مانند بسیاری از تأسیسات مشابه در چین از هر حیث مستقل است یعنی خود دارای مرکز تجاری، بازار، مدرسه، مرکز بهداشتی، سینما و وسایل تفریحی است و مجموعاً شش هزار کارگر در آن مشغول کارند که ۳۷۱۵ نفر آنها زن هستند. این کارخانه کاملاً با آخرین اصول فنی نوین بنا شده و تمام وسایل ممکن را دارا است. داخل آن به قدری تمیز است که به یک مریضخانه بیشتر شبیه است. و من با کمال تعجب دیدم که اکثر ماشینها اتوماتیک است و یک کارگر صد دستگاه ریسندگی را به تنهایی اداره می‌کند. مدیر کارخانه، چائوپینگ^۳ با محروم فراوان گفت که تمام ماشین آلات این کارخانه بدون استثناء ساخت چین است. این کارخانه فقط در مدت ۱۲ ماه ساخته

۱- Lintung

۲- Chang Hsueh-liang

۳- Chao Ping

شده است و سالانه ۴۴ میلیون متر پارچه در ۶۵۰ نوع مختلف تولید می‌کند. میان چهار کارخانه بافندگی دیگر با همین اهمیت دارا است. سال گذشته من از يك کارخانه مشابه در شهر اوژا کا در ژاپن بازدید کرده بودم. کارگران ژاپنی درست مانند کارگران چینی به همان مقدار ساعات کار می‌کردند و دستمزد آنها تقریباً به اندازه چینی‌ها بود و نوع خوراک آنها هم بهتر از غذای کارگران چینی نبود. در چین اکثر کارگران متأهل به اتفاق همسران خود کار می‌کنند و دولت در مؤسسات مخصوص از بچه‌های آنها نگهداری می‌کند. اما، در ژاپن، برخلاف چین، در خود کارخانه تشکیلاتی برای سکونت و زندگی کارگران پیش‌بینی نشده بود.

من هرگز از مطالعه در نحوه زندگی تو دهمردم در ممالک مختلف خسته نمی‌شوم و آنرا بهترین سرگرمی می‌دانم و به همین جهت باکمال خشنودی می‌دیدم که در سراسر دنیا نحوه زندگی کارگران روبه بهبودی است اگرچه این بهبودی نسبی است و در همه جا به يك میزان نیست. البته برای کارگران امریکایی که در ویلاهای شخصی زندگی می‌کنند، نحوه زندگی کارگران چینی ابتدایی جلوه می‌کند ولی برای چینی‌های منطقه شن‌سی که در بیخوله‌های بی‌دروپیکر وزیر آفتاب سوزان متولد شده‌اند این زندگی تصور ناپذیر و از هر حیث راحت و جالب است.

من از منازل مسکونی کارگران هم بازدید کردم. ساختمان افراد متأهل و غیر متأهل از هم جدا است. برای افراد متأهل آپارتمانهای دوسه اتاقه ساخته‌اند که تمام لوازم زندگی را دارد و برای افراد غیر متأهل اعم از زن و مرد اتاق‌های دو سه و شش تخت خوابی موجود است. هنگام ظهر من وارد منزل یکی از کارگران متخصص شدم. او به من گفت که خودش ماهی ۷۰ یوان و همسرش ماهی ۴۲ یوان حقوق می‌گیرند و مجموع این درآمدها از متوسط درآمد خانواده‌های چینی بیشتر است. آنها ماهی ۸ یوان برای کرایه منزل می‌پردازند و خرج غذای خود آنها و سه فرزندشان در ماه به پنجاه تا شصت یوان می‌رسد و ۱۲ یوان در ماه پس‌انداز می‌کردند. يك دو چرخه داشتند و می‌خواستند يك رادپو هم بخرند. او اهل تسینگ تائو بود. و از آنجابه این

شمال غرب : ساھوارا کھن چین نوین

کارخانہ منتقل شدہ بود . آنجا ہم دریک کارخانہ ریسندگی و بافندگی کار می کرد . برسیدم :

- آیا اینجا دروضیح مادی شما بهبودی حاصل شده است ؟ معلوم شد کہ درآمدش در همان حدود است .
- آیا می توانید بروید و از نامیل خود در آنجا دیدن کنید ؟ معلوم شد تا بحال فقط یک کلمه چین مسافرتی را انجام داده است .
- ترجیح نمی دهید کہ در تسینگک تائو شهر خودتان بودید ؟
- هر جایی کہ بتوانم بہتر بہ ساختمان سوسیالیسم کمک کنم ، همانجا را ترجیح می دهم .
- ولی تسینگک تائو ہم جزء مملکت سوسیالیستی چین است . در عرض شما در منزل خودتان بودید .
- ولی ایالت شن سی ہم مال همه ماچینیها است . مگر در شن سی نبود کہ سوسیالیسم چین تولد یافت ؟
- من با خود فکر کردم کہ بدون شك هیچ امریکایی دوست ندارد کہ بدون دلخواه او ، او را از سر کارش بردارند و بہ محل دیگری منتقل سازند . هر چند کہ من روزی دریک برنامه تلویزیونی از مارگارت سید شنیدم کہ بعد از جنگ تا سال ۱۹۶۵ حدود سی میلیون امریکایی یا بکلی و یا موقتاً در امریکا نقل مکان کرده اند . البته این تعداد در چین بہ همان نسبت بہ یکصد و ده میلیون نفر می رسد . باید گفت نقل و انتقال انسانها در تمام ممالک دنیا همیشه بودہ و هست با این تفاوت کہ نقل مکان در امریکا یا بہ درخواست خود اشخاص ، یا بہ علت اینکه مردم تصور می کنند در محل دیگری سرنوشت بہتری نصیب آنها خواهد شد ، و یا بنا بہ دستور و احتیاجات شرکتها و مؤسساتی کہ آنها را در استخدام خود دارند ، صورت می گیرد .

۵۷: موزه انقلاب

در يك هواپیمای يك موتور چینی که خیلی آهسته حرکت می کرد بر فراز منطقه ای که به تازگی جنگلکاری شده پرواز کردیم . عملیات جنگلکاری و تسطیح تپه ها در سطوح مختلف به شکل پلکانی چنان با مهارت انجام شده بود که تماشایی بود . البته این عملیات اصولاً برای مهار کردن رود زرد در بستر خود صورت گرفته بود . بدون شك باید به سرنوشت بشر یادیده اطمینان نگریست . وقتی انسان در عمق تاریخ فرورود و به همین دهکده هایی که متعلق به شش هزار سال پیش هستند بنگرد و ببیند که با وجود اینکه آن روزها تمام موجبات بهبود زندگی در دسترس بشر قرار داشت ، او در اثر جهل به وجود آنها در آن شرایط طاقت فرسا و وحشت انگیز زندگی می کرد اما با نهایت امید و شجاعت مبارزه خود را ادامه می داد ، به اصل عدم امکان انهدام بشر بدست بشری خواهد برد . کسی چه می داند؟ شاید يك یادو هزار سال دیگر مردمانی به زندگی امروز ما بنگرند و تعجب کنند که ما چگونه می توانستیم با این همه جهل و کوتاهی به تنازع بقا ادامه دهیم و بیروز بیرون آییم! موقعی که من این افکار خود را به صدای بلند گفتم ، همسفر چینی ما که من او را چائو خواهم خواند و از طرف سازمان جلب سیاحان چین در اختیار ما گذاشته شده بود با چشمانی از حدقه در آمده به من گفت :

- چطور می توانید دوران وحشتزای شش هزار سال پیش را با عصر تمدن درخشان موسیالیم مقایسه کنید ؟

يك جاده اسفالت به بنان متصل می شد . به چائو گفتم :

- واقعاً چه جاده قشنگی ! درست به خاطر دارم که قبل از آزادی فقط يك بیراهه مال رو به طرف بنان می رفت . من خودم از آن بیراهه عبور کرده بودم .

- تقاضا دارم بدون اطلاع من عکس برداری نکنید و ضمناً هر سؤالی

دارید از من بپرسید .

شمال غرب : گهواره کهن چین نوین

نگاه پرتعجبی بروی انداختم و او گفت :

- اهمیت ندارد . فعلاً از مناظر زیبا لذت ببر .

چائواهل کان سو بود . ۲۹ سال داشت . موهای پر پشت مشکی و دماغ درازش او را به بوقلمون شبیه ساخته بود . يك لباس آبی چسبان که تا چانه دکمه خورده بود به تن داشت و لبخند مصنوعی و زنده‌ای دائماً لبان او را از هم می‌شکفت . در جیب سینه کتفش سه قلم خود نویس ردیف بود . دائماً با اطلاعات غلط و بی‌اساسش در مورد تاریخ و نظرات مائوتسه تونگ اظهار عقیده می‌کرد . من این قبیل مأموران را در روسیه شوروی زیاد دیده بودم ولی در چین برای اولین بار بود که به شخصی مانند چائو برخورد می‌کردم . حتی- الی که به قدریک مردم مقدس صبر و حوصله داشت ، رفته رفته از کوره در می‌رفت . چائو نمی‌دانست که وقتی او را در گهواره تکان می‌دادند ، الی فعالانه در ساختمان زیربنای چین جدید در ینان خدمت می‌کرد . بدبختانه ما مجبور بودیم حضور او را تا بازگشتمان تحمل کنیم .

این منطقه باتپه‌های هندسی شکل و دره‌های منظم و لغت منظره‌بدیعی پدید آورده بود . هر بار که بارانهای سیل آسا باریدن می‌گیرد ، خاک سطحی این تپه‌ها را می‌شوید و به داخل رود زرد سرازیر می‌کند و به همین جهت هیچوقت خاک پرقوتی در سطح این تپه‌ها باقی نمی‌ماند که گیاهی در آن‌ها بروید . باران تنها در شن می‌بیش از یک میلیون متر مکعب خاک را به رود زرد می‌ریزد . این خاکها که با انباشته شدن روی هم مجرای عادی آب را سد می‌کند ، باعث سیل‌های وحشتناک و خرابیهای فراوان می‌شود . اقداماتی که صورت گرفته و سدهایی که ساخته شده احتمالاً جلو این سیلها گرفته خواهد شد ؛ مقامات مسئول مشغول مطالعه غرس انواع گیاهان مخصوص ، برای جلوگیری از این شست و شوی سطحی زمین هستند . فعلاً صدها هزار هکتار از این تپه‌ها بطور پله‌های افقی تسطیح شده و انواع درختان سرو سوزنی از قبیل کاج و سرو و غیره غرس شده است . حتی مقدار زیادی از زمینها تبدیل به تاکستان شده است . شعارهای تبلیغاتی سفید رنگی با خط درشت نوشته شده بود که از هوا بیجا به خوبی دیده می‌شد «زمین‌های اجدادی را به جنگلهای سبز و خرم تبدیل کنید و در واقع من حس کردم که این هدف در دست انجام بود .

موقعی که هواپیمای ما بر فراز معبدتانگ دور می زدما ملاحظه کردیم که ساختمانهای بزرگ متعدد دورا دور معبد بنا شده است .

دومین بزرگ آب و یک کارخانه برق و تعدادی کارخانه نیز در خارج از محوطه مسکونی دیده می شد. دیوارهای سنگی کانال مشهورین - هوئی^۱ که از تپه های شمالی سر ا زیر شده و از داخل شهر عبور کرده و چهار هزار هکتار زمین های زراعی را مشروب می کند کاملاً بطور وضوح دیده می شد. هواپیمای ما از ارتفاع خود کاست . ما از روی شهر تازه ساز (چون موقع جنگ با ژاپنیها شهر بکلی ویران شده بود) پرواز کردیم . یک پل سنگی جدید روی رودخانه دیدم و از چائو پرسیدم :

- آیا راست است که بعد از آنکه چوئن لای که با اسب از رودخانه عبور می کردم به زمین خورد و دستش شکست ، دستور داد این پل را بسازند ؟
چائو با اخم جواب داد :

- این حکایات ساخته و پرداخته ممالک سرمایه داری است . چوئن لای هرگز از اسب بزمین نیفتاده است و هرگز دستش آسیبی ندیده است .
من لزومی ندیدم به او بگویم که این حکایت را از زبان خود چوئن لای شنیده ام .

در سال ۱۹۳۶ که من برای اولین بار به ینان آمدم ارتش سرخ اکثر مناطق شن سی را به تصرف خود در آورده بود و شهر ینان هنوز در دست سربازان ملی به فرماندهی مارشال چانگ هسونه لیانگ قرار داشت . من قبلاً گفتم که چطور کمونیستها در آن موقع یک قرارداد محرمانه با مارشال چانگ امضاء کردند که منجر به وقایع کودتای سیان شد .

در طول وقایع سیان و شورش ارتش ملیون ، کمونیستها بنا به فرار قبلی شهر ینان را تصرف کردند و با موافقت مارشال چانگ تمام شمال شن سی را پایگاه عملیات تهاجمی خود قرار دادند و از آنجا دائماً ارتش ژاپن را در سراسر منطقه شمال مورد حمله و دستبرد قرار می دادند و این توافق مدت هشت سال یعنی تا پایان جنگ چین و ژاپن ادامه یافت .

بنا به موافقتنامه مارشال چانگ و مائو ارتش سرخ اسم خود را به

۱- Yen-kui

شمال غرب: ماهواره کهن چین نوین

ارتش فرمان هشتم تبدیل ساخت و اصولاً فرماندهی کل مارشال چیانگ کایچک را پذیرفت. حتی کمونیستها در این موقع شعارهای کمونیستی خود را به شعارهای اتحاد ملی تغییر دادند و به این ترتیب مائوتسه تونگ امکان یافت که تحت لوای جنگ پارتیزانی بر علیه ژاپن، میلیونها جوان چینی را در نهایت فراغت خاطر برای جنگهای پارتیزانی و مبارزات آینده خود تربیت کند و در همین موقع بود که کمونیستها رفته رفته در تمام جبهه‌ها کارگردانان واقعی مبارزات ملی علیه ژاپنها شدند.

چیانگ کایچک که متوجه موضوع بود چون نمی‌توانست تحت فشار ارتش ژاپن علم مخالفت و مبارزه بر علیه مائوتسه تونگ برانرازد بایکصد هزار نفر از افراد خبره و نخبه خود سعی کرد راه ارتباط کمونیستها را با خارج قطع کند و تحت کنترل قرار دهد. به محض اینکه ژاپن شکست خورد و به متفقین تسلیم شد، افراد ژنرال چیانگ کایچک و افراد مائوتسه تونگ با سرعت تمام حمله بردند تا هر کدام بطور جداگانه قسمت بیشتری از مناطق را تحت اشغال افراد خود در آورند و جای ژاپنها را بگیرند. در ژوئیه ۱۹۴۶، رفته رفته برخورد های میان افراد دو طرف روبه افزایش گذاشت.

در این زمان سیاست دولت امریکا در چین این بود که بین دو طرف صلح و آشتی برقرار شود تا شاید بتوان یک دولت اتحاد ملی با شرکت طرفین در چین بوجود آورد. ولی تصادفات روز افزون رفته رفته به جنگ سخت و پر دامنه‌ای تبدیل شد که سراسر چین را در بر گرفت.

کمونیستها تشکیلات حزبی و مرامی خود را حفظ کرده و بایکپارچگی تمام خود را برای برخورد با وقایع آماده می‌ساختند و بالاخره از همین مناطق سخت و بی حاصل شمال شن سی بود که کادر رهبری ۷۵۰ میلیون چینی پایه عرصه هستی و فعالیت نهاد. باید یاد آور شوم که مائوتسه تونگ در دوران فعالیت‌های چریکی افراد کمونیست چهار اصل جنگ پارتیزانی ابداع کرده بود که با هیچ یک از اصول متداول جنگی آن زمان منطبق نبود و توجیه نمی‌شد. باید اذعان داشت که همین شیوه یکی از علل پیروزی کمونیستها بود. این چهار اصل حیرت‌انگیز عبارت بود از: دفاع به منظور حمله، عقب نشینی به منظور پیشروی، حمله انحرافی به منظور مقابله جبهه‌ای و بالاخره انعطاف انحنایی به منظور پیشروی

مستقیم. این چهار اصل نه تنها در جنگ‌های پارتیزانی بلکه در تمام مظاهر زندگی انقلابی باید رعایت شود.

هنگامی که قوای چیانگ کایچک در سال ۱۹۴۷ به ینان حمله برد مائو تسه تونگ با استفاده از چهار اصل ابداعی خود موجبات شکست قطعی قوای ملیون را فراهم آورد.

حتی بعد از جنگ و پیروزی کمونیست‌ها هنوز شمال شن سی یکی از فقیرترین مناطق چین به شمار می‌رفت. شهرینان تا زمان انقلاب کوچکترین نمونه‌ای از صفت مدرن را به خود ندیده بود. در سال ۱۹۶۰، عملیات عمرانی شروع شد چون برای اولین بار وسایل موتور و اتوبوس به شهر راه یافته بود پلیس‌های محلی که اغلب آنها هم‌زن بودند با بلندگو مردم را در مقابل خطرات برخورد با وسایط نقلیه موتور می‌رحذر می‌داشتند. بعداً هم تعدادی مدرسه و مریضخانه و سالن تئاتر و وسایل تفریحات سالم و بالاتر از همه چیز تعداد زیادی موزه ساخته شد. من خودم دوازده غار سنگی را بازدید کردم که در زمان جنگ سران انقلابی در آنجا جلسه تشکیل می‌داده‌اند. بعد از بازدید یکی از این غارها به چائو گفتم:

- اگر وضع به همین منوال باشد یک بنارس جدید هم در چین بوجود خواهد آمد و دست‌فروشان خواهند توانست مثلاً قلم سران انقلاب و یاموی چوئن لای و یادندان مائو تسه تونگ را به قیمت‌های سرسام‌آور مانند اشیاء مقدس بفروشند. چائو به قدری از این جسارت من دگرگون شد که من فوراً به اشتباه خود پی‌بردم. من می‌توانستم این حرف را به شخص چوئن لای و حتی خود مائو تسه تونگ بگویم ولی به چائو نباید چنین چیزی می‌گفتم. از گفته خود سخت پشیمان شده بودم. از آن پس من سعی کردم رفتارم با چائو مؤدبانه باشد ولی اوتازمانی که مرا به ایستگاه سیان رسانید و خدا حافظی کرد کوچکترین لب‌خندی نزد.

بازار ینان به عقیده من بسیار جالب‌تر از تمام موزه‌هایی بود که از ینان دیدیم. در این بازار یک رشته محصولات دستی و پارچه‌های ابریشمی محلی و میوه‌های مختلف جلب نظر می‌کرد.

ضمناً ارقامی از موفقیت‌های محلی در اختیار ما گذاشته شد که اهم آنها عبارت بود از اینکه در ینان بیش از ۸۴۰،۰۰۰ هکتار جنگل مصنوعی ایجاد شده و

شمال غرب: ماهواره کهن چین نوین

تعداد شخم‌زن‌های فلزی که قبل از انقلاب فقط ۲۶۶ دستگاه بود بیش از ۷۳۱۹۰۰ دستگاه است. و تعداد بیسوادان که در بدو امر ۶۳ درصد جمعیت را تشکیل می‌داد امروز به‌صفر رسیده‌است و تمام مردم بنان از نعمت سواد بهره‌مند هستند.

در یکی از موزه‌ها، يك عكس بزرگ دسته جمعی سران انقلاب با گروهی از آمریکایی‌ها و انگلیسی‌های مقیم چین در آن دوره دیده می‌شود. من در میان جمعیت توانستم کلنل بارت از اشناسم. او در آن زمان رئیس هیئت نمایندگی ارتش آمریکا در چین بود. در سال ۱۹۵۱، کلنل بارت از طرف کمونیست‌ها به تشکیل يك مرکز جاسوسی در بنان متهم شد. او را از چین اخراج کردند ولی عکس او هنوز در موزه بنان در محل افتخار، یعنی کنار مائوتسه‌تونگ، در معرض تماشای همگان بود.

۵۸: دانش‌رای تربیت معلم بنان

شهر بنان تا پیش از آنکه مغروپایتخت موقت کمونیست‌های چین شود (یعنی تا سال ۱۹۳۷) مدرسه عالی و یا مؤسسه فرهنگی با ارزشی نداشت. بعد از آنکه کمونیست‌ها در بنان مستقر شدند در غارهای تپه‌های شمالی شهر اولین دانشگاه موقت بنان راه‌پایه‌گذاری کردند و بعداً این دانشگاه «دانشگاه انقلاب خلق» نامیده شد. در آن زمان بیش از یک‌هزار دانشجو در این دانشگاه تحصیل می‌کردند و بیشتر نیز در رشته فلاحت تخصص می‌دیدند. بعداً چند مدرسه عالی در رشته‌های مختلف و يك مؤسسه فرهنگی حزبی نیز به آن اضافه شد و رفته رفته ساختمان‌هایی نسبتاً قابل قبول در جلو تپه‌های گچی شمال شهر بنا شد. این ساختمان‌ها اگرچه از نوع بسیار ارزان و با مصالح محلی و بدون هیچ‌گونه زینتی بنا شده بود، اما از نظر نمایار خوشایند بود.

يك روز صبح موقعی كه كالچ شن پي^۱ را بازديد می كردم به من گفتند كه اين مدرسه يك دوره مخصوص جهت تهيه دبیر ایجاد کرده تا احتياجات منطقه را از جهت كادر آموزشی تأمين كند. نزديكترين دانشسرای تربيت معلم سابقاً در شهرينان بود و كویی آرئيس مدرسه شن پي نیز از دانشسرای عالی آنجا فارغ-التحصیل شده بود. او ۴۶ سال داشت و سال ۱۹۴۸ در اين دانشسرا خدمت می كرد، معاون اولی شن كوئی^۲ ۳۴ سال دارد. او یکی از جنگجویان ارتش فرمان هشتم بود. پایه تحصیلاتش فقط تا ديپلم متوسطه بود. هر دو آنها بانهايت فعاليت و كوشش طی برنامه مخصوصی در عمليات ساختمانی با ساپردانشجویان همکاری داشتند و طی همین برنامه تمام دانشجویان داوطلبانه هر سال ده هفته در کارهای ساختمانی دانشگاه كه هنوز ناتمام بود شركت می كردند.

دانشگاه شن پي در سال ۱۹۵۸ فقط ۲۱۵ دانشجو داشت و لسی در سال ۱۹۵۹ يك شعبه جهت تحصیلات مقدماتی طب با دوره دو ساله تأسیس كرد و برنامه این بود كه تا سال ۱۹۶۲ این بخش به يك دانشكده كامل با دوره پنج ساله طب تبدیل شود. در حال حاضر ۳۶ استاد و ۴۱۲ دانشجو در آن مشغول تدریس و تحصیل بودند. از ۴۱۲ دانشجو ۸۵ نفر دختر و بقیه پسر بودند. هشتاد درصد دانشجویان از خانواده های دهقانی و یا كارگری و بقیه از قایل-های شهری و متوسط بودند.

برنامه های آموزشی و مسكن و كتاب و لوازم التحریر به رایگان در اختیار دانشجویان قرار داشت ولی غذا را در ناهار خوری دانشگاه می خوردند و ماهی ۱۲ یوان پول غذا می پرداختند. هشتاد درصد از دانشجویان، ماهی ۱۵ یوان از دانشگاه كمك خرج می گرفتند.

اغلب دانشجویان داوطلبانه ساعاتی از روز را در برنامه های كمك به پیشرفت فلاحت كشور خدمت می كنند، همانطور كه در شهرهای صنعتی چین دانشجویان داوطلبانه ساعاتی از وقت خود را به كار در كارخانه ها می گذارند. چین برای اداره صحیح فلاحت و صنعت خود به اندازه كافی كارگران متخصص ندارد و به همین جهت سیستم تحصیل كار، چه در شهرها و چه در مناطق كشاورزی، در سراسر چین برقرار است و جوانان چینی ضمن تحصیل، دوره های تخصصی

۱- Shenpei

۲- Kuo-yi

۳- Li Shen-kuei

شمال غرب: ماهواره کهن چین نوین

را در مدارس و واحدهای صنعتی و کشاورزی می آموزند و در حین تحصیل در رشته‌های تولیدی نیز فعالیت مثبت و ثمربخشی از خود نشان می دهند .

بنا به آماری که در اختیار من گذاشته شد در حال حاضر چین احتیاج به ۱،۸۴۵،۵۵۵ راننده ماشین‌های کشاورزی و ۴۴۵،۵۵۵ نفر متخصص فلاحی دارد . فعلاً این کمبود با برنامه همگام نمودن کار و تحصیل برای جوانان به نحو مؤثری جبران می شود، یعنی جوانان چینی در موقع درو ساعات بیشتری را در مزارع می گذرانند و ساعات کمتری را به تحصیل می پردازند و در مواقع غیر فصل برداشت محصول کاملاً برعکس عمل می کنند یعنی ساعات بیشتری را به تحصیل و ساعات کمتری را در مزارع یا کارخانه‌ها می گذرانند . البته درآمدی که از این کار عاید جوانان می شود در بهبود و توسعه مؤسسات فرهنگی که به آن تعلق دارند به مصرف می رسد؛ با این همه کمتر مؤسسه‌ای یافت می شود که با این درآمد بتواند مخارج خود را تأمین کند و اکثر آ حدود دوسوم بودجه خود را از دولت می گیرند و یک سوم آنرا با این فعالیت‌ها تأمین می کنند. هدف این مؤسسات این است که با توسعه این برنامه رفته رفته بتوانند با درآمدی که با عرضه نیروی جوانان کسب می کنند از حیث مالی استقلال کامل بیابند. البته مقداری از دستمزدی که به جوانان پرداخت می شود کالاهایی است که مؤسسات تولید می کنند: گوشت، تخم مرغ، سبزی، پارچه، دوشک، لحاف صابون ... و ... و ...

ضمناً هر یک از مدارس متوسطه و دانشگاه‌ها نشریاتی منتشر می سازند که در آن از تشکیلات و معایب دستگاه خودشان بیطرفانه انتقاد می کنند. با مطالعه پاره‌ای از همین نشریات من دریافتم که نوع و کیفیت آموزش اغلب مدارس متوسطه مورد پسند و دلخواه نیست و شدیداً مورد انتقاد است و هم چنین تعدادی از دانش آموزان و دانشجویان شکایت دارند که شرکت آنها در کارهای تولیدی موجب عدم پیشرفت آنها در امور درسیشان است ؛ حتی عده‌ای گفته بودند که فعالیت‌های دانشجویان در مزارع و کارخانه‌ها برخلاف آنچه ادعا می شود به هیچوجه مورد علاقه و دلخواه خود آنها نیست. ضمناً برای بهبود اوضاع آموزشی در چین راه حل‌هایی پیشنهاد شده بود که اکثراً توصیه می کرد باید کادر آموزشی وسعت بیشتری پیدا کند و مخصوصاً در زمینه

فرهنگ سوسیالیستی به آنها آمادگی قبلی داده شود. البته این انتقادهای بیشتر مربوط به منطقه پیشرفته کوانگ تونگ^۱ بود که مؤسسات فرهنگی آن سوابق ممتد و کهنه‌ای داشتند و برای مناطق دیگر مانند شمال شن سی و فو نمی‌داد زیرا در این منطقه سابقاً کوچکترین اثری از تشکیلات آموزش ابتدایی نیز وجود نداشت، در صورتی که امروز شالوده یک تشکیلات وسیع آموزشی در تمام زمینه‌ها بنا شده بود و حتی پاره‌ای از دهات مانند وئی تسون^۲ که قبل از انقلاب در میان یکصد خانوارش شاید کسی سواد خواندن و نوشتن هم نداشت ده نفر دانشجوی به دانشگاه شن سی اعزام داشته است.

۵۹: غرور مردم فقیر

چهره لی یو - هوا^۳ مانند تپه‌هایی که دورا دور او را فرا گرفته بودند پرازچین و چروک عمیق بود. آفتاب چهره او را به رنگ پوست درخت بلوط درآورده بود و دودست پینه بسته‌اش مثل ریشه‌های درخت از شاخه‌های پهن و خمیده‌اش آویخته بود. لباس او لباس زارعان شن سی بود؛ یک حوله سفید دور سر خود پیچیده بود، یک پیراهن کهنه به تن داشت و یک شلوار گشاد کهنه‌تر که درمچ‌ها با ریسمانی آنرا محکم به پای خود پیچیده بود، به پا کرده بود. پنجاه و پنج سال داشت. یکی از چریکهای سرخ قدیم بود که از سال ۱۹۳۵ به بعد در عملیات پارتیزانی شرکت داشت. متولد هونگ شان^۴ و رئیس جوخه منطقه «پیدزار» بود. این منطقه بیش از ۲۵ میل مربع وسعت داشت.

به لی گفتم:

- من هونگ شان را خوب می‌شناسم. هونگ شان منطقه بیطرفی بود که

۱- Kwangtung

۲- Wei Tsun

۳- Li Yu-hua

۴- Hung Shan

شمال غرب: ماهواره کهن چین نوین

در سال ۱۹۳۶ مرابرای رسیدن به مناطق تحت اشغال ارتش سرخ، پنهانی از آنجا عبور دادند. شما در سال ۱۹۳۶ کجا بودید و چه می کردید ؟
باچشمانی که دفعتاً برق تحرك وتأثر از آن یاریدن گرفت جواب داد :
- اوه ! سال ۱۹۳۶ رامن هیچوقت فراموش نمی کنم زیرا این درست همان سالی است که مأموران امنیتی مالك دهكده مرا توقیف کردند و به زندان انداختند. گناه من این بود که موقعی که سربازان سرخ منطقه را تصرف کردند به حزب مردم محروم پیوسته بودم . موقعی که ارتش ملیون دوباره منطقه را از انفلابیون پس گرفت من وعده دیگری از کسانی که به حزب مردم محروم پیوسته بودیم مورد تعقیب مالکان و شکنجه مأموران آنها قرار گرفتیم .

اورا به زندان انداخته بودند وبا زجر و گرسنگی و شکنجه می خواستند از او اقرار بگیرند و او خودش رابه ساده لوحی و جنون زده بود . سرانجام سایر دهقانان با پرداخت میلیی که از همگان جمع آوری کردند آزادی اورا باز خریدند و او دوباره در ملك ارباب سابق مشغول کار شد. برای اینکه بتواند قرضش رابه دیگران بپردازد، مجبور شد تمام داروندار خود را بفروشد .
از او خواستم تا بدترین خاطراتش رابازگوید و او گفت :

- بدترین ساعات عمر من زمستان همان سال بود. وضع ما آنقدر نامساعد بود که به زحمت قوت لایموتی به دست می آوریم. من تازه ام هرگز زیاد نخواهم برد که پسرم روزی به من گفت : «پدر، توقفت برای اینکه من زنده بمانم مرا نگهداری می کنی. پس بگذار من بمیرم تا سهم من به مصرف بهبود وضع خود شما برسد.» سال وحشتناکی بود !

در اتاق منزلی نشسته بودیم و در مقابل ما مزرعه برنج کاری او گسترده بود. اتاق آجری تمیزی بود. سقفش را با گچ سفید کرده بودند. يك بخاری بزرگ دوشعله در کنار اتاق به چشم می خورد. در طرف راست يك اشکاف بزرگ بود و در کنار آن نیز چند خمره لعابی که محتوی چیزی بود دیده می شد. از لای دری که درست راست اتاق قرار داشت قسمتی از اتاق پهلویی دیده می شد که در آن تعدادی چکمه لاستیکی کنار هم چیده شده بود. در وسط اتاق يك میز چوبی بزرگ و چهار صندلی چوبی نیز قرار داشت .

این نوع ائانه سابقاً تنها درخانه مالکان بزرگ دیده می شد . گمان می کنم پس از تقسیم مایملک مالکان اینها نصیب لی شده بود . روی دیوار، زیر يك قطعه عكس خانوادگی ، چند روزنامه کهنه وزرد به چشم می خورد که مقالاتی درمورد ستایش از جوخه ای که لی سرپرستی آن را داشت، در آن چاپ شده بود .

بعد از اینکه افراد سرخ ینان را تصرف کردند، لی خود را برای کسب اطلاع از چگونگی اوضاع به آنجا رسانید :

- من شب خودم راه ینان رسانیدم و دیدم وضع کاملاً روبراه است . فوراً به منزل برگشتم . ماهشت خانوار زارعین همسایه خودم مشورت کردیم و دیدیم که ماهیچ چیزی نداریم که از دست بدهیم، پس بهتر است به ینان برویم . من چهار بچه کوچک داشتم . دست زن و بچه ها را گرفتم و تمام دارایی مان را در يك بچه کوچک جادادیم و با دیگران شبانه به بیراهه زدیم . دو روز بعد صحیح و سالم به ینان رسیدیم . يك دختر خوش قیافه و تمیز از طرف انجمن محلی به استقبال ما آمد . يك کیسه تخم آفتاب گردان همراه داشت که بین بچه ها تقسیم کرد و آنها هم با نهایت خوشحالی از اوسپاسگزاری کردند .

- پس وقتی که به ینان رسیدید به شما زمین و آب دادند ؟

- نه فوراً . زیرا ما درحین اولین تقسیم اراضی در محل نبودیم ولی آنها نوری به مامسکن و غذا دادند و بعد در سال ۱۹۴۲ موقعی که دومین تقسیم اراضی صورت گرفت به ما زمین و وسایل کار دادند . به هر خانوار چهار مو یعنی دو سوم جریب زمین رسید . ماهشت خانوار با هم شریک شدیم و يك شرکت تعاونی کوچک تشکیل دادیم و من رئیس شرکت شدم . باكمك مسئولان حزب موفقیت های شایانی بدست آوردیم حتی لوازم کار و کود شیمیایی به اندازه کافی خریدیم بطوری که در سال ۱۹۴۶ محصول مادو برابر سالهای معمولی شده بود و ما آنقدر اندوخته داشتیم که توانستیم تعدادی گوسفند و چهار رأس خوک و دو گاو شیرده نیز بخریم .

- حتماً پس از آنکه قوای کومین تانگ منطقه را دوباره از انقلابیون پس

گرفت شما تمام دارایی خود را از دست دادید ؟

شمال غرب : ماهواره کهن چین نوین

- ما محصول سال را از دست دادیم ولی به اندازه کافی ذخیره داشتیم و بعلاوه به ما گفته بودند که دارایی و لوازم کار خود را در کجا پنهان کنیم. دو رأس گاورا از ما گرفتند ولی خوکها و گوسفندها را پشت تپهها در محلی پنهان کردیم ؛ خانوادههای ما شبها از آنها نگهداری می کردند . سال بعد ما دومرتبه به زمین های خود برگشتیم و حالا بهتر است خود شما مزرعه ما را بازدید کنید تا ببینید از آن پس چه کردیم .

خانم لی که همسن شوهرش بود هنوز يك موی سفید به سر نداشت . او باصورتی محبوب در کناری نشسته بود و پاهای آماس کرده خود را پنهان می کرد و می کوشید که سن آنها را نبینم . او قبول نکرد که با بچه ها و شوهرش از او عکسی گرفته شود. سه پسر و دو دختر به دنیا آورده بود و چهارنوه داشت. از او پرسیدم :

- چرا فقط چهار نوه ؟

لی جواب داد :

- سابقاً در خانواده های فقیر دهات چه کسی می توانست پنج اولاد بزرگ کند و آنها را در کودکی از دست ندهد ؟ . به ندوت اتفاق می افتاد که کسی نوه اش را ببیند .

برای این که کسی بتواند وضع فعلی منطقه «بیدزار» را ارزیابی کند، باید این منطقه را در سالهای ۱۹۳۵ و قبل از آن دیده باشد . این منطقه طبیعتاً منطقه ای خشک و بی حاصل است و منظره طبیعی اش با تپه های چروکیده و دره ها و شکاف های عمیق پیچیده بسیار وحشتناک است . سابقاً فقط در قسمتهایی از این منطقه ، لابلای تپه ها، زمین هایی زیر کشت می رفت که به زحمت قوت لایموت زارعین را تأمین می کرد و مالکان منطقه آنقدر مغلوب و بیچاره بودند که فرقی بازارع معمولی نداشتند . گرسنگی ، فقر ، فلاکت ، جهل و بی سوادی وضع عمومی مالکین منطقه بود . درخت انگشت شمار بود . زمستان برف های سنگین می بارید و در بهار ذوب آبی و سریع برفها موجب بروز سیل های شدید و سیلان گل ولای در لابلای گودالها می شد. تنها نقطه مثبت منطقه هوای آفتابی و خشک و سالم آن بود و تنها به همین خاطر بود که با وجود این شرایط نامساعد باز مردمی در این منطقه سکنی داشتند و به زندگی خود، که به زندگی مردم ماقبل

تاریخ بیشتر شبیه بود ، ادامه می دادند .

ما از اتاق لی بیرون را تماشا می کردیم که ناگهان چوپانی با گله ای بز سفید که به سوی نهر آب می رفتند در سراسیمه تپه مقابل نمایان شد . در انتهای دره ، روبروی مزارع سبز وزرد ، بیدزار دیده می شد . شش دهکده منطقه بیدزار در قمر همین دره قرار داشتند .

لی بادت به دورنمای جلو چشمان اشاره کرد :

- این درختانی که در مقابل خود می بینید درخت زردآلود و سیب است . این سال دومی است که ما آنها را غرس کرده ایم و امسال شروع به بارآوری کرده اند . سال گذشته ما ۴۷۰۰۰۰ هکتار نهال زردآلو و گسردو و سیب و درختهای شمشاد کاشتیم و هر سال این برنامه ادامه خواهد یافت . ما تقریباً جلوشست و شوی خاکهای زراعی را که هر سال موقع ذوب برفها صورت می گرفت سد کرده ایم .

آنگاه از ما خواست از يك سد آبیاری که روی یکی از شاخه های رود زرد برای آبیاری بیدزار کشیده شده بود دیدن کنیم . این يك سد سنگی بود که حدود هفتادها ارتفاع داشت . در پشت سد دریاچه بزرگی با آب آبی رنگ خود چشم را نوازش می داد . لی باغرور تمام دریاچه را نشان داد و گفت : - نمی توانید حدس بزنید آب برای مردم این منطقه چه مفهومی دارد ! ما يك سد بزرگتر هم پشت این تپه ها ساخته ایم و منابع آبی دیگری هم در هم جا تهیه کرده ایم و حال ما در تمام سال آب لازم و کافی در اختیار داریم . ما يك برنامه تولید ماهی نیز در دست تهیه داریم و در حال حاضر ۶۴۰۰۰۰۰ ماهی در این دریاچه پرورش می یابند . بچه های ما به زودی از گوشت ماهی تازه تغذیه خواهند کرد ، چیزی که پدرانشان به خواب هم ندیده بودند .

شهرک بیدزار در واقع يك ده بزرگ است . در این منطقه هر دهستان بیش از بیست خانوار ندارد که دورا دور هم در آلودگیهایی که در تپه ها حفر کرده اند زندگی می کنند . زمین مسطح و صاف آنقدر گرانبها است که آنها برای سکونت به کار نمی برند . حتی رمله و گله هایشان هم در محفظه هایی که در دل تپه ها حفر شده نگهداری می شوند . تمام سکنه بیدزار ۱۵۹۲ خانوار را دربر می گیرد و ۶۴۰۰۰۰۰ ماهی یعنی ۴۰۰ ماهی برای هر خانوار . البته

شمال غرب : ماهواره کهن چین نوین

پرورش ماهی‌ها جزو پدیده‌های ابداعی منطقه است و مصرف آن به دلخواه صورت نمی‌گیرد بلکه برای نمونه و تکثیر در سایر نقاط در نظر گرفته شده است. میزانی که برای هر خانوار از حیث گوشت و ماهی در نظر گرفته شده ، ۲ پوند و نیم در هر ماه است. ولی البته هر خانواده می‌تواند بطور خصوصی تعدادی خوک و مرغ برای مصرف خود نگهداری کند که خارج از جیره متعلقه شرکت تعاونی است و قسمت عمده عواید ناشی از فروش تولیدات بیدزار صرف عمران و توسعه اقتصادی منطقه می‌شود.

الی و من دو روز مهمان لی بودیم. ما این مهمانی را به شرطی قبول کردیم که لی به جز آنچه معمول خانواده خودش است دست به پذیرایی مخصوص و تدارکات فوق العاده نزنند. البته این شرط و شروط ما چندان باب میل چائو نبود و او باقیافه عبوس خود به ما اعتراض می‌کرد. غذای روز ما سیب زمینی و آرد بود ضمناً کدو حلوایی و ذرت هم به مقدار دلخواه سرسره دیده می‌شد. اهالی ینان تازه به خوردن ذرت خو گرفته‌اند. سابقاً ذرت را فقط به حشم خود می‌دادند. به خوبی حس می‌شد که مردم از لحاظ روغن غذایی و مواد چربی در مضیقه‌اند. گوجه فرنگی تازه از باغچه شخصی لی به مقدار زیاد بدست می‌آمد و مصرف می‌شد. در اثر فقدان روغن و چربی اغلب غذاهای محلی را یا آبد بز می‌کردند یا در تنور می‌پختند. ما چند نوبت هم در رستوران عمومی مرکز بیدزار، مثل دیگران غذا خوردیم. ظهرها حدود ۹۵ خانوار در این رستوران غذا می‌خوردند. شب‌ها فقط افراد مجرد در این رستوران غذا می‌خوردند و خانواده‌های متأهل برای شام در منزل خودشان می‌ماندند. روی هم رفته نوع تغذیه اهالی بیدزار چندان بد نبود و به اندازه کافی غذا در اختیار داشتند. چینی‌ها اصولاً علاقه زیادی به گوشت دارند و سابقاً فقط مردم متمول می‌توانستند گوشت بخورند، آنهم نه هر روز.

مردم اروپا و آمریکا تصور می‌کنند که بدون مصرف روزانه گوشت نمی‌توان به زندگی سالم ادامه داد. ولی عدم مصرف گوشت هرگز ناراحتی و مزاحمتی برای علاقمندان به سبزی پدید نیاورده است. جرج برنارد شاو و گاندی به دنیا ثابت کردند که نبوغ کامل می‌تواند در انسان، بدون صرف

هیچ نوع غذای حیوانی به حد اعلائی خود ظاهر شود. سر و صدای بی اندازه‌ای که در خارج از چین در مورد بروز و وجود قحطی در چین به راه انداخته بودند تنها به این علت بود که در چین گوشت جیره بندی بود و در اغلب مناطق از هر ماه یک کیلو برای هر نفر تجاوز نمی‌کرد. ولی چینی‌ها کمبود گوشت را با سایر مواد غذایی و نباتی جبران می‌کردند و از این جهت هیچ ناراحتی راهم متحمل نمی‌شدند.

منطقه بیدزار دارای یک مرکز تولید نیروی برق بود که برای روشنایی و تلفن و سایر احتیاجات منطقه کافی به نظر می‌رسید. ضمناً یازده کارخانه تولیدی کوچک در بیدزار وجود داشت که از همین مرکز تغذیه می‌شد. یکی از این کارخانه‌ها یک کوره محلی و کوچک تولید آهن بود که روزانه یک تن فولاد تولید می‌کرد و محصول آن برای ساختن لوازم کشاورزی مصرف می‌شد.

در بیدزار مانند سایر مناطق زراعی چین مردها ماهی سه روز تعطیل داشتند و زنها ماهی شش روز؛ در چین قبل از انقلاب، تعداد روزهای تعطیل برای مردم دهات از چهار با پنج روز در سال بیشتر نبود.

قبل از انقلاب، موقعی که برای اولین بار قدم به سرزمین شن سی گذاشتم فقط در مراکز شهرها مدرسه و دبیرستان وجود داشت و در دهات یا مناطق روستایی از وجود مدرسه اثری نبود ولی امروز برای هر پنج دهکده یک دبیرستان و چند دبستان وجود دارد و ۹۵ درصد کودکان ۷ ساله به‌بالا مشغول تحصیل هستند.

لی مدعی بود که هشتاد درصد مردم بیدزار بین ۱۸ و ۴۵ باسوادند و با تفصیلات کامل و مبسوطی برای ما توضیح داد که فعلاً افرادی که به خاطر کسب درآمد قادر به کار نیستند، از طرف شرکت تعاونی نگهداری می‌شوند و هزینه خوراک و مسکن آنها تأمین می‌شود، در صورتی که در گذشته فقط افرادی در دهات حق حیات داشتند که می‌توانستند به تنهایی قوت لایموت خود را بدست بیاورند، در غیر این صورت محکوم به مرگ بودند.

۶۰: بیدزار

فردای آن روز ما در زیرزمین بزرگی که محل تجمع و سالن سخنرانی مرکز جوخه بود روی نیمکت‌های چوبی کنارمیز بزرگی نشستیم. در اطراف ما، پرچم‌های سرخ با ستاره‌های طلایی، روی دیوارها نصب شده بود و در فواصل آنها شعارهای حزبی و عکس‌های مختلفی از سران و تجمعات حزبی به چشم می‌خورد. در برابر ما، لی و دونفر از سران جوخه و همکارانش و رئیس کمیته زنان روستایی منطقه به‌رديف نشسته بودند. رئیس کمیته جوانان حزبی و دکتر جوخه و خزانه‌دار شرکت تعاونی نیز حضور داشتند.

مسئله جالبی که بیش از هر چیز توجه مرا به خود جلب کرده بود، نحوه برداشت مطالب این افراد بود. در زمان قدیم هیچوقت يك حرف صحیح یا تا اندازه‌ای قابل قبول از دهان زارعان شنیده نمی‌شد. مثلاً اگر تعداد فرزندانشان را می‌پرسیدید می‌گفت «چندتا» و اگر مساحت مزرعه‌اش را از او می‌پرسیدید می‌گفت «خیلی بزرگ نیست» ولی حالا اگر با مدیریت يك واحد صنعتی یا يك پرستار مریضخانه و یا يك زارع معمولی سروکار پیدا کنید اعداد و ارقام دقیق و آمار صحیح خواهید گرفت. حتی تعداد موالید احشام را در سالهای مختلف و نسبت ازدیاد و کثرت تولیدات را با ارقام دقیق به اطلاع شما می‌رسانند و دزآمد سرانه دهکده و بدهی مالیاتی هر يك از افراد را با اعشار در اختیاران می‌گذارند.

لی یوهوایکی ازیست و چهار رئیس جوخه های منطقه بیدزار بود ولی چون او اولین کسی بود که پس از انقلاب يك شرکت تعاونی زراعی تأسیس کرده و آن را با موفقیت اداره کرده بود همه او را به عنوان سرپرست و نماینده واقعی منطقه مورد ستایش و احترام قرار می‌دادند.

سرنوشت افسانه‌ای او کاملاً شبیه به سرنوشت بن‌وئی چوان، درستیغ زرد بود که هر دو را قبلاً شرح دادم. پس از موفقیت‌هایی که لی در شرکت تعاونی بدست آورد و توانست در سال ۱۹۵۵ میزان محصولات را بیش از سی درصد افزایش دهد، سایر زارعان که تا آن زمان با دیده تردید به فعالیت های او می‌نگریستند

داوطلبانه آمادگی خود را برای عضویت در شرکت تعاونی اعلام داشتند.

- کار واحد اشتراکی خودتان را چگونه شروع کردید؟

- در سال ۱۹۵۸، من مقاله‌ای را که مائوتسه‌تونگ در مورد تشکیلات واحد اشتراکی هنان انتشار داد با دقت خواندم و با دیگران در این مورد صحبت کردم. ما به صحت اظهارات او ایمان پیدا کردیم و تصمیم گرفتیم یک واحد اشتراکی در منطقه خودمان تأسیس کنیم.

- بدون شك زیر نظر نمایندگان حزب؟

- البته زیر نظر و با مشورت نمایندگان حزب.

لی در دوران اقامت درینان مائوتسه‌تونگ را بارها ملاقات کرده و با او صحبت کرده بود:

- مائو خودش یک زارع مجرب و کامل است. او بهترین اصول را برای واحدهای اشتراکی و شرکت های تعاونی پیشنهاد می‌کرد. مادقیماً از اعلامیه هشت ماده‌ای او پیروی کردیم و نتیجه عالی از آن بدست آوردیم.

هشت ماده اعلامیه مائو که بعد مانند کتاب آسمانی مورد استفاده تمام زارعان چین قرار گرفت عبارت بود از: شخم عمیق به منظور اصلاح خاک، تخم افشانی فشرده، استفاده از کود شیمیایی، توزیع آب با وسایل مکانیکی، اصلاح بذر و مبارزه صحیح با آفات، مدیریت صحیح در بهره‌برداری، و استفاده از آلات و ادوات جدید در زراعت.

البته باید یادآور بشوم که لی بوهوا و همکارانش به هیچ وجه آمادگی این را نداشتند که بتوانند مسئله را برای تبلیغات با آب و تاب بیان کنند؛ با ساده‌ترین زبان ماوقع را به ترتیبی که برایشان رخ داده بود بیان می‌کردند. معهذاً پاره‌ای از آماري که در اختیار من گذاشته شد بسیار جالب بود. مثلاً در سال ۱۹۵۹ جمعیت دهکده ۶۲۴۵ نفر بود که ۳۶۵۵ نفر آنها به علت کبیرسن جزو افراد فعال و مولد نبودند. کلاً ۱۵۸۲ خانوار جمعیت دهکده را تشکیل می‌دادند و هر زوجی بطور متوسط نگهداری دو فرد غیر فعال را به عهده داشتند. از ۲۵۹۹ نفر افراد فعال دهکده ۱۵۹۲ نفر مرد بودند که تنها ده نفر آنها مجرد بودند. عدم اهمیت تأسیسات صنعتی دهکده از اینجا معلوم می‌شد که تنها تعداد ۱۸۱ نفر کارگزن و مرد در این تأسیسات بطور تمام وقت کار می‌کردند.

شمال غرب: ماهواره کهن چین نوین

کارگرفعال و تولیدکننده در این منطقه به اثرادی اطلاق می شد که بین سنین ۱۸ و سنین بازنشستگی بودند .

درسال ۱۹۵۵، درهرجریب زمین ۵ باشل گندم بدست می آمد . در سال ۱۹۵۶ شرکت تعاونی پیشرفته لی میزان محصول سالانه را به ۱۲ باشل ازهرجریب زمین رسانده بود . درسال ۱۹۵۹ ، يك سال پس از آنکه واحد اشتراکی شکل گرفته بود ، با استفاده از وسایل کار مکانیکی و استعمال کود شیمیایی مقدار زمین زراعی از ۲۵۰۰۰ جریب به ۵۰۰۰۰ جریب رسیده بود . در همان سال میزان برداشت محصول بطور متوسط ۱۹ باشل از هر جریب بود . به عنوان مقایسه ، یادآور می شوم که در امریکا بطور متوسط از هر جریب زمین زراعی ۲۱/۳ باشل گندم برداشت می شود . اما چین از نظر سرمایه کار به مراتب ثروتمندتر از امریکا است . بازده کار يك زارع امریکایی سالانه هزار باشل گندم است . در چین مراقبت از ۲/۱ جریب زمین مستلزم ۳۰۰ روز کار است . اگر بازده کار در چین با امریکا برابر بود ، چین برای تغذیه تمام مردمش به ۲۱ میلیون زارع نیازمند بود ، در صورتی که ده برابر این رقم زارع داشت .

لی می گفت که استعمال کود شیمیایی و شخم به نحوه صحیح و سایر پیشرفتهایی که در زراعت حاصل شده وضع محصول را به نحوی سابقه ای بهبود بخشیده و در سایر امور از جمله دامداری نیز نتایج درخشانی حاصل شده است . مثلاً نسبت به سال ۱۹۵۷ ، تعداد خوک های دهکده به ۲۳۷۵ رأس رسیده بود که ۵۱ درصد افزایش نشان می داد . تعداد گاوها ۳۲۲۵ رأس و نشان دهنده ده درصد افزایش بود . تعداد گوسفند ۱۷۰۶۹۵ رأس بود که ۴۲ درصد افزایش نشان می داد . تعداد ماکیان ۸۰۵۰۰ و نمایشگر ۲۵ درصد افزایش بود .

دستمزدها نسبت به نوع کار در ۱۲ درجه طبقه بندی شده بود و هر دسته دقیقاً از انواع کارهای تولیدی خود آمار می گرفت . این سیستم در هر مملکت دیگری باعث در دسر تصور ناپذیر دستگاه حسابداری و حسابرسی می شود ولی از قرار معلوم در چین بانهایت رغبت از این سیستم استقبال کرده بودند .

● bushel پیمانه میوه و غله برابر با ۳۶ لیتر.

در منطقه بیدزار درآمدها به صورت نقدی و جنسی هر دو پرداخت می‌شد. بنا به گفته لی پس از کسر مالیات و مخارج بهره برداری و فروش و هزینه‌های دیگر تنها سی درصد درآمد به عنوان درآمد خالص واحد باقی می‌ماند. از این سی درصد باقیمانده حدود ۱۵ درصد به عنوان ذخیره و ۱۵ درصد برای تأمین بذر ۱۵ درصد بابت هزینه‌های پیش‌بینی نشده کسر می‌شد و بقیه بین اعضای واحد و شرکتها تقسیم می‌شد.

در گذشته دهقانان این منطقه در ماه درهیچ موردی بیش از یک یا دو یوان بطور نقدی دریافت نمی‌کردند زیرا خریدهای نقدی آنها فقط عبارت بود از خرید نمک و نفت و نخ و سوزن و احتمالاً گاهی یک قواره پارچه؛ ولی امروز آنها قادرند یک خوک یا دو چرخه یا چیزی هم قیمت آن خریداری کنند و در صورت لزوم مبلغ مورد احتیاج خود را با بهره ۲ درصد از صندوق شرکت وام بگیرند. باید اعتراف کنم که سرو وضع مرتب و آبرومند بچه‌ها و خانواده‌هایشان تعجب مرا برانگیخته بود. نکته جالب این است که کلیه تأسیسات از قبیل سدهای محلی و زمین‌ها و وسایل آبیاری و ساختمانها و کارخانه‌ها متعلق به خود دهکده بود و از این رو سرمایه عمرانی دهکده به مراتب مهمتر و با اهمیت‌تر از آن چیزی بود که به عنوان درآمد میان‌زارعان تقسیم می‌شد. این سرمایه‌گذاری هنگفت که توسط کار شبانه روزی و خستگی ناپذیر این دهقانان صورت گرفته بود در آینده بازده قابل ملاحظه‌ای عاید همه آنها می‌ساخت و چون سهم هر یک از آنها در این سرمایه‌گذاری قابل معامله و فروش نبود بهترین وسیله برای اسکان دائمی زارعان در نقاط زراعی به شمار می‌آمد چرا که با ترک محل تمام سهم خود را در سرمایه‌گذاری دستجمعی عمران دهکده از دست می‌دادند. موفقیت نظام اشتراکی مستلزم این است که به دهقانان سهامدار شرکت تفهیم شود که این سرمایه‌گذاری که فداکاری و کوشش هر یک از آنها را در بر دارد فقط و فقط برای یک جهش مترقیانه و بهبود هر چه بیشتر سرنوشت هر یک از آنها است. من در بیدزار به خوبی حس کردم که این ایمان فردی به کوشش دستجمعی در همه آنان محرز و مسلم است و بخوبی به آینده بهتری که در انتظار آنان و فرزندانشان است ایمان دارند.

پیش از ترک بیدزار، از یک کودکستان بازدید کردم. این کودکستان

شمال غرب: ماهواره کهن چین نوین

کاملاً مجهز بود و برای نگهداری اطفال دهکده وسایل لازم را در اختیار داشت. البته تشکیلات این قبیل کودکانها بافصول مختلف توسعه یافتلیل می یابد زیرا اصولاً حداکثر استفاده از این قبیل تأسیسات زمانی است که پدر و مادر هر دو باید با هم در مزرعه یا سایر امور فعالیت کنند و ناگزیر باید فرزند خود را به کودکانستان بسپارند.

این شرح بازدید دو دهکده ازدوازه دهکده واحد «ستیع زرد» بود. ده دهکده دیگر نیز بدون شك وضع مشابهی داشتند، هر چند که بنا به اطلاع پیدزار فقیرترین این دوازه دهکده بود. غنی ترین و مترقی ترین دهکده ای که من در چین بازدید کردم دهکده «پهل اسب» نزدیک شانگهای بود که از لحاظ تشکیلات مکانیکی و روش های علمی زراعی بایهترین مزرعه های امریکایی قابل قیاس بود. این دهکده آنقدر پیشرفته بود که توصیف آن در واقع اطلاع صحیحی از وضع عمومی دهکده های چین بدست نمی دهد. از این رو، من از شرح بازدید خود از مزرعه چیا موسوا که یک مزرعه دولتی است چشم می پوشم چرا که این مزرعه بامدرن ترین و آخرین و بهترین ماشین آلات زراعی مجهز است و جنبه استثنایی دارد.

مزارع دولتی چین مزارعی است که همه سرمایه گذاری آن متعلق به دولت است و زارعان آن سمت کارمند و کارگر دارند و در تأسیسات آن سهم و حق شرکتی ندارند، اما میزان درآمد آنها در واقع بیشتر از دهقانان مزارع اشتراکی است. اولین مزرعه دولتی در منطقه منچوری شروع به کار کرد، و بعد در دیگر نواحی نیز چنین مزارعی به وجود آمد. چون این مزارع به آخرین و پیشرفته ترین وسایل صنعتی و مکانیکی مجهزند و با اسلوب و روش های مدرن و پیشرفته علمی اداره می شوند، در حقیقت مزارع نمونه به حساب می آیند و سایر مزارع اشتراکی از طرز کار آنها سرمشق می گیرند و از تجربه های آنان استفاده می کنند.

همانطور که قبلاً گفتیم مسیر گردش من در چین طوری معین شده بود

که من از مناطق گوناگون در نقاط مختلف و دور افتاده سرزمین پهناور چین بازدید کنم با این همه من نمی‌توانم ادعا کنم که به عنوان يك شاهد در مورد وضع عمومی مردم چین و نحوه کار و کوشش آنان و یا مسائلی که با آن دست به گریبان هستند اطلاعات دقیقی دارم. برای این موضوع همانطور که جوزف آلسوپ^۱ گفته باید چین را از دریچه مستعمره پرتغالی ماکائو نگریم. زمانی که من از بازدید ینان و سیان به پکن بازگشتم مقاله‌ای درباره چین در سال ۱۹۵۹ به دستم رسید. این مقاله به قلم جوزف آلسوپ روزنامه نگار امریکایی بود. او مدعی بود که بنابه اطلاعاتی که در ماکائو بدست آورده در اثر ایجاد مزارع اشتراکی قحطی و بدبختی سراسر چین را در بر گرفته و مردم زارع چینی را تهدید به نابودی می‌کند. بنابه گزارش آقای آلسوپ گوشت و چربی در چین بکلی نایاب است و برای خرید يك كيلو گوشت يك زارع چینی باید ۱۵ روز تمام روزی ۱۶ ساعت کار کند. حتی در ماکائو به او گفته بودند که در چین مردم برای رفع گرسنگی مجبورند با علف بیابان تغذیه کنند.

البته خود من در زمان جنگ در منطقه قحطی زده شمال چین دیده بودم که مردم برای سد جوع برگ درخت می‌خورند، ولی آن روزها این مردم روزی ۱۶ ساعت کار نمی‌کردند بلکه به حال اغماز روی زمین خوابیده بودند.

آقای آلسوپ در سال ۱۹۶۱ سفری هم به هنگ‌کنگ کرده بود و بنا به مقاله‌هایی که انتشار می‌داد در هنگ‌کنگ به او گفته بودند که قحطی در چین به نحوی است که زن‌های باردار پس از وضع حمل جفت خودشان را برای سد جوع می‌خورند و آقای آلسوپ با اصرار تمام مدعی بود که این موضوع را يك پرستار چینی قابل اعتماد به او گفته است.

۶۱: رود زرد آبی می شود

در سیان ، ما به يك قطار سریع السیر شبانه سوار شدیم تا به شهر جدید سان من هسیا، یعنی جایی که بشر سرانجام توانست رود زرد را مهار کند، برویم. به عقیده عده ای ، این بزرگترین و جالبترین شاهکار مهندسی است که تا کنون در شرق آسیا پدید آمده است .

اگر تاریخ شناخته شده ملت چین را به مقیاس ۲۴ ساعت تصور کنیم، رژیم کمونیستی با این مقیاس تنها يك عمرن دقیقه ای داشته است ؛ با همین مقیاس طولانی ترین سلسله ای که بر چین حکومت کرده است يك عمر ۵ ساعته خواهد داشت . حال اگر کسی امروز شاهکارهایی را که در این عمر ۲۴ ساعته در آن سرزمین پدید آمده بررسی کند، بدون شك از دیدن آفریده های این ملت که تنها در پنج دقیقه آخر بوجود آمده سراپا اعجاب و تعجب خواهد شد . دورنمای این تلاش های چشمگیر هنگام پرواز با هواپیما به بهترین صورتی دیده می شود . بهر جا که نگاه کنید لکه های آبی رنگ دریاچه های مصنوعی و مخازن آبگیر چشم را نوازش می دهد . جنگل های مصنوعی با درخت های سرسبز جوان صدها هزار جریب ازاراضی و تپه های یاب شمال را در خود گرفته اند . خطوط متقاطع راه آهن و جاده های آسفانته مانند يك شبکه عظیم و بی پایان سراسر خاک پهناور چین را دربر گرفته است .

مخازن آبگیر کوان تینگ^۱ و میون که من قبلاً بازدید کرده بودم و همچنین مخزن سان من که به طرف آن در حرکت بودیم سه طرح بزرگ و جالب از طرح های جمع آوری آب رودخانه های چین بودند . تا کنون چهار صد طرح از این دست در سراسر چین انجام شده است . در نتیجه این تلاش ها چین که در سال ۱۹۵۰ از لحاظ اهمیت بیست و پنجمین کشور تولید کننده نیروی برق بود اکنون به مقام هفتم رسیده و درست بعد از فرانسه قرار گرفته است . در کنار این طرح های عظیم تولید نیرو و آبیاری حدود يك میلیون طرح آبیاری و سد سازی کوچک با وسایل محلی نیز مانند طرحی که در بیدزار به آن اشاره کردم

۱- Kuant'ing

انجام شده است. از سوی دیگر ۹ میلیون چاه عمیق برای آبیاری نیز حفر شده و بدین ترتیب ۱۲۰ میلیون جریب زمین اضافی زیر کشت رفته است. چین خوب می‌داند که در این تلاش بزرگ موفقیت قطعی از این طرح-ها زمانی بدست می‌آید که برنامه «احداث جنگل‌ها بارشد سریع» مانع شست-وشوی گل‌ولای رویه زمین شود و از انباشتن و مسدود ساختن آنها جلوگیری کند. از این رو، چین در فاصله سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۰، تعداد ۵،۰۰۰ نفر متخصص درختکاری و جنگلداری تربیت کرد و تشکیلات جنگلداری و جنگلبانی خود را با وسایل و روش‌های نوین مجهز ساخت. در کنار رود زرد یکی از این جنگل‌ها را دیدم. حدود ۳۶۰ مایل از ساحل رود زرد را در بر می-گرفت و به این منظور احداث شده بود که جلو طوفان‌های شنی صحرای گوبی را سد کند. میان بیابانهای مغولستان داخلی و منچوری نیز چندین کمر بند جنگلی وسیع به طول ۷۲۰ مایل احداث شده بود. اجرای این برنامه‌های عظیم و خارق‌العاده تا زمانی که همه مردم چین داوطلبانه در آن شرکت نمی‌کردند، ممکن نبود. بیشتر کارهای جسمانی به وسیله افراد مزارع اشتراکی صورت گرفته بود. در حال حاضر هم هر فرد چینی در سال تعداد معین و مقرری نهال غرس می‌کند. در هر قریه خزانه‌های وسیعی برای تهیه نهال درست کرده‌اند.

در شمال غربی چین در حوزه تسادام^۱ که به صورت مرکز وسیع ایجاد صنایع درآمدی، هر سال جمعیت بیشتری متمرکز می‌شود و برای سکونت و تغذیه آنها برنامه وسیعی برای نمک‌گیری زمین‌های کویر و شست‌وشوی خاک در دست اجرا است تا بتوانند زمین‌های بیشتری را به زیر کشت و بهره‌برداری ببرند. تاکنون ۱۵۰ هزار هکتار از بیابانهای شور زار با همین رویه شست-و-شو شده و زیر کشت رفته است. تنها در سین کیانگ بیش از ۱۴۰ مزرعه دولتی با آخرین وسایل مدرن فلاحتی و ماشین آلات لازمه تأسیس شده و مشغول فعالیت است. بیش از سی میلیون جریب از زمین‌هایی که بعد از انقلاب به سطح کشت سابق اضافه گردیده در مغولستان داخلی و سین کیانگ واقع است. مساحت زمین‌های جدیدی که به صورت جنگل درآمدی ۵۱ میلیون هکتار یعنی دو برابر مساحت کل انگلستان است.

۱- Tsaidam

شمال غرب : ساهاواره کهن چین نوین

یکی از ماکت‌هایی که من هنگام بازدید از نمایشگاه محصولات کشاورزی در پکن دیدم ، طرح‌های آبیاری و عمرانی انجام شده تا سال ۱۹۶۰ را نمایش می‌داد ؛ برنامه‌هایی انجام شده بود که تا آن زمان امکانش در عالم خیال هم متصور نبود . از آن جمله می‌توان ساختمان یک شبکه کانال آبیاری و کشتیرانی را نام برد که عملاً سراسر چین را از شمال به جنوب و از مشرق به مغرب بایک شبکه عظیم کانال‌سازی بهم متصل می‌ساخت . البته این طرح در دست اقدام بود و هنوز مراحل عظیمی به اتمام آن باقی مانده بود .

در سال ۱۹۵۶ ، سان من شهر کوچک و بی‌اهمیتی بود به نام هوئی‌هسین^۱ در حاشیهٔ هنان . ولی اکنون یکصد و هفتاد هزار کارگر در این شهر مشغول کارند و هر روز با توسعهٔ تشکیلات اقتصادی آن بر عدهٔ سکنه افزوده می‌شود . اما هنوز شهر سان من به صورت یک کارگاه ساختمانی بود که در هر گوشهٔ آن یک عمارت تازه در دست ساختمان بود ؛ ولی نحوهٔ خیابان‌بندی و تشکیلات شهری تولد یک شهر مدرن و کاملاً آراسته را نوید می‌داد . مارا به یک مهمانخانهٔ تازه ساز هدایت کردند که چاپخانهٔ بسیار زیبایی در وسط آن قرار داشت . پس از صرف صبحانه ، بایک اتومبیل فورد مارا از یک جادهٔ خاکی به یک شاهراه پهن نوساز و بسیار عالی بردند .

رفته‌رفته از شهر خارج شدیم . در میان کوهستانهای بلند از یک طرف و دره‌های عمیق از طرف دیگر با سرعت بسیار می‌گذشتیم . ناگهان در کنار جاده یک جمعیت مدنفری که همه شل سفید برتن و کلاه نقابدار سفید بر سر داشتند توجه مرا به خود جلب کردند ، من اصرار کردم که اتومبیل توقف کند تا من بتوانم چند عکس از آنها بردارم .

آنها چه کسانی می‌توانستند باشند ، کشیش‌های مذهبی ؟ اسیران سیاسی ؟ یازنهای حجاب دار ؟

وقتی که ما توقف کردیم دیدیم اکثر آنها در کنار جاده به نوشیدن چای مشغولند . پس از آنکه سر صحبت را با آنها باز کردم معلوم شد کارگران سد سازی هستند که برای جلوگیری از صدمهٔ ناشی از انفجار سنگ‌های کوهستان با این تجهیزات سروصورت خود را پوشانده‌اند . وقتی به آنها گفتم که خیال

۱- Hoi Hsin

کرده بودم آنها کشیش‌های مذهبی هستند ، همه نقابهای خود را برداشتند و خنده‌راسر دادند . پس از آنکه از گردنه‌ها پایین آمدیم آقای چین^۱ ما را متوقف ساخت و دست مرا گرفت و به نزدیک دره کنار جاده برد . در عمق هزارهایی تهره ، دیوار عظیم سد رود زرد را دیدم . در پشت سد دریاچه وسیعی با آب آبی فیروزه‌ای به رنگ آب دریا از جلبنظر می‌کرد .

چین باخنده به من گفت :

- ازدهای زرد ما تغییر رنگ داده است . اکنون کاملاً رام است .

۶۲: يك شاهكار بزرگ

اگر کسی طقیانهای فصلی هوانگ هو^۲ را در گذشته ندیده باشد اهمیت ایجاد سد سان من را نمی‌تواند درک کند . برای همه مردم چین ، چه آنها که با رژیم مائوتسه تونگ موافق هستند و چه آنها که مخالفند ، سان من تنها یک سد جدید که فقط ۱،۲۰۰،۰۰۰ کیلووات به نیروی برق مملکت افزوده است به شمار نمی‌آید ، بلکه آنها این سد را پایان يك دوره غم‌انگیز از تاریخ چین می‌دانند .

در دفتر یادبود سد يك نفر نوشته بود که «اگر دولت خلق چین دیگر هیچ کاری در چین انجام ندهد و همین فردا پایان موجودیت خود را اعلام دارد باز هم ملت چین دست کم هزار سال دیگر خاطره آن را به خاطر پیروزیش بر رود زرد در قلب خود نگاه خواهد داشت.» سد سان من سی و هفتمین سد از چهل-وشش سدی است که کلاً به ارتفاع ۲۱۵۰۰ پا و طول ۲۶۰۰۰ مایل بر رود زرد بنا شده است . البته سد سان من به علت مرکزیت خود اهمیت خاصی دارد . اگرچه یانگ تسه بزرگترین رودخانه چین است ولی هوانگ هو از نظر

۱- Chin ۲- Huang Ho

شمال غرب : ماهواره کهن چین نوین

اهمیت آبیاری دست کمی از یانگ تسه ندارد. حوضه رودخانه هوانگهوه ۶در صد گندمزارهای چین را دربرمی گیرد و پنجاه و هفت در صد تولید پنبه چین و شصت و هفت درصد تولیدات توتون آن نیز در حوضه همین رودخانه قرار دارد. این رودخانه از کوهستانهای شرقی تبت سرچشمه می گیرد و به طرف مشرق سرازیر می شود و بعد به طرف شمال به سرحد مغولستان داخلی می رسد و بعد دومرتبه به طرف جنوب سرازیر شده از درمهای عمیق شن سی می گذرد و به طرف شمال شرقی منحرف شده و از هنان عبور می کند و عاقبت در سه هزار مایلی جنوب تین تسین به دریا می ریزد. آبرقتهای این رودخانه هر سال چهارده مایل مربع زمین جدید در محسب این رودخانه به وجود می آورد. تا آنجا که بشر به خاطر دارد به خاطر آبرقتهایی که در مسیر رودخانه نشست می کند، این رودخانه ۲۶ بار بستر خود را عوض کرده است. تنها در یکصد سال گذشته بیش از ۲۵۰ بار طغیان و سیل وحشتناک در مسیر رودخانه را فرا گرفته است. سالها پیش يك هیت امریکایی که برای کمک به قحطی زدگان منطقه به چین رفته بود راههایی برای جلوگیری از طغیان و سیلاب رودخانه پیشنهاد کرده بود ولی تا سال ۱۹۵۲ کوچکترین اقدامی در این مورد از طرف دولتهای مختلف چین صورت نگرفت. تا آنکه سرانجام دولت در سال ۱۹۵۲ ادارهای به نام اداره برنامه ریزی برای رود زرد تأسیس کرد و به این اداره مأموریت داد تا هر چه زودتر مطالعه و نقشه برداریهای لازم را انجام دهد. در سال ۱۹۵۶ کار شروع شد و چین با کمک متخصصان شوروی توانست در سال ۱۹۶۰ یعنی يك سال زودتر از موعد پیش بینی شده رودخانه زرد وحشی و وحشتناک را که قرنهای بی دربی ترس و وحشت دهقانان چین را فراهم آورده بود، بطور طمی مهار سازد. با این همه، این پیروزی در زمان لازم بدست نیامد زیرا با وجود این که در اوایل تابستان سال ۱۹۶۰ سداحداث شده توانست جلو رود زرد را بگیرد ولی مسئله در آن موقع به وضع دیگری درآمد : در قسمت دره تحنای رودخانه اثری از آب در بستر خشک رودخانه دیده نمی شد و خشکی بی سابقه و وحشتناکی هستی و نیستی دهقانان را تهدید به فنا می کرد. در ماه اکتبر من شاهد آبیگری مخزن وسیع سد بودم که با بارانهای پاییزی دریاچه عظیمی را بوجود می آورد. متأسفانه تمام محصول بهاره در دره سفلی از بین رفته و

سوخته بود .

سد سان من بزرگترین پدیده عمرانی چین به شمار می رود. وظیفه اصلی آن تنظیم آب رود زرد برای جلوگیری از سیل‌های مخرب و خشکی و بی‌آبی موسمی است. مخزن آبگیر سد ۳۶ میلیارد مترمکعب گنجایش دارد و این از مجموع ذخیره سدهای گراند کولی^۱ و بولدر^۲ در آمریکا بزرگتر است. در سال ۱۹۶۵ این مخزن از لحاظ اهمیت در دنیا مقام سوم را داشت. ۶،۶۰۰،۰۰۰ جریب زمین زراعی که در پناه این سد آبیاری می شد از حوادث ناشی از سیل و خشکی در امان بود .

دومین سد چین از نظر عظمت و بزرگی بر روی رود زرد در لانچو، منطقه کانسو در دست ساختمان بود که تمام کارهای ساختمانی آن می بایستی در سال ۱۹۶۳ پایان پذیرد. نیروی تولید برق این سد برابر نیروی تولیدی سد سان من خواهد بود. سه سد بزرگ دیگر با اهمیتی نظیر این دو سد و ۴۱ سد کوچکتر که تعدادی از آنها ساخته شده بود در برنامه بود که بر روی هم نیروی تولیدی برق رود زرد را تشکیل می دادند. با این برنامه‌ها تمامی سیلاب رود زرد برای یک سال تمام در مخازن سدها ذخیره می شد. نیروی برق حاصله از تمام این طرح، ماهانه بیش از ۲۳ میلیون کیلووات و برای تمام سال بالغ بر ۱۱۰ میلیارد کیلووات خواهد بود. این نیرو به تنهایی چهار برابر کل نیروی برق موجود در چین پیش از جنگ، و چهل درصد بیش از کل نیروی برق در هندوستان سال ۱۹۶۰ است .

البته مقامات چینی به خوبی آگاهند که اگر به موازات ایجاد این سدها توسعه هر چه بیشتر جنگلکاری و جلوگیری از شست و شوی زمینهای آبریز سدها حل نشود هیچک از این طرحها نتیجه مطلوب را به دست نخواهد داد و به همین علت چین با نیروی انسانی عظیمی که در اختیار دارد برای جلوگیری از انباشته شدن گل ولای در مخازن سدها دست به کار شده و با ایجاد جنگلهای مصنوعی و بوته کاری ، همه آبریزهای سدها را تحت کنترل دائم قرار داده است .

همه این کوششها، هر چند هم موفقیت آمیز باشد، متأسفانه در ازدیاد ریزش باران پاییزی تأثیری نمی تواند داشته باشد. حتی در بهترین سالها کمبود

۱- Grand Coulee ۲- Boulder

شمال غرب: ۳ اهوارة کهن چین نوین

آب در رودزرد کاملاً زیان آور است. ۵۱ درصد زمین‌های زیرکشت چین در دره این رودخانه است، اما فقط ۷ درصد آب رودهای چین در این بستر جریان دارد. در صورتی که ۷۶ درصد آب رودخانه‌های چین از دره یانگ تسه که تنها ۳۳ درصد زمینهای زیرکشت کشور را دربر دارد، می‌گذرد. برای رفع این کمبود مهندسان چینی طرحی تهیه کرده‌اند که با اجرای آن قسمتی از آب رود یانگ تسه از قسمت علیای آن منحرف می‌شود و سالیانه حدود دو میلیارد متر مکعب آن به طرف دره رود زرد سرازیر خواهد شد. این آب موجودی این رودخانه را چهار برابر خواهد ساخت.

این طرح در صورت تحقق بزرگترین طرح مهندسی سراسر آسیا خواهد بود. برای این منظور چهار سد باید تأسیس شود که هر یک به تنهایی بزرگتر از سد سان من خواهد بود. کل نیروی برق تولیدی این سدها ۴ میلیون کیلووات خواهد شد. در دنیا چنین نیرویی حاصل از یک طرح سابقه ندارد. با در نظر گرفتن چندین سد کوچکتر انحرافی که باید در همین طرح احداث شود کلاً ۱۸،۲۵۰،۰۰۰ کیلووات به نیروی برق تولیدی چین اضافه خواهد گردید. اجرای چنین طرح عظیمی برای هر کشوری در دنیا جزو شاهکارهای مهندسی و برخورداری از یک تکنیک عالی به حساب می‌آید و بدون شک چین بدون دریافت کمک و همکاری از کشورهای خارجی به تنهایی قادر به انجام چنین طرح عظیمی نخواهد بود.

البته در سال ۱۹۶۰ این طرح‌ها با وجود این که در دست اجرا بود ولی به کندی پیش می‌رفت. کاملاً محسوس بود که اقتصاد چین دچار کمبود سرمایه است و برای این که چین بتواند به مسائل بفرنج و عظیمی که روزانه با آن دست به‌گریبان است سرو سامانی بخشد به ناچار مبالغ هنگفتی از سرمایه خود را از این طرح‌های اساسی و دراز مدت بیرون کشیده تا بتواند دردهای خود را علاج بخشد.

از سوی دیگر، مهندسان چینی تا سال ۱۹۵۸ رأساً و بدون کمک متخصصان شوروی ۱۹ طرح سدسازی و تولید نیروی برق و آبیاری را به پایان رسانیده بودند؛ بزرگترین آنها چکیانگ^۱ است که اولین مولدهای آبی ساخت چین

۱- Chekiang

با قدرت ۷۵،۰۰۰ و ۱۰۰،۰۰۰ کیلووات در آن نصب شده است. در هزاران طرح کوچکتر اعم از سدهای آبی و پامولدهای حرارتی فقط از لوازم و ماشین-آلاتی که کلاً ساخت خود چین است استفاده می‌شود. برای سد سان من هشت مولد در نظر گرفته شده که هر یک قدرت تولید ۱۵۰ هزار کیلووات برق دارند. چون در چین توربین‌هایی با این قدرت وجود نداشت قرار شد این توربین‌ها را شورویها به چین تحویل دهند. در موقع بازدید من فقط یکی از این توربین‌ها رسیده بود و اگر حالا شوروی از تحویل بقیه توربین‌ها خودداری کند شکی نیست که بهره برداری از نیروی برق این طرح دچار وقفه و تأخیر خواهد شد. خصوصاً که در طرح سراسر دره رود زرد قرار بود مقادیر زیادی تجهیزات از شوروی خریداری شود.

ولی بنا به اطلاع تا سال ۱۹۶۳ چین قادر خواهد بود توربین‌های لازم را در داخل کشور بسازد. چویی‌لین^۱، مدیر کل طرح به من توضیح داد که ساختمان این طرح برای مهندسان و متخصصان فنی چین یک آزمایشگاه آموزشی به شمار می‌رفته چرا که در حین عملیات ساختمانی و تأسیساتی این سد هزاران متخصص چینی تربیت شدند که فعلاً در سراسر چین در ایجاد طرح‌های مشابه فعالیت‌های مفیدی دارند. در طرح سان ۲۱ هزار کارگر و کارمند مشغول کار بودند؛ از این عده بیش از دو هزار نفر زن بودند. دستمزد کارگران از ۲۰ تا ۱۰۰ یوان و بطور متوسط ۶۰ یوان بود. مهندسان از ۱۵۰ تا ۲۵۰ یوان حقوق می‌گرفتند. بهداشت و دارو و سینما و موزیک و تفریحات مجانی در اختیار همگان قرار داشت. خرج عمده بهای غذا بود که ماهی ۱۲ تا ۱۵ یوان تمام می‌شد. کارها در سه شیفت و بیست و چهار ساعته بدون توقف انجام می‌شد و همیشه به اقتضای افرادی که موفق به انجام کارهای فوق‌العاده می‌شدند جشن ترتیب می‌دادند. روی یک پرده بزرگ در بالای کارگاه با خط درشت نوشته شده بود «بنا به گفته دهقانان قدیم چین هرگاه رود زرد مهار شود فرشتگان از آسمان نازل خواهند شد. اکنون فرشتگان در اینجا حاضرند؛ این فرشتگان مردم چین هستند.»

پیش از تأسیس سد، در محلی که دره رودخانه تنگ شده بود، لایه‌ای شکافهای کوه، سه دروازه طبیعی وجود داشت که به ترتیب آنها را «دروازه

شمال غرب: ماهواره کهن چین نوین

انسان» و «دروازه خدایان» و «دروازه اژدها» می نامیدند. اکنون این سه دروازه جای خود را به دیوار عظیم بتونی سد داده اند و دیگر اثری از آنها نیست، تنها شعار بزرگی به چشم می خورد که روی پرده عظیمی به خط درشت نوشته شده: «کجا رفت دروازه خدایان؟ کجا رفت دروازه اژدها؟ فقط دروازه انسانی باقی است!»

من ایستادم تا از يك دختر جوشکار عکس بگیرم. این دختر زیرلباس مخصوص کار و کاسک محافظ خود چهره بشاش و بسیار زیبایی داشت. خلاصه سخنانی که ما توانستیم رد و بدل بکنیم این بود که او از يك خانواده دهقانی منطقه است، کارش راهسپار دوست دارد و چندسال برای آموختن آن زحمت کشیده ولی باز هم شبها کلاس مخصوصی می بیند و امیدوار است بتواند مهندس بشود زیرا خیلی ها پیش از او به همین ترتیب به تحصیلات عالی دست یافته و مهندس شده اند.

بعد، من از چوبی لین خواستم که مرا به جایی که يك جراثقال عظیم مشغول کار بود ببرد. او فوراً مرا به آسانسوری راهنمایی کرد. ما یکمیدیا یکمیدو پنجاه پا بالاتر در برابر جراثقال ایستادیم. از آنجا چشم انداز رودخانه و دریاچه و مناظر اطراف واقعاً دیدنی بود. در کنار سد، در دل کوه مشغول حفريك کانال بزرگ و حوضچه های متعدد بودند تا قایق های موتوری بتوانند از سطح پایین رودخانه به دریاچه سد و سطح بالای رودخانه راه یابند. این جراثقال دیدنی بود؛ قطعات بتونی و فلزی ۲۵۰ تنی را با سرعت بالایی بردودر محل مخصوص زیر دست جوشکاران قرار می داد. وقتی که به اتاق رانندگی این جراثقال وارد شدم چشمم به دو دختر ۲۵، ۲۲ ساله افتاد که کمک اول و کمک دوم راننده جراثقال بودند.

دختر کوچکتر خیلی خجالتی و محجوب بود؛ تصدیق ابتدایی خود را در تانگ شان گرفته بود؛ مجرد بود؛ کار فعلیش را با يك کنکور به دست آورده بود و کلاس های کارآموزی مربوطه را هم در کوان تینگ گذرانیده بود و از آنجا به این کارگاه اعزام شده بود. پدرش يك معدنچی ساده بود، برای اولین بار يك جراثقال را در سینما دیده بود و خیلی به نظرش جالب آمده بود که بتواند یکی از این ماشینهای غول پیکر را هدایت کند. به همین جهت در مدارس حرفه ای

مربوطه نام نویسی کرده بود و حالاً هم به همین کار مشغول بود. نمی دانم در کشورهای دیگر دنیا چند راننده جراثقال زن هست. مسلم این است که در چین زنها را برای کارهایی که دقت زیاد لازم دارد ترجیح می دهند.

چوبی لین ضمناً برایم توضیح داد که در جریان احداث دریاچه سد پیش از پانصد هزار نفر مجبور شدند نقل مکان کنند زیرا آب زمینهایشان را می گرفت. اومی گفت:

– ما با کمال صبر و حوصله به این دهقانان فهمانیدیم که هر خانواده زارع که از این محل نقل مکان کند، زندگی ده هزار نفر زارع دیگر را از خشکسالی و سیل نجات خواهد داد.

دهات تازه ساز دیگری در کنار دریاچه برای سکونت آنها ساخته شده است. تأسیسات منظمی برای تولید وید و کنسرو ماهی در کنار دریاچه ساخته اند. سابقاً هیچکس از ترس سیل جرأت زندگی در اطراف این رودخانه را نداشت، در صورتی که حالا گرداگرد این دریاچه مصنوعی تفرجگاه و محل سکونت مردم و کارخانه ها و تأسیسات جدید است.

ما از محل ساختمانهای مخصوص مهندسان و کارمندان سد بازدید کردیم. در یکی از ساختمانها به مردی برخوردیم که حدود ۵۵ سال داشت. او سابقاً کارگر راه آهن بود ولی بعد از آنکه مدت هشت سال کلاس های شبانه مدرسه مهندسی را طی کرد توانست دیپلم مهندسی بگیرد. با کمال غرور دیپلمش را به من نشان داد. او در همین کارگاه به عنوان مهندس مشغول کار بود. دوباره سرگرم بازی بودند. من خواستم از دخترکی که زیبا بود عکس بگیرم ولی او چهره خودش را با دو دست پوشانید و گفت:

– من نخواهم گذاشت از من عکس بگیرید.

و هیچکس نتوانست او را از این کار منصرف نماید.

من و چو از چندین آپارتمان دیگر هم بازدید کردیم. در همه جا از چو خیلی خودمانی و گرم پذیرایی می شد و او هم خیلی دوستانه با همه صحبت می کرد.

چوبی لین که بود؟ در دو روزی که ما با هم از سد بازدید می کردیم فرصتی پیش نیامد بود تا من با خود او آشنایی بیشتری پیدا کنم. او بسیار موقر

شمال غرب: ماهواره کهن چین نوین

و مؤدب بود؛ در پاسخ هر چه من می پرسیدم بدون درنگ دقیق ترین جوابها را می داد. در تمام صحبت هایمان حتی يك بار هم از «اسپرالیزم امریکه» یاد نکرد. وقتی که ما دونفری مشغول خوردن چای بودیم و «روی» در گوشه ای چرت می زد، به قیافه چو خیره شدم و گفتم:

- می خواهید حدس بزنم که شما چه نوع آدمی هستید و گذشته تان چگونه بوده است؟

با خنده از پیشنهاد من استقبال کرد. گفتم:

- شما حتماً از جنگجویان قدیم هستید، ولی البته من شما اقتضای کند که در راه پیمایی بزرگ شرکت کرده باشید. شما حتماً در جنگ با ژاپن شرکت داشتید و بدون شك چند ژاپنی و شاید افراد دیگری را به دست خود کشته اید. حتماً مرزه گرسنگی و قحطی را بطور کامل چشیده اید... خوب حدس من چگونه بود؟

با خنده جواب داد:

- خیلی خوب حدس زده اید. بله، من در ارتش بوده ام. پدر و مادر من از مالکان متوسط بودند ولی ژاپنها هستی و نیستی ما را از بین بردند. من به چریک ها پیوستم و بعد از جنگ با ژاپنها در جنگ داخلی نیز شرکت کردم و تحت فرماندهی لویینگ هویی^۱ جنگیدم. در آخر جنگ خودم فرمانده جنگ کانتون بودم. بعد حزب مرا به مدرسه فرستاد. در آنجا با زلم آشنا شدم؛ او از اعضای قدیمی حزب است. بعد من فرمانده يك واحد ارتشی شدم که مأمور ساختن سد کوانگ تانگ شد. در آنجا من تخصص سدسازی دیدم. البته يك دوره مهندسی نیز در همان ضمن طی کردم. بعد هم حزب مرا برای خدمت به «سان من» فرستاد و فعلاً هم مشغول هستم.

- آیا شما اینجا درست افسر ارتش هستید یا نماینده حزب؟

- هر دو. رئیس مستقیم من وزیر آب و برق است یعنی فوتسوئی.

- پس فعلاً شما برای همان ژنرالی خدمت می کنید که او را شکست

دادید؟

با خنده جواب داد:

- بله. ژنرال فوتسویی از ژنرالهایی بود که مدتی منطقه پکن را در اختیار داشت و می جنگید. بعد با ما تماس گرفت و خودش را در اختیار حزب قرار داد. او با بسیاری از ژنرالهای کومین تانگ فرق دارد. درجه های خودش را با زحمت و خدمت در ارتش بدست آورده و مردشایان احترامی است، به علاوه مدیر باتدبیری هم هست.

بعد به شهر رقتیم و بعد از اینکه من چمدان خود را برداشتم، به طرف ایستگاه حرکت کردیم. در بین راه تعدادی کارگر که بیل و کلنگ به دست داشتند در یک صف، بین دوسر باز مسلح حرکت می کردند. آنها کوچکترین توجهی به ما نکردند. مستقیم مثل سربازان حرکت می کردند و برخلاف سایر کارگران از خنده و آواز در میان آنها اثری نبود. سرو وضع و حالت این دسته بکلی با آنچه من در سایر کارگران دیده بودم متفاوت بود. یکی دو چهره جوان در بین آنها دیده می شد و بقیه مردانی متوسط الحال و سالخورده بودند؛ تا آنجایی که من باید نگاه توانستم تشخیص دهم همگی سالم و خوش بنیه به نظر می رسیدند. من همیشه برای زندانیها و اسرا ابراز ترحم عجیبی در خود حس می کنم. آنها به نظر من مثل حیواناتی هستند که در دام اسیر شده اند و هر قدر یک حیوان درنده تر باشد موقعی که در بند گرفتار است مظلوم تر و بیچاره تر جلوه می کند. خوب به یاد دارم که زمان جنگ، ما از نازیها و ژاپنیها متفر بودیم ولی موقعی که من با اسرای جنگی آنها برخورد می کردم ترحم عجیبی گریبانگیرم می شد چرا که می دادم باقیایه ای بدبخت و ناراحت به عکس زن و یا اولاد و با مادرشان می نگرند و کلیه حواس و عواطف بشری در چشمان آنها دیده می شود. من با چنین احساسی روبه چو کردم و از او پرسیدم که آیا این افراد اسرای جنگی هستند یا زندانیان سیاسی.

- آنها عضویک آموزشگاه تعلیم و تربیت اجتماعی هستند. شاید بعضی از آنها به علل سیاسی در این آموزشگاه باشند، شاید هم نه. ولی در هر حال آنها هم مانند دیگران در کارهای ساختمانی شرکت دارند.

- آیا شما محبوبین را زیاد در اینجا به کار می گیرید؟

- بسیار به ندرت. آنها اکثراً در مزارع به کارگمارده می شوند.

- آیا در کارگاه سد شما از این افراد دارید؟

شمال غرب : گاهواره کهن چین نوین

نه، آیا شما هیچ دیدید که کارگران ، در محافظت سربازها فعالیت کنند ؟ زندانیان قبل از اینکه به کارگاه اعزام شوند دوره‌های تربیتی مخصوصی را می‌بینند و بعداً عضو اجتماع می‌شوند و در شرایط متساوی با دیگران زندگی می‌کنند . البته برای تربیت آنها مدت‌ها وقت صرف می‌شود .

باید اعتراف کنم که در سراسر بازدیدهایی که از نقاط مختلف چین داشتم تنها یکبار دیگر آنهم فقط گروه کوچکی را دیدم که بالباس کار ولی در محافظت سربازان مشغول کار بودند . در صورتی که در برخورد با میلیون‌ها و میلیون‌ها کارگر و زارع چینی هرگز از وجود قوای انتظامی در محیط کار اثری ندیدم .

۶۳ : لویانگ^۱ و چنگ‌جو

لویانگ بیش از سه هزار سال قدمت دارد ، در دوران چندین سلسله ، پایتخت بوده . اولین خاندانی که این شهر را پایتخت انتخاب کرد سلسله چو بود . شهر اصلی لویانگ بادیوار قدیمی اطرافش و استحکامات کهنه‌اش بسیار دیدنی است ولی فعلاً ۶۰۰ هزار کارگر جدید در شهرک‌های جدید التاسیس که در پیرامون شهر قدیمی ساخته شده مشغول کار و فعالیت هستند زیرا منطقه لویانگ از نظر آهن و زغال بسیار غنی است . در سال ۱۹۴۸ این شهر فقط ۸۰ هزار جمعیت داشت و هیچ نوع اثری از وجود صنایع نوین در آن دیده نمی‌شد . بزرگترین واحد صنعتی که در این شهر تاسیس شده کارخانه شماره یک تراکتور-ساز است که سی و دو هزار کارگر در آن مشغول کارند . یک شهر مسکونی صد هزار نفری نیز برای زندگی همین کارگرها با تمام وسایل شهری ساخته شده است . این کارخانه بزرگترین کارخانه تولید تراکتور چین است .

زمانی که من از آنجا بازدید کردم کارخانه با ظرفیت کامل مشغول تولید بود . در سال ۱۹۵۹ سالیانه ۱۵۰۰۰۰ دستگاه تراکتور از این کارخانه صادر

^۱ - Loyang

شده بود و تولید سال ۱۹۶۵ تعداد سی هزار دستگاه پیش بینی شده بود . این کارخانه از کارخانه‌هایی بود که با کمک‌های مالی و فنی شوروی ساخته شده بود . تمام قطعات بدنه و موتور این تراکتورها در لویانگ ساخته می‌شد . ابتدا زمان تولید يك دستگاه نوزده دقیقه بود . رئیس کارخانه به من گفت :
- ولی برنامه فعلی ما این است که در هر پنج دقیقه يك تراکتور «باد شرق» بسازیم .

تراکتور باد شرق با موتوری به قدرت ۵۴ است برای انواع و اقسام کارهای مختلف زراعی به کار می‌رود ، حتی می‌توان از آن به جای تلمبه آب و ماشین اره و غیره استفاده کرد . بهای فروش آن حدود ۸۲۴۰۰ دلار بود . البته دستمزد در این منطقه از بسیاری از نقاط صنعتی دیگر چین ارزانتر بود ولی می‌درصد سود کارخانه به عنوان پاداش میان کارگران و کارمندان تقسیم می‌شد . در روز بازدید تنها توانستم يك چهارم این کارخانه عظیم را ببینم . همه متخصصان و مهندسان شوروی کارخانه را ترك کرده بودند و به جای آنها مهندسان و متخصصان چینی مشغول کار بودند . روی دیوارهای کارخانه با خطوط قرمز درشت نوشته شده بود : «سفر به خیررفقای شوروی ! ما هرگز شما را فراموش نخواهیم کرد .» این نوشته‌ها هنوز به همان نحو نگاهداری می‌شوند . رئیس کارخانه برایم توضیح داد که مهندسان چینی در پائوتسو مشغول ساختن کارخانه‌ای درست نظیر همین کارخانه و با همین ظرفیت هستند .

يك روز عصر من از يك مدرسه ابتدایی در لویانگ بازدید کردم ، ۱۱۸۰ نفر دانش آموز در این مدرسه تحصیل می‌کردند . رئیس مدرسه که دانشسرای عالی راطی کرده است ، ازم پذیرایی کرد . ضمن آنکه او ۲۴ کلاس آموزشگاه و سالن‌های کارآموزی عملی را به من نشان می‌داد شعارهایی که به دیوارهای کلاسها نصب شده بود توجه مرا جلب کرد : «جرات فکر کردن داشته باشید» - «جرات عمل کردن داشته باشید» - «جرات ابداع داشته باشید» .
دانش آموزان ۹ ساله به بالا وظیفه داشتند روزانه دست کم دو ساعت در عملیات اجرایی در کارگاههای مؤسسات کارکنند ولی خیلی‌ها داوطلبانه ساعات بیشتری را در این کارگاهها کارآموزی می‌کردند محصولات و ساختن

شمال غرب : ماهواره کهن چین نوین

های این کارگاهها به نفع مؤسسه به فروش می‌رسید . در کارگاههای مختلف دانش آموزان جوانی را دیدم که زیر نظر استادان خود به ساختن رادیوهای رومیزی و ساختن داروهای مسکن مشغول بودند بیش از نصف آنها دستمال فرمز پیش‌آهنگان سرخ را به گردن داشتند .

در بازدید از شرکت تعاونی خارج شهر ، اطلاع یافتیم که امسال در ولایت هنان فقط ۴۵ میلیمتر باران نزول کرده است . این بدترین خشکسالی بود که این منطقه در پنجاه ساله اخیر با آن روبرو شده بود . با اینهمه ، مطمئن بودند که محصول ، تکافوی نیازمندی محلی را خواهد کرد و جای نگرانی باقی نخواهد بود .

فعلاتاً يك شبکه کانال باسدهای کوچک سراسر منطقه هنان را مشروب می‌سازد ولی در سال جاری تعداد زیادی از دهقانان که در اثر عدم ریزش باران به بیکاری تهدید می‌شدند از هنان به دیپگر نقاط منتقل شدند . برخلاف گذشته دست روی دست نمی‌گذاشتند تا گرسنگی آنها را از یاد آورد .

ضمن راه پیمایی در مزارع گوجه فرنگی و کلم و اسفناج با چند نفر از دهقانان صحبت کردم . عموماً از وضع خود کاملاً راضی بودند ، و آگاهی کامل داشتند که بدون اجرای اصلاحات ارضی فعلی در چنین سالی اکثر آنها می‌بایستی از گرسنگی تلف شوند . خصوصاً افراد سالخورده بر این مورد بیشتر تکیه می‌کردند .

بانهف روز راه پیمایی به طرف مشرق ، از لویانگ به چنگ چور رسیدیم این شهر هم دگرگونیهای مهمی به خود دیده بود . باد داشت‌هایی را که در دفترچه یادداشت خود نوشته‌ام ، عیناً نقل می‌کنم :

چنگ چو ، ۲۷ سپتامبر . ساعت ۶ با صدای آواز مریان جوخه از خواب بیدار شدم . مهمانخانه من مرکز اقامت و تجمع مریان است . روز را با سرود حزبی و ورزش های مختلف دسته جمعی در حیاط مهمانخانه شروع می‌کنند .

برنامه خانه سازی در چنگ چو واقعاً جالب و از هر جای دیپگری پیشرفته تر است . حصار قدیم شهر پاك از بین رفته است . بیشتر خیابانهای جدید پهن و با صفا است . باغچه های پراز گل و سنبل در کنار

آنها به چشم می‌خورد. جلو تمام ساختمانهای اطراف هم محوطه سبز و درختکاری ایجاد شده است. البته در قسمتی از این باغچه‌های خیابانی نیز مردم به کشت سبزیهای مصرفی از قبیل کلم و هویج و غیره مبادرت کرده‌اند. به راستی که در چنگ، چو یک و جب زمین لم‌بزرع به چشم نمی‌خورد. در شهره واحد سالن تئاتر و ساختمان اپرا نیز بنا شده است. در خیابانهای شهر نسبت به پکن دو چرخه فراوان‌تر است. ضمناً مغازه‌ها بسیار مجهز و پراز کالا‌های گوناگون هستند.

در راه بزرگ و پهنی که تازه افتتاح شده تعداد یشماری گاری که توسط افراد رانده می‌شوند در حرکتند. این گاریها پراز انواع و اقسام مایحتاج زندگی اعم از آذوقه و میوه و سبزی و لوازم زندگی است. صاحبان این گاریها و کسانی که آنها را می‌رانند اکثراً دانش آموز، دانشجو، آموزگار مدرسه و کارگر کارخانه هستند. در سوی دیگر خیابان کامیونهای نوساز ساخت منچوری که هر یک دویا سه تریلی با خود می‌کشند در حرکت هستند. این تریلیها انواع و اقسام لوازم زندگی و محصولات شرکتهای تعاونی و کارخانه‌ها را به شهر می‌آورند. جالب اینجا بود که یک جراثقال زنجیری عظیمی در خیابانها حرکت می‌کرد و تعدادی از پیش‌آهنگان سرخ برای آنکه آسفالت تازه خیابان خراب نشود فرش‌های پارچه‌ای را که با کاه انباشته شده بود جلو چرخ‌های آن پهن می‌کردند تا فلز زنجیرها با آسفالت تماس مستقیم نداشته باشد. در بین ساختمانهای نیمه تمام دو طرف خیابان گله‌های خوک و گوسفند و مرغ و بوقلمون مشغول چرا هستند. نوع ساختمانهایی که در دست اتمام هستند با ساختمانهای اسپانیولی و با آنچه ما در کالیفرنیا داریم بی‌شباهت نیستند. من از شی^۱، راهنمایی که سازمان جلب سیاحان در اختیار ما گذاشته بود پرسیدم که چه کسانی در این ساختمانها سکونت خواهند کرد و او جواب داد: «طبقه روشن فکر.»

شمال غرب: ساهاوارا کهن چین نوین

پس از بازدید از يك کارخانه که ماشینهای نساجی تولید می کرد و ۲۵۰۰ کارگر در آن مشغول کار بودند و تمام تولید آن منحصرأ به ویتنام شمالی صادر می شد، در تعمیرگاه لوکوموتیوهای راه آهن توقف کردم. در آنجا شنیدم که در شهر بك کارگاه لباس دوزی هست که تمام کارگران و کارمندان آن زن هستند. به بازدید از این کارگاه علاقمند شدم. بیشتر کارگران این کارگاه زنهای کارگرانی بودند که در تعمیرگاه راه آهن کار می کردند. مدیره کارگاه به من توضیح داد که هنگام تأسیس این کارگاه در سال ۱۹۵۸، فقط با ۶ دستگاه چرخ خیاطی کار خود را شروع کرده بود که سه دستگاه متعلق به خود او و سه دستگاه دیگر کرایه ای بود. ساختمان کارگاه سالن بزرگ سفید و روشنی بود که دراصل برای سالن سخنرانی ساخته شده بود. کارگاه صاحب ۱۰۸ دستگاه چرخ خیاطی بود و بیش از دویست کارگر زن در آن به کار مشغول بودند. محصولات آن بیشتر لباس بچگانه و اتیفورم کارگران راه آهن بود. ساعات کار ۸ ساعت در روز بود. از ۸ صبح تا ۱۲ و ۲ تا ۶ بعد از ظهر.

خانم های بچه دار کودکان خود را به کودکان مخصوصی می سپردند. و برای بچه ماهی ۱۵ یوان می پرداختند. بچه هایی که نهار و شام را در کودکان می خوردند، ماهی ۶ تا ۷ یوان پول غذا می پرداختند. این مبلغ حدود چهل درصد از پکن ارزانتر است.

من از زن جوانی که پشت ماشین دوخت مشغول کار بود پرسیدم که بچه هایش کجا هستند. در جوابم گفت که دو بچه دارد که هر دو را به کودکان سپرده. پرسیدم که از طرز نگهداری و مراقبت کودکان راضی است یا نه. و او بینهایت راضی و خرسند بود:

- آنها خیلی خوب مراقبت می شوند. تازه به آنها رقص و آواز هم می آموزند. خود من هرگز نمی توانستم این چیزها را به آنها یاد بدهم. این کار به خود من امکان می دهد که تحصیلات دبیرستانی را در کلاس های شبانه ادامه دهم.

شوهر او کارگر راه آهن بود و برای استفاده از يك بورس یکساله برای تعلیمات تخصصی به آموزشگاه حرفه ای پکن رفته بود و تا چند هفته دیگر باز می گشت. از او پرسیدم که چطور بدون اینکه شوهرش کار کند می تواند خرج

زندگی خودش و بچه‌هایش را تأمین کند و او گفت که حقوق شوهر او در مدت يكسال کارآموزی کلاً پرداخت می‌شود. سپس باخنده افزود :

- ما در عرض سه‌سال توانسته‌ایم ۵۰۰ یوان پس‌انداز کنیم.

پیش از ترك چنگه‌چو از يك روستای نزدیک نیز بازدید کردم. این روستا که بسیار قدیمی و کهنه بود در پناه يك سد كوچك و تأسیسات تولید نیروی برق چنان رشد و رونقی پیدا کرده بود که به راحتی شایان ستایش بود.

هنگام بازگشت از آن روستا ، چندین گورستان خانوادگی مشاهده کردم. از سالها قبل کسی به زمین حریم متعلقه کسی دست نزده بود. می‌گویند به خاطر گاوهای مقدس و موش و میمون يك ششم محصول خود را از دست می‌دهد . چین هم چنین بلیه‌ای را به شکل دیگری دارد و آن گورستانهای خانوادگی است. برای چینی‌ها گورستانهای خانوادگی در شهرها و آبادیها مقدس است و هرگز نباید دست بخورد. بنابه پاره‌ای از اطلاعات ، در بعضی مناطق پیش از ده درصد بهترین زمینهای کشاورزی چین به خاطر وجود همین گورستانها بی‌استفاده مانده‌است. در ابتدای انقلاب مقامات حزبی با این رویه به مبارزه پرداختند و به ایجاد گورستان دسته‌جمعی و جمع‌آوری استخوانها پرداختند ولی رفته‌رفته در اثر مقاومت خصمانه روستاییان اجباراً در این سیاست تجدید نظر کردند . ولی با اینهمه ، ایجاد گورستانهای متمرکز و جمعی در اکثر نقاط چین رواج دارد.

از ساعت ۱۰ صبح تا غروب آفتاب ما از پنج شش شهر جدیدالتأسیس گذشتیم که هر يك در اطراف يك کارخانه تولید آهن كوچك یا متوسط ساخته شده بودند. ازدور کاملاً پیدا بود که این شهرک‌ها مطابق اصول فنی دقیق و مطالعه شده بنا شده‌اند. همه آنها با ساختمانهای نوساز و قشنگ و باغچه‌های بزرگ و میدانهای پر گل و درخت ازدور خود نمایی می‌کردند . متأسفانه قطار ما در این نقاط توقف نداشت.

وقتی که قطار ما از یکی از ایستگاههای بین‌راه گذشت ، ناگهان صدای ترمز شدید قطار به گوش رسید و قطار رفته‌رفته متوقف شد و بعد آهسته، در جهت مخالف به راه افتاد. پس از چند دقیقه بکلی ایستاد . من و الی‌فوری از قطار پایین جستیم تا ببینیم چه اتفاقی افتاده است . يك کارگر روستایی که با

شمال غرب : ماهواره کهن چین نوین

دو چرخه حرکت می کرد، به خاطر خرابی ترمز دو چرخه اش به قطار خورده و مجروح شده بود. افراد کمی قطار بی درنگ ، مجروح را در یک تخت روان به اولین پست امدادی بردند. بعد ، برای اہزام آمبولانس بوسیله تلفن با ایستگاه قبلی تماس گرفتند. من ناگهان به یاد گذشته افتادم که چنین حادثه ای نه تنها موجب توقف قطار نمی شد بلکه چنین خبری اصولاً در هیچ کجا انعکاس نمی یافت .

قطار ما بانیم ساعت تأخیر دوباره به راه افتاد . بعد از ظهر ، ما از کنار پنبه زارهای وسیع می گذشتیم. در این پنبه زارها ماشینهای فلاحتی برای کندن و پاک کردن پنبه مشغول فعالیت بودند. در قسمتهایی نیز پاک کردن پنبه ها با دست انجام می شد . سپس گندمزارها با خرمن های طلایی دو طرف خط آهن را پوشانیده بود . گاهگاهی نیز کوهی از خرپوزه روی هم انباشته شده و برای حمل آماده شده بود . پیش از خواب ، از یک دهکده که اهالی برداشت خرمن را جشن گرفته بودند گذشتیم. یک نفر با آکوردئون آهنگ شادی را می نواخت و عده ای سرگرم رقص و پای کوبی بودند و بیرق های متعددی نیز در اهتزاز بود .

پس از بازگشت به پکن ، من سه هفته تمام از پاییز بی نظیر پکن لذت بردم و سپس با «روی» و دیگر دوستان خداحافظی کردم و از راه دره رودزرد، برای گذرانیدن آخرین مرحله سفر خود و خروج از کشور چین از طریق کون مینگ به راه افتادم.



بخش ششم:

شانگهای و فراسوی آن

در چند روزی که در لویانگ بودم ، روزی برای دیدن آثار هنری باستانی لویانگ که شهرت جهانی دارند از یک شاهرآه پهن و اسفالت به لونگ من^۱ رفتم . زمانی که لویانگ پایتخت سلسله تانگ بود ، ورتسوتین^۲ که از زیباترین صیغه‌های امپراتور وقت بود ، در سال ۶۶۵ قدرت را بدست گرفت و تا سال ۷۵۵ سلطنت کرد . در تاریخ چین او تنها امپراتور زن بوده است . این زن بسیار دانا و زیرک منخب بودایی داشت . بسیاری از مجسمه‌ها و کارهای مجسمه‌سازی چین مدیون او است. ورتسوتین برای معشوق خود ، در ساحل رود یی^۳ معبدی ساخت و آنرا معبد لونگ من نامید . در این معبد مجسمه‌ها و نقاشی‌های بزرگ و زیبایی از بودا به چشم می‌خورد. حدود سی سال پیش یکی از دزدان عتیقه دو مجسمه از زیباترین آثار این معبد را به سرقت برد ، اکنون فقط عکس این دو مجسمه در مبد هست و از اصل آنها خبری نیست، (البته این دو مجسمه را یکی در موزه متروپولیتن^۴ و دیگری در گالری نلسن^۵ در کانزاس سیتی^۶ امریکا به نمایش گذاشته‌اند) . چینی‌ها هر گاه به این معبد می‌آیند از نبودن این دو مجسمه بی‌اندازه ناراحت می‌شوند . ولی من برای تسکین دادن یکی از آنها که راهنمای من بود گفتم :

— در عوض امریکاییها هر گاه آثار شما را در موزه خود می‌بینند هنر شما را مورد ستایش فراوان قرار می‌دهند .

ولی او در جوابم گفت :

— چه کسی می‌تواند مجسمه‌ها را ببیند ؟ فقط امریکاییها !
 امریکاییها که از مردم نفرت دارند چگونه ممکن است به هنر علاقمند باشند ؟ افسوس !

۱- Lung Men ۲- Wu Tzu Tien ۳- Yi
 ۴- Metropolitan Museum ۵- Nelson Gallery
 ۶- Kansas City

۶۴: شانگهای

در شانگهای دیگر از ثروت در کنار فقر، فراوانی در کنار قحطی و گرسنگی، ساختمانهای سربه آسمان کشیده در کنار محله‌های پست و کیف‌خبری نیست. از زنان خوش لباس در اتومبیل‌های لوکس، ازدزدان و قاچاقچیان، از گانگسترها و آدمکشها، از غذاها و رستوران‌های درجه یک با پیشخدمتهای دست به سینه، از کلوب‌های شبانه، و از برنامه‌های شب‌زنده داری هیچ اثری به جا نمانده است. در «جاده سه‌چوان» دیگر عربده ملوانان مست و فریادهای زنان بدکاره شنیده نمی‌شود. مراکز بازرگانی غرب و مغازه‌های لوکس‌فروشی دیگر در شهر جایی ندارند.

اینها همه و همه به هنگ‌کنگ و توکیو انتقال یافته‌اند. اما هنوز شانگهای با جمعیتی در حدود ۱۰،۴۰۰،۰۰۰ نفر (آمار سال ۱۹۶۱) بیشتر از این دو شهر مکنه دارد. خارجیا درباره شانگهای می‌گویند:

«شانگهای تنها شهر چین است که به معنای واقعی یک شهر بزرگ به‌شمار می‌آید».

ساختمانهای آسمانخراش هنوز برجای خود باقی است ولی از «بین‌المللی بودن» شهر دیگر خبری نیست. بعد از غروب آفتاب شهر چنان خلوت و خاموش می‌شود که بی‌شباهت به محله «وال استریت» نیویورک (مرکز خرید و فروش سهام در امریکا) در روزهای یکشنبه نیست.

در قسمت‌های صنعتی اطراف شهر رفت و آمد زیاد بود و ساختنای مرکز شهر تبدیل به مدرسه، باشگاههای کارگری و آپارتمان‌های مسکونی شده بود.

• تا سال ۱۸۴۰ شانگهای یک قریه کوچک ماهیگیری بود. ولی در حدود سال ۱۸۵۰ انگلیسی‌ها کنترل شهر را در دست گرفتند و بعدها قدرت‌های دیگری چون فرانسه نیز در این شهر نفوذ کردند.

دو چرخه و تراموای زیاد دیده می‌شد و در گردشگاه بزرگ شهر بچه‌ها به انواع بازیها سرگرم بودند و بزرگترها به مطالعه و پیاده روی یا بازی شطرنج چینی مشغول بودند. یکی از آنها به من گفت :

- درست به یاد دارم که زمانی ورود چینی و سگ به این گردشگاه ممنوع بود .

باشگاه شانگهای که زمانی منحصر به اشخاص اصیل انگلیسی بود ، اکنون باشگاه ملوانان شده است و در آنجایی توان به انواع ورزشها، مطالعه و تماشای فیلم و دیگر سرگرمیها پرداخت. در نزدیکی این محل ساختمان بانک شانگهای قرار دارد که جلودر ورودیش، روی دوسکو، دوشیرقلزی قرار دارند که بچه‌هایشان همیشه برافند. مردم آنها را لمس می‌کنند و عقیده دارند که خوشبختی می‌آورد؛ البته این ساختمان اکنون يك اداره دولتی است. ساختمان باشگاه امریکاییها نیز به يك اداره دولتی اختصاص داده شده است .

من در مهمانخانه کائو^۱ که زمانی مجلل‌ترین و بزرگترین مهمانخانه آسیا بود اتاق گرفتم. البته نام آنرا مهمانخانه صلح گذاشته بودند که واقعا هم اسمی با مسمأ بود؛ آرام ، مرتب بود و رستوران كوچك و مرتبی داشت ؛ مغازمهای داخل آن اول غروب تعطیل می‌کردند؛ از کلوب شبانه و بار خبری نبود؛ و بعد از ساعت ۱۵ شب غیر از چند چراغ همه چراغها خاموش می‌شد. البته مبلمان و تزئینات این مهمانخانه بی‌اندازه شبیه زمانی بود که مهمانخانه به سرویکتور ساسون^۲ تعلق داشت. به من پیشنهاد می‌کردند که در اتاقی که محل اقامت سرویکتور ساسون بود بخواهم اما من گفتم که يك اتاق یکتفره کافی است اما میل دارم این اتاق را نیز ببینم. اتاق سرویکتور اتاق عادی نبود؛ در نوع خود قصری نظیری بود؛ از اتاق مستخدم و اتاق رختکن گرفته تا اتاقهای مجلل پذیرایی و بارهای قفسه بندی شده و زیبا ، همه را در خود داشت .

از نماینده جلب سیاحان چین پرسیدم :

- قیمت این اتاق چقدر است ؟

- روزی ۳۵ یوان .

۱- Cathay

۲- Sir Victor Sassoon

شاتگهای و فراسوی آن

- اینکه فقط معادل ۱۵ دلار است. اگر اینطور است میل دارم یکشب رامشل سرویکتور ساسون به صبح برسانم و بینم چه احساسی به آدم دست می-دهد که خود را مالک این مهمانخانه و شهر شاتگهای بداند.

البته استراحت کافی نکردم چون مدت زیادی از شب را جلو پنجره ایستاده بودم و به رودخانه نگاه می کردم و از اینکه جوانی را تقریباً بیهوده و عاری از لذت و خوشی گذرانده بودم تأسف می خوردم. ساعت ۷ صبح از اتاقم بیرون آمدم و به پارک رفتم تا قدمی بزنم. پارک پر از مردم بود و هر کس به کاری مشغول: عده ای با لباس ورزش، ورزش می کردند، زیر درختی چند بچه از معلم خود سرود می آموختند، و در گوشه ای یک خانواده مشغول خوردن صبحانه بودند. برایشان دستی تکان دادم و وقتی که آنها نیز برای من دست تکان دادند، دلگرم شدم و روی نیمکتی نزدیک آنها نشستم. به زبان چینی با بزرگ خانواده که پیرمردی بود مشغول صحبت شدم:

- خیلی سحر خیز هستید.

گفت:

- درس و سال من آدم به خواب زیادی احتیاج ندارد.

گفتم:

- سن شما؟ به نظر نمی آید که بیش از ۵ سال داشته باشید.

- اختیار دارید. سن من از ۶ سال هم گذشته. راستی در شوروی مردی

به سن من چه می کند؟

گفتم:

- شما فکر کردید من روسی هستم؟ نه، من امریکایی ام.

گفت:

- امریکایی؟ (البته در چین اهدا از شنیدن این کلمه استقبال نمی شود

ولی او مؤدیانه حرف زد) آها! امریکایی! واقعاً که کشور زیبایی دارید. من

مدتها است که به یک امریکایی برخورد کرده بودم.

- چند سال است که انگلیسی صحبت نکرده اید؟

- خیلی وقت است. کم کم دارم آنرا فراموش می کنم. شما خوب زبان

چینی را صحبت می کنید. آیا خیلی وقت است که در چین هستید؟

گفتم :

- من يك روزنامه نویسی هستم. زمانی برای نشریات شانگهای کار می‌کردم (البته اوچنین نشریاتی را خوب به‌خاطر می‌آورد.) فکر نمی‌کنم شما کمونیست باشید ؟

لبخندی زد و چند تا از دندان‌های درشتی معلوم شد .

گفت :

- البته خیر! من يك سرمایه دار هستم ! این لقبی است که آنها به من داده‌اند .

آنگاه دستی به پیراهن ابریشمی خودکشید و گفت :

- من سابقاً يك مغازه ابریشم فروشی داشتم .

پرسیدم :

- شما چطور زندگی می‌کنید ؟

گفت :

- من نیز مانند بقیه تاجرها بهره سهام می‌گیرم .

- درمقایسه با گذشته (قبل از آزادی) اوضاع چطور است ؟

- ما از بیشتر مردم بهتر غذا می‌خوریم. درخانه قدیمی خودمان زندگی می‌کنیم. البته درقسمتی ازخانه مان عده‌ای دیگر منزل کرده‌اند . اما چندان ناراحت کننده نیست چون آنها اشخاص کاری و خوبی هستند. تازه من و همسرم که احتیاج به این همه اتاق نداشتیم چون بچه‌هایمان همه ازدواج کرده‌اند و برای خودشان زندگی مستقلی دارند .

پرسیدم :

- انتقادهای شما چیست ؟

زیرکانه نگاهی به من کرد و گفت :

- آها! می‌دانم. امریکاییها فکر می‌کنند که مادر وضع سختی هستیم . شاید من زندگی راحتی داشته باشم ولی مردم فقیر وضع چندان مناسبی نداشته باشند. اما در اینجا همه چیز متعلق به مردم است. قبلاً ما فکر می‌کردیم که در امریکا هم همه چیز متعلق به مردم است ولی مثل اینکه اینطور نیست .

شانگهای و فراسوی آن

آیا امریکا فقط دوست چیانگ کایچک است ؟

گفتم :

- فرضاً من این مطلب را تأیید نکنم آیا شما می‌توانید از کشور خودتان

انتقاد کنید ؟

گفت :

- من می‌دانم که هر کسی دچار اشتباه می‌شود. چه کسی تاکنون همیشه صحیح گفته و صحیح عمل کرده است ؟ چین اکنون يك کشور سوسیالیستی است و همانطور که می‌دانید حق مالکیت مثل گذشته نیست. تنها از يك چیز می‌توان اطمینان داشت و آن این که دولت چین با وجود این که سختگیر است امین نیز هست. و این صفت برجسته باعث می‌شود که مردم چین در جهان سر بلند باشند و دیگر دریوغ اسارت بیگانگان پسرنیرند. خوب، نظر شما در این مورد چیست؟ البته دولت کنونی خیلی مقتدر است و گاهی توجهی به نظرات دیگران ندارد ولی دست کم کارهای مفید و عام‌المنفعه انجام می‌دهد و از دزدی و رشوم‌خواری هم در آن خبری نیست باید بدانید که ما دیگر چیانگ کایچک را نمی‌خواهیم .

پرسیدم :

- پسر دارید؟ اگر دارید چندتا هستند و چه کار می‌کنند ؟

- دو تا پسر دارم که یکی از آنها آموزگار است و وضعیت خوب است. دیگری در هنگ کنگ کنگ است. او می‌خواهد به شانگهای باز گردد اما مجبور است در هنگ کنگ بماند. ما از نسل قدیم هستیم، خیلی چیزها را از دست دادیم. اما نوه‌هایم از نسل جدیدند، زندگی جدید را حس می‌کنند و آن را دوست دارند. خود شما می‌دانید که شهر شانگهای در گذشته چه بود - دزدی، آدمکشی، قاچاق، فساد و غیره و غیره. اما اکنون دیگر این بلاها رفع شده‌اند و نه کسی از تعطیلی می‌میرد و نه کسی دیگری را می‌کشد. هر کسی به کار خودش مشغول است و دیگر خبری از مردمان شروری چون توپوئم‌شنگه نیست.

• Tu Yueh-sheng کانگستر شماره یک شانگهای و رئیس دانجمن

مخفی‌دایره سبز، بود که قاچاق، قمار و فواحش را اداره می‌کرد. در سال ۱۹۲۷ بقیهٔ هاورتی در صفحهٔ بعد

می‌بینید که اکنون بچه‌ها به‌ما می‌گویند روی زمین تف نیندازیم و آشغال در خیابان تره‌زیم. همه کار می‌کنند و کتاب می‌خوانند. روز به روز بر عدهٔ ساختمانها افزوده می‌شود اما کسی نروتنند نمی‌شود. چرا؟ چون همه چیز برای مردم چین است.

گفتم:

- شاید شما می‌ترسید همه چیز را به من بگویید. شاید می‌ترسید من به دولت بگویم؟ لبخند زدم. اما اول بخندی نزد:

- ها! من حقیقت را می‌گویم. چرا باید...

یکی از آشنایانم از راه رسید و او برای سلام و احوالپرسی از جا برخاست. با یکدیگر به قدم زن پرداختند. اما پیش از آنکه برود، برگشت، به من تعظیم کرد و گفت:

- چندین ساختمان ساخته می‌شوند. باید ببینید.

۶۵: سازندگی

چانگ یائو - هوئی^۱ معاونت کل مجمع خلق شانگهای (که به مجمع ملی نامیده می‌فرستند) به عنوان يك «مقیم قدیمی» به من خوش آمد گفت. او حدود ۴۰ سال داشت و قد بلند و قوی هیکل بود. تحصیلاتی نسبتاً عالی دیده بود و از زادگاه خود، شان تونگ به نیروهای چریکی لیوشائوچی پیوسته بود.

بقیهٔ یادرقی از صفحهٔ قبل

مردان مسلح او، چانگ کایچک را در رسیدن به قدرت کمک کردند و او نیز برای قددانی شنگ را به سمت رئیسی ادارهٔ مبارزه با مواد مخدر گمارد تا امور مربوط به جریان و نقل و انتقالاتی مواد مخدر را کنترل کند.

۱ - Cheng Yoo-hui

شانگهای و فراسوی آن

در مورد تبهکاران و دزدان (گانگسترها) می گفت :

— زمانی که آنها از حمایت دولت و مردم برخوردار نباشند به خودی خود معو و نابود خواهند شد. دسته‌های تبهکاران برای سردهسته‌های خود به دنبال پول هستند. این سردهسته‌ها وقتی که به هدف‌های خود برسند مبدل به سرمایه‌دار می‌شوند. به عنوان نمونه، يك سردهسته تبه‌کاران، ضمناً رئیس یکی از بانكها نیز بود و پس از تغییر اوضاع به هنگ‌کنگ گریخت. جانشین او بنا به پیشنهاد ما در روزنامه آگهی کرد که تشکیلات سازمان سری منحل گشته است. از سال ۱۹۵۱ به اینطرف تمام گانگسترها و گانگستر بازبها از صحنه معو شده‌اند.

در مورد قاحشه‌ها و دلالان محبت می گفت :

— همزمان مبارزه با گانگسترها ما با قاحشه‌ها و دلالان محبت نیز درگیری پیدا کردیم ولی در این مورد به دقت بیشتری احتیاج بود چون تربیت و تهذیب زنان و شاغل کردن آنها بسیار وقت می‌گرفت. البته نمی‌خواهم بگویم که جامعه از وجود آنها بکلی عاری است ولی به جرأت می‌توان گفت که تعدادشان بی‌اندازه انگشت شمار است.

چانگ یائو — هوئی به من پیشنهاد کرد که هر کجای شانگهای را که بخواهم به من نشان دهد و من به او گفتم که می‌خواهم خانه‌ها (بدترین و بهترین آنها) را ببینم. او در جواب تقاضای من گفت :

— بسیار خوب. اما آیا دربارهٔ صنایع چیزی نمی‌خواهید بدانید؟ شهر شانگهای از آن زمانی که شما دیدید تغییرات بسیاری به خود دیده. حتی از ده سال پیش به اینطرف نیز اوضاع بسیار عوض شده است. نساجی و دیگر صنایع کوچک در گذشته حدود ۶۰ درصد کل تولید را تشکیل می‌دادند در صورتی که در حال حاضر صاحب بزرگترین صنعت نساجی چین هستیم و صنایع سنگین دیگر نیز ۵۰ درصد تولیدات ما را فراهم می‌کنند. حتماً شما هیچگاه فکر نمی‌کردید که شانگهای بتواند يك شهر تولیدکننده فولاد شود، اینطور نیست؟ شانگهای امسال حدود ۲ میلیون تن آهن و فولاد ذوب خواهد کرده می‌بینید که اکثر کشتی‌ها را

* بنا به گزارشات مربوطه تولید فولاد و آهن شانگهای در سال ۱۹۶۹

بالغ بر ۶ میلیون تن بود.

در چین ساخته‌ایم؛ و شانگهای کشتی‌هایی با ظرفیت ۱۰ هزار تن ساخته است. راستی شما چند روز وقت دارید؟

جواب دادم:

۵- روز .

و او با وجود اینکه چندان راضی به نظر نمی‌آمد گفت:

• بسیار خوب. در این ۵ روز چیزهایی را به شما نشان می‌دهیم که مردم عادی در ۱۰ روز هم موفق به دیدار آنها نخواهند شد.

از اینکه ۵ روز بی‌دری به دیدن آهن و فولاد بروم زیاد خوشم نمی‌آمد. از چانگک درخواست کردم که يك روز را به خود من واگذار کند تا با خیال راحت در خیابانها قدم بزنم و پادی از محله‌ها و کوچه‌ها و خیابانهایی که در گذشته دیده بودم بکنم. اونیز با اکراه این پیشنهاد را پذیرفت، ولی گفت که برای روزهای باقیمانده برنامه فشرده‌ای ترتیب داده‌است. آنگاه من در خیابان‌ها به گردش و سیروسیاحت پرداختم. جالب این بود که محله را می‌شناختم ولی چهره مردم دیگر به خاطر من مانده بود و کسی را نمی‌شناختم. شکو و جلال و زرق و برق مغازه‌ها که در شانگهای چندین سال پیش دیده بودم دیگر وجود نداشت اما البته اکنون شانگهای از هر زمان دیگری در گذشته تولید بیشتری در ابریشم (چه با طرح های امروزی و مدرن و چه با طرح های قدیمی و مرسوم) داشت اما قسمت اعظم تولید ابریشم برای خرید ماشین آلات به مصرف صادرات می‌رسید.

قیمت ابریشم مصنوعی متری ۱/۵ دلار، ابریشم تیره متری ۲/۲۵ تا ۲ دلار، پارچه پشمی متری ۶ دلار و پارچه‌های نخی ۷۵ سنت تا ۲ دلار تعیین شده بود. کفش های چرمی از ۳ تا ۱۲ دلار، پیراهن از ۲/۵ تا ۵ دلار، جوراب جفتی ۴۵ سنت تا ۱/۵ دلار، و کت چرمی از ۲۵ تا ۳۵ دلار به فروش می‌رسید. قیمت ها تا حدودی بالاتر از قیمت های اجناس مشابه در هنگ کنگ بود. سهمیه پارچه به هر کس اجازه می‌داد که در سال فقط ۱۶ فوت (حدود ۵ متر) پارچه (با عرض يك متر) بخرد. این مقدار برای دو دست لباس بزرگسالان یا سه دست لباس خردسالان کافی بود (این مقدار برای خردسالان و بزرگسالان ثابت بود.) لباس‌های دست‌دوم و مستعمل در فروشگاهها موجود

شانهای و فراسوی آن

بود و برای خرید آنها احتیاج به کوبن سهمیه و جیره نبود ولی البته قیمت‌ها بالا بود. مثلاً یک لباس پشمی بین ۱۵ تا ۲۵ دلار قیمت داشت.

کمونیست‌ها می‌گویند:

- بله ما مقدار زیادی کالا صادر می‌کنیم اما باید توجه داشت که در حال حاضر وضع پوشاکی مردم به مراتب از گذشته بهتر است. در مورد ابریشم ما اکنون می‌گذاریم که سرمایه‌داران از آن استفاده کنند و ببوشند، ولی وقتی که با صدور آن ماشین‌آلات مورد نظر را خریداری کردیم، آنوقت ما نیز مقدار زیادی ابریشم خواهیم داشت.

فروشگاه‌های بزرگی چون وینگ‌آن^۱، سان‌سان^۲ و سینسیر^۳ هنوز فعالیت داشتند و انواع و اقسام پارچه، کفش و سایر مایحتاج و گاهی کالاهایی که جزو سهمیه نبود به فروش می‌رساندند. مثلاً شراب ۲ یوان و ودکا ۸ یوان قیمت داشت و یک دوچرخه خوب به ۶۰ دلار به فروش می‌رسید و این معادل حقوق دوماه کار یک کارگر متخصص بود.

به محوطه رستورانی نزدیک شدم که زمانی غذاهای خوب چینی می‌داد و برای هر غذا حدود ۳۰ سنت پول می‌گرفت که البته این مبلغ در آن زمان برای غذا گران بود. ساختمان این رستوران به یک فروشگاه دولتی مبدل شده بود که کالاهای خارج از جیره و سهمیه به فروش می‌رساند و من از مردی که در آخر صف خریداران ایستاده بود پرسیدم:

- چه چیزهایی می‌فروشند؟

بانگاهی تردیدآمیز شان‌هایش را بالا انداخت و اظهار بی‌اطلاعی کرد. بعد از نفر جلو او که زن بود همین را پرسیدم، او نیز چنین جوابی به من داد. ظاهراً چنین برمی‌آید که هر کس مقداری از وقت خود را در صف می‌گذراند و وقتی که به جلو گیشه می‌رسد آنوقت می‌فهمد که چه چیزهایی برای فروش موجود است (البته اگر اصلاً چیزی وجود داشته باشد). آنقدر ایستادم تا یک نفر که خرید کرده بود از لای جمعیت بیرون آمد. در کیسه‌ای که همراه داشت چند موز پلاستیک دیده می‌شد.

این گونه صف کشیدن‌ها در تمام شهرها دیده می‌شود و این چیزی بود

۱- Wing On

۲- Sun Sun

۳- Sincere

که مرا به یاد مناظری مشابه در شوروی زمان جنگ انداخت. البته در شوروی صفا طولانی تر بود و مردم برای دریافت نان ایستاده بودند نه چیزهای «لوکس» چون موز. با دقت نگاه می کردم که علائم و آثاری از عدم تغذیه کافی پیدا کنم ولی علامت محسوسی دیده نشد. مردم لاغر اندام و نحیف بودند ولی این موضوع در چین رواج دارد. يك پزشك چینی در پکن به من گفت که در بیمارستانها در مواردی امراض بری بری و پلاگر دیده شده است.

يك خانم معلم به من اجازه داد که از بچه‌هایی که خندان، وبالباس‌های قشنگ تحت مراقبت و سرپرستی او بودند عکس بگیرم و بچه‌ها مرتب پهلوی یکدیگر ایستادند و من عکس گرفتم. بعد گفتم که پراکنده شوند و به بازی بپردازند تا دوباره عکس بردارم. در ضمن صحبت با بچه‌ها متوجه شدم که یکی از آنها دندان‌های کاملاً سیاهی دارد. وقتی که علت را از مراقب پرسیدم گفت که دلیلش خوردن قند و شیرینی بیش از حد است. از او پرسیدم:

- فکر نمی کنید این مرض پلاگر باشد.

او به محض شنیدن این حرف بچه‌ها را جمع کرد برد و مرا تنها گذاشتند. در گردشگاه خواستم از يك دکه آب نبات فروشی برای دسته‌دگیری از بچه‌ها که نزدیک من به بازی مشغول بودند قدری آب نبات بخرم، ولی معلوم شد که آب نبات نیز مانند شکر جیره بندی است و سهمیه هر نفر در شهر شانگهای ماهانه فقط ۱۲ اونس^۵ است. در خیابان نان کینگ^۱ حدود ده دوازده تا کسی دو چرخه‌ای^{۵۵} وجود داشت که کرایه‌شان ساعتی ۱۶ سنت بود. (برای بیشتر مردم چین این مبلغ شایان توجه است). سوار یکی از این دو چرخه‌ها شدم و در راه از راننده پرسیدم که روزانه چه مقدار برنج مصرف می کند.

جواب داد:

* هر اونس برابر $\frac{1}{16}$ پوند و تقریباً برابر با ۲۸/۳۵ گرم است.

۱- Nonking

•• دو چرخه بلندی است که جای مسافر در قسمت پشت آن است و راننده

مثل يك دو چرخه سوار برای حرکت وسیله باید رکاب بزند.

شانگهای و فراسوی آن

- ۶ پیاله ۵ .

پرسیدم:

- کالی است؟

گفت:

- خیر، من روزانه حدود ۱۵ پیاله برنج لازم دارم. ضمناً اضافه کرد که روزهای تعطیل را در یک باغ کار می‌کند و چند تخم مرغ و مقداری سبزی بدست می‌آورد. اولیاسی تمیز برتن داشت و با نیروی زیادی پامی‌زد.

شانگهای همیشه شهری زشت و بی‌قواره بوده است. چقدر خوب بود اگر این شهر را خراب می‌کردند و دوباره می‌ساختند. شهرداری جز تعمیر و مرمت ساختمان‌های قدیمی کاری انجام نمی‌داد و ساختمان‌های جدید شهر در خارج از محدوده شهر اصلی شانگهای بودند. در بازدید از قسمت‌های اطراف شهر به دیدن برنامه‌های صنعتی و توسعه‌ای بسیاری موفق شدیم. هر یک از این بخش‌ها که به اصطلاح « همه چیز سرخود و بی‌نیاز از اطرافیان » بود کارخانه‌های ماشین‌سازی و ابزارسازی و کارخانه‌های نساجی داشت. شاهراه‌های خوب و پیاده‌روهای بهن به مراکز ترافیک و تردد و مراکز خرید و بازارها و سینماها و تئاترها منتهی می‌شد. واحدهای مسکونی با آپارتمان‌های سه طبقه و چهار طبقه برای زندگی کارکنان ساخته شده بود و در جلو هر ساختمان باغ و باغچه و محوطه بازی بچه‌ها وجود داشت. فاصله محل زندگی و محل کار یا مدرسه بچه‌ها آنقدر کوتاه بود که با پای پیاده می‌شد طی کرد.

۶ واحد ساختمانی از اینگونه ساخته شده بود و ۵ واحد دیگر در دست ساختمان بود. من چند ساعتی در یکی از این واحدها که مینگ‌هونگ^۱ نام داشت گذراندم؛ در اینجا حدود ۷۰،۰۰۰ نفر (کارکنان و خانواده‌های آنها) زندگی می‌کردند و در کارخانه‌های سازنده موتورهای مختلف و ماشین‌آلات کشاورزی مشغول کار بودند. در مدتی کمتر از دو سال ساختن متجاوز از ۲۰۰۰ ساختمان در این محل انجام پذیرفته بود.

* ۶ پیاله معمولی معادل یک پوند (قدری کمتر از نیم کیلوگرم) است.

۱- Ming Hong

میدان شهر ۱۱ ساختمان آجری داشت که یکی از آنها مهمانخانه‌ای بود که من برای خوردن چای کمی در آنجا استراحت کردم. این مهمانخانه ۵۵ اتاق داشت و در عرض ۶۷ روز ساخته شده بود. گرچه تزیینات آن چندان خرجی برنداشته بود ولی بغاطرسلیقه خاصی که در ساختن آن بکاررفته بود جالب جلوه می‌کرد. مدیر مهمانخانه جوان بیست‌ساله‌ای بود که یک‌دوره تعلیمات مخصوص هتلداری دیده بود و عضو حزب نیز بود. همه اتاق‌های مهمانخانه را ورزشکاران و استادان و میهمانان دیگری که به این بخش آمده بودند اشغال کرده بودند. قیمت يك اتاق دو نفره با حمام لوکس شبی ۳ دلار و قیمت اتاق يك نفره بدون حمام شبی يك دلار بود.

در طول يك خیابان درختکاری شده به پیاده‌روی پرداختم. وقتی به این آپارتمان‌ها رسیدم خواستم یکی از آنها را از داخل ببینم. از بیرون، این آپارتمان‌ها شبیه خانه‌های طبقات متوسط پایین در آمریکا بود ولی در داخل از لحاظ تزیینات و مبلمان وضع بدتری داشت. در و دیوارها رنگ نشده بود، پلکان سیمانی بود، و راهروها باریک و تاریک بود. بعد از ظهر بود و بیشتر مردم سرکار خود بودند. در سه آپارتمان را زدم اما کسی جواب نداد. در آپارتمان چهارم پیرمردی در را گشود و مرا به داخل دعوت کرد. آپارتمان از يك اتاق پذیرایی، دو اتاق خواب، يك آشپزخانه کوچک و يك مستراح و يك دوش تشکیل می‌شد. قالی وجود نداشت ولی کف اتاق‌ها تمیز بود و پرده‌های پارچه‌ای سفید نیز به پنجره‌ها آویخته بود.

پرسیدم :

- شما چند نفر هستید ؟

گفت :

- هشت نفر اینجا زندگی می‌کنیم : همسر من ، خودم ، پسر من ، عروس من و

چهار فرزند آنها .

پرسیدم :

- راحت هستید ؟

گفت :

- بله واقعاً . قبلاً ما همه در يك اتاق زندگی می‌کردیم که به اندازه این

شاتگهای و فراسوی آن

آشپزخانه کوچک بود ولی حالا اقلاباً فضای داریم که بتوانیم در آن به اصطلاح چرخه بزنیم. من يك کارگر بازنشسته هستم و ۶۵ سال دارم و حقوق بازنشستگی می گیرم .

فردای آن روز ۱۵ میل رانندگی کردیم تا به دیدن واحد اشتراکی «پل اسب» برویم. این منطقه شامل ۱۲۰۰۰۰ جریب زمین بود و ۴۸،۰۰۰ نفر جمعیت داشت و ۲۹ تلمبه زمینها را به خوبی آبیاری می کرد. در امور مکانیزه هم پیشرفته بودند و ۲۳ تراکتور داشتند . تولید از ۹۰۰ هزار دلار در سال ۱۹۵۲ به ۶،۱۰۰،۰۰۰ دلار در ۱۹۵۹ افزایش یافته بود و درآمد سرانه ۸۵ یوان شده بود . قریب ۶۱ درصد از مردم سواد خواندن و نوشتن داشتند. از لحاظ غذایی به هر نفر ماهانه ۳۴ پوند غله و حبوبات و حدود ۳۰ الی ۴۰ پوند سبزی می رسید. مردم در زمین و معوطه حیاط خود شخصاً زراعت می کردند و بطور متوسط ماهانه هر نفر ۱۳ تخم مرغ و ۶ اونس گوشت بدست می آورد. در سال ۱۹۵۹ يك کارگر قوی بنیه می توانست علاوه بر مخارج غذا ماهانه تا ۲۰۰ یوان بدست آورد و آنطور که من دیدم وضع تغذیه این مردم بهتر از شهر نشینان بود .

واحد «پل اسب» ۵ «مرکز شهر» داشت. مرکز شماره يك را که من بازدید کردم ۳۲ ساختمان آجری جدید داشت که توسط کارگران و کارکنان خود این ناحیه ساخته شده بود. به علاوه يك مدرسه بزرگ ، يك کودکستان نوین، يك بیمارستان (۴ دکتر، دو اتاق عمل ، وسایل اشعه ایکس و ۱۵۰ تخت)، دفتر پست و تلگراف ، ایستگاه فرستنده رادیو ، چندین مغازه و فروشگاه، سالن های پذیرایی و غذاخوری، يك تئاتر ، يك حمام عمومی و آپارتمان های آجری برای سکونت ۶۰۰ خانواده وجود داشت . اطراف این آپارتمانها گلکاری و درختکاری شده بود . از اجاره بها خبری نبود و هر خانواده فقط بابت پول برق ماهی يك تا دو یوان می پرداخت . معاینات طبی و خدمات پزشکی مجانی بود و برای عملهایی چون زایمان مبلغ بسیار ناچیزی (حدود ۳ یوان) دریافت می شد . به لی یی مینگ^۱ ، راهنمای جوانم گفتم:

- فکر می کنم شما همه اش چیزهای خوب را به من نشان داده اید .

۱- Li Yi-ming

حالا بگذارید چیزهای بد را هم ببینیم .

گفت :

- منظورتان از چیزهای بد چیست ؟

گفتم :

- خوب به یاد دارم که در گذشته هزاران نفر زیر کانال سوچو^۱ روی حصیر و هزاران نفر در خیابانها می خوابیدند . باز به یاد دارم که جنگلی از کلبه های خیزرانی در پایین ایستگاه راه آهن وجود داشت . البته کانال را دوباره دیده ام که تمیز و بهداشتی شده است اما برای آن جنگل چه کرده اند ؟

گفت :

- جنگل هنوز سرجايش است . ماما کنون وقت نکرده ایم برای مردم اینجا خانه سازی کنیم .

غروب به شهر باز گشتیم و من بنا به دلخواه خودم با خانم پیری که مشغول پختن شام بوده گفتگو پرداختم . در حالی که رادپوی کوچک او مشغول پخش موسیقی بود ، از او راجع به فرزندانش سؤال کردم . پسرش ماهی ۶۵ یوان و عروسش ماهی ۶۸ یوان درآمد داشتند . اجاره منزل نمی دادند و پول غذا بخاطر اینکه خود این خانم با صرفه جویی آشپزی می کرد و غذا فراهم می آورد ، ماهانه از ۷۰ یوان متجاوز نمی شد ، با توجه به اینکه او سه نوه کوچک هم داشت . غذای آن شب آنها ماهی بود (يك ماهی به وزن نیم کیلو برای ۶ نفر) به اضافه قندزی برنج که روی اجاق در حال دم کشیدن بود . چنین به نظر می رسید که پشت پرده چند تا تخت خواب سبک وجود دارد اما بعضی از آنها روی زمین می خوابیدند . وقتی از این خانم پرسیدم که چرا به جای بهتری نقل مکان نمی کنند جواب داد :

- اسباب کشی کنیم ؟ چرا ؟ اینجا خانه خود ما است . از اوضاع کنونی هم راضی هستیم ، فقط انشاء الله بتوانیم يك چرخ خیاطی هم بخریم .

۶۶: شهر دارشانگهای

من بیش از حد و سهمیه خود به بازدید از صنایع شانگهای پرداختم. تولیدات صنعتی شانگهای در سال ۱۹۶۰ متجاوز از ۲۴ میلیارد یوان، یعنی بیش از ۱۰ درصد کل تولیدات ملی بود. من بیش از چند نمونه از فعالیت‌های صنعتی را ندیده بودم ولی اطلاع یافته‌ام که در شانگهای کالاهای بسیاری چون مبدل‌های فولادی، مولد برق، چکش و مت‌برقی، دستگاههای پرس، کود و مواد شیمیایی، تراکتورهای دیزلی، لاستیک، وسایل جراحی، دارو، دستگاههای اشعه ایکس، ذره بین و عدسی، تلویزیون، دوربین و هزاران چیز دیگر ساخته می‌شوند.

وقتی که از نمایشگاه صنعتی شانگهای بازدید کردم در باره شانگهای مطالب بسیاری آموختم. در تمام شهرهای بزرگ دست‌کم يك نمایشگاه از این قبیل برپا بود. مثلاً در پکن ۶ نمایشگاه بود و علاوه بر اینکه اطلاعات وسیعی در اختیار بازدیدکننده قرار می‌داد سرگرم کننده نیز بود. دیدن این نمایشگاه‌ها از نظر مردم چین بسیار جالب بود چرا که اینگونه اشیاء و کالاهادر فروشگاه‌ها موجود نبود. زیرا هدف اصلی از تولید آنها صادرات بود. مردم چین در همان حال که با غرور و رضایت به این کالاها می‌نگریستند غبطه می‌خوردند که چرا مردم سایر کشورها قادر به خرید آنها هستند و خودشان نیستند.

لی تفکرواندیشه مرا درهم شکست و گفت:

— شهردار، شما را به شام دعوت کرده است.

شانگهای نیز مانند پکن يك شهر کامل بود و با حومه‌اش وسعتی به اندازه يك استان داشت. که چنگ‌شی^۱، شهردار شهر، مردی تنومند و قوی‌هیکل بود و با وجود اینکه نزدیک به ۶۰ سال داشت حالت چهره‌اش او را ۴۰ ساله نشان می‌داد. او در شهر آنهوئی در شمال نانکینگ در يك خانواده متوسط به دنیا آمده بود. در زمان اشغال چین توسط ژاپنیها، او ولیوشائوچی به روستاها رفتند و به—

۱— K'eh Cheng-shih

تربیت و جمع آوری چریک پرداختند . که چنگ شی مستقیم و قاطع صحبت می کرد . او در منزل سابق سرکنسول ایتالیا به من خوش آمد گفت . (این محل اکنون اتاق پذیرایی شهرداری و دفتر کار که چنگ شی بود) .

دیگر کسانی که در این جلسه عصر شرکت داشتند عبارت بودند از ساوثون - یه چی یی^۱ قائم مقام شهردار و چانگ یائو - هونی^۲ معاون کل شهردار و راهنمای من لی ئی - مینگ . شهردار به من گفت که عصر را آزاد است و آماده است تا به همه پرسشهای من در همه زمینه ها پاسخ دهد . او برای اینکه خودش سر - صحبت را باز کند گفت :

- لی به من گفته است که شما دو نفر در ایداول اینکه شهر حالت افسونگری و فریبندگی خود را از دست داده است و دوم اینکه وضع و حالت اخلاقی و معنوی و پرهیز کاری شهر بهبود یافته است . هر دو این نظرها صحیح هستند . البته بیشتر خارجیان این تغییرات و اصلاحات را متوجه نمی شوند ولی چون شما از ساکنان سابق شانگهای هستید و با اوضاع قبلی آشنایی دارید این تغییرات برایتان کاملاً آشکار و محسوس است . در آن زمان درصد کمی از مردم چین ثروتمند بودند ، بیش از احتیاجات خود دارا بودند و افسونگری و دلفریبی مغازه ها و مهمانخانه های خیابان نانکینگ برای آنان آفریده شده بود ، در صورتی که در قسمت دیگر شهر میلیونها نفر در کوچه های تنگ و کثیف با قحطی و گرسنگی دست به گریبان بودند . اکنون هیچکس ثروتمند نیست اما هیچکس هم از گرسنگی تلف نمی شود و از محله های کثیف و قحطی و ناخوشی خبری نیست .

پرسیدم :

- آیا همه به قدر کافی دارند ؟

گفت :

- بله به قدر کافی دارند .

پرسیدم :

- آیا مردم بیشتر می خواهند ؟

گفت :

شانگهای و فراسوی آن

- البته . دستمزدها و سطح زندگی در شانگهای از دیگر نقاط چین بالاتر است و حجم تولید نیز به نوبه خود بیشتر است. يك کارگر صنعتی ماهانه ۷۴/۵۰ یوان حقوق می گیرد . اجاره منزل ۲ تا ۱۵ یوان ، آب و برق ۳ تا ۴ یوان و معارج غذا برای هر عضو خانواده ۱۲ یوان است . بطور متوسط هر خانواده دو نفر حقوق بگیر دارد و این باعث می شود که توانایی خرید خانواده ها بیشتر شود .

مادر شانگهای ده میلیون آدم داریم و فرضاً اگر بخواهیم میزان مصرف هر نفر را تا ۲۰ یوان افزایش دهیم ، باید ۲۰۰ میلیون یوان در سال از بودجه ای که باید به مصرف خرید لوازم کشاورزی و آبیاری و غیره برسد کسر کنیم . شانگهای آنقدر منسوجات و پارچه تولید می کند که هر کس در این شهر می تواند لباس بیشتری داشته باشد ولی در اینجا باید موضوع جمعیت کل چین را در نظر گرفت . اگر بخواهیم میزان سهمیه پارچه را دوبرابر کنیم ، باید میزان کشت پنبه و تولید ماشین آلات و کارخانه های پارچه بافی را نیز دوبرابر کنیم . این کار یکسبه انجام پذیر نیست . ۵۰ مواد خوراکی نیز به همین دلیل جیره بندی شده است . منطقه ما بسیار حاصلخیز است اما اکنون دو سال است که در نواحی شمالی کشور آب و هوا نامساعد بوده و در نتیجه محصول مورد نظر و پیش بینی شده بدست نیامده است . چنین عدم موفقیت هایی در کشاورزی به این معنی است که ما باید جوابگوی عده بیشتری از مردم باشیم . ماهیچه موضوع جیره بندی را رعایت می کنیم اما متأسفانه مطبوعات خارجی این جیره بندی و تعیین سهمیه را با قحطی اشتباه می کنند . ما تاکنون قحطی نداشته ایم و نخواهیم داشت . زمانی که تولیدات ما به حد کافی باشد جیره بندی نیز از میان خواهد رفت . شما راجع به جیره بندی سؤال کردید ؟ حداقل تعیین شده برای

- که چنگه شی تنها مقامی بود که در صحبت خود با من در سال ۱۹۶۰ اظهار داشته بود که جمعیت چین متجاوز از ۶۷۰ میلیون است .
- در سال ۱۹۵۹ تولید پارچه های نخی در چین ۷،۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ متر بود که تقریباً نیمی از آن به خارج (بخصوص شوروی) صادر می شد . برای اینکه چین بتواند میزان تولید خود را دوبرابر کند باید حدود ۸۰ درصد بیش از آمریکا پارچه تولید کند .

ما (مثل سایر قسمت‌ها) در ماه عبارت است از: برای بزرگسالان، ۲۷ پوند غله و حبوبات، ۱۶ اونس گوشت، ۲۶ اونس ماهی و ۳۳ پوند سبزی. کارکنان کارخانه‌ها بین ۳۵ تا ۳۳ پوند حبوبات و غله و کارگران صنایع سنگین (یعنی کارگرانی که به کارهای سنگین مشغول هستند) ۴۰ پوند غله و حبوبات می‌گیرند. هنرمندان و کسانی که به کارهای فکری اشتغال دارند علاوه بر سهمیه فوق چیره بیشتری از گوشت نیز می‌گیرند. عده کسانی که جیره‌های فوق العاده می‌گیرند از ۸۰۰ هزار نفر بیشتر است.

من می‌دانستم که تسائو معاون شهردار مدت ۷ سال به عنوان یک کمونیست در زندان بود. بنابراین از او پرسیدم که آیا هرگز سری به سلول زندان خود زده است و او جواب داد که این کار را کرده و خوشحال است از اینکه وضع زندانها با گذشته بسیار فرق کرده است.

- اکنون تعداد زندانیان در آن زندان از ۲،۵۰۰ نفر هم حتی کمتر است.

پرسیدم:

- در مزرعه سوئی^۱ (یکی از مزارع اصلاح از طریق کار) چند نفر

زندانی هستند.

شهردار در جوابم گفت:

- حدود ۶،۰۰۰ نفر. من خودم از آنجا بازدید کرده‌ام. واقعا یک مزرعه

نمونه است و تولید آن بیشتر از حد متوسط تولید است. آدم اصلا فکر نمی‌کند

که آنجا یک زندان است، چرا که از نگهداری و سیستم محافظتی شدید نیز چندان

خبری نیست و به قدری به این زندانیان اعتماد و اطمینان هست که اغلب به

بعضی از آنها یک هفته مرخصی می‌دهیم تا به دیدن خانواده و خویشاوندان خود

بروند.

پرسیدم:

- آیا آنها همیشه برمی‌گردند؟

گفت:

- تاکنون که همیشه برگشته‌اند. بعضی از آنها اجازه خواسته‌اند که

خانواده خود را نیز همراه بیاورند و مانیز این اجازه را داده‌ایم چون تجربه

۱- Supei

شانگهای و فراسوی آن

کرده‌ایم که بهتر کار خواهند کرد و حتی جالب اینجاست که گروه بیشتری از زندانیان پس از پایان دوره حبس خود باز در اینجا به کار ادامه می‌دهند، البته در مقابل دریافت دستمزد.

اگر تعداد زندانیان شهر شانگهای را ۸۱۵۰۰ نفر و جمعیت شهر را ۱۰ میلیون نفر در نظر بگیریم، نسبت این دو به یکدیگر ۸۵/۰۰۰ خواهد بود. و اگر فرض کنیم که این درصد در کل نقاط چین صادق باشد، به این نتیجه می‌رسیم که عدد کل زندانیان در چین از ۵۹۵،۰۰۰ نفر متجاوز نیست. اگر این فرض حقیقت داشته باشد بسیار جالب خواهد بود.

گفتم:

- این رقم اگر شامل همه زندانیان و حتی زندانیان سیاسی باشد، چندان زیاد نخواهد بود.

شهردار سپس گفت:

- جنایات شهر شانگهای (که زمانی مرکز انواع فساد و فحاح بود) به میزان قابل توجهی کاهش یافته است و در بیشتر مواقع سال به علت عدم وجود جنایت و جرم، دادگاه تعطیل است.

گفتم:

- می‌دانم. در پکن هم همینطور بود و به من گفتند که به اینجاییم. اگر احياناً موردی پیش آمد و شما هنوز اینجا بودید خبرتان می‌کنیم. ۹۰ درصد مردم از برنامه های ما پشتیبانی می‌کنند و فقط چندتایی با ما مخالف هستند. تعداد پلیس در شانگهای فقط ۶،۰۰۰ نفر است و البته برای چنین شهری، رقم بزرگی نیست. راستی در نیویورک چند پلیس دارید؟

جواب دادم:

- اکثر نیروی پلیس ما برای کنترل ترافیک در نظر گرفته شده است.

- زمانی می‌گفتند که تعداد پلیس، زندانی و فاحشه در شانگهای بیش

• اگر همین درصد را درباره امریکای فرض کنیم، جمعیت زندانیان امریکا ۱۶۱،۵۰۰ نفر خواهد بود در صورتی که این رقم در سال ۱۹۶۰ نزدیک به ۲۰۷،۰۰۰ نفر بوده است.

•• در سال ۱۹۶۰ تعداد پلیس نیویورک متجاوز از ۲۳،۰۰۰ نفر بود.

از تعداد محصلین است. البته این گفته تا حدودی مبالغه بود. در حال حاضر ما ۲ میلیون دانش‌آموز روزانه داریم و ۱،۳۰۰،۰۰۰ نفر هم در کلاسهای شبانه به تحصیلات متفرقه مشغولند، در نتیجه $\frac{1}{4}$ جمعیت شهر محصل هستند و این خود دلیل بارزی است بر اینکه چرا بزه و جنایت به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. امروزه ما دو دانشکده طب داریم و تعداد اعضای کادر پزشکی ما از دیگر نقاط کشور بیشتر است. ما ۳۵ هزار تخت بیمارستانی داریم.

ساعت از نیمه شب هم گذشته بود، ولی شهردار* همچنان حرف می‌زد. من که روز طولانی و خسته‌کننده‌ای را گذرانده بودم با حرکاتی که به خود دادم کوشیدم نشان‌دهم که موقع ختم صحبت رسیده است، ولی...

- موضوع دیگری هم هست و آن این که ما هنوز راجع به کشور شما، امریکا صحبت نکرده‌ایم. البته ما تا زمانی که امریکا دست از تجاوز به خاک ما بر ندارد هیچگاه نمی‌توانیم روابطی داشته باشیم. آیا بهتر نیست به جای اینکه کشتی‌های جنگی شما به آبهای ما تجاوز کنند کشتی‌های تجاری شما ارمغان‌های جدید و خوبی برای ما بیاورند؟ پس می‌بینید که ما گناهکار نیستیم.

در جوابش گفتم:

- آقای چوئن لای به من یادآور شده‌اند که من وزیر امور خارجه امریکا نیستم، اما البته با کمال میل پیغام شما را به امریکا می‌رسانم.

۶۷: خدا و حزب

مسیحیت حتی تا زمان به سلطنت رسیدن امپراتور کانگه‌سی در سال ۱۶۶۵ میلادی، موقوف بود. اما کشیهای ژزوئیت* * مسئول رصدخانه

* شهردار در سال ۱۹۶۵ از دنیا رفت و نساتوتی به چی‌بن جایگزین او شد. نساتو و قائم‌مقامش چانگ یا تو-هونی هر دو از همکاران دیرین و نزدیک لپوشائوچی بودند. در سال ۱۹۶۶، نساتو و چانگ توسط گارد سرخ مورد حمله قرار گرفتند و به دستور مائو از کار برکنار شدند.

* Jesuit کارمند «انجمن عیسی» که در سال ۱۵۳۳ میلادی تأسیس شد. م

شانگهای و فراسوی آن

پکن بودند. پس از آنکه امپراتور هسی شورش و طغیان مردم ووسان-کوئی^۱ را در جنوب کشور فرونشاند و از طرفی روس‌ها را در منطقه آلبازین با کمک توییهای ززوئیت‌ها شکست داد اندک اهمیتی برای مسیحیت قائل شدند. يك ززوئیت جوان به نام فرانسوا ژربون^۲ به امپراتور هسی هندسه اقلیدسی آموخت و در مذاکرات چین و روسیه برای عقد قرارداد نرچینسک^۳ که خیلی به نفع چین بود کمکهای فراوانی به امپراتور داد. در سال ۱۶۹۳ امپراتور با صدور حکمی به عنوان سپاسگزاری از این خدمات، در را به روی مسیحیت گشود.

کار ززوئیت‌ها در چین روز به روز رونق می‌یافت. تا آنکه در سال ۱۷۱۵، یاب الکساندر هفتم کنفوسیوس را به خاطر بی‌دینی و بت پرستی به باد حمله و انتقاد گرفت. امپراتور هسی برآشفته و در سال ۱۷۱۷ فرمانی صادر کرد و به موجب آن ززوئیت‌ها را از شناخت و حمایت امپراتوری محروم ساخت. از آن پس هیچگاه فرصت کافی برای مسیحی کردن چین پیش نیامد تا این که در سال ۱۸۵۰ که انقلاب تائی‌پینگ به رهبری تازه مسیحیان کانتون صورت گرفت، گرچه تائی‌پینگ‌ها متهم به انحراف محض بودند، ولی لشکرهای آنها از کانتون به دروازه‌های پکن رسید. وقتی که با دخالت قوای غرب تاج و تخت منجوع حفظ شد، چین ناگزیر شد که ورود تریاک و افیون، و مسیحیت و فلسفه غربی منجمله مارکسیسم را آزاد و قانونی اعلام کند.

شانگهای همیشه مرکز تجمع مسیحیان چینی بوده است. مبلغان کاتولیک و پروتستان برنامه‌های فعالیت خود را از شانگهای اداره و کنترل می‌کردند. در کلیسای زیکلوی^۴ در شانگهای، وقتی که با پدر روحانی چن فومینگ^۵ مصاحبه کردم گفت:

- برای اولین بار در تاریخ، ما کاتولیک‌های چین مسئول کلیساهای خود هستیم و دیگر مثل گذشته زیر سلطه و گوش به فرمان کاردینال‌های خارجی نیستیم.

۱- Wu San-kuei

۲- François Gerbillon

۳- Nerchinsk

۴- Zicowei

۵- Chen Fuming

زیبکاو یکی از قدیمی‌ترین کلیساهای مسیحی چین است و با بودن ۴۰،۰۰۰ کاتولیک در شهر و ۱۱۰،۰۰۰ نفر در «قلمرو اسقف» از ثروتمندترین بخش‌های کلیسا دار و کشیش‌دار به حساب می‌آید.

پدر روحانی چن سپس گفت :

- جدایی نهایی ما از واتیکان در سال ۱۹۵۸ رخ داد. در ژوئن همین سال بود که بخشنامه پاپ مارا از شرکت در هرگونه فعالیتی که توسط کمونیستها رهبری و حمایت می‌شد منع کرد. بخشنامه از ما خواسته بود که همگی ضد انقلابی شده و سعی کنیم که رژیم کنونی را سرنگون ساخته و چیانگ کایچک را دوباره به سر کار بیاوریم.

گفتم :

- من با اینگونه بخشنامه‌های پاپ آشنایی ندارم. بطور کلی عکس العمل کلیسا در چین نسبت به این مطلب چه بود ؟
- هیچ کلیسای کاتولیکی تحت نظریک رئیس نیست و هر بخش مستقل است و از خود حکومت دارد . *

پرسیدم :

- عکس العمل و جواب شما چه بود ؟

گفت :

- ما دستور را ندیده گرفتیم و آنرا محیر اخلاقی تلقی کردیم. پاپ پیوس^۱ و پاپ جان^۲ هر دو برای سقوط کشور ما دما کردند. پاپ جان حامی ضدانقلابیون تبت بود و واحدهای اشتراکی را تحریم می‌کرد و مثل دالس عقیده داشت که هدف ما از میان بردن کانون خانواده در چین است. البته این یک دروغ و اشتباه محض بود... ما به خدا و استخلاص عقیده و ایمان داریم ولی کمونیست ها ندارند. در امور مذهبی ما با هم اختلافات عمیقی داریم ولی در امور دنیوی و تحریرو روحانی می‌توانیم همکاریها و تشریک مساعی‌های بسیاری داشته باشیم. در دوران تسلط خارجی‌ها، کلیسای ما از حالت مذهبی خود بیرون

* چن تخمین می‌زد که عدد کاتولیک‌های چین به میزان قبل از سال ۱۹۴۹ باشد (در حدود ۳ میلیون نفر) ولی تازه‌گیشان پروتستانی از یک میلیون نفر تجاوز نمی‌کردند .

۱- Pius ۲- John

شاکت‌های و فراسوی آن

آمد و آلت دست امپریالیست‌ها شد ولی ما آن حالت گذشته را کاملاً از میان برده‌ایم و امروز هیچ‌گونه زوری بر علیه مسیحیانی که مطیع قانون هستند اعمال نمی‌شود. همهٔ مدرسه‌ها، پرورشگاهها، بیمارستانها، یتیم‌خانه‌ها و دیگر سازمانهای مذهبی که در گذشته توسط کشیش‌ها، راهبه‌ها و مبلغان خارجی اداره و کنترل می‌شدند اکنون عملاً به دست دولت چین افتاده‌اند. زمانی، پیش از نیمی از ۱۳۲۵۰۰۰ کشیش کاتولیک غیرچینی بودند. ولی از اوت سال ۱۹۵۴، اوضاع کلی عوض شد و ۱۲۶ بخش از ۱۴۳ بخش رؤسای خارجی خود را از دست دادند و از ۵۴۴۸۶ رهبر و پیشوای مذهبی خارجی مقیم چین پیش از یکصد نفر باقی نماندند (این خارجیان یا داوطلبانه خاک چین را ترک کردند یا اخراج شدند).

از این مصاحبه چنین نتیجه گرفتیم که سیاست دولت چین طرفدار کلیسایی بود که صد درصد چینی باشد. زمانی غربیها اعزام مبلغان به شرق را فرستادن پیامبران نوع دوستی و استخلاص می‌پنداشتند، ولی کسانی که بایستی تحت تعلیم و تأثیر آنها قرار می‌گرفتند نظری دیگر داشتند. در نظر چینی‌های تحصیل کرده، ورود این فرستاده‌ها باشکست‌های نظامی چین ارتباط مستقیم داشت. خصومت کمونیست‌های چین نسبت به مسیحیت علاوه بر جنبه‌های ایدئولوژیکی و نیاکائی و باستانی جنبه‌های ملی نیز داشت. بیشتر مبلغان و فرستاده‌ها در چین صاحب زمین بودند و سطح زندگی آنها از حد متوسط معمول در چین به مراتب بالاتر بود. بیشتر فرستاده‌های کاتولیک صاحب مزارع بزرگ و باغهای موه بودند و کمونیستها فرقی بین آنها و سرمایه داران و مالکان محلی نمی‌دیدند، مضافاً که املاک و دارایی آنها تحت شرایط مخصوصی به آنان واگذار شده بود و از مالیات هم معاف بودند و تازه از مزایای نوعی کاپیتولاسیون هم برخوردار بودند.

گرچه مؤسسات آموزشی و اجتماعی مبلغین و تمام متعلقات آنها توسط دولت مصادره شد، ولی کلیساها و زمین‌ها اسماً در مالکیت اسقفهای کاتولیک چینی باقی ماند. ادارهٔ این مستغلات با دولت بود و اجاره یا سود متعلقه از طریق وزارت خانهٔ مسئول اموردینی به روحانیان پرداخت می‌شد. در تورات تغییری

داده نشده بود ولی در کتابهای نماز و دعا، بخصوص در موارد و قسمتهایی که با اصول سوسیالیستی مغایرت داشت، تجدید نظرهای زیادی شده بود. عبادت مجاز بود اما بردن مردم به دینی دیگر قدغن و فعالیت‌های تبلیغاتی برای دین ممنوع بود. من گفتم :

- از آنچه شما گفتید، و از آنچه که دیدم چنین نتیجه می‌گیرم که وسایل و لوازم اشاعه دین محدود است. در مدرسه‌ها به کودکان و خردسالان بی‌دینی می‌آموزید و بعدها هم اجازه‌ندارید آنها را به طرف دین هدایت و راهنمایی کنید. بنابراین فکرنمی‌کنید که حتی اگر شما دوباره آموزشگاه روحانیت خود را باز کنید کسی برای آمدن به آن وجود نداشته باشد ؟

پدر روحانی چن در جوابم گفت :

- فکر نمی‌کنم ، چون تازمانی که آزادی روح و عقیده وجود دارد ، مردم در جستجوی پروردگار خواهند بود . ما ارباب خودمانیم و مستقل هستیم. مردم ما کلیسای امروزی را به کلیسای گذشته ترجیح می‌دهند و در ایمان خود پایدارتر و استوارتر هستند. در گذشته فرصت طلبان برای منظور- های شخصی خود را به کلیسا و مذهب می‌چسبانند ولی ما به آنها احتیاج نداشتیم. هیچگونه مغایرتی بین سوسیالیسم و تعلیمات عیسی مسیح وجود ندارد .

پرسیدم :

- آیا شما بیشتر به جنبه‌های عملی اصول اخلاقی مسیحیت علاقه‌مندید یا به اشاعه و نفوذ ایمان و عقیده مذهبی ؟

چن جواب داد :

- این دو باید یکی و یکسان باشند. در شرایط فعلی این کار عملی است. آینده ما آینده مردم است .

واضح است که يك چنین کلیسای ملی شده که متکی به دولت است نمی‌تواند عامل تهدید کننده‌ای باشد . با توجه به این مطلب که از هر هزار چینی کمتر از ۶ نفر کاتولیک و پروتستان هستند ، کلیسای آنها نیز چنانچه با کلیساهای خارجی پیوستگی نداشته باشد و توسط آنها تقویت نشود هیچگونه خطری در بر نخواهد داشت . با قطع این پیوستگی‌ها ، اختلافات بین کلیسا و

شاتهای و فراسوی آن

دولت به طرز نسبتاً آسانی حل شده بود (البته در مقایسه با مشکلات زیادی که در کشورهای چون لهستان بوجود آمد). در چین مذهب نقش اساسی و مهمی ندارد. مسیحیت هیچگاه نتوانست بیش از یک درصد از مردم چین را دربر گیرد، و مذهب بودا از مدت‌ها پیش سست شده بود و معابد آن به دست دولت افتاده بود و جز و ذخایر و جواهرات و ثروت ملی به شمار می‌آمد. جوانان چینی هم مانند توریست‌های خارجی با دیدن قیافه‌های مجسمه‌ها، دهانشان باز می‌ماند و خیره می‌شدند.

در مورد اسلام موضوع فرق داشت و مسلمانان يك اقلیت به حساب می‌آمدند. اسلام به خاطر همبستگی‌های قومی با مردمان آسیای مرکزی که به عنوان مهاجم از قسمت شمال غربی وارد چین شدند در چین قدمتی تاریخی دارد. مسلمانان آسیای مرکزی در ضمن اینکه به تدریج از لحاظ فرهنگ و رسوم آمیختگی پیدا کردند اما مذهب اصلی خود را حفظ کردند. مسلمانان، برخلاف مسیحیان، می‌توانستند به حزب کمونیست ملحق شوند اما آنها را بیشتر به چشم خلق مسلمان می‌نگریستند تا پیروان اسلام. در چین، مانند شوروی، کمونیست‌های مسلمان «خوب» هر چند که از خوردن گوشت خوک خودداری می‌کردند و ایمان و عقیده‌شان را علناً انکار نمی‌کردند کافر به شمار می‌آمدند، رهبران مسلمانان بوسیله کمونیست‌ها تربیت می‌شدند چرا که همبستگی‌های معنوی داشتند و دنیای خدامپریالیست اسلام در سراسر آسیا و آفریقای مستعمره و غیر مستعمره گسترده بود. عدد مسلمانان که در نقاط مختلف چین پراکنده بودند ۱۵ میلیون نفر بود.

بدون شك خبر مصاحبه من در زیکاوی زودتر از خودم به ووهان رسیده بود. در ووهان، من با مرد جوانی که کارمند دبیرخانه شهر بود ملاقات کردم و موقعی که با اتومبیل از دریاچه تونگک^۱ بر می‌گشتیم، او ناگهان از من پرسید:

— شنیده‌ام شما يك كاتوليك هستيد.

۱- Tung

جواب دادم :

- اشتباه به شما گفته اند. من رابه عنوان يك كاتوليك بزرگ کرده اند .
ولی من سالها قبل ایمان و اعتقاد خود را نسبت به کلیسا از دست دادم .

پرسید :

- آیا به خدا ایمان دارید ؟

گفتم :

- به نظر من خدا ساخته خود بشر است تا او را در مواقع ترس و وحشت و نادانی و جهل کنترل کند و تسکین دهد. در عین حال من با فرضیه اینشتین که می گوید جهانی که ما را در خود گرفته از یک نیروی فوق العاده شهادت می دهد موافقم. ولی این طرز فکر بدین معنی نیست که من کاتولیک باشم و پاپ را جانشین خدا در زمین بدانم. آیا شما به خدا اعتقاد دارید ؟

جواب داد :

- خیر. اصلاً اعتقاد به خدا و اعتقاد به مارکسیسم علمی با یکدیگر آشتی ناپذیرند. من پیرو اصول مارکسیسم هستم. نمی توان در آن واحد هم مسیحی بود و هم مارکیست . مارکسیسم يك حقیقت علمی و جدید است . مذهب متعلق به گذشته است. بین مارکسیسم و مذهب هیچ پیوندی وجود ندارد .

- آیا مطمئنید؟ آیا مارکسیسم محصول تعالیم تاریخی نظیر آرمانهای اخلاقی یهودا و مسیحیت نیست ؟ آیا مقاله انگلس را که نخستین شهادی مسیحیت را با نخستین شهادی کمونیست مقایسه کرده است خوانده اید؟ وقتی مارکس و انگلس مذهب را افیون خلق خواندند، به آرمانهای مسیحی درباره برادری جهانی کاری نداشتند بلکه منظورشان سازمان کلیسا به عنوان یک نهاد کاپیتالیستی بود که به استثمار انسان به دست انسان می پرداخت .
- مذهب يك مسئله طبقاتی است. اگر کسی این را تکذیب کند، مارکیست نیست. می بینم که با اینهمه هنوز کاتولیک هستید .

يك آدم دگماتیست، چه سرخ باشد چه مسیحی ، مصاحب طاقات فرسایبی است. بحث را درز گرفتیم اما یکبار دیگر به یادم آمد که کمونیستهای چینی

شانگهای و فراسوی آن

خیلی کمتر از کمونیستهای غربی با مسئله آشتی دادن مذعب و سومیالیسم درگیری دارند *

۶۸: ادبیات و موسیقی

چین در گذشته آثار ادبی بزرگی پدید آورده و بجا گذاشته است و خواهد گذاشت. با این وجود، تنها یک نادان می تواند بگوید که یک نویسنده مجبور نیست با خواسته ها و عقاید دولت هماهنگ و مطابق باشد. مائوتسه تونگ در سخنرانی خود (۱۹۴۲) صریحاً گفت که نویسندگان بایستی در «خدمت توده ها» کوشا بوده و احتیاجات آنها را با نظر حزب بر آورند. مائو بطور خصوصی نیز گفته است که آزادی مطلق در گفتار و قلم تنها در یک جهان «فاقد طبقه بندی و طبقات» امکان پذیر است.

در جامعه کومین تانگ نویسندگانی را که به طریقی دارای ارزشی بودند توقیف می کردند و از انظار مخفی نگاه می داشتند و گاهی نیز آنها را به اعدام محکوم می کردند. (چند نفری هم زنده زنده به گور سپرده شدند.) در عصر حاضر، ادبیات چین حالتی هر چند کسل کننده اما با کاربردی عالی به خود گرفته است و وظیفه دارد که بیاموزد و گوشه های تاریک ذهنها و

* در سال ۱۹۶۶ تنها گروه تبلیغاتی خارجی در چین عده ای راهب بلژیکی بودند که در یک مدرسه فرانسوی زبان را ادلره می کردند و شاگردان آنها را فرزندان دیپلمات ها تشکیل می دادند. اما آنها توسط گاردهای سرخ توقیف شدند، مدرسه و سومه سرایشان معدوم شد و خودشان با تحقیر و اهانت های بدنی از مرز به طرف هنگ کنگ رانده شدند. عبادت مسیحی برای مدتی پایان پذیرفت ولی چندی بعد اطلاع حاصل شد که بنا بر ماده ۸۸ قانون اساسی (آزادی عبادت) ممکن است درباره اینگونه فعالیت ها مجاز دانسته شود.

افکار مجوس را روشن و منور سازد. به همین دلیل است که اکنون ادبیات خلق چین بیش از هر زمان در گذشته، حالت «خدمت به توده» را به خود گرفته است.

از میان وسایل ارتباط جمعی جهانی آنچه اکنون در چین رواج یافته است، آموزش موسیقی و تکنیک‌های مربوطه (غربی و شرقی هر دو) است. اگر کسی ساعتی را در هنرستان موسیقی شانگهای می‌گذراند، این موضوع را به خوبی حس می‌کند. در هنرستان موسیقی شانگهای، علاوه بر اینکه خود را در یک محیط و آتمسفر بین‌المللی احساس می‌کردم برایم لذت بخش نیز بود که بینم استادان و آموزگاران آزادانه و به خوبی فرانسه و انگلیسی صحبت می‌کنند.

از چیزهایی که در این هنرستان جلب نظر می‌کرد دختر ۱۲ ساله‌ای بود به نام چونینگ-هو^۱ که سه سال بود تمرین ویلون می‌کرد. پدرش معلم مدرسه بود و مادرش در یک مؤسسه تحقیقاتی کشاورزی کار می‌کرد. هدف و انگیزه این دختر چه بود؟ او می‌خواست با ارائه «موسیقی خوب» به خلق خدمت کند. قطعه‌ای از شوپن نواخت و بعد تعظیمی کرد و جای خود را به هسوفی-پینگ^۲ داد. هسو پسر بچه ۱۱ ساله‌ای، اهل آموی^۳ در جنوب چین بود. مادرش موسیقی می‌دانست و در منزل آنها یک پیانو وجود داشت که هسو از ۵ سالگی با آن به تمرین پرداخته بود. آموزگارش چون استعداد فوق‌العاده در او نهفته دید او را به یک مدرسه شبانه‌روزی توصیه کرد و او مدت دو سال در آنجا ماند. هسو قطعه‌ای از موزار^۴ بر ایمان نواخت و سپس به تماشاچیان تعظیم کرد و صحنه را ترک گفت. بچه‌ها یکی پس از دیگری به صحنه می‌آمدند و برنامه اجرا می‌کردند. در آخر برنامه یک گروه آواز و سرود وارد شد و سرودی دربارهٔ اینکه «سوسیالیسم خوب است» خواند.

هنرستان موسیقی شانگهای در اوایل این قرن توسط خارجی‌ان تأسیس شد و در دوران پیش از جنگ مرکز و هسته موسیقی سمفونیک به شمار می‌آمد. در آن ایام من از بیشتر کنسرت‌های آنجا که توسط یک موسیقیدان ایتالیایی به نام پاچی^۵ اجرا می‌شد لذت بسیار می‌بردم. شانگهای قدیم مرکز موسیقی

۱- Chu Ying-hu ۲- Hsu Fei-ping ۳- Amoy ۴- Mozart

۵- Paci

شانگهای و فراوی آن

چین بود و آموزگاران و استادان موسیقی فراوان داشت . هنرستان موسیقی شانگهای تا حدود زیادی بر مبنای اصول سوسیالیستی استوار بود و جزو هنرستان‌های طراز اول کشور به‌شمار می‌رفت. در اینجا صدها ارکستر سازهای چینی و غربی وجود داشت که بسیاری از آنها قادر به اجرای برنامه‌های سمفونیک بودند. نیروهای مسلح ، شهرداریهای بزرگ ، دانشگاه‌ها ، و کارخانه‌ها دسته‌های ارکستر و آواز و سرود مخصوص به خود داشتند و اکثر آنها با توجه به اینکه حدود ۱۵ سال در این کار تجربه داشتند ، ماهر و بسیار شایسته بودند. در سال ۱۹۶۵ زمانی که سمفونی شماره ۹ نه‌تتهوون توسط ارکستر مرکزی اجرا شد، اروپاییهای مقیم پکن چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که آنرا اجرای کاملاً طراز اول به حساب آوردند .

تان ۱ رئیس هنرستان موسیقی شانگهای برایم توضیح داد که :

- در دوران پیش از انقلاب تنها ۱۴ پیانو در این هنرستان وجود داشت و حال آنکه اکنون متجاوز از ۵۰۰ پیانو که بیشتر ساخت چین است در دسترس هنرآموزان و هنرجویان است . اکنون ۷۰۰ هنرآموز در دوره متوسطه و ۶۵۰ هنرجو در دوره عالی که مدت آن چهار سال است آموزش می‌بینند .

چانگ هویی-چیه ۲ همسر رئیس هنرستان ، مدیر مدرسه موسیقی کودکان نیز بود. هنرستان موسیقی شانگهای نه تنها معلی برای ارکسترهای سمفونی و ارکسترهای موسیقی محلی بود بلکه به‌عنوان مرکزی برای جمع‌آوری ، ضبط ، پخش و بایگانی موسیقی و بنیان‌گذاری موسیقی قدیمی چین- که از دوران سلسله مغول به اینطرف منسوخ گشته بود- نیز از آن استفاده می‌کردند . چانگ هویی-چیه گفت :

- مدرسه کودکان ما در نوع بزرگترین مدرسه است اما مدارس دیگری از این قبیل نیز در شهرهای پکن و کوانگ سی وجود دارد. برای اینکه هنر-جویی در اینجا پذیرفته شود باید سه سال ابتدایی را گذرانده ، از طرف معلمین مربوطه خود نیز به‌ما معرفی شده و واجد شرایط باشد . ما در حال حاضر ۱۵۶ هنرآموز در اینجا داریم که به‌صورت تمام‌وقت هستند و برای هنرآموزانی که از شهرهای دیگر به اینجا آمده‌اند ، شبانه‌روزی داریم . شهریه نیز مجانی

۱- Tan ۲- Chang Hui-chih

است. هنرآموز هیچ خرج دیگری به غیر از خرج خوراک ندارد و ماهانه نیز ۱۲ یوان می‌گیرد. البته شرایط ما مشکل است؛ مثلاً سال گذشته از یک هزار نفری که پیشنهاد شده بودند ما تنها ۵۰ نفر را پذیرفتیم.

بچه‌ها ساعت ۷ صبح برنامه خود را آغاز می‌کردند. من ابتدا خیال داشتم که فقط نیمی از روز را به تماشای این هنرستان بگذرانم ولی با وجود اینکه یک روز تمام را در آنجا گذراندم فقط توانستم قسمت کوچکی از محیط و استادان را ببینم. آنها از من درباره موسیقی در آمریکا سؤالهایی پرسیدند چون می‌خواستند درباره جاز، آهنگ‌های محلی، سرودهای ملی و حماسی و کلاسیک و غیره مطالبی بدانند. تنها مأخذ اطلاع و مرجع چینی‌ها در مورد موسیقی امریکایی همان صفحات موسیقی قدیم و نام چند آهنگساز و رهبر ارکستر بود. *

۶۹: جنایت و مکافات

تالار دادگاه در محوطه سابق میسیونرهای مذهبی بخش هنگ‌کیو^۱ در شانگهای بود. حدود ۴۵۰ نفر با لباس کار، آرام روی صندلی‌ها نشسته بودند. موپن-وان^۲، قاضی جوان به همراهی دو نماینده خلق که هر یک سی و چند سال داشتند وارد شد. بنابه قانون، قاضی پیش از اعلام رأی باید با آن دو مشورت و تبادل نظر می‌کرد. وقتی که از وضع موپن-وان جوپاشدم فهمیدم که او یک ابزارگر و

* دولت آمریکا با کمک وزارت امور خارجه، بوسیله کنترول گذرنامه توانست سالها از رفتن هنرمندان امریکایی به چین جلوگیری کند. سرانجام در سال ۱۹۶۷ دیوان عالی دولت امریکا کنترول دولت بر گذرنامه‌ها را کاری غیرقانونی اعلام داشت و آنرا منع کرد.

۱- Hong Kew ۲- Mo Pen Wan

شانگهای و فراسوی آن

متخصص ماشین‌آلات و در ضمن رهبر اتحادیه کارگران است و چون مدت کوتاهی دوره وکالت را در مدرسه مخصوص این کار طی کرده است می‌تواند مسائل ساده را در دادگاههای خلق بررسی و حل کند.

زندانی مرد ۳۹ ساله‌ای بود به نام یانگ کوان فو^۱ که اندامی نحیف داشت ، او به همراهی دو محافظ وارد سائن شد و در برابر سکوی مخصوص ایستاد . یانگ وکیل مدافعش به سخنان و اتهامات وارده گوش می‌دادند ؛ - شما در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۵ به اتهام ارتکاب دزدی ، تهدید و باج گرفتن از مردم و توطئه و دسیسه چینی محکوم شدید . پس از آزادی در شانگهای اقامت گزیدید ولی هرگز گزارشی از اعمال ناپسند خود در گذشته به - مأموران دولتی نداده‌اید و در شرکت آب و برق به کار پرداختید . از جمله وظایف شما در این شرکت جمع‌آوری آب‌ونمان آب و برق بود ؛ در ظرف دو سال گذشته با جعل قبضه‌های مربوطه بیش از ۱۵۲۷ یوان اختلاس کردید . این مطالب را همکاران شما گزارش کردند و پس از تحقیقات بعدی مورد تأیید قرار گرفت و اکنون نیز خودتان به آن اعتراف دارید . از این رو بنابه ماده ۳ از قانون مدنی و حقوقی شما به دادگاه احضار شده‌اید . آیا به گناه خود اعتراف دارید ؟

زندانی جواب مثبت داد و قاضی مو مستقیماً وارد سؤال و جواب شد .

س: پیش از دوران رهایی و آزادی چه می‌کردید ؟

ج: من در ژاندارمری مخصوص چیانگ کایچک یک پلیس بودم و در کارهای سیاسی و سری نیز فعالیت می‌کردم . علاوه بر آن ، من مردم را مجازات می‌کردم تا از آنها پول بگیرم ، البته قسمتی از پول را برای خود نگاه می‌داشتم ، ضمناً در برنامه‌های تجارت ، استفاده‌های نامشروع و دزدی‌های سرگردانه نیز شرکت داشتم و سهیم بودم .

س: از چه وقت به شغل جدید پرداختید ؟

ج : از سال ۱۹۵۷ . من جمل رسیده‌ها و قبضه‌ها را در سطح پایینی شروع کردم و در هر مرحله حدود ۳۰۵ یوان به جیب می‌زدم . طرز کارم اینطور بود که در نسخه اول رقمی می‌نوشتیم ولی در نسخه‌های بعدی ارقام کمتری می‌نوشتیم و اختلاف دو مبلغ از آن خودم می‌شد .

۱- Yang Kuan Fu

چند شاهد بر علیه متهم شهادت‌هایی دادند . قبل از شروع هر شهادت قاضی موبه آنها می‌گفت : «حقیقت را بگویید . مبالغه نکنید . سعی نکنید که متهم را حمایت کنید.» اولین شاهد يك کارگر بود که می‌گفت یانگ ۳۵ پاره کارخانه او مراجعه کرده و مجموعاً ۴۸۷/۸۲ یوان دریافت کرده است . شاهد دوم حسابدار همکار یانگ بود که می‌گفت از مبلغ فوق یانگ فقط ۱۰۹/۳۴ یوان صورت حساب آورده و تحویل صندوق داده است . دو نماینده از کارخانه های دیگر نیز شهادت‌های مشابهی دادند . وقتی که متهم به اتهامات وارده اعتراف کرد ، قاضی روبه او کرد و گفت :

- این عمل شما دزدی از اموال مردم زحمتکش و خانواده خودتان بود . متهم ضمن ابراز پشیمانی خود را آدمی حریص و طماع و ضد بشر خواند . آنگاه دادستان برای یانگ تقاضای اشد مجازات کرد . سپس قاضی موبه اظهارات وکیل مدافع گوش داد :

- متهم به گناهان خود اعتراف دارد و ابراز ندامت و پشیمانی شدید می‌کند . ماده ۳ قانون مجازات دو طرفه است و گرچه از طرفی تعیین مجازات می‌کند ولی از طرف دیگر برای اصلاح از طریق تعصیل نیز مطالبی گفته است . با ما است که با کسانی که نادم هستند ملایم باشیم و مدارا کنیم و نسبت به اشخاصی که اظهار پشیمانی نمی‌کنند سختگیر باشیم . متهم پس از دستگیری اعتراف کامل کرده است . او موقعی که در سفر کوتاهی به اطراف شهر کار و فعالیت هم میهنانش را که قصد پایه ریزی چین را داشتند دیده ، متوجه اعمال زشت و ناپسند خود شده است . از آنجا که رفتار او در این مدت کوتاه نسبتاً خوب بوده است تقاضا می‌کنم نسبت به او نرمی و مدارا شود .

قاضی مو به زندانی که آشکارا به لرزه افتاده بود ، رو کرد و گفت :

- مطلبی برای گفتن دارید ؟

یانگ با صدایی لرزان جواب داد :

- نهایت سعی خود را خواهم کرد که مجازات‌های محوله را انجام داده و در اصلاح خود بکوشم تا از نظر اخلاقی شخصی مفید و درست باشم . دادگاه برای شورت تعطیل شد و من در این فاصله از يك کارگر برق که یانگ را می‌شناخت و کمی هم انگلیسی می‌دانست پرسیدم که او با پولهای مسروقه

شانگهای و فراسوی آن

چه می‌کرده است. جواب داد :

- او پولهایش را در رستوران‌های گرانقیمت ، جایی که سرمایه‌دارها می‌روند خرج می‌کرد و زمانی که او را در چنین محلهایی دیدیم کم‌کم شکان برداشت . او با زنان بدکاره نیز معاشر بود .

ممکن بود یانگ به خاطر اعمالی که انجام داده به ده سال زندان محکوم شود ولی وقتی که دادگاه پس از استراحتی کوتاه تشکیل جلسه دادقاضی مو دوباره پرونده و اظهارات شهود و وکیل مدافع را بررسی کرد و افزود که با در نظر گرفتن فساد و تبهکاری در شانگهای قدیم ، منصفانه‌تر آن خواهد بود که تخفیفهایی برای یانگ قائل شوند ؛ سخنان خود را چنین پایان داد :

- تبهکاریهای متهم گرچه شدید و جدی است ولی از آنجایی که او کاملاً به آنها معترف است و اظهارندامت و انزجار کرده است ، و از آنجا که هر شخصی را می‌توان از طریق تحصیلات و تعلیمات اصلاح کرد ، بنابراین هنوز امکان بسیار خوبی هست که بتوان از این زندانی شخصی مفید برای جامعه ساخت . با توجه به این حقایق ما او را بدست سال حبس محکوم می‌کنیم .

به زندانی تذکر دادند که حق دارد ظرف ۱۵ روز تقاضای استیناف کند. آنگاه دادگاه تعطیل شد. همه حاضران از رأی دادگاه خرسند به نظر می‌رسیدند. لحظه‌ای بعد تالار دادگاه خالی شد .

۷۰: شهرهای سه‌گانه

در فرودگاه هانکو ، لی چائو^۱ به پیشوازم آمد . مردی قد کوتاه و چاق ولی پرتحرک و صاحب اراده بود ؛ سی و چند سال داشت و عضو حزب واز مریدان و همراهان لی چی (رئیس تشریفات شهرداری) نیز بود. لی چائو برایم

۱-Li Choo

تعریف کرد که ازن ۱۲ سالگی بر علیه ژاپنی ها جنگیده و ارتش برای او حکم پدر و مادر را داشته است. در سال ۱۹۴۹ لیوشائوچی او و لی چی راهمراه ۶۵ نفر دیگر مأمور نوسازی هانکو کرد .

سه شهر هانکو ، ووچانگ^۱ و هان یانگ^۲ که رویهم ووهان نامیده می شوند در قسمت میانی رود یانگ تسه قرار دارند و تاکنون برنامه های توسعه و ترقی بسیاری به چشم دیده اند .

پل رود یانگ تسه در منطقه ووهان که ساختمان آن در سال ۱۹۵۸ و با کمک شوروی به پایان رسید ، نزدیک به یک میل طول دارد و در نوع خود بی نظیر است . این پل بر سر راه آهن سیبری - کانتون واقع شده است . دوسوم جمعیت منطقه ووهان یعنی ۲،۱۰۰،۰۰۰ نفر در هانکو بسر می بردند و این منطقه مانند پکن و شانگهای مستقل بود و اقتصاد کشاورزی و صنعتی منحصر به خود داشت . کارخانه ذوب آهن ووهان بطور یقین بزرگترین طرحی بود که با کمک شوروی انجام پذیرفت . طرح در سال ۱۹۵۵ آغاز شد و اولین تولید فولاد آن در سال ۱۹۵۸ بدست آمد .

هوانگ مینگ^۳ مدیر کل این تولیدات مرا به بازدید از محل دعوت کرد و آنچه را که در یک روز قابل دیدن بود ، از کوره ها و کارگاهها گرفته تا آزمایشگاهها و مدرسه ها و خانه ها و محوطه های تفریح و گردش، همه را به من نشان داد . کارخانه ووهان البته از نظر مهندس و تکنیسین و کارگرم تخصص درمضيقه بود ولی قرار بود که ۵،۰۰۰ دانشجوی تمام وقت مؤسسه فولاد (زیر نظر وزارت فلزات) این کمبود را جبران کنند .

میزان فعلی تولیدات ۸۰۰ هزار تن آهن و فولاد بود . قرار بود این رقم در سال ۱۹۶۱ از یک میلیون تن هم تجاوز کند . آنچه در این کارخانه با عظمت بیش از همه چیز جالب بود ترکیب و طرز قرار گرفتن منزلها و خیابانها و دیگر تأسیسات بود که در فضایی به مساحت یک میلیون متر مربع بنا شده بود ، دستمزدهای ماهیانه برای کارگران حدود ۶۵۰ یوان و برای تکنیسین های متخصص ۱۰۷ یوان و برای مهندسها تا ۲۳۰ یوان بود . در این قسمت از بازدید خواهش کردم که منزل و خانواده یک مهندس را ببینم . مرا به ساختمانی بردند که

۱- Wuchang ۲- Hanyang ۳- Huang Ming

شانگهای و فراسوی آن

خانواده در آن سکونت داشتند و هر دستگاه شامل دو اتاق خواب ، يك آشپزخانه کوچک و يك مستراح و يك دوش حمام بود که عنقر در آن زندگی می کردند . مادر خانواده گفت که همسرش فارغ التحصیل «مؤسسه آهن و فولاد پکن» است و ماهیانه ۱۷۵ یوان درآمد دارد ، خود این خانم که تصدیق شش ساله ابتدایی داشت در يك کارخانه کار می کرد و ۲۲ یوان دستمزد می گرفت .

بدون شك بزرگترین مصرف کننده فولاد کارخانه ماشین و ابزار سازی ووهان بود که در سال ۱۹۵۸ با تولید ۴۶ دستگاه ماشین آلات سنگین به فعالیت پرداخته بود . در سال ۱۹۵۹ این تعداد به ۳۶۹ دستگاه رسیده بود و تولید نهایی برای سال ۱۹۶۰ به ۶۷۰ دستگاه تخمین زده می شد . منظور از ماشین-آلات «سنگین» چیزهایی مثل دستگاه پرس و برش و چرخ تراش با حداکثر وزن ۲۸۰ تن است . به من گفتند که ۸۰ درصد کارکنان به مدارس وقت آزاده می روند و حد متوسط سن آنها ۲۳ سال است . این کارخانه مدرسه نیمه و قبی نیز دایر کرده بود که ۸۰۰ دانش آموز و کارآموز بین سن ۱۶ تا ۱۸ در آن مشغول به تحصیل بودند . ۲۰ درصد از کارکنان را زنان تشکیل می دادند . ۸۰ درصد ماشین آلات ساخت چین و تنها ۲ درصد آنها وارداتی بود . اداره کارخانه کاملاً به عهده چینی ها بود ؛ کارشناسان روسی به شوروی بازگشته بودند . از تجهیزات جدید این شهر صنعتی يك دانشکده پزشکی بایمارستان های مربوطه بود و ۲۵۰ دکتر داشت که ۶۳ نفر از آنها زن بودند . ۳،۲۰۰ دانشجوی تمام وقت در این دانشکده تحصیل می کردند ، به اضافه ۴۶۰ نفر دانشجوی شبانه و چندین هزار نفر که از طریق مکاتبه دوره مقدماتی دانشکده طب رامی گذرانند . مسئله اقتصادی و زندگی سیاسی و فرهنگی ووهان ارزشش به مراتب بیشتر از آن است که در چند صفحه درباره آن مطالبی گفته شود و مهتر از همه اینکه این شهر بر سر راه دایره توریستی «پکن - شانگهای - هانکو»

• همچنانکه در فصل های پیش گذشت ، برنامه های اینگونه مدارس را که در چین بسیار مرسوم است بنابه سرویس کار کارکنان کارخانه یا مزرعه تنظیم می کنند تا هر کس مقداری از وقت آزاد خود را صرف مطالعه و عملیات کند .

۷۱: سه جوان، سرزمین بهشتی

هواپیمای چهارموتوره روسی ما بر فراز چونگ کینگ که در هزار میلی غرب شانگهای قرار دارد، پرواز می کرد. اگر این فاصله را با قایق در رود یانگ تسه می پیمودیم دو برابر می شد. من از سال ۱۹۴۳ به بعد که چونگ کینگ پایتخت جنگی چین بود آنرا ندیده بودم. چونگ کینگ بایش از ۲ میلیون نفر جمعیت بزرگترین شهر سه جوان است. این سرزمین دارای منابع و معادن و ذخایر فوق العاده و گوناگون است و تنوع آب و هوا کشت هر نوع محصولی را در آن امکان پذیر ساخته است. از این رو بود که حتی قبل از مسیحیت، چینی ها آنرا «سرزمین بهشتی» می نامیدند.

به تازگی، با الحاق سیکانگ^۱ به سه جوان این منطقه دارای مساحتی برابر ۲۲۵ هزار میل مربع (قدری بزرگتر از کشور فرانسه) شده است. جمعیت سه جوان در سال ۱۹۵۷ بطور رسمی ۷۲ میلیون نفر اعلام شد و در سال ۱۹۶۲ بالغ بر ۸۵ میلیون بود. سرزمین سه جوان* که از اطراف به رودخانه ها، نهرها و چشمه ها محاط می شود به تنهایی تولید $\frac{۱}{۴}$ کل محصول برنج چین را برعهده دارد و این مقدار از میزان مصرف مردم سه جوان بیشتر است و اگر چین دارای سیستم حمل و نقل سریع و مرتبی باشد می تواند به آسانی قستهای شرقی و جنوبی خود را از قحطی و خشکی نجات بخشد.

از فرودگاه چونگ کینگ توسط يك مأمور سازمان توریستی به داخل

۱- Sikang

* سه جوان یعنی «چهار رودخانه».

هانگهای و فراسوی آن

شهر هدایت شدم و در مدت اقامت سه روزه ام با «جن»^۱، شهردار ۵۵ ساله ملاقات کردم. چونگ کینگ آنقدر تغییر کرده بود که برای امر بکاییهایی که در زمان جنگ در آنجا بصری بردند باور کردنی نبود. کوچه‌ها و محله‌های کثیف جای خود را به خیابان‌های پهن و تمیز داده بود؛ ۲۵۰ میل لوله‌های فاضل-آب نصب شده بود؛ و نسل موش‌ها با کمک واحدهای بهداشتی از میان برداشته شده بود.

تحت رژیم جدید، در ظرف دو سال، ساختمان خط آهن چونگ کینگ-چنگ تو^۲ به طول ۳۰۰ میل در سال ۱۹۵۳ پایان یافت. ساختمان خط آهن چنگ تو - پائوچی^۳ به طول ۵۱۴ میل نیز در سال ۱۹۵۶ پایان پذیرفت و آماده بهره برداری شد. این خط سه جوان راه همه قسمت‌های شمالی و شمال غربی چین متصل می‌کرد. خط آهن چونگ کینگ - هانکو که ساختمان یک سوم آن تکمیل شده، خواهد توانست سه جوان راه به قسمت میانی دره پانگ تسه مربوط سازد. سابقاً این کار فقط بوسیله قایق‌های کوچک رودخانه‌ای میسر بود. از شاهکارهای راه سازی، یکی شاهراه ۱۴۰۰ میلی یا آن^۴ به لهاسا است. این شاهراه یکی از سه شاهراه بزرگ چین - تبت است که از سال ۱۹۴۹ به اینطرف ساخته شده است.

در سال ۱۹۵۹، سه جوان اعلام داشت که ۱،۰۶۰،۰۰۰ تن آهن و ۷۰۰ هزار تن فولاد تولید کرده است. انتظار می‌رفت که تا سال ۱۹۷۰ سه جوان از لحاظ صنعتی متکی به خود و بی‌نیاز از دیگران باشد چرا که بخاطر داشتن ذخایر زغال و زغال کک نیز در چین مقام بالایی داشت. از چاه‌های نفت مناطق نی‌چیانگ^۵ و بوئه‌چیه^۶ مشغول بهره برداری بودند. معادن اورانیوم سه جوان پس از ترکستان بزرگترین معادن چین هستند. علاوه بر این سه جوان به اندازه کافی معادن مس و سرب نیز دارد و از آنها بهره برمی‌دارد.

ارتفاع کوه‌های غرب سه جوان در منطقه می‌نیا کونگ^۷ به ۲۵،۰۰۰ پا و ارتفاع کوه‌های شمال در منطقه مین‌شان^۸ به ۱۰،۰۰۰ پا می‌رسد. در قسمت

۱- Jen	۲- Chengtu	۳- Paochi	۴- Yoon
۵- Lhasa	۶- Neichiang	۷- Yuehchih	
۸- Minya Konka		۹- Min Shan	

مرکزی سه چوان يك آبگیر حوض مانند وجود دارد که زمانی دریاچه پهناوری بوده است. ارتفاع سه چوان از سطح دریا در قسمتهای مختلف بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ پا است. میزان باران در سال بین ۹۰ تا ۱۰۰ سانتی متر است و از یخبندان زیاد خبری نیست. ده ماه از سال فصل کشت و زرع است. علاوه بر برنج و گندم، محصولات دیگری چون پنبه، چغندر قند، مرکبات و توتون جزو تولیدات سه چوان به شمار می آیند و مخصوصاً پرتقالهای آن شهرت زیادی دارند.

۷۲: چند کلمه درباره تبت

زمانی که من در چین زندگی می کردم بی اندازه مشتاق دیدار تبت بودم ولی متأسفانه چنین فرصتی به دستم نمی آمد. در این سفر هم وقتی که استوارت گلدرا به پکن آمد تا برای روزنامه های انگلیسی مطلب بنویسد به دیدن تبت اظهار علاقه کرد و در نتیجه، من و او باهم اجازه يك مسافرت هوایی به آنجا تقاضا کردیم.

ماه اکتبر بود و برف سنگینی در تبت می بارید. خط هوایی منظمی به تبت وجود نداشت و دولت چند هواپیمای نظامی که تا ارتفاع ۲۰ هزار پایی می توانستند پرواز کنند به مسافربری اختصاص داده بود. چون لای به گلدرا گفت که اگر ما در این مسافرت اصرار بورزیم هواپیمایی در اختیارمان قرار خواهند داد ولی به احتمال زیاد مجبور خواهیم شد به علت بدی هوا يك هفته در سیاتنگ بمانیم و افزود که اگر دولت انگلستان هواپیمای بلند پرواز آرمسترانگ ویکرز^۱ را به چین فروخته بود اکنون این مسافرت بدون توقف امکان پذیر می شد. من و گلدرا از این سفر چشم پوشیدیم. این مطلب را اکنون

۱- Stuart Gelder

۲- Armstrong Vickers

شاکهای و فراوی آن

به این دلیل می‌نویسم که متعجب هستم از اینکه چرا چین هواپیماهای بلند پرواز مورد نیاز خود را از شوروی نخرید چون چند ماه بعد من در مجله‌ای خواندم که خروشچف هلیکوپترهای بلند پرواز به هند فروخته است تا از مرزهای تبت خود محافظت و نگهداری کند. انگلستان پس از مدت‌ها، در سال ۱۹۶۱، ۵ فروند هواپیماهای آرمسترانگ ویکرز به چین فروخت.

هیچ قدرت خارجی در حاکمیت چین بر تبت شک نداشت، هر چند که هنگام سقوط امپراتوری سلسله چینگ^۱ دولت انگلستان مقامات تبت را به کودتا و جدایی از چین تشویق می‌کرد. نیروهای چین کودتا و سرکشی را فرو نشانده و دولت انگلستان در مستقل شناختن تبت تلاشی نکرد. اما در سال ۱۹۱۳ مذاکراتی برای یک قرارداد سدجانبه در هند انجام پذیرفت که نمایندگان تبت و چین نیز در آن شرکت داشتند. در این معاهده قرار بر این شد که حاکمیت مطلق چین در تبت به رسمیت شناخته شود اما از طرفی قسمت تبت خارجی (غربی) از «خود مختاری» برخوردار باشد. در طول جنگ جهانی دوم مسئله اقتدار چین در تبت موضوع مذاکرات «انگلستان - چین - آمریکا» بود. در سال ۱۹۴۳ سفارت انگلیس در واشنگتن طی یادداشتی با اقتدار چین در تبت موافقت کرد اما ضمن آن خواست که دولت لهاسا بطور کامل از خود مختاری محلی برخوردار باشد و بتواند با دیگر کشورها نماینده سیاسی مبادله کند.

اکنون تبت زیر نظر یک ارتش بزرگ کنترل و اداره می‌شود و به احتمال قوی این حالت در آینده نیز ادامه خواهد داشت. غلامان و زرخیزان پیشین اکنون تعلیمات دیده و مسلح شده‌اند و از نیروی انسانی کارگری در ساختن مدارس، بیمارستان‌ها، سر بازخانه‌ها و دیگر کارهای عام‌المنفعه استفاده می‌شود. تبتی‌های عضو حزب به مدارس حرفه‌ای و تعلیمات عالی چین اعزام شدند و اکنون تعداد آنها از مرز چند هزار هم گذشته است. در سال ۱۹۶۲ اولین گروه تحت تعلیم در پکن فارغ التحصیل شدند و برای پایه‌گذاری زیربنای یک تبت نوین به این منطقه بازگشتند.

در سال ۱۹۵۲، هند با به رسمیت شناختن جمهوری خلق چین حاکمیت آنرا بر تبت نیز مورد تأیید قرار داد و پکن نیز اطمینان داد که خود مختاری تبت را

^۱ - Ching

محترم بشمارد؛ بعضی اختلافات مرزی پرهیزناپذیر بود، اما پکن توانست با امپراتوری کوچک نپال و دولت برمه^{۵۵} این اختلافات را به نفعی برطرف سازد.

اما چگونه مسئله چین و هند در این مورد مانند مسئله پاکستان و هند در باره کشمیر لاینحل ماند؟ مجادلات چین و هند زمانی شروع شد که هند در مورد ساختمان شاهراهی که تبت جنوبی را به ترکستان چین مربوط می ساخت به پکن اعتراض کرد و این کار را خارج از اختیارات و حقوق چین دانست. به علت بی-اهمیتی و دور بودن مسئله مرزی تبت، دولت هند پس از دو سال که از ساختمان این شاهراه می گذشت تازه متوجه آن شد و اولین بار در سال ۱۹۵۹ اعتراض خود را تسلیم داشت. به دنبال آن میان نیروهای مرزی دو کشور زد و خوردهایی انجام شد که تلفاتی نیز در برداشت. در اینجا بود که کمک های مالی امریکا به طرف هند سرازیر شد و گزارشهایی از فعالیت های سیاسی امریکا در مرز های تبت در مورد کمک های پولی و نظامی از طریق هوا بدست آمد که گرچه صحت یا عدم صحت این گزارشات معلوم نبود ولی دولت پکن آنها را خیلی جدی تلقی کرد.

در ماه دسامبر ۱۹۵۹، من مسئله اختلافات مرزی را در دهلی نوبانهر و بطور مفصل مورد بحث قرار دادم. نهر و گفت که از حمله روزنامه های پکن بیشتر گیج و سردرگم شده است تا اصل مسئله که به اختلافات مرزی مربوط می شود.

آنگاه در سال ۱۹۶۰، در یک مصاحبه رسمی با چوئن لای به او گفتم: - سال گذشته نهر و به من گفت که شاید دلیل اصلی اختلافات این باشد که هر دو کشور چین و هند دولت های جدید التاسیسی هستند که به تازگی استقلال

● Nepal، کشور نپال در کوه های هیمالیا بین هند و تبت قرار گرفته. مساحت آن ۵۴۰۰۰ میل مربع و جمعیتش ۱۰ میلیون نفر است. پایتخت آن شهر کاتماندو است.

●● Burma، کشور برمه در جنوب شرقی آسیا واقع شده. ۲۶۰۱۶۱ میل مربع وسعت و ۲۲ میلیون نفر جمعیت دارد. پایتختش شهر رانگون است. برمه سابقاً جزو مستعمرات انگلستان بود.

شانگهای و فراسوی آن

پانته‌اند و برای اولین بار در تاریخ دو کشور این مسئله مرزی پیش آمده است. در گذشته هند يك مستعمره و چین يك کشور نیمه مستعمره و خطوط مرزی نه کاملاً روشن و نه چندان مورد اهمیت بودند.

چونن‌لای در جوابم گفت:

– جریان کاملاً بدیتگونه نیست چون مثلاً چین و برمه هر دو کشور – هایی هستند که به تازگی استقلال یافته‌اند، و حال آنکه توانسته‌اند مسائل مرزی خود را فوری و به خوبی حل کنند چرا که برمه يك رویه «مثبت» در پیش گرفت ولی در مورد تبت باید گفت که دیگران قصد دارند تبت به يك منطقه بی طرف تبدیل شود نه به يك تبت سوسیالیست. قصد ما این است که راه حل دوستانه‌ای بیابیم.

یکی از عوامل تیره‌کننده روابط چین و هند همکاری بیشتر و وسیع‌تر چین و نپال بود. پس از آنکه در ماه مارس ۱۹۶۰ چونن‌لای یک معاهده صلح و دوستی با برمه امضاء کرد، به کاتماندو (پایتخت نپال) رفت و با دولت نپال نیز معاهده مشابهی منعقد کرد. در سال ۱۹۵۱، وارث تاج و تخت سلطنت در نپال قدرت را به دست گرفت و يك حکومت مشروطه تأسیس شد. در سال ۱۹۶۰ سلطان حاکم مجلس را منحل ساخت و نخست‌وزیر را توقیف کرد و سیاست نپال را به طرف استقلال متکی بر بیطرفی کامل کشانید.

به اعتبار چین و با کمک مهندسان چینی شاهراهی ساخته شد که کاتماندو را به لاهاسا متصل می‌کرد و در همین ضمن سلطان ماهندرا^۱ پادشاه نپال مناسبات خود را در سفرش به پکن در سال ۱۹۶۱ محکم‌تر کرد. در این فاصله چین روابط خود را با افغانستان از طریق انعقاد معاهدات و توسعه اعتبارات تجاری گسترش داد و بهبودی بخشید. بطور کلی آشکار بود که چین به عنوان يك نیروی منطقه‌ای هم‌پای آسیای مرکزی بازگشته است. پرواضح است که هیچ‌یک از دو کشور هند و چین برای پیروزی مرزی در منطقه‌ای غیر مسکونی و سرزمینی که ارزش واقعی ندارد دست به عملیات نظامی نخواهند زد.

۱ – Mahendra

۷۳: اقلیتهای ملی

در چین اقلیت‌ها مساحتی به مراتب وسیعتر از تبت را اشغال می‌کنند. مثلاً در ایالت یونان تعداد غیرچینی‌ها ۴ برابر کسل تبتی‌های تبت است. برای رفتن به یونان یک‌روز را در مؤسسه اقلیت‌های ملی درپکن گذراندم. در این مؤسسه ۲،۶۰۰ محصل از ۲۷ ملیت مختلف (که ۹۰۰ تبتی هم جزو آنها بودند.) با ۲۰۵ زبان مختلف به دنبال تحصیلات عالی و تعلیمات مربوطه بودند. جوامع اقلیتها در سرتاسر چین پراکنده است و جمعیت مجموع آنها به ۴۳ میلیون نفر بالغ می‌شود.

عده مغولهای مغولستان داخلی که خود مختار است از مغولستان خارجی بیشتر است. عده تبتی‌هایی که در سیکانگ، چینگ‌های^۱، کانسو، سه‌چوان و یونان زندگی می‌کنند از تبتی‌های خود تبت بیشتر است. در یونان یک میلیون نفر از نژاد شان^۲ زندگی می‌کنند که بانژاد برمه شمالی و تایلند همبستگی دارند. اقلیت‌دارای تمدن‌های مختلفی هستند، از برهنگی و زندگی در جنگل گرفته تا تمدن عالی. مثلاً شان‌ها دارای فرهنگ و تمدنی بسیار عالی هستند و هزار سال پیش برای خود صاحب یک امپراتوری بودند که قسمت اعظم ایالت یونان را در بر می‌گرفت.

بطور کلی اقلیتها قبل از سلسله هان در آسیای شرقی می‌زیستند و به تدریج به جنوب رانده شدند. اقلیتها با هان‌ها ازدواج‌های داخلی نمی‌کردند و هان‌ها آنها را بربر و وحشی می‌دانستند. قدرت‌های حاکمه چین از رؤسای قبایل مالیات می‌گرفتند. تا قبل از کمونیست‌ها هیچگاه تلاشی برای آنکه اقلیت‌ها را جمع‌آوری کرده و تشکیل ایالتی بدهند صورت نگرفته بود. اولین بار کمونیست‌ها با یک تئوری حساب شده در صدد «چینی کردن» آنها در یک سطح وسیع برآمدند. در مؤسسه اقلیت‌های ملی با پروفسور لین یائو هوا^۳ که رئیس دانشکده تاریخ بود ملاقات کردم. او که سابقاً پروفسور تاریخ و نژادشناسی دانشگاه پکن بود پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه هاروارد آمریکا (در سال ۱۹۴۱) در سال

۱- Chinghai

۲- Shan

۳- Lin Yoo-hua

نانگهای و فراسوی آن

۱۹۴۶ به چین بازگشت و دربارهٔ اقلیت‌ها به تحقیق پرداخت. مؤسسهٔ اقلیت‌های ملی دارای ۲۱ ساختمان بود به انضمام خوابگاه و خانه‌های استادان که در سطح مدرسهٔ ابتدایی، متوسطه و عالی تدریس می‌کردند و تعدادشان بیش از ۳۷۵ نفر بود. تمام مخارج غذا و مسکن و لباس مجانی بود و محصلین از دولت نیز مقرری می‌گرفتند.

چینی‌ها نیز مانند روس‌ها می‌کوشیدند تا مشخصات و خصوصیات فرهنگی و آداب و رسوم اقلیت را همراه با زبان، لباس، موسیقی و افسانه‌ها و داستان‌هایشان حفظ کنند. در چین هدف این بود که به اقلیت‌های نظام سوسیالیستی حکومتی مستقل اعطاء شود. در سال ۱۹۶۱ تعداد اقلیت‌های عضو حزب به ۲۵۰ هزار نفر رسید.

بنا به گفتهٔ پروفسور لین، از زمان سلسلهٔ هان همهٔ مردم بطور مساوی اعضای یک چین واحد بودند و مدت ۲،۵۰۰ سال چین یک کشور امپریالیستی نبوده است. در سال ۱۸۴۰ چین یک کشور نیمه مستعمره شد و همهٔ مردم آن به یک اندازه تحت فشار و ظلم قرار گرفتند و سرانجام در سال ۱۹۴۹ همگی آزاد شدند. از طرف دیگر، روسیهٔ تزاری یک کشور امپریالیستی بود که بسیاری از ملت‌های کوچک را تحت استعمار و سلطهٔ خود داشت و با انقلاب روسیه، هم طبقهٔ کارگر آزاد شد و هم این ملت‌های کوچک. اما چون این ملت‌های استعمارزده، وطن پرستان طبقهٔ متوسط بودند لازم آمد که جمهوری‌های مستقل و سیاست‌های خودمختاری آنان را به رسمیت بشناسند اما در چین این اقلیت‌ها هیچگاه به مرحلهٔ «وطن پرستان طبقهٔ متوسط» نرسیدند. آنها اقلیت به شمار می‌آمدند، اما در اقلیت‌های یک ملت با یکدیگر مهیم بودند و آن ملت «چینی» بود.



بخش هفتم:

راه‌پیمایی بزرگ به جلو

مائوتسه تونگ بهمن گفت تا زمانی که زنده است چین برای حل اختلافات و استقرار صلح متوسل به جنگ بین‌المللی نخواهد شد ولی همواره با «صدور ضد انقلابی» مخالفت خواهد ورزید .

... ما به نوبه خود به سهم خود مسئولیت صلح جهانی را بر دوش حمل می‌کنیم و چه دولت امریکا چین را به رسمیت بشناسد، چه نشناسد و چه ما به سازمان ملل راه یابیم ، چه نیابیم در هر صورت از حقوق و قوانین بشری سرپیچی نخواهیم کرد . ما قصد نگهداری و ایجاد صلح جهانی را داریم و از جنگ پرهیز می‌کنیم . ما معتقدیم که برای حل اختلافات هرگز نباید به جنگ متوسل شد .

مائو افزود ،

... تایوان موضوعی است مربوط به چین و ما در این مورد بخصوص مصر خواهیم بود . کسانی که چیزی ندارند از دست بدهند کم کم به درک این مطلب می‌رسند که تنها از طریق مبارزه های نظامی با ستمگران می‌توان زندگی ای پدید آورد که در شان و مقام يك انسان باشد . و آنها اکثریت انبوه مردم جهان هستند .

از نظر آنان ، اندیشه های مائوراهی به سوی آینده است . . .

موقعیت و اهمیت چین در جهان امروز رو به افزایش است و هیچ کجای دنیا از وجود آن غافل و ناآگاه نیست . با وجود کوششی که به کار می‌رود تا چین را ترسناک و هولناک جلوه دهند ، بیشتر دولتها از چین ترسی ندارند و از آنچه که چین هست و از آنچه که انجام می‌دهد به خوبی استقبال می‌کنند .

... هان سوین ، آسیای امروز ، ۱۹۶۹ .

۷۴: جنوب ابرها

کون‌مینگ پایتخت یونان اولین شهرچین بود که من در آن با صدای گلوله توپ بیدار شدم. در فرودگاه که از زمان جنگ جهانی دوم به اینطرف بی اندازه توسعه و وسعت یافته بود ، ۲۰۰ جت جنگنده میگ دیدم. وقتی که وارد شهر قدیمی شدیم در دو طرف خیابان با ساختمانهای دو سه طبقه آجری با سقفهای کاشی قهوه‌ای رنگ رو برو شدیم. در نزدیکی شهر يك محوطه تمرین تیراندازی و هدف گیری بود که علاوه بر اینکه حالت يك «شیپور بیداری» برای مردم شهر داشت. یادآورنده این بود که یونان همجوار ویتنام جنوبی، محل پایگاه‌های هوایی امریکا ، است .

هوا در کون‌مینگ واقعاً از هر لحاظ دلخواه و عالی است و از همین رو آنرا «شهر بهار ابدی» می‌نامند و بهراستی همین طور است. ارتفاع آن از سطح دریا ۶۴۰۰ پا است و قدری بالاتر از منطقه حاره قرار دارد . هوا به ندرت بی نهایت سرد یا گرم می‌شود . کلمه یونان به معنای «جنوب ابرها» است و ابرها نیز بطور قابل توجهی قبل از ورود به این منطقه کاهش می‌یابند. وقتی که من ۲۴ ساله بودم، همراه يك کاروان از میان یونان به طرف غرب، به سوی دریاچه تالی^۱ و سپس به سمت جنوب به طرف قسمت بالای رودخانه‌های مکونگ^۲ و سالوین^۳ مسافرت کردم . در آن زمان جاده وجود نداشت و عبور از کوه و کمر به کندی انجام می‌گرفت و مسافرت ۵۰۰ میلی ما ۶ هفته طول کشید . بیشتر اوقات در سرزمین دزدان و غارتگران سفر می‌کردیم و به ناچار سربازان چینی را با روزی يك یوان دستمزد اجیر کرده بودیم . البته آنها با این پول تریاک می‌خریدند .

شاهراهها و جاده‌های جدید اکنون تمام مناطق مجاور را به هم متصل می-

۱- Tali ۲- Mekong ۳- Salween

کنند و خط آهنی که فرانسویها ساخته اند های فونگ^۱ و هانوی^۲ در هندوچین را به کون مینگ متصل می کند. تا پیش از سال ۱۹۴۹ صنایع نوینی وجود نداشت ولی امروزه کارخانه های برق و نیرو و تولید فولاد ایجاد شده اند و انواع چرخهای تراش و ماشین آلات و ابزار یا عبارت «ساخت یونان» مشخص می شوند. تنها ده درصد از سرزمین کشاورزی فلات یونان برای کشاورزی مناسب است، ولی منابع سرشار زیرزمینی چون طلا، قلع، مس، برنج، جیوه، فسفر، منگنز و انتیموان وجود دارند و اخیراً زغال سنگ و آهن نیز به اندازه رفع نیازمندیهای صنعتی یونان کشف شده اند.

مساحت یونان به اندازه مساحت مجموع دو کشور لهستان و آلمان شرقی است ولی جمعیت آن (۲۱ میلیون) از نصف مجموع جمعیت این دو کشور کمتر است. به یاد دارم که در آخرین دیدارم از کون مینگ در سال ۱۹۴۵، این شهر که امروز دارای یک میلیون نفر جمعیت است یک مهمانخانه خوب هم نداشت اما اکنون چندین مهمانخانه درجه یک در آن ساخته شده است. در یکی از این مهمانخانه ها که من اقامت کردم پول اتاق یک نفره ام با حمام و سه وعده غذا روزی ۴ دلار شد.

چند خیابان پایین تر از مهمانخانه ای که در آن اقامت داشتم، یک نمایشگاه کالاهای صنعتی ساخت یونان از قبیل اتوبوس، تلمبه، ژنراتور، ماشینهای پارچه بافی، دستگاههای تلفن، رادیو، موتورسیکلت، ابزار و آلات موسیقی، موتورهای دیزل، جراثغال، مته، تراکتورهای کوچک، وسایل برقی، وسایل جراحی و بالاخره یک اتومبیل دو سیلندر به قیمت ۴۰۰۰۰ یوان جهت بازدید همگان برپا شده بود.

کشت خشخاش به میزان شایان توجهی کاهش یافته بود و وسایل کشیدن تریاک وحشی نیز برخلاف زمانی که یونان یک پایگاه امریکایی بود آشکارا برای فروش عرضه نمی شد. امروز همه کودکان و جوانان از مزایای بسیاری چون مراقبتهای بهداشتی، تحصیلات، تفریحات و بالاخره حداقل جیره غذا که یک پیاله فلزی پراز برنج است برخوردارند. مرض گواتر که زمانی بسیار شایع بود با اضافه نمودن ید در آب برطرف شده است و تراخم و آبله مرغان

۱- Haiphong

۲- Hanoi

راه‌پیمایی بزرگ به جلو

و دیگر امراض واگیردار ریشه‌کن شده‌اند. از غلام بچه‌های بی‌سواد که در معادن از وجودشان استفاده می‌شد دیگر خبری نیست؛ در معادن از نیروی بزرگسالان استفاده می‌شود و همه آنها از لحاظ زندگی داخلی تأمین هستند و علاوه بر خانه‌های حمام‌دار می‌توانند از استراحتگاههایی که مجهز به حمامهای مخصوص و وسایل معالجه با اشعه ماوراء بنفش است نیز استفاده کنند.

در اواخر نوامبر، چیانگ، منشی شعبه کمیته صلح کون‌مینگ در یکی از روزهایی که مثل همیشه آسمان آبی و هوا خنک بود، مرا با اتومبیل به فرودگاه برد. در سالن گمرک يك مأمور چمدان‌های مرا بازرسی کرد و ۵۰ حلقه فیلم کدک و چندین هزار پا فیلمهای ۸ و ۱۶ میلیمتری را بیرون کشید و بر روی میز انداخت. بیشتر این فیلمها ظاهر نشده بود و در بکن به من اطمینان داده بودند که اجازه دارم فیلمهای ظاهر نشده را با خودم ببرم. من در این مورد اشاره‌ای به چیانگ کردم و او گفت «نگران نباشید» و آنگاه چند کلمه‌ای با مأمور صحبت کرد. در این موقع مأمور نگاهی به من انداخت و گفت:

- امریکایی هستید؟ شما تنها امریکایی هستید که ما در ده سال گذشته دیده‌ایم.

سپس من چند یوان پولی را که همراه داشتم (خروج آن از چین کاملاً قدغن است) تغییر ارز دادم و پس از آنکه مأمور مربوطه اسباب و فیلمها را به چمدانها برگرداند گفت:

- سفر بخیر.

سه ساعت بعد در رانگون و فردای آن روز، در اروپا نزد خانواده‌ام بودم.

۷۵: حقایق درباره غذا

در فاصله سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲ بسیاری از مطبوعات غرب‌سرمقاله‌های

خود را به «قحطی همگانی» چین اختصاص دادند بدون آنکه اثباتی برای سخن خود داشته باشند. تا آنجایی که من خبردارم، البته گذشته از مسائل کمبود مواد غذایی که خود من بارها به آن اشاره کرده‌ام، هیچگاه قحطی عمومی در چین وجود نداشته است. روز ۳۱ ژوئیه ۱۹۶۲، ریچارد استارنس^۱ بلافاصله پس از بازگشت از سفر به آسیای شرقی در نشریه نیویورک ورلڈتلگرام^۲ نوشت که کوچکترین اثری از اینکه قحطی چین کمونیست را تهدید کند وجود ندارد و نیز هیچ نشانه‌ای در دست نیست که ارتق سرخ و فساداری خود را از دست داده باشد و در صورت بروز جنگ از دفاع امتناع ورزد.

غذای کامل و مناسب چیست؟ مقامات غذایی و بهداشتی دنیا معتقدند که آن ۳۰۰۰ یا ۳۵۰۰ کالری که یک آمریکایی یا یک انگلیسی در روز مصرف می‌کند غذای کامل و مناسب نیست چرا که چنین میزانی حاکی از بهر خوری و زیاده‌روی در خوراک است در صورتی که مصرف بین ۲۰۰۰ تا ۲۲۰۰ کالری در روز یک برنامه غذایی کافی را تشکیل می‌دهد. مقامات چینی و غربی حساب کرده‌اند که برای رسیدن به این میزان هر چینی باید روزانه ۱۵۰۰ کالری را از غلات و ۵۰۰ کالری دیگر را از بقیه مواد غذایی تأمین کند. برای این که مصرف سرانه ۱۵۰۰ کالری غله برای ۷۰۰ میلیون نفر تأمین شود لازم است که چین سالانه حدود ۱۸۰ میلیون تن غله یا معادل آن سیب‌زمینی و لوبیا تولید کند. آیا چین توانسته بود ۱۸۰ میلیون تن غله تولید کند؟ بسیاری از اقتصاددانان غرب آمار زیر را قابل اعتماد می‌دانند:

سال	تولید (تن)
۱۹۵۳	۱۵۶ میلیون
۱۹۵۵	۱۷۲
۱۹۵۷	۱۸۵
۱۹۵۸	۲۶۱
۱۹۵۹	۲۸۱
۱۹۶۰	۱۹۰

در مصاحبه‌هایی که در سال‌های ۶۴ و ۶۵ با چوئن لای داشتم گفت:

۱- Richard Starnes

۲- New York World Telegram

راه پیمایی بزرگ به جلو

- محصول سال ۱۹۶۵ کمتر از سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ و بیشتر از سال ۱۹۵۷ بوده است. محصول سال ۱۹۶۳ بین ۱۸۵ تا ۱۹۰ میلیون تن و محصول سال ۱۹۶۴ حدود ۲۰۰ میلیون تن بوده.

چین در سال ۱۹۶۶ بین ۲۱۰ الی ۲۱۵ میلیون تن غله تولید کرده است. همانطور که قبلاً نیز متذکر شدیم سهمیه غذا در چین بین بزرگسالان بطور یکنواخت و یک اندازه تقسیم نمی‌شود، بلکه به هر کس بنا به طبقه بندی نوع کار و فعالیتش جیره غذایی تعلق می‌گیرد (این البته شامل حال بچه‌ها و خردسالان نمی‌شود). حد متوسط سهمیه غلات در سال ۱۹۶۰ برای کسانی که کارهای نشسته و سبک انجام می‌دهند ماهانه برابر ۲۵ کتی بود (معادل ۲۷/۵ پوند) که اگر برنج باشد روزانه ۱۵۰۰ کالری دارد. و برای کسانی که به کارهای سنگین چه یدی و چه فکری اشتغال دارند این رقم به ۴۰ کتی و حتی بیشتر نیز می‌رسید. منطقه سه جوان از این که می‌توانست ۵ ایالت راز از نظر غذایی تأمین کند به خود می‌بالید. ولی از سه جوان به شهرهای ساحلی مانند شان تونگ یا کانتون راه دراز است و حمل و نقل دشوار.

شاید توجه این است که در دهه ۵۹ - ۱۹۴۹، چین در جهت تولید محصولات غذایی چنان پیشرفتی داشت که شوروی با وجود منابع و امکانات بیشترش نتوانست در ۳۳ سال اول حکومت سوسیالیستی خود داشته باشد.

۲۶: چین، آمریکا، شوروی و بمب

در تابستان سال ۱۹۶۲، چیانگ کایچک برای حمله به سرزمین اصلی چین هفته‌ها مخرب و بر آورد و روزنامه‌های تایپه طرفدار او امریکرا به خاطر تأخیر در جنگ آزاد بیخشن «بزدل» و «کوته بین» لقب دادند. چیانگ چرپکهای پراکنده خود را در کوموی بانبروهای امدادی و سلاحهای مدرن امریکایی

۱- Quemoy

تقویت کرد و کماندوهای او دوباره به سواحل حمله بردند و هواپیماهای امریکایی اوشمارها و اعلامیه‌هایی با وعده «آزادی بخشیدن» به روی چین ریختند. توپخانه‌های کمونیست ماهها جزیره کوموی را بطورلاینقطع و همراه باتلیغات به زیر آتش گرفتند. به نظر می‌رسید که پکن منتظر است ببیند آیا برزیدنت کندی به قول خود در مبارزه انتخاباتی سال ۱۹۶۰ مبنی بر اینکه امریکا در آبهای نزدیک چین «دخالت و مسئولیت برای خود ایجاد نمی‌کند» عمل خواهد کرد یا خیر. شورش و اغتشاش مجدد چیانگ کایچک تا حدودی متکی به این نظر بود که از طرفیان میلیون‌ها مردم گرسنه و قحطی‌زده جمهوری خلق چین استفاده خواهد برد. از سوی دیگر او حدس می‌زد که به علت تیرگی روابط چین و شوروی خروشچف مانند سال ۱۹۵۸ در برابر یورشهایی که از طرف امریکا حمایت می‌شود، به چین تضمین کمک نخواهد داد. پیشنهاد حمایت خروشچف از چین نشان داد که نظر چیانگ کایچک نمی‌تواند بدون در برداشتن خطر همگانی جامعه عمل بپوشد. در اینجا بدنیست به اختصار شرح دهم که چطور وقایع سال ۱۹۵۸ باعث شد که چین سعی کند به صورت یک قدرت اتمی درآید.

در دسامبر سال ۱۹۵۴ آیزنهاور، یکسال ونیم پس از آنکه صلح موقتی را برای پایان دادن به جنگ کره پذیرفته بود، یک قرارداد اتحاد نظامی با چیانگ کایچک امضا کرد؛ و بنا به این قرارداد امریکا یک حمایت یک‌جانبه از منطقه تایوان را متعهد شد، اما چیانگ کایچک میل داشت که فرمانروای سراسر چین باشد و برای این منظور از سلاحهای هوایی و دریایی امریکایی خود برای حمله‌های پی‌درپی به کشتیهای چین سرخ استفاده می‌کرد و تایوان به خود می‌بالید که جاسوس، خرابکار و دسته‌های مسلح اخلاک‌در ساحل پیاده کرده است. در سال ۱۹۵۸ دیکتاتور تبعید شده (چیانگ کایچک) بیش از یک چهارم نیروهای خود را در جزایر ماتسو و کوموی متمرکز کرد (کوموی فقط ۵ میل بایندر آموی چین فاصله دارد و کاملاً در تیررس آن است) و سخن‌گویی تایوان اعلام داشت که آزادی «قریب الوقوع» است.

در تابستان سال ۱۹۵۸ مقامات عالی‌رتبه پکن اعلام داشتند که قصد دارند

راه پیمایی بزرگ به جلوه

خط محاصره آموی و فوچو^۱ را درهم شکنند و حتی تول آزادی نهایی خود تایوان را نیز دادند. دسته های مختلف، و عوایبها و کشتیها همه بسیج شدند.

قبلاً دریکی از بحرانهای کوموی، آیزنهاور پس از امضای پیمان اتحاد نظامی، از کنگره آمریکا خواسته بود (و این حق را کنگره به او داده بود) که در صورت لزوم بتواند برای حفظ جیاتنگ کایچک و کنترل او بر نقاط مورد اختلاف به جنگ متوسل شود. با داشتن چنین حق و قدرتی او در این موقع به ناوگان هفتم آمریکا دستور داد که در تنگه تایوان مستقر شده و به حالت آماده باش درآیند. از طرف دیگر اعلام شد که به نیروی هوایی آمریکا در این منطقه موشکهای اتمی داده شده است. در این موقع بود که هیچکس نمی دانست کدام طرف به دیگری حمله می کند.

در مورد اینکه چه عوامل و کدام دلایل باعث عدم بروز جنگ شد نظرات و مطالب بسیاری گفته و نوشته اند. برای مثال، دالس مدعی بود که برنامه شکست چین در تایوان را او طرح ریزی و رهبری می کرده است. بعضی هاما می گویند که دلیل اصلی عدم اقدام چین تهدید اتمی آمریکا و مانور ناوگان هفتم بوده است. بدنیست یادآور شوم که فقط بسیج ناوگان در تنگه تایوان برای دولت آمریکا یک میلیارد دلار خرج برداشت.

دولت آمریکا از قسمت تحقیقاتی و پژوهشی مؤسسه راند^۲ خواست که درباره اوضاع و وقایع سال ۱۹۵۸ مطالعات دامنهداری انجام دهد و از روی مفروضات و آمار و اطلاعات موجود موضوع را جزء به جزء بررسی کند و گزارش کامل و مفصلی در اختیار دولت بگذارد. قسمتی از نتایج این پژوهشها در دو کتاب «استراتژی چین در عصر اتم»^۳ نوشته آلین لنگلی هسیه^۴ و «مجادلات چین و شوروی ۱۹۶۱-۱۹۵۶»^۵ تألیف دونالد زاگوریا^۶ که هر دو در سال

۱- Foochow ۲- Rand Corporation

۳- China's Strategy in the Nuclear Era

۴- Alice Langley Hsieh

۵- The Sino-Soviet Dispute, 1956 - 1961 ۶- Donald Zagoria

۱۹۶۲ چاپ شدند درج شده است .

عقاید این دو نویسنده ادعاهای دالسر را مبتنی بر «در تنگنا قرار دادن چین و عدم شکست و انصراف متعاقب آن در دست اندازی به خاک فرمز» قاید می کند .

آلیس هسیه و دونالد زاگوریا بر این عقیده اند که احتمالاً چین هیچگاه قصد پیاده کردن نیرو در کوموی را نداشته است و هدفش این بوده که این جزیره را به زیر آتش توپخانه خود بگیرد تا تماس آن را با محیط خارج قطع کند و در نتیجه آن را به تسلیم وادارد .

اگر موضوع را در زمینه و دورنمای وقایع جهانی بررسی کنیم اقدامات چین بیشتر منطقی و قابل درک خواهد بود چرا که لااقل این عملیات باعث شد که ترس چین از احتمال استفاده آمریکا از جزایر کوموی و ماتسو به عنوان پایگاه برای تهاجم اولیه به این کشور تخفیف یابد . اکنون دیگر تهدیدهای دالسر درباره مهیا ساختن مقدمات سقوط جمهوری خلق چین با تهدیدهای متقابل شوروی روبرو می شد و عملیات چیانگ کایچک در مسدود ساختن بنادر چین کمونیست سست می شد .

از گزارشهای مؤسسه راند چنین برمی آید که در چین يك «طبقه افسران حرفه ای» وجود دارد، و این افسران قصد دارند با خروشچف در تماس باشند. ضمناً بین اینها و «غیر حرفه ای ها» و سران و رهبران حزب اختلاف عقیده حکمفرماست. مخالفان «حرفه ای ها» افرادی بودند که روحیه چریکی داشتند. سلاحهای اتمی در اختیار «حرفه ای ها» بود و آنها می توانستند با يك جرقه نیروی سیاسی را منهدم کرده و در تعیین نتیجه نهایی صاحب تصمیم باشند .

آیا این نظریه درباره ارتش چین بیش از حد ساده و بیش با افتاده و کم ارزش نبود؟ البته در چین دانشکده های تعلیمات نظامی و رزمی چون وست پوینت^۵

۵ West Point در قسمت جنوب شرقی ایالت نیویورک و آکادمی نظامی

امریکا است .

راه پیمایی بزرگ به چلو

و آنابولیس^۵ وجود ندارد ولی تعداد نسبتاً زیادی آکادمی برای تعلیم و تربیت افسران در حال فعالیت هستند. تنها در چین است که افسران از چریکی به افسری رسیده‌اند و ضمناً همگی آنان حرفه‌ای و عضو حزب هستند. از هشت مارشال ارتش هفت نفر آنها عضو پولیت بورو هستند و مارشال ارشد معمولاً محلی در کمیته ثابت دارد. اگر کلمه «حرفه‌ای» را به کسی نسبت دهیم که نوعی تعالیم فنی دیده باشد پس همه این مارشال‌ها «حرفه‌ای» بودند. اما اگر منظور از این کلمه تجارب جنگی و رزمی در عملیات پارتیزانی و چریکی باشد همه آنان را می‌توان «چریک» نامید. حیثیت و افتخار آنها شرکت در مبارزات لیانگسی، راه پیمایی بزرگ، جنگ کره و از این قبیل بود.

داشتن هدفهای مشابه و وجه اشتراکهای گوناگون دلیل بر این نبود که در سطوح عالی فرماندهی اختلافاتی وجود ندارد. این اختلافات که از داخل حزب سرچشمه می‌گرفت بایستی در خود حزب نیز حل می‌شد و چنانچه کسی می‌خواست برخلاف این روش اقدام کند یا مسیری سوی دیگران در پیش بگیرد، «ضد حزبی» لقب می‌گرفت. بنابراین داشتن معلومات و اطلاعات موثق درباره سیاستهای اتمی چین مستلزم آگاهی از مجادلات و مباحثات حزب در مورد مسائل مملکتی و بین‌المللی است.

ارتش آزادی بخش خلق دارای خصوصیات منحصر به فردی بود که با کلیه ارتشهای اعمار شوروی تفاوت داشت. تاریخچه این ارتش از زمانی آغاز شد که کمونیستهای داخلی چین در سال ۱۹۲۸ پایه‌های انقلاب راروی روستاها و روستاییان بنیان گذاشتند و ارتشی تشکیل دادند که در آن زمان شوروی آنرا «دسته راهزنان» لقب داده بود. در سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶ کنترل شدیدی روی چینیهای تعلیم دیده مسکواعمال شد و حاکمیت حزب را بر ارتش تثبیت کرد. در سالهای متعاقب آن، حزب چنان نیروهای عظیم چریکی تربیت کرد و به کارگمارد که هرگز به فکر استالین خطوط نکرده بود.

اتکاء نظامی و اقتصادی چین بر شوروی رفته رفته استقلال سیاسی چین را به جهت دیگری می‌برد. در سال ۱۹۵۵ بود که مقامات پکن پی بردند

• Annapolis پایتخت ایالت Maryland در آمریکا و آکادمی نوسروی

دریایی این کشور است.

سلاحهای اتمی در روابط دو کشور چه نقشی می‌توانند داشته باشند و دربارهٔ سه طریق شرکت اتمی باشوروی به بحث و غور پرداختند: ۱) نیروهای خود- را آنطور که معاهدهٔ ورشو تعیین کرده است کاملاً در اختیار شوروی قرار دهند (یا ۲) یک سازمان مشترک نظامی چین - شوروی شبیه ناتو با حقوق مساوی برای هر دو کشور به وجود آورند، به این ترتیب که نیروی انسانی و منابع استراتژیکی و سوق الجیشی چین جبران تکنیک و صنعت پیشرفتهٔ شوروی را بکند یا ۳) کوشش شود که یک تسلیحات اتمی مستقل ایجاد شود.

البته انتخاب طریق اول بدین معنی بود که چین کلیهٔ اختیارات نظامی خود را واگذار کند و چنانچه شوروی هم چنین پیشنهادی می‌کرد (همانطور که یکبار کرده بود) قابل قبول نبود و اجرا نمی‌شد. البته چنانچه شوروی با سخاوت زیاد کمکهای جنسی و فنی در اختیار چین قرار می‌داد، طریق سوم برای چین مناسب تر بود. در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ خروشچف با خوشرویی به همکاری با مقامات پکن اظهار علاقه کرد و قول داد که سخاوتمندانه کمک کند تا صنایع مادر در چین ایجاد شود. وقتی که اولین ترم مصنوعي شوروی به نضا رفت مائو در سخنرانی نوامبر ۱۹۵۷ خود، درمسکو گفت: «باد شرق اکنون بر باد غرب می‌چربد و بر آن غلبه کرده است.»

در ۱۱ ماه مه ۱۹۵۸ جن یی^۱ وزیر امور خارجهٔ چین اعلام داشت که چین به زودی دارای موشکهای اتمی خواهد شد و در همین اعلامیه از پیشنهاد خروشچف مبنی بر وجود يك منطقهٔ آزاد و عاری از نیروی اتمی در خاور دور پشتیبانی کرد. در نظر خروشچف، بمب نیدروژنی به معنای امنیت ملی بود در صورتی که بد نظر مائو بایستی از آن به عنوان کلیدی برای باز کردن مقدمات انقلاب در آسیا استفاده می‌شد.

از طرفی، در این فاصله بر فعالیت‌های اتمی و هسته‌ای چین افزوده می‌شد. در سال ۱۹۵۵ شوروی موافقتنامه‌ای امضاء کرد که چین را در برنامه‌های اتمی اش «برای منظورهای صلحجویانه» یاری و مساعدت کند. در سین کیانگ دستیاران چینی در اختیار دانشمندان شوروی قرار گرفتند و رآکتورهای اتمی، ساخته شد و چون در سه جوان معادن اورانیوم وجود داشت در این منطقه نیز

۱- Chen Yi

يك رآكتور اتمى تاسيس كردند.

از زمانی که کشوری اولین بمب اتمی خود را منفجر می کند تا موقمی که بتواند به اندازه کافی اورانیوم ، پلوتونیوم ، توریوم ، وسایر مواد لازم را برای مبدل ساختن خود به يك «قدرت اتمی» جمع آوری کند حدود سه سال طول می کشد . فرانسه اولین انفجارات اتمی و هسته ای خود را در سال ۱۹۵۹ انجام داد ولی تا پیش از سال ۱۹۶۳ هیچگاه نتوانست از نظر قدرت اتمی غنی باشد . چین اولین انفجار خود را در اکتبر سال ۱۹۶۴ در منطقه کانسو انجام داد و سه سال بعد انجام اولین آزمایش بمب نیدروژنی را اعلام داشت . در سال ۱۹۶۴ چوئن لای به من گفت که «چین هرگز نفر اولی نخواهد بود که از نیروی هسته ای خود استفاده کند و همیشه طرفدار منع آزمایشها و تسلیحات اتمی باقی خواهد ماند» .

از قرار معلوم قدرت های اتمی جهان چهار پنج سالی بیشتر وقت نداشتند که درباره عواقب مجهز شدن چین به نیروی هسته ای فکر کنند و تصمیمی بگیرند . آیا قدرت اتمی چین واقعا می تواند موازنه توا را در جهان بهم بزند ؟ احتمالا خیر . آیا نیروی هسته ای فرانسه توانست در تعادل قوای نظامی شرق و غرب تغییری پدید آورد ؟ اگر آمریکا قادر به جلوگیری از بروز يك انقلاب در کوبا نباشد آیا این امکان وجود دارد که نیروی هسته ای به چین فرصتی دهد که «انقلابهای بسته بندی شده و حاضر آماده ای» برای صادرات داشته باشد ؟ عضویت فرانسه در گروه کشورهای صاحب نیروی اتمی به هیچ وجه جوابگوی احتیاجات و خواسته های این کشور نشد .

بعید به نظر می رسد که مانو قصد داشته باشد با چند بمبی که در اختیار دارد دست به يك جنگ اتمی بزند و گرچه هدفهای اودفاع از جنگهای ناسیونالیستی و انقلابی آزادی بخش بود ولی در هیچيك از یادداشتهای مانو ذکری از توسل او به جنگهای بین المللی برای رسیدن به آرمانهایش نیست . برقراری کنترل بر سلاح های اتمی بدون شرکت چین عملی نیست . در مصاحبه هایی که با مانو تسه تونگ و چوئن لای داشتم هر دو گفتند که هیچگونه رفع اختلاف و استقرار صلح بین چین و آمریکا امکان پذیر نخواهد بود مگر آنکه آمریکا پایگاه های خود را از خاک چین (یعنی تاپوان) بیرون ببرد . حال که چین

نیز در زمره کشورهای اتمی قرار گرفته، موضوع توقف بخش و ساختن سلاح های اتمی یش از هر زمان دیگر بعید به نظر می رسد زیرا چین نیز مانند فرانسه سلاح خود را در آن می بیند که تازمانی که به تکنیک عالی و پیشرفته ای در این زمینه نایل نیامده است از توسعه فعالیت های اتمی خویش دست برندارد .

۷۷: چین و شوروی

به سال ۱۹۲۳ ، لنین در بستر مرگ نوشت ، «نتیجه تلاشها بوسیله این واقفیت که روسیه ، هند، چین و ... به خاطر در برداشتن اکثریت انبوه جمعیت زمین مهم به شمار خواهند آمد، معلوم می شود و این دقیقاً همین اکثریت است که در چند سال گذشته با سرعتی بیش از حد در گهر کشمکش آزادی شده است با این دید ، پیروزی کامل دقیقاً تضمین شده است .»

به سال ۱۹۹۰ لوتننگ یسی گوینده پولیت بورو چین ، درباره ضد لنینیست های کرملین چنین نوشت : «تجدید نظر طلبان نوین ، در اثر سیاست امپریالیستی باجکیرانه جنگ هسته ای ، وحشت زده شده اند. وحشت آنها از جنگ به وحشت از انقلاب تبدیل می شود و عدم تمایل آنها به انقلاب به مقابله با مردم انقلابی می گراید.»

حدود ۲۵۰ سال پیش امپراتوری تزاری توانست به وسعت امروزی خود برسد و مرزهایش را در آسیا گسترش دهد. چین در پیش از ۲۵۰۰ سال پیش به آن مرزها و حتی کره ، سیبری ، مغولستان و ترکستان دست یافت و در طول تاریخ در دورانیهای عظمت و انحطاط بروست آن افزوده با آن کاسته شد . شوروی سرزمینی است به اندازه دو ونیم برابر چین و تراکم جمعیت اش ۱۹ نفر در هر میل مربع است در صورتی که در چین این رقم به ۱۹۰ نفر می رسد .

راه پیمایی بزرگ به جلو

کرمین فراموش نکرده است که زمانی مغولها ارباب روسها بودند و مدت دو قرن تاشکند، سمرقند، و حتی مسکو به پکن باج و خراج می دادند؛ و پکن فراموش نمی کند که مسکو مغولستان خارجی را که مستقل ولی تحت اقتدار چین بود، از چین جدا کرده است. اصل وریشه رقابتهای سیاسی چین و شوروی را در نظریه مارکس می توان یافت: «پس از آنکه انقلاب کارگری اختلاف طبقاتی و طبقه بندی اجتماعی را از بین برد اختلافات ملی از میان می روند.»

تنها زمانی که شورشهای انقلابی در خارج بی درپی باشکست روبرو شدند دولت شوروی تحت ریاست استالین در صد آمد که برنامه «سوسیالیسم در یک کشور» را پیاده کند. وقتی که بلشویکها برای جنگ «امپریالیستی» اجتناب ناپذیر آماده می شدند، «بنیان انقلاب جهانی» را بر پایه های امپراتوری تزاری استوار کردند و مدت ۳۵ سال تنها کشور کمونیستی جهان بودند.

پس از مرگ لنین و تبعید تروتسکی تحت حکومت استالین، جنبش و نهضت کمونیستی به انقیاد دیکتاتوری شوروی درآمد و خواسته ها و آمال یک دولت کمونیستی بر مفهوم و اصول بین المللی کارگری غلبه کرد. در دوران استالین هر عضو حزب کمونیست کشورهای دیگر چنانچه به مغایرت های بین سیاست های ملی شوروی با هدفهای جهانی انقلاب اشاره ای می کرد متهم به دشمنی آمد و از کار برکنار می شد.

قطع رابطه استالین با تیتو باعث شکست انقلاب در یونان شد اما یوگسلاوی کوچکتر از آن بود که رهبری شوروی را در جهان کمونیست در یک سطح بین المللی متزلزل سازد، کمی بعد رقیب دیگری سر بر آورد؛ حزب کمونیست چین با جمعیتی سه برابر شوروی خود را رهبر یک انقلاب موفقیت آمیز شناخت. شوروی امپراتوری بزرگی بود که مردم مختلفی را در بر می گرفت ولی چین کشور نیمه مستعمره ای بود که برای نیل به استقلال می کوشید. با وجود وابستگی و اتکاء و پیروی هر دو کشور از اصول مارکسیسم، اختلافات سیاسی دو حزب باعث شد که چین ادعا کند دارای تجربه و اصولی پایه دارتر و اساسی تر از شوروی است. در سال ۱۹۴۳ (۵ سال قبل از بدعت تیتو) لیوشائوچی گفت:

« به جرأت می توان گفت که در ظرف این ۲۲ سال حزب ما

شاهد تغییرات مهم و تجارب لازم و مفید در زمینه تلاشهای انقلابی (چه تلاشهای نظامی یا توده‌ای، چه اقتصادی یا سیاسی؛ چه جنگهای داخلی یا بین‌المللی، چه تلاشهای داخل یا خارج از حزب) را شاهد بودیم و در این مورد هیچ حزب کمونیستی در جهان به پای ما نرسیده است.»

در سال ۱۹۴۶ و هنوز دو سال قبل از اینکه تیتو آشکارا از راههای مختلف به سوسیالیسم لب به سخن بگشاید لیوشائوچی مدعی شد که:

«مهمترین اقدام مائوتسه تونگ این بود که مارکسیسم لنینیسم را از شکل و حالت اروپایی به حالت آسیایی درآورد و از آن اصول و فلسفه برای توجیه تاریخ چین و مسائل عملی این کشور استفاده کند. مائو نخستین کسی است که در این راه توفیق یافته است. مائو در مورد هر مسئله - ملت، روستاییان، استراتژی، ساختمان حزب، فرهنگ و تمدن، موضوعات نظامی و مالی، طرق کار و فلسفه - نه تنها اصول مارکسیسم را به کار بسته است بلکه آنرا توسعه و بسط نیز داده و به عبارت دیگر مارکسیسم آسیایی یا چینی به وجود آورده است. چین یک کشور نیمه مستعمره و نیمه ملوک‌الطوایفی است و عدهٔ بیشماری از مردم در سراسر آن گرسنگی و قحطی دست و پامی زنند. اقتصاد چین متکی به کشاورزی است و کشاورزی چین در سطحی بسیار بدوی و غیرمجموع قرار دارد. البته چنین شرایطی در دیگر کشورهای آسیای جنوب شرقی نیز حکمفرما است. مسیری که چین در پیش گرفته است بر وضعیت این کشورها نیز تأثیر خواهد گذاشت.»

هیچگونه کمکی تا پیش از نخستین دیدار مائو از شوروی عملی نشد. در سال ۱۹۵۰ بود که شوروی وامی به مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار به چین داد. در سال ۱۹۵۳ پس از مرگ استالین و ظهور موقتیت آمیز خروشچف، فصل جدیدی در روابط چین و شوروی گشوده شد. از یک طرف خسارات جنگ جهانی دوم را جبران کرده بود و اکنون دارای نیروی اتمی نیز شده بود و از طرف دیگر ترس از محاصره شدن به وسیلهٔ غرب هم تخفیف یافته بود.

از اثرات و نتایج رواج اصول «غیر استالینی» در چین یکی این بود که مائوتسه تونگ به عنوان عالم و متخصص فلسفهٔ مارکسیسم پذیرفته شد و در جهان

راه‌پیمایی بزرگ به جلو

کمونیست برحیثیت ویرمیتیژ او افزوده گشت. پس از کنفرانس ژنودر ۱۹۵۴، چوئن‌لای در کنفرانس باندونگ^۱ که ۲۹ ملت آسیایی و افریقایی در آن شرکت کردند نقشی اساسی ایفا کرد. و در این کنفرانس مسائلی از قبیل «عدم دخالت در مسائل داخلی یکدیگر»، «تجارت و کمک‌های متقابل» و «مقاومت در برابر امپریالیسم» مطرح شد.

کنفرانس باندونگ باعث ایجاد روابط حسنه‌ای بین چین و هندشویک بلوک افریقایی- آسیایی تشکیل شد که به علت سستی پایه و نیز وجود قدرت نظامی امریکا نتایج ثمربخشی برای چین دربر نداشت. امریکابا تشکیل سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی* و داخل کردن فیلیپین و دوکشور پاکستان و تایلند که با چین هم‌مرز هستند، اثرات کنفرانس باندونگ را خنثی کرد.

چین نیروهای خود را از کره فرا خواند و از امریکا نیز خواست بدینگونه رفتار کند که البته بی نتیجه ماند و امریکا به درخواست چین وقعی نگذاشت. پکن زندانیان جنگ امریکایی را آزاد کرد و از عده‌ای امریکایی تقاضا کرد که از چین دیدار کنند و اظهار علاقه کرد که تبادل افکار و آشنایی « مردم با مردم » بین دو کشور بوجود آید ولی دولت امریکا به عنوان پشتیبانی از تحت‌الحمایه خود (تایوان) این پیشنهادها را رد کرد. در سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷ پکن آمادگی خود را برای صدور روایید ورود به چین برای خبرنگاران امریکایی اعلام داشت ولی دالس شدیداً مخالفت ورزید و متخلفین را به تعقیب قانونی تهدید کرد.

واشنگتن از دول‌متحد خود خواست که چین را در یک جدایی مطلق و قرنطینه فرار دهند تا در نتیجه رژیم پکن سریع تر سقوط کند. ضمناً دالس هیچیک از دعوت‌های چوئن‌لای را برای آغاز مذاکرات جدی و رسیدن به راه‌حلهای مناسب و منطقی درباره مسائل مورد علاقه دو کشور نپذیرفت.

در اواخر سال ۱۹۵۷ وقایعی رخ داد که بر طرز فکر چین کمونیست اثرات به‌سزایی داشت. در ۲۶ اوت، مسکو اعلام کرد که اولین موشک قاره‌پیمای خود را با موفقیت آزمایش کرده است و این البته در نظر عده‌ای آخرین حربۀ جنگی

۱- Bandung Conference

* Southeast Asia Treaty Organization که به SATO مخفف شده است.

بود. در ۴ اکتبر شوروی برای اولین بار در تاریخ يك قمر مصنوعی به فضا پرتاب کرد؛ اثرات این اخبار در چین بیشتر مؤثر و محسوس بود تا در خود شوروی. مائوتسه تونگ در کنفرانس نوامبر ۱۹۵۷ مسکو، برتری شوروی را در سلاح های اتمی و تسخیر فضا يك «نقطه عطف جدید» نامید و افزود:

«تمام جمعیت کره زمین اکنون ۲/۷ میلیارد است که از این تعداد يك میلیارد در کشورهای سوسیالیست زندگی می کنند. کشورهای که اکنون استقلال دارند ولی زمانی مستعمره بودند ۷۰۰ میلیون نفر جمعیت دارند و کشورهای که اکنون در تلاش استقلال خود هستند ۶۰۰ میلیون نفر را در بر می گیرند و امپریالیست ها فقط ۴۰۰ میلیون نفوس دارند... به عقیده من اکنون اوضاع بین المللی تغییر کرده است و ما به يك نقطه عطف تازه رسیده ایم. در جهان دو نوع باد وجود دارد: باد شرقی و باد غربی. و به نظر من در حال حاضر باد شرق بر باد غرب می چربد... نیروهای سوسیالیست اینک بطور شایان توجهی بر نیروهای امپریالیست تفوق و برتری دارند...»

مائو همچنین افزود که ۷۰۰ میلیون نفر مردم کشورهای مستقل به اضافه ۶۰۰ میلیون نفر مردم کشورهایی که برای استقلال می جنگند (کشورهای امریکای لاتین) قدرت لایزال و غیر قابل اغماض را تشکیل می دهند و تعیین کننده تعادل قوا در جهان امروز خواهند شد. در کلیات، مائو مخالف تجاوز عمومی بود ولی البته از روش سابق خود که همان تشکیلات و اصول چریکی باشد حمایت می کرد و معتقد بود که در مبارزه با دشمنان باید به جایی زد که ضعیف ترین قسمت ها است.

در اواخر سال ۱۹۵۸ خروش عظیم پی برد که روش و نحوه اداره کردن واحدهای اشتراکی در چین برای رسیدن به کمونیسم واقعی نشانه ای از تصور و نارسایی های شوروی در این زمینه است و اگرچین به هدف های عالی که در شروع کار تعیین کرده است نایل آید در اجرای طرح توسعه برنامه ریزی شده در رسیدن به کمونیسم يك یا حتی دو مرحله از شوروی پیشی خواهد گرفت.

در اختلاف عقیده ای که در باره سیاست خارجی بین چین و شوروی پیش آمده کن کوشید تا خود را از حمایت همسایگانش برخوردار سازد و سعی کرد با اعطای

راه پیمایی بزرگ به جلو

وام‌های طولی‌المدت با بهره‌ای کمتر از آنچه مسکو عرضه می‌داشت نظر کشورهای هم‌جوار را جلب کند و حتی در چندین مورد هدایا و پیشکش‌هایی به چند کشور از جمله مغولستان خارجی، کره و ویتنام داد؛ این کاری بود که شوروی هرگز انجام نداده بود. در کنفرانس نوامبر ۱۹۶۰ مسکو، مجادلات و مباحثات به دوئل‌های شخصیتی کشانده شد. چین نیز به عنوان یک قدرت سوسیالیستی ضعیف‌تر به نمایندگی لیوشائوچی در این کنفرانس شرکت داشت. در این کنفرانس چنین توافق شد که برای نیل به سوسیالیسم کامل «فرسایش و تحلیل بردن سیستم سرمایه‌داری» بهتر از توسل به زور و تحریمات انقلابی است ولی قرار بر این شد که در کشورهای توسعه‌نیافته ویا در حال توسعه از «جنبشهای آزادی خلق» حمایت و پشتیبانی شود.

رویه امریکانسیست به دو انقلاب (انقلاب شوروی و چین) کاملاً متفاوت بود چون پس از انقلاب بلشویک‌ها، امریکا در خاک شوروی پایگاه نظامی بر له رژیم سابق ایجاد نکرد و در سال ۱۹۲۵ که تعطی گریبانگیر شوروی شد با ارسال گندم در رفع تعطی نقش اساسی داشت. و حتی بعدها مهندسان امریکایی پایه‌های صنایع امروزی شوروی را بنیان نهادند. حال آنکه در مورد چین هیچ‌یک از این حسن‌نظرها اعمال نشد. در سال ۱۹۴۱ امریکا به شوروی کمک کرد و این کشور را بر علیه هیتلر مجهز ساخت. در جنگهای سرد بعدی دولت امریکا هیچگاه روابط سیاسی خود را با شوروی قطع نکرد. این رفتار امریکا از نظر چین تنها به یک‌گونه تعبیر شد و آن اینکه قدرتمند بودن شوروی امریکا را به این طرز رفتار واداشته است. چین به این نتیجه رسید که دولت سرمایه‌داری امریکا تنها در برابر قدرت سر تعظیم فرود می‌آورد.

در نظر چین کمک به کره شمالی در واقع دفاع از چین بوده است چرا که با این عمل نه تنها کره شمالی و ستجوری را از تحت تسلط قرار گرفتن نجات بخشیدند بلکه مانع یک جنگ امپریالیستی بر علیه خود چین نیز شدند.

در سال ۱۹۶۳ معلوم شد که در نتیجه صدور کالاهای نظامی شوروی به هند اتحاد نظامی چین و شوروی تغییرات زیادی یافته است. صدور کالاهای در زمانی انجام شد که اختلافات مرزی چین و هند بر طرف نشده بود. بنابراین چین که با کوششهای شوروی در جداسازی و ایجاد شقاق بین چین و سایر کشور-

های بلوک کمونیستی روبرو شده بود خود را در يك مسیر خودسرانه و يك رویه «تک‌رو» انداخت. در سال ۱۹۶۴، خروشچف از کار افتاد ولی مائو هنوز در سمت خود باقی بود و در بهار سال ۱۹۶۹ تمام کسانی را که احتمال داشت در کارهایش تردید کنند یا او را مورد سؤال و استیضاح قرار دهند از کار برکنار کرد و یکه‌تاز میدان شد.

۷۸: چین و ژاپن

در سال ۱۹۶۰ تقریباً ۹۰۰ میلیون آسیایی در کشورها و سرزمینهای دیگری غیر از چین زندگی می‌کردند و با جمعیت چین، این عده بالغ بر نیمی از کل افراد بشر می‌شدند. جمهوری خلق چین بایبشتر این ملتها چون هند، پاکستان، افغانستان، نپال، برمه، سیلان، کامبوج، لائوس، اندونزی و قسمت‌های کمونیستی ویتنام و کره روابط بازرگانی و سیاسی داشت.

پس از جنگ جهانی دوم، امریکا پایگاههایی در فرمز، کره جنوبی، ژاپن، ویتنام جنوبی و تایلند تأسیس کرد و بنابراین اولین و مهمترین هدف چین این شده که از راههای سیاسی مانع این محاصره نظامی شود. هدف دوم چین این بود که تمام نیروها و قدرتهای غربی را از خاور دور بیرون راند و هدف سوم ایجاد يك جامعه آسیایی بود که اداره و کنترل آن کاملاً به عهده خود آسیاییها باشد.

استراتژی سنتی چینی می‌گوید که کوتاهترین فاصله بین دو نقطه غالباً يك منحنی است. و ژاپن کوتاهترین فاصله چین تا گزند پذیری امریکا است. ژاپن به خاطر داشتن وجه اشتراکهای بسیار با چین - شیوه خط، نژاد، بستگیهای فرهنگی و غیره - بهترین مهره‌ای است که چین می‌تواند برای پایان بخشیدن به نفوذ امریکا در قسمت غربی اقیانوس آرام از آن استفاده کند.

راه‌پیمایی بزرگ به جلوه

ژاپن مدت ۶۰ سال ، چین را درهم کوبید ، زمینهایش را تصاحب کرد ، چینهارا آزرده و شکنجه داد ، ویی اندازه کوشید که این غول را تحت کنترل درآورد . چین از ناحیه ژاپن بیشتر از کشورهای دیگر صدمه دید و بیش از همه با ژاپن گلاویز شد . امریکا پیمانی با ژاپن امضاء کرده بود که به موجب آن ژاپن متعهد بود پایگاههای نظامی در اختیار امریکا بگذارد و تایوان را تحت سلطه و نفوذ امریکا درآورد . درباره چین معاهده‌ای از پکن هیچ مشورتی خواسته نشد .

ژاپن ، خیلی آرام ، کاملاً خلع سلاح شد . صنایع نظامی ژاپن از بین رفت و مجرمان و متصرفان سیاسی محاکمه و تنبیه شدند و تبلیغات توده‌ای موقوف شد . زنان از حقوق اجتماعی مساوی برخوردار شدند و از اختیارات امپراتور بی اندازه کاسته شد . دوروش جدید اقتصادی پایه‌گذار آزادی اقتصادی در ژاپن شد . اول اینکه املاک وسیع چهدولتی و چه شخصی به قطعات کوچکتر (حدود ۲/۵ جریب) تقسیم شد و با شرایط آسان و استهلاکهای طویل‌المدت در اختیار میلیونها زارع و روستا قرار گرفت . دوم اینکه خانواده‌های بسیار سرمایه‌دار که به آنها زای باتسو^۱ می‌گفتند موظف شدند قسمتی از سرمایه و اموال بی اندازه خود را واگذار کنند و در نتیجه به طبقه زارع - مالک (زارعی که خود در ضمن مالک است) بوجود آمد که پایه حزب آزادپخواه ژاپن شد .

مقامات امریکایی با مالکیت دولتی (سوسیالیسم) مخالف بودند و می-کوشیدند که اقتصاد ژاپن را راکد نگه‌داشته و در میان مردم بیکاری را افزایش دهند . اما جنگ کره مسئله زای باتسو را حل کرد چون ناگهان امریکاییاردها دلار سفارشات نظامی به ژاپن داد و تحت ضرورت و اقتضای جنگ ، قوانین به نفع خانواده‌های سرمایه‌دار پیشین تغییر کرد و اصلاح شد . اعتبارات جدید و سرمایه در اختیار اشخاص قرار گرفت و محدودیتهایی که بر انحصارات بود از میان برداشته شد تا تولیدات مجدداً در دست زای باتسو بیفتد .

اقتصاد صنعتی ژاپن از نظر شباهت و نحوه عمل به دوران قبل از جنگ خود بازگشت . در سال ۱۹۶۰ وقتی که تجدید معاهده ژاپن - امریکا در دست‌آمورد

۱- Zaibatsu

۲- Diet

گفتگو قرار گرفت ، اعتراضها و اعتصابها بحدی شدید بود که دولت آزاد را به سقوط تهدید کرد . حکومت کیشی^۱ ناگزیر شد که برنامه دیدار رسمی آیزنهاور را ملغی کند . حکومت کیشی سرنگون شد ، امانه پیش از تجدید معاهده ، در انتخابات جدید حزب سوسیالیست موفق نشد اکثریت آراء را بدست آورد اما تا زمانی که دموکراتهای آزاد در رأس قدرت باقی ماندند مسئله « مسلح ساختن با اسلحه نوین » مطرح نشد .

حدود سال ۱۹۵۵ چین در سیاست بین المللی ژاپن يك مسئله بزرگشده . البته این چندان به نفوذ حزب کمونیست ژاپن (حدود ۳ میلیون رأی در انتخابات عمومی) مربوط نبود . بیشتر ژاپنیها مایل بودند که روابط بازرگانی عادی با چین داشته باشند و میسر نبودن چنین کاری باعث افزایش نفرت آنها از ارتش آمریکا ، تسلط آمریکا و اشغال اوکیناوا شد . رفت و آمد سربازان آمریکایی محدود بود به اردوگاهها و اقامتگاههایشان . آنها در مواقع مرخصی در شهرها لباس عادی می پوشیدند چون لباس نظامی آنها یادآورنده شکست ژاپنیها بود و خاطره روحی بدی را در مردم ژاپن بیدار می کرد ؛ بیشتر مواقع دقت زیاد بکار می رفت تا این سربازان آمریکایی و مردم عادی ژاپن واقعه ناگواری رخ ندهد . چون « يك جرقه می تواند بیشه ای را به آتش بکشد » . البته ژاپنیها به خاطر کارهای آبادانی و عام المنفعه دیگری که در دست انجام بود خود را مدیون آمریکاییها می دانستند ولی گرایش آنها کاملاً به سوی بیطرفی تمایل داشت .

نسبت چین به ژاپن مانند نسبت یونان به فرزندان فرهنگ غرب است . ژاپنیها نه فقط به عنوان سیاح از چین دیدن می کنند بلکه برای زیارت نیز به چین سفر می کنند . در میان ژاپنیهایی که به زبان چینی آشنایی داشتند من احساس کردم که در جنگ با ملل اروپایی و تغییر مکان دادن محل نفوذ آنها در آسیا اهدا نادم به نظر نمی رسند . پکن نیز از این احساس و عاطفه ژاپن آگاه بود و به نحو احسن از آن استفاده می کرد . موقعی که دولت پکن از عیدها میهمان ژاپنی خود پذیرایی می کرد اظهار علاقه کرد که با همکاری یکدیگر صلح و اتحاد را به جامعه آسیایی بازگردانند .

راه‌پیمایی بزرگ به‌جلو

همچنانکه مائو در زمان جوانی از غلبه ژاپن بر روسیه تزاری احساس شغف کرد گروه‌بیشماری از ژاپنیها نیز علاقه داشتند که تقاضاهای چین مبنی بر تخلیه ژاپن از نیروهای غربی‌جامه عمل به‌خود بباشد و در مباحثاتش با شوروی فاتح شود تا شاید آرزوی دیرینه ژاپن برای ایجاد يك منطقه آسیایی کامیاب و موفق برآورده شود. اگر تصور کنیم که ژاپن بایستی در دست چین بیفتد همانقدر احمقانه است که باور کنیم ما امریکاییها می‌توانیم برای همیشه بین این دو کشور فاصله بیندازیم و آنها را مجزا نگاه داریم.

ژاپن بی‌می از آن ندارد که تحت تسلط چین قرار گیرد چون در سالیان درازی که محتاج وزیر دست چین بود، در چین علانمی از قصد اشغال و نفوذ ندید. تجارت ژاپن در دست کسانی بود که آگاه بودند اگر صادرات نداشته باشند مثل این خواهد بود که زندگی برایشان وجود ندارد. ژاپن از يك طرف مجبور بود که ۲۵ درصد مواد غذایی و ۹۰ درصد مواد خام مورد احتیاج خود را از خارج وارد کند و از طرفی بایستی سالانه يك میلیون شغل جدید ایجاد کند چون جمعیتش ۱۰ برابر استرالیا ولی وسعتش يك بیستم آن است. با چنین اوضاعی، ژاپن نمی‌توانست از بازارهای صادراتی جهان چشم بباشد. پس از جنگ کره، امریکا کمکهای شایانی به ژاپن کرد و بازارهایی برایش به‌وجود آورد و خود نیز به‌خریده‌های بسیار از ژاپن مبادرت ورزید و اقتصاد پایداری برای این کشور بوجود آورد. تا زمانی که امریکا به‌خریده‌های خود از ژاپن ادامه‌دهد اقتصاد ژاپن پابرجا خواهد ماند اما چنانچه زمانی این وضعیت از میان برود و بیکاری و انحطاط اقتصادی پیش‌آید ژاپن مجبور خواهد شد که با چین رابطه و همبستگی داشته باشد. البته اقتصاددانان ژاپن معتقدند که جنگ و درگیری امریکا تنها دلیل رابطه اقتصادی امریکا با ژاپن است و دبریاژود يك کساد و انزوای اقتصادی به‌وقوع خواهد پیوست.

* در سال ۱۹۷۰ ژاپن از آلمان غربی نیز پیشی گرفت و دومین قدرت صنعتی جهان غیر کمونیست شد. در سال ۱۹۶۹ درآمد سرانه ژاپن ۱۱۰۰ دلار بود و انتظار می‌رفت که در سال ۱۹۷۰ تولیدات ناخالص ملی آن ۲۰۰ میلیون دلار افزایش یابد.

پیش از اینکه چین و همسایگان آسیای شرقی این کشور را ترک کنیم بد-
نیست نگاهی کوتاه به حکمت و معقولات عجیبی بیندازیم که ما را تالیه کشتار
جهانی دیگری درویتنام کشانیده است .

۷۹: جنگ و صلح در ویتنام

«تمام انسانها برابر آفریده شده‌اند . . . آفریدگار به
همه انسانها حقوق غیر قابل انتقال عطا فرموده است . حق حیات ،
آزادی، و جستجوی خوشبختی، از این حقوق هستند .»
این کلمات جاودانسی قسمتی از اعلامیه استقلال ایالات
متحده آمریکا در سال ۱۷۷۶ است . اگر این جمله‌ها را با معنای
وسیمتری بنگریم، بی‌خواهیم برد که ، «تمام مردم زمین برابر زاده
می‌شوند ، تمام مردم حق دارند زندگی کنند ، آزاد باشند، خوشحال
باشند و . . .»
این يك حقیقت انکار ناپذیر است .

«با اینکه برای مدت بیش از هشتاد سال، امپریالیستهای
فرانسوی با زیر پا گذاشتن شعار فریبنده «آزادی، برابری و برادری»
زمین مقدس اجدادی ما را زیر پای خود لگدکوب کرده‌اند و
هم میهنان ما را به شکنجه و آزار کشیده‌اند . اعمال آنها برخلاف
اصول عدالت و بشر دوستی است .»

«مقدمه اعلامیه استقلال جمهوری ویتنام، هانوی، ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ .
«تمام مردمی که آماده خود مختاری هستند، باید آزادانه
نوع و شکل حکومت خود را انتخاب کنند . . . بدون دخالت هیچ قدرت
خارجی .»

« هاری . س . ترومن ، هنگام برشمردن «چهار فرمان»
سیاست خارجی ایالات متحده، ۱۹۴۵ .

۱- Harry S. Truman

راه پیمایی بزرگ به جلو

من کمی پس از صدور اعلامیه استقلال در خاک ویتنام بودم. در آن زمان سرزمین ویتنام پس از شصت سال تلاش، مدت چند هفته اتحاد و یکپارچگی خود را بدست آورد ولی بعد متأسفانه مداخلات چین، انگلیس و فرانسه موجب تجزیه دوباره این سرزمین گردید. امریکام در این تجزیه سهم بسزایی را به عهده داشت. نقطه داغ اختلافات چین و امریکا به آسیای جنوب شرقی کشیده شد و رفته رفته تلفات سربازان امریکایی روبه فزونی گذاشت. ما میلیاردها دلار خرج کردیم که دولت دیم^۱ را سرپا نگهداریم و دو راه در پیش داشتیم اول اینکه مانند جنگ کره هر تعداد سرباز لازم است به آن منطقه اعزام داریم تا حضور خود را تثبیت کنیم، دوم اینکه سراسر منطقه را بی طرف اعلام کنیم و با موافقت دیگران گلیم خود را از ممر که بیرون بکشیم. در نتیجه، ده سال بی در پی با سیاستی که دالس بنیان نهاده بود هر نوع راه محلی را که در پیش می گرفتیم، مجبور بودیم قبلاً اطمینان حاصل کنیم که شرایط مورد نظر با روابط بین ما از یکطرف و کره جنوبی و فرمز و چین و سازمان ملل از طرف دیگر مغایرتی ایجاد نکند. تنها چیزی که در محاسبه منظور نمی شد خود ویتنام بود.

این رشته سردراز دارد، اما من سعی می کنم آنرا به اختصار باز گویم. دولت جمهوری ویتنام بوسیله کمونیستهای چینی با شوروی تأسیس نشد بلکه میهن پرستان احزاب مختلف ویتنام متفقاً دولت جمهوری ویتنام را تأسیس کردند. در سال ۱۹۴۵، کمونیستها هنوز اقلیت ناچیزی را در ویتنام تشکیل می دادند. آنها مملکت خودشان را از فرانسویها پس نگرفتند بلکه فرانسویها در سال ۱۹۴۵ همه چیز را به ژاپن فاتح تسلیم کردند.

دولت ویتنام نه هیچگاه به امریکا تجاوز کرد و نه هیچگاه جزو ایالت متحده امریکا به حساب آمد. دولت امریکا حق مداخله در امور ویتنام را از هیچ مرجع بین المللی دریافت نکرده بود. پس چگونه ما توانستیم ناگهان و بی سبب در فاصله ۱۲۰۰۰ میلی کشورمان خود را در ویتنام درگیر سازیم، دهقانها را از جنگلها بیرون برانیم، و منتظر بنشینیم و ببینیم ویتنام شمالی و چین و شوروی در این باره چه خواهند کرد؟

هندوچین سرزمین کوچکی نیست و ملت هندوچین هم ملت نوظهوری

۱- Dien

نیست. هندوچین ۳۵۵ هزارمیل مربع وسعت دارد و اگر کامبوج را به حساب نیاوریم باز هم وسعت آن از فرانسه بیشتر است. در کوهستانهای غربی آن سرزمین لائوس گسترده است که به تنهایی ۹۱ هزار میل مربع وسعت دارد و جنگلهای انبوه سراسر آن را فرا گرفته اند. جمعیت لائوس بالغ بر ۳ میلیون نفر است.

ویتنام کشوری است که طول شمالی-جنوبی آن زیاد است و بیش از دو-هزار میل ساحل کنار دریا دارد. جمعیت کل ویتنام بیش از ۳۵ میلیون نفر است. ملت هندوچین قرن‌ها قبل، از جنوب چین به این سرزمین مهاجرت کردند و با سکنه بومی در آمیختند. قرن‌ها پیش از میلاد مسیح سرزمین هندوچین تحت سلطه چین بود و بوسیله چین اداره می‌شد. هند و چین در قرن دهم میلادی توانست استقلال خود را بدست آورد ولی هر چند سال یکبار مورد حمله توسعه طلبانه چین قرار می‌گرفت. تمام تمدن و فرهنگ هندوچین به شدت تحت تأثیر مستقیم فرهنگ و تمدن چینی است. اصولاً نفت ویتنام به چینی باستانی «جنوب دور» معنی می‌دهد، همچنانکه ژاپن یعنی «سرچشمه آفتاب».

وقتی که امپراتوری چین به علت انقلابهای داخلی و جنگهای وحشتناک تریاک روبرو به زوال گذاشت، رفته رفته سربازان و بازرگانان و روحانیان فرانسوی راه خود را در این سرزمین هموار ساختند. ابتدا کتاب آسمانی تنها اسلحه‌ای بود که فرانسویها به چین می‌بردند، ولی رفته رفته توپخانه سنگین جای کتاب آسمانی را در عملیات «مأموریت تمدن آخرین» فرانسویها گرفت. در اواخر قرن گذشته فرانسویها شهر سایگون را تصرف کردند و امپراتور آنام برای دفع فرانسویها از چین کمک خواست. ولی امپراتوری چین که خود زیر ضربات ارتشهای انگلیس و فرانسه قدرت و حیثیت خود را از دست داده بود نتوانست کاری برای آنام انجام دهد. در سال ۱۸۸۲ پس از آنکه فرانسویها تمام مناطق شمال را به تصرف خود درآوردند امپراتور آنام دوباره از چین کمک نظامی فوری خواست و یک ارتش عظیم از سربازان چینی به یاری او اعزام شد. ولی در سال ۱۸۸۵، چین که در سرزمین اصلی ضربات خردکننده‌ای از ارتش فرانسه خورده بود، قشون خود را از هندوچین بیرون کشید. بدین ترتیب فرانسه محنی‌ترین سرزمین مستعمراتی خود را تصاحب کرد. ۵۵ سال پس از آن، یک

راه پیمایی بزرگ به جلوه

دریاسالار فرانسوی به نام دریاسالار دوکوا^۱ که خود از طرفداران نازیهای آلمانی بود بدون شلیک يك گلوله سرزمین هندوچین را به ارتش پیروز ژاپن تحویل داد .

آنام در دوران اشغال فرانسه کاملاً با تمدن غرب خو گرفته بود . فرانسویها بندرگاههای نوین در سایگون و هایفونگک ساخته بودند و چندین جاده نظامی آسفالتی نیز در سرتاسر هندوچین کشیده بودند و تجارت خارجی را تقریباً در انحصار خود داشتند . رفته رفته ساختمانهای کاملاً مدرن به سبک اروپایی در نقاط مختلف بنا شد و يك اقلیت فرانسوی که تعداد آنها حدود چهل هزار نفر بود در این سرزمین مستقر شد .

وقتی که من در جوانی برای اولین بار از سایگون و هایفونگک بازدید کردم دوشهر کاملاً فرانسوی دیدم که گرداگرد آنها را همان کلبه‌های فقیرانه محلی احاطه کرده بود . در بهترین مهمانخانه‌های شهر همیشه بوی تریاک به مشام می‌رسید . ولی کافه و رستورانهای شهر از بهترین نوع خود در جهان بودند . در همان سال، یعنی سال ۱۹۳۵، يك شورش محلی در نقطه‌ای به پا گردید . عکس‌العمل فرانسویها آنقدر شدید بود که قابل تصور نیست . محل اشغال شورشیان با بمب منهدم شد . سرهای فرماندهان شورش را برای تماشای عموم به نمایش گذاشتند البته این جنبه خشن قضیه بود . در جهت دیگر مسئله، جوانترین و زیباترین دخترآنامی را با یکصد دلار می‌توانستید بخرید . بسیاری از فرانسویهای مجرد همین کار را می‌کردند .

* * *

باید اعتراف کرد که سلطه فرانسویها اگرچه جابرانه بود ولی از بسیاری جهات از سلطه وحشیانه فرماندهان محلی که قبلاً بر این مردم حکومت می‌کردند به مراتب به حال کشور نافع تر بود . فرانسویها يك امپراتوری عقب افتاده را با تمدن پیشرفته غرب آشنا کردند . بسیاری از جوانان آنام برای تحصیل به فرانسه رفتند و علاوه بر فرهنگ فرانسه درس انقلاب و آزادیخواهی را با خود همراه آوردند . تمام انقلابیون واقعی هندوچین در فرانسه درس انقلاب آموختند . وقتی که ژاپنها وارد هندوچین شدند، فرانسویها هشتاد و يك زندان پر از

۱- Admiral Decoux

زندانیان سیاسی داشتند. بعد از ۵۵ سال، تنها دودرصد از کودکان به مدارس ابتدایی ونیم درصد به مدارس متوسطه می‌رفتند و یک دانشگاه نیز در هانوی تأسیس شده بود. هارولد ایساکس^۱ در سال ۱۹۴۳ گزارش داد که دولت استعماری مبلغ ۳۵،۰۰۰ پیاستر برای کتابخانه هانوی، ۷۱،۰۰۰ پیاستر برای بیمارستانها، ۷۴۸،۰۰۰ پیاستر برای مدارس و ۲،۴۷۳،۰۰۰ پیاستر برای خرید تریاک و توزیع آن در سراسر کشور از طریق اداره انحصار افیون، اعتبار تأمین کرده است.

پیش از ماجرای «پهل‌هاربر» چین هنوز به‌تنهایی در مقابل ژاپن اشغالگر مقاومت می‌کرد. ناوگان ژاپن سراسر کرانه‌های چین را تحت کنترل درآورده بود و تنها راه دسترسی چین به خارج از طریق بندرهای فونگک به یونان بود. فرانسویها بر تمام واردات چین که از طریق هایفونگک صورت می‌گرفت حقوق و عوارض سنگینی بسته بودند. سرانجام در سال ۱۹۴۵، ژاپن کنترل هندوچین را در دست گرفت و در یک سال دو کوه از طرفداران محور آلمان ژاپن بود و از اوامر دولت وپشی اطاعت می‌کرد، بدون چون و چرا هندوچین را تحویل ژاپن‌ها داد و بدین ترتیب حضور دول غربی در این نقطه آسیا پایان یافت. ژاپن‌ها بعد از آنکه قوای خود را وارد هندوچین کردند به دستگاه‌های فرانسویها اجازه دادند در محل باقی بماند و در حقیقت نقش مهماندار ژاپن را بازی کند. این دستگاه استعماری علاوه بر تهیه نوازم و خواربار برای ارتش ژاپن افراد محلی را برای کار در تأسیسات ژاپنی نیز استخدام می‌کرد. ژاپن‌ها مدتی از هندوچین به‌عنوان یک پایگاه ملزوماتی استفاده کردند. سرانجام در دسامبر سال ۱۹۴۱ سراسر جنوب آسیا را اشغال کردند و به فیلیپین حمله بردند. پس از آن، خواسته‌های آنها آنقدر زیاد شد که مهمانداران بدبخت فرانسویشان مجبور شدند دهقانان بدبخت محلی را غارت کنند تا بتوانند پاسخگوی خواسته‌های غیرمنصفانه مقامات ژاپنی باشند. در دوران جنگ جهانی دوم بر اساس برآوردهای آمریکا، بیش از ۲ میلیون نفر از دهقانان و مردم آنام از قحطی و گرمگی جان سپردند. این رقم درست چهار برابر کل تلفات ارتش آمریکا در دو جنگ جهانی است.

۱- Harold Isaacs

راه پیمایی بزرگ به جلو

مردم آنام همیشه در نظر من ملایمترین و مطیعترین مردم کره زمین بوده‌اند. ولی حتی آنها نیز در برابر سختیهای زندگی سر به طغیان و شورش برداشتند و دسته دسته به چریکها و ارتش آزادیبخش پیوستند. رفته رفته پاسگاههای پلیس در نقاط کم جمعیت مورد دستبرد این عده قرار گرفت. ارتش مقاومت سری جبهه‌های خود را وسعت می‌داد و تشکیلات خود را از نظر نظامی سروسامان می‌بخشید. تعداد زیادی از روشنفکران نیز به این تشکیلات پیوستند. در سال ۱۹۴۳، آنها نمایندگان به مقامات محلی فرانسوی فرستادند و پیشنهاد کردند که برای مقاومت در برابر تجاوزهای ژاپن باهم متحد شوند. فرانسویها با نهایت بیختر پیشنهاد آنها را رد کردند و حتی گفتند که هدف این تشکیلات مبارزه بر علیه فرانسه است، نه ژاپن. در تمام مدت جنگ، لژیون خارجی و تفنگداران سنگالی ارتش فرانسه در سرکوبی این افراد دقیقه‌ای کوتاهی نکردند. در سال ۱۹۴۵، چریکهای آنام تعدادی از دهکدهها را تصرف کردند و از طریق بونان تماسهایی با ملیون چین برقرار کردند. در سرحدات چین تعدادی از افراد «او. اس. اس» آمریکا با آنها تماس گرفتند. و همچنین تعدادی از فرانسویان که مخالف دولت ویشی بودند پایه‌های همکاری نزدیکی را با آنها بنا نهادند. و به همین ترتیب مقادیری اسلحه و لوازم و خواربار به آنها تحویل شد. ژاپنها که دیگر به همکاری مقامات فرانسوی احتیاجی نداشتند تغییر رویه دادند و قبل از شکست متحدین، تمام افراد فرانسوی را خلع سلاح ساختند و همگی را در یک بازداشتگاه توقیف کردند. تنها یک ستون فرانسوی که در سرحد مستقر بود به داخل چین گریخت و بقیه بدون هیچ گونه مقاومتی تسلیم ژاپنها شدند. بعد از تاریخ ۶ مارس ۱۹۴۵، کوچکترین اثری از سلطه قدرت استعماری فرانسه در هندوچین باقی نماند.

حال ژاپن احساس می‌کرد که باید به نحوی از احساسات جریحه دار ملت هندوچین دلجویی کند. مقامات حاکمه فرانسوی اگرچه تمام اختیارات رادر دست داشتند ولی به ظاهر یک امپراتور دست نشانده به نام بائودای^۱ را در رأس مملکت قرار داده بودند که از او ایل کودکی این سمت را به عهده داشت. او تحصیل کرده فرانسه بود و اغلب دوران زندگی خود را در سواحل لاجوردین فرانسه

۱- Bao Dai

گذرانیده بود. ادارهٔ ظاهری امور دولت در دست عده‌ای از سران و خانواده‌های اشرافی محلی بود ولی در باطن سرخ در دست مقامات فرانسوی بود. اجداد بانودای در سراسر هندوچین حکومت می‌کردند ولی پس از آنکه فرانسویها هندوچین را متصرف شدند، قلمرو حکومت بانودای را به خاطر سیاست داخلی و حفظ منافع خودشان به قسمت‌آنام محدود ساختند. آنها در قسمت جنوب، کوشین شین^۱ را ایجاد کردند که مستقیماً تحت نظارت خود فرانسویها اداره می‌شد؛ در شمال تحت الحمايهٔ تونکین^۲ و در مغرب دولت لائوس و کامبوج را که هر کدام استقلال داخلی یافتند ایجاد کردند.

ژاپنها برای آنکه ظاهراً نظر مقامات محلی را جلب کرده باشند، اعلام داشتند که مایلند اتحاد و استقلال سراسر هندوچین را دو مرتبه تأمین کنند و به همین جهت سلطهٔ دولت بانودای را بر سراسر هندوچین گسترش دادند و نام قدیمی کشور را که ویتنام بود دو مرتبه احیا کردند. در پشت این دیوار، ژاپنها ابتدا کوشیدند که ارتش آزادیبخش آنام را منهدم سازند. ارتش آزادیبخش که خود را ویت‌مین^۳ می‌نامید، در سراسر هندوچین از شمال تا جنوب فعالیت داشت. و درست در همان هفته‌ای که بمب‌اتمی آمریکا در هیروشیما منفجر شد، ارتش آزادیبخش ویت‌مین کنگره‌ای در هندوچین تشکیل داد که طی آن تأسیس دولت موقت آزادیبخش ویتنام را اعلام کرد. در این اعلامیه، با شناسایی استقلال لائوس و کامبوج از آنها دعوت کرده بود که به فدراسیون هندوچین بپیوندند.

در این موقع ماجرای عجیبی روی داد. طی مذاکرات دوستانه‌ای که بین مقامات دولت موقت جمهوری ویتنام و مقامات ژاپنی صورت گرفت، و بر- اساس دستوراتی که از توکیو برای فرماندهان ژاپنی رسیده بود، ژاپنها موجودیت جمهوری ویتنام را به رسمیت شناختند و حتی به آنها اجازه دادند که رسماً در شهرهای ویتنام فعالیت کنند. در نتیجهٔ این فعالیتها انتخابات آزاد صورت گرفت و امپراتور بانودای که برای مراجعت به سواحل لاجوردین فرانسه عجله داشت استعفاي خود را تقدیم کرد و با حفظ سمت مشاور عالی دولت جمهوری به فرانسه رفت و از آن پس همهٔ عروسکهای دست‌نشاندهٔ

۱- Cochín Chine

۲- Tonkin

۳- Viet Minh

راه‌پیمایی بزرگ به‌جلو

فرانسه و ژاپن از صحنه زندگی سیاسی دولت ویتنام برکنار شدند. ظرف چند روز، قوای ویت‌مین سراسر مراکز حساس را از هانوی تا سایگون اشغال کرد و تمام اداره‌ها را تحت کنترل خود گرفت. قوای ژاپن خود را در اقامتگاه‌های خود محصور کرد و از دخالت در امور ویتنام خودداری ورزید. از این رو، تنها چند تصادم جزئی و بی‌اهمیت در بعضی نقاط روی داد. تمام زندانیان سیاسی آزاد شدند و بملاوه کلیمیان و افراد اروپایی مخالف سیاست ژاپن نیز از بازداشتگاه‌ها آزاد شدند؛ تنها افراد ارتش فرانسه در بازداشت باقی ماندند. فرانسوی‌های مفیم هندوچین دوباره زندگی عادی خود را از سر-گرفتند. مقامات دولت جمهوری ویتنام مؤدبانه ولی با اقتدار با آنها روبرو می‌شدند. دولت جمهوری ویتنام طی تلگرام‌هایی از دولت فرانسه و آمریکا و تمام کشورهای جهان و سازمان ملل خواست تا او را به رسمیت بشناسند و حتی اجازه خواست که بتواند ارتش ژاپن را خلع سلاح کند.

من در اینجا باید اجباراً ناچاراً شقه کردن ویتنام و ماجرای غم‌انگیزی را که هم‌اکنون در این سرزمین جریان دارد بطور خیلی خیلی مختصر بیان کنم و از خواننده بخواهم که برای اطلاع از جزئیات امر به هزاران اثر دیگر که درباره این ماجرا منتشر شده رجوع کند. من فقط جریان را بر اساس آنچه شخصاً اطلاع یافته و شهادت عینی داشته‌ام و اینکه چرا ویتنام به بلوک کمونیست کشانیده شد و یا باز چرا آمریکا سربازان خود را به خاطر نگودین دیم^۱ به برنجزار-های این سرزمین گسیل داشت می‌نویسم.

در کنفرانس پوتسدام، «ملت آزاد بخواه» (بریتانیا، آمریکا و روسیه) موافقت نکردند که فرانسه بازم مالک ویتنام باشد. ضمناً برای آنکه از چنانگ کاپچک به عنوان پنجمین قدرت بزرگ جهان دلجویی کرده باشند به-قوای ملیون چین مأموریت دادند که خلع سلاح سربازان ژاپنی را در هندوچین در شمال مدار ۱۶ درجه به عهده بگیرد. برای جنوب مدار ۱۶ درجه قرار شد انگلیسها این مأموریت را عهده‌دار شوند. ولی در این ماجرا که بعداً انجام آن کاملاً به خود فرانسه واگذار شد چهار دولت بزرگ اصولاً کوچکترین مشورتی با ویتنام انجام ندادند و حتی او را از چگونگی تصمیم خود بی‌اطلاع

۱- Ngo Dinh Diem

مقامات رسمی جمهوری ویتنام در سایگون از سربازان انگلیسی به عنوان متحدین ضد فاشیست خود به گرمی استقبال کردند . ژنرال داگلاس^۱ گریسی^۱ فرمانده انگلیسی ، پس از استقرار مقر فرماندهی خود در سایگون ، مستقیماً بدون توجه به مقامات ویتنامی با ژنرال ژاپنی تراوچی^۲ وارد مذاکره شد . این ژنرال انگلیسی توجه نداشت که دولت ویتنام مایل است در شرایط خلع سلاح ژاپنها دخالت و همکاری داشته باشد . بنابه دستور ژنرال انگلیسی ، ژاپنها پنجهزار افراد لژیون خارجی فرانسه را بی درنگ آزاد کردند و آنها فوراً مسلح شدند . سپس ، گریسی حکومت نظامی اعلام کرد و از افراد ارتش و پلیس دولت جمهوری ویتنام خواست که فوراً منطقه سایگون را تخلیه کنند . شب ۲۳ سپتامبر افراد لژیون خارجی فرانسه بایک کودتا مقر حکومت دولت جمهوری ویتنام در سایگون را تصرف کردند .

به دنبال این کودتا سه ساختمانهای دولتی توسط سربازان اشغال شد ، هزاران ویتنامی توقیف شدند ، و خون بسیار ریخته شد . ویتنامی ها در اطراف شهر به مقاومت پرداختند . عده جدیدی سربازان انگلیسی وارد سایگون شدند . (من هم در همین زمان به عنوان خبرنگار بایک هواپیمای ارتش امریکا از تایلند وارد سایگون شدم) .

در اوایل ماه اکتبر همان سال ، افراد ارتش فرانسه که توسط امریکا تجدید ساز و برگ یافته بودند ، با کشتی گلوآر^۳ در هندوچین پیاده شدند . رفته رفته عملیات نظامی شدت گرفت و ژنرال گریسی انگلیسی به عوض آنکه سربازان ژاپنی را خلع سلاح کند از آنها خواست که با افراد فرانسوی و انگلیسی در قلع و قمع سربازان دولت جمهوری ویتنام همکاری کنند . افراد ارتش ژنرال تراوچی نیز وارد کارزار شدند .

هر روز عده تازه ای از سربازان فرانسوی با تجهیزات امریکایی وارد سایگون می شدند . در میان آنها هزاران هزار اسیر جنگی آلمانی و نفرات لژیون خارجی نیز وجود داشت . ضمناً در داخل سایگون تعداد زیادی از افراد سابق دولت ویشی مشغول احیای اداره آگاهی و جاسوسی شدند . من خودم شاهد بودم

۱- Douglas Gracey

۲- Terauchi

۳- Gloire

راه پیمایی بزرگ به چلو

که هزاران هزار ویتنامی بدبخت را ساعتها وساعتها زیر آنتاب سوزان در صف نگه می‌داشتند و پس از بازرسی مختصری اکثر آنها را به حبس یا اعدام محکوم می‌کردند. رفته رفته راه کامبوج نیز باز می‌شد و مأمورین تشکیلات استعماری فرانسه در پایتخت کامبوج مشغول تجدید سازمان دستگاه‌های اداری می‌شدند. در مدت کمی فرانسه بیش از ۵۰ هزار سرباز در جنوب مدار ۱۶ درجه پیاده کرد و دیگر به حضور سربازان انگلیسی نیازی احساس نمی‌شد.

سرانجام ژنرال گریسی پس از آنکه سربازان ژاپنی را خلع سلاح کرد و آنها را به ژاپن بازگردانید، دست خود را از ماجرای جنگ ویتنام که همان زمان سربازان بطور پنهانی آن را «جنگ کثیف» می‌نامیدند، بیرون کشید و ویتنام را ترک گفت. فرانسه هرگز کنترل واقعی ویتنام را حتی در منطقه جنوب در دست نگرفت. وضع فرانسویها در شمال جایی که از يك طرف انگلیسیها دیگر نقش اسب تروی^۱ را برای آنها بازی نکردند و از طرف دیگر با خصومت سربازان چینی روبرو شدند، خود بخود معلوم است. حال چرا سربازان چینی در برابر فرانسه حالت خصومت آمیز به خود گرفتند به این دلیل است که چه دولت ملیون چین و چه مقامات کمونیست آن کشور وجود يك دولت ویتنام مستقل و بی طرف را بريك ویتنام تحت تسلط فرانسه ترجیح می‌دادند.

چیانگ کایچک، لوهان^۲ یکی از ژنرالهای باجگیر قهار خود را به شمال ویتنام فرستاده بود. او مأموریت داشت دمار از روزگار فرانسویها و ژاپنیها دریاورد. تاسیونالیست‌های چین به محض ورود، هوشی مینه^۳ رئیس جمهوری ویتنام را بازداشت و زندانی کرده بودند، ولی وقتی که ژنرال لوهان به ویتنام آمد او را آزاد کرد و به او اجازه داد به عنوان رئیس جمهوری ویتنام آزادانه فعالیت کند. هوشی مینه هم دولت خود را در هانوی مستقر ساخت. ژنرال لوهان عاشق پول نقد بود. او در ازای پول نقد تمام سلاح‌هایی را که از ژاپنیها گرفته بود به دولت جدید ویتنام فروخت. لوهان پول چینی را بادم

۱- اشاره به داستان ایلیاد عمر Troy

۲- Lu Han

۳- Ho Chi Minh

برابر ارزش واقعی به عنوان پول رسمی ویتنام تحمیل کرد و بعد او و افسران ستادش مانند بازرگانان خبره هرچه راکه به تصور درآمد، از تریاک گرفته تا برنج، در مقابل پول می فروختند. بازار سیاه در کنار بازار رسمی رونق خاصی داشت؛ شکی نیست که ژنرال لوهان قسمتی از پولهایی راکه به این طریق به دست می آورد، برای مقامات چین می فرستاد؛ اثرات بذل و بخشش او تا چونگنگ کینگ رسیده بود. او به عنوان حق الزحمه خلع سلاح ژاپنها ۲۴ میلیون دلار از مقامات فرانسوی گرفت. همه افسران و سربازان چینی به پیروی از ژنرال فرمانده خود به چپاول و غارت ویتنام مشغول شدند و کار به آنجا رسید که فرانسویها بالاجبار طی يك قرارداد بسیار موهن تخلیه شمال ویتنام را از سربازان چینی با چیانگ کایچک معامله کردند.

ویتنامیها مایل بودند آزادی واقعی خود را بدست آورند، از این رو، حضور چینیها همانقدر برای آنها نامطلوب بود که حضور فرانسویها. ولی متأسفانه سازمان ملل به درخواست شناسایی آنها کوچکترین پاسخی نمی داد. پرزیدنت ترومن تنها پاسخی که به درخواست آنها داد ارسال میلیونها دلار اسلحه و کمکهای گوناگون برای ارتش اشغالگر فرانسه بود. ویتنامیها که با این همه سوء نیت روبرو بودند و از طرفی قحطی و گرسنگی در همه جا آنها را تحت فشار گذاشته بود کوشیدند تا راه حلی به عنوان استقلال داخلی بسازند. حضور فرانسویها بیابند. فرانسه صرفاً با استقلال مخالف بود. در موافقت نامه ای که سرانجام در مارس سال ۱۹۴۶ بین فرانسه و هوشی مینه به امضاء رسید، دولت فرانسه موجودیت جمهوری ویتنام را به عنوان يك دولت آزاد با حق رأی و داشتن پارلمان و مالیات مستقل و ارتش جداگانه، ولی جزو اتحادیه مستملکات فرانسه، به رسمیت شناخت. فرانسه در همین زمان لائوس و کامبوج را به عنوان دو دولت مستقل اعلام داشته بود. در این موافقتنامه صریحاً قید شده بود که باید در موقع معین درباره یکپارچگی شمال و جنوب مراجعه به آرای عمومی در سراسر هندوچین به عمل آید. ضمناً فرانسه به جمهوری ویتنام قبولانده بود که تا زمان اخذ آرای عمومی فرانسه پانزده هزار نفر به شمال بفرستد که باده هزار نفر از ارتش جمهوری ویتنام همکاری کنند.

البته سیاستمداران پاریس اطمینان داشتند که مسئله هندوچین برای

راه‌پیمایی بزرگ به جلو

همیشه حل شده است. در ویتنام جنوبی نیز دولت هوشی مینه موافقت داشت که در اتحادیه مستملکات فرانسه باقی بماند خصوصاً که این وضع هندوچین را در مقابل مطامع آینده چین حفظ می‌کرد. ولی متأسفانه پاریس حاکم بر سرنوشت مستعمرات خود نبود و در پایان جنگ‌های الجزایر این موضوع به روشنی بر همه معلوم شد که اداره مستعمرات فرانسه در دست مقاماتی است که حکومت فرانسه بر آنها نفوذی ندارد. همین موضوع در هندوچین اتفاق افتاد یعنی ارتش و اداره مستعمراتی بدون توجه به تصمیم دولت پاریس روش مستقل خود را در هندوچین در پیش گرفتند.

هنوز جوهر موافقت‌نامه دولت فرانسه و دولت جمهوری ویتنام کاملاً خشک نشده بود که فرمانده قوای فرانسه در هندوچین دستوراتی مبنی بر سرکوبی هر نوع مقاومت از مقامات محلی در مقابل خواسته‌های مقامات فرانسوی و ابقای حاکمیت کامل فرانسه بر اصول قبل از جنگ، صادر کرد و موافقت‌نامه امضاء شده را بکلی نادیده گرفت. به همین منظور، افرادی که برای تحویل گرفتن مراکز نظامی از چین‌ها به شمال رفته بودند، دستور گرفتند که ساز و برگ جنگی کاملی به خود بگیرند؛ و اوضاع به یک حالت کودتا شبیه شد. ضمناً اداره آگاهی فرانسه در محل دستور یافت خصوصیات و محل سکونت و فعالیتهای تمام افراد مؤثر دولت ویتنام را تحت نظر بگیرد تا در موقع مقتضی برای توقیف و خنثی کردن فعالیتهای آنها اقدام لازم صورت گیرد. واحدهای نظامی فرانسه در شمال بدون برخورد با هیچگونه مقاومت یا مانعی، نقاط حساس را در دست گرفتند ولی در واقع جنگ در جنوب هرگز متوقف نشد. در سال ۱۹۴۶، هوشی مینه به اتفاق هیئتی از نمایندگان دولت جمهوری ویتنام، به پاریس رفت تا برای تعیین تاریخ اخذ آرای عمومی و همچنین وضع دقیق جمهوری ویتنام در چهار چوب اتحادیه مستملکات فرانسه مذاکره کند. فردای روز حرکت هوشی مینه، مقامات فرانسوی در سایگون بدون مقدمه تشکیل یک دولت دست‌نشانده ویتنام جنوبی را اعلام داشتند. قوای فرانسه در هاپونگ برخلاف متن موافقت‌نامه بندرو تأسیسات بندری رایه اشغال نظامی در آورد. در سراسر هندوچین وضع غیرعادی اعلام شد و زرد و خوردهایی بین افراد پلیس محلی و افراد فرانسوی روی داد.

برخلاف موافقتهایی که درپاریس بین هوشی‌مینه و مقامات فرانسوی به‌عمل آمد و اسنادی که طی آنها دولت فرانسه آزادی و حقوق دولت ویتنام را به رسمیت شناخته و احترام به آن را تعهد کرده بود، مقامات نظامی و غیرنظامی فرانسوی در هندوچین همهٔ سراتب را نادیده گرفته و تمام تعهدات دولت فرانسه را نقض کردند. تعداد سربازان فرانسوی در شمال از میزان ۱۵۰۰۰۰ نفر مورد تعهد به چندبرابر افزایش یافت و همچنین نیروی هوایی و دریایی دائماً در افزایش بود. در ماه دسامبر، فرانسویها هایدونگ‌را بمباران کرده و آن‌را به تصرف خود در آوردند و تعداد زیادی از افراد و کارمندان ویتنامی را به قتل رسانیدند. در همان ماه اولین برخورد رسمی درهانوی بین قوای طرفین روی داد و فرانسویها به راحتی افراد نظامی دولت جمهوری ویتنام را تارومار کردند.

وزیر مستعمرات کابینه لئون بلوم^۱ که یک سوسیالیست بود وارد هندوچین شد. هوشی‌مینه که به‌هائوئی بازگشته بود بسیار راغب بود که با دولت بلوم به‌نعوی به توافق برسد. وزیر مستعمرات تقاضای ملاقات هوشی‌مینه را رد کرد و اعلام داشت که فقط یک راه‌حل نظامی می‌تواند از لحاظ مقامات فرانسوی قابل قبول باشد (وزرای کمونیست عضو کابینه بلوم با خون‌سردی تمام در شاغل خود باقی ماندند). از این رو، برای مقامات عالی جمهوری ویتنام بجز متواری شدن در کوهها و دشتها و ادامهٔ جنگ همه‌جانبه چاره‌ای باقی نماند.

حال باید کمی به هوشی‌مینه، این بشر ظریف‌الجنه بپردازیم. این جنهٔ نحیف از آن کسی است که بعدها قوای دولت آمریکا برای انهدام او بسیج شد. باید ببینیم چه شد که این موجود که در سال ۱۹۴۶ رهبر حزب ۲۰ هزار عضوی کمونیست هندوچین بود، از طرف تمام ملت و احزاب هندوچین به رهبری مقاومت ملی انتخاب شد و همه او را تنها فرد برگزیدهٔ ملت هندوچین برای رهبری مبارزه بر علیه ژاپن و فرانسه و بعدها آمریکا شناختند؟ ویرجینیا-تامپسون^۲ و ریچارد آدلوف^۳ دو روزنامه‌نگار مشهور ضد کمونیستی امریکایی که در امور مربوط به جنوب شرقی آسیا تخصص دارند، در این مورد معتقدند

۱- Léon Blum

۲- Virginia Thompson

۳- Richard Adloff

که:

«وقتی در نظر بگیریم که دولت تازه تأسیس جمهوری ویتنام در نه ماه اول تأسیس خود ملعبه و بازیچهٔ مطامح نظامیان فاسد و سودجوی چین ملی که از حزب ملیون «دوتنگ مینه هوی»^۱ در مقابل حزب-کمونیست ویت مینه حمایت می کردند قرار گرفت و در نتیجه میلیونها نفر از مردم و دهقانان بدبخت و فلک زدهٔ هندوچینی با فقر و فاقه و تحطی و مرگ دست به گریبان شدند، سیاست مدبرانهٔ هوشی مینه در این دوران ارزش خاصی به خود می گیرد...»

هوشی مینه تنها کسی بود که توانست موافقتنامه ای را که با فرانسویها امضاء کرده بود به مجلس ملی کشورش تحمیل کند و مسئولیت اجرای آنرا نیز بر حزب مخالف خود یعنی دوتنگ مینه هوی بقبولاند. صلاحیت اخلاقی و ارزش معنوی هوشی مینه چنان بارز و برجسته بود که او را کاملاً در سطحی بسیار بالاتر از افراد عادی جامعه قرار می داد و این صفات برجسته او حتی مورد قبول و گواهی دشمنانش نیز بود و از همین رو همه می دانستند که او هیچگاه و به هیچ قیمتی منافع ملی خود را در معرض معامله قرار نخواهد داد. هوشی مینه تقریباً سراسر زندگی خود را در راه استقلال ملی کشور هندوچین مبارزه کرده بود. شخصیت هوشی مینه و صفات عالی او آنقدر محکم و ریشه دار بود که بدون تردید در سرنوشت و آیندهٔ ملت هندوچین اثرات نازدودنی باقی خواهد گذاشت.

زندگی هوشی مینه از بسیاری جهات به زندگی چوئن-لای شباهت دارد. اسم حقیقی او نکوین ای کولک^۲ است. ۵ در سال ۱۸۹۵ در آنام شمالی به دنیا آمد. والدین او از مقامات برجستهٔ معالی بودند. جثهٔ او مانند اکثر طبقهٔ اعیان آنام نحیف بود و استخوان بندی ظریفش او را به یک بزرگ چمن شبیه می ساخت. او یک روشنفکر واقعی با تحصیلات بسیار عمیق و عالی بود. به عنوان یک دانشجو به کشور فرانسه رفت. در زمان جنگ جهانی اول، به عنوان مترجم افرادی که فرانسویها برای کندن خندقهای جنگی از هندوچین

۱- Dong Minh Hoi

۲- Nguyen Ai Quoc

* ادگار اسنو این کتاب را در زمان حیات هوشی مینه نوشته است.

به فرانسه آورده بودند مشغول خدمت شد و مدت چهار سال در فرانسه ماند. زبان فرانسه و انگلیسی را به خوبی فرا گرفته بود و بعلاوه با زبانهای چینی و روسی و آلمانی نیز به خوبی آشنا بود. به سال ۱۹۲۵ در شهر تور در کنگره عظیمی که طی آن حزب کمونیست فرانسه تأسیس شد شرکت کرد. مشکل بتوان درك کرد که چرا هوشی مینه و صدها نفر دیگر نظیر او حزب کمونیست را به عنوان آخرین ملجأ برای کسب استقلال ملی برگزیدند. برای درك بهتر موضوع کافی است به دلایلی که در فصل تولد حزب کمونیست در چین نوشتم مراجعه کرد. این دلایل را باید در هندوچین چند برابر کرد چرا که هندوچین در تسلط قوای استعماری فرانسه دست و پامی زدولی چین هنوز تا این حد مورد تجاوز خارجیها قرار نگرفته بود. اگر شما يك برده زر خرید باشید و یکی بیاید و بگوید حاضر است شما را آزاد کند آیا می توانید از تسلیم خود به او بوسیدن چهره اش خودداری کنید؟ هوشی مینه مانند سون یات سن متوجه شد که در برنامه اعلامی پرزیدنت ویلسون در ورسای و یا در اعلامیه های حزب دموکرات با جمهوریخواه امریکا کوچکترین یادی از هندوچین نشده و تنها حزب کمونیست شوروی است که به آنها نوید آزادی ملی و استقلال می دهد. همانند چین، وظیفه قوای انقلابی این بود که برای يك جامعه بی سواد و عقب افتاده دهقانی که در فقر و فلاکت و ناخوشی و مرگ دست و پامی زدر رهبری صحیح و بیداری سیاسی به وجود آورد. مانند تمام مستعمرات دیگر استقلال و اتحاد ملی، خواسته قلبی این مردم شتمیده بود.

چین و شوروی سرانجام جمهوری دموکراتیک هندوچین را به رسمیت شناختند. بعد از صلح کره، کمکهای فنی و نظامی شوروی و چین به هندوچین چنان توسعه یافت که رفته رفته با آنچه امریکا در اختیار فرانسه می گذاشت برابری می کرد. ارتش ویتنام رفته رفته تعلیمات جدید به خود می دید و کفایت آن نیز به موازات کیفیت آن روبه افزایش بود. فرانسویها در قسمت جنوب هنوز بر اوضاع مسلط بودند ولی در شمال رفته رفته حالت تدافعی به خود می گرفتند. در سال ۱۹۴۵ فرانسه يك ارتش ۲۵۰،۰۰۰ نفری کاملاً مجهز داشت که تمام افراد آن در يك جنگ بزرگ برای تسخیر دو باره سرزمین هندوچین نبرد می کردند. فرانسه ناگزیر در هندوچین چندین برابر کمکی را

راه پیمایی بزرگ به جلوه

که امریکا پس از پایان جنگ به فرانسه کرده بود از دست می داد . سرانجام در اثر یک اشتباه نظامی بزرگ قلب ارتش فرانسه در دین بین فو^۱ ازها درآمد . البته باید اعتراف کرد که این اشتباه نظامی تنها متوجه ستاد عملیات فرانسه نبود بلکه امریکا نیز که در ستاد فرانسه با نظامیان فرانسوی همکاری نزدیک داشت مسئولیت این اشتباه را به عهده می گیرد زیرا امریکاییها نقشه ژنرال ناوار^۲ را که به این شکست مهلك انجامید کاملاً تأیید کرده بودند . با پیش بینی نقشه فرانسویها که بر اساس اطمینان بخش بودن خطوط مواصلاتی بنا شده بود ، ژنرال جیاب^۳ فرمانده قوای هندوچین با به هم زدن کلیه تدابیر ناوار ، قلب ارتش فرانسه و نخبه افسران آنرا در دین بین فو محاصره و وادار به تسلیم کرد . در مارس سال ۱۹۵۴ ژنرال پول الی^۴ رئیس ستاد ارتش فرانسه خود را به واشنگتن رسانید . او پس از بازدید دقیق عملیات هندوچین به امریکا عزیمت کرده بود و مصرأ تقاضا داشت که امریکا با مداخله مستقیم در جنگ هندوچین قوای ناوار را از محاصره قوای هندوچین در دین بین فو نجات دهد چرا که در غیر این صورت فرانسه مجبور است پیشنهاد تسلیم ژنرال جیاب را بپذیرد و سرنوشت هندوچین را به یک کنفرانس بین المللی بسپارد .

بنابه اطلاعاتی که فرانسویها بعداً منتشر کردند اولین پاسخ امریکابه درخواست فرانسه دوماه قبل از تشکیل کنفرانس ژنو واصل شده بود . بنابه گفته ژرژ بیدوه وزیر خارجه وقت فرانسه ، دالس وزیر خارجه وقت امریکا دوبار به او پیشنهاد کرد که امریکا حاضر است هم در هندوچین وهم در سرزمین چین بمب اتمی به کاربرد و بدینوسیله به تهدیدهایی که چندین بار شفاها کرده جامعه عمل ببوشاند ولی ژرژ بیدوه که از عواقب چنین اقدامی آگاه بود ، با رد پیشنهاد دالس مداخله قوای هوایی امریکا را در دین بین فو به درخواست ژنرال الی تأکید کرد . بعدها دالس پس از مشورت با دریا سالار رادفورد^۵ امکان مداخله وسیع قوای هوایی و دریایی امریکا را پذیرفت و قبل از آنکه این موافقت

۱- Dien Bien Phu

۲- Navarre

۳- Giap

۴- Paul Ely

۵- Georges Bidault

۶- Admiral Radford

به صورت تعهد درآید قرار شد موضوع را به ژنرال ماتيو ب. ریجوی رئیس ستاد قوای مشترک امریکا رجوع کنند. ژنرال ریجوی پس از مذاکره و مطالعه، طی گزارشی که به ریاست جمهوری تسلیم کرد مداخله امریکا را امکان ناپذیر تشخیص داد و گفت که این مداخله بدون اینکه امریکا خود را در يك جنگ سرتاسری وسیع با تمام وسایل و امکانات درگیر سازد امکان پذیر و مفید نیست. ژنرال ریجوی در خاطراتش در این باره نوشته است :

«اولاً جنگ کره به ما آموخت که همانطوری که قوای زمینی بدون پشتیبانی قوای هوایی و دریایی به تنهایی نمی تواند کاری از پیش ببرد قوای هوایی و دریایی هم بدون قوای زمینی کاری از پیش نخواهند برد. برای من باعث تعجب بود که ما چقدر زود این درس را فراموش کردیم و متأسف بودم از این که امریکا با تجربه های تلخ گذشته، باز خود را در چنین ماجرای درگیر کرده است.

«شکر خداوند را که این اشتباه تکرار نشد... فکر مداخله نظامی امریکا کنار رفت و بدون شك گزارشی که در مورد عواقب چنین مداخله ای به فرماندهی کل قوا (ژنرال آیزنهاور) تقدیم شد، در این چشم پوشی تأثیر مستقیم بخشید و شاید همین گزارش سبب شد که امریکا با چشم بسته خود را در این ماجرای اسفبار درگیر نسازد». حال اگر بخواهیم بفهمیم که چرا با وجود تمام این سوابق ما خود را در این ماجرای اسفبار درگیر ساختیم، لازم است در مورد يك مسیحي معروف کمی صحبت کنیم. این شخص وزیر امور خارجه، آقای جان فاستر دالس است. البته موضوعی که بحث در آن از نظر ما جالب است خصوصیات يك فرد نیست بلکه مسئولیتهای دستجمعی يك ملت است. اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که دالس با اخذ چنین تصمیمی به تنهایی توانست سرنوشت يك ملت را در مسیری که مایل به پیمودن آن نبود بیندازد. اختیاراتی که آقای دالس داشت توسط ریاست جمهوری به او تفویض شده بود و تمام امریکاییهایی که به آنها نه گفتند از این دونفر پشتیبانی می کردند.

دالس مجموعه تمام عقده هایی بود که امریکا پس از جنگ کره پیدا کرده

راه پیمایی بزرگ به جلو

بود. او با خصایص ذاتیش بهترین کسی بود که این عقده‌ها را ترک کند. مانند تمام متعصبین مذهبی که دنیا پیش از او هزاران هزار به خود دیده، او در مقابله با خصم به هیچ چیز جز آنچه خود به آن می‌اندیشید و ایمان داشت فکر نمی‌کرد. نطق‌های پی‌درپی دالس هرگز به من اطمینان نداد که او حتی مسائل سطحی خاور دور را مورد مطالعه قرار داده و از انقلاب شوروی و چین کوچکترین اطلاع تحلیلی داشته باشد. متأسفانه صموئیل جان فاستر دالس با مرگ طولانی‌مدت کارتیس در آمریکا همزمان بود و دنیا چنین می‌پنداشت که ملتی دوران کودکی سیاسی خود را پشت سر می‌گذارد. طرز برخورد دالس با مردم فراسوی دریاها درست شبیه به برخوردی بود که جوزف مک‌کارتی با مخالفین خود در داخل آمریکا داشت. و چیزی که راه را بر سیاست دالس هموار کرده بود، روش سناتور مک‌کارتی بود که بهترین کارشناسان خاور دور در وزارت امور خارجه آمریکا را از آن رانده بود. آزمایش همه‌اشتباههایی که دالس (و نیز تمام ما آمریکاییها) مرتکب شد بزرگترین و بدفرجام‌ترینش تعهدی بود که در برابر چیانگ کایچک برای روی پانگه داشتن او در فرمزداد. این قبیل تعهدهای یکطرفه و بدون بازگشت نه تنها در تاریخ سیاسی آمریکا بلکه در تاریخ سیاسی هیچ ملتی سابقه ندارد. این ارزیابی تنها از آن من نیست بلکه عقیده‌ای است که در سال ۱۹۴۹ کارشناسان امور خاور دور وزارت امور خارجه آمریکا ابراز داشته‌اند. این تعهد یکی از مهترین عللی است که آمریکا را وارد معرکه جنگ هندوچین کرد.

حال می‌توانیم از خود پرسیم که اگر ژرژیدو پیشنهاد دالس را مبنی بر استعمال بمب اتمی پذیرفته بود چه اتفاقی در دنیا رخ می‌داد و یا اگر ژنرال ریجوی فکر مداخله آمریکا را در آنزمان رد نکرده بود چه می‌شد؟ به عقیده من در حال حاضر پس از دادگاه نورمبرگ قوانینی در صحنه حقوق بین‌المللی پدید آمده که مسببان استعمال بمب اتم را در دین بین‌فوبه پای میز محاکمه جنایتکاران بین‌المللی می‌کشد. شاید گروهی آنها را دیوانه بدانند همچنانکه مائوتسه تونگ را به علت اینکه در جستجوی دستیابی به بمب اتم بود دیوانه خواندند ولی آیا این دیوانگی است که چین برای اینکه افرادی مانند دالس را از افکار شیطانی خودشان منصرف سازد، در پی بمب اتم باشد؟ آیا سران کشورهای کمونیست هم «آقای دالس»ی دارند؟ کسی نمی‌تواند

به این مسائل پاسخ صحیحی بدهد. در هر صورت اگر آنها هم «آقای دالس» دارند ما باید از ژنرال ریجوی آنها تشکر کنیم که تا بحال ما را از بلاهای این گونه اقداماتشان مصون داشته است. حال ببینیم که وقایع به راستی چه سیری به خود گرفتند. پس از فاجعه دین بین نو، فرانسویها از آنچه در خفا جنگ کثیف می خواندند بکلی سرخوردند و به همین جهت مندم فرانس^۱ مأموریت یافت در عرض بیست روزه به این جنگ خاتمه دهد. در کنفرانس ژنو در ژوئیه سال ۱۹۵۴، فرانسه بطور صریح و روشن استقلال کامل سراسر هندوچین را به رسمیت شناخت. در مورد کامبوج و لائوس موافقتنامه‌های جداگانه به امضاء رسید و قرار شد هر سه کشور در بیطرفی کامل باقی بمانند و روابط سیاسی مستقل با تمام کشورهای بلوک شرق و با غرب برقرار کنند و تمام افراد ارتشهای خارجی سرزمین هندوچین را ترک گویند. ولی آنگونه که وقایع بعدی نشان داد، موافقتنامه‌های ژنو، برخلاف محتوای صریح دربارهٔ یکپارچگی هندوچین، موجب تجزیه هر چه بیشتر آن شد.

در سال ۱۹۵۵ فرانسه سه قسمت کوزین شین و آنام و تونکین، را بایکدیگر در آمیخت و یک دولت جداگانه تحت حکومت و سلطنت بائودای که به همین منظور از فرانسه به هندوچین بازگشته بود، تشکیل داد. این دولت هنوز جزو اتحادیهٔ مستملکات فرانسه به شمار می آمد چرا که بائودای در حقیقت استقلال واقعی نداشت. فرانسه به این وسیله در نظر داشت آنچه را از دست داده بدین ترتیب احیا کند. در موافقتنامهٔ ژنو همچنین پیش بینی شده بود که به محض خروج سربازان فرانسوی از هندوچین انتخابات آزاد در سراسر هندوچین صورت گیرد. در برنامهٔ خروج قوای فرانسه، قرار شد در مرحلهٔ اول قسمت شمال مدار ۱۷ درجه به ارتش ویت‌میننه تحویل شود و قوای فرانسه به جنوب مدار عقب نشینی کند و بعداً قبل از سال ۱۹۵۶ کلیهٔ افراد فرانسه خاک هندوچین را ترک گویند. ضمناً فرانسویها یک پلیس محلی در جنوب مدار به نام قوای انتظامی امپراتور بائودای تأسیس کردند که تا شروع انتخابات حافظ نظم و امنیت در منطقهٔ جنوب مدار ۱۷ درجه باشد. و نیز قرار بود انتخابات عمومی قبل از ژوئیه ۱۹۵۶ انجام گیرد؛ منظور از انتخابات

۱- Mendes France

راه‌پیمایی بزرگ به‌خلو

تعیین يك دولت منتخب و اتحاد سراسر ویتنام بود .
برای ویتنامی‌هایی که مشتاقانه در انتظار اتحاد ویتنام بودند قرارداد ژنو
دو نقص بزرگ داشت: اول اینکه اجرای تعهدهای این قرارداد از طرف هیچ دولت
خارجی تضمین نشده بود و خود فرانسویها هم بعد از آنکه در دین بین‌فو تسلیم
ویتنام شدند، تنها تعهد کردند در امور ویتنام مداخله نکنند و درست همان وضعیتی
را بخود گرفتند که انگلستان و روسیه، چین- دیگر امضاءکنندگان موافقتنامه-
نسبت به هندوچین داشتند. نقص دوم این موافقتنامه این بود که سال ۱۹۵۶
که برای انجام انتخابات معین شده بود آنقدر دور بود که قوای مرتجع و دست
نشاندۀ استعمار فرصت کافی داشتند که در اطراف امپراتور باثوادی تشکیلات
مغرب خود را ساز و برگ بخشیده و در سر نوشت انتخابات با مداخله‌های
نامشروع اثرهای سوء بگذارند و مانع اتحاد و یکپارچگی ویتنام شوند.
هوشی‌مینه به‌عنوان يك سیاستمدار برجسته ، شهرت بین‌المللی یافته
بود . او با ذکاوت فطری و تجربه‌های باارزشی که داشت، به‌خوبی دریافت که
دره‌وقعیت موجود باید بر سمت خود به‌عنوان رهبر حزب سرپوش گذاشته و
در مقام رئیس جمهور، شخصیت سیاسی خود را در رهبری کشور عرضه نماید.
بیروان او نیز همگی افرادی برجسته و مطیع دستورات رهبر خود بودند. در-
واقع هوشی‌مینه جرج واشینگتن ویتنام ، ولی درجهت چپ بود . هوشی‌مینه
بقدری از تأثیر نقش رهبری خود در ویتنام مطمئن بود که بی‌هیچ تردیدی
پیشنهاد کرد ناظرانی در مورد انتخابات بین دو منطقه شمال و جنوب رد و بدل
شوند تا به موازات ناظران بین‌المللی در امر انتخابات نظارت داشته باشند .
مهندس فرانس به‌خوبی آگاه بود که در يك انتخابات آزاد ، دولت جمهوری
دموکراتیک ویتنام اکثریت قاطعی بدست خواهد آورد. دولت جمهوری ویتنام
دولت آلمان شرقی نبود . مهندس فرانس چاره دیگری در پیش نداشت و انتخاب
او به‌عنوان نخست‌وزیر فرانسه فقط برای حل موضوع هندوچین بود و می-
بایستی این‌گروه را می‌گشود . دالس که در این معامله شکست قاحشی برای
سیاست دولتهای غربی پیش‌بینی می‌کرد ، به‌فکر چاره‌افتاد و با رد کردن دستی
که چوئن-لای در کنفرانس ژنو به طرف او دراز کرده بود اصولاً کنفرانس
ژنورا تحریم کرد . اما دولتهای ویتنام و چین و شوروی نمی‌توانستند

بپذیرند که امریکا پس از انتخابات هندوچین حق مداخله را برای خود حفظ کند و تحت فشار شدید همه‌جانبه آنها و همچنین فشار متفقین امریکا در پیمان ناتو سرانجام امریکا قرارداد ژنورا در مورد هندوچین امضاء کرد.

در اندک‌زمانی معلوم شد که منظور اصلی مقامات امریکایی تخریب و از بین بردن تصمیمات انتخابات ویتنام است. و به همین جهت دالس طی بیانیه‌ای به یکی از مرتجعان نامی آن سرزمین به نام نگودین دیم^۱ قول شناسایی و دوفاکتور اعطای کمکهای نظامی را تعارف کرد. این شخص یکی از مخالفان سرسخت اتحاد دو قسمت ویتنام بود و امریکا این کمکها را در لباس تعهدات پیمان سیتو پیشنهاد کرد و بعداً دالس ژنرال آیزنهاور ریاست‌جمهور وقت را واداشت تا در همان حالی که هنوز باثودای درست امپراتور و رئیس قانونی کشور در سایگون حضور داشت طی بیانیه‌ای این کمک را به نگودین دیم شخصاً مورد تأیید قرار دهد.

منظور اساسی که در پشت پیمان سیتو وجود داشت محاصره نظامی و اقتصادی چین از شمال به وسیله ژاپن و بعد کره جنوبی و فرمز و تایلند و پاکستان شرقی بود. آنها زنجیر وار چین را احاطه کرده بودند و فقط ویتنام در این حلقه زنجیر پیوند لازم را ایجاد نمی‌کرد و با تدابیری که دالس اتخاذ کرد چنین اطمینان حاصل شد که «فاتحه چین کمونیست خوانده شده است».

در موافقتنامه ژنو رسماً قید شده بود که به هیچ وجه تجهیزات نظامی در هیچ قسمت از ویتنام نباید از سطح موجود بیشتر شود؛ هر قسمت از سلاحهای موجود که فرسود می‌شد با گواهی يك کمیسیون بین‌المللی تجدید می‌شد. همین کمیسیون مرتب گزارش می‌داد که چین و شوروی تعهدات فوق را جداً محترم می‌شمارند.

آنگاه در امریکا این فکر پدید آمد که اگر چه چین و شوروی سلاح جدیدی به جمهوری ویتنام تحویل نمی‌دهند ولی آیا کارشناسان آنها در هند و چین حضور ندارند؟ پس چرا امریکا برنامه کمکهای فنی خود به ویتنام جنوبی را گسترش ندهد؟ مخصوصاً که از همان زمان واشینگتن اطمینان داشت که اصولاً انتخاباتی انجام نخواهد گرفت. نگودین دیم از این فکر استقبال شایانی کرد و

۱- Ngo Din Diem

راه‌پیمایی بزرگ به‌جلو

سپل تسلیحات و کارشناسان نظامی امریکایی به‌سایگون سرآزیرشد و کارشناسان فرانسوی را از هندوچین بیرون راند.

در اینجا آیا عقل‌سالم حکم نمی‌کند که ما از خود بپرسیم غرب چگونه انتظار داشت که قوای بلوک شرق را در جنوب آسیا با آلت دست قراردادن (یا آلت دست قرار گرفتن) یک مسیحی بومی در کشوری که نود درصد آن بودایی هستند شکست دهد؟ حتی واتیکان تا این تاریخ از مداخله مذهبی در این کشور خودداری کرده است. و باز عقل‌سالم حکم می‌کند که بپرسیم آیا پذیرفتنی بود که امریکایی‌ها بتواند به‌زور سر نیزه یک دولت دیکتاتوری که در نصف هندوچین مستقر بود، امیال خود را بر نصف دیگر تحمیل کند، حال آنکه فرانسوی‌ها در مدت هفت سال مستقیماً نتوانستند خواسته خود را به آن کشور تحمیل کنند؟ و باز آیا امکان داشت که یک فرد اشرافی - نماینده ۵ درصد طبقه متمکن - بتواند حکومت دیکتاتوری یک خانواده را بر یک توده در حال غلیان تحمیل کند در حالی که همین تجربه در کره با حکومت سینگمن ری^۱ و در چین هنگام زمامداری چیانگ کایچک باشکست کامل روبرو شد؟ چگونه دالس از این تجربه‌ها هیچ نیاموخت؟ حتی اگر هم چنین چیزهایی را درباره نگودین دیم از خود پرسیده باشد، برای آنها با عجله جوابهایی قانع‌کننده در ضمیر خود یافته‌است.

نگودین دیم که یک مدیر کاردهنده مکتب فرانسه و متعلق به طبقه اشرافی هندوچین بود زمانی سمت خسته‌کننده صدراعظم امپراتور بائودای را به‌عهده داشت و مجبور بود که همه خواسته‌های مقامات فرانسوی را که از طریق بائودای به او دیکته می‌شد اجرا کند. در زمان اشغال ارتش ژاپن، او یکی از عناصر فعال حزب کاتولیک دست راستی هندوچین به‌شمار می‌رفت. حزب کاتولیک هندوچین رسماً ۲ میلیون عضو داشت ولی سه‌چهارم آنها بودایی و با تائویی بودند. نگودین دیم می‌توانست نقش حساسی را در مشروطیت سلطنتی مستقلی که ژاپنی‌ها بنیان نهاده بودند بازی کند ولی استعفای بائودای «به نفع جمهوری هندوچین» پس از شکست ژاپن، او را از صحنه سیاست بیرون راند. سوابق همکاری‌های گذشته او با دولت بائودای جایی در دولت ویت‌میننه برای او باقی نمی‌گذاشت. او به قدر کافی زیرک بود که خودش را از همکاری با فرانسوی‌ها که

۱ - Syngman Rhee

زمین‌ها را در هندوچین از دست می‌دادند کنار بکشد؛ او تنها موقعی همکاری خود را با مقامات فرانسوی از سر گرفت که بائودای مجدداً به عنوان رئیس دولت سراسر هندوچین تحت حمایت ارتش فرانسه به تخت نشست. در زمان کنفرانس ژنو، او نخست‌وزیر دولت بائودای بود. از سال ۱۹۵۴ به بعد به اتکای منطقه بیطرف و غیرنظامی مدار ۱۷ درجه، به حمایت و پشتیبانی‌های بی‌دریغ فاستردالس، او حاکم واقعی سرنوشت ویتنام در جنوب مدار ۱۷ درجه شد و از بائودای بجز اسم، چیزی باقی‌نماند.

دیم فوراً دورا دور خود را از یک دار و دسته ضد بائودای و ضد اتحاد هندوچین و مخالف با هر نوع رژیم کمونیستی و مخالفان سرسخت هوشی-مینه پرکرد. تنها اشکال کار این بود که در بین این افراد هیچ‌کس که بتواند به هر عنوان محبوبیت و شخصیت و وجهت‌ملی عرضه کند وجود نداشت. ضمناً او تمام کسانی را که به عنوان قهرمانان ملی با فرانسه مبارزه کرده بودند از خود رانده بود؛ شاید به این خاطر بود که آنها یک حس عقده حقارت در او به وجود می‌آوردند. او بیشتر کاتولیک‌های شمالی را به دور خود جمع کرد. عده زیادی از آنها به خاطر وحشت از توسعه رژیم چینی هوشی‌مین به شمال به جنوب سرازیر شده بودند زیرا بین دو منطقه موافقت شده بود که افراد بتوانند به قسمتی که مورد تمایل آنها باشد کوچ کنند. دیم نزدیکترین همکارانش را بعد از اعضای خانواده خود از بین همین مهاجران کاتولیک شمالی انتخاب کرد. اکثر ثروتمندان و مالکان بزرگ سایگون که سرنوشت خود را با ظهور دولت جمهوری در خطر می‌دیدند دور دیم جمع شدند. ضمناً عده‌ای از ثروتمندان منطقه شمال نیز به طرف جنوب سرازیر شدند. اکثریت کادر افسران ارتش دولت دیم از میان این افراد انتخاب گشت. بائودای که ذاتاً عنصر سلیم‌النفس و بی‌تحرکی بود در برابر اقدامات دیم تسلیم شد و سرنوشت مملکت خود را به دیم و دولت «جمهوری انقلاب ملی» او سپرد و خود از صحنه کناره گرفت. دیم در مقابل تمام درخواستهای هائوی‌چه در مورد انتخابات و چه در مورد حفظ روابط پستی و تلگرافی و حفظ خطوط مواصلاتی بی‌اعتنایی موهنی از خود نشان می‌داد. او بدون توجه به اختیارات بائودای شخصاً موافقتنامه کنفرانس ژنو را ملغی و بی‌ارزش خواند.

راه پیمایی بزرگ به جلو

در اینجا باید اعتراف کرد که بانودای، آخرین فرد یسک‌خاندان سلطنتی که قرن‌ها پرویتنام حکومت کرده بود، قلباً مایل بود که تمامیت این سرزمین را احیاء و محافظت کند. هوشی مینه که فرد بسیار باهوش، سیاستمدار و تحصیلکرده‌ای بود کاملاً به کیفیت احساسات امیل بانودای واقف بود و جدّاً در نظر داشت در انتخابات برتاسری ویتنام در ابقای رژیم او همکاری و فعالیت کند. باز باید توجه داشت که شخص دیم (همانطور که چیانگ کایچک در چین فکر می‌کرد) قلباً فکرمی‌کرد که او تنها کسی است که می‌تواند ویتنام را از خطرهایی که تهدیدش می‌کند حفظ کند و به همین جهت در نظر داشت قدرت را به تنهایی در دست بگیرد. سرانجام برای اجرای این هدف، در اکتبر سال ۱۹۵۹ با به راه انداختن یسک‌فراندوم که ملی آن می‌بایستی ملت و اگذاری اختیارات بانودای را به شخص او اعلام دارد قدرت را به دست گرفت، اگرچه فقط پانزده درصد از افراد حائز صلاحیت در این فراندوم شرکت کردند. سه روز بعد از فراندوم او تشکیل دولت جمهوری ویتنام را اعلام کرد و اولین رئیس جمهور رژیم جدید شد. همه تصور می‌کردند که در کشوری که تعداد اشخاص تحصیلکرده انگشت‌شمار است دولت دیم سعی خواهد کرد که تمام این افراد را برای همکاری با رژیم خود جلب کند خصوصاً که در سایگون اکثر این طبقه عناصر مخالف کمونیسم بودند ولی کاملاً عکس این موضوع صورت گرفت. بنا به گفته فیلیپ دووی پرزای یکی از شخصیت‌های به نام فرانسوی (کاتولیک و ضد کمونیست) که مطالعات جامعی در رژیم ویت‌مین و دیم دارد، دیم به اتکای حمایت مقامات سیاسی و نظامی امریکا اصولاً لزومی به همکاری با چنین افرادی احساس نمی‌کرد بلکه وجود آنها را مزاحمتی در راه اجرای خواسته های خود به حساب می‌آورد.

به همین جهت او با نهایت خشونت به دفع این افراد که می‌توانستند پایه های محکمی برای سلامت رژیم او باشند همت گماشت. عده زیادی از آنها را به زندان افکند. دیگران به کوهستانها و جنگلها گریختند تا در امان بمانند. دووی پرز که خود حضوراً شاهد ماجراهای این دوره بود چنین نوشته:

«دیم این اقدامات را به ظاهر برای قلع و قمع عناصر کمونیست انجام

۱- Philippe Devillers

می‌داد ولی درحقیقت اکثر این افراد عناصر روشنفکر و آزادیخواه و مذهبی بودند که جرأت داشتند عقاید خود را آشکارا ابراز کنند. برای مثال فرقه‌های مذهبی کانودای^۱ و هواهانو^۲ که از فرقه‌های کهنه و عقب افتاده ویتنام جنوبی بودند ولی در تمام مدت اشغال فرانسویها با آنها مبارزه کرده بودند در نتیجه فشارهای دیم یا به گروه کمونیستها پیوستند و یا به مناطق شمالی و دوردست فرار کردند. کار به آنجا رسید که مقامات واتیکان نیز ناخشنودی خود را از این اقدامات ابراز کردند.»

ولی رویهمرفته شاید ویتنام در واقع به یک دولت قوی و زورمند نیاز داشت. آیا طبقه دهقانان این سرزمین در واقع قدرت خفته ولی عظیمی را تشکیل نمی‌دادند. آیا دیم یا آنهمه هوش و ذکاوت نمی‌خواست از تجربه‌های پرخرج چین و ویتنام شمالی و فرانسه که قبل از او این زمینها را آزموده بودند چیزی بیاموزد؟ آیا اصولاً دهقان مگر بجز صلح، وسایل کار روزانه، محصول بهتر، امنیت و امکان اینکه فرزندانش بتوانند از رفاه بیشتری برخوردار گردند چیز دیگری می‌خواهد؟ اگر آن ۲ میلیارد دلاری که امریکا به فرانسه پرداخت تا با جنگ و جدال سرزمین هندوچین را دوباره تسخیر کند، در راه بهبود زندگی و رفاه دهقانان این سرزمین مصرف شده بود، اکنون امریکا می‌توانست میلیاردها دلاری را که در این سرزمین خرج می‌کند در راه صلاح واقعی مردم ویتنام خرج کند.

دیم برخلاف فرانسویها احتیاجی به مبارزه برای کسب قدرت نداشت، زیرا قوای ویت‌مین تمام نواحی جنوب را ترک کرده و به شمال عقب نشینی کرده بودند ولی قبل از این عقب نشینی در اغلب نقاط مظاهری از بهبود وضع کشاورزان بوجود آورده بودند که اثرات آن مانند تقلیل مالیات و تقسیم اراضی بین دهقانان و امثالهم به چشم می‌خورد.

دولت دیم به دنبال اقدامات ویت‌مین و برخلاف اصلاحات اصولی آنها مقداری از زمینهای دولتی را به افرادی که مورد توجه تشکیلات بودند بخشید و تعداد زیادی از دهقانان بدبخت را به بهانه اینکه صاحب عقاید مشکوک

۱- Cao-Dai

۲- Hoa-Hao

راه پیمایی بزرگ به جلو

هستند، بطور دسته جمعی از محل سکونتشان رانده و در اردوگاههای مخصوص متمرکز ساخت.

بنابه یادداشتهای دووی پرز، در سال ۱۹۵۸ رفته رفته اوضاع رو به وخامت گذاشت بطوری که اقدامات مأموران دولت دیم صورت عملیات جنگی به خود گرفته بود: تهت، محاصره کامل دهکده‌ها، توقیف و بازپرسی دستجمعی دهقانان، و حتی در اغلب موارد استعمال وسایل شکنجه و آزار و تبعید آنها به نقاط دور دست در اردوگاههای کار اجباری. تعداد زیادی از دهکده‌ها سراسر به آتش کشیده شدند و تمام ساکنان آنها در آتش سوختند. با ادامه این رویه، این دولت ویتنام شمالی و یاکمونیسیم نبود که دهقانان را به شورش واداشت بلکه دولت دیم و عملیات خرابکارانه مأموران او بود. اگر کسی اطلاعات بیشتر و دقیقتری در مورد وقایع اسفناک این زمان می‌خواهد کافی است به مقالات روزنامه نگار امریکایی هومر بیگارت^۱ در روزنامه نیویورک تایمز ژوئیه سال ۱۹۶۲ مراجعه کند. او پس از آنکه مدت شش ماه تحت حکومت رژیم دیم در سایگون بسر برد در بازگشت به امریکا فارغ از کنترل و سانسور شدید دولت دیم این مقاله‌ها را انتشار داد.

در سال ۱۹۵۷، موقعی که دولت دیم هنوز اقدامات خشن و تجاوزکارانه خود را علیه توده دهقانان شروع نکرده بود توانست در سه چهارم از کل پهنای کشور مالیاتهای موضوعه را وصول کند در صورتی که در سال ۱۹۶۲ پس از توسعه عملیات وحشیانه خود و با وجود اینکه در این زمان قدرت نظامی دولت او به بیش از چهار برابر افزایش یافته بود او فقط و فقط کنترل شهر سایگون و سایر شهرهای بزرگ و جاده‌های اصلی را در دست داشت و دیگر نقاط کشور عملاً از کنترل او و مأمورانش خارج بود. بعلاوه دولت امریکا تا این تاریخ علاوه بر ۳ میلیارد دلار کمکهای نظامی و گوناگون به دولت دیم تعداد ده هزار سرباز و افسر امریکایی اعم از نیروی زمینی و هوایی با تجهیزات کامل در ویتنام جنوبی مستقر کرده بود که افراد ارتش دیم را با تون جنگهای نوین آشنا سازند. بنابه نوشته‌های هومر بیگارت، در سال ۱۹۶۳ دولت دیم برای مقابله با ۲۵ هزار دهقان و چریک نیمه مسلح که فقط تفنگ داشتند و

۱- Homer Bigart

فاقد توپخانه، تانک و هواپیما و سلاحهای ضدتانک و ضد هواپیما بودند، علاوه بر کارآموزان امریکایی خود تعداد ۳۵۰ هزار سرباز در اختیار داشت. چریکها حتی برای نمونه یک دستگاه کامیون و با جیبهم در اختیار نداشتند. چند واحد توپخانه صحرائی نیز که در دست آنها بود همانها بود که از سربازان دولتی غنیمت گرفته بودند.

آقای دووی یرز در تألیفات خود به تفصیل شرح می دهد که چگونه جنگهای چریکی در ویتنام شروع شده و چگونه به وسعت کنونی رسیده است. در اوایل سال ۱۹۶۰ «ارتش آزادیبخش خلق ویتنام» به وجود آمد که عملیات خود را تحت رهبری «جبهه ملی خلق» شروع کرد. بیشتر اعضای این جبهه افراد محلی بودند و هنوز هیچکدام به حزب کمونیست بستگی نداشتند. این تشکیلات شبکه زیر زمینی وسیعی را بنیان نهاد. بسیاری از عناصر مخالف رژیم دیم و حتی اعضای دولت و ارتش دیم که احساسات میهنی داشتند، باطناً از این جبهه حمایت می کردند. برنامه این جبهه کاملاً ملی و دموکراتیک بود. تقسیم اراضی بین دهقانان، آزادی مذهب برای تمام اقلیتها و اتحاد ویتنام از راههای مسالمت آمیز با انجام انتخابات آزاد، از اصول مهم برنامه این جبهه بود.

آنچه بیش از هر چیز دیگر موجب ناراحتی نظامیان امریکا شده بود این بود که برخلاف گفته ها و تبلیغاتشان کوچکترین اثری از سربازان متجاوز و یاکار شناسان چینی در ویتنام به چشم نمی خورد. فعالیت واقعی امریکاییها محدود شده بود به اینکه بوسیله سگهای پلیسی گرانقیمت که از کشور آلمان خریداری کردند در جنگلها و بیشه ها دهقانان چریک ویتنام جنوبی را تعقیب کرده و آنها را مثل خرگوش شکار کنند. چنین چیزی چگونه امکان پذیر است؟ اینهمه وسیله و کارشناس و افسر متخصص و این همه گروهان رنجور که از بهترین سربازان روی زمین هستند، از امریکا به سرزمین ویتنام سرازیر شوند و دست به دست هم بدهند با صرف میلیاردها دلار عده ای از دهقانان برهنه و گرسنه و بی کفش و آذوقه و درمانده ویتنامی را مثل خرگوش شکار کنند؟ بیشتر این افراد که در نهایت فقر و فاقه در برنجزارهای آلوده به مالاریا و ویراز زالو با شکم گرسنه، خود و خانواده هایشان را برای مشتی برنج کیلومترها از این مزرعه

راه‌پیمایی بزرگ به جلو

به آن مزرعه کوچ می‌دهند، اینک هدف و رقیب ساز و برگ بر هیاهوی ارتش آمریکا شده باشند؟ وقایع چگونه درهم پیچید که امروزه «آزادی طلبان» آمریکا به مراتب وحشتناکتر و سفاکتر از سربازان فرانسوی جلوه می‌کنند؟ چرا سربازان ویتنام جنوبی که در خدمت دیم بودند و به وسیله دولت آمریکا ملبس شده و سخاوت مندانه تغذیه می‌شدند و بهترین سلاحهای جنگی آمریکایی را در اختیار داشتند درست همان وضعی را به خود گرفته‌اند که سربازان ژاپنی در این سرزمین داشتند؟

در این مدت ارتش هوشی مینه کجا بود و چه می‌کرد؟ سربازان هوشی- مینه برخلاف انتظار به منطقه بیطرف و مدار ۱۷ درجه که با تازه‌ترین وسایل آمریکایی محافظت می‌شد حمله نکردند بلکه دسته‌های کوچکی بالوازم جنگی خود از بیراهه‌های جنگل شبانه به جنوب وارد می‌شدند تا در نبرد چریکی با پارتیزانهای جنوب همکاری کنند. شکی نیست که اگر در همان وقت ارتش قابل ملاحظه هوشی مینه به طرف جنوب سرازیر می‌شد سربازان و رنجرهای آمریکایی در آن زمان یارای مقاومت و جلوگیری از آنها را نداشتند. پس هوشی مینه در انتظار چه بود؟ برخلاف تصور عامه، حقوق بین‌المللی عمل او را تأیید می‌کرد. این آمریکا و دولت دیم بودند که موافقتنامه مورد امضای مرجع بین‌المللی را با اعمال خود نقض کرده بودند. کدام قانون بین‌المللی می‌توانست هوشی مینه را از بیرون راندن متجاوزان منع کند؟ حال چرا ویتنام شمالی به طرف جنوب سرازیر نشد، فقط به این علت بود که هوشی- مینه مجرب‌تر و پخته‌تر از آن بود که چنین اشتباهی را مرتکب شود. برای توضیح بهتر مطلب لازم است در اینجا اختلاف چین و شوروی و روابط ویتنام را با این اختلاف یادآور شوم. من در این باره اطلاعاتی را که در نتیجه مطالعات شخصی در چین بدست آورده‌ام به اختصار بازگو می‌کنم.

پس از مداخله نظامی آمریکا و حمایت آمریکا از رژیم دیم در مورد خود داری از انتخابات آزاد سرتاسری به خاطر وحدت ویتنام، روسیه و چین هر دو کمکهای نظامی مختصری به دولت ویت مینه دادند. برخلاف سروصدای بی‌اساسی که برپا شد نه در لائوس و نه در ویتنام اثری از نظامیان شوروی و یا چینی نبود. قدم‌سالم اینکه در این دوران هم چین و هم شوروی کمکهای

اقتصادی قابل ملاحظه‌ای به ویتنام شمالی می‌دادند و در زمینه نظامی مستشارانی از هر دو کشور به نظامیان ویتنامی تعلیمات فنی می‌دادند و هر کدام سعی می‌کردند هر چه بیشتر ارتش ویتنام را تحت تأثیر اقدامات خود قرار دهند ولی هوشی‌مین همیشه می‌کوشید تا استقلال عمل خود را کاملاً حفظ کند .

در ابتدای امر ، هوشی‌مین بطور صریح تمایل خود را برای حفظ روابط فرهنگی و اقتصادی با آمریکا و سازمان ملل متحد اعلام داشت . البته این رویه می‌توانست او را به‌عنوان یک کشور بی‌طرف مورد حمایت هر دو بلوک قرار دهد ولی وقایع بعدی اجرای این سیاست را برای او غیر ممکن ساخت .

شکی نبود که ویتنام شمالی از آن پس بوسیله کمونیست‌ها رهبری می‌شد . اگرچه نفوذ میانه‌روها در دولت هنوز محسوس بود ولی تقسیم اراضی میان کشاورزان و تأسیس شرکتهای تعاونی زراعی و مزارع اشتراکی بر اساس آنچه در چین صورت گرفته بود به مرحله اجرا درآمد . دولت ویتنام یک برنامه سه ساله برای صنعتی کردن کشاورزی و سپس یک برنامه پنج ساله از روی الگوی چینی به مرحله اجرا گذاشت . ویتنام نیز به نوبه خود درست همان اشتباهاتی را که چینی‌ها مرتکب شده بودند تکرار کرد . این رویه تقلید صرف نبود بلکه قدرت و ضعف هر دو رژیم ریشه‌های مشابهی داشت . هوشی‌مین مانند مائوتسه تونگ کوشید تا اصول مارکس را با مقتضیات محلی و کشوری منطبق و هم‌آهنگ سازد .

ویتنام شمالی در زمینه توسعه صنعتی چنان سریع پیشرفت کرده بود که می‌توانست در صنعتی ساختن جنوب کشور کمکهای مؤثری بدهد .

در مورد صنایع اساسی ، ویتنام شمالی از کلیه کشورهای مجاورش نظیر تایلند و برمانی جلو افتاده و آنها را به فاصله زیادی پشت سر گذاشته است . ولی در مورد تولید برنج همیشه از برنجزارهای غنی جنوب کمک می‌گرفته است . وضع طبیعی ویتنام طوری است که با ذخایر معدنی غنی در شمال و موقعیت مناسب تولیدات کشاورزی در جنوب اتحاد این دو قسمت لازم و ملزوم است و با این اتحاد و یکپارچگی ویتنام می‌تواند چنان وضع ثابت و مرفهی از لحاظ اقتصادی ایجاد کند که بتواند در برابر هرگونه فشار خارجی

راه پیمایی بزرگ به جلو

و مخالف با مصالح ملی اش مقاومت کند. هوشی‌مینه که بیش از هر کس به این واقعیت واقف بود از صمیم قلب مایل بود که موافقتنامه ژنو شرافتمندانه اجرا شود. پس از آنکه دولت دیم انجام انتخابات آزاد سراسری را زیر پا گذاشت، دولت هوشی‌مینه بر سردوراهی دردناکی قرار گرفت. از طرفی يك درگیری مسلحانه با جنوب موجب تضعیف بنیه کشور و انهدام اقتصاد نوساخته ویتنام می‌شد و از طرف دیگر تجزیه تظمی ویتنام به دو منطقه شمال و جنوب تصور ناپذیر بود. هوشی‌مینه در اثر نظرات مغایر شوروی و چین در مورد همزیستی مسالمت‌آمیز در پلان تکلیفی مشکلی قرار گرفته بود. صحت یا سقم اختلاف نظر اصولی که میان احزاب چین و شوروی در مورد کمک به دولتهایی که برای استقلال ملی خود نبرد می‌کنند به وجود آمده بود می‌توانست در ویتنام در محک آزمایش قرار گیرد. اگر ویتنام دست به اسلحه می‌برد شکی نبود که آمریکا مداخله می‌کرد و آنوقت احتمالاً چین هم به یاری ویتنام وارد معرکه می‌شد. هوشی‌مینه در مورد هیچک از این احتمالات موافقت قلبی نداشت. ولی از طرف دیگر احتیاج به مازاد محصول برنج منطقه جنوب سخت محسوس بود. سال قبل (۱۹۵۹) که کمی محصول در شمال با خشکسالی در چین همزمان شد چین کمک مؤثری در مورد تحویل برنج به ویتنام شمالی نداد. ویتنام شمالی این مضيقه را به سختی تحمل کرد.

با وجود اینکه سرانجام دولت دیم کلیه مبادلات تجاری بین شمال و جنوب را ممنوع کرد، هنوز هوشی‌مینه از تقویت عناصر طرفدار خودش در جنوب خودداری می‌کرد. چیزی که موجب بروز اغتشاش و سازمان گرفتن عناصر انقلابی شد و جناح ویت‌کنگ را به وجود آورد و عملیات وحشتز او تجاوز-کارانه مأموران رژیم خود دیم بود. سرانجام پس از آنکه در دسامبر سال ۱۹۵۸ بیست نفر از سران نهضت مقاومت ملی به دست دیم در بازداشتگاه فوی لوی^۱ تیرباران شدند، هانوی رسماً برانداختن دولت تجاوزکار دیم را خواستار شد و عملیات پارتیزانی به رهبری عناصر ملی که اکثرآ غیر کمونیست بودند به طرز بی سابقه‌ای وسعت گرفت.

به دنبال این وضع تغییرات مهمی در کادر رهبری حزب کمونیست ویتنام-

۱- Phui Loi

شمالی روی داد ولودوان^۱ در رأس کمیته مرکزی قرار گرفت. او کسی بود که می توانست سیاست عمومی کشور را با خواسته های شوروی در مورد برخورد با وقایع تطبیق دهد زیرا هوشی مینه به هیچوجه مایل نبود که در صورت يك برخورد بزرگ ، ویتنام تنها به کمکهای چین متکی باشد و می کوشید تا بتواند حمایت هرچه بیشتر شوروی را جلب کند. با این همه سیاست جدید جمهوری خلق ویتنام هنوز از تجاوز به منطقه بی طرف مدار ۱۷ درجه به شدت پرهیز می کرد و سیاست کلی دولت ویتنام شمالی خواهان يك جنگ علنی بین دو منطقه شمال و جنوب کشور نبود بلکه فقط توسعه مقاومت چریکهای پارتیزانی در منطقه جنوب را می خواست.

رفته رفته در سراسر دهکده های ویتنام جنوبی شکاف میان جناح های چپ و راست برای يك برخورد علنی بین طبقه معروم کشاورز و طبقه صاحب زمین و مکتب عمیقتر می شد. برای طبقه متوسط الحال که فقط مایل بودند زندگی آرام خود را در صلح و آرامش ادامه دهند زندگی روز به روز سخت تر می شد. دیم به تقلید از آنچه دولت چیانگ کایچک در چین انجام داده بود اعلام داشت که هر دهکده يك دژ نظامی است و انتظار داشت که دولت امریکا هزینه و وسایل لازم را جهت تبدیل ۸۰۰۰ دهکده ویتنام جنوبی به مراکز مقاومت به عهده بگیرد. به همین منظور دهات را با يك حصارسیم خاردار محصور کرد بدین ترتیب هر دهکده يك بازداشتگاه عمومی شد. ولی در داخل این بازداشتگاهها دهقانان از نظر طرفداری از دولت دیم ویا چریکهای مقاومت ملی به فرقه های مخالف و عقاید متضاد تقسیم می شدند و این علاوه بر ایجاد يك محیط غیر قابل زندگی موجب فرار بسیاری از جوانان به تپه ها و جنگلها شد و به همین جهت دولت دیم مجبور بود هر روز سربازان بیشتری برای نگهداری و پاسداری دهقانان در مزارع بگمارد. این سربازان بهترین هدف چریکهای ویت کنگ بودند.

او. ادموند کلاب^۲ آخرین کنسول دولت امریکا در چین پیش از انقلاب و متخصص زبانهای روسی و چینی در کادر اداری امریکا که در امور کمونیسیم در جنوب آسیا خبره است در این مورد چنین نوشته :

۱- Le Duan

۲- O. Edmund Clubb

راه‌پیمایی بزرگ به چلو

«ایمان دولت‌اسریکا به مؤثر بودن این اقدامات که در ویتنام جنوبی با موافقت و حمایت امریکا صورت می‌گرفت فقط ناشی از عدم آشنایی مقامات امریکایی با ماهیت جنگهای پارتیزانی است. توفیق جنگهای پارتیزانی در يك کشور بر علیه دولت حاکم ولی منفور تنها بستگی به این واقعیت حیاتی دارد که هدفهای مبارزه، با آمال و آرزوهای توده مردم منطبق باشد. همانطور که هنگ‌ته‌هوای، یکی از رهبران مشهور جنگهای پارتیزانی چین (که بعدها وزیر دفاع سلسی دولت کمونیستی شد) می‌گوید، در جنگهای پارتیزانی مردم آب هستند و چریک‌ها ماهی. بدون آب، ماهی امکان ادامه حیات نخواهد داشت. و به عقیده من مثالی که بهتر از این نمایشگر وضع امریکا در ویتنام باشد نمی‌توان یافت. امریکا که در تلاش خود برای حمایت از دولت منفور دیم درگیر يك جنگ پارتیزانی شده شبیه ماهی است که خارج از آب در تلاش شنا باشد.

اگر دولت دیم در سال ۱۹۶۳ احتیاج پیدا کرد که ۳۵۰ هزار سرباز بسیج کند تا بتواند با ۲۵۰ هزار چریک مقابله کند آیا در سال ۱۹۶۴ بایستی هفتصد هزار سرباز بسیج کند تا بتواند با ۵۰ هزار چریک دست و پنجه نرم کند؟ حال اگر همانطور که امریکا مسئله را توجیه کرده مسئله ویتنام بایستی با قدرت نظامی حل و فصل شود پس چرا ارتش امریکا به جای آنکه سرنوشت افراد خود را به آدم‌غیر صالحی مانند دیم بسپارد خودش مستقیماً وارد يك جنگ اعلام شده نشود؟

هومریگارت در نیویورک تایمز (سال ۱۹۶۲) وضع را چنین ارزیابی کرده است:

«اگر اوضاع ویتنام به همین ترتیب پیش رود امریکا دو راه بیشتر در پیش نخواهد داشت: یا باید به وسیله يك کودتای نظامی دولت نگویدین دیم را ساقط کند و یا ارتش خود را برای پشتیبانی و ابفای رژیم اوبه ویتنام اعزام دارد. هرکسی که شرایط جنگ در ویتنام را بررسی و مطالعه کرده باشد به خوبی می‌داند امکان اینکه افراد ارتش امریکا با تعلیمات سنتی که دیده‌اند بهتر از سربازان فرانسوی در این سرزمین بجنگند وجود ندارد. حتی با وجود تمام تعلیمات بخصوصی که سربازان امریکایی برای جنگهای جنگلی می‌آموزند و سروصدایی که در مورد فرا

گرفتن جنگهای ضد پارتیزانی به راه انداخته اند، قدر مسلم این است که سربازان امریکایی قدرت مقاومت کافی در برابر سختیهایی که در ویتنام با آن روبرو هستند ندارند.»

انتخاب راه حل بیوستگی با مقامات محلی احتمالاً قدرت نظامی را در مقابله با کمونیستهای شتر نمی کرد ولی قدر مسلم این بود که بهترین اعتراف به شکست سیاسی در آن سرزمین به شمار می آمد و ادعای ناصحیح «دولت ویتنام جنوبی یک پدیده آزاد و مستقل ضد کمونیستی است» را پایان می بخشید. استفاده از قوای نظامی امریکا به مقدار زیاد هم خود به خود موجب بی اعتبار ساختن دولت ویتنام جنوبی و تشدید جنگ سرد در دنیا می شد.

مدت پنج سال تمام هوشی مینه با نهایت احتیاط بین دو قطب فرضیه «همزیستی مسالمت آمیز» خروشچف و نظریه اصولی و خشن مائوتسه تونگ با کجدار و مریز موقعیت خود را حفظ کرد. البته نظریات چین با روحیه هوشی- مینه بیشتر وفق می داد ولی او امکانات مادی درپیش گرفتن چنین سیاستی را در خود نمی دید. سرانجام در سال ۱۹۵۸، هوشی مینه با بهره برداری از کلیه پرستیژ و به خطر انداختن، موقعیت خود برای بر انداختن دولت دیم تمامی امکانات و رابطهای خود را در داخل ویتنام جنوبی بسیج کرد ولی از طرف دیگر کوشید تا با رعایت اصول همزیستی مسالمت آمیز خروشچف از هر گونه اقدامی که موجب درگیری مستقیم و نظامی ویتنام شمالی شود پرهیز کند.

با اینهمه اگر امریکا تصمیم می گرفت که به مقیاس وسیعی از ارتش خود استفاده کند و یا اگر مستقیماً به ویتنام شمالی حمله نظامی می کرد و همچنین اگر حملات سیاسی بلوک شرق موفق نمی شد که در رویه امریکا تغییراتی به نفع ویتنام شمالی پدید آوردشکی نیست که هوشی مینه تحت فشار همکاران داخلی، خود را مجبور می دید که در مقابل مداخلات امریکا ایستادگی کند و علناً در مورد کمک به عناصر ضد دولتی جنوب اقدام کند و در چنین صورتی شکی نیست که تنها چین می توانست در حفظ تمامیت ویتنام شمالی اقدام مؤثر به عمل آورد و این درست همان احتمالی است که ژنرال ریججوی در گزارشی که به مقام ریاست جمهور تقدیم کرده بود آنرا یک «ماجرای اسفبار برای امریکا» نام نهاده بود و جان فاستردالس به اتکای امکانات مادی و برتری

راه پیمایی بزرگ به جلنو

تسلیماتی آمریکا امکان وقوع آنرا بی اهمیت تلقی کرده بود. حال برای آمریکا این پرسش پیش می‌آمد که آیا برتری فرد انسانی و ایمان انفرادی سرباز به مأموریتش خطرناکتر از توپ و تانک و هواپیمانیست؟

اکنون زمان آن فرا رسیده بود که دولت آمریکا اوضاع کشور سلطنتی کوچک لائوس را از مد نظر بگذراند و کمی عمیقتر به نتایج حاصله بیندیشد. آمریکا به سرپرستی سازمان امنیتی خود یعنی سیا (به رهبری آلن دالس برادر وزیر خارجه وقت) مبلغ نیم میلیارد دلار پول در لائوس ریخته بود که تماماً خرج خرید اتومبیل‌های کادیلاک و یرجهای خانواده سلطنتی و ایادی و نزدیکان آنها شده بود و یا به مصرف خرید رأی در مجلس آن کشور رسیده بود و یا خرج تحویل اسلحه‌های گوناگون شده بود که تماماً از راه‌های غیر مستقیم به دست عناصر ضد آمریکایی و تشکیلات آنها افتاده بود و تمام این اقدامات از طرف آمریکا نقض صریح تعهدات ناشی از امضای پیمان ژنو (رعایت بی‌طرفی کامل لائوس و عدم مداخله در امور آن کشور) به شمار می‌آمد. پس از آنکه آمریکا شکست فاحش اقداماتی را که از طریق سیا انجام گرفته بود مشاهده کرد آنوقت دست به کار رویه عجیبی شد، یعنی فوراً تعداد زیادی از تفنگداران نیروی دریایی را به کشور همسایه لائوس یعنی تایلند اعزام داشت و به ساختن پایگاه‌های تعرضی در آن کشور پرداخت. ضمناً بدون مقدمه از دولتهای امضا کننده پیمان ژنو دعوت به عمل آورد که کنفرانس دیگری هرچه زودتر در مورد لائوس تشکیل دهند. این کنفرانس به امضای موافقتنامه سال ۱۹۶۲ ژنو در باره لائوس انجامید. بر اساس این موافقتنامه امضاکنندگان که مهمترین آنها آمریکا، روسیه و چین بودند علاوه بر به رسمیت شناختن استقلال و تمامیت ارضی و سیاسی و بیطرفی دولت لائوس، عدم مداخله نظامی خارجی را در آن کشور به ترتیب و بهانه‌ای منع کردند. جالب این که دولت آمریکا با گذاشتن امضای خود در پیمان این موافقتنامه در مقابل امضای چین کمونیست شناسایی غیر دیپلماتیک موجودیت دولت جمهوری خلق چین را اقرار می‌کرد. پس از امضای این موافقتنامه دولتهای چین کمونیست و ویتنام شمالی امیدهای تازه‌ای نسبت به امضای قرارداد جدیدی با آمریکا در مورد ویتنام بر اساس همین قرارداد درس‌پروراندند و این درست همان سیاستی بود که شوروی همت خود را در

به ثمر رساندن آن مجدانه گماشته بود .

جبهه انقلاب ملی دستاویزی بود که به وسیله آن ویتنام شمالی می-کوشید امریکارا متقاعد سازد که برای سراسرویتنام قراردادی شبیه به قراردادی که در لائوس مورد موافقت شرق و غرب قرار گرفته بود امضا کنند. این راه حل اگرچه با آنچه مانوتسه تونگ در تألیفات خود در مورد تعادل قوای بین المللی در سال ۱۹۵۷ پیش بینی کرده بود تفاوت کلی در برداشت، اما بدون شك نقطه عطف بزرگی در روابط شرق و غرب بوجود می آورد .

(یادداشت ۱۹۷۵) - متأسفانه تجربه تلخی که ماجرای لائوس به امریکا آموخت بکلی از طرف مقامات مسئول نادیده گرفته شد تا جایی که امریکا برای درهم کوبیدن مقاومت مردم ویتنام ششصد هزار سرباز خود را با تجهیزات کامل به آن سرزمین اعزام داشت و ویتنام شمالی را به باد حملات شدید هوایی گرفت و پنداشت که با پیکار بردن زور خواهد توانست اراده يك ملت از جان گذشته و لجوج را در يك سرزمین دور افتاده آسیایی درهم بکوبد. در زمانی که امریکا در تلاش قبولاندن اراده خود بر سرزمین ویتنام بود، استقلال وی-طرفی دولت لائوس بارها مورد تجاوز و دستبرد قرار گرفت. در سال ۱۹۶۹ نیروی هوایی امریکا مرتب و مداوم کشتزارها و تپه های لائوس را با بمبهای سنگین درهم می کوبید زیرا خود را مجاز می دانست که برای جلوگیری از رساندن کمکهایی که ویتنام شمالی از طریق لائوس به جنگجویان طرفدار خود در جنوب می رسانید آن سرزمین را به دلخواه مورد حمله هوایی قرار دهد .

با اینهمه، تاریخ یکبار دیگر راهی برخلاف آنچه می پنداشتیم پیش پای ما گذاشت و این حقیقت بارز دوباره در مذاکرات صلحی که در سال ۱۹۶۸ در پاریس بین امریکا و ویتنام شروع شد بطور جالبی خود نمایی کرد. شکی نیست هر موافقتی که برای تأمین صلح در کنفرانس پاریس بین طرفین بدست آید باید طی يك کنفرانس بین المللی دیگر نظیر آنچه برای لائوس صورت گرفت به امضای دولتهای ذینفع و از آن جمله چین کمونیست که از سال ۱۹۶۹ بطور بی سابقه ای وارد سیاست بین المللی شده برسد. شکی نیست که در مذاکرات اصلاحی که در ورشو بین نمایندگان امریکا و چین صورت می گیرد باید راه حلی برای

استقرار صلح شرافتمندانه و تأمین بی طرفی سراسر مناطق آسیای جنوب شرقی پیدا شود .

۸۰: پایان کودکی؟

۱۸۳۵: دازمیان تمام ارتشهای دنیا آنهایی که بیش از همه جنگ می‌خواهند ارتشهای دموکراتیک هستند و در بین تمام ملت‌ها مردمی که صلح می‌خواهند، ملت‌های دموکراتیک هستند

در ممالک دموکراتیک معمولاً يك افسر ارتش بجز حقوق ماهیانه‌اش ثروت دیگری ندارد و تنها پاداش او افتخارهایی است که از مقامات ارتشی به او تفویض می‌شود و از این رو هرگاه تغییر سمتی در کارش پدید آید وضع کلی او هم فوراً تغییر می‌یابد و به صورت جدیدی زندگی آغاز می‌کند جنگ امکان این تغییرات را در جهت بهبود سرنوشت و شرایط زندگی افسران ممالک دموکراتیک پدید می‌آورد... و چون معمولاً در کشورهای دموکراتیک مردم تحصیل کرده و ثروتمند واصل کمتر به خدمت ارتش درمی‌آیند ، در نتیجه ارتش این کشورها خود يك واحد اجتماعی‌سوای دیگر طبقات جامعه پدید می‌آورد... حال این وضع پیش می‌آید که این واحدها سلاح‌هایی مخرب و مرگبار در اختیار دارند که تنها خودش نحوه استعمال آنها را می‌داند و دیگر طبقات جامعه با خوی و خلق سلیم و مطیع، سرنوشت خود را به دست این اقلیت می‌سپارد .

جنگ هر قدر هم که بی‌اهمیت باشد آزادی يك کشور دموکراتیک را به خطر می‌اندازد جنگ همیشه سرنوشت يك کشور دموکراتیک را به دست نظامیان آن کشور نمی‌سپارد اما . . . همیشه

تمام اعتبارات ملی را از توده مردم سلب می کند و در دوایر دولتی متمرکز می سازد. . . همه کسانی که هدفشان انهدام و از بین بردن آزادیهای اولیه يك ملت است باید بدانند که جنگ بهترین و سریعترین راه نیل به این هدف است. . . بهترین وسیله جلوگیری از ایسن خطر یعنی از دست دادن آزادیهای ملی هر کشور کاهش قوای نظامی آن است. متأسفانه هرملتی قادر به انجام این کار نیست.

الکسی دو توکویل^۱، دموکراسی در آمریکا.

۱۹۶۱: ما خود را مجبور دیدیم که يك واحد عظیم تسلیحاتی ایجاد کنیم. به علاوه، سه میلیون و نیم مرد وزن از نیروی فعال و جوان این کشور در تأسیسات مختلف نظامی خدمت می کنند. ماهر سال میلیتی معادل در آمد کل اصناف فعاله این مملکت را فقط خرج ارتش و تشکیلات امنیتی کشور می کنیم. . . .

این واحد عظیم چه از نظر صنایع تسلیحاتی و چه از نظر تأسیسات نظامی برای امریکا پدیده ای نوین و تجربه ای تازه است. تأثیر این پدیده در هر ایالت و در هر شهر و حتی در هر خانواده این کشور محسوس و لمس شدنی است. کلیه امکانات این کشور و شالوده اجتماعات آن در گرو این پدیده قرار گرفته است.

در قلب شورای حکومتی ما باید مجدانه کوشا باشیم که از تأثیر و دخالت غیرمجاز این واحد فول پیکر در تصمیمات متخذه بر حذر باشیم. نمی توان انکار کرد که میل به تأثیر و دخالت این پدیده صنعتی بفرنج در تصمیمهای قوه مجریه بر فراز سر ما خودنمایی کرده و خواهد کرد. ما باید بکوشیم که این دخالتها آزادیهای اولیه اجتماع و حقوق دموکراتیک آن را به خطر نیندازد. ما نباید هرگز در برابر وقایع نامطلوب سر تسلیم و رضا فرود بیاوریم. تنها هوشیاری مداوم افراد ملت است که خواهد توانست رشد منطقی این واحد امنیتی را با رشد هر چه افزون تر مبانی آزادی اجتماع هم آهنگ سازد. بطوری که این کشور هر روز در راه ترقی و پیشرفت و صلح گامی به جلو نهد.

از سخنرانی آیزنهاور در خطاب و داع با ملت

۱- Alexis de Tocqueville

راه پیمایی بزرگ به جلو

تیسون^۱ در یکی از آثارش می‌گوید: «جامعه بشری در مجموعه میلیاردها میلیارد خورشید چیزی جز یک لانه مور نیست. اگر در زمان و فضای لایتناهی زمین ماسرد شود و منهدم گردد چه تغییری در عالم کائنات رخ خواهد داد؟ هیچ. زیرا میلیاردها میلیارد ثوابت و سیارات دیگر به سیر خود ادامه خواهند داد.» امرسون^۲ می‌نویسد: «ما باید با مردان و زنان طوری رفتار کنیم که انگار واقعی هستند؛ شاید باشند.» اگر مردم را واقعی فرض کنیم، ما و کمونیست‌ها قبل از آنکه با ادامه رube فعلی به ناگهان جهان هستی را به انهدام قطعی بکشانیم، چندان فرصتی برای ایجاد یک اتفاق و برابری و برادری و همزیستی مسالمت‌آمیز در چهارچوب کنفوسیوسی نداریم. آیا می‌توانیم با چین، شوروی و کمونیسم همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشیم؟ تا زمانی که مهاجرت‌های دسته جمعی از این کره خاکی به دیگر کرات آسمانی امکان پذیر نشده آیا ما راه دیگری جز همزیستی در پیش داریم؟

در اینجا نمی‌خواهم ثابت کنم که همزیستی ملل دنیا کار آسانی است یا در آینده آسانتر خواهد شد. به عقیده من تمام مردم دنیا چه مردمی که تازه به استقلال رسیده‌اند و چه مردمی که همیشه مستقل بوده‌اند در یک غلیان انقلابی مختص این قرن بسر می‌برند و شکی نیست که ما شاهد یک پایان تاریخی دوره کودکی نسل بشر هستیم. شاید «فرده‌ها» بتوانند چشم خود را لحظه‌ای در برابر این واقعیت تاریخی ببندند و آن را انکار کنند ولی قدر مسلم اینکه در مقابل ملتها چنین امری محال است و جامعه بشری بدون امکان برگشت سیر تکامل را به سوی سرنوشت تغییر ناپذیر خود می‌پساید؛ هیچ قوه‌ای در دنیا نخواهد توانست سد راه این خواسته جوامع محروم بشری شود تا آنها نتوانند از حقوق مساوی و برابری واقعی با جامعه‌های متمتع برخوردار شوند. دیگر راهی برای انکار حقیقتی که پرزیدنت کندی در نطق افتتاحیه دوران ریاست جمهوری خودش اعلام کرد باقی نمانده است «اگر یک جامعه آزاد نتواند به اکثریت محروم کمک کند هرگز نخواهد توانست اقلیت ثروتمند را نجات بخشد.»

مسئله همزیستی با چین نمی‌تواند خارج از چهارچوب انقلاب اجتماعی دنیا مورد توجه قرار گیرد. خصوصاً که چین خود به تنهایی قاره‌ای بزرگ است

۱- Tennyson

۲- Emerson

و هیچ راه حل بین المللی که بدون چین اتخاذ شود دوام پذیر و اطمینان بخش نیست. شاید بعضیها بطور سطحی چنین تضاد کنند که امریکا که تاکنون وجود چین را انکار کرده و رویه اش کاملاً موفقیت آمیز بوده است چرا تغییر رویه دهد؟ «اشتباه بزرگ» در همین تضاد نهفته است، زیرا امریکا تا به حال بارها اجباراً وجود چین را بطور غیر مستقیم به رسمیت شناخته و این طرز شناسایی ها برای امریکا بسیار گران تمام شده است.

وزارت امور خارجه امریکا، سرویس اطلاعاتی سیا و سایر تشکیلات ارتش این کشور، نه تنها وجود چین را در جنوب آسیا و خاور میانه و افریقا مورد شناسایی اجباری قرار دادند بلکه در امریکای جنوبی نیز این شناسایی بالفعل صورت گرفت. تنها در قاره آسیا، امریکا یک میلیون و هفتصد هزار سرباز بومی را در کره و فرموز و ویتنام و تایلند و پاکستان مجهز کرده و علاوه بر آن بزرگترین واحد نیروی دریایی و هوایی خودش را در ادور چین مستقر ساخته است. در سراسر تاریخ، چین هرگز تا این حد مورد شناسایی و ارزیابی امریکا قرار نگرفته بود.

نه تنها پرزیدنت ترومن و استالین مسئول ایجاد جنگ سرد در دنیا هستند، بلکه همه ما افراد ملت در این پدیده شوم مسئول هستیم. چین مملکت بزرگی است که بالفوه همان مقام و مسئولیتهای جهانی را که امریکا و شوروی برای خود قائلند، دارد.

ما دیدیم کمونیستها چطور تحت فشار عوامل خارجی و داخلی قدرت را در چین بدست گرفتند و پس از بیست سال تلاش دایمی و خستگی ناپذیر بر سر نوشت پر جمعیت ترین و یکپارچه ترین ممالک گیتی مسلط شدند. امروز سیاست داخلی آنها بسیار موفق است چرا که بندهای استعمار را از پای چین باز کرده اند و به این ملت که سال امکان داده اند که ارزشهای میهنی خود را نشوونما دهد و به سوی تکامل و ترقی پیش برود. در مسائل بین المللی، چینها از دستورهایی لنینی پیروی کردند و متأسفانه غرب و مخصوصاً امریکا صحت تمام پیش بینی های لنین را به ثبوت رسانید یعنی تا آخرین مرحله با تمام امکانات از طبقه مرفه و فاسد چین در مقابل توده محروم پشتیبانی و جانبداری کرد تا جایی که از سراسر خاک چین طرد شد و آنگاه در پشت سرحدات چین به پاسداری نشست.

راه پیمایی بزرگ به جلو

مسأله در این است که کمونیستهای چین به خاطر عدم آشنایی با مسائل بین‌المللی و تغییرات فاحشی که پس از لنین به وقوع پیوسته بود، نتوانستند به درستی مسائل بفرنجی را که گریبانگیر امریکا بود درک کنند. آنها هرگز درک نکردند که امریکا برخلاف میل خود به ماجرای چین کشانده شده است. تازه، امریکا بجز پاره‌ای مداخلات به نفع چیانگ کایچک هرگز بطور جدی خود را درگیر جنگ داخلی چین نکرد. چینیها می‌گفتند که این عدم مداخله فقط از ترس روسها بوده است در صورتی که همه می‌دانند که امریکا در آن زمان بسیار قوی و روسیه بسیار ضعیف بود؛ ولی کمونیستها در این اعتقاد ناصحیح خود که تنها اشغال منچوری از طرف روسها به مقاومت ژاپن خاتمه داد پایدارند. انقلابیون چینی قادر به تشخیص این نبودند که امریکا پانزده میلیون سرباز خود را خلع سلاح کرده، اداره امور کشور را در تمام شئون به افراد غیر نظامی و دموکرات سپرده، و تأسیسات عظیم و ماشین‌غول پیکر جنگی خود را منحل ساخته است. چون همانطوری که اشاره شد به عقیده دوتو کویل، در بین ارتشهای دنیا ارتش ممالک دموکراتیک بیش از همه خواهان جنگ هستند، پس این اقدامات صلحجویانه امریکا می‌بایستی باعث خشودوی تمام ممالک ضعیف منجمله چین می‌شد. چینیها نتوانستند درک کنند تنوع چیزی که ممکن بود امریکا را وادارد که سرنوشت کشورش را دوباره به نظامیان بسپارد تهدیدهایی بود که احتمالاً از خارج بطور مستقیم بر حیثیت و منافع صریح و روشن امریکا وارد می‌آمد. هم استالین و هم چینیها فاجعه پرل هاربر را فراموش کردند و یا اصولاً از این فاجعه درسی نیاموختند. بر امریکا پای خود را از آسیا بیرون کشید ولی هر لحظه امکان داشت در صورتی که با روی دوش بگذارند دوباره سر و کله‌اش پیدا شود. آنها در ارزیابی قدرت شوروی مبالغه کردند و از سوی دیگر، توای بین‌المللی مردم صلح‌دوست را که از جنگ متنفر بودند چه در ممالک بیطرف و چه در داخل امریکا نادیده گرفتند. آنها تکیه خود را بر تصورات اغراق‌آمیز خود قرار دادند و در این کار بیش از حد لزوم پیش رفتند تا آنجا که وقتی خروش چف در سال ۱۹۶۵ پای خود را از چین بیرون کشید چین ناگهان مانند آدمی مست تعادل و استقامت خود را از دست داد. ضمناً چینیهای کمونیست چنان از موقعیت خود در داخل سرزمینشان سرمست غرور شده بودند که

نتوانستند تشخیص دهند آیا در دیگر ممالک آسیا که وضعی مشابه چین دارند، آمادگی چنین انقلابی وجود دارد یا خیر؛ آنها بابه بازی گرفتن پرستیژ و حیثیت امریکا بطور مداوم خشم امریکارا برانگیختند. و از همه مهمتر، آنها نتوانستند بفهمند که اگر این مثلثك تسلیحاتی امریکا به گردش بیفتد متوقف ساختن آن کار چندان ساده‌ای نیست. اگرچه آنها تمام ملل آسیا را به شروع انقلاب می‌خواندند، ولی باید اذعان داشت که خود از دخالت مستقیم در خارج از سرحداتشان خودداری می‌کردند. با آغاز جنگ کره، امریکا با اشکال به این موضوع پی برد که چین و شوروی انقلاب دیگر ملتها را فقط و فقط از طریق نهضت‌های انقلابی در داخل خود آن کشورها امکان پذیر می‌دانند. فاجعه‌ای که امروز دنیا با آن دست به‌گریبان است از زمانی آغاز شد که پرزیدنت ترومن توصیه‌های عاقلانه هنری ل. استیمسون^۱ را نادیده گرفت.

استیمسون که وزیر جنگ وقت بود و از پرزیدنت روزولت به پرزیدنت ترومن ارث رسیده بود، یکی از باتجربه‌ترین و هوشمندترین وزرای جنگی بود که امریکا تا کنون به‌خود دیده است. او بطور صریح و مصرانه به پرزیدنت ترومن توصیه کرد که امریکا اطلاعات اتمی خود را با روسیه شوروی در میان بگذارد و با پشتیبانی انگلستان از روسیه بخواهد که با امضای یک پیمان، استعمال نیروی اتمی را برای ساختن سلاحهای مخرب تحریم کرده از این نیروی شگرف تنهادر راه صلح و بهبود زندگی بشری استفاده کند. او توصیه می‌کرد که چون هیچ اطلاع و کشف سری نمی‌تواند بطور دایم در انحصار یک دولت قرار گیرد، پس روزی فرا خواهد رسید که شورویها مستقلاً دست به ساختن سلاحهای اتمی بزنند و آنروز دیگر امریکا بجز آنکه در یک مسابقه تسلیحاتی وحشتناک در مقابل شورویها و دیگران شرکت کند، چاره دیگری نخواهد داشت. بدبختانه تمام پیشگوییهای او به حقیقت پیوست و متأسفانه پرزیدنت ترومن با تجربه ناکافی در ریاست جمهوری به راهنمایی‌های او گوش نداد. استیمسون در مجله «تسلیحات و دولت» طی مقاله‌ای نوشت:

«... اگر ما صادقانه در این مورد با شورویها وارد مذاکره

نشویم و فقط با در دست داشتن نیروی اتمی به عنوان یک حربه انحصاری

۱- Henry L. Stimson

راه پیمایی بزرگ به جلو

آنها را تحت فشار بگذاریم شکی نیست که آنها تمام امکانات خود را در راه دستیابی به این سلاح مخرب بکار خواهند گذاشت و آنوقت پس از دستیابی به آن دیگر آن موافقت راستینی که برای تحریم این سلاح مخرب ، مورد احتیاج مبرم دنیا است بدست نخواهد آمد . يك عمر طولانی به من آموخته است که بهترین راه برای اینکه مخاطب خود را قابل اطمینان سازیم این است که به او اطمینان داشته باشیم و نیز بهترین راه برای اینکه او را به نیرنگ واداریم این است که به او اطمینان نکنیم و این عدم اطمینان خود را به او نشان دهیم.»

بدیختانه هیچکس به استیمسون گوش شنوا نشان نداد و هنگامی که شورویها به سلاح اتمی دست یافتند و مسابقه وحشتناک تسلیحاتی شروع شد ، تازه امریکا به فراست افتاد که يك کنترل بین المللی در مورد تسلیحات پیشنهاد کند . این کنترل مستلزم تحت نظر قرار دادن تمام تأسیسات صنعتی شورویها می شد و هر فرد عادی ، حتی خود من ، به خوبی می دانست که با عدم اطمینانی که شورویها نسبت به دولتهای غربی دارند امکان اینکه به چنین کنترلی تن در دهند وجود ندارد . آخرین فرصت برای اینکه بشریت از کابوس وحشتناکی که اکنون با آن دست به گریبان است رهایی یابد از دست رفت ، به ویژه ، که جنگ کره هم در همین زمان شروع شد .

در ژوئن سال ۱۹۵۰ ، شورویها کره شمالی را تخلیه کردند . امریکاهم کره جنوبی را تخلیه کرد و آن را از منطقه امنیتی خود در خاور دور خارج ساخت . چینیها از قرنهای پیش به خاطر نژاد ، زبان و فرهنگ با کره همبستگی داشته اند . در زمان جنگ چین به تشکیلات مقاومت ملی کره در برابر ژاپن کمکهای فراوانی داده بود و شکی نیست که کمونیستهای کره همگی طرفدار چین بودند ، در حالی که نه شوروی و نه امریکا کوچکترین حقی برای چین در کره قائل نبودند و حتی امریکا با پشتیبانی از دولت سینگمن ری در کره جنوبی اقدامات شدیدی برای سرکوبی عناصر انقلابی کره جنوبی به عمل آورد .

بسیاری از مردم امریکا هنوز خیال می کنند که جنگ کره را چین شروع کرد . این اعتقاد برخلاف واقعیتهای تاریخی است . چین هرگز نقشه عملیات

نظامی در کره طرح نکرده بود و اگر کره شمالی هم دست به این حمله می‌زد شکی نیست که بایستی قبلاً موافقت چین را جلب کرده باشد. آلن س. وایتینگ^۱ از سرویس جاسوسی راندکورپوریشن صریحاً این عقیده را که چین نقشه جنگ کره را قبلاً طرح کرده بود رد می‌کند. چین حتی برای مداخله غیر نظامی هم آمادگی قبلی نداشت. چین تنها پس از آنکه چندین بار آمریکا را از عبور از خط موازی ۳۸ درجه منع کرد، و تازه پس از عبور ارتش آمریکا از این خط‌ها و زمانی که قوای متفقین در رودپالو به سرحد چین رسیدند، دست به مداخله نظامی زد.

در اینجا باید احساسات ملی مردم چین را پس از انقلاب از يك سو و علایق تاریخی چین و کره را از سوی دیگر در نظر بگیریم تا بتوانیم به عکس‌العمل چین بهتر پی ببریم. فرض کنیم همین وقایع به عوض کره در مکزیک اتفاق می‌افتاد و يك ارتش خارجی به ریوگرانده در سرحد آمریکا دست می‌یافت، آیا ملت و دولت آمریکا به مقابله مهاجم نمی‌شتافتند؟ زمانی که جنگ به سرحد منچوری رسید (و این همان راهی است که از طریق آن چین همیشه مورد هجوم قرار گرفته است) چین که چاره‌ای بجز دخالت نظامی نداشت، به قول چینیها جنگ دفاعی برای عقب‌راندن قوای مهاجم را شروع کرد.

تا این تاریخ دولت چین ادعا می‌کند (و گویا تمام مردم چین نیز این ادعا را قبول دارند) جنگ کره را دولت کره جنوبی به تحریک مقامات آمریکایی شروع کرد. من این ادعا را نمی‌پذیرم و بسیاری از مردم دنیا هم بامن هم عقیده هستند. اگر روزی ثابت شود که این ادعا درست است آنوقت باید تمام تاریخ ثبت شده پس از جنگ کره را دوباره نوشت. ولی آنچه مسلم است دولت سینگنری در کره جنوبی به پشتیبانی آمریکا دولت کره شمالی را تهدید به جنگ می‌کرد. در پرونده جنگ کره اسناد زیادی دال بر نقض صریح تمامیت ارضی کره شمالی از طرف افراد کره جنوبی موجود است. البته این امر در جهت مخالف هم صحت دارد و شکی نیست که در چنین موقعیتی چین مداخله خودش را در کره فقط دفاع مشروع می‌نامید خصوصاً که چین نه عضو سازمان ملل بود نه مقید به رعایت هیچیک از اصول آیین نامه این مجمع بین‌المللی. ولی

۱ - Allen S. Whiting

راه پیمایی بزرگ به جلو

در آن موقع هیچک از این عوامل نمی توانست از طرف پرزیدنت ترومن و همکارانش در نظر گرفته شود . در آن زمان تعبیر رسمی این بود که کره يك پرل هاربر جدید است و دولت امریکا بجز آنکه با تمام قوای نظامی مهاجم را سرکوب کند چاره دیگری ندارد .

این بحث طولانی در مورد یکی از وقایع گذشته تاریخ بیشتر از آن رو است که نشان دهد چرا چین نمی توانست در وقایع کره ارتباطی با دست اندازی امریکا به تایوان و محاصره اقتصادی چین توسط امریکا و سازمان ملل پیدا کند . چینیها اگرچه اکنون ضعیف و تازه به استقلال رسیده هستند ، امامرور و بی نهایت وطن پرستند . چین يك دولت سراها کمونیست داشت ولی امریکا يك دولت صددردمند امپریالیست نداشت . آیا واقعاً از هیچ راه دیگری امکان نداشت که امریکا و سازمان ملل بادرک بهتر مسائل چین آن را وادار کنند تا واکنشهای منطقی تری از خود بروز دهد؟

چرا ؟ چنین راههایی بود . سالهای سال است که سیاست امریکا باعث شده تمام پیشگویی های مائوتسه تونگ در مورد روشهای استعماری درست از آب درآید . امریکا درست همان رویه ای را در پیش گرفت که انقلابیون چینی برای مردم چین پیشگویی کرده بودند . آنها گفته بودند که فقط از پشت يك لوله تفنگ می توان بایک دولت امپریالیستی صحبت کرد .

جان کندي به ویژه وقتی که به ریاست جمهوری انتخاب شد موقعیت آن را داشت که بتواند پایه های فکری و روش امریکا را دگرگون سازد . او در نطق افتتاحیه اش گفت : « بیاید تاریخ را دوباره از سرگیریم . هر دو طرف باید بخاطر داشته باشیم که حسن نیت و بشردوستی دلیل ضعف نیست و صمیمیت هرکس مستلزم اثبات آن است . » در آن زمان چین هنوز فشاری بر سیاست امریکا وارد نمی آورد و این برای امریکا بهترین موقعیت بود تا با استفاده از آن بتواند با قدرت تاریخ را «دوباره» از سرگیرد ولی بدبختانه وقایع بعدی نشان داد که مفهوم تمام این جمله پردازیه تشریفات محض بوده است . یکی از همکاران نزدیک پرزیدنت کندي به من گفت که پس از نطق افتتاحیه به پرزیدنت پیشنهاد کرده بود که ناوگان هفتم را از تنگه تایوان فرا بخواند و منتظر واکنش چین باشد و کندي به او پاسخ داده بود و گفته بود

که امیدوار است هرگز او در حضور جمعیت یا شخص ثالث چنین توصیه‌هایی نکند. تنها کاری که پرزیدنت کندی برای از سر گرفتن تاریخ کرد حمایت بیدریغ او از نقشه آلن دالس در پیاده کردن نیرو به کوبا بود که به شکست کامل امریکا انجامید. این درس عبرتی بود برای کندی که از تکرار چنین وقایعی لاقلاً در مورد چین بپرهیزد.

پرزیدنت کندی در همین زمان به راحتی می‌توانست بایک اخطار چند روزه به چیانگ کایچک، ناوگان هفتم امریکارا از تنگه تایوان فرابخواند، به محاصره اقتصادی و نظامی چین پایان دهد، و رفت و آمد اتباع چینی را به امریکا آزاد بگذارد، و حتی به خود مائوتسه تونگ امکان دهد که در صورت تمایل از ایالات متحده دیدن کند، و به او اعلام کند که دولت امریکا مایل است اختلافات چین و تایوان دوستانه بین خود چینیه‌ها و بدون دخالت دولتهای خارجی حل و فصل شود، و نیز به چین امکان دهد که با دریافت اعتبارهای درازمدت در ساختمان اقتصادی کشور از امریکا کمک بگیرد و خوار بار از امریکا وارد کند.

اگر در آن زمان چنین تصمیمهایی بدون هیچ شرط سیاسی اتخاذ می‌شد، شکی نیست که محیط سیاسی دنیا در خاور دور دگرگون می‌شد و مائوتسه تونگ که می‌دید تمام پیش‌بینی‌هایش درباره اینکه ماهیت امپریالیسم هرگز تغییر نخواهد کرد غلط از آب درمی‌آید می‌بایستی سراپای شالوده افکار و اقداماتش را تغییر دهد؛ و آنوقت امکان نیل به یک دوران صلح و صفای واقعی در دنیا پدید می‌آمد.

شکی نیست که پرزیدنت کندی شخصاً مردی صدیق و صلح‌جو بود ولی او نه می‌خواست و نه می‌توانست چنین تصمیمهایی بگیرد. امریکا در آن زمان در این تصور باطل غوطه می‌خورد که باید از تایوان حمایت کند، سر نوشت ممالک آسیای جنوب شرقی را در دست بگیرد و با وارد آوردن فشارهای سیاسی و اقتصادی و نظامی به چین و شوروی یک نهضت ضد انقلابی در سراسر کشور-ها به وجود آورد. دلیل اینکه چرا پرزیدنت کندی نمی‌توانست چنین تصمیمهایی بگیرد، بسیار ساده است. اولاً هیچ فرد امریکایی در هیچ مقامی نمی‌تواند در مسیر گردش این پدیده نوین اقتصادی در امریکا یعنی واحد غول پیکر

راه پیمایی بزرگ به جلو

تسلیماتی که در اول فصل به آن اشاره کردم تغییری ایجاد کند مخصوصاً که این مجموعه تأثیر مستقیم بر روی جهت سیاست امریکا اعمال می کند. ثانیاً به فرض اینکه پریزیدنت کندهی یکی از این تصمیمها را در کنگره اعلام می کرد تمام بودجه پیشنهادی او با تحریم و عدم قبول اکثریت نمایندگان روبرو می شد. این است دلیل قاطع اینکه چرا در تمام این مدت سیاست امریکا برخلاف سادس ترین راههای منطقی نتوانست بجز بمباران و بمباران و بازهم بمباران راه دیگری در پیش بگیرد. هنوز هیچیک از رؤسای جمهوری امریکا جرأت نکرده است این حقیقت مسلم را صریحاً به ملت امریکا اعلام دارد. اعلام این حقیقت چنان ضربه احتمالاً بزرگی به پیکر اقتصاد امریکا وارد خواهد کرد که عواقب حاصله غیر قابل پیش بینی است. فاجعه سیاست جان فاستردالمر این بود که هدفهایی که او برای سیاست بین المللی امریکا معین کرده بود قبل از اینکه خود او به سمت وزارت امور خارجه امریکا برسد در جین مرده بودند؛ بسویژه پس از آنکه شوروی به نیروی اتم دست یافت آخرین حربه انتقامی دالمر نیز از دست او رفت و امریکا چاره ای جز این ندید که با تحمیل چندین رژیم دیکتاتوری نظامی فاسد و تحمل هزینه سنگین و کمر شکن سیل اسلحه را به طرف این ممالک سرازیر کند و چرخ ماشینهای تسلیماتی را در حال دوران نگاه دارد. تنها مملکتی که از این سیاست به کنار ماند ژاپن بود. رویه امریکا به این نتیجه انجامید که نه تنها امریکا نتوانست يك دولت نمونه صلحجو و آزادیخواه پدید آورد بلکه موجوده ها مملکت با رژیم های فاسد دیکتاتوری و جنگ طلب شد.

قدر مسلم این است که این ماجرا به هیچوجه قصد و میل باطنی ملت امریکا نبود و حتی با نقشه ای که در اصل در پنتاگون طرح شده بود وفق نمی داد. ما تماماً در دامی افتاده بودیم که شاید خود بطور کامل طراح آن نبودیم. اگرچه ریشه های این دام با آنچه ژاپنها تجربه کرده بودند متفاوت بود ولی درست شبیه به دامی بود که ماشین عظیم جنگی ژاپن در سال ۱۹۳۵ ملت ژاپن را در چنگال آن اسیر کرد و سر نوشت اقتصاد و سیاست ژاپن را در انحصار خود در آورد. اقتصاد تسلیماتی چنان در شالوده زندگی ژاپن رخنه کرده بود که ژاپن برای ادامه زندگی خود ناگزیر بود دست به ماجراهای نظامی تازه بزند و

کار به آنجا رسیده که همه می‌دانیم. اگرچه این ماجرا تا آن درجه که در ژاپن به وقوع پیوست در امریکا خود نمایی نمی‌کرد ولی بطور مسلم همانطور که پربزیدنت آیزنهاور گفته بود این ماشین محول بیکر تسلیحاتی سیاست داخلی و خارجی امریکا را تحت فشار و زنه خردکننده خود قرار داده بود و باز به گفته آیزنهاور، ارتش ملت مستقلی در قلب ملت امریکا پدید آورده بود. ارتش امریکا امروز مالک ۳۲ میلیون هکتار زمین در خاک امریکا است و ۲/۶ میلیون هکتار خارج از خاک امریکا در اختیار دارد. مجموعه تأسیساتی که ارتش امریکا در اختیار دارد از مجموع جزیره رود آیلند^۱، دلاویر^۲، کانی تیکت^۳، نیوجرسی^۴، ماساچوست^۵، ورمونت^۶ و نیو هامپشایر^۷ وسیع تر است.

از ۸۵/۹ میلیارد دلار (که خود این رقم امروزه خنده آواراست) بودجه سال ۱۹۶۲، ۹۵ سنت از هر دلار به مصارف نظامی اختصاص یافته بود. تأسیسات نظامی امریکا به تنهایی سه برابر مجموعه تأسیسات فولاد ایالت متحده امریکا، تأسیسات تلفونی و تلگرافی، بیمه عمر متروپولیتن، تأسیسات جنرال موتورز، و استاندارد اویل نیوجرسی است. بودجه حقوق ارتشیان درست سه برابر کلیه حقوق کارمندان تمام مؤسسات فوق است که خود یکی از بزرگترین مجموعه‌های فعال و مؤثر اقتصاد امریکارا تشکیل می‌دهند.

ضمناً مبالغ هنگفتی از منابع خارجی برای تشکیلات مشابهی چه در امریکا و چه در خارج جمع‌آوری می‌شود. تعدادی از صنایع‌ها که سهمی از پولهایی که در داخل به مصرف می‌رسند دارند، در کمیته‌های سری با تشکیلات خارجی همکاری می‌کنند. بزرگترین منبع از این نوع که از خارج می‌رسد مبالغی است که از چین ملی دریافت می‌شود؛ مثلاً در سال ۱۹۶۵ ده هزار دلار به صندوق حمایت از مبارزه انتخاباتی ریچارد نیکسون پرداخت شده بود؛ هر سال مبالغی به مراتب بیش از این به کمیته يك میلیون نفری مبارزه با قبولی چین کمونیست در سازمان ملل پرداخت می‌شود. همه این گروهها و گروههای مشابه عقیده دارند که این کمونیستها هستند که مسابقه تسلیحاتی

۱- Rhode Island

۲- Delaware

۳- Connecticut

۴- New Jersey

۵- Massachusetts

۶- Vermont

۷- New Hampshire

راه‌پیمایی بزرگ به جلو

را آغاز کرده‌اند و آنها چاره‌ای جز مقابله ندارند. شکی نیست که برای شروع جنگ احتیاج به دو متخاصم است و کمونیستها بارها نشان داده‌اند که برای مقابله خصمانه استعداد فوری دارند. هیچکس انتظار ندارد که ایالات متحده به تنهایی دست به خلع سلاح بزند و یا شوروی این کار را به تنهایی انجام دهد. شوروی در سال ۱۹۵۵ ناگهان با تغییر بی‌سابقه سیاست خود دعوت دولتهای آمریکا و انگلستان و فرانسه را برای مذاکره درباره خلع سلاح و تحریم استعمال اسلحه اتمی پذیرفت. همچنین کنترل سازمان ملل متحد را در اجرای تصمیمات متخذه نیز قبول کرد.

هیئت نمایندگی آمریکا از این عقب‌گرد سیاسی شوروی در کنفرانس لندن چنان غافلگیر شده بود که حتی پاسخ پیشنهاد شوروی را نتوانست تسلیم کنفرانس کند و کار به جایی رسید که آمریکا برای رسیدگی به پیشنهاد شوروی سه ماه مهلت خواست و بعد از آن سکوت تعجب‌آوری کنفرانس خلع سلاح را دربر گرفت. فقط ماهها بعد یعنی در سپتامبر همان سال نماینده آمریکا در سازمان ملل با اظهارات خود در پاسخ قبولی شوروی اصولاً سرنوشت کنفرانس مذکور را قبل از اخذ هر تصمیمی محکوم به شکست قطعی ساخت و پیشنهاد خلع سلاح آمریکا را پس گرفت. پیشنهادهای جدید آمریکا طوری بود که در واقع جاسوسی بین‌المللی را کاری قانونی اعلام می‌داشت. البته تجزیه و تحلیل پیشنهادهای آمریکا و شوروی و محاسن و معایب هر یک از آنها خارج از بحث ما است. اما قدر مسلم این است که طرز بررسی و پیشنهاد آمریکا غیر قابل قبول بود. البته بعداً نیز معلوم شد که شبکه اطلاعاتی طرفین توسط ماهواره‌های مخابراتی اطلاعات لازم را در مورد تأسیسات و تشکیلات اتمی در اختیار هر دو طرف قرار می‌داد.

بنا به مطالعاتی که دکتر لینوس پاولینگ^۱ دانشمند عالی‌قدر و دارنده جایزه نوبل در مورد قدرت اتمی آمریکا و شوروی به عمل آورده بود، در سال ۱۹۶۱ آمریکا صاحب یکصد هزار مگاتن بمب اتمی و هیدروژنی بود در حالی که شوروی در همان زمان فقط پنجاه هزار مگاتن بمب در اختیار داشت. ولی با توجه به وسعت قابل ملاحظه کشور شوروی، آمریکا دو برابر بیشتر از میزانی که دارا بود لازم

۱- Dr. Linus Pauling

داشت تا بتواند قدرت اتمی شوروی را خنثی کند و بدین ترتیب طرفین کاملاً در مقام تساوی کامل قدرت اتمی بودند. باز بنا به مطالعات دکتر پولینگ تنها ده هزارمگاتن برای نابودی کامل کلیه نفوس امریکا در وضع موجود کافی بود ولی اگر امریکا به ساختمان پناهگاههای مجهز اتمی دست می‌زد شوروی برای انهدام نفوس امریکا به چهل هزارمگاتن بمب احتیاج داشت. البته ساختمان چنان پناهگاههایی مستلزم ۱۵۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری از طرف امریکا بود. از سوی دیگر، امریکا احتیاج به بیست هزارمگاتن بمب داشت تا شوروی را بدون پناهگاه منهدم سازد در صورتی که اگر شورویها دست به ایجاد پناهگاههای لازم می‌زدند آنوقت می‌بایستی هشتاد هزارمگاتن بمب اتمی از طرف امریکا به مصرف رسد. امریکا علاوه بر بمبهایی که در اختیار داشت که می‌بایستی توسط نیروی هوایی استراتژیک حمل شود، بیش از بیست میلیارد تن ماده‌تی‌ان‌تی قوه اتمی در دست داشت که آنها را به وسیله موشک‌های مخصوص در سراسر مراکز سوق‌الجیشی نقاط مختلف جهان انبار کرده بود. دکتر پولینگ در پایان اضافه کرده بود که وضع تسلیحات اتمی به جایی رسیده است که کوچکترین اشتباه و با سوء تفاهم يك یا چند نفر می‌توانست موجودیت نسل بشر را در سراسر گیتی باخطر نیستی روبرو کند.

بسیاری از افراد عادی امریکا نگرانیهای دکتر پولینگ را در مورد مسابقه تسلیحاتی به خوبی درک می‌کردند و در آن سهم بودند ولی البته این مسئله چند جانبه بود و تنها تصمیمهای دولت امریکا در این مورد به تنهایی نمی‌توانست دردی دوا کند، مگر آنکه يك قدرت مافوق قدرتهای ملی موجود به وجود آید و مسئولیت سرنوشت ملتها به او واگذار شود. ولی چطور می‌توان به چنین هدفی دست یافت؟

والث ویتن راستوا استاد عالیقدر که بسیار مورد اطمینان ریاست جمهوری است در یکی از سخنرانیهایش در مدرسه عالی جنگ گفت: «کمونیسم يك بیماری تحول است.» مقصود او این بود که کمونیسم بیماری است که هر ملتی را از دوران عقب افتادگی به دوران پیشرفتگی کامل یعنی همان مقامی که او برای امریکا قائل است هدایت می‌کند. نظراً از این جهت که کمونیسم

راه پیمایی بزرگ به جلو

يك بیماری بسیار مسری است. مورد تردید نیست ولی معمولاً ملت‌های محروم با رژیم‌های فاسد که تحت فشار بی‌عدالتی‌های غیر قابل قبول اجتماعی قرار دارند به این بیماری مبتلا می‌شوند. ولی اینکه آیا امریکا يك جامعه پیشرفته کامل است یا خیر، مسئله‌ای است که جای تردید مسلم باقی می‌گذارد. آیا ملتی را که سالیانه ۶ میلیارد دلار رشوه به کشاورزان خود می‌پردازد که تولیدات کشاورزی خود را کاهش دهند در حالی که هفتاد و پنج درصد مردم دنیا با فقر و گرسنگی شدید دست به گریبانند می‌توان ملت پیشرفته کامل نامید؟ آیا دستگاه اداری کشوری را که دو ثلث زمین‌های زراعی آن کشور را برای تقلیل تولید از زیرکشت خارج می‌کند و میلیاردها دلار خسارت به باغداران خود می‌پردازد که تولیدات میوه و تره‌بار خود را منهدم کنند تا از تنزل قیمت‌ها جلوگیری شود، می‌توان «پیشرفته واقعی» نامید؟ حال آنکه نه تنها در سراسر گیتی بلکه در خود امریکا میلیون‌ها موجود انسانی با کمبود غذایی و محرومیت مواجهند. آیا نام مترقی را می‌توان به جامعه‌ای اطلاق کرد که با امکانات صنعتی‌اش می‌تواند مقدار کافی کود شیمیایی، تلمبه، تراکتور و سایر وسایل کشاورزی در اختیار ممالک غیر صنعتی و عقب‌افتاده دنیا قرار دهد تا در مدت کوتاهی بتوانند تولید محصولات کشاورزی خود را دوباره برابری کنند، ولی این کار را نمی‌کند؟ حال آنکه این کار بی‌نهایت ساده‌تر و کم‌خرج‌تر از دسترسی به کره ماه است.

آیا می‌توان قبول کرد که کشوری به رشد و بلوغ واقعی رسیده حال آنکه بدون کوچکترین تحرکی در رفاہ ظاهری خود به تماشای تبلیغات چین و شوروی می‌نشیند که به میلیون‌ها مردم محروم کره زمین می‌آموزند چگونه می‌توانند با حذف طبقه حاکمه فاسد خود به عدالت اجتماعی دست یابند و برای فرزندان خود امکان زندگی بهتری فراهم آورند و از گرسنگی و فقر و ناخوشی که سرنوشت همیشگی آنهاست رهایی یابند؟ آیا تصور می‌رود که کلاس سبزه‌ها با تحویل اسلحه مغرب و آموختن نحوه جنگ چریکی به تعدادی مزدور می‌توانند برای همیشه به حمایت از اقلیت ممتاز و فاسد جوامع و کمک به دوام و بقای نظام کهنه ادامه دهند؟

آنها این بلوغ سیاسی و اجتماعی بود که امریکارا و داشت تا در عرض دم

سال چهارصد میلیارد دلار در سراسر دنیا چه در آسیا و چه در امریکای جنوبی خرج کند تا این نظام‌های پوسیده و کهنه را سرپا نگهدارد؟ حال آنکه با جزئی از این ثروت هنگفت امریکا می‌توانست موجبات واقعی رفاه و خوشبختی جوامع محروم را فراهم آورد و به جوانان آنها راه و رسم نیل به ترقی و تکامل را بیاموزد. امریکا می‌توانست به جای این سرمایه هنگفتی که در راه ایجاد ارتشهای مزدور و تعوییل سلاحهای مخرب برای جلوگیری از پیشرفت کمونیسم و حمایت از سالکین فئودال ممالک عقب افتاده به مصرف رسانیده، با مبالغی بسیار ناچیزتر به وسیله برقراری عدالت اجتماعی و آموزش نسل جوان این جوامع، راه پیشرفت و صنعتی شدن را برای رسیدن به زندگی بهتر و برخورداري بیشتر از رفاه اجتماعی که خود بهترین سد راه پیشرفت کمونیسم در جهان است، به آنها بیاموزد.

کاملاً روشن است که امریکا نمی‌توانست به رژیمهای فاسد و پوسیده ممالک دنیا دستور بهتر شدن بدهد ولی می‌توانست از حمایت و پشتیبانی از این رژیمها و صرف میلیاردها دلار در این راه خود داری کند. امریکایی‌ها می‌توانست اصول تکامل و ترقی و راه و روش زندگی نوین و پیشرفته را به آنها نشان دهد و به جوامعی که در دستیابی به هدفهای انسانی و مترقیانه تلاش می‌کردند، مساعدتهای لازم را بدهد. امریکا می‌توانست از تعوییل سلاح به رژیمهایی که مجدانه در بحر جهل و فساد و کوره بینی خود باقی مانده بودند، خودداری کند و بدین ترتیب اقتصاد خود امریکاراهم از وابستگی فعلی به این اقتصاد جنگی و تسلیحاتی که اصول و موجودیت آزادی و عدالت و دموکراسی را در خود امریکا هم به خطر انداخته است، نجات بخشد. اگر امریکا خود را پرچمدار مبارزه جهانی با جهل و فقر و بیماری اعلام کرده بود، ملت امریکا و اقتصاد امریکا را هم از این نابسامانی که ماشین غول بیکر جنگی و تسلیحاتی امریکا فراهم آورده رفته رفته رهایی می‌بخشید. چه از راههای مستقیم و چه از راههای غیرمستقیم، قسمت اعظم کمکهای خارجی امریکا به ممالک عقب افتاده دنیا فقط به مصرف بسیج نمودن نیروهای مخرب آنان رسیده تا بتوانند روز به روز بی‌سروسامانی و فقر و بی‌عدالتی را در آن کشورها شدیدتر کنند. شکی نیست که قسمت بیشتر این کمکهای امریکا فقط و فقط در راه فقیرتر ساختن مردم

راه پیمایی بزرگ به جلو

فقیر و ثروتمندتر ساختن اقلیت حاکمه آن مصرف شده که بتواند حسابهای نامشروع خود را در بانکهای سوئیس فربه‌تر سازند ، این روزها شکاف طبقاتی در این معالک به نحو وحشتناکی فزونی یافته و عداوت و کینه‌توزی و بغض در قلبهای افراد محروم این کشورها نسبت به اقلیت حاکمه و کمک‌دهندگان آمریکایی آنها به درجه حاد رسیده است . آنها این یانکی‌هایی را که آدامس به بچه‌های آنها می‌دهند ولی موجبات رهایی از فقر و فاقه را برای والدین بچه‌ها فراهم نمی‌آورند با نفرت می‌نگرند .

همه تمدنهای قدیم بشری بر اساس بردگی و بهره‌کشی از افراد بشری به وسیله بشر استوار بودند ولی رفته رفته دوران بردگی به پایان خود نزدیک شده است . علت این تحول این است که جوامع بردگان انسانی دیگر قادر به رقابت با جوامع بردگان مکانیکی نیستند و بعلاوه بسط فرهنگ جوامع به درجه‌ای رسیده است که افراد بشر روز به روز به حقوق اولیه انسانی خود آگاهی بیشتری می‌یابند و در راه تحصیل آزادی بر تلاش خود می‌افزایند . شکی نیست که کمونیسم بین‌المللی نیز آنها را در تحصیل این حق آزادی مساعدتهای ذیقیمتی داده است . بجز کمکهایی که پاره‌ای از جوامع محروم برای رهایی از قحطی و گرسنگی دریافت می‌دارند هیچ کمک دیگری ارزش واقعی ندارد مگر آنکه به آنها امکان دهد که در رهایی از بردگی و دستیابی به رموز تکنیک نوین و ساختن بردگان مکانیکی توفیق یابند . در میان جوامع محروم دنیای غرب متأسفانه هنوز هم اقلیت سیاهپوست امریکا قیود بردگی کهنه را به گردن دارد و از آن رهایی کامل نیافته است .

پول جی هوفمن^۱ مدیر صندوق مخصوص سازمان ملل متحد هشاد و دو کشور غیر کمونیست دنیا و «حدود چهل ناحیه» را که «جمعاً بیش از یک میلیارد نفر جمعیت دارند» در ردیف کشورهای «توسعه نیافته» طبقه‌بندی کرد؛ افراد این کشورها از بهداشت ، تغذیه و آموزش اولیه محروم هستند و درآمد ملی سالانه آنها یک درصد افزایش می‌یابد . و تازه این توسعه ناچیز نیز فقط در زندگی تعدادی معدود از افراد این جوامع تأثیر واقعی دارد و اکثریت عظیم افراد این کشورها کوچکترین بهره‌ای از آن بدست نمی‌آورند .

۱- Paul G. Hoffman

میلیاردها دلاری که در حال حاضر به وسیله دولتهای صنعتی دنیا به مصرف تسلیحات می‌رسد، در همکاری بین‌المللی برای توسعه ممالک فوق‌الذکر می‌تواند بهترین زمینه را برای تغییر اقتصاد جنگی به یک اقتصاد صلح پدید آورد. البته این امر فقط از طریق یک سازمان بین‌المللی نظیر سازمان ملل متحد می‌تواند انجام گیرد و بدون شك امریکا قادر است سهم بزرگی از آن را به عهده داشته باشد. این بهترین و مفیدترین سرمایه‌گذاری است که در یک مقیاس جهانی می‌تواند صورت گیرد و بهره‌مسلم آن در آینده بدون استثناء نصیب تمام جوامع بشری خواهد شد.

چطور امریکاهزینه جنگ جهانی دوم را که بر رشد تمام تأسیسات امریکایی افزود، تحمل کرد؟ تمام زمینهای زراعی امریکا تحت کشت بود و امریکا به تنهایی خواربار دوسوم جمعیت جهان را تولید می‌کرد و تحویل می‌داد. تنها دورانی که بیکاری بکلی از اقتصاد امریکا رخت بر بست همان دوران بود. رفاه و آسایش مردم امریکا هرگز به آن درجه نرسیده بود، حال آنکه در دوران جنگ سرد چون بیشتر سرمایه ملی به تولید سلاحهای بی‌مصرف می‌رسید، تورم هولی اقتصاد امریکارا دستخوش تهدید کرد، زیرا عرضه تولیدات مصرفی جوابگوی تقاضای مردم نبود. امروز، تنها مبارزه بر ضد فقر و فاقه در سطح جهانی است که می‌تواند دوباره آن رونق بسی سابقه را برای قدرت صنعتی امریکافراهم آورد، زمینهای کشاورزی امریکا را دوباره به زیر کشت ببرد و سطح درآمد ملی را به اندازه ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار افزایش دهد.

حال این مسئله پیش می‌آید که مردم فقیر چگونه این کمکها را مسترد خواهند داشت. شکی نیست که آنها با کار خود خواهند توانست این وام دریافتی را پرداخت کنند زیرا ثروت موجود ممالک پیشرفته نیز ثمره کار و کوشش مردم آنها است. همه مردم کشورهای فقیر قلباً مایلند کار و کوشش و فعالیت کنند. تنها باید وسایل مادی و آموزشی انجام کار مفید را در اختیار آنان گذاشت. جامعه‌ای که کار مفید انجام می‌دهد در پی جنگ طلبی نیست. جنگ بیشتر در اثر فقر و فاقه و بیکاری بروز می‌کند. در نظر آورید که برای یک روستایی محجوب و بی‌مناک ویتنامی چقدر دردناک بوده است که خانواده فقیر و محرومش را که خود تنها نان آور آن بوده ترك کند و به عنوان یک عنصر

راه پیمایی بزرگ به جلو

یاغی برای کشتن و کشته شدن آواره کوه و بیابان شود. این، تنها، تصمیم انسان از جان گذشته‌ای است که دیگر چاره و مفرد دیگری در زندگی برایش باقی نمانده است. اگر او می‌توانست امیدوار باشد که هنوز کوچکترین امنیتی برای فرزندان و خانواده او باقی مانده است هرگز چنین تصمیمی نمی‌گرفت. حال تصور کنید که این «بیماری تعول» را که مثل توسعه نیافته به آن مبتلا می‌شوند، به جای آنکه با بمب مداوا کنیم، با کمکهای بلاشرط اقتصادی درمان می‌کردیم تا این ملت‌ها با دستیابی به یک اقتصاد پیشرفته، اعضای متساوی-الحقوق و مرفه جامعه بشری شوند. آیا این راه حل بهتر از آنچه فعلاً آمریکا انتخاب کرده، نیست؟ من حتی معتقدم که باید پافرا تر بگذاریم و به تمام ملت‌های کمونیست دنیا پیشنهاد کنیم که حاضریم با تمام امکانات مادی و معنوی خود در راه رسیدن به هدف‌های اجتماعی و صنعتی شان یاری کنیم. شکی نیست که این رویه هرگونه ناراحتی و انقلاب دردناکی را که فعلاً جوامع بشری با آن دست به گریبانند از میان خواهد برد.

به عقیده من این رویه حتی درباره انرژی اتم و بمب اتمی نیز کاملاً صادق است. تمام علمای بزرگ آمریکا عقیده دارند که از سال ۱۹۴۵ به این طرف رموز نیروی اتم در دسترس کلیه ملل صنعتی قرار داشت. اگر ما با اطلاعات علمی که در این مورد داشتیم به شورویها پیشنهاد می‌کردیم که حاضریم صادقانه این اطلاعات را در دسترس آنها بگذاریم، شکی نیست که از همکاری با آنها نتایجی بسیار سودمندتر از آنچه فعلاً حاصل شده عاید مامی شد و هم خودمان و هم آنها را از این مسابقه خانمان بر انداز تسلیحات اتمی رهایی می‌بخشیدیم. شکی نیست که دیر یا زود چین هم به نیروی اتم دست خواهد یافت و آنوقت ما چه خواهیم کرد؟ باز هم من معتقدم که تادیر نشده باید به چین پیشنهاد کنیم که در ازای یک قرارداد صادقانه در مورد عدم بهره‌برداری از اتم در راه مقاصد خرابکارانه و نظامی، حاضریم تمام اطلاعات خود را در مورد انرژی اتمی در اختیار آنها بگذاریم. چون لای شخصاً چندین بار چنین پیشنهادی را عنوان کرد ولی متأسفانه مقامات آمریکایی همیشه این پیشنهادها را نادیده گرفتند و آن را فقط تبلیغات سیاسی دانستند.

ما هنوز هم می‌توانیم از اشتباه‌هایمان درس عبرت بگیریم. باز هم

می‌گوییم که مادر آستانه پایان کودکی هستیم. جنگ چیزی است که ماهیسه با آن روبرو خواهیم شد. اینکه ما برای اولین بار در تاریخ فاتح مسابقه تسلیحاتی باشیم، نه تنها امید و چشم‌انداز خوبی ندارد بلکه خود باشکستی مواجه است. جهان امروزی با تمام پهناوریش از نظر بعد زمانی، کوچکتر از فلسطین سه هزار سال پیش شده است که برای مسافرت از طرفی به طرف دیگر آن ۱۴ روز وقت لازم بود. در آینده نزدیک دنیا از لحاظ بعد فضایی حتی از یک جزیره هم کوچکتر خواهد شد. در بین مردم کره زمین دیگر دریایی وجود ندارد؛ فقط رودخانه هست.

فهرست الفبایی
نام کسان

۳۲۵،۳۲۴،۳۱۷،۲۹۹،۲۸۷

الی . ژنرال پول ۴۱۱
امرسون ۴۳۳
انگلس ۳۵۴
ایساکس ، هارولد ۴۰۵
اینگرام، دکتر ۶۴

ب

باثودای، امپراطور سابق ویتنام ۴۰۱
۴۱۴ تا ۴۱۹

بارت. کلنل ۲۹۱
بتهون، دکتر نورمان ۳۵۷، ۱۹۱
براون، اتو (لی ته) ۱۲۲
بلوم، لئون ۴۰۸
بودا ۲۵۳، ۳۲۸، ۱۴۵، ۴۷
بولس، چستر ۱۵۳
بیدو، ژرژ ۴۱۳، ۴۱۱
بمکر، او ای ۹۷
بیگارت، هومر ۴۲۷، ۴۲۱

پ

پائی سو هیانگ ، دوشیزه ۱۸۳
پاچی ۳۵۶
پطر کبیر ۱۵۲
پنگ نه هوایی ۴۲۷، ۱۹۱، ۱۲۵
پو کو (چین پانگ هسین) ۱۲۳
پولینگ، دکتر لینوس ۴۴۴، ۴۴۳
پیکاسو ۱۹۶
پیوس، یاب ۳۵۵

ت

تاد، او جی. ۶۴

ژ

آچسن ، دین ۸۳
آدلوف، ریچارد ۴۰۸
آلسوب ، جوزف ۳۰۶
آن چینگ ، پسر مائو که در جنگ کره
کشته شد ۱۳۱
آیزنهاور ۴۱۲، ۳۹۴، ۳۸۱، ۳۸۵، ۷۱
۴۴۲، ۴۳۲، ۴۱۶

الف

ایستین ، ایزرائل ۳۷
ادیسون ۱۶۴
اسب ، دکتر (ماهای سته) (جرج حاتم)
۱۸۴
استارنس، ریچارد ۳۷۸
استالین، جوزف ۶۶، ۵۵، ۲۸، ۲۶، ۱۹
۱۲۹ ، ۱۲۸، ۱۱۹، ۱۱۳، ۱۱۲
۲۳۸ تا ۲۳۶، ۲۱۶، ۲۱۵، ۱۵۲
۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۳، ۲۶۵، ۲۵۷،
۴۳۵، ۴۳۴

استوارت، ج. لیون ۸۹
استیمسون ۴۳۷، ۴۳۶
اسمدالی ۱۸۸
اسنو، س. ب ۱۳۶
اسنو، میان ۳۳
اسنو، کریستوفر ۳۳
افلاطون ۴۷
الکساندر هفتم ، پاپ ۳۴۹
الی، روی ۶۵، ۶۴، ۶۲ تا ۶۰، ۳۸ تا ۳۶
، ۲۸۵، ۲۷۹، ۸۲ ، ۸۵، ۷۵، ۷۳

جانوچی ۱۹۸
 چاندراسخار، س. ۲۵۲
 چانگ پو چون ۲۴۶
 چانگ کوتانو ۲۱۷، ۱۲۵، ۱۲۰
 چانگ هوئه. لیانگ، مارشال ۱۸۸
 ۲۸۸، ۲۸۳
 چانگ هوان-های ۲۷۴
 چانگ هوئن چیه ۳۵۷
 چانگ یائو-هوئی ۳۴۴ تا ۳۴۶، ۳۴۴
 ۳۴۸
 چای جون-چی، دکتر ۱۹۴
 چایکوفسکی ۱۸۳
 چن توهسبو ۱۱۹
 چن چیانگ چینگ، دوشیزه ۱۸۲ تا
 ۱۸۴
 چن قومینگ، کشیش ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۹
 چن کنگ، ژنرال ۲۶۹
 چنگیز خان منول ۲۳۷، ۶۶
 چن یون ۲۱۴
 چن یی (وزیر امور خارجه چین) ۱۰۰
 ۳۸۴، ۲۱۸
 چن یی، بانو ۹۵، ۹۲
 چوئن لای ۱۸، ۲۱، ۳۹، ۴۵، ۵۳، ۸۹
 ۱۵۷، ۱۴۷، ۱۲۵، ۱۰۸ تا ۹۱
 ۲۱۹ تا ۲۱۴، ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۶۱
 ۲۸۸، ۲۸۳، ۲۵۹، ۲۵۲، ۲۳۷
 ۳۸۹، ۳۸۵، ۳۶۹، ۳۶۸، ۲۹۰
 ۳۴۹، ۳۱۵، ۳۰۹
 چوئن لای، بانو ۸۹ تا ۹۱، ۲۰۳
 چوانگ تسو ۶۰
 چونه ۲۱۴، ۸۷
 چو-و-شی، بانو ۱۸۴
 چویی لین ۳۱۸ تا ۳۱۴
 چیانگ ۳۷۷
 چیانگ چو-هینگ، دوشیزه ۱۷۲
 ۱۷۶

تامسون، ویرجینیا ۴۰۸
 تان ۳۵۷
 تانگ مینگ چائو ۳۷
 تاونی، ر. ه. ۸۵
 تراوچی، ژنرال زاپنی ۴۰۴
 ترونسکی ۳۸۷
 ترومن، هاری س. یرزیدن ۳۹۶، ۱۰۱
 ۴۳۹، ۴۳۶، ۴۴۴، ۴۰۶
 تسائونی-یه-چی، بن ۳۴۸، ۳۴۶، ۳۴۴
 تسائی جوآن، ژنرال ۲۶۹
 تسنگ کو-فان، ژنرال ۵۱
 تسئی چونگ-یوان ۱۶۲، ۱۶۰
 تسکه یی وو ۱۳۳
 تنگ هیا تویینگ ۲۱۴
 تنگ یینگ چائو (خانم چوئن لای) ۹۰
 ۲۰۳، ۱۱۴ و نیز مراجعه کنید به
 (چوئن لای، بانو)
 تیبون ۳۳۳
 توییدید ۹۴
 تولستوی، لئو ۲۵۰
 تویونه سنگ ۳۳۴، ۳۳۳
 توتو ۱۹، ۱۱۲، ۲۳۸، ۳۸۷، ۳۸۸

ج

جانوشوشی ۲۱۵، ۱۲۹
 جان، پاپ ۳۵۰
 جن (شهر دار چونگ کینگ) ۳۶۵
 جنکجین نورو ۷۷، ۷۹ تا ۸۲
 جیاب، ژنرال ۴۱۱

چ

چائو ۲۹۹، ۲۹۰، ۲۸۸ تا ۲۸۶
 چائو یینگ ۲۸۳

راستو، والت ویتن ۴۴۴
 راسک، دین ۱۵۲
 راکفلر ۲۰۶، ۳۳
 روزولت، الینور ۲۳۶، ۲۱۱
 روسو ۱۳۵
 ریجوی، ژرژ آلمانیو-ب. ۴۱۲ تا ۴۱۴
 ۴۲۸

ز

زاگوریا، دونالد ۳۸۲، ۳۸۱

ژ

ژربون، فرانسوا ۳۴۹

س

سامون، سرویکتور ۳۳۱، ۳۳۰
 سقراط ۲۴۰
 سوفی (همسر دکتر جرج خانم) ۱۹۳، ۱۹۲
 سوما-چی-ین ۹۴
 سونگ، دوشیزه ۱۷۳
 سونور ۱۱۸
 سونیاتسن، دکتر ۵۲ تا ۵۵، ۵۸، ۵۶
 ۱۳۲، ۴۱۰
 سونیات سن، بانو ۱۹۱
 سینت، فون ۱۲۲
 سید، مارگارت ۲۸۵
 سینگمن ری ۴۱۷، ۴۳۷، ۴۲۸

ش

شار، جرج برنارد ۲۹۹
 شن یا لئو ۲۶۸ تا ۲۷۱، ۲۷۶ تا ۲۷۸
 شوین ۳۵۶
 شی ۴۲۲
 شیلیانگ، خانم ۲۲۵

چیانگ چینگ، زن سوم مائو ۱۳۱
 چیانگ کایچک ۱۸، ۳۲، ۵۵، ۵۶، ۶۳
 ۶۶، ۸۶، ۹۳ تا ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۶
 ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۴
 ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۵۲
 ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۱۴
 ۲۱۶، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۳۳
 ۳۳۴، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۷۹، ۳۸۲ تا
 ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۱۷
 ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۳۵، ۴۴۰

چی چائوتینگ ۳۶، ۳۷، ۸۹
 چیمینته جنچینگ کائوئر لولو ۷۹
 چین (شخصی است) ۳۱۰

ح

حانم، دکتر جرج (ماهای ته) (دکتر اسب)
 ۳۷، ۳۸، ۱۸۴، ۱۹۵

خ

خروشچف، نیکیتا ۹۹، ۱۱۲
 ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۸
 ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۳۷ تا ۲۳۹، ۲۶۰
 ۳۶۷، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۸
 ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۲۸، ۴۴۵

د

دالایی لاما ۱۹۶
 دالس، جان فامر ۲۱، ۲۰ تا ۱۰۲ تا ۱۰۴
 ۱۵۲، ۳۵۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۹
 ۳۹۷، ۴۱۱ تا ۴۱۸، ۴۲۸، ۴۴۱
 دالس، ژرژ آلن ۴۲۹، ۴۴۰
 دوئوکویل، الکسی ۴۳۲، ۴۳۵
 دوکو، دریا سالار ۳۹۹، ۴۰۰
 دوویرز، فیلیپ ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲

ر

رادفورد، دریا سالار ۴۱۱

که چنگک-شی ۳۴۳ تا ۳۴۵

گ

گاندی ، مهاتما ۱۱۳، ۲۱۶، ۲۹۹
گریسی ، زرنال داگلاس ۴۰۴، ۴۰۵
گلدرا، استوارت ۳۶۶
گوتنبرگ ۴۹
گوردون ۵۱

ل

لائونو ۴۷، ۴۸، ۱۳۰
لنگلی هیبه، آلیس ۳۸۱، ۳۸۲
لنین ۵۴، ۸۵، ۱۰۵، ۱۲۹، ۳۸۶، ۳۸۷
۳۳۴، ۳۳۵

لو ۷۴

لویسنگ هوئی ۳۱۷
لوتینگکی ۱۱۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۸۶
لوچوئی-چنگک ۲۲۱، ۲۲۷
لوچوتسنگک ۷۲، ۷۵، ۷۷
لودوان ۲۲۶
لوفو ۱۳۳
لولونگچی ۲۲۴، ۲۲۷
لومومبا ۱۵۷
لوهان، زرنال ۴۰۵، ۴۰۶
لها تو چنگک چیه ۵۸
لها تو چونگک کائی ۵۸
لیانگکی (اسب دوم) پسر جرج حاتم
۱۸۵

لی تاچائو ۱۱۸، ۱۱۹

لی ته (اتوبراون) ۱۲۲

لی چائو ۳۶۱، ۳۶۲

لی چی ۶۸، ۶۹، ۳۶۱، ۳۶۲

لی چی پو ۱۶۳ تا ۱۶۵

لی شن-کولی ۲۹۲

شی هوانگتی ۹۵

ع

عمی مسیح ۳۵۲

ف

فرانس، مندیس ۴۱۴، ۴۱۵

فردریک-نانز نندوارد ۵۱

فروید ۱۷۴

فوتسو-یی ۱۹۳، ۳۱۷، ۳۱۸

فوجن-چانگک ، دکتر ۱۹۱

فورد ۱۶۴

فیتزجرالد ، س پ.

۲۱۰

ق

قوبلای خان ۴۴

ک

کائو کائک ۱۲۹، ۲۱۵

کائی هوئی، ۱۱۸

کانگکسی، امیراتور ۱۵۲، ۳۳۸، ۳۳۹

کرس، جرج بابکوک ۹۷

کلاب ، او. آدموند ۲۲۶

کدان، جرج ۵۷

کندی ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۳، ۳۸۰، ۴۳۳

۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱

کنفوسیوس ۳۵، ۵۴، ۱۱۰

۱۱۷، ۱۳۰، ۲۲۵، ۲۳۲، ۳۳۹

۴۳۴

کوپرنیک ۴۹

کونگک، دکتر. ۳۷

کونگک پنک ، بانو ۹۲، ۲۱۹

کونگک فوتسه (کنفو-پوس) ۴۷

کوی-یی ۲۹۲

۲۸۷، ۳۵۴، ۲۶۱، ۲۵۲، ۲۵۰
 مار کوپولو ۲۲۲
 ماهای-ته (دکتر اسب) (دکتر جرج حاتم)
 ۱۸۴
 ماهندرا، سلطان نیال ۳۶۹
 مسیح ۵۰
 مک کارتی، جوزف ۴۱۳
 منسیوس ۲۰۳
 موین وان، قاضی ۳۵۸ تا ۳۶۱
 موزار ۳۵۶
 مونگمری، مارشال ۱۲۸
 میکویان، اناستاس ۱۲۹
 میلز، سی. زایت ۱۹۳
 میلز، هاریت ۲۳۱

ن

ناوار، ژنرال ۴۱۱
 نگودین دیم ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۱۶، ۴۱۷
 ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲
 ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷
 نگوین ای کولا، رجوع کنید به هوشی مینه
 ۴۰۹
 نهر ۳۶۸
 نیدهام، جوزف ۳۸
 نیکسون، ریچارد ۲۸، ۱۰۳، ۴۴۲
 نیه جونگ-چن، ژنرال ۲۰۲-۲۶۹

و

واشینگتن، جرج ۴۱۵
 وانگ، معاون زندان یکن ۲۲۹ تا ۲۳۱
 وانگ، دوشیزه ۱۷۳
 وانگ سو-ین، خانم ۲۳۲ تا ۲۳۴
 وانگ کوانگ می، بانو ۲۱۶
 وانگ مینگ ۲۱۷
 وانگ یونگ شو ۷۴

لی فو-چون ۱۴۴
 لئون، دوشیزه ۱۷۲، ۱۷۵
 لئون بیانو ۲۴، ۲۷، ۱۱۴، ۱۲۵، ۲۱۴
 ۲۱۵
 این یا تو هوا، پروفیسور ۳۷۱، ۳۷۵
 لیونتا-چونگ ۱۴۴
 لیوتینگ، مهندس ۱۸۸
 لیوشائو جی ۲۵ تا ۱۴۶، ۲۸ تا ۲۱۴
 ۲۱۸، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۶۲
 ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۱
 لی هسین-کونگ، سرهنگ ۱۹۷، ۲۰۱
 تا ۲۰۳
 لی یونگ-کوئی، سرهنگ ۱۹۹
 لی یو-هوا ۲۹۴ تا ۳۰۴
 لی یو-هوا، بانو ۲۹۷
 لی یی-مینگ ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴

م

مائو آن پینگ ۱۴۱
 مائوتسه تونگ ۱۸، ۱۹، ۲۴ تا ۲۸،
 ۲۹، ۳۹ تا ۴۱، ۴۵، ۵۳ تا ۵۷، ۶۶
 ۸۳، ۸۷، ۹۱، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۶
 ۱۱۰ تا ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷ تا ۱۳۳
 ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۷
 ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۳
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳ تا ۲۱۷، ۲۲۵
 ۲۳۲، ۲۳۶ تا ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۴
 ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۹
 ۲۸۷ تا ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۴۸
 ۳۵۵، ۳۷۴، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸
 ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۱۳، ۴۲۴
 ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۰
 مائوجن شنک ۱۱۵
 مارکس، کارل ۵۱، ۵۷، ۸۴، ۱۱۲، ۱۱۴
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۷۸، ۱۸۶، ۲۱۳

فهرست الفبایی-نام گمان

هوانگ مینگ ۳۶۲
 هوانگ هوا ۳۷
 هوتسوچن، زندوم مائو ۱۳۱
 هوشی ۱۱۹
 هوشی مینه (نگوین ای کوك) ۴۰۵ تا
 ۴۲۳، ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۱۵، ۴۱۰
 ۴۲۸، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۲
 هوفمن، بول، جی، ۴۴۷
 هوفنگ ۱۹۸
 هولیستر، پروفیسور ۱۴۳، ۱۴۲
 هونگ هسیو-چوان ۵۰
 هوینگ ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵
 هیتلر ۵۷، ۱۱۳، ۱۷۹، ۱۸۵، ۳۹۱

ی

یاثوایلین ۱۵۱
 یاثوئی ۱۴۹ تا ۱۵۱، ۲۲۸
 یانگ چنچی، پروفیسور ۱۱۸
 یانگ کائی هوشی، زن اول مائو که اعدام
 شد ۱۳۱
 یانگ کوان فو ۳۵۹ تا ۳۶۱
 یینوئی-چوان ۲۶۴، ۲۶۷ تا ۲۶۹، ۳۰۱
 یوانشی کائی، زنرال ۵۳
 یوما (پسر دکتر جرج خانم) ۱۸۵
 یونگ لونگ کوئی ۹۲
 یهودا ۳۵۴

وایتمنگ، آلن، سن، ۴۳۸
 وریست، فردیناند ۱۵۳
 ونگ، کشیش ۱۸۵، ۱۸۸
 وو، س.ت. واشینگتن ۶۳، ۶۴
 وونسونین ۳۲۸
 ووته فنگ ۲۲۳ تا ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸
 ووچن، دکتر ۹۷
 ووچو-ینگ، دکتر ۲۷۵-۲۷۶
 ووچی-پو ۲۶۲
 وولونگ ۷۴
 وولی چی ناجن ۶۸
 ویلسون، یرزیدنت ۴۱۰

ه

هامفری، هوبرت، سناتور ۲۶۰
 هامیلتون ۳۵
 هریمن، اورل ۲۱
 هسو، دوشیزه ۱۷۳
 هسو، ی.ی ۳۷
 هسوان تونگ، امپراتور منچو ۵۹
 هسوپین ۹۱
 هسون سو ۸۸
 هسوهونگ تو، دکتر ۲۰۴، ۲۰۷
 هسیائوچی مین ۲۴۷
 هسیه، آلین لنگلی، مراجعه کنید به لنگلی
 هسیه
 هو، دوشیزه ۱۷۲



فهرست الضمای

مکانها

اروپا ۹۳,۸۶, ۶۴,۵۷, ۵۳,۵۲, ۴۹
۱۹۱, ۱۸۷, ۱۵۴, ۱۳۳, ۱۲۶
۲۹۹, ۲۸۱, ۲۶۴, ۲۵۲, ۲۳۷

۳۷۷

اروپای شرقی ۱۵۷, ۱۳۷, ۴۱, ۲۰

اروپای غربی ۱۵۱

استرالیا ۱۵۷, ۳۹۵

آفریقا ۳۴۴, ۳۵۳, ۱۵۸, ۸۶

افغانستان ۳۹۲, ۳۶۹, ۱۵۸, ۱۰۰

اقیانوس آرام ۳۹۲, ۱۵۳, ۴۷

اقیانوس اطلس ۱۰۰, ۹۹

الجزایر ۴۰۷, ۱۵۸, ۱۵۷

امریکا ۴۷, ۴۶, ۴۱, ۳۴, ۲۸, ۲۱, ۲۰

۵۱ ۶۷, ۶۳, ۶۲, ۶۰, ۵۸, ۵۳

۷۶ ۹۳, ۸۹, ۸۶, ۸۴, ۸۳, ۸۱

۹۹ ۱۳۳, ۱۳۲, ۱۰۴, ۱۰۲

۱۳۷ ۱۴۶ تا ۱۴۴, ۱۴۲, ۱۳۹

۱۴۹ ۱۸۷, ۱۸۱ تا ۱۷۷, ۱۶۰, ۱۴۹

۱۸۸ ۲۱۸, ۱۹۷, ۱۹۳, ۱۹۱

۲۵۰ ۳۲۸, ۳۱۲, ۲۶۸, ۲۵۱

۳۲۹ ۳۴۷, ۳۴۵, ۳۴۰, ۳۳۳

۳۴۸ ۳۷۴, ۳۶۸, ۳۶۷, ۳۵۸

۳۷۵ ۳۹۱, ۳۸۵, ۳۸۲ تا ۳۷۹

۳۹۴ ۴۰۴, ۴۰۳, ۴۰۰, ۳۹۷

۴۰۸ ۴۴۹ تا ۴۱۰

امریکای جنوبی ۴۴۶, ۴۴۳

امریکای لاتین ۱۵۸, ۱۵۷

اندونزی ۳۹۲, ۳۳۷, ۱۵۸, ۱۰۰

انسان ۱۴۵

انگلستان ۱۴۵, ۱۳۸, ۱۳۷, ۱۱۸, ۵۰

ت

آرژانتین ۱۵۸

آسیا ۱۸۶, ۱۵۸, ۱۲۷, ۱۰۰, ۸۶, ۵۷

۳۹۴, ۳۸۶, ۳۸۴, ۳۵۳, ۳۱۳

۴۴۶, ۴۳۶ تا ۴۳۴

آسیای جنوب شرقی ۳۸۹, ۳۶۸, ۱۵۶

۴۴۰, ۴۳۱, ۴۰۸, ۳۹۷

آسیای جنوبی ۴۱۷, ۱۹۷

آسیای شرقی ۳۰۷, ۱۵۷, ۱۳۳, ۲۸

۳۹۶, ۳۷۰

آسیای مرکزی ۳۶۹, ۳۵۳

آلبانین, دژا ۳۴۹, ۱۵۳, ۱۵۲

آلمان ۲۳۸, ۱۸۰, ۱۵۸, ۱۴۷, ۵۳

۴۲۲, ۴۰۰

آلمان شرقی ۴۱۵, ۳۷۶

آلمان غربی ۳۹۵, ۳۵۳, ۱۵۷

آلمان نازی ۱۸۵

آمور, دره ۱۵۲

آحوی, بندر ۳۸۰

آناپولیس (آکادمی نیروی دریایی امریکا)

۳۸۳

آنام ۴۱۴, ۴۰۱, ۳۹۹, ۳۹۸

آنام شمالی ۴۰۹

آنهویی ۳۴۳, ۱۴۵

الف

اردن ۱۵۸

فہرست الفبائی - مکانها

۳۲۰، ۳۸۱، ۲۷۹
 پانوجی ۳۶۵
 پائوکانگ ۷۹، ۷۰
 پائی لینگ میائو ۷۹، ۷۷
 پائی یون ۷۵
 پاناجو، عبادتگاہ ۶۱
 پاریس ۳۰۷
 پاکستان ۱۸۰، ۳۶۸، ۳۸۹، ۳۹۲، ۴۳۴
 پاکستان شرقی ۴۱۶
 پالوجون ۶۸
 پرت آرتور، بندر ۱۵۲، ۵۲
 پرتغال ۳۰۶، ۵۲
 پرل ہاربر ۴۳۹
 پکن ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶
 ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶
 ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۵
 ۶۷، ۷۲، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۹
 ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۸
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۷
 ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۶
 ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۸
 ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۶۴، ۲۶۸
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۳۰۹، ۳۱۸
 ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۴۳
 ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۲
 ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۷
 ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۹
 ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴
 پل اسب، دھکندہ ۳۰۵
 پوی چی (دھکندہ باستانی) ۲۸۲
 پینس بورگ ۶۷

ت

تائی یوان ۲۷۹
 تاتو، رود ۱۲۴، ۱۲۵
 تاشکند ۳۸۷

۳۰۸، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۰۵، ۱۵۷، ۱۶۶
 ۴۰۳، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۸ تا ۳۹۹
 ۴۴۳، ۴۳۶، ۴۱۵
 اورگا (اولان باتور) ۶۶
 اورومچی ۶۱
 اوزاکا ۳۸۴
 اوسوری (ولادی وستک) ۱۵۳
 اوکیناوا ۳۹۴
 اوگاندا ۱۵۸
 ایتالیا ۲۶۳، ۳۷، ۲۰
 ایچون ۱۵۸
 ایرکونسک، فرودگاہ ۳۵

ب

بائونوئہ (پائونو) ۶۱
 برزیل ۱۵۸
 برمه ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۳۶۸
 ۳۹۲، ۳۹۹
 برعہ شمالی ۳۷۰
 بریتانیا، مراجعہ کنید بہ انگلستان
 بلژیک ۵۲، ۲۵۱، ۲۵۳
 بلغارستان ۲۰
 بلگراد ۲۰
 بنارس ۲۹۰
 بوداپست ۲۳۸، ۲۳۷
 موفالو ۱۸۳، ۱۸۷
 بیدزار ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
 ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷
 بیرمانی ۴۲۴، ۵۰
 بیروت ۱۸۷

پ

پائوآن ۸۷، ۹۳، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۹۱
 ۲۱۵
 پائونو ۵۸، ۶۱، ۶۴ تا ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۲۰۵

جاہاز ۶۷
 چکسلواکی ۳۵,۳۳,۲۹,۲۸,۲۵
 چکیانک ۳۱۳
 چنگ نو ۳۶۵
 چنگ جو ۳۲۲,۳۲۱,۳۱۹,۱۷۲,۱۵۵
 ۳۲۴
 چونگ کوٹو (چین) ۴۷,۲۸
 چونگ کینگ ۲۸۱,۲۰۵,۹۳,۳۷
 ۴۰۶,۳۶۵,۳۶۴
 چياموسو ۳۰۵
 چینگ هایین ۳۷۰
 چین ملی (فرمز) ۴۰۹,۹۱

خ

خاور میانہ ۴۳۴

د

دا کوتای شمالی ۶۷
 دانشگاہ ژنو ۱۸۷
 دانشگاہ ملی بی تا، یکن ۱۶۵
 دانمارک ۱۳۸
 دانوب ۲۲۷
 دایرن، شهر ۲۲۳,۱۵۴,۱۵۲
 دروازه آزدها ۳۱۵
 دروازه انسان ۳۱۵
 دروازه خدایان ۳۱۵
 دره وئی ۲۸۰
 دس مونس ۶۷
 دلاویر ۴۴۲
 دہلی نو ۳۶۸
 دین بین فو ۴۱۵,۴۱۳,۴۱۱
 دیوار بزرگ چین ۹۶,۹۵,۸۹,۳۶
 ۱۵۲, ۱۴۵, ۱۱۴, ۱۱۱

تالار بزرگ خلق چین ۱۳۱,۴۴
 تالی، دریاچه ۳۷۵
 تانگ شان ۳۱۵
 تاپپہ ۳۷۹
 تایلند ۴۰۴,۳۹۲,۳۸۹,۳۷۰, ۱۵۷
 ۴۳۴,۴۲۹,۴۲۴, ۴۱۶
 تایوان، رجوع کنید بہ فرمز
 تبت ۱۲۴,۱۱۳,۹۹,۹۸,۶۷,۴۷,۴۶
 ۳۵۰, ۳۱۱, ۲۸۱, ۱۹۶, ۱۲۵
 ۳۷۰ تا ۳۶۶
 تبت خارجی ۳۶۷
 ترکستان ۲۸۱,۱۶۷, ۱۵۲,۶۱,۴۶
 ۳۸۶,۳۶۸

تسادام ۳۰۸

تسون بی ۲۱۷,۱۲۳

تسونگ تائو ۲۸۵,۲۸۴

تسینونگ ۶۷

تور، شهر ۴۱۰

توکیو ۴۰۲,۳۲۹

تومسک ۳۵

تونس ۱۵۷

تونکین ۴۱۴

تونگ، دریاچه ۳۵۳

تونگ بی ۱۵۱

تین آنمن ۴۴

تین تسون ۳۱۱, ۱۹۸, ۱۵۰, ۵۹

ج

جا کسو نوبل ۴۶

جوی چین ۱۲۰

جھول ۶۷,۳۶

چ

چانگ چون، شهر ۲۰۵,۲۰۴,۱۵۴

چانگ کینگ ۱۹۶

فهرست الفبایی مکانها

۴۰۱ تا ۳۹۹، ۳۹۷، ۳۹۵ تا ۳۹۲
 ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۰۸، ۴۰۵، ۴۰۳
 ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۳۷، ۴۳۵
 ز نو ۱۰۲

س

سالوین، رود ۳۷۵
 ساتفرانسکو ۴۶۶
 سان من ۳۱۷، ۳۰۹، ۳۰۷
 سان من هسپا ۳۰۷، ۱۷۴، ۹۶
 سایگون ۴۰۴، ۴۰۳، ۳۹۹، ۳۹۸
 ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۰۷
 ۴۲۱
 سد بولدر ۴۱۲
 سد سان من ۳۱۴ تا ۳۱۲، ۳۱۰
 سمرقند ۳۸۷
 سوئد ۱۵۸
 سوئی یوان ۶۷
 سوئی (یکی از مزارع اصلاح از طریق کار)
 ۴۴۶
 سوچو ۴۴۲
 سودان ۱۵۷
 سونگ پان ۱۲۶، ۱۲۵
 سویس ۲۶۴، ۱۸۷
 سه جوان ۳۶۴، ۳۲۹، ۲۷۸، ۱۹۶، ۱۲۵
 تا ۳۶۶، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۴
 سه جوان غربی ۱۲۴
 سیان ۲۷۹، ۲۷۸، ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۸۴
 ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۰
 ۳۰۷، ۳۰۶
 سبیری ۳۵، ۳۶، ۶۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۵۷
 ۲۸۱، ۳۶۲، ۳۸۶
 سیکانگ ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۰
 سیلان ۲۴۷، ۳۹۲
 سین کیانگ ۴۶، ۷۱، ۱۵۲، ۳۸۴

ش

شائوشان، محل تولد مائوتس تونگ ۱۱۵
 ۴۶۴

ژ

زانگون ۳۷۷، ۳۶۸
 راه آهن چین ۶۲
 رود آیلند ۴۴۲
 رودخانه زرد، رجوع کنید به زرد رود
 رودخانه سالوین، رجوع کنید به سالوین
 رودخانه مگونگ ۳۷۵
 رودخانه می سی سی بی ۱۴۲
 رودخانه یالو، مراجعه کنید به یالو
 رودخانه یانگ، مراجعه کنید به یانگ
 رودخانه یانگ تسه، مراجعه کنید به
 یانگ تسه
 رودخانه یونگ تینگ ۶۲
 رودخانه یی ۴۲۸
 روسیه تزاری ۳۹۵، ۳۷۱، ۳۴۹، ۶۶، ۵۲
 روسیه شوروی، رجوع کنید به شوروی
 رومانی ۲۹، ۲۵
 ربوگرانده ۴۳۸

ژ

زرد، رودخانه (هوانگ هو) ۹۶، ۶۹، ۴۷
 ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۷۴
 ۲۴۴، ۲۶۵، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷
 ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰ تا ۳۱۴
 ۳۲۵

ژ

زاین ۱۸ تا ۵۱، ۵۸، ۶۱، ۶۸، ۸۴، ۸۵
 ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۲۷
 ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۲
 ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۰
 ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۷
 ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۵
 ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۷

چین سرخ

فرانس ۲۶۴, ۲۲۴, ۱۴۶, ۵۰, ۲۰
 ۳۸۶, ۳۸۵, ۳۶۴, ۳۲۹, ۳۰۷
 ۴۲۰, ۴۱۸ تا ۴۱۴, ۴۱۱ تا ۳۹۷
 ۴۴۳
 فرمز ۱۰۰, ۹۳, ۵۱, ۲۸, ۲۱, ۲۰
 ۱۷۹, ۱۴۷, ۱۳۳, ۱۱۴, ۱۰۲
 ۳۷۴, ۲۲۶, ۲۲۳, ۱۹۷, ۱۸۰
 ۳۹۲, ۳۸۹, ۳۸۵, ۳۸۲ تا ۳۸۰
 ۳۳۴, ۳۱۶, ۳۱۳, ۳۹۷, ۳۹۳
 ۳۴۰, ۳۳۹

فوچو ۳۸۱

فوشون ۱۶۶

فوکین ۲۲۳, ۱۲۴

فوی لوی، بازداشتگاه ۴۲۵

فیلیپین ۴۰۰, ۳۸۹, ۱۵۷

ک

کاتماندو ۳۶۹, ۳۶۸

کاخ سفید ۲۱

کالج شن بی ۲۹۲

کالکان ۶۸ تا ۶۶, ۶۴, ۶۳

کالیفرنیا ۳۲۲

کامبوج ۴۰۲, ۳۹۸, ۳۹۲, ۱۵۶, ۱۰۰

۴۱۴, ۴۰۶, ۴۰۵

کانادا ۱۸۰, ۱۵۷, ۴۶

کانال پاناما ۱۵۶

کانال سوئز ۱۵۶

کانال بن-هوئی ۲۸۸

کانتون ۳۲۹, ۳۱۷, ۲۱۷, ۱۹۵, ۵۵

۳۷۹, ۳۶۴, ۳۶۲

کافزاسیتی ۳۲۸

کانسو ۴۱۲, ۲۸۷, ۱۹۰, ۱۲۶, ۶۱

۳۸۵, ۳۷۰

کانی تیکت ۴۴۲

کرملین، کاخ ۲۳۸

کره ۱۱۳, ۱۰۲, ۱۰۱, ۸۴, ۷۲, ۵۱

شان تونگ ۳۷۹, ۳۳۴, ۵۳

شانسی ۱۳۹

شانگهای ۱۴۵, ۱۲۰, ۱۱۹, ۶۳, ۴۶

۱۹۲, ۱۸۸ تا ۱۸۵, ۱۵۶, ۱۵۱

۲۲۵, ۲۲۲, ۲۱۷, ۲۰۵, ۱۹۵

۳۴۵ تا ۳۴۳, ۳۳۹ تا ۳۲۹, ۳۰۵

۳۶۴ تا ۳۵۶, ۳۴۹, ۳۴۷

شن سی ۲۱۷, ۱۹۰, ۱۸۴, ۱۸۱, ۷۲

۲۹۴, ۲۹۰ تا ۲۸۴, ۲۸۰ تا ۲۷۸

۳۰۰

شن سی، دره ۳۱۱

شن سی شمالی ۱۱۴

شن یانگ ۱۵۴, ۴۶

شوروی ۴۱, ۳۵, ۳۰ تا ۲۵, ۲۰, ۱۹

۱۰۲, ۱۰۰, ۹۹, ۸۵, ۷۲, ۵۵, ۵۴

۱۲۷, ۱۲۳, ۱۱۲, ۱۰۸ تا ۱۰۵

۱۵۲, ۱۴۸ تا ۱۴۹, ۱۳۷, ۱۳۳

۱۶۹, ۱۶۸, ۱۵۹ تا ۱۵۷, ۱۵۴

۲۱۳ تا ۲۱۱, ۱۹۸, ۱۸۲, ۱۷۹

۲۵۰, ۲۴۴, ۲۴۰ تا ۲۳۶, ۲۲۶

۲۷۶, ۲۶۰, ۲۵۹, ۲۵۲

۳۱۴, ۳۱۳, ۳۱۱, ۲۸۷, ۲۸۱

۳۵۳, ۳۴۵, ۳۳۸, ۳۳۱, ۳۲۰

۳۹۱ تا ۳۷۹, ۳۶۷, ۳۶۳, ۳۶۲

۴۱۵, ۴۱۰, ۴۰۳, ۳۹۷, ۳۹۵

۴۲۹, ۴۲۶, ۴۲۵, ۴۲۳, ۴۱۶

۴۲۹, ۴۴۵ تا ۴۴۰, ۴۳۷ تا ۴۳۳

شهر امپراتوری ۱۳۱, ۴۴

شهر ممنوع (شهر ارغوانی) ۵۹, ۴۴

شیکاگو ۶۷

ع

عراق ۱۵۸

ف

فانگ تون ۱۹۹

۴۶۴

فهرست القبايلي—مکانها

لان چو ۱۷۱، ۲۸۱، ۳۱۲
 لبنان ۱۸۷، ۱۸۶
 لندن ۲۰۵
 لوس آنجلس ۴۶
 لونگ من ۳۲۸
 لویاننگ ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۸
 لها ۱۴۷، ۳۶۵، ۳۶۹
 لهستان ۲۰، ۱۵۸، ۲۳۸، ۳۵۳، ۳۷۶
 لیبی ۱۵۸
 لین تونگ ۲۸۳

م

ماتسو، جزایر ۳۸۰، ۳۸۲
 مار کوپولو، پل ۹۰
 ماساچوست ۱۸۷، ۴۴۲
 ماکائو ۱۰۶، ۳۰۶
 مالی ۱۵۸
 مجارستان ۲۰، ۲۳۷ تا ۲۳۹، ۲۴۴
 مراکش ۱۵۷، ۱۵۸
 مسکو ۳۳، ۵۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۸۲
 ۱۸۳، ۲۵۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷
 ۳۸۹
 مصر ۱۵۸
 معبد آسمان ۴۰، ۴۴
 معبد تانگ ۲۸۸
 معبد کنفوسیوس ۲۸۳
 منولستان ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۶۵، ۶۶، ۷۹
 ۸۲، ۱۵۸، ۳۰۸، ۳۸۶
 منولستان خارجی ۳۶، ۴۶، ۶۷، ۱۱۳
 ۱۵۲، ۳۷۰، ۳۸۷، ۳۹۱
 منولستان داخلی ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۷، ۷۸
 ۸۱، ۱۱۳، ۱۵۱، ۳۰۸، ۳۱۱
 ۳۷۰
 مکزیك ۱۵۸، ۱۸۰، ۳۳۸
 مکزیكو ۴۶

۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۹
 ۱۸۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۶۶، ۳۸۳
 ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵
 ۳۹۷، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۳۴، ۴۳۶
 ۴۳۸
 کره جنوبی ۱۰۱، ۱۵۷، ۳۹۲، ۳۹۷
 ۴۱۶، ۴۳۷، ۴۳۸
 کره شمالی ۳۹۱، ۴۳۷، ۴۳۸
 کسمیر ۳۶۸
 کلیسای زیکاوی ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳
 کنگو ۱۵۸
 کنیا ۱۵۸
 کوئی چو، محله ۱۲۴
 کوئی سونی (هوههوت) ۶۷
 کوآن تینگ ۳۰۷، ۳۱۵
 کوآنک تانگ ۳۱۷
 کوآنک تونگ ۲۲۳، ۲۹۴
 کوآنکسی ۳۵۷
 کوبا ۱۵۷، ۱۵۸، ۳۸۵، ۴۴۰
 کوشین شین ۴۰۲، ۴۱۴
 کولون ۵۰
 کوموی، جزیره ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲
 کون مینگ ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۰۵، ۳۲۵
 ۳۳۵ تا ۳۷۷
 کیا تانگسی ۱۲۰

ک

کوبی، صحرا ۶۱، ۱۲۴، ۳۰۸
 گذرگاه کوبی ۸۹
 گرانداکولی، سدی در امریکا ۳۱۲
 کینه ۱۵۷، ۱۵۸

ل

لائوس ۱۸۰، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۶
 ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۰

وای چیا نوتالو ، محله ای دریکن ۳۷
 وایی منگ کو (مغولستان خارجی) ۶۶
 ورسای ۴۱۵
 ورشو ۴۳۵، ۱۵۲، ۲۸
 ورمونت ۴۴۲
 وست پوریت، آکادمی نظامی امریکا ۳۸۲
 ولادی وستک (اوسوری) ۱۵۳
 وونائی شان ۲۶۹
 ووچانگ ۳۶۲
 روسان - کوئی ۳۴۹
 ووهان ۳۶۲، ۳۵۳، ۲۲۴، ۲۰۵، ۱۴۵
 ۳۶۳
 ویشام ۱۸۵، ۱۱۳، ۱۰۲، ۸۶، ۲۸
 ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۲، ۳۹۱
 ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲
 ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷
 ۴۳۰، ۴۲۶، ۴۲۲، ۴۲۰، ۴۱۹
 ۴۳۴
 ویتنام جنوبی ۳۹۲، ۳۷۵، ۲۲۸، ۱۵۷
 ۴۲۳، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۶، ۴۰۷
 ۴۲۸، ۴۲۷
 ویتنام شمالی ۴۲۱، ۴۲۰، ۳۹۷، ۳۲۳
 ۴۲۸، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۳
 ۴۳۰، ۴۲۹
 ۵
 هانام، دروازه ۳۸
 هارین ۱۵۴
 هان کو ۲۰۵، ۱۹۵، ۱۳۲، ۱۰۳، ۹۳
 ۳۶۲، ۳۶۱، ۲۴۵، ۲۲۴، ۲۲۳
 ۳۶۵، ۳۶۴
 هانوی ۴۰۵، ۴۰۳، ۴۰۰، ۳۹۶، ۳۷۶
 ۴۲۵، ۴۱۸، ۴۰۸
 هان یانگ ۳۶۲
 هوانی ۱۸۵، ۱۴۹، ۹۳
 های فونگ ۴۰۷، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۷۶
 ۴۰۸

منچوری ۱۱۱، ۶۶، ۵۹، ۵۴، ۵۲، ۴۶
 تا ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۲۹، ۱۲۴
 ۲۰۴، ۱۹۸، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۴
 ۳۹۱، ۳۲۲، ۳۰۸، ۳۰۵، ۲۱۵
 ۴۲۸، ۴۲۵
 موزه انقلاب ۲۸۶، ۴۴
 موزه بزرگ تاریخ ۴۴
 موزه پکن ۱۹۵
 موزه مترد پولیتن ۳۲۸
 موکونگ ۱۲۵
 مین شان ۳۶۵
 می نیا کونکا ۳۶۵
 می یون ۳۰۷، ۹۹، ۹۴
 می یون ، سد ۹۶، ۸۹
 می یون، دریاچه ۹۱

ن

نانکینگ ۳۳۳، ۱۵۰، ۹۳، ۶۳
 نیال ۳۹۲، ۳۶۹، ۳۶۸، ۱۰۰، ۵۰
 نرچینسک، کو ۱۵۳
 نوجریه ۱۵۸
 نی چیانگ ۳۶۵
 نینگ شیا ۶۷
 نینگ هسیا ۱۹۴، ۱۹۰
 نینگ هسیانگ ۲۱۶
 نیوجرسی ۴۴۲
 نوهاامپشایر ۴۴۲
 نیویورک ۳۴۷، ۳۲۹، ۴۶

و

وئی، دره ۲۸۵
 وئی تسون ۲۹۴
 واتیکان ۴۲۰، ۴۱۷، ۳۵۰
 واشنگتن ۳۸۹، ۳۶۷، ۴۶، ۲۲، ۱۹
 ۴۱۱
 وال استریت ۳۲۹
 ۴۶۶

فهرست الفبایی - مکانها

هروشپما ۴۰۲	هاینان، جزیره ۴۶
هیلونگکیانگ، ایالت ۱۵۱	هاییتی ۴۶
هیمالیا ۳۶۹، ۳۶۸	هین یائی لایک ۷۷
ی	هسین چیائو ۸۹، ۳۹، ۳۸
یا آن ۳۶۵	بلند ۲۵۳، ۲۵۱، ۵۲
یالو، رودخانه (مرز چین) ۳۳۸، ۱۰۱	هتان: ۳۱۱، ۳۰۹، ۳۰۲، ۲۶۲، ۱۳۹
یانگ، رودخانه ۱۳۲	۳۲۱
یانگ تسه، دره ۳۶۵، ۲۷۸	هتان شمالی ۱۷۲
یانگ تسه، رودخانه ۱۲۴، ۹۶، ۶۵	هندوچین ۳۹۷، ۳۷۶، ۲۲۸، ۸۴، ۵۰
۳۱۱، ۳۱۰، ۲۴۴، ۲۱۷، ۱۲۵	تا ۳۱۳، ۴۱۱؛ ۴۰۶، ۴۰۴ تا
۳۶۴، ۳۶۲، ۳۱۳	۴۲۰، ۴۱۸
یانگجو ۱۷۳	هندوستان ۱۳۷، ۱۳۳، ۱۰۰، ۹۹، ۴۷
یمن ۱۰۰	۱۸۰، ۱۵۸، ۱۴۷ تا ۱۴۵، ۱۳۸
ینان ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۹۲، ۸۰، ۲۷	۳۶۷، ۳۲۴، ۳۱۲، ۲۸۱، ۲۳۷
۲۸۷، ۲۸۶، ۲۷۹، ۲۳۸، ۲۰۲	۳۹۲، ۳۹۱، ۳۸۶، ۳۶۹، ۳۶۸
۲۹۶، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۸	هنک کنک ۱۰۶، ۸۳، ۸۲، ۵۰، ۲۵
۳۰۶، ۳۰۲، ۲۹۹	۳۳۵، ۳۳۳، ۳۲۹، ۳۰۶، ۲۷۹
ین-هوئی، کانال ۲۸۸	۳۵۵، ۳۴۶
یوئه چیه ۳۶۵	هنک کیو ۳۵۸
یوگسلاوی ۳۸۷، ۱۴۷، ۲۹، ۲۰	هوئی هسین (سان من) ۳۰۹
یونان، ایالتی از چین ۱۵۴، ۴۸، ۴۷	هوانگهو (رود زرد) ۳۱۱، ۳۱۰
۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۰	هوئی ۱۷۳
یونان، کشور ۴۰۰، ۳۹۴، ۳۸۷، ۲۴۰	هونان ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۵، ۵۵، ۵۱
۴۰۱	۱۳۳، ۱۳۱
یونگ تینگ، رود ۶۲	هونگشان ۲۹۴
بی، رود ۳۲۸	هوههوت (کوئی سوئی) ۶۸، ۶۷



فهرست الفبایی

وقایع، احزاب، سلسله‌ها، ...

۳۸۳	آزادببخش خلق چین	ارتش
۴۲۲	آزادببخش خلق ویتنام	ارتش
۳۵۶	ادبیات خلق چین	
۱۲۳	استراتژی جنگی مائو	
۳۵۳	اسلام	دین
۳۹۶	استقلال ایالات متحده آمریکا	اعلامیه
۳۹۷، ۳۹۶	استقلال جمهوری ویتنام	اعلامیه
	اصول سه گانه سون یاتسن مراجعه کنید به «سان مین چوئی»	
۳۸۹، ۳۱۷، ۸۵	امیر یالیم	
۵۲	باکسرها	
۳۸۹، ۱۰۱	باندونگ	کنفرانس
۱۰۷	بخارست سال ۱۹۶۰	اعلامیه
۳۵۳، ۱۱۶	بودا	مذهب
۴۳۰	پاریس	کنفرانس
۸۰	پالوچون ، مراجعه کنید به «ارتش فرمان هشتم»	
۴۳۹، ۴۳۵، ۴۰۰، ۱۴۹	پرلهاربر	واقعه
۳۴۱	پل اسپ . واحد اشتراکی	
۴۴۱	پنتاگون	
۴۰۳	پوتسدام	کنفرانس
۱۲۳	پولیت بورو (کمیته اجرائی داخلی حزب که ونیست شوروی)	
۳۸۹، ۳۸۳، ۲۴۴، ۲۳۷، ۲۱۸ تا ۲۱۴، ۲۱۲، ۱۳۳، ۱۲۹	پیشروهای سرخ	
۳۲۱، ۲۴۲، ۲۳۴، ۲۲۳، ۲۱۹	پیفوهسین - پینگ نین - چی - سو ، سازمان بهداشتی	سازمان
۳۸	تأسیسات نظامی آمریکا	
۴۴۲	تائو، لائوتو	فلسفه
۴۸، ۴۷	تائی پینگ (صلح آسمانی)	انقلاب
۳۴۹، ۵۷، ۵۵، ۵۲، ۵۱، ۵۰	تاچینگ	سلسله
۱۵۲		

وقایع ، احزاب ، سلسله‌ها ، ...

۳۲۸,۲۸۳,۲۸۲	تانگ	سلسله
۸۷	تقسیم اراضی	
۴۲۲	جبهه ملی خلق ویتنام	
۴۱۶	جمهوری ویتنام	
۴۴۸,۴۰۹,۴۰۰,۳۹۲,۲۱۷,۱۳۷,۱۳۳	جنگ جهانی دوم	
۲۶۴,۲۶۳,۲۶۱	جوخه‌های توایدی	
۲۳۹	جنگ تونگ تسونگ	
۱۵۱	چن‌ها	
۳۱۹,۴۹,۴۷	چو	سلسله
۳۹۶	چهارفرمان	
۱۵۰	چوانگ‌ها	
۴۱۳,۱۱۴	چین	انقلاب
۹۵	چون	سلسله
۵۳	چین، چهارم مه ۱۹۱۹	جنبش
۳۶۷	چینگ	سلسله
۳۳۳	دایرة سبز	انجمن
۲۴۳	دخالت شوروی درمجارستان	
۳۵۴	دگماتسم	
۴۰۹۰	دونگ‌مین‌هوی ، حزب‌میلیون ویتنام	حزب
۴۱۵,۴۱۴,۴۱۱	دین بین‌فو	نبرد
۲۲۴	دیوان عالی چین	
۴۳۸,۳۸۲,۳۸۱	راندکوریوریشن ، سرویس جاسوسی	
۳۸۳,۳۱۷,۲۱۸,۲۱۷,۱۹۸,۱۲۰,۹۰	راه پیمایی بزرگ	
۶۶	روسیه	انقلاب
۴۹	رومیها	
۳۹۳	زای باتو	
۳۹۳	زاین	اقتصاد
۳۹۳	زاین و امریکا در دیت	معاهده
۳۴۹,۳۳۸	ژزوئیت‌ها	
۴۲۹,۴۲۵,۴۱۸,۴۱۶ تا ۴۱۳,۴۱۱,۳۸۹,۱۰۳	ژنو، سال ۱۹۵۴	کنفرانس
۴۴۹	ژنو درباره لائوس سال ۱۹۶۲	بیمان
۴۷۱		

۳۸۹	ساتوہ	
۴۲۴,۴۰۶,۴۹۷,۴۷۴,۲۲۶,۱۳۳,۱۱۳,۱۰۶	سازمان ملل متحد	
۴۴۸,۴۴۷,۴۴۳,۴۴۲,۴۳۹,۴۳۸		
۵۴	سان مہن چوٹی (اصول سہ گانہ سون پات سن)	
۳۰۵,۳۰۱,۲۷۸,۲۷۰,۲۶۷,۲۶۴	ستغ زرد ، واحد اشراکی	
۱۶۶,۱۵۰,۱۲۶,۱۲۵,۱۲۴,۱۲۲,۱۲۱,۱۲۰,۱۱۴,۲۷	سرخ	ارتش
۲۹۵,۲۸۸,۱۹۸,۱۹۷,۱۹۱		
۲۵۴,۲۴۶,۲۴۳,۲۳۹,۱۹۶,۱۸۴,۱۸۰,۱۷۳,۵۹	سوسیالیزم	
۲۸۶, ۲۸۵, ۲۷۶, ۲۷۵, ۲۶۹, ۲۶۱, ۲۶۰, ۲۵۶		
۳۹۳,۳۹۱,۳۸۸,۳۸۷,۳۵۶,۳۵۲,۳۳۳		
۱۵۰	سونگہا	
۴۳۴,۴۲۹	سیا	سازمان
۲۸۸	سیان	کودتای
۴۱۶	سہتو	پیمان
۴۷	شانگ	سلسلہ
۳۷۰	شانہا	
۴۱۳	شوروی	انقلاب
۲۷۶	فتووالوسم	
۴۱۱	فرانسہ	ارتش
۲۶۴	فرانسہ	انقلاب
۳۵۴	فرضیہ اینشتین	
۲۹۲,۲۶۹,۹۳,۸۰,۷۴,۶۸	فرمان ہشتم (ہالوچون)	ارتش
۱۶۶,۱۵۹,۵۹	فرہنگستان علوم چین	
۲۶,۲۵,۲۴	فرہنگی کارگری	انقلاب
۴۲۰	کائودای ، فرقہ منہبی	فرقہ
۳۵۱	کاپیتولاسیون	
۴۱۷	کاتولیک دست راستی ہندوچین	حزب
۴۱۲,۲۶۶,۱۹۸,۱۵۲,۱۴۷	کرہ	جنگ
۲۳۷۵۲۳۵,۲۱۹,۲۱۶,۲۱۱,۱۴۲,۱۲۹,۱۱۹	کمونیست چین	حزب
۴۱۰,۳۵۳,۲۷۰,۲۵۹,۲۵۸,۲۵۴,۲۴۶,۲۴۲,۲۴۱		

وقایع ، احزاب ، سلسله‌ها ، ...

۳۹۴	کمونیست ژاپن	حزب
۴۱۰	کمونیست فرانسه	حزب
۴۱۰,۲۳۶	کمونیست شوروی	حزب
۲۳۷	کمونیست مجارستان	حزب
۴۲۵,۴۲۲	کمونیست ویتنام	حزب
۲۵۰	کمونیست هتان	حزب
۲۵۵,۲۵۴,۲۵۰,۲۱۰,۱۸۶,۸۶ تا ۸۴,۵۷,۵۴,۵۱	کمونیسم	
۳۳۷,۳۳۶,۳۳۳,۳۳۳,۳۲۶,۳۲۱,۳۱۹,۳۹۰		
۱۲۲,۵۵	کمینترن	
۲۵۹	کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست	
۱۲۹	کودتای چیانگ کایچک در سال ۱۹۲۷	
۷۴,۷۰,۶۹,۶۳,۵۶,۵۵,۵۳,۴۵	کومین تانگ، حزب ملیون چین	حزب
۱۹۲, ۱۸۸, ۱۲۶, ۱۱۹, ۹۳, ۸۸, ۸۷, ۸۶, ۸۴, ۸۰		
۳۵۵,۳۱۸,۲۹۶, ۱۹۳		
۱۹	کومین فرم	
۱۵۰	کونگه‌ها	
۳۹۴	کشی	حکومت
۳۳۸,۲۲۱	گارد سرخ	
۲۱۹	لائوس	کنفرانس
۷۸,۶۶	لاماها	
۴۰۴,۴۰۱	لژیون خارجی ارتش فرانسه	
۲۱۸,۲۱۳	لنینیسم	
۱۲۵,۱۲۴	لولوها	
۳۸۴	لیانگ سی	مبارزات
۲۳۳,۲۳۲,۲۳۹,۲۱۸,۲۱۳,۱۱۹,۸۷,۸۶,۸۳,۳۵	مارکسیسم	
۴۲۴,۳۸۸,۳۸۷,۳۵۴,۳۳۹,۲۶۹,۲۶۱		
۳۸۸	مارکسیسم آسیایی	
۳۸۸,۱۰۵,۲۷	مارکسیسم لنینیسم	
۲۵۷	مالکیت اشتراکی استالین	
۲۳۹	مجارستان	شورش
۳۳۴	مجمع خلق شانگهای	
۴۷۳		

۵۸	مجمع دفاع چین	
۳۳۴	مجمع ملی چین	
۱۰۷	مسکو	اعلامیه
۳۹۰	مسکو، نوامبر ۱۹۵۷	کنفرانس
۳۹۱	مسکو، نوامبر ۱۹۶۰	کنفرانس
۱۸۴,۱۶۷,۱۲۶	مسلمانها	
۳۶۴,۳۵۴ تا ۳۴۸,۵۰	مسیحیت	
۳۷۰,۳۵۷	منول	سلسله
۳۸۷,۸۱,۷۸	منولها	
۳۱۳,۱۹۳	مک کارتیس	
۳۴۹,۱۵۳,۱۵۲,۱۵۱,۹۳,۶۶,۵۶,۵۲,۵۱,۵۰	منچو	سلسله
۱۵۱	منچو کوئو	
۲۸۲,۲۱۰,۱۵۲	مینگ	سلسله
۳۱۶,۳۸۴,۱۵۷	ناتو	پیمان
۳۹۹,۳۱۸,۶۴	نازیها	
۳۴۰,۱۰۱	ناوگان هفتم امریکا	
۳۴۹	نرجینسک	قرارداد
۳۱۳	نورمبرگ	دادگاه
۱۵۹	نیروی اتمی	
۳۹۰,۳۵۰,۲۶۴,۲۶۲ تا ۲۶۰,۲۵۸ تا ۲۵۴	واحدهای اشتراکی	
۳۳۲	وداع با ملت ، آیزنهاور	خطابه
۵۴,۵۳	ورسای	عهدنامه
۳۸۴	ورشو	پیمان
۴۲۶,۴۲۵	ویت کنگ	
۴۲۳,۴۲۰,۴۱۹,۴۱۷,۴۱۴,۴۰۹,۴۰۳,۴۰۲	ویت مینه	
۴۱۰	ویتنام	ارتش
۴۱۶	ویتنام	انتخابات
۴۰۴,۴۰۱,۴۰۰	ویشی	دولت
۳۷۲,۳۷۱,۳۷۰,۲۸۱,۲۱۰,۳۹	هان	سلسله
۴۱۳	هندوچین	جنگ
۴۲۰	هواهاو (فرقه مذهبی)	فرقه
۴۹	هونها	
۲۴۸,۲۴۵,۲۴۴,۲۳۶,۲۳۵	یکمیدگل	دوران

آشنایی با پاره‌یی از کتابهای انتشارات امیر کبیر

- زندگی، جنگ و دیگر هیج : از اوربانا فالاجی ترجمه : لیلی گلستان
پنج گفتار : از هربرت مارکوز ترجمه : محمود جزایری
ناصر : از پتر منسفیلد ترجمه : محمدرضا جعفری
فلسفه انقلاب مصر : از جمال عبدالناصر ترجمه : ابراهیم یوسفی
اربابها : از ماریانو آزونلا ترجمه : سروش حبیبی
کشف هند (دو جلد) : جواهر لعل نهرو ترجمه : محمود تفضلی
نگاهی به تاریخ جهان (۳ جلد) : جواهر لعل نهرو ترجمه : محمود تفضلی
نامه‌های پدری به دخترش : مهاتما گاندی ترجمه : محمود تفضلی
همه مردم بر آمدند : مهاتما گاندی ترجمه : محمود تفضلی
عزیز : از اولین و عزیز ترجمه : احمد کریمی
رمان دو پولی : از برتولت برشت ترجمه : ا. باقرزاده
خانه پتر و داوا : از کنستان و برژیل گتورگیو ترجمه : حسن اروندی
تعریف و تبصره و یادداشتهای دیگر : از نیما یوشیج
آرزوهای بر باد رفته : از اوتوره دوبالزاک ترجمه : سعید نفیسی
هنر چیست ؟ : از لئون تولستوی ترجمه : کوه دهگان
عشق چیز باشکوهی ست : از هان سوین ترجمه : کسری
مدیر مدرسه : از جلال آل احمد
سه قار : از جلال آل احمد
دید و بازدید : از جلال آل احمد
سه منظومه : از ناظم حکمت ترجمه : ثمین باغچه بان
دیدگاههای نقد ادبی و چند مقاله از تی. اس. الیوت و لبوراسکات
ترجمه : فریبرز سعادت
دیوار و چند داستان دیگر : از ژان پل سارتر و چند نویسنده دیگر
ترجمه : صادق هدایت
شب نشینی باشکوه : از غلامحسین ساعدی
چشم در برابر چشم : از گوهر مراد

- اجازه هست آقای برشت؟ : از نادر ابراهیمی
 انسان، جنایت و احتمال : از نادر ابراهیمی
 خانه قانون زده (بلیک هاوس) : چارلز دیکنز
 ربه کا : دونه دوموریه
 تاریخ جهان نو : رابرت روزول پالمر
 تاریخ روابط خارجی ایران : عبدالرضا هوشنگ مهدوی
 روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه : به اهتمام ایرج افشار
 تاریخ مشروطه ایران : احمد کسروی
 تاریخ هجده سالة آذربایجان : احمد کسروی
 تاریخ مغول : عباس اقبال آشتیانی
 ۳۳۳ چهره درخشان : ترجمه و تألیف محمد حسین مقصدلو - علیرضا-
 تبریزی
 خاطرات کلنل کاساکوفسکی : ترجمه : عباسقلی جلی
 خاطرات سیاسی میرزا علیخان امین الدوله : به اهتمام دکتر حافظ
 فرمانفرمایان
 ایران در جنگ جهانی اول : ل. ی. بروشنگف ترجمه : ع. دغانیانی
 ایران در آستانه انقلاب مشروطیت : باقر مؤمنی
 تاریخ اجتماعی ایران : مرتضی راوندی
 ایران در عهد باستان : دکتر محمد جواد مشکور
 تقویم روز : حبیب الله شاملونی
 تمدن فرانسه : ژرژ دو هامل
 تمدنهای افریقا : دنیز پولم ترجمه : مسعود آشریان و حجت الله ستوده
 ظهور و سقوط رایش سوم : ویلیام شایرر ترجمه : ابوطالب صارمی
 علل عظمت و انحطاط رومیان : متسکیو ترجمه : علی اکبر مهندی
 کلیات تاریخ عمومی : دکتر اسماعیل دولتشاهی



شناخت چین

۱

منتشر خواهد شد:

انقلاب چین

نوشته جروم چه آن

ترجمه ضیاء شفیعی

چین در سال ۲۰۰۱

نوشته هان سوین

ترجمه علیرضا میرسپاسی

راه پیمایی طولانی

نوشته دیک ویلسن

ترجمه بهزاد باشی

